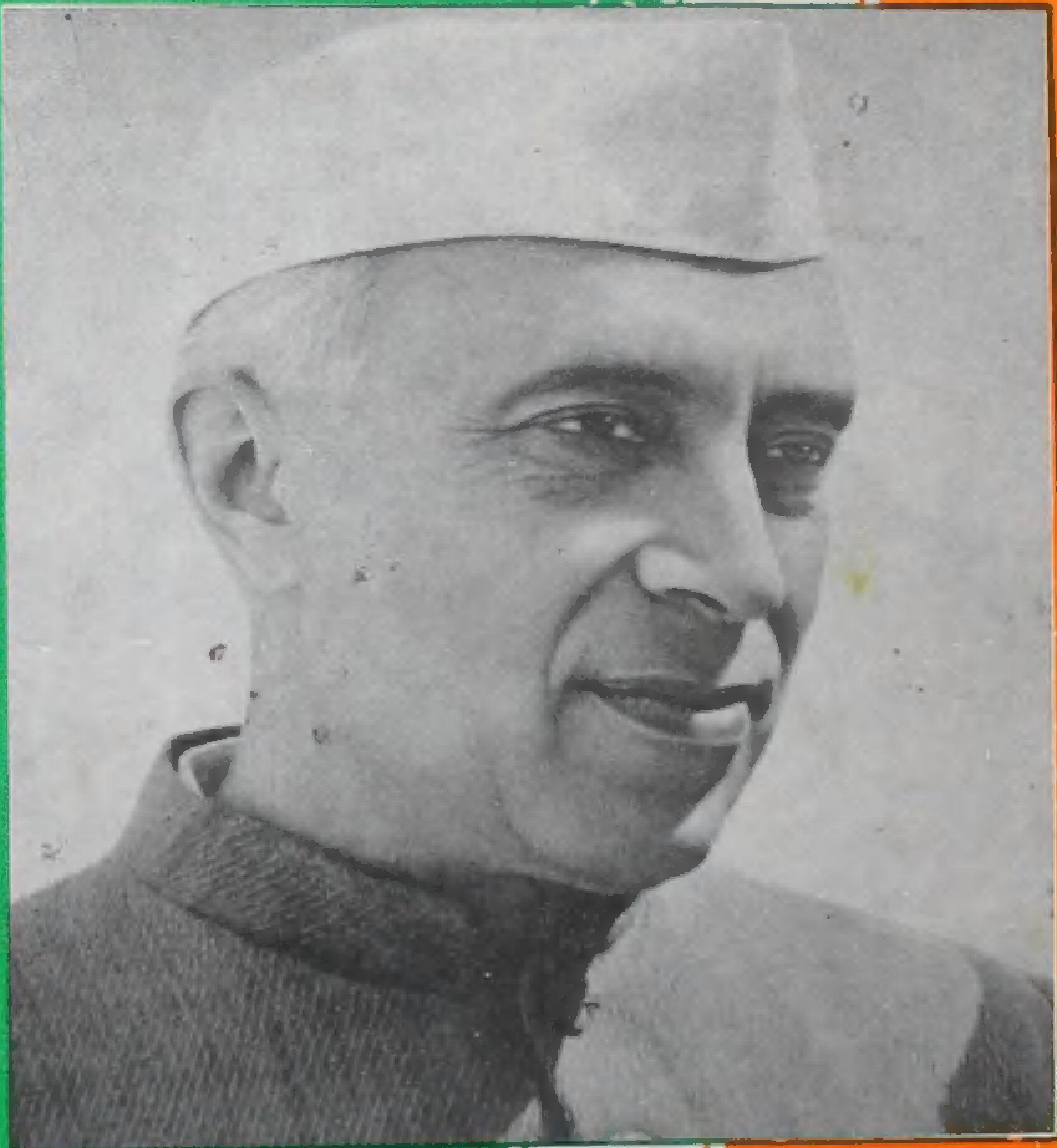


جواهر لعل نهرو

برنده جایزه بهترین ترجمه سال ۱۳۳۸
انجمن کتاب

نگاهی بتاریخ جهان

ترجمه محمود تفضلی

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

جواهر لعل نهرو

نگاهی بتاریخ جهان

(ترجمهٔ این کتاب با اجازه وموافقت نویسنده صورت گرفته است)

ترجمه :
محمود تفضلی

در سه بخش

بخش ۳

مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر

چاپ سوّم این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶ در شرکت سهامی افست پایان یافت.

جهان پس از جنگ ۱

۲۶ آوریل ۱۹۳۳

سر انجام به آخرین مرحلهٔ سیاست طولانی خود رسیده‌ایم . اکنون در آستانهٔ امروز قرار داریم و باید جهان پس از جنگ یعنی دنیائی را که پس از جنگ بزرگ بوجود آمده است از نظر بگذرانیم . اکنون ما بزمان خودمان یا در واقع بزمان شما که نسل جوان امروز هستید رسیده ایم ! این قسمت آخرین مرحلهٔ سفر تاریخی ماست که از نظر زمان بسیار کوتاهست و در عین حال بسیار دشوار میباشد .

اکنون که این سطور را مینویسم درست چهارده سال و نیم از پایان جنگ میگذرد . این زمان کوتاه در مقایسه با دورانهای درازی که از نظر گذرانده‌ایم بسیار ناچیزاست . اما این زمان‌کوتاه پرازحوادث وماجراهاست و بسیار دشوار است که بتوان در بارهٔ حوادث فراوان این دوران که تا این اندازه بهم پیوسته و متراکم میباشد نظری صحیح داشت .

ما نه میتوانیم دور نمای صحیح و کافی و نه بیعلاقگی و بیطرفی را که لازمهٔ تاریخ میباشد نسبت به این دوران داشته باشیم . ما در بارهٔ بسیاری از حوادث چنان تحریك شده و علاقمند میباشیم که ممکن است بسیاری چیزهای کوچك بنظرمان بزرگ جلوه کند و بعضی چیزهای واقعاً بزرگ چنانکه باید مورد توجهمان قرارنگیرد . ما همچون‌کسانی هستیم که در داخل‌جنگلی

۱ ــ یادآوری میشود که منظور ، جهان پس‌ازجنگ‌جهانی‌اول‌است.

ایستاده باشند و در میان انبوه درختان گم شوند و نتوانند خود جنگل را به درستی به بینند .

یك اشکال بزرگ دیگر هم اینست که باید بدانیم اهمیت حوادث را با چه معیار و میزانی بسنجیم . آیا برای این منظور چه مقیاسی میتوان بکار برد ؟ کاملا نمایانست که طرز نگریستن ما به اشیاء خیلی اهمیت دارد ونتیجهٔ سنجش ما با آن بستگی کامل پیدا میکند . هر واقعه ممکن است برای ما از یك زاویهٔ بسیار مهم بنماید اما از زاویهٔ دیگری که به آن بنگریم نا چیز و بی‌اهمیت جلوه کند .

تصور میکنم دراین نامه هائی‌که برایت مینویسم همواره از توجه واقعی باین مسئله گریخته‌ام و هرگز پاسخ دقیق و قاطعی به آن نداده‌ام . نظر کلی و شخصی من در بارهٔ حوادث تاریخ به آنچه نوشته‌ام رنگی خاص بخشیده‌است. اگر کسی دیگر میخواست در بارهٔ همین دورانها وهمین حوادث‌که من‌نوشته‌ام مطالبی بنویسد مسلماً نوشته‌اش بسیار متفاوت میبود .

اکنون نمیخواهم به این موضوع بپردازم که نظر ما در بارهٔ تاریخ چگونه باید باشد . نظر خود من در این مورد در سالهای اخیر بسیار تغییر یافته است . همچنانکه نظرمن دربارهٔ تاریخ و بسیاری موضوعهای دیگر عوض شده است طبعاً نظر بسیاری اشخاص هم تغییر کرده است . زیرا جنگ همه چیز و همه کس را بشدت تکان داد . جنگ دنیای‌کهنه رابکلی واژگون‌ساخت و از همانزمان دنیای بیچارهٔ ما ، در تلاش و تقلاست‌که دوباره برسرپای‌خود بایستد و موفقیتی هم بدست نمی‌آورد .

جنگ سراپای افکار و عقایدی‌راکه ما باآن‌پرورش یافته بودیم‌مرتعش ساخت و ما را ، حتی دربارهٔ مبانی اجتماع و تمدن جدید به شك و تردید افکند . ما دیدیم‌که چگونه انبوه کثیری ازجوانان جهان نابود شدند،ماشاهد دروغها ، خشونتها ،وحشیگریها ، ویرانیها و تباهی های بسیار بودیم وازخود میپرسیدیم که آیا پایان تمدن فرا رسیده است ؟

در دوران جنگ ، شوراها در روسیه قیام‌کردند ویك چیز تازه ، یك

نظام اجتماعی تازه بوجود آوردند که نظام قدیمی را مورد تهدید قرار داده است . افکار و عقاید دیگری نیز در فضا موج میزنند . دوران جنگ و پس از آن،دوران تجزیه و دوران از هم‌گسستن و دوران در هم شکستن اعتقادات و عادات‌کهن بود . دوران شك و تردید وتکاپوئی بودکه همیشه بهنگام تغییرات و تحولات سریع پیش می‌آید .

تمام این عوامل وضعی بوجود می‌آورد که مطالعه دوران پس از جنگ را بصورت تاریخ بسیار دشوار میسازد . اما در عین حال که ما به بحث و گفتگو دربارهٔ اعتقادات و افکار میپردازیم و بسیاری چیزها را فقط از آنجهت که گفته میشود کهنه و قدیمیست نمی‌پذیریم باید متوجه باشیم که نمیتوانیم باین بهانه با افکار گوناگون بازی کنیم ، بلکه باید با کمال جدیت بکوشیم تا بفهمیم که چه باید کرد و راه درست و مناسب در برابرمان کدامست ؛

مخصوصاً در يك چنین دورانهای تحول وتغییرات در تاریخ جهانست که باید فکر ما و جسم و جان ما به فعالیت بیشتر و جدی تر بپردازد . این دورانها زمانیست که زندگی بی مزه و یکنواخت عادی جان تازه میگیرد و ماجراهای بزرگ پیش می‌آید و هريك از ما میتوانیم درساختمان دنیای نو و نظام تازه سهمی بعهده بگیریم . در چنین دورانی همیشه جوانان نقش عمده‌ئی را اجرا میکنند زیراآنها خیلی‌آسانتر ازکسانی‌که پیر شده‌اندو ذهن‌وفکرشان با افکارکهنه و قدیمی‌خشك وجامد شده است‌میتوانند خود رابا افکارومقتضیات تازه منطبق سازند .

شاید بهتر آن باشد که این دوران پس از جنگ را قسمت بقسمت با جزئیاتش مورد مطالعه قرار دهیم اما در این نامه میخواهم يك نظرکلی به آن بیفکنم و بعد به جزئیات بپردازم .

بیاد داری که پس از سقوط ناپلئون يك نظرکلی به قرن نوزدهم افکندیم . اکنون نیز شخص خواه ناخواه بیاد صلحی‌که کنگرهٔ وین درسال ۱۸۱۵ بوجود آورد می‌افتد و عواقب آنرا بخاطر می‌آورد و آنرا با صلح

ورسای که‌سال ۱۹۱۹ برقرار گشت وعواقبی که بوجود می‌آورد مقایسه‌میکند .

قرارداد صلح وین چیز خوبی نبود. زیرا درواقع بذر جنگهای آینده اروپا را کاشت . متأسفانه سیاستمداران بعدی از آن تجربه عبرت نگرفتند و پیمان صلح ورسای‌را بصورتی خیلی بدتر تنظیم کردند . درنامهٔ‌قبل این‌موضوع را برایت گفتم، در واقع سایهٔ شوم وسیاه این« با صطلاح صلح » سالهای پس از جنگ‌را تیره ساخته است .

حال به‌ببینیم حوادث نمایان این چهارده‌سال گذشته چه بوده است ؟

بنظر من پیش از همه و مهمتر از هرچیز ، پیدا شدن و تحکیم موقعیت اتحادشوروی یا بعبارت‌کامل‌تر « اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی » میباشد.

سابقاً در بارهٔ مشکلات عظیم و دشواریهای فراوانی که روسیهٔ شوروی در پیکار بخاطر موجودیتش با آن مواجه‌گردید مطالبی برایت‌گفتم . برایت نوشتم که شورویها با وجود مشکلات عظیم پیروز گشتند و این پیروزی یکی از معجزات وشگفتیهای‌این قرن است .

پس از پیروزی آنها ، سیستم شوروی در سراسر قسمتهای آسیائی که سابقاً جزء امپراطوری تزارها بود بسط یافت ، در سیبری تا اقیانوس آرام منبسط‌گشت و در آسیای میانه هم تا پشت مرزهای هند رسید . در این سرزمین پهناور، جمهوریهای‌جداگانهٔ شوروی تشکیل‌شد که با یکدیگر بصورت اتحادیه‌ئی متحدگشتند و مجموعاً « اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی » را بوجود آوردند . این اتحادیهٔ بزرگ شامل سرزمینهای پهناوری در اروپا وآسیا میگردد که تقریباً معادل یك‌ششم سطح خاکهای کرهٔ زمین میباشد .

سرزمین شوروی خیلی وسیع و بزرگ‌است اما تنها بزرگی و پهناوری اهمیتی ندارد . روسیه و خیلی بیش ازآن نواحی سیبری و آسیای میانه بسیار عقب مانده بودند . در واقع دومین معجزهٔ شگفت‌انگیز که شورویها انجام دادند آن بود که قسمتهای عمده‌ئی از این نواحی را بر اثرطرح برنامه‌های جسورانه دگرگون ساختند ، بطوریکه دیگر وضع قبلی آنها شناخته نمیشود .

در طول تمام تاریخ ثبت شدهٔ بشر ، هرگز چنین نمونهٔی از پیشرفت سریع مردم‌وجود ندارد. حتی عقب مانده‌ترین نواحی آسیای مرکزی‌باچنان سرعتی به پیش تاخته‌اند که ما درهند باید بـه آن رشک ببریم . مهمترین پیشرفت آنها در زمینهٔ آموزش و صنعت بوده است . بوسیلهٔ طرح برنامه‌های وسیع و دامنه‌دار پنجساله ، صنعتی شدن روسیه با سرعت فوق‌العاده تحقق یافته است وکارخانه ها و صنایع معظمی بوجود آمده است .

بدیهیست تمام این پیشرفتها بارسنگینی برای مردم بوده‌است‌که ناچار بوده‌اند بدون داشتن وسایل آسایش‌وحتی بدون داشتن مایحتاج اولیهٔزندگی به‌چنین‌کارهای بزرگ بپردازند زیرا قسمت عمدهٔ درآمدکار ایشان برای ساختمان نخستین کشورسوسیالیستی جهان صرف میشده است. این‌بارمخصوصاً بردوش دهقانان قرارمیگرفت .

تضاد میان این کشور شوروی مترقی‌که دائماً در حال پیشرفت است با اروپای غربی که دائماً دستخوش آشفتگی‌هاست بسیار نمایان میباشد . اروپای غربی با وجود تمام مشکلاتش هنوز خیلی ازروسیه جلوتر است‌زیرا دردوران ممتد اولویت و رفاهش ذخایر فراوانی بدست آورده است که میتواند تا مدتی با استفاده ازآنها زندگی‌کنند اما بار قروضی که بدوش هرکشور قرار گرفته و مسئلهٔ غرامت‌که‌آلمان بنابرپیمان ورسای باید بپردازد ورقابت‌ها وتصادمات دائمی دولتهای بزرگ و کوچك اروپای بیچاره را بوضع وخیمی گرفتار ساخته است . کنفرانسهای بی پایانی تشکیل میگردد تا راهی برای خروج از این گرفتاریها و مشکلات پیدا کنند و هیچ‌راهی پیدا نشده‌است و اوضاع هر روزبدتر میشود .

روسیهٔ شوروی در مقایسه با اروپای غربی امروز همچون جوانیست که بـارسنگینی را بدوش دارد اما از قدرت و زندگی سرشارمیباشد و درمقابل او اروپای غربی همچون مرد سالخورده و فرسوده‌ایست که امیدونیروی زیادی برایش نمانده است و با غرور بسیار به‌پیش میرود تاعاقبت خواه‌ناخواه‌بپایان مرحلهٔکنونی زندگیش برسد .

چنین بنظر میرسد که ایالات متحدهٔ آمریکا پس‌از جنگ ازاین‌بیماری مسری مصون و برکنار مانده است . این کشور مدت دهسال فوق‌العاده مرفه زندگی کرد . در دوران جنگ انگلستان را از موقعیت ممتاز جهانیش که کشور اعتبار دهنده به جهان بود و بزرگترین صاحب سرمایهٔ جهانی شمرده میشد بیرون راند و خود صراف و وام دهندهٔ جهانی شد و همهٔ جهان به او مقروض شدند .

از نظر اقتصادی آمریکا بر تمامی جهان مسلط شده بود و میتوانست با استفاده از باج و خراجی که از اینها میگرفت مرفه زندگی کند ، همچنانکه پیش از آن انگلستان چنین زندگی‌میکرد . اما دومشکل بزرگ وجودداشت یکی اینکه کشور های مقروض وضع بدی داشتند و نمیتوانستند وام خودشان را بصورت پول نقد بپردازند . بدیهیست که اگر در وضع خوبی هم میبودند باز نمیتوانستند اینهمه پول نقد داشته باشند که وامهای خود را به آمریکا مسترد دارند . بنا بر این تنها کاری که میتوانستند بکنندااین بودکه کالاهائی بسازند و در مقابل طلب آمریکا به آن کشور بفرستند . اما آمریکا از این فکر خوشش نمی‌آمد که کالا های خارجی به کشورش وارد شود و باینجهت با وضع عوارض بسیار سنگین و هنگفت ، دیواری در برابر ورود کالاهای‌خارجی برافراشت و مانع ورود آنها بکشور گشت ، بنا بر این کشور های مقروض‌و بیچاره چگونه میتوانستند قروض خود را مسترد دارند ؟ آمریکا یك راه حل دیگر پیداکرد باین معنی که مبالغ تازه و بیشتری پول به آنها قرض میدادتا سود وامهای قبلی را بخود او بپردازند !

در واقع این طرزی بسیار شگفت انگیز برای پرداخت وامها بود . زیرا مفهوم امر این بود که وام دهنده هرروز مقادیر بیشتری بپردازد ودائماً میزان وامها افزوده شود . بخوبی روشن بود که بیشتر کشور های مقروض هرگز نخواهند توانست وام خودشانرا بپردازند و از زیربار آن بیرون‌آیند. در این موقع ناگهان آمریکا پرداخت وامها و اعتبارات تازه را متوقف ساخت و یکباره تمام این دستگاه کاغذی اعتبارات و وامها و غیره در هم‌فرو

ریخت و همه چیز را با خود واژگون ساخت .

موضوع دیگر این بود که آمریکا ، آمریـکای ثروتمند و مرفه که از طلا سرشار بود ناگهان بکشور گروههـای عظیم کارگران بیکار مبـدل گشت ، چرخ های صنایع از حرکت باز ماند و فقر و تهی دستی در همه جا بسط یافت.

وقتی که آمریکای مرفه باین شدت تحت تأثیر قرار گرفت وآسیب دید میتوان تصورکرد که وضع اروپا چگونه بود ؟ هر کشور میکوشید که با وضع عوارض بسیار سنگین از ورود کالا های خارجی جلوگیری کند و با تبلیغات دامنه دار مردم را بخرید اجناس و کالا های ساخت داخلهٔ کشور برانگیزد . هر کشور میخواست کالا های خودش را بفروشد و هیچ‌چیز نخرد یا هرچه‌بشود کمتر خریداری کند تا پول بیشتری بدست آورد و ذخیره کند .

این وضع نمیتواند مدتی ادامه یابد بدون آنکه به داد و ستدبین‌المللی آسیب وارد سازد زیرا بازرگانی بین‌المللی به داد و ستد و مبادلهٔ دو طرفی کالا ها بستگی دارد . این نوع سیاست ، ناسیونالیسم اقتصادی نامیده میشود و کم کم درکشور های مختلف بسط یافت . همچنین اشکال دیگـر تجاوز کارانهٔ ناسیونالیسم نیز منبسط گشت .

وقتیکه بازرگانی و صنایع آسیب دید و سست شد مشکلات هر کشوری افزایش یافت قدرتهای بزرگ امپریالیستی کوشیدنـد از راه استثمار بیشتر کشور ها و سرزمینهای خارجی و پائین آوردن دستمزد کارگران در داخل کشورشان برمشکلات خویش فایق آیند . قدرتهای امپریالیستی رقیب‌یکدیگر در تلاش روز افزونشان برای استثمار نواحی بیشتری در جهان با هم تصـادم پیدا کردند .

در حالیکه جامعهٔ ملل با کلمات زیبا و پرطنین دربارهٔ خلع سلاح سخن میگفت و هیچ اقدامی نمیکرد شبح مخوف جنگ دائماً نزدیك و نزدیکتـر میشد . دوباره کشور های بزرگ بدسته بندی در میان خودشان پرداختند و در برابر هم صف آرائی کردند زیرا تصادم اجتناب ناپذیر بنظرمیرسید .

بدینقرار چنین بنظرمیرسد که بپایان دوران بزرگی که در طی آن تمدن کاپیتالیستی و سرمایه‌داری در اروپای غربی و امریکا رونق داشت و برسایر نواحی جهان هم مسلط بود نزدیك شده‌ایم .

درمدت دهسال پس ازجنگ تصورمیشد که شاید کاپیتالیسم بتواند نقاط ضعف خودرا جبران کند و بازهم برای مدتی درازوقابل ملاحظه باقی‌وبرقرار بماند . اما درطی سه‌سال بعدی این‌نظرخیلی مشکوك ومتزلزل گردید . زیرا نه فقط رقابت میان کشورهای کاپیتالیستی روز بروز افزایش یافت و باندازهٔ خطرناکی رسید بلکه در عین حال در داخل هر کشور هم تصادمات طبقاتـی میان کارگران وسرمایه‌داران که طبقهٔ ثروتمند و مالك هستند وزمام حکومتها را دردست دارند شدت یافته است .

در حالیکه اوضاع بدین منوال است و روز بروز بدتر میشود ، طبقهٔ سرمایه‌دار حاکمه مأیوسانه با آخرین تلاشهای خود میکوشد که طبقهٔ کارگر را که در حال رشد وقیام است سرکوب کند . این عمل صورت « فاشیسم » را بخود گرفته است . فاشیسم در جائی پیدا می‌شود که تصادمات طبقاتی شدت می‌یابد و طبقهٔ حاکمهٔ سرمایه‌دار موقعیت ممتاز خودرا درخطر می‌بیند .

فاشیسم کمی پس ازجنگ در ایتالیا آغازگشت . در آنجا کارگران در حال شورش بودند که فاشیست‌ها بسرکردگی موسولینی زمام امور را بدست گرفتند وازآنزمان همچنان قدرت‌را دردست دارند . فاشیسم بمعنی‌دیکتاتوری آشکار و بی‌پرده است وعلناً با روشهای دموکراتیك مخالفت دارد . روشهای فاشیستی کمابیش در بسیاری از کشورهای اروپا بسط یافته است و اکنون در اروپا دیکتاتوری‌چیزی بسیارعادی شده است .

در اوایل سال ۱۹۳۳ فاشیسم در آلمان هم پیروز گشت و بـه عمر جمهوری جوانی کـه در سال ۱۹۱۸ اعلان شده بـود پایان بخشید . در آنجا وحشیانه‌ترین روش‌ها برای درهم شکستن و کشتن نهضت کارگری بکار بسته شد .

بدینقرار در اروپا فاشیسم در برابر دموکراسی و در برابر نیروهـای

سوسیالیسم قرار گرفته است و در عین حال قدرت هـای کاپیتالیستی بروی یکدیگر میغرند وخودرا برای جنگ بایکدیگر آماده میکنند .

بعلاوه در کاپیتالیسم ثروت و فقر و فراوانی و ناداری به نمایان‌ترین شکلی در کنار هـم قرار گرفته‌اند . از یك سو مواد خوراکی از کثرت فراوانی می‌پوسد و نابود میشود و حتی آنرا دستی دستی غرق میکنند و از میان میبرند و از سوی دیگر مردم گرسنگـی میکشند و دسترسی به غذا ندارند .

اسپانیا که یکی از کشورهای قدیمی اروپاست در طی سالهای اخیر به جمهوری گرائید و به سلطنت پادشاهان «هابسبورگ - بوربن» خـود پایان داد و بدینقرار یك پادشاه دیگرازجهان‌کم شد .

تا کنون برایت گفتم که درچهارده سال پس از جنگ سه واقعهٔ بسیار مهم روی داد : قیام و رشد اتحاد شوروی ، تسلط اقتصادی آمریکا بر جهان و بحران کنونی آن ، و خفقان و آشفتگی اروپا . چهارمین واقعهٔ مهم و نمایان این دوران بیداری کشورهای شرق و تـلاشهای مجاهدت آمیز و جسورانهٔ آنها برای بدست آوردن آزادی و استقلال میباشد . شرق بشکل قاطعی در صحنهٔ سیاست جهانی وارد شده است . کشورهای شرقی را میتوان بدو دسته تقسیم کرد : یکدسته آنان که مستقل شمرده میشوند و دیگـری کشورهائی که تحت استیلای استعمار قرار دارند و بوسیلهٔ یکی از قدرتهای امپریالیستی اداره میشوند .

در تمام کشورهای آسیائی و درشمال‌آفریقا ، ناسیونالیسم و احساسات ملی رشد فراوان یافته و تمایلات استقلال طلبانه صورت مؤثر و جسورانه‌ئی بخود گرفته است .

در همه‌جا نهضت‌های نیرومند بوجود آمده و در بعضی جاها شورشهائی برضد دولتهای امپریالیست غربی‌روی میدهد . بسیاری ازاین کشورها کمك‌های مستقیم یا غیرمستقیم از اتحادشوروی دریافت میدارند و مخصوصاً آنچه مهمتر این است که اتحاد شوروی در لحظات حساس و بحرانی مبارزهٔ آنـها

به‌کمك و پشتیبانی معنوی ازایشان پرداخته است .

نمایان‌ترین تجدید حیاط ملی ظاهراً در ترکیه صورت گرفته است و این امر تااندازهٔ زیادی بخاطر شخص مصطفی‌کمال‌پاشا رهبر دلیرترك‌میباشد که درموقعی که همه چیز مخالف او بنظر میرسید از قبول سرنوشت‌ناگواری که به ترکیه تحمیل میشد خود داری کرد . مصطفی کمال نه‌فقط آزادی را برای کشورش بدست آورد بلکه به اصلاح و تجدید آن پرداخت بطوری که ترکیه امروز بخاطر تغییرات عظیمی‌که یافته است دیگر شناخته نمیشود . او به سلطنت عثمانی وخلافت اسلامی که در دست سلاطین ترك عثمانی بود پایان داد . زنان را ازپشت حجاب بیرون‌آورد و بسیاری از عادات و آداب‌ناپسند و مقررات را بدور افکند . مساعدتهای عملی و پشتیبانی معنوی شوروی‌برای مصطفی‌کمال کمك بسیار بزرگی بود .

شورویها به ایران نیز کمك دادند تا بر نفوذ انگلیس غلبه کنند . یك مرد قوی بنام رضاخان در ایران قیام کرد و اوست که اکنون در ایران حکومت میکند .

افغانستان نیز توانست در همین دوران استقلال کامل خودرا تأمین و تثبیت کند .

کشورهای عربی جز خود عربستان هنوز تحت تسلط خارجی هستند. درخواست اعراب برای تشکیل یك دولت واحد عربی بموفقیت نرسیده است . قسمت عمده‌ئی از عربستان تحت حکومت ملك‌ابن‌سعود استقلال یافته است . عراق ظاهراً و بر روی کاغذ مستقل است اما عملا در حوزهٔ نفوذ و تسلط بریتانیاست . کشور کوچك فلسطین و ماوراء اردن تحت قیمومت بریتانیا قراردارد وسوریه تحت حمایت فرانسه نهاده شده است .

در سوریه یك شورش دلیرانه برضد فرانسویان صورت گرفت که تا اندازه‌ئی هم موفقیت‌آمیزبود .

مصرنیز به قیامهای پشت سرهم پرداخته است و مبارزهٔ ممتدی رابرضد انگلیسیها دنبال میکند . هرچند مصر اسماً مستقل شده است و یك پادشاه که

تحت حمایت بریتانیاست در آنجا حکومت میکند ، مبارزهٔ ملـی مصر هنوز ادامه دارد .

در مغرب‌عربی و شمال‌آفریقا مبارزات دلیرانه‌ئی در راه‌آزادی‌صورت گرفته است ومخصوصاً مبارزهٔ مردم مراکش تحت رهبری عبدالکریم بسیار شجاعانه بوده است . عبدالکریم‌توانست اسپانیائیهارا ازمراکش بیرون براند اما بعداً نیروهای عظیم فرانسوی اورا سرکوب کردند .

تمام این مبارزات استقلال طلبانه در آسیا و آفریقا نشان می‌دهد که چگونه روحیهٔ جدیدی در این نواحی پیدا شده و افکارمردان و زنان‌نواحی دورافتاده‌ئـی را در کشورهای مترقی همزمان با یکدیگـر منقلب ساخته است .

دو کشور بزرگ شرقی هم هستند که بخاطر موقعیت و ارزش جهانی خودشان وضع خاصی دارند . این دو کشور چین و هند میباشند . هر تغییر اساسی که در یکی ازین کشورها روی دهد در وضع تمامی قدرتهای بزرگ جهانی اثر میگذارد و عواقب عظیمی در سیاست جهـانی بوجود می‌آورد . بدین جهت مبارزات ملی در چین و در هند خیلی بیش از مبارزات محلی و داخلی مردم اهمیت دارد .

موفقیت چین موجب بوجود آمدن یك کشور عظیم و بزرگ میشود که درتعادل موجود قدرتهای جهانی تغییر محسوس و بزرگی بوجود می‌آورد و خود بخود بـه استثمار شدن چین از طرف قدرتهای امپریالیستی پایـان می‌بخشد .

کامیابی هند نیز لااقل احتمال تشکیل یك دولت بزرگ را دربردارد و خود بخود بمعنی پایان یافتن امپریالیسم بریتانیا خواهد بود .

چین در طی‌دهسال اخیر نشیب وفرازهای فراوان داشته است .اتحادی که میان حزب « کوئو ـ مین ـ تانگ » و کمونیستهای چین بوجود آمده بود درهم شکست و ازآن پس چین دستخوش « توچون» ها و سرداران نظامی و گروهی از رؤسای راهـزنان می‌باشد کـه اغلب بوسیلهٔ صاحبان منافع

خارجی که از ادامهٔ آشفتگی اوضاع چنین سود میبردند کمکهائی دریافت میدارند .

در دو سال اخیر ژاپنی‌ها عملا به چین هجوم برده‌اند وچندین ایالت‌آن کشور را متصرف شده‌اند. این جنگ غیررسمی هنوز هم ادامه دارد. دراین ضمن نواحی وسیعی ازقسمتهای داخلی چین به‌کمونیست‌ها پیوسته‌اند و یکنوع حکومت شوروی درآنجا تشکیل شده است .

در هند ، چهارده سال اخیر بسیار پر ماجرا بوده است و رشد نوعی ناسیونالیسم جدی ودر عین حال مسالمت‌آمیز را دیده است . کمی‌پس ازپایان جنگ و در موقعی که انتظار میرفت اصلاحات بزرگی در هند صورت گیرد حکومت نظامی در پنجاب اعلان گشت و کشتار مهیب « جالیانوالاباغ » روی داد که در طی‌آن هزاران نفرکشته و مجروح‌شدند . خشمی که‌ازاین‌ماجرای خونین بوجود آمد و نارضائی مسلمانان از رفتار انگلیسها نسبت به ترکها و موضوع خلافت سبب شدکه نهضت وسیع عدم همکاری در سالهای ۲۲ - ۱۹۲۰ زیررهبری گاندی بوجود آید وتوسعه پذیرد .

در واقع ازسال ۱۹۲۰ به بعدگاندی رهبر بلا منازع ناسیونالیسم هند بوده است . این دوران در هند در عصر گاندی بوده است و روش شورش‌های مسالمت آمیز او ازلحاظ تازگی و ثمربخشی توجه تمام جهانیان‌رابخودجلب کرده است . پس ازیکدوران تنفس و فعالیت‌های آرام و تدارکات وسیعتر، مبارزهٔ استقلال طلبانهٔ ما از سال ۱۹۳۰ دوباره اوج گرفته است و حزب کنگره استقلال تام و تمام را بعنوان هدف نهائی مبارزات ملی‌پذیرفته‌است . از آن زمانست که ما به مبارزهٔ نافرمانی عمومی پرداخته‌ایم و بزندان‌ها رو نهاده‌ایم . انگلستان به بعضی اصلاحات کوچك و نا چیز هم پرداخته است تا اگر بتواند بعضی مردم را همراه و هوادار خود سازد و ازین راه می‌کوشد نهضت ملی ماراسرکوب سازد .

در برمه در سال ۱۹۳۱ شورشی بزرگ از طرف دهقانان

گرسنه آغاز گشت که با بیرحمی و قساوت فوق‌العاده خاموش و سرکوب شد .

درجاوه وجزایرهند هلند [۱] نیز شورشهائی روی داد .

در سیام هم تغییراتی پیش آمده است که قدرت پادشاه محدود شده است .

در هند وچین فرانسه [۲] نیز ناسیونالیسم در حال رشد و تکامل است . بدینقرار در تمام شرق تمایلات ملی و ناسیونالیسم در حال رشد و توسعه‌است و نمایان میباشد ودر بعضی جاها این تمایلات تا اندازه‌ئی باکمونیسم مخلوط گشته‌است . میان کمونیسم وناسیونالیسم جز نفرت مشترك نسبت به امپریالیسم هیچ قدرمشترکی وجود ندارد .

سیاست عاقلانه و سخاوتمندانهٔ روسیهٔ شوروی نسبت به تمام کشورهای شرقی چه آنها که داخل در اتحادیهٔ شوروی هستند و چه آنان که از آن بیرون می‌باشند دوستان فراوانی حتی درکشورهای غیرکمونیست برایش‌فراهم ساخته است .

یکی دیگر از خصوصیات نمایان سالهای اخیر آزادی زنان از قید بسیاری از بندهای قانونی و اجتماعی و عرف و عاداتی میباشدکه دست و پا گیر ایشان بوده است . در غرب جنگ به پیشرفت زنان وآزادی ایشان کمك بسیار کرد و در شرق نیز از ترکیه گرفته تا هند و حتی چین، زنان در حال قیام هستند و بشکلی مؤثر در فعالیت‌های ملی و اجتماعی شرکت میکنند .

چنین است وضع زمانی که ما در آن زندگی میکنیم . هر روز تغییری تازه و حادثه‌یی مهم از تصادم میان ملتها ، از اختلاف میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم ، و فاشیسم و دموکراسی ، و افزایش فقر

۱ــ اندونزی‌امروز.

۲ــ ویتنام و تائیلند و کامبودیای امروزی

و احتیاج ، همراه می‌آورد و مافوق تمام این چیزها شبح مخوف جنگ بنظر می‌آید .

اکنون دورانی پر جوش و خروش از تاریخ میگذرد و چه خوب است که ما ، در چنین عصری زندگی میکنیم و میتوانیم در این ماجرا های بزرگ شرکت داشته باشیم ، هر چند هم که سهم ما از آن حبس و انزوا در کنج «زندان دهرادون» باشد !

۱۵۷

مبارزهٔ ایرلند بخاطر جمهوری

۲۸ آوریل ۱۹۳۳

اکنون وقایع مهم سالهای اخیر را با جزئیات بیشتری مورد مطالعه قرار میدهیم و از ایرلند شروع خواهیم‌کرد. از نظر تاریخ جهان ونیروهای جهانی این کشور کوچك که درجزیره‌یی در دورترین قسمت غربی اروپا قرار گرفته است اهمیت زیاد ندارد. معهذا کشوریست دلیر و شکست ناپذیر که امپراطوری بریتانیا با تمام قدرتش نتوانست روح او را خفه سازدیا به‌اطاعت و تسلیم وادارش کند.

در آخرین نامه‌یی که در بارهٔ ایرلند نوشتم [1] دربارهٔ قانون «هوم رول» که درست پیش از جنگ بزرگ جهانی بتصویب پارلمان انگلستان رسید مطالبی برایت گفتم. تصویب این قانون موجب خشم رهبران پروتستان «اولستر» (ناحیهٔ شمالی ایرلند) وحزب محافظه‌کار بریتانیا گردید و شورشی منظم بر ضد آن تنظیم و آغاز گشت. باین جهت ایرلندی‌ها هم نهضتی مخفی بنام «داوطلبان ملی» تشکیل دادند که اگر لازم باشد بجنگ برضد «اولستر» بپردازند. بدینقرار یك جنگ داخلی در ایرلند اجتناب‌ناپذیر بنظر میرسید.

درست در همین وقت جنگ بزرگ جهانی فرا رسید و تمام توجه به میدان‌های جنگ در بلژیك و شمال فرانسه معطوف گشت. رهبران ایرلندی در پارلمان بریتانیا همکاری خود را به دولت انگلستان تقدیم داشتند اما

---

۱ ـ نامهٔ شمارهٔ ۱۴۰

خود ایرلند نسبت به انگلیسیها احساسات خیلی دوستانه نشان نمیداد و برای کمک‌دادن اشتیاقی نداشت در این ضمن باصطلاح« شورشیان »اولستر دردولت بریتانیا بمقامات عالی رسیدند . خود این موضوع هم بیشتر موجب نارضائی مردم ایرلند شد .

نارضائی در ایرلند همچنان افزایش می‌یافت و همه احساس می‌کردند که نباید در جنگ بخاطر انگلستان قربانی بدهند . موقعی که پیشنهادی مطرح گشت که در ایرلند نیز مانند انگلستان سربازگیری بعمل آید و تمام جوانان که شایستگی دارند بخدمت اجباری درارتش بپردازند ، باین‌مناسبت موجی عظیم از خشم و اعتراض سراسر ایرلند را فرا گرفت. وایرلندخود را آماده ساخت که اگرلازم باشد در مقابل این پیشنهاد حتی بمقاومت مسلحانه بپردازد .

در هفتهٔ عید پاك سال ۱۹۱۶ در شهر دوبلین پایتخت ایـرلند جنوبی قیامی صورت گرفت و جمهوری ایرلند اعلام گردید . پس ازچند روز جنگ این جمهوری از طرف ارتش بریتانیا سرکوب شد و چند تن از دلیرترین و بهترین جوانان ایرلندی در دادگاههای نظامی محاکمه گشتند وباتهام‌عضویت در این قیام کوتاه تیر باران شدند . این قیام که بنام «قیام‌عید پاك» مشهور شده است برای انگلستان خطری جدی وتهدیدآمیزنبود . بلکه بیشتر حرکت و اقدامی دلیرانه و جسورانه بود که بدنیا نشان بدهد ایرلند هنوز در فکر تشکیل جمهوریست و تسلیم شدن ارادی به تسلط بریتانیا را رد می‌کند .

جوانان دلیرایرلندکه دراین‌قیام‌شرکت داشتنددانسته وتعمداًخودشانرا فداکردند تا بتوانند این مطلب را بدنیا بفهمانند . آنها خوب میدانستند که شکست خواهند یافت ودرآنوضع امید پیروزی برای ایشان نیست اما امیدوار بودندکه فداکاری وقربانی شدن‌آنهابعدها ثمراتی ببار آورد‌وآزادی‌وطنشان را نزدیکتر سازد .

در حدود زمان همین قیام یکی از اهالی ایـرلند از طرف انگلیسیها

دستگیر گشت که میکوشید مقداری اسلحه از آلمان به ایرلند برساند . این مرد «سر راجر کازیمنت» بود که مدت درازی در خدمات کنسولی بریتانیا کار میکرد . کازیمنت را درلندن محاکمه کردند و به مرگ محکوم ساختند. هنگام محاکمه‌اش از جایگاه محکومین در جلسهٔ دادگاه بیانیه‌ئی را قرائت کرد که بسیار هیجان انگیز و بلیغ بود و آتش احساسات پرشور وطن پرستانه‌را درروح ایرلند برمی‌افروخت .

قیام ایرلند شکست یافت اما در عین شکست نیز پیروز گشت زیرا تضییقاتی که از طرف حکومت بریتانیا بدنبال این قیام آغازگشت ومخصوصاً تیر باران شدن گروه رهبران ایرلنددرمردم این کشور تأثیر عمیقی بجا گذاشت .

ایرلند در ظاهر آرام بنظر میرسید اما آتش خشم در درون سینه‌ها شعله میکشید و بزودی این احساسات بصورت نهضت «سین فاین» [1] نمایان گشت . فکر «سین فاین» با سرعت زیادتوسعه یافت . درآخرین نامه‌ام در بارهٔ ایرلند برایت در بارهٔ این نهضت هم مطالبی گفتم . سین فاین در آغاز کار موفقیتی نداشت اما اکنون همچون حریقی که در جنگلی شروع شود به سرعت توسعه می‌پذیرد .

پس از آنکه جنگ بزرگ بپایان رسیددر سراسر جزایر بریتانیابرای تشکیل پارلمان تازه در لندن ، انتخابات صورت گرفت . درایرلندهواداران نهضت «سین فاین» اکثریت عظیمی بدست آوردند و ناسیونالیست‌های قدیمی‌را که تا اندازه‌ئی هوادار همکاری با بریتانیا بودند ازمیدان بدر کردند. اما سین فاینی‌ها که در انتخابات پیروز گشتند نمی‌خواستند در پارلمان بریتانیا شرکت‌کنند. سیاست آنها بکلی متفاوت بود .آنها به عدم همکاری بریتانیا و تحریم و بایکوت معتقد بودند .

۱ــ « سین فاین » بزبان ایرلندی بمعنی « ما خودمان » می‌باشد و نام نهضت استقلال طلبانهٔ مردم ایرلند است که خواهان آزادی‌وخودمختاری بودند.

بدینقرار این نمایندگان منتخب سین فاینی درپارلمان لندن حضور نیافتند وبجای آن درسال ۱۹۱۹ درخود دوبلین ، مرکز ایرلند مجمع جمهوری خویش راتشکیل دادند . آنها درآنجا جمهوری ایرلند را اعلان کردند ومجمع خودشان را هم « دایل ایریان » نامیدند این جمهوری برای سراسر ایرلند و از جمله ناحیهٔ اولستر در شمال بوجود آمده بود اما اولستریها طبعاً از آن جدا شدند زیرا آنها ازکاتولیکهای ایرلند خوششان نمی‌آمد .

مجلس « دایل ایریان » ایرلند « دووالرا » رابرای‌ریاست‌و « گریفیث» را برای نیابت ریاست انتخاب کرد واتفاقاً این هر دو نفر درآنوقت درزندان بریتانیا بسرمیبردند .

در آنموقع مبارزهٔ تازه‌ئی شروع گشت که از تمام مبارزات قبلی‌میان ایرلند و انگلستان شگفت انگیز تر بود و در نوع خود هیچ سابقه و مانند نداشت . مشتی مردان و زنان جوان‌که فقط از محبت وعشق به وطنشان‌سرشار بودند به بیکاری عجیب پرداختند در حالیکه امپراطوری بزرگی با نیروی متشکل خود دربرابر ایشان قرار داشت .

مبارزهٔ « سین فاین » نوعی مبارزهٔ عدم همکاری منتهی همراه با اعمال شدید بود . آنها به تحریم و بایکوت تمام تأسیسات و تشکیلات انگلیسی پرداختند و هر جاکه ممکن بود خودشان بجای آن تأسیساتی‌بوجودمی‌آوردند مثلا از خودشان هیئت های داوری درست‌کردند که بجای دادگاههای رسمی‌و معمولی دادگستری بکار پرداخت و هیچ کسی بدادگاههای دادگستری رجوع نمیکرد . در نواحی روستائی نیز نوعی عملیات جنگی غیر منظم بصورت فعالیت های مسلحانهٔ پارتیزانی بر ضد مراکز پلیس و ژاندارمری شروع‌شد .

زندانیان نهضت سین فاینی از راه اعتصاب غذا در زندانها درد سر بزرگی برای حکومت بریتانیا ایجاد میکردند . مشهور ترین اعتصاب غذا که سراسر ایرلند را بتکان آورد اعتصاب « ترنس مك سوینی » شهردار شهر « کورك » بود . وقتی که او را بزندان افکندند گفت مدت زیادی در

زندان نخواهد ماند و بزودی زنده یا مرده از زندان بیرون خواهد آمد واز همانوقت از خوردن غذا امتناع کرد . پس از هفتاد و پنج روز اعتصاب غـذا درگذشت و جسد مرده‌اش را از زندان بیرون آوردند .

« مایکل کالینس » یکی از معروفترین سازمان دهندگان نهضت‌وشورش سین فاینی بود . حکومت بریتانیا در ایرلند بر اثر این مبارزات تقریباً فلج شده بود و در حدود خارج از شهرها تقریباً هیچ قدرتی نداشت . تدریجاً اعمال خشونت آمیز از هر دوطرف شدت یافت وعملیات انتقام جویانهٔ متقابل صورت می گرفت .

حکومت انگلستان ارتش مخصوصی برای اعزام به ایرلند مجهزساخت و افراد آن از میان خشن‌ترین و بیرحم‌ترین کسانی‌که در دوران جنگ بزرگ در ارتش خدمت کرده بودند انتخاب میشدند وبایشان حقوقهای گزاف پرداخت میشد . این نیروی اعزامی به ایرلند بنام «سیاه و خرمائی» معروف گشت‌زیرا رنگ‌لباس‌افرادآن‌چنین بود . این‌سیاه وخرمائیها باکمال‌خونسردی کشتاری را در ایرلند آغازکردند . اغلب در موقعی که مردم در بسترخواب بودند بروی ایشان تیراندازی میکردند و امید وار بودند کـه باین ترتیب مبارزان سین فاینی را متوحش‌سازند و به تسلیم‌وادارند . اماسین‌فاینی‌هاتسلیم نشدند و نبرد های پارتیزانی خودرا ادامه‌دادند . باین‌جهت سیاه وخرمائیها به عملیات انتقامی وحشتناکی پرداختند . بسیاری از دهکده ها و قسمت های وسیعی از شهرها را آتش زدند .

سراسر ایرلند بصورت میدان نبردی درآمد که نیرو های دو طرف با خشونت و شدت بسیاربیکدیگر حمله میبردند وویرانی‌فراوان ببارمی‌آوردند. با این تفاوت که در پشت سریك طرف قدرت منظم و سازمان‌یافتهٔ امپراطوری بریتانیا قرار داشت و در پشت سر طرف دیگر جزارادهٔ آهنین وشکست‌ناپذیر عده‌ئی معدود افراد دلیر چیزی نبود .

در این ضمن در سال ۱۹۲۰ پارلمان بریتانیا با شتابزدگی‌بسیارقانون تازه‌ئی برای هوم رول بتصویب رساند . قانون قدیم هوم رول که درست در

آستانهٔ جنگ بزرگ و برای سراسر ایرلند تصویب شده بود و تقریباً موجب آغاز شورش در « اولستر » گشته بود به آرامی از میان رفت . قانون جدید هوم رول ، ایرلند را بدو قسمت تقسیم میکرد : یکی اولستر یا ایرلند شمالی و دیگری سایر نواحی ایرلند . و مقرر میداشت که دو پارلمان جداگانه برای این دو ناحیه بوجود آید .

ایرلند کشور کوچکیست و با این تقسیم دو ناحیهٔ کوچکتر در جزیره‌یی کوچك بوجود می‌آورد . در اولستر یا ایرلند شمالی پارلمان تازه تشکیل گردید اما در سایر نواحی ایرلند هیچکس به قانون هوم رول اعتنا نکرده و همه سرگرم شورش و مبارزهٔ سین فاینی بودند .

در اکتبر ۱۹۲۱ لوید جورج نخست‌وزیر بریتانیا از رهبران نهضت سین‌ـ فاین دعوت کرد که به متارکهٔ موقتی در مبارزه بپردازند تا در بارهٔ امکان توافقی مورد قبول طرفین مذاکره کنند . ایرلندیها این دعوت را نپذیرفتند . بدون تردید بریتانیا با منابع عظیمی که در اختیار داشت واز راه مبدل ساختن سراسر ایرلند به بیابانی ویران ، ممکن بود عاقبت بر نهضت سین فاین پیروز شود و آنرا سرکوب سازد اما این روش انگلستان موجب بدنامی و نفرت‌شدید در آمریکا و سایر نواحی جهان میشد .

ایرلندیهای مقیم آمریکا و حتی دومینیون [1] های بریتانیا مبالغ هنگفتی پول به ایرلند هدیه میدادند و کمك میکردند تا مبارزه برضد بریتانیا را دنبال کنند . در عین حال سین فاینی‌ها هم از مبارزهٔ خود فرسوده شده بودند زیرا بار سنگینی‌را بدوش میکشیدند .

نمایندگان ایرلند و بریتانیا درلندن با هم ملاقات کردند و پس‌از دوماه گفتگو و مباحثه در دسامبر ۱۹۲۱ موافقت نامه‌ئی موقتی میان ایشان بامضا

---

۱ ــ دومینیون های نواحی خود مختار ومستقل امپراطوری بریتانیا بودند که درعین حال به امپراطوری و سلطنت انگلستان وابستگی داشتند وعبارت‌بودند از کانادا ــ استرالیا ــ زلاند نو ــ اتحادیه آفریقای جنوبی .

رسید . این موافقت‌نامه جمهوری ایرلند رابرسمیت‌نمیشناخت اما به‌ایرلندی‌ها جز دریکی دو مورد خیلی بیش از دومینیون‌های دیگری‌که تا آنزمان‌تشکیل شده بود آزادی میداد . معهذا نمایندگان ایرلند نمیخواستند آنرا بپذیرند و فقط وقتیکه انگلستان تهدید کرد که در صورت قبول نشدن این‌موافقت‌نامه بلافاصله جنگی جدی و شدیدتر را شروع خواهدکرد ناچارآنراقبول‌کردند.

در ایرلند براثر این موافقت نامه هیاهوی بسیار برخاست . بعضی‌ها با آن موافق بودند و بعضی دیگر بشدت مخالفت میورزیدند. حزب سین فاین برسر این موضوع بدو قسمت منشعب‌گردید . « دایل ایریان » مجلس ایرلند عاقبت این موافقت نامه را پذیرفت و حکومت مستقل ایرلند رسماً بنام « سائورستت ایریان » بوجود آمد که بسلطنت انگلستان بستگی‌داشت . اما ضمناً رفقای سابق صفوف سین فاین به مبارزه در میان خود پرداختند .

دو والرا رئیس « دایل ایریان » وجمعی دیگرمخالف پیمان‌باانگلستان و خواهان یك جمهوری کاملا مستقل بودند . گریفیث و مایکل کالینس و دیگران با آن موافقت داشتند . تا چند ماه یك جنگ داخلی درایرلندجریان داشت . آنانکه با پیمان موافق بودند طرفداران استان آزاد (فری استیت) نامیده میشدند و از طرف نیرو های بریتانیا کمك هائی دریافت میداشتند تا مخالفان را سرکوب کنند . مایکل‌کالینس بضرب‌گلولهٔ جمهوری‌خواهان‌کشته شد و بهمین شکل جمعی از رهبران جمهوری خواهان نیز بوسیلهٔ هوا داران « استان آزاد »کشته شدند . زندانها از جمهوری خواهان پر بود .

این جنگ های داخلی و کینه و کشتار متقابل برای جنگ دلیرانهٔ مردم ایرلند در راه استقلال فاجعهٔ بسیار تأسف آوری بود . انگلستان که نتوانسته بود با اسلحه و ارتش خود کاری بکند با سیاست تفرقه اندازی‌خود پیروز میشد زیرا خود ایرلندیها با هم می‌جنگیدند و انگلستان باخیال راحت به یك طرف کمك میداد و معمولا بصورت ناظری بیطرف از دور به حوادث مینگریست و قلباً از این اوضاع بسیار خوشحال بود .

جنگ داخلی تدریجاً پایان پذیرفت اما جمهوری خواهان که هوادار

استقلال مطلق وجدائی کامل از انگلستان بودند ، هواداران « استان آزاد » را که باپیمان انگلستان‌موافق بودند قبول نداشتند . حتی‌آن دسته‌ازجمهوری خواهان که برای نمایندگی‌در «دایل» (پارلمان حکومت آزاد) انتخاب‌شده بودند از رفتن باین مجلس خودداری‌کردند زیرا نمیخواستند نسبت به پادشاه انگلستان سوگند وفاداری یاد کنند و چنین کاری در مقررات مجلس‌پیش‌بینی شده بود . بدینقرار « دووالرا » و حزبش از « دایل » دور ماندند و حزب « استان‌آزاد » تحت ریاست «کوسگریو» رئیس این حزب کوشید ازراههای مختلف جمهوری‌خواهان را نابودکنند .

تشکیل حکومت استان آزاد ایرلند در سیاست امپراطوری بریتانیا عواقب دیگری هم بوجودآورد . پیمان ایرلند و انگلستان ، آزادی‌هائی بیش ازآنچه تا آنوقت رسماً به دومینیون‌های دیگر بریتانیا داده شده بود برای ایرلندبوجود آورد .همینکه ایرلند این‌حقوق را بدست آورد ، دومینیون‌های دیگر هم خود بخود چنین آزادی‌هائی بدست آوردند واصولا وضع ومقررات تشکیل شدن وبوجودآمدن دومینیون‌ها تغییریافت .

تغییرات دیگری‌که درنتیجهٔ‌بوجود آمدن استقلال بیشتر برای‌دومینیون‌ها بوجود آمد این بود که چند کنفرانس امپراطوری با شرکت انگلستان و دومینیون‌ها تشکیل شد . ایرلند که یك نهضت نیرومند جمهوری خواهی در آن وجود داشت همواره دومینیون‌هارا بسوی استقلال تام و تمام میکشاند . همچنین‌دومینیون‌هااتحادیهٔ آفریقای‌جنوبی که در آن اقلیت «بوئر»هانیرومند بودند تمایلات استقلال طلبانه داشت . باین ترتیب وضع دومینیون‌ها وروابط آن‌ها با انگلستان تغییر می‌یافت تاآنکه دومینیون‌ها بصورت ملت‌های برادر با انگلستان و عضو جامعهٔ ملل « کامنولث » (کشورهای مشترك‌المنافع) درآمدند .

این کلمه بظاهر خیلی طنین خوبی دارد و بدون تردید تشکیل شدن آن نسبت بوضع پیش نشان رشد و پیشرفتی بسوی برابری سیاسی ملت های

عضو آن میباشد اما این برابری بیشتر جنبهٔ اسمی و فرضی دارد تا واقعی و عملی.

دومینیون‌ها از نظر اقتصادی به بریتانیا و سرمایهٔ بریتانیائی بستگی دارند و از راههای مختلف فشارهای اقتصادی به ایشان تحمیل میشود، در عین حال همچنانکه این دومینیون‌ها رشد می‌یابند تدریجاً منافع اقتصادی آنها بامنافع انگلستان تضاد پیدا میکند. باین ترتیب اتحاد امپراطوری بریتانیا تدریجاً ضعیف‌تر میشود.

چون احتمال درهم شکستن و از هم گسیختن کامل امپراطوری وجود داشت بریتانیا ناچار شد لااقل برابری سیاسی را برای دومینیون‌ها برسمیت بشناسد و از راه این‌اقدام عاقلانه توانست بسیاری چیزهارا بموقع نجات‌دهد. اما این وضع هم مدت درازی دوام ندارد.

نیروها و عواملی که دومینیون‌هارا از بریتانیا جدا میسازد همچنان دست اندرکار هستند و این عوامل و نیروها بیشر اقتصادی میباشند. همین عوامل بطور مداوم قدرت امپراطوری‌را تضعیف میکنند. بخاطر همین‌عوامل وبعلت انحطاط تردید ناپذیر انگلستان بود که مطالبی در بارهٔ از میان‌رفتن امپراطوری بریتانیا برایت نوشتم.

اگر برای این دومینیون‌ها با وجود سنت‌های مشترك فرهنگی ووحدت نژادی که با انگلستان دارند [۱] مشکل است که مدتی دراز وابسته بانگلستان باقی بمانند بدیهیست برای هند خیلی دشوارتر خواهد بود که چنین ارتباطی داشته باشد. زیرا منافع اقتصادی هند با منافع بریتانیا تضاد و تصادم مستقیم دارد وناچار یکی باید دیگری را از میدان بدرکند. بدینقرار

۱ــ در دومینیون‌های چهارگانه کانادا، استرالیا، زلاند نو، واتحادیهٔ آفریقای جنوبی عدهٔ زیادی از مهاجران‌انگلیسی سکونت گزیده بودند وباهمان آداب و رسوم قدیمی خویش زندگی میکردند. باین جهت است که نویسنده بوحدت نژادی و جهات مشترك فرهنگی میان آنها اشاره میکنند.

وقتی که هند آزاد تشکیل شود مسلماً این ارتباط را نخواهد پذیرفت که سیاست‌اقتصادیش فرع و تابع سیاست بریتانیا باشد [۱].

بطوریکه گفتم جامعهٔ کشورهای مشترك‌المنافع بریتانیا بمعنی‌دومینیونهای آزاد میباشد ـ که شامل هند بیچاره و اسیر نمشبود ـ وبمعنی‌اتحادواحدهای مستقل سیاسی است اما تمام این واحدها هنوز تحت تسلط امپراطوری اقتصادی بریتانیا میباشند.

پیمان ایرلند و انگلستان‌تااندازه‌ئی بمعنی ادامهٔ همین‌استعماراقتصادی واستثمار ایرلند بوسیلهٔ سرمایه‌های بریتانیائی بود وشورش‌ها و ناراحتی‌هائی که بوسیله ایرلندی ها برای تشکیل جمهوری مستقل ایرلند صورت میگرفت‌نیزبهمین علت بود. « دووالرا » و جمهوری خواهان دیگرنمایندگان فقیرترین‌دهقانان و قشرهای پائین طبقهٔ متوسط و روشنفکران تهیدست‌بودند. « کوسگریو » و حزب « استان آزاد » نمایندهٔ قشرهای ثروتمند طبقهٔ متوسط ودهقانان ثروتمندتر بشمارمیرفتند واین هر دو دسته در بازرگانی ودادوستد با انگلستان منافعی برای خود داشتند وسرمایه‌های انگلیسی هم باین طبقات علاقمند بودند.

پس از مدتی « دووالرا » تصمیم گرفت که تاکتیك مبارزهٔ خودرا عوض کند. او و دوستان حزبیش که بنمایندگی مجلس انتخاب شده بودندو بمجلس نمیرفتند در « دایل ایریان » (پارلمان ایرلند) حضوریافتندوسوگند وفاداری یاد کردند منتها در همان موقع اعلام داشتند که این اقدام‌رابرای حفظ صورت‌بعمل آورده‌اند وبمحض‌آنکه در پارلمان اکثریت پیداکنندمراسم سوگند یادکردن را لغوخواهند کرد. درانتخابات بعدی دراوایل سال۱۹۳۲ دووالرا اکثریت هنگفتی در پارلمان « استان آزاد ایرلند » بدست‌آورد و

۱ـ هند پس از استقلال زیر رهبری نهرو کوشیده‌است‌که‌آزادی اقتصادی را برای خود تأمین‌کند و خودرا از وابستگی اقتصادی ومالی بانگلستان‌آسوده سازد و پیروزیهای بزرگی هم دراین راه بدست آورده است.

بلافاصله بهٔانجام و اجرای برنامه‌های خود پرداخت.

مبارزهٔ بخاطر تشکیل جمهوری مستقل هنوز ادامه داشت اما روشهای مبارزه تغییر یافته بود. دووالرا پیشنهاد کرد که سوگند وفاداری نسبت به پادشاه انگلستان در پارلمان ایرلند ملغی شود و ضمناً به حکومت انگلستان اطلاع داد که ازآن‌پس حق‌الارض سالیانه را نخواهد پرداخت.

خیال میکنم در بارهٔ این حق‌الارض سالیانه قبلا برایت مطالبی‌نوشته‌ام. موقعیکه در ایرلند سرزمین‌ها از مالکان بزرگ گرفته شد مبالغ هنگفتی بایشان بابت غرامت و قیمت زمین پرداخت گردید. این پول هر ساله از طرف دولت در مقابل زمینی که بدهقانان واگذار شده بود از ایشان گرفته میشد. این جریان در طول عمر بیش از یك نسل ازمردم ادامه یافته بود. اما هنوز هم ادامه داشت تا اینکه دووالرا اعلام داشت که‌دیگراین‌پول را نخواهد پرداخت.

بلافاصله در انگلستان هیاهو و جنجالی برخاست و میان حکومت ایرلند با انگلستان اختلاف و تصادمی پیدا شد. حکومت بریتانیا ابتدا لغو سوگند وفاداری را از طرف دووالرا نقض پیمان سال ۱۹۲۱ شمرد. دووالرا گفت که ایرلند و انگلستان طبق پیمان مذکور و مقررات دومینیونی دو کشور برادر هستند و هر یك آزاد هستند که در قانون اساسی خود تغییراتی بوجود آورند و بنا براین ایرلند هم حق دارد ادای سوگند وفاداری از قانون اساسی خودرا حذف کند. دراینجا موضوع لغو یا نقض پیمان ۱۹۲۱ مطرح نیست. اگر ایرلند چنین حقی ندارد پس تابع انگلستان می‌باشد و این هم مخالف پیمان و اصول دومینیون می‌باشد.

در انگلستان اعتراض شدیدتر و پر هیاهوتر بر سر قطع پرداخت حق‌الارض سالیانه بلند شد و میگفتند این امر نقض صریح موافقت نامه‌ها وتعهدات میباشد. (دووالرا) این حرف را تکذیب کرد و بر سر این موضوع گفتگوها و مباحثات دامنه داری شروع شد که لازم نیست اکنون

در این باره خود را بدرد سر بیندازیم . وقتی که موقع مقرر برای پرداخت این حق سالیانه فرارسید و این پول پرداخت نشد انگلستان یکنوع جنگ تازه را برضد ایرلند شروع کرد . این جنگ یك‌جنگ اقتصادی بود . باین معنی که حکومت بریتانیا عوارض بسیارسنگینی برای کالاهائی که از ایرلند به انگلستان‌وارد میشدوضع کرد تاباین ترتیب دهقانان ایرلندکه محصولاتشان به انگلستان فروخته میشد خسارت به‌بینند و حکومت ایرلند مجبور شود با بریتانیا کناربیاید .

در این مورد هم طبق معمول انگلستان چماق خود را بکـار برد تا حریف خود را بزانو درآورد امـا این روش‌ها تا کنون دیگر باندازهٔ سابق مفید نیستند زیـرا حکومت ایرلند نیز بمعاملـه متقابل پرداخت و بـرای کالاهای انگلیسی که بـه ایرلند می‌آمد عوارضی سنگین وضع کرد . ایـن جنگ اقتصادی برای دهقانان و صنایع هر دو طرف خسارات هنگفتی بوجود آورد اما تعصبات‌ملی وحفظ‌حیثیت واعتبار از هردوطرف مانع آن میگشت که از این جنگ دست بکشند .

در اوایل سال ۱۹۳۳ انتخابات تازه‌ئی در ایرلند صورت‌گرفت و بر خلاف میل و آرزوی بریتانیا ، دووالرا با موفقیتی بیش از پیش بـه پارلمان باز گشت و اکثریت بیشتری بدست آورد . بدینقرار نمایان بود که سیاست تضییقات اقتصادی بریتانیا ثمری نداشت .

آنچه دراین‌میان شگفت‌انگیزوجالب میباشد اینست که‌حکومت بریتانیا ایرلند را بخاطر نپرداختن حق الارض سالیانه به سوء رفتار متهـم میکرد در حالیکه خودش حاضر نبود قروضش را به‌آمریکا بپردازد .

بدینقرار اکنون «دووالرا» در رأس‌حکومت ایرلند قرار دارد وکشور خود را قدم بقدم بسوی جمهوری پیش میبرد . ادای سوگند وفاداری نسبت بپادشاه انگلستان لغو شده است . پرداخت حق‌الارض سالیانه نیز عاقبت متوقف گردید . حکمران سابق هـم برکنارگشته است و دووالـرا یکی از افراد حزب خودش را باین مقام منصوب کرده است و این مقام دیگراهمیت

زیاد هم ندارد . پیکار بخاطر جمهوری هنوزهم ادامه دارد. اما اکنون روشها تغییر یافته است .

مبارزهٔ چندقرنی انگلستان و ایرلند دنبال میشودو امروز صورت‌جنگ اقتصادی را بخودگرفته است .

احتمال بسیار دارد که ایرلند بزودی بصورت جمهوری در آید اما هنوز مانعی بزرگ در این راه هست . دووالرا و حزبش پیش از هر چیز میخواهد تمامی ایرلند را متحد سازند و « اولستر» (ناحیهٔ شمالی) را ضمیمه سایر قسمت‌ها کنند . ایرلند کوچکتر از آنست که بدو قسمت تقسیم شود . اما این مسئله که چگونه میتوان اولستر را به سایر نواحی ایرلند ضمیمه ساخت خود بسیارمهم است زیرا این‌کاررا نمیتوان بازور انجام داد. یکبار که حکومت بریتانیا در سال ۱۹۱۴ خواست چنین کاری بکند عملا شورشی بوجود آمد . مسلماً حکومت آزاد ایرلند هم نمیتواند اولستر را به‌چنین‌امری مجبور سازد حتی چنین تصوری داشته باشد .

دووالرا امیدوار است که عاقبت حسن‌نظر اولستر را جلب کند واتحاد ایرلند را بوجود آورد . اما نسبت باین امید هنوز بهیچوجه نمیتوان‌خوشبین بود زیرا اولستر که مذهب پروتستان دارد هنوز با شدت با ایرلند که کاتولیک است مخالفت میورزد .

یادداشت مؤلف درسال ۱۹۳۸

جنگ اقتصادی میان دوکشور ایرلند وانگلستان پس ازآنکه چند سال ادامه یافت بپایان رسید و موافقت نامه‌ئی میان دو کشور منعقد گشت . این موافقت‌نامه که موضوع پرداخت حق‌الارض سالیانه و سایر تعهدات مالی را حل کرده است خیلی بنفع ایرلند بود. آقای دووالرا اکنون قدم های‌دیگری

در راه وصول بجمهوری برداشته است و بسیاری از ارتباطاتش را با حکومت بریتانیا وسلطنت انگلستان قطع کرده است .

ایرلند اکنون «آیر» نامیده میشود و مهمترین موضوعی که در برابر آن قراردارد وحدت کشور والحاق اولستر میباشد . اما اولستر هنوز هم باین کار رغبتی نشان نمیدهد .

یادداشت مترجم :

ایرلند بالاخره به یك حکومت جمهوری جدا از انگلستان مبدل گشت. در دوران جنك جهانی دوم ۴۵ ــ ۱۹۳۹ هم این کشور در جنك شرکت نکرد. شهر دوبلین با قریب ۶۰۰ هزار جمعیت پایتخت آنست اما هنوز اولستر ناحیهٔ شمال شرقی جزیرهٔ ایرلند به سایر نواحی ملحق نشده و با انگلستان پیوند دارد و شهر «بلفاست» مرکز آن میباشد .

۱۵۸

ترکیه‌ئی تازه از میان خاکستر برمیخیزد

۷ مه ۱۹۳۳

درنامهٔ گذشته‌ام دربارهٔ پیکار دلیرانهٔ مردم ایرلند در راه بدست‌آوردن حکومت مستقل جمهوری برایت گفتگو کردم. میان ایرلند و ترکیه هیچ ارتباط خاصی وجود ندارد اما امروز ترکیهٔ تازه در ذهنم مجسم میباشد و باینجهت میخواهم دربارهٔ این کشور برایت بنویسم زیرا ترکیه نیز مانند ایرلند بمقاومت حیرت‌انگیزی در برابر نیروهای عظیم خارجی پرداخت.

سابقاً دیدیم که سه امپراطوری یعنی، روسیه و اطریش و آلمان در نتیجهٔ جنگ جهانی نابود شدند. اکنون در ترکیه پایان چهارمین امپراطوری آنزمان یعنی امپراطوری عثمانی را خواهیم دید. عثمان و جانشینانش این امپراطوری را ۶۰۰ سال پیشتر بنیان نهاده بودند باینقرار سلسلهٔ آنها از رومانف‌های روسیه و هوهنتزولرن‌های پروس و آلمان قدیمی‌تر بود. آن‌ها معاصران نخستین امپراطوران خاندان هاپسبورگ اطریشی درقرن سیزدهم بودند و این هر دو خانواده باهم رشد یافتند وبا هم منقرض شدند.

ترکیهٔ عثمانی که درجنگ جهانی شرکت داشت چندروز زودتر از آلمان تسلیم شد و پیمان ترک مخاصمهٔ جداگانه‌ئی با متفقین امضاء کرد. عملا این کشور بکلی تجزیه شده بود واز امپراطوری عثمانی چیزی بجا نمانده بود. دستگاه دولت هم ازکارافتاده بود. عراق وکشورهای عربی همه از ترکیه جدا شده بودند وهمه کمابیش تحت تسلط متفقین قرارداشتند ناوهای جنگی انگلستان در تنگهٔ بسفور در برابر شهر بزرگ قسطنطنیه لنگرانداخته بودند و حضور غرورآمیز آن‌ها نشانهٔ قدرت پیروزشان بود.

سربازان انگلیسی و فرانسوی و ایتالیائی در همه جا دیده میشدند و مأموران پلیس مخفی انگلستان در هرگوشه وکنار پراکنده بودند و پرسه میزدند .

استحکامات ترك‌ها خلع سلاح شده بود و ارتش ترکیه‌هم‌اسلحه‌خودرا تسلیم کرده بود . رهبران نهضت « ترکیهٔ جوان » یعنی انورپاشا و طلعت بیگ؟ ودیگران به کشورهای دیگر گریخته بودند . برتخت سلطان خلیفه‌ئی عروسك و دست نشانده بنام وحیدالدین نشسته بود که بدون اعتنا به آنچه برای کشور پیش می‌آمد میکوشید خودرا از غرق شدن نجات دهد . یك عروسك دست نشاندهٔ دیگر از طرف حکومت بریتانیا بعنوان « وزیراعظم » تعیین شده بود . پارلمان ترکیه هم منحل شده بود .

وضع ترکیه در اواخر سال ۱۹۱۸واوایل‌سال ۱۹۱۹بدینصورت بود. ترك‌ها بکلی مأیوس بودند و روحیه‌ئی درهم شکسته داشتند . بیاد بیاور که آن‌ها چه وضع دشواری داشتند ، پیش‌ازچهارسال جنگ جهانی،جنگهای بالکان جریان داشت و پس از آن جنگ دیگری باایتالیا داشتندو تمام‌این وقایع بدنبال انقلاب « ترك‌های جوان » روی داده بود که بر اثرآن سلطان عبدالحمید خلع شد و پارلمانی در ترکیه بوجودآمد .

ترك‌ها همیشه مقاومت وسرسختی فوق‌العاده از خود نشان داده‌اند اما قریب هشت سال جنگ‌های مداوم بیش از اندازهٔ تحمل ایشان بود همچنانکه بیش از اندازهٔ تحمل هر کشور دیگر نیزمیباشد . باینجهت درآنوقت بکلی ناامید شده خودرا بسرنوشت تسلیم کرده بودند و در انتظار تصمیم متفقین بسر میبردند .

قریب دوسال پیشتر ، در زمان جنگ ، متفقین پیمانی مخفی میان‌خود منعقد ساخته بودندکه‌طبق‌آن بندر «ازمیر» ونواحی غربی آسیای‌صغیر به‌ایتالیا وعده شده بود . پیش از آن هم بندر قسطنطنیه ، در روی کاغذ به روس‌ها هدیه گشته بود و نواحی‌شرقی وکشورهای عربی هم‌میان متفقین قسمت‌میگشت. آخرین موافقتنامهٔ مخفی در بارهٔ واگذاردن آسیای صغیر به ایتالیا میبایست

بتصویب روسیه هم برسد . از بدبختی ایتالیا ، پیش ازآنکه حکومت روسیه‌این موافقت‌نامه را تصویب وتأیید کند بلشویک‌ها در روسیه روی کارآمدند . باین جهت این موافقت نامه را باوجود خشم و نارضائی ایتالیا و گله‌اش از متفقین هرگز بتصویب نرسید .

خلاصه آنکه وضع بسیار بد بود . چنین بنظر میرسید که از سلطان و خلیفهٔ ترسو که در رأس‌دستگاه بودتاپائین ، تمام ترک‌هاآماده تسلیم‌بسرنوشت شوم خود بودند . انگار « مرد بیمار اروپا » [۱] عاقبت جان بلبش رسیده بود ومیخواست آخرین نفس خودرا بالا بیاورد . اما چندنفرترک بودند که‌هرچند هم مقاومت بیهوده بنظر می‌آمد ، حاضر نبودند به سرنوشت شوم و موقعیت ناگوار تسلیم شوند . این‌ها مدتی مخفیانه وآرام دست بکار شدند و از انبارها ومخازنی که عملا تحت اختیار متفقین قرار داشت مقادیری اسلحه و مهمات جنگی بدست آوردند و آن هارا باکشتی از راه دریای سیاه به‌داخلهٔ آسیای صغیر که « آناطولی » نامیده میشود فرستادند . رئیس این عده که به این فعالیت مخفی پرداخته بودند شخصی بود بنام « مصطفی کمال پاشا » که در یکی از نامه‌های سابقم باو اشاره کردم .

انگلیسی‌ها از مصطفی کمال بهیچوجه خوششان نمی‌آمد . نسبت به او مظنون بودند و میخواستند اورا دستگیر کنند . سلطان عثمانی نیز که تحت نفوذ و تسلط انگلیسی‌ها بود از او خوشش نمی‌آمد اما فکرکرد بجای اینکه اورا دستگیرسازد بهتراست اورا از پایتخت که درقسطنطنیه (استانبول) بود، بنواحی دوردست در داخله کشوربفرستد . باین ترتیب کمال‌پاشا بامقام‌بازرس کل قشون به نواحی شرقی آناطولی فرستاده شد . در حقیقت در آنجا قشونی وجود نداشت که مورد بازرسی قرار گیرد . مأموریت واقعی اواین بود که‌به

---

۱ ــ اصطلاحیست که برای امپراطوری عثمانی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بکار میرفت .


استقلال کشورهای بالکان
سرزمینهائی که در قرن ۱۹ از دست ترکها بیرون رفت
سرزمینهائی که در جنگ بالکان ۱۹۱۲-۱۳ از دست رفت
روسیه
اطریش - هنگری
رومانی
بخارست
بلغارستان
قسطنطنیه
آناطولی
یونان
مونتنگرو
دریای مدیترانه

منفقین کمك کند تا بقایای اسلحه و مهماتی‌را که درآن نواحی در دست‌سربازان ترك باقی مانده بود جمع‌آوری کنند .

برای کمال پاشا فرصت بسیار مناسبی پیش آمد . باین جهت خود را بدون هیچ تأخیر بسوی مقصود و محل مأموریت خود حرکت‌کرد . این‌سرعت عمل خیلی برایش مفید واقع شد زیرا چند ساعت پس‌از عزیمتش سلطان‌عثمانی فکرش را تغییر داد . ترس از کمال پاشا سراسر وجودش را فرا گرفت و نیمه شب برای انگلیس ها پیغام فرستاد که کمال‌پاشا را دستگیر و توقیف کنند. اما مرغ از قفس پریده بود .

کمال پاشا وگروهی از ترك ها در « آناطولی » سازمانی‌برای نهضت مقاومت ملی بوجود آوردند . آن ها در ابتدای کار باکمال آرامی و احتیاط اقدام میکردند و میکوشیدند افسران‌ارتش راکه در آن نواحی بودند باخود همراه سازند . بظاهر آن‌ها بنام سلطان وبعنوان مأموران سلطان عمل‌میکردند اما درواقع بدستورهائی‌که ازقسطنطنیه میرسید اعتنائی‌نداشتند . اتفاقاً‌جریان حوادث هم به آن‌هاکمك‌کرد .

انگلیسی‌ها در قفقاز یك جمهوری ارمنستان بوجود آوردند و وعده کردندکه ایالات شرقی آناطولی را هم به آن ملحق سازند (اکنون یك جمهوری سوسیالیستی ارمنستان وجود دارد که یکی از جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی میباشد .)

میان ارمنی ها و ترك ها سوابق دشمنی دیرین و شدید وجود داشت و درگذشته بارها به‌کشتار متقابل یکدیگر پرداخته بودند . تا وقتی‌که ترکها مسلط بودند ، ارمنی‌ها را قتل عام میکردند و مخصوصاً در زمان سلطان عبدالحمید کشتار خونینی از ارمنی ها راه انداختند . اکنون اگر قرارمیبود ترك‌ها زیردست ارمنی‌ها و تحت حکومت آن‌ها قرار گیرند مفهومش درواقع زوال و نیستی ایشان میبود . باین جهت آن‌هاترجیح‌دادندکه بجنگند وبچنین سرنوشتی تسلیم نشوند . بدینقرار ترك های آناطولی شرقی آمادگی بسیار داشتندکه پیام ها و نصایح و راهنمائی‌های‌کمال پاشا را بپذیرند .

در این ضمن اتفاق دیگر و مهمتری نیزروی داد که ترك هارا به قیام وادار ساخت . در اوایل سال ۱۹۱۹ ایتالیائی ها کوشیدند همان موافقتنامهٔ مخفی راکه در زمان جنگ با فرانسه و انگلستان امضا کرده بودند و رسمیت نیافته بود بوسیلهٔ اعزام نیروهای مسلح به‌آسیای صغیرعملی سازند . انگلستان وفرانسه بااین امر موافق نبودند ودرآن مواقع نمیخواستند از ایتالیائی ها پشتیبانی کنندو چون راه دیگری بنظرشان نمی‌رسید ارتش یونان را تحریك کردندکه واحد هائی از نیروهای خود را برای اشغال ازمیر اعزام دارد تا ایتالیائی‌ها نتوانند درآنجا مستقر شوند.

لابد می پرسی که چرا سربازان یونانی برای این کار درنظر گرفته شدند ؟

سربازان فرانسوی وانگلیسی براثر چند سال جنگ فرسوده شده‌بودند وتقریباً برای شورش آمادگی‌داشتند. آن‌ها میخواستندکه خلع سلاح شوند وهر چه زودتر بخانه‌هاشان بازگردند درحالیکه یونانی‌ها درآنجا نزدیك و آماده بودند . حکومت یونان هم رؤیای تصرف آسیای صغیر و شهر قسطنطنیه را در سر میپروراند وآرزو داشت که امپراطوری سابق بیزانس را ازنو احیا کند . اتفاقاً دونفر از یونانیان لایق و کاردان هم با «لوید جورج» که در آنوقت نخست وزیر بریتانیا بود و در شورای متفقین نفوذ بسیار داشت دوست بودند. یکی از این دونفر «ونیزیلوس» نخست وزیر یونان بود و دیگری شخص بسیار مرموزی بود بنام «سربازیل زاهاروف» که نام اصلیش «بازیلیوس زاخاریاس» بود.

زاخاریاس دراوان جوانی‌درسال ۱۸۷۷ نماینده وعامل‌یکی‌ازمؤسسات اسلحه سازی انگلستان در بالکان شد . وقتی که جنگ جهانی بپایان رسید او ثروتمند ترین مرد اروپا و شاید هم ثروتمندترین مرد عالم شده بود ورجال بزرگ وسیاستمداران نامدار بدوستی با او مباهات می‌کردند . درانگلستان لقب اشرافی و بزرگ «سر» به او اعطا شد و فرانسویان نیز لقبی عالی به او دادند . روزنامه‌های بسیار درنواحی مختلف مال او بود . وظاهراً درهمه‌جا

ازپشت صحنه درکاردولت‌ها وحکومت‌ها نفوذ فراوان داشت.

مردم عادی دربارهٔ او اطلاع زیاد نداشتند واوهم همیشه خودرا ازجلو صحنه‌هادورنگاهمیداشت. درواقع‌اونمونهٔ یکی‌ازسرمایه‌داران امروزبین‌المللی بودکه بسیاری ازکشورها برای ایشان خانه ووطن بشمار می‌رود وتااندازه‌ئی درحکومت‌های دموکراسی چندکشور مختلف نفوذدارند . دراین‌کشورهامردم چنین‌تصورمی‌کنندکه خودشان زمام‌حکومت‌رادردوست دارند اما حقیقت‌اینست که درپشت سرآن‌ها ، درگوشه‌ئی ناپیدا وناشناس ، قدرت واقعی سرمایه‌های بین‌المللی قراردارد وامورحکومت آن‌هارا اداره می‌کند.

آیااین زاخارف چگونه اینقدر ثروتمند شد واهمیت یافت:

کاراو فروش انواع تسلیحات ومهمات‌بود واین‌کار مخصوصاًدرکشورهای بالکان‌که همواره درحال جنگ بودند بسیار پردرآمد بود . امابسیاری اشخاص عقیده دارندکـه‌او از اوان کار یکی از عمال پلیس مخفی انگلستان بوده است و همین امـر بـاوکمك میداد کـه در معاملات و سیاست ، موفقیت بدست‌آورد ، جنگ‌های متعدد و مکرر وکشتار نفوس میلیون ها سود برای او بـوجود آورد و بـاین ترتیب او امـروز بصورت موجودی مرموز و عظیم در آمده است .

این‌مردمرموزکه‌ثروتی افسانه‌ئی‌داشت باتفاق «ونیزیلوس» نخست‌وزیر یونان توانستند لوید جورج راموافق سازندکه نیروهای یونانی به آسیای‌صغیر فرستاده شود. زاخاروف متعهد شدکه هزینهٔ این لشکرکشی را بپردازد. این کاریکی ازسرمایه‌گذاری‌های او بودکه برایش سودی نیاورد زیرا بطوری‌که گفته میشودمبلغ یکصد میلیون دلارکه برای این منظوروبرای جنگ باترکها به‌یونان داد ازدستش رفت.

نیروهای یونانی باکشتی‌های‌انگلیسی بسوی آسیای صغیر حرکت‌کردند و در ماه مه ۱۹۱۹ تحت حمایت کشتی های جنگی انگلیسی و فـرانسوی و آمریکائی در «ازمیر» پیاده شدند . بلافاصله این نیروهای اعزامی‌که هدیهٔ متفقین برای ترکیه بودند به‌کشتار و تجاوز دامنه داری پرداختند. حکومت

ترورووحشت درآنجا برقرار گشت که همه را تکان‌داد و حتی وجدان دنیا را که ازجنگ فرسوده شده بود متزلزل ساخت.

در خودترکیه این واقعه تأثیر عمیق بخشید زیرا ترکها میدیدندمتفقین چه سرنوشتی برای ایشان در نظر گرفته‌اند. وقتی که ترکها مشاهده کردندکه باین شکل ازطرف دشمنان دیرینشان موردکشتار وقتل عام وتجاوز قرار می‌گیرند وباید دست نشانده ومطیع یونانی‌ها باشندآتش خشم در دل‌هایشان‌زبانه کشیدونهضت ناسیونالیستی اوج گرفت. گفته می‌شودکه هرچند کمال پاشا این نهضت ملی را رهبری می‌کرد اما درواقع اشغال ازمیر بوسیلهٔ یونانی‌هاآن را بوجود آورد. بسیاری ازافسران ترك که تاآنزمان بدون تصمیم و مردد باقی مانده بودند دراینوقت به‌نهضت کمال پاشا پیوستند درصورتیکه مفهوم این‌اقدام سرپیچی و نافرمانی نسبت به سلطان بود. زیرا در اینموقع سلطان فرمان دستگیری کمال را صادرکرده بود.

درماه سپتامبر ۱۹۱۹ کنگره‌ئی ازنمایندگان منتخب نواحی مختلف در شهر «سیواس» درآناطولی تشکیل شد. این کنگره نهضت مقاومت را تأییدکرد ویك «کمیتهٔاجرائی» برای نهضت تشکیل گردیدکه کمال پاشا دررأس‌آن قرار داشت. همچنین یك «میثاق ملی» که شامل حداقل شرایط صلح بامتفقین بود و ازجمله‌تأمین استقلال کامل کشور درآن گنجانده شده بود بتصویب رسید. سلطان عثمانی‌که درقسطنطنیه بودتحت تأثیراین جریان قرارگرفت وکمی‌هم متوحش گشت. باین جهت وعده دادکه پارلمان تازه‌ئی بوجود آورد و حتی فرمان انتخابات را هم صادرکرد. دراین انتخابات کسانی‌که کنگرهٔ سیواس را تشکیل داده بودند اکثریت بزرگی بدست‌آوردند. کمال پاشا بکسانی‌که درقسطنطنیه بودنداعتمادنداشت وبه نمایندگانی‌که به تازگی‌انتخاب شده بودند توصیه‌کرد که به‌آن شهرنروند اماآن‌ها موافقت نکردند وتحت ریاست «رئوف بیگ» به استانبول رفتند (درآینده قسطنطنیه راهمیشه استانبول خواهم گفت). یکی از دلایل اقدام آنها این بود که متفقین اعلام‌کرده بودند درصورتی پارلمان تازه را برسمیت خواهند شناخت‌که در استانبول وتحت ریاست سلطان تشکیل شود.

ولی مصطفی‌کمال با اینکه خودش هم بنمایندگی انتخاب شده بود به‌استانبول نرفت .

پارلمان تازه در ماه ژانویه ۱۹۲۰ در استانبول تشکیل شد و بلافاصله «میثاق ملی» را که درکنگرهٔ سیواس طرح و پذیرفته شده بود تصویب‌کرد . نمایندگان‌متفقین که‌دراستانبول بودند بهیچوجه این موضوع وبسیاری‌ازکار‌های پارلمان را نمی‌پسندیدند . باین جهت شش هفته بعد تصمیم گرفتند همان روشی راکه معمولا دراین موارد بکارمی‌بستند ودرمصروجاهای دیگرهم عملی کرده بودند بکاربرند .

ژنرال انگلیسی مقیم ترکیه بانیروهای تحت فرمان خود به استانبول رفت وشهررا در تصرف خودگرفت وحکومت نظامی اعلان‌کرد وچهل نفر از نمایندگان ملی و از جمله رئوف بیگ را توقیف‌کرد و آنها را بجزیرهٔ‌مالت دروسط دریای مدیترانه‌که در تصرف بریتانیا بود فرستاد! این روش نجیبانه! بریتانیا مفهومش این بودکه متفقین (میثاق ملی) را تأیید نمی‌کنند.

براثر این جریان‌ها، هیجان‌ها در ترکیه اوج بیشتری‌گرفت . اکنون بخوبی روشن شده بودکه سلطان فقط عروسکی بی‌اراده دردست بریتانیاست . بسیاری از نمایندگان پارلمان از استانبول به آنقره گریختند ، پارلمان در آنجا تشکیل‌گردید وخودرا (مجمع بزرگ ملی ترکیه) نامید . این پارلمان خودرا حاکم برکشور اعلان کرد و اعلام داشت از آنروز که انگلیسی‌ها استانبول را متصرف شدند دیگر سلطان و دولتش ارزش و قدرت قانونی ندارند .

سلطان هم متقابلاکمال پاشا ودیگران را غیر قانونی اعلان‌کرد وآنها را مرتد و بیدین شمرد وبه مرگ محکوم ساخت . بعد هم اعلان کرد که هر کس‌کمال پاشا و همراهانش را بکشد یك عمل ثواب کرده است‌که هم در این دنیا جایزه خواهدگرفت وهم در آن دنیا پاداش خواهد داشت وبه بهشت خواهد رفت . باید بیاد آوری‌که سلطان عثمانی در عین حال خلیفهٔ اسلام و رئیس مذهبی هم بود واین مرتد شمردن علنی‌کمال پاشاوحلال شمردن خونش

امری خطرناك بود . زیرا ازآنپس کمال‌پاشا دیگرفقط یك نفر شورشی تحت تعقیب نبود بلکه مرتدی بیدین حساب میشد که هر مؤمن متعصب در هرلحظه ممکن بود اورا باکمال اطمینان خاطر بکشد .

سلطان تمام کوشش خودرا بکار برد تا نهضت ملی وعناصرملی‌را نابود کند . حتی رسماً یك «جهاد» و جنگ مقدس اعلان کرد و یك «قشون خلیفه» ازجنگجویان نامنظم تشکیل دادکه بانیروهای ملی بجنگند . ملاها وآخوندها و روحانیان مذهبی مأمور گشتند تا مردم را بقیام وادار سازند . در همه جا قیامهائی بر ضد ملیون صورت‌گرفت‌وتا مدتی درسراسر ترکیه جنگهای‌داخلی جریان داشت . جنگ‌های شدیدی میان شهرها روی میداد و برادرکشی دامنه‌داری ادامه می‌یافت که در آن هردو طرف باکمال بیرحمی و قساوت رفتارمیکردند .

در این ضمن یونانیانی که به ازمیر آمده بودند چنان رفتار میکردند که انگار اربابان صاحب اختیار و همیشگی کشور خواهند بود ،آنهم‌اربابانی بسیار وحشی . آنها به غارت و چپاول دره‌های حاصلخیز پرداختند وهزاران نفر ازدهقانان بیخانمان را ازآنجاها بیرون راندند و از مقاومت کم‌اثرترکها جلوگیری میکردند .

برای عناصر ملی وضع بسیار دشواری بوجودآمده بود . جنگ‌داخلی، فرمان ارتداد مذهبی بر ضد ایشان ، دشمن خارجی که درکشور پیش میراند وبالاخره در پشت سر سلطان و یونانیان ، نیروهای عظیم متفقین که پس از پیروزی در جنگ بر آلمان بر جهان مسلط بودند همه در مقابل ایشان قرار داشتند . اما شعار کمال پاشا برای مردم این بود که « پیروز شو و گرنه نابود خواهی شد . »

یکبار یکنفر آمریکائی از کمال پاشا پرسید که اگر نیروهای ملی شکست بخورند چه خواهد کرد و او در پاسخ گفت « ملتی که بخاطر زنده بودن و استقلال فداکاری کند شکست نخواهد خورد زیرا شکست به معنی مرگ ملت است .»

درماه اوت سال ۱۹۲۰ متن پیمانی که متفقین برای ترکیهٔ بیچاره طرح کرده بود انتشار یافت که بنام « پیمان سور » نامیده میشد . این‌پیمان در واقع پایان استقلال ترکیه بود و در حقیقت حکم مرگ ترکیه بعنوان‌یك ملت مستقل صادر شده بود زیرا طبق طرح این پیمان نه فقط کشور بـه نواحی و قطعات کوچك تقسیم میشد بلکه حتی خود شهر استانبول هم تحت نظارت خارجی واقع میشد . وکمیسیونی مرکب از نمایندگان متفقین‌اختیار آنرا بدست میگرفت .

با انتشار طرح این پیمان اندوه و ماتم سراسر کشور را فـراگرفت حتی روزی برای سوگواری ملی اعلام گشت که درآن مردم بدعا و« هرتال» پرداختند یعنی همهٔ کارها را متوقف ساختند و روزنامه‌ها با حاشیه‌های سیاه انتشار یافت . معهذا نمایندهٔ سلطان این پیمان را امضا کرد . بدیهیست که ملیون این پیمان را بشدت رد کردند و نتیجهٔ انتشار متن این پیمان‌آن‌بود که نیروهای‌ملی افزایش یافت و ترك‌ها بیش از پیش در صدد نجات کشورشان از زوال و انحطاط برآمدند .

آیا چه کسی میتوانست این پیمان را بر کشوری که یکپارچه سر بشورش برداشته بود تحمیل کند ؟ متفقین خود آمادهٔ چنین اقدامی نبودند. زیرا ارتش‌هایشان را خلع سلاح کرده بودند و در داخل کشورهای خود بـا خشم ونارضائی‌سربازان مرخص شده و کارگران مواجه بودند . درکشورهای اروپای غربـی یکنوع روح انقلابی در فضا احساس میشد. بعلاوه متفقین در میان خودشان باهم اختلاف داشتند و برسر تقسیم غنایم جنگ باهم در رقابت ونزاع بودند .

در شرق‌انگلیسی‌ها و تا اندازه‌ئی هم فرانسوی ها باوضع وخیمی‌مواجه شده بودند . سوریه که تحت قیمومت فرانسه گذارده شده بود از وضع خود ناراضی بود و در آنجا احتمال شورش و آشفتگی بنظر میرسید . در مصر قیام خونینی صورت گرفته بود که انگلیسی‌ها آنرا بشدت و خشونت سرکوب کردند . در هند نخستین نهضت شورشی بزرگ شکل میگرفت که هرچند

مسالمت آمیز بود مهمترین نهضتی بود که پس از قیام ۱۸۵۷ آغاز میگشت. این نهضت هند همان نهضت « عدم همکاری » بود که زیر رهبری گاندی جریان داشت و یکی از شاخه های عمدهٔ آن هم « نهضت‌خلافت » بود که بر اثر تهدیداتی که نسبت به ترکیه صورت میگرفت در میان مسلمانان هند بوجود می‌آمد.

بدینقرار می‌بینیم که متفقین در وضعی نبودند که بتوانند پیمانی را که خودشان ساخته و پرداخته بودند به ترکیه بقبولانند در عین حال هم تحمل نمیکردند که نیرو های ملی علناً آنرا رد کنند و بی اثر سازند. در این موقع بود که بسراغ دوستان‌خودشان « ونیزیلوس » و « زاخاروف » رفتند و این دو نفر کاملا آماده بودند که بنام یونان هر تعهدی را بعهده بگیرند. درواقع هیچکس فکر نمیکرد که ترکیهٔ شکست‌خورده وآشفته بتواند دردسری برای یونان فراهم سازد. بعلاوه آسیای صغیر که پاداش این اقدامات یونان قرار داده شده بود ارزش آنرا داشت‌که بخاطرش باقدام بپردازند.

باین جهت نیروهای بیشتری از یونان به ترکیه فرستاده شدند و جنگ یونان و ترکیه بادامنهٔ وسیع‌تری‌آغاز گشت. درتابستان‌وپائیز ۱۹۲۰پیروزی با یونانی ها بودکه ترکها را از مقابل خود میراندند. کمال‌پاشا وهمکارانش باکمال جدیت و حرارت میکوشیدند که از بقایای در هم شکستهٔ نیروهایشان ارتشی مؤثر بوجود آورند.

در این موقع بودکه کمك ، آنهم در مؤثر ترین موقعی که مورد نیاز بود فرا رسید. روسیهٔ شوروی در این موقع با فرستادن اسلحه و پول بکمك نیرو های ملی آمد. زیرا دشمنی مشترك ، یعنی انگلستان در برابر هر دو قرار داشت.

وقتیکه قدرت کمال پاشا افزایش یافت متفقین کم‌کم در بارهٔ پیروزی مبارزهٔ خود بتردید افتادند و شرایط بهتری برای پیمان صلح خود پیشنهاد کردند اما شرایط آنها هنوزهم آنطور نبودکه مورد قبول هوا داران مصطفی کمال باشد. از آنموقع از دخالت در جنگ ترکیه و یونان دست‌کشیدند و

بیطرفی خود را اعلان داشتند در حالیکه آنها یونان را باین ماجرای خونین کشاندند . حتی در عمل فرانسه و تا اندازه‌گی هم ایتالیا مخفیانه کوشیدند با ترکها دوست شوند . انگلیسی ها هنوز کمابیش اما بطور غیر رسمی از یونان هواداری میکردند .

در تابستان سال ۱۹۲۱ یونانی هاکوشش بسیارکردند که شهر آنقوره (آنکارا) پایتخت تازهٔ ترکیه را محاصره و مسخر کنند و در حالیکه شهر های سر راه را یکی پس از دیگری مسخر میساختند به‌آن نزدیك میشدند تاعاقبت درکنار رود « ساکاریه » متوقف گشتند . درکنار این رود مدت سه هفته ارتش دو طرف بشدید ترین صورتی با تمام کینه های نژادی چندین قرنی خودباهم میجنگیدند و حتی دقیقه‌ئی آرام نماندند . آنجا به یك صحنهٔ تلاش وآزمایش مهیب مبدل شده بود . عاقبت ترکها توانستند پیروز شوند و یونانیها را عقب نشانند . هنگام‌این عقب نشینی ارتش‌یونان هرچیز راکه برسر راه خودمیدید آتش‌میزد ونابودمیساخت وباین‌ترتیب درحدود ۵۰ کیلومترمسافت‌سرزمینهای آباد و حاصلخیز به بیابانهای‌تهی مبدل گشت .

نبرد رودخانهٔ « ساکاریه » را بزحمت میتوان یك پیروزی شمرد زیرا بهیچوجه یك پیروزی نهائی نبود معهذا یکی از نبرد های قاطع تاریخ اخیر شناخته میشود .

این پیروزی به مفهوم ورق خوردن صفحه ئی از تاریخ و صحنه ئی از تصادم بزرگ شرق و غرب بود که بخاطر آن در طول بیش از ۲۰۰۰سال یا بیشتر هر وجب از خاك سرزمین آسیای صغیر با خون آدمی آبیاری گشته است .

نیروی هر دو طرف که فرسوده شده بود موقتاً دست از جنگ کشید تاوضع خودرا ترمیم کند وبسازمان خود سروصورتی بدهد اما بدون شك ستارهٔ اقبال کمال پاشا رو به اوج بود . حکومت فرانسه پیمانی با حکومت ترکیه که مرکز آن درآنقوره بود منعقد ساخت . همچنین شوروی ها نیز پیمانی با این حکومت بستند . شناسائی حکومت آنقوره از طرف فرانسه برای مصطفی

کمال اهمیت معنوی و مادی فراوان داشت . زیرا واحدهای ارتش ترك که برای مقابلهٔ احتمالی با ارتش‌های فرانسوی در مرزهای سوریه بودند آزاد شدند و کمال پاشا میتوانست آنهارا نیز برای جنگ با یونانی‌ها بکار برد .

حکومت بریتانیا هنوز از سلطان که عروسکی دست نشانده بود واز حکومت بیکاره و بی اثر او در استانبول هواداری میکرد . در حالیکه پیمان فرانسه با حکومت آنقوره ضربتی بحکومت سلطان بشمار میرفت .

در ماه اوت سال ۱۹۲۲ ارتش ترك پس از تدارکات دقیق قبلی بشکلی ناگهانی به واحدهای ارتش یونان حمله برد و آنهارا بسوی دریا راند . در ظرف هشت روز یونانی ها با کمال سرعت بیش از ۳۰۰ کیلومتر عقب نشستند معهذا با همین شتابزدگی و برای انتقامجوئی از شکست خود بهنگام عقب نشینی هرمرد یا زن یا کودك ترك را که میدیدند میکشتند . ترکها نیز بهمین اندازه بیرحمانه رفتار میکردند . خیلی‌کم اسیر میگرفتند و بیشتر یونانی‌هارا که بچنگشان می‌افتادند میکشتند . ولی فرمانده عالی یونان وهمکارانش همه دستگیر شدند . قسمت عمده‌ئی از ارتش یونان از بندرازمیر و از راه دریا گریختند اما خود شهر طعمهٔ حریق گشت .

کمال‌پاشاپس از این پیروزی با نیروهایش بسوی استانبول پیش‌راند . ودر نزدیکی‌های شهر ، درمحل «چاناك» واحدهای ارتش بریتانیا اورامتوقف ساختند و مدت چند روز درماه سپتامبر ۱۹۲۲ گفتگوهائی میان ترك ها و انگلیسی‌ها جریان داشت . عاقبت انگلیسی‌ها تقریباً تمام درخواستهای ترکها را پذیرفتند و پیمان متارکهٔ جنگ میان ایشان بامضا رسید که درآن متفقین عملا وعده دادند تمام‌نیروهای یونانی را که هنوز در ناحیهٔ «تراس» (تراکیه) بودند از یونان خارج سازند . این اقدام متفقین از آنجهت بود که همواره شبح روسیه شوروی در پشت سر ترکیه دیده میشد و متفقین نمیخواستند به جنگی با ترك‌ها بپردازند که درآن روس‌ها به‌ترك‌ها کمك دهند .

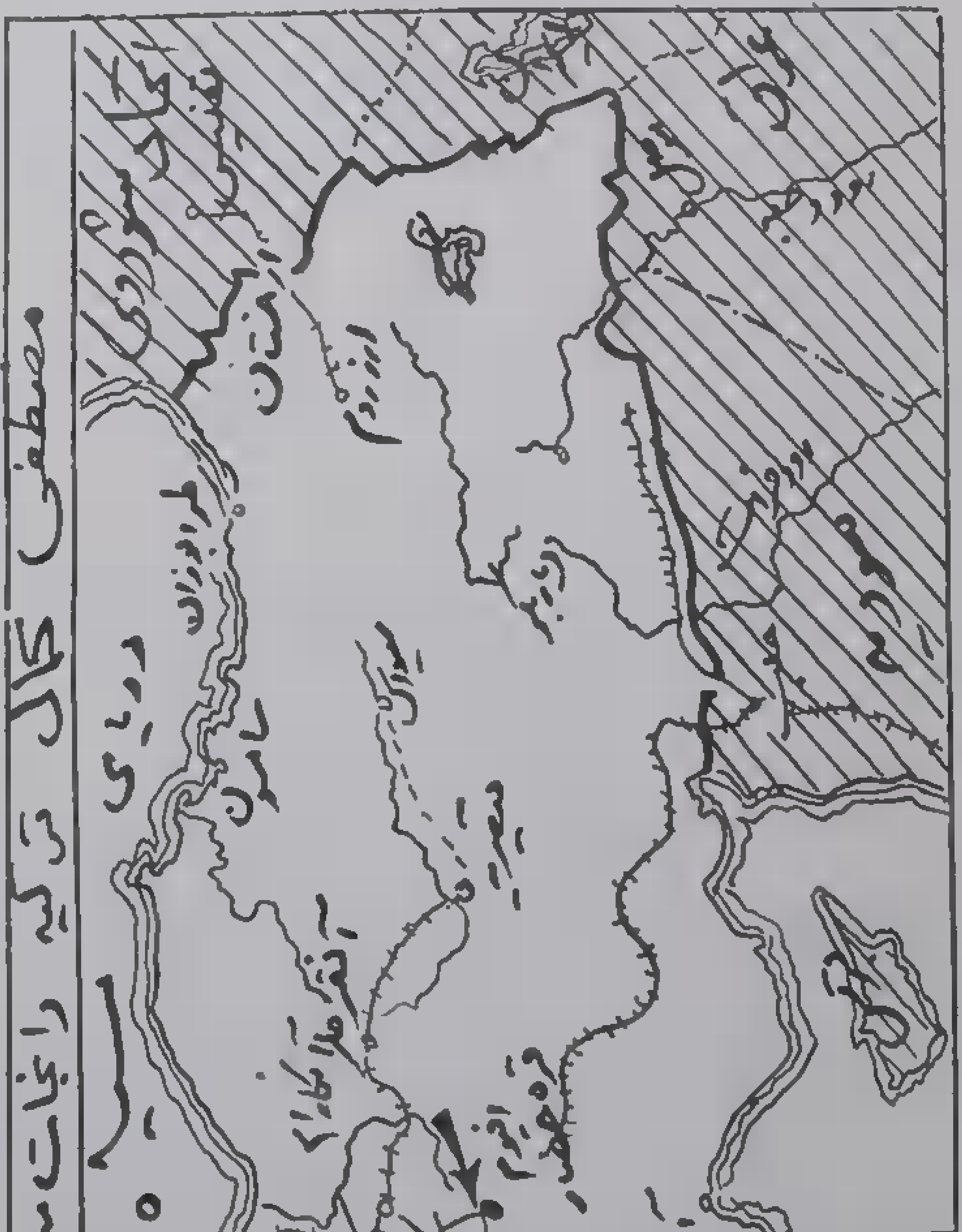
بدینقرار مصطفی‌کمال پیروز شده بود و گروه معدود شورشیان ۱۹۱۹

اکنون با شرایط متساوی با نمایندگان دولتهای بزرگ‌وارد مذاکره شدند. بدیهیست موقعیت مساعد اوضاع و احوال خاص آنزمان باین‌گروه دلیر کمك بسیار کرد. عکس‌العمل روحی‌که پس از جنگ بوجود آمده بود، اختلافات میان متفقین، سرگرمی انگلستان با آشفتگی‌ها و اغتشاشات هند و مصر، کمك روسیهٔ شوروی و توهین‌های مختلف که از طرف انگلیسی‌ها نسبت به ترك‌ها میشد همه در پیروزی مصطفی کمال مؤثر بود اما بالاتر از همه ارادهٔ آهنین خودآنها و میل به آزاد بودن و خصال جنگی‌دهقانان و سربازان ترك موجب این پیروزی گشت.

در آن موقع کنفرانسی برای صلح با ترکیه در شهرلوزان (درسویس) تشکیل شد که چند ماه‌مشغول کار بود. در این کنفرانس مبارزهٔ شدیدی‌میان ترك‌ها و انگلیسی‌ها جریان یافت. «لردکرزون» بنمایندگی انگلستان با مهارت بسیار میکوشید و سخن میگفت و میخواست شرایط خودرا تحمیل کند ودر مقابل او «عصمت پاشا» که خودرا به کری زده بود لبخند زنان تمام پیشنهادات اورا که نمیخواست بشنود رد میکرد و موجب خشم کرزون میشد. «کرزون» که مدتی نایب‌السلطنهٔ هند بود میخواست با همان روشهائی که‌در هند عمل کرده بود وباوضعی عالیجنابانه وپر شکوه و بالاف و گزاف حریف را از میدان بدر کند اما تمام این روشها در عصمت پاشای «کر» و متبسم اثری نداشت. عاقبت کرزون با نارضائی کنفرانس را ترك گفت وکنفرانس بی‌نتیجه ماند.

کمی بعد باز کنفرانس‌کار خودرا شروع کرد اما این باربجای‌کرزون کس دیگری بنمایندگی بریتانیا درآن شرکت کرد و در این مذاکرات تمام آرزوهای ترك‌ها به همان صورت که در «میثاق ملی» ذکر شده بود جز یك مادهٔ آن مورد موافقت قرار گرفت و در ژوئیه سال ۱۹۲۳ «پیمان لوزان» بامضا رسید. در این مورد هم باز هواداری روسیهٔ شوروی و رقابت‌های میان دولتهای متفقین به‌ترکها کمك کرد.

کمال پاشا که اکنون به لقب «غازی» و فاتح نامیده میشود تقریباً تمام


مصطفی کمال ترکیه را نجات میدهد

آنچه را که درآغاز کار میخواست بدست آورد . اما از همان آغاز کار خیلی عاقلانه رفتار کرده بود که حداقل درخواستهایش را مطـرح ساخت و پس از پیروزی هم بیش ازآنچه قبلا خواسته بود نخواست .

کمال‌پاشا ازفکر تسلط ترك‌ها برسرزمین‌های غیر ترکی مانندعربستان و عراق و فلسطین و سوریه صرفنظر کرده بود . او فقط میخواست که ترکیه یعنی سرزمینی که مسکن ترك‌ها بود آزاد باشد و نمیخواست ترك‌ها در امور دیگران دخالت‌کنند در ضمن نمیخواست که خارجیان نیزدرامورترکیه‌دخالت داشته باشند . بدینقرار ترکیه کشور واحد وکاملی گردید که فقط مسکن‌ملتی واحد شد .

چند سال بعد به پیشنهاد یونان یك مبادلهٔ عظیم و عجیب اهالی صورت گرفت . یعنی بقایای یونانی‌ها که در آناطولی بودند به یونان فرستاده‌شدند و در مقابل ترك‌های مقیم یونان به ترکیه‌آمدند . بدین ترتیب یك میلیون‌ونیم نفر مردم مبادله گشتند در حالیکه بیشتر خانواده‌ها در طی چندین‌نسل وچند قرن متقابلا درآناطولی و در یونان اقامت داشتند . این کار یکنوع ریشه‌کن ساختن شگفت‌انگیز مردم بود واقتصاد ترکیه از آن سخت آسیب دید زیـرا یونانی‌ها مخصوصاً در بازرگانی ترکیه نقشی عمده داشتند . اما این امر سبب گشت که‌ملت ترکیه یکپارچه‌تر شود و شاید بتوان گفت‌که اکنون‌ترکیه ازلحاظ ملی یکی از یکپارچه‌ترین کشورهای‌آسیا واروپا می‌باشد .

دربالا برایت گفتم که ترك‌ها با پیمان لوزان تمام چیزهائی‌را کـه میخواستند بجزیکی ، بدست آوردند . این یکی « ولایت موصل » درنزدیکی مرز عراق بود وچون کنفرانس‌صلح لوزان نتوانست در این موردتصمیم‌بگیرد مسئله را بعهدهٔ جامعهٔ ملل گذاشت .

ولایت موصل اهمیت بسیار داشت زیرا از یکسو در آن منابع نفت‌وجود داشت واز سوی دیگر موقعیت نظامیش مهم بود در دست داشتن کوهستانهای موصل تا اندازه‌ئی بمعنی تسلط بر تـرکیه و سوریه وعراق وایـران و حتی قفقاز می‌باشد ، باین جهت موضوع موصل برای ترکیه خیلی‌اهمیت داشت‌اما

در دست داشتن موصل برای بریتانیا نیز بهمین اندازه مهم بود زیرا میتوانست از آنجا راههای‌زمینی و هوائی هند وخطحمله یا دفاع در مقابل‌روسیه شوروی را حمایت‌کند . اگر نگاهی به نقشه بیفکنی میتوانی به‌بینی که موصل چه موقعیت مهمی دارد .

جامعهٔ ملل درموضوع‌موصل‌بنفع بریتانیای رأی داد وترکها این تصمیم را رد کردند و باز صحبت جنگ بمیان آمد . در آن موقع یعنی در دسامبر ۱۹۲۵ پیمان تازه‌ئی میان روسها و ترکها بسته شد . اما عاقبت حکومت آنقوره از این فکر صرفنظر کرد و موصل قسمتی‌از حکومت جدیدالتأسیس عراق گشت. عراق فعلادولت‌مستقل فرض میشود معهذا عملا هنوز تحت‌الحمایه بریتانیا بشمار میرود وگروه کثیری از مأموران رسمی و مستشاران انگلیسی درآن هستند [۱].

خوب بخاطر دارم که وقتی تقریباً یازده سال پیش پیروزی بزرگ مصطفی کمال بریونانیها انتشاریافت ما تا چه اندازه درهند شادمان شدیم . آن پیروزی در جنگ « افیون قره حصار » و درماه اوت ۱۹۲۲ بودکه در آنجا جبههٔ یونانی‌ها درهم شکست و ارتش یونان بسوی ازمیر و دریا رانده شد .

در آن موقع بسیاری ازما درزندان لکهنو بودیم و این پیروزی‌راجشن گرفتیم وبا هرچه بدستمان میرسید درو دیوار زندان را تزئین کردیم و حتی کوشیدیم که هنگام شب یك چراغانی کوچك هم در زندان خود ترتیب دهیم .

۱ـ اکنون که ترجمهٔ کتاب که ارسال۱۹۵۹ منتشرمیشود حکومت عراق‌بر اثر انقلابی که در۱۴ژوئیه ۱۹۵۸ صورت گرفت استقلال تام وتمام‌خود را بدست آورده و عوامل انگلیسی را ازکشور خود رانده است . ضمناً صحبت از تشکیل یك فدراسیون عراق‌درمیا نست‌که مرکب از یك‌جمهوری عربی ویك‌جمهوری‌کرد باشد واگرجمهوری‌کرد تشکیل شود مرکزآن شهرموصل خواهد بود که اهمیت آن درمتن نامه بیان شده است .

مصطفی کمال با گذشته قطع ارتباط میکند

۸ مه ۱۹۳۳

ماجرای پیشرفت ترکها را از دورهٔ تیرهٔ شکست ایشان تا روز پیروزیشان دنبال کردیم و دیدیم تمام اقداماتیکه متفقین ومخصوصاً انگلیسیها برای فشار آوردن و ضعیف ساختن ترکها بعمل آوردند بشکل شگفت‌انگیزی نتایج معکوس ببار می‌آورد و عملا موجب تقویت نهضت ملی ترکها میگشت و آنها را به مقاومت بیشتر و شدیدتر وامیدشت. کوشش‌های متفقین برای تجزیه ترکیه، اعزام واحدهای ارتش یونان به ازمیر، کودتای انگلیسیها در مارس ۱۹۲۰، دستگیری رهبران ملی و تبعید ایشان به جزیرهٔ مالت، پشتیبانی و هواداری ایشان از سلطان دست نشاندهٔ ترک برضد نیروهای ملی، همه موجب میشدکه آتش خشم و شور وشوق ترکها بیشتر زبانه بکشد. اقداماتی‌که برای تحقیر و سرکوبی مردمی دلیر بعمل‌آید خواه ناخواه چنین نتایجی ببار می‌آورد.

اکنون ببینیم مصطفی کمال و همکارانش پس از آنکه پیروزی را بدست آوردندچه‌کردند.

کمال پاشا نمیخواست همان راهها واوضاع قدیمی را دنبال کند او میخواست ترکیه را بکلی تغییر دهد اما با وجود محبوبیت فوق‌العاده‌که‌پس از پیروزیهایش بدست آورده بود بازهم ناگزیر میبایست احتیاط دارعایت کند. زیرا ریشه کن ساختن آداب و رسوم مردم که برسنت‌ها و مذاهب متکی میباشدکارآسانی نیست.

مصطفی کمال میخواست به سلطنت و خلافت در ترکیه پایان دهد اما

بسیاری ازهمکارانش با او موافق نبودند و احتمالا احساسات عمومی و کلی هنوز چنین تغییراتی را نمی‌پذیرفت. هیچکس نمیخواست که سلطنت وحیدالدین، سلطان عروسکی و دست نشاندهٔ خارجی ادامه یابد . همه اورا خائن بوطن میشمردند که کوشیده بود کشوررا به خارجیان بفروشد و باینجهت همه ازاو نفرت داشتند اما خیلی ها میخواستند یک نوع سلطنت و خلافت مشروطه بوجود آورند که در آن قدرت اصلی در دست مجمع ملی باشد ولی کمال پاشا چنین وضع سازشکارانه‌ئی را نمی‌پسندید و در انتظار فرصت مناسب برای اقدام بود .

طبق معمول ، اقدامات انگلستان این فرصت‌را بوجودآورد . درموقعی که کنفرانس صلح لوزان ترتیب می‌یافت حکومت بریتانیا دعوت نامهٔ شرکت درکنفرانس را برای سلطان به استانبول فرستاد و خواست که نمایندگانی برای بحث و گفتگو در بارهٔ شرایط صلح اعزام دارد، ضمناً از سلطان درخواست شده بود که این دعوت برای حکومت ملیون در آنقوره نیز فرستاده شود .

این طرز عمل نسبت به حکومت ملی درآنقوره که در جنگ پیروزشده بود ، و این کوشش عمدی برای تحکیم موقعیت سلطان عروسك و دست‌نشانده دوباره هیجاناتی بوجود آورد و ترك‌هارا خشمگین ساخت . مردم مشکوك گشتند که مبادا توطئه‌های دیگری هم میان انگلیسی‌ها و سلطان خائن‌طرح شود . مصطفی کمال بلافاصله از این هیجان عمومی استفاده کرد و مجمع ملی‌را وادار ساخت که در نوامبر ۱۹۲۲ سلطنت‌را ملغی سازد . اماهنوزمقام خلافت باقی بود واعلام گردید که خلافت همچنان درخاندان عثمانی‌باقی‌خواهد ماند . پس از این واقعه بزودی سلطان سابق « وحیدالدین » مورد اتهام خیانت بزرگ به کشور قرار گرفت وترجیح داد که از کشور بگریزد تادریك دادگاه عمومی محاکمه نشود . باین جهت مخفیانه بایك اتومبیل آمبولانس انگلیسی فرار کرد و به یك کشتی جنگی انگلیسی پناه برد . مجمع‌ملی پسر عموی سلطان سابق را که عبدالحمید افندی نام داشت بعنوان خلیفهٔ تازه

انتخاب کرد که فقط یك رئیس تشریفاتی مذهبی بود و هیچگونه قدرت سیاسی نداشت .

در سال بعد ، ۱۹۲۳ رسماً جمهوری ترکیه اعلام شد و شهر آنقوره هم پایتخت آن تعیین گردید . مصطفی کمال بمقام ریاست جمهوری انتخاب گشت و تمام قدرت را در دست خود متمرکز ساخت و بصورت دیکتاتوری مطلق در آمد . مجمع ملی هم دستورهای اورا اجرا می‌کرد . مصطفی کمال حمله به عادات و رسوم دیگررا آغاز کرد و از آن پس نسبت بمذهب‌نیزخیلی مدارا نداشت .

خیلی‌ها ، مخصوصاً کسانی‌که اعتقادات مذهبی قویتری داشتند از این طرز رفتار اوناراضی شدند و دراطراف خلیفهٔ تازه‌که‌مردی آرام‌ومسالمت‌جو بود جمع گشتند . اما کمال‌پاشا این وضع را نمی‌پسندید . با خلیفه بشکل توهین‌آمیزی رفتار میکرد و در کمین فرصت مناسبی بود که قدم بزرگ‌دیگر را نیزبردارد و به‌موضوع «خلافت» نیزمانند «سلطنت» پایان دهد .

این فرصت هم بزودی و بشکلی عجیب پیش آمد . باین ترتیب کـه «آقاخان» و یکی از قضاة سابق هند بنام « امیرعلی » مشترکا از لندن نامه‌ئی برای مصطفی کمال فرستادند . آنها مدعـی بودند که نامه‌شان از طـرف میلیون‌ها نفرمسلمانان هند میباشد . در این نامه‌نسبت به طرز رفتار گستاخانه با خلیفه اعتراض کردند ودرخواست داشتند که احترامات خلیفه مورد رعایت قرارگیرد و با او بشکل بهتری رفتارشود .

رونوشت این نامه نیز بـرای بعضی از روزنامه‌های استانبول فرستاده شده بود و اتفاقاً پیش از آنکه اصل نامه به آنقوره و به مصطفی کمال برسد این رونوشت‌ها در روزنامه‌های استانبول چاپ و منتشر شد . در این‌نامه‌هیچ چیز توهین‌آمیزی‌وجود نداشت اما کمال‌پاشا آنرا بهانه قرار دادوسروصدای فراوانی راه انداخت . در واقع او فرصتی راکه میخواست بدست آورده بود و میخواست از آن حد اکثر استفاده را ببرد . باین جهت اعلان کردکه این اقدام و این نامه نویسی از لندن یکی دیگر از توطئه‌های انگلیسی‌ها برای

تفرقه انداختن درمیان ترکها میباشد .

گفته میشد که آقاخان خود یکی از عمال انگلستان است که همیشه در آن کشور زندگی میکند و مخصوصاً به مسابقه‌های اسب دوانی آن کشور علاقمند است و با سیاستمداران انگلیسی خوش وبش دارد . آقاخان حتی یك مسلمان واقعی و معتقد به خلافت هم نیست زیرا خودش رئیس و رهبر یك فرقهٔ مخصوص وجداگانه از مسلمانان میباشد . همچنین یادآوری میگشت که در دوران جنگ جهانی انگلیسی‌ها اورا تقریباً بعنوان یك رهبر مسلمانان و برای مقابله با سلطان عثمانی که خلیفه بود مورد استفاده قرار دادند وازراه تبلیغات وسیعی که در باره‌اش راه انداختند برایش حیثیت و اعتباری فراهم ساختندو در رأس مسلمانان هند قرار دادندتا بتوانند آنهارا دردست‌خودداشته باشند . اگر واقعاً آقاخان تا این اندازه به حفظ حیثیت خلیفه علاقمند بود چرا در زمان جنگ و موقعی که فرمان «جهاد»وجنگ مقدس برضد انگلیسها ازطرف خلیفه صادر گشت از آن هواداری نکرد ؛ بلکه بر عکس جانب انگلیسی‌هارا گرفت وبرضد خلیفه بجنگ پرداخت .

باین ترتیب کمال پاشا بخاطرنامه‌ئی که از لندن فرستاده شده بود و نویسندگان آن هیچ توجهی به عواقب آن نداشتند یك طوفان تبلیغاتی براه انداخت وآقاخان را مورد حمله قرار داد وبی‌اعتبار ساخت . روزنامه‌نویسان بیچارهٔ استانبولی نیزکه این نامه‌هارا چاپ و منتشر کرده بودندبعنوان‌خائن و عامل انگلستان مورد محاکمه قرار گرفتند و بشدت مجازات‌شدند و پس از اینکه زمینهٔ تبلیغاتی باین ترتیب فراهم‌گشت‌طرح قانونی برای الغای خلافت به مجمع ملی تقدیم گشت که فوری در همان روز که به مجلس‌برده‌شد بتصویب رسید .

بدین شکل در ماه مارس ۱۹۲٤ «خلافت» اسلامی که درتاریخ جهان نقش عمده‌ئی اجرا کرده بود از صحنهٔ تاریخ جدید زایل گشت . از آنپس دیگر خلیفه‌و «امیرالمؤمنین» لااقل برای ترکها وجود ندارد و ترکیه‌دولتی غیرمذهبی شده است .

چند سال پیش ، یعنی پس از پایان جنگ که انگلیسی‌ها سلطان عثمانی را که خلیفه هم بود مورد تهدید قرار دادند در هند بخاطر موضوع «خلافت» هیجانات دامنه‌داری بوجود آمد. در سراسر کشور « کمیته‌های خلافت » تشکیل گشت و گروه کثیری از هندوان نیز دراین هیجانات که برضد انگلستان بود به مسلمانان پیوستند زیرا احساس میکردند که انگلستان برضد اسلام عمل میکند . اما اکنون خود ترك‌ها خلافت را پایان می‌دادند و اسلام بدون خلیفه میماند .

مصطفی‌کمال جداً عقیده داشت که ترکیه نباید با کشورهای عربی یا هند ارتباط یا اختلافات مذهبی داشته باشد . حتی وقتی که بعضی‌ها از هند و از مصر به او پیشنهاد کردند که شخصاً خلیفه شود این موضوع را ردکرد . او بسوی غرب و اروپا مینگریست و میخواست هرچه زودتر کشوری غربی بشود . او بکلی با فکر « پان‌اسلامیسم » (وحدت دنیای اسلامی)مخالف‌بود وبجای آن به افکار تازهٔ « پان تورانیانیسم » یا وحدت نژاد ترك می‌اندیشید. یعنی بجای افکار وسیع‌تر و جامعهٔ بین‌المللی اسلامی ترجیح میداد که بجامعهٔ متحد و پیوسته‌تر ترك که با رشته‌های ناسیونالیسم بهم پیوند یافته باشد بیندیشد .

برایت گفتم که ترکیه اکنون بصورت کشوری واحد که در آن ملتی واحد زندگی میکند و نژادها و اقلیت های خارجی خیلی کم هستند درآمده است . معهذا هنوز هم یك اقلیت بزرگ غیر ترك در ناحیهٔ شرقی ترکیه و در نواحی نزدیك مرزهای ایران وعراق وجود دارد . این اقلیت ، کردهاهستند که‌نژادی قدیمی‌میباشندو‌بیکی ازز‌بانهای ایرانی سخن میگویند. « کردستان» که محل سکونت این قوم میباشد میان ترکیه وایران و عراق وناحیهٔ موصل تقسیم شده است . از مجموع قریب ۳٫۰۰۰٫۰۰۰ کرد تقریباً نصف ایشان در ترکیه زندگی میکنند .

پس از نهضت انقلاب «ترکیهٔ جوان» در سال ۱۹۰۸ درعثمانی،تمایلات ناسیونالیستی وملی در میان کردها هم توسعه یافت . حتی در کنفرانس صلح

که پس از جنگ جهانی درورسای تشکیل شد نمایندگان کرد درخواست کردند که استقلال ملی ایشان برسمیت شناخته شود .

در سال ۱۹۲۵ در مناطق کردنشین ترکیه شورش بزرگی آغاز گشت . این شورش درست همزمان با موقعی بود که اختلاف برسر موصل میان انگلستان وترکیه بوجود آمده بود . خود منطقهٔ موصل ناحیه‌ئی کردنشین بود که به نواحی کردنشین و شورشی ترکیه پیوند داشت . بدیهیست ترکها چنین می‌اندیشیدند که شورش کردها بتحریك انگلیسی‌ها میباشد و عمال انگلیسی عناصر مذهبی و متعصب کرد را برضد اصلاحات کمال پاشا تحریك میکنند . در واقع هر چند که حکومت بریتانیا از شورش کرد ها استقبال و هوا داری کرد نمیتوان گفت که عمال و جاسوسان انگلستان در این شورش دخالت داشتند . مسلم است که تعصبات مذهبی در شروع و بوجود آوردن این شورش مؤثر بوده است ضمناً روشن است که تمایلات ملی کردها نیز درآن تأثیر بسیار داشت و شایدهم عوامل ملی نیرومندتر ومؤثرتر بوده است.

پس از شروع شورش کرد ها بلافاصله کمال پاشا فریاد برداشت که ملیت ترك در خطر است زیرا در پشت شورش کرد ها انگلستان قرار دارد . باین مناسبت قانونی بتصویب مجمع ملی رساند که بکاربردن وسایل مذهبی برای تحریك احساسات مردم چه درنطق‌هاو سخنرانیها وچه بوسیلهٔ انتشارات چاپی خیانت بزرگ ملی تلقی میگردد و مستوجب شدیدترین مجازاتها خواهد بود . آموزش تعلیمات مذهبی نیز که ممکن بود موجب تضعیف احساس وفاداری نسبت بجمهوری شود در مساجد ممنوع گردید . سپس شورش کرد ها را بیرحمانه خاموش کرد و دادگاههای فوق‌العاده‌ئی بنام دادگاههای استقلال تشکیل داد که هزاران نفر مردم را محکوم ساختند . شیخ سعید و دکتر فؤاد رهبران کردهای شورشی و بسیاری دیگر از کرد ها اعدام شدند و آن ها در حالی که فریاد « زنده باد کردستان آزاد و مستقل » را بر لب داشتند جان دادند .

بدینقرار ترك ها که خودشان بتازگی در راه آزادی خویش مبارزه کرده

و جنگیده بودند اکنون کردها را که همین درخواست را داشتند از میان می‌بردند. واقعاً حیرت انگیز است که چگونه ناسیونالیسم دفاعی بصورت یك ناسیونالیسم متجاوز در می‌آید و مبارزه بخاطراستقلال ملی صورت تجاوزبرای تسلط بردیگران رابخود میگیرد.

در سال ۱۹۲۹ شورش دیگری در میان کردها شروع شد که باز هم سرکوب گردید و لااقل فعلا خاموش شده‌است. اما چگونه ممکن‌است مردمی راکه خواستار استقلال خود هستند و آماده‌اندکه در این راه قربانی بدهندو جانفشانی کنند برای همیشه سرکوب ساخت؟

کمال‌پاشا سپس متوجه کسانی گشت‌که در داخل مجمع ملی یا درخارج از آن نسبت به سیاست او مخالفت نشان داده بودند. اشتها و عطش قدرت در دیکتاتورها با افزایش قدرتشان زیاد میشود و هرگز پایان نمی‌پذیرد و اقناع نمی‌شود. یك دیکتاتور هرگز نمیتواند هیچگونه مخالفتی را تحمل‌کند بهمین قرار مصطفی‌کمال هم نسبت بمخالفان خود بشدت‌رفتارکرد و کوششی‌که بوسیلهٔ یکی از متعصبان مذهبی برای‌کشتن او صورت‌گرفت مقدمهٔ اقدامات او برای نابود ساختن تمام مخالفانش‌گردید.

« دادگاههای استقلال » در سراسر کشور تشکیل‌گردید وتمام‌کسانی‌را که نسبت به « غازی پاشا » مخالفت نشان داده بودند بشدت تنبیه می‌کردند، حتی مردان بزرگ و معروف مجمع ملی و ناسیونالیست هـای قدیمی که در مبارزات استقلال طلبانه همکاران « کمال » بودند از این تصفیه ها مصون نماندند.

« رئوف بیگ » که انگلیسی‌ها او را دستگیر کردند وبجزیره مالتا بردند و بعدها نخست وزیر ترکیه شد با رأی غیابی محکوم‌گشت. بسیاری‌از رهبران مهم دیگر و سرداران و ژنرال های بزرگ که در جنگهای استقلال دلیرانه جنگیده‌بودند مورد بی‌مهری قرار گرفتند. مجازات شدند و حتی بعضی ها اعدام‌گشتند. اتهامی که برضد آن ها وارد میگشت این بود که با

کرد ها یا با دشمن قدیمی یعنی انگلستان ، بر ضد امنیت کشور توطئه‌چینی کرده‌اند .

وقتی که مصطفی کمال هر نوع مخالفت ومقاومت را از میان برد دیکتاتور بدون رقیب کشور گشت و « عصمت پاشا » (عصمت اینونو) هم‌مرد دست‌راست او بود . در این موقع باجرای افکار بسیاری که در سر داشت پرداخت و کار خود را با یك اقدام کوچك که در عین حال بسیار مشخص و پرمعنی بود شروع کرد . یعنی به کلاه « فینه » حمله برد . کلاه فینه مظهر و نشانه ئی برای فرد ترك و تا اندازه ئی مظهری برای یك فرد مسلمان شده بود . کمال پاشا کار خود را با احتیاط و از ارتش شروع کرد . سپس خودش با کلاه اروپائی در مجامع عمومی ظاهر گشت که موجب حیرت همه‌کس میشد . و بالاخره قانونی وضع کرد که بسر گذاردن کلاه فینه جرم و خیانت شمرده میگشت ! بظاهر خیلی عجیب بنظر میرسد که برای کلاه این همه اهمیت قائل شوند زیرا آنچه بیشتر اهمیت دارد چیزیست که در داخل سرها میباشد نه برروی‌سر. اما گاهی اوقات چیزهای کوچك خود مظهری از چیزهای بزرگ میشوند . کمال پاشا با حمله به کلاه فینه که چیزی بیگناه و کم‌اهمیت بود در واقع عادات قدیمی و تعصبات مذهبی را مورد حمله قرار میداد و برسراین موضوع هم شورشهائی بوجود آمد که آنها نیز با شدت و بیرحمی سرکوب گشتند .

مصطفی کمال پس از آنکه در این نخستین اقدام خود پیروز گشت یك قدم دورتر رفت . تمام صومعه‌ها و خانه های مذهبی رامنحل ساخت واموال و املاك آنها را بنفع دولت ضبط کرد . درویشهائی که در این صومعه‌ها واز محل درآمد اوقاف آنها زندگی میکردند ناچار گشتند برای ادامهٔ زندگی خود بکار پردازند ، حتی پوشیدن لباس مخصوص برای درویشان ممنوع گردید .

پیش از این اقدام مدارس مذهبی اسلامی نیز منحل شده بود وبجای آنها مدارس عادی غیرمذهبی‌بوجودآمده بود . درترکیه مدارس ودبیرستانها و مدارس عالی متعددی ازطرف خارجیان تأسیس‌شده بود . دراین‌مدارس‌نیز

آموزش تعلیمات مذهبی ممنوع گشت و این مدارس هم اگر این دستور را نمی‌پذیرفتند طبعاً تعطیل و بسته‌میشدند.

تغییرات اساسی و کلی در قوانین بوجود آمد. تاآنزمان در بسیاری‌از امور تعلیمات و مقررات، قرآن و قوانین «شریعت» ملاك عمل بود. اما به دستور کمال‌پاشا قانون مدنی سویس و قانون جزائی ایتالیا وقانون بازرگانی آلمان ترجمه شد و در ترکیه معمول گردید. این امر بمعنی‌آن‌بود که‌دروضع زندگی شخصی اشخاص تغییرات کلی و اساسی پیش می‌آمد و مقررات ازدواج و ارث و غیره نیز تغییر می‌یافت. قوانین قدیمی اسلامی در این مواردهم‌تغییر پذیرفت. داشتن زنان متعدد نیزممنوع گردید.

تغییر دیگری که بر خلاف مقررات قدیمی مذهبی صورت‌گرفت تشویق از هنرهای نقاشی و پیکرسازی و بوجود آوردن مجسمه‌های انسانی‌بود. در اسلام این امر مجاز شمرده نمیشود اما مصطفی کمال مدارس مخصوص هنری برای پسران و دختران ترك تأسیس کرد.

زنان ترك از زمان نهضت«ترکهای جوان» درمبارزات آزادیخواهانه نقش عمده‌ئی اجرا میکردند کمال پاشا مخصوصاً میخواست که زنان از تمام بندهای کهن آزاد شوند. باین منظور یك «انجمن دفاع از حقوق زنان» تشکیل شد و انواع‌مشاغل بزنان‌رجوع گردید. چادر وحجاب نخستین‌چیزی بود که بشدت مورد حمله قرار گرفت وبا سرعت نمایانی از میان رفت زنان فقط در انتظار فرصتی بودند که چادر و حجابشان را از هم بدرند و بدور افکنند. کمال پاشا این فرصت را برای ایشان پیش آورد و آنها به آسانی از حجاب بیرون آمدند.

کمال پاشا رقص‌های‌اروپائی را نیز بسیار تشویق میکرد. نه فقط خود او خیلی از رقصیدن خوشش می‌آمد بلکه این کار درنظر او به آزادی زنان و برواج تمدن غربی کمك میکرد. در ترکیه کلاه و رقص شعارهای پیشرفت و تمدن شمرده میشد! در واقع این دو چیز مظاهر بسیار حقیری برای تمدن غرب هستند اما لااقل در تغییر ظواهر اثر داشتند و ترکیه با این وسیله

کلاه خود ، لباس خود وطرز زندگی خودرا تغییر داد .

نسلی از زنان که درکنج انزوا ودر ماورای حجاب زندگی کرده بودند ناگهان در طی چندسال به صورت حقوقدانان ، وکلای عدلیه ، معلمان ، پزشکان و قضات درآمدند . در خیابان های استانبول حتی پلیس‌های زن هم دیده میشوند ! واقعاً بسیار جالب توجه است که‌چگونه هرچیز درجاهای‌دیگر هم اثرمیگذارد وعکس‌العملی بوجود می‌آید .

بکاربردن‌الفباوخط‌لاتینی بجای‌الفبا وخط عربی سبب‌شدکه ماشین‌نویسی در ترکیه رواج پیداکند و رواج این‌کار موجب احتیاج به تعدادبیشتری‌تند‌نویسان و ماشین نویسان‌گردید و در نتیجه تعداد بیشتری از زنان‌که معمولاً به این‌قبیل امورمیپردازند وارد کارهاشدند .

کودکان نیز بوسایل‌گوناگون تشویق میشدندکه بخودشان اعتماد پیدا کنند و اشخاص لایقی بشوند و بجای مدارس قدیمی که در آنها موافق اصول مذهبی به‌کودکان تعلیماتی داده میشد و مجبور بودند همه چیزرا بوسیلهٔ حفظ کردن و بخاطر سپردن بیاموزند و مدارس نوع تازه‌ئی تأسیس‌گشت . یکی‌از کارهای نمایان دراین‌زمینه بوجود آوردن « هفتهٔ‌کودکان » بود . بااین‌معنی که در هرسال یك هفته بجای مأموران رسمی دولتی ،کودکان بکار گمارده میشدند و در مدت این هفته تمام‌کارهای حکومت ودولت بوسیلهٔ‌کودکان‌انجام میگرفت .

درست نمیدانم‌که این کار به چه ترتیب صورت میگیرد اماخود فکـر بسیار جالب و جذابست و یقین دارم‌که هرچند هم بعضی ازکودکان ناشی و بی‌تجربه باشند مسلماً ابلهانه تر از بسیاری از آدمهای بزرگ که عناوین و انقلاب پر طمطراق دارند و درمقامات ممتاز حکومت و دولت‌نشسته اند رفتار نمیکنند .

یك تغییر کوچك اما پرمعنی دیگرکه بوسیلهٔ زمامداران ترکیه‌صورت گرفت عوض‌کردن طرز سلام و تعظیم های سابق بود . در نظر ایشان روشن بودکه سلام عادی و دست دادن در موقع ملاقات ها روشی تمدن آمیز تر

است و باین جهت میبایست در آیندهٔ این ترتیب اجرا و عملی گردد .

سپس کمال پاشا حملهٔ خود را بزبان ترکیه آغاز کرد یا بنظر خودش عوامل خارجی را که در زبان ترکی بود مورد حمله قرار داد . زبان ترکی تا آنوقت با خط عربی نوشته میشد بنظر کمال پاشا این طرز نوشتن هم دشوار و هم خارجی بود . شورویها نیز در آسیای مرکزی بچنین اقدامی پرداخته بودند زیرا در آنجا هم خط بسیاری از تاتار ها از خطوط عربی و فارسی اقتباس شده بود .

در سال ۱۹۲٤ شوروی ها کنفرانسی درشهرباکو تشکیل دادندکه این موضوع را مورد مطالعه قرار دهد . کنفرانس مزبور تصمیم گرفت که برای زبانهای تاتار آسیای مرکزی خط لاتین را بپذیرند و بکار برند . یعنی در خود زبان تغییری حاصل نمیشد منتها برای نوشتن خط ، حروف والفبای لاتینی یا روسی بکار میرفت و برای بعضی اصطلاحات خاص که حروف مشخص ومعینی وجود نداشت شکل ها و حروف های مخصوصی تعیین گشت .

مصطفی کمال هم مجذوب این روش شد و همانرا آموخت و در مورد زبان ترکی بکار بست و شخصاً به تبلیغات شدید و دامنه داری در این زمینه پرداخت . پس از دو سال تبلیغ وتعلیم دادن به اشخاص بالاخره تاریخ مشخصی تعیین گردید که بعد از آن بکار بردن خط عربی ممنوع میشد و خط لاتینی اجباری میگشت . روزنامه ها ، کتابها و همه چیز باید بخط لاتینی چاپ و منتشر میشد . تمام کسانی که سنشان میان شانزده و چهارده بود ناچار بودند به مدرسه بروند و خط لاتینی را بیاموزند . مأموران وکارمندان دولت اگر خط تازه را نمی‌آموختند و بکار نمیبردند اخراج میگشتند . زندانیان تا وقتی که این خط و خواندن و نوشتن با آنرا یاد نمیگرفتند حتی اگردوران محکومیتشان هم بسر رسیده بود آزاد نمیشدند ! یك دیکتاتور مخصوصاً وقتی که اتفاقاً محبوبیت هم داشته باشد میتواند به خیلی کارها بپردازد. حکومتهای دیگر کمترجرأت دارند به اقداماتی بپردازندکه تا این‌اندازه بازندگی‌مردم بستگی و ارتباط پیدا میکنند .

بدینشکل خط لاتینی درترکیه مرسوم گردید اما بزودی یك تغییر دیگر هم بدنبال آن روی نمود . بنظر میرسید که کلمات عربی و فارسی براحتی با خط لاتینی نوشته نمیشود . اصطلاحات وحالات مخصوص آنها نمی‌توانست بـه وسیلهٔ این خط بیان شود . در صورتی که کلمات خالص ترکی تا این اندازه ظریف نبودند . این قبیل کلمات خشن‌تر بودند و اصوات قوی‌تر و شدیدتـر داشتند وبه‌آسانی ممکن‌بودآنها را با خط جدید نوشت باین‌جهت تصمیم گرفته شد که کلمات عربی وفارسی از زبان ترکی بیرون ریخته شود و بجای آن‌ها کلمات ترکی خالص بکار رود. بدیهیست فکر اصلی که درپشت این‌تصمیم‌قرار داشت یك فکرناسیونالیستی بود .

همانطور که برایت گفتم کمال پاشا می‌خواست تا آنجاکه مقدور باشد نفوذهای عربی ونفوذهای کشورهای دیگرشرقی را در ترکیه قطع‌کند .زبان قدیمی ترك که پر از کلمات و جملات عربی و فارسی بود میتوانست بـرای زندگی پرشکوه وتجملات درباری امپراطوری عثمانی مناسب باشداما ظاهراً برای جمهوری جدید و خشن و نیرومند ترکیه مناسب نبود بدینقرار کلمات ظریف ادبی اززبان ترکی کنارگذارده شد واستادان و محققان به دهکده‌ها میرفتند تا زبان دهقانان دور افتاده را مطالعه کنند و بیاموزند و در آنجاها کلمات تازهٔ ترکی اصل و خالص را بدست آوردند . این‌کار هنوز هم ادامه دارد .

برای ما مردم شمال هند یك چنین تغییری به معنی ومفهوم آن خواهد بود کـه زبان پرتزئین وآرایش کما بیش مصنوعی « هندوستانی » را که در لکنهو و دهلی رواج دارد و یادگار زندگی دربارهای سلطنتی سابق است بدوراندازیم وبجای‌آن‌کلمات وعبارات روستائی «گنوارو» راکه دردهکده‌ها رایج‌است اقتباس‌کنیم وبکاربریم .

با تغییر کلمات وزبان ، اسامی شهرها واشخاص نیزتغییر یافت. قسطنطنیه بطوریکه میدانی اکنون استانبول نامیده می‌شود ، آنقوره هـم « آنکارا » شده است و «اسمیرنا» را «ازمیر» می‌نامند اسامی اشخاص در ترکیه معمولا

از زبان عربی گرفته می‌شد . کلمات اسم خود مصطفی کمال هم‌عربیست. اما کم کم این‌تمایل رواج یافت که اسامی ترکی‌خالص برای‌اشخاص گذارده‌شود.

یك تغییر دیگر که گرفتاری‌ها و آشفتگی‌هائی هم پیش‌آورد قانونی‌بود برای تغییردادن «اذان» . طبق قانون جدید«اذان» اسلامی که‌دعوت‌مسلمانان برای «نماز» می‌باشد میبایست بزبان «ترکی» گفته شود . مسلمانان همیشه و در همه جا اذان و نماز را بزبان عربی اجرا می‌کرده‌اند . حتی درهند نیز چنین است .

در نظر بسیاری از ملاها و متصدیان مساجد ایـن تغییر اجباری اذان یکنوع «بدعت» غیر قابل قبول در دین بود و باین جهت آنها اذان گفتن بزبان عربی را همچنان ادامه دادند و در نتیجه برسر این موضوع‌شورشهائی بوجود آمد که هنوز هم‌گاهی دنباله پیدا می‌کند . اما حکومت ترکیه ایـن مخالفت‌ها را هم مانند مقاومت‌های دیگر بشدت سرکوب‌کرده است‌ومیکند[1] .

تمام این تغییرات وسیع و شگرف اجتماعی که در ظرف دهسال گذشته روی داد زندگی مردم را بکلی دگرگون ساخته است . اکنون‌نسل تازه‌ئی که ارتباطش باآداب وعادات قدیم‌مذهبی قطع شده‌است درترکیه رشد می‌یابد . اما این تغییرات هرچند بسیار مهم هستند در زندگی اقتصادی کشور تأثیرفراوانی نداشته‌اند. صرفنظراز تغییرات بسیارمختصردربالا، اساس وضع اقتصادی ترکیه بهمان صورت‌قدیم باقی‌ماند .

کمال‌پاشا ازاقتصاد اطلاعی ندارد وهوادار یك‌چنین تغییرات اقتصادی که درروسیهٔ شوروی هم صورت‌گرفته است نمیباشد . هرچند از لحاظ سیاسی با شوروی‌ها دوستی دارد از لحاظ اقتصادی خود را بکلی از کمونیسم دور نگاهمیدارد . افکار سیاسی و اجتماعی او از مطالعه درانقلاب بزرگ فرانسه اقتباس شده وشکل‌گرفته است .

صرفنظر از طبقهٔ کارمندان دولت بطورکلی در ترکیه یك طبقهٔ متوسط

۱ـ پس ازمرگ‌مصطفی‌کمال ودرسال‌های‌جنگ جهانی‌دوم‌ترکیه تغییرات مختصری صورت‌گرفت وازجمله اذان‌گفتن بزبان عربی‌آزاد ومجاز گردید .

نیرومندوجود ندارد. بیرون راندن یونانی‌ها وسایرخارجیان [۱] زندگی‌اقتصادی ترکیه را ضعیف کرد . اما حکومت ترکیه ترجیح می‌دهدکه ملتی فقیرداشته باشد و صنایعش خیلی بکندی رشد کند ودر عوض استقلال اقتصادیش محفوظ بماند . وچون میداند که اگر سرمایه‌های خارجی بمقدار زیاد بکشور وارد شود استقلال اقتصادی ازمیان خواهد رفت و بر اثر آن کشور مورد استثمار خارجیان‌قرارخواهد گرفت ، ورود سرمایه‌های‌خارجی بکشورتشویق‌نمیشود. برای کالاهای خارجی که به ترکیه وارد می‌شود گمرك وعوارض سنگینی وضع شده است . بسیاری ازصنایع ترکیه ملی شده است یعنی خوددولت‌آنهارا بتصرف خویش در آورده و بنمایندگی مردم آنها را اداره میکند . ساختمان راههای‌آهن دولتی در ترکیه بسرعت ادامه دارد .

کمال‌پاشا به‌کشاورزی‌کشور اهمیت بیشتری می‌دهد زیرا کشاورزان‌ترك ستون‌فقرات ملت واوتش ترك راتشکیل میدهد ودربعضی‌جاها دهکده‌های‌نمونه ساخته شده‌ودرآنها تراکتور وماشینهای‌کشاورزی‌بکارمیرود. تشکیل‌شرکتهای تعاونی روستائی نیزمورد تشویق قرارمیگیرد .

ترکیه هم مانند سایر نواحی جهان در دوران بحران اقتصادی جهانی گرفتار مشکلات‌گشت وبدشواری می‌توانست زندگی‌خودرا بگذراندامااکنون زیررهبری مصطفی‌کمال باقدمهای‌آرام ولی‌محکم واستوارپیش میرود.مصطفی کمال همچنان رهبرعالی و دیکتاتورکشور می‌باشد .

کلمهٔ «پاشا» که ازعناوین دوران سابق بوده‌است ازاسم مصطفی‌کمال و دیگران حذف‌گذشته است . واکنون اوبنام «آتاتورك» معروف استواین‌لقبی استکه باو داده شده وبمعنی «پدرملت ترك» می‌باشد .

۱ـ بسیاری‌ازایرانی‌هاواتباع‌ایرانی مقیم‌ترکیه‌نیز بعلت مشکلاتی که‌برای ایشان بوجودآمد مجبور گشتند ترکیه‌را ترك‌بگویندوبه‌ایران بازگردندیاتابعیت ترکی بگیرند .

۱ـ درموقعیکه‌این‌کتاب نوشته‌میشدمصطفی‌کمال رهبرودیکتاتورو نخستین رئیس‌جمهوری ترکیه هنوززنده بودوچند سال‌بعد درسال ۱۹۳۸ درگذشت .

۱٦۰

هند بدنبال گاندی میرود

۱۱ مه ۱۹۳۳

اکنون باید مطالبی دربارهٔ حوادث اخیر هند برایت بگویم. طبعاً ما باین حوادث خیلی بیش از آنچه در خارج ازکشورمان روی می‌دهد علاقمند هستیم و من باید مراقب خود باشم که زیاد به جزئیات واردنشوم. معهذا، صرفنظر از علاقهٔ شخصی که ما داریم، اصولا وضع امروز هند همانطور که برایت گفته‌ام یکی از مهمترین مسائل جهان را تشکیل می‌دهد. هند نمونهٔ کاملی ازتسلط‌قدیمی و کلاسیك امپریالیستی می‌باشد. تمام ساختمان‌امپریالیسم بریتانیا بر هند متکی می‌باشد وکشورهای دیگر نیز همین روش پر ماجرا و موفقیت‌آمیز استعمار وامپریالیسم بریتانیا درهند را سرمشق خودقرارداده‌اند وپیروی کرده‌اند.

درآخرین نامه‌ئی که دربارهٔ هندبرایت نوشتم ازتغییراتی‌که در دوران جنگ دراینجا روی داد مطالبی‌گفتم. به رشد صنایع هند وطبقهٔ سرمایه‌داری هندی و تغییر سیاست بریتانیا نسبت به‌صنایع هند اشاره‌کردم. و برایت‌گفتم که تدریجاً فشارصنعتی وبازرگانی هند برانگلستان افزایش می‌یافت وبه همین قرار فشارسیاسی نیززیادتر میشد.

درسراسرشرق نوعی بیداری سیاسی پیداشد ودرتمام‌جهان یك‌نوع مایهٔ تحول و«ناراحتی» پس ازجنگ بوجودآمد.

درهند انتظار وتوقع مردم خیلی زیاد بود. حتی‌خودحکومت بریتانیا هم احساس می‌کرد که باید کاری بکند. درزمینهٔ سیاسی ابتدا تحقیقات و

مطالعاتی صورت گرفت وبدنبال آن پیشنهادهائی برای تغییرات بصورت گزارش «مونتاگ ـ چلمسفورد» مطرح گشت . درزمینهٔ اقتصادی نیزحکومت بریتانیا در عین‌حال که مراقبت داشت دژهای‌اصلی‌قدرت‌واستثمار اقتصادی را دردست خود نگاهدارد امتیازات گوناگونی‌به بورژوازی‌هند که درحال رشدبودمیداد.

تا مدت کوتاهی پس ازجنگ بازرگانی رونق داشت ودوران‌اوج‌خودرا میگذراند که در آن سودهای هنگفتی مخصوصاً برای صاحبان صنایع کنف بنگال بدست می‌آمد . سود سرمایه‌ها اغلب بیش از ۱۰۰ در صد میرسید . قیمت‌ها تا اندازه‌ئی ترقی کرد ، دستمزدها بالا رفت ولی افزایش دستمزدها به نسبت بالا رفتن قیمتها ناچیز بود . با زیادشدن و بالارفتن قیمت‌ها میزان مال‌الاجاره‌ئی که دهقانان اجاره دار باید به مالکان و زمینداران میپرداختند نیز بالا رفت .

سپس ناگهان دوران سقوط فرارسید و داد و ستد بازرگانی از رونق افتاد وضع زندگی کارگران صنعتی و کشاورزان خیلی بدترشد و نارضائیها بسرعت افزایش یافت . درکارخانه‌ها اعتصابهای متعدد و فراوانی روی میداد که نتیجهٔ وضع سخت و دشواری بود کـه روزبروز هم بدترمیشد . در «اوده» مخصوصاً وضع دهقانان اجاره‌دار کـه باسیستم «تعلقه داری» کار میکردند بسیار بد بود ودرآنجا یك نهضت عظیم دهقانی‌تقریباً بدون مقدمه و بشکل‌خود بخود بوجود آمد .

درمیان قشرهای پائین طبقات درس خوانده نیز بیکاری‌توسعه یافت ودر نتیجه رنج وناراحتی زیادترمیشد .

چنین بودوضع وزمینهٔ اقتصادی درنخستین ایام دوران پس‌ازجنگ اگر وضع را درنظربگیری برای فهم توسعه تحولات و جریانهای سیاسی بتو کمك خواهد داد . در سراسر کشور روح مبارزی بوجود آمده بود کـه بصورتهای مختلف و ازراههای مختلف جلوه میکرد .

کارگران صنعتی اتحادیه‌هائی تشکیل میدادند وبعد «کنگرهٔ اتحادیه ـ های سراسر هند» را بوجود آوردند . زمینداران کوچك و دهقانان مالك

ازحکومت ناراضی بودند و با نظر موافقی به‌فعالیتهای سیاسی متوجه میشدند. حتی دهقانان اجاره‌دار نیز با حرکتی ملایم و باصطلاح مانند کـرم بجنبش می‌آمدند. طبقات متوسط و مخصوصـاً بیکاران جداً بسوی سیاست متمایل میگشتند وگروهی از ایشان بفعالیتهای شدید انقلابی میپرداختند.

هندوها، سیکها، و دیگران همه تحت تأثیر این‌شرایط‌واوضاع‌قرار میگرفتندزیراشرایط‌واوضاع‌اقتصادی‌به‌اختلافات مذهبی‌توجهی ندارد.

مسلمانان‌علاوه برجهات عمومی‌وکلی مخصوصاً بخاطر جنگ انگلستان برضد ترکیهٔ عثمانی وازآنجهت‌کـه انتظار میرفت انگلیسیها جزیرةالعرب و شهرهـای مقدس مکه و مدینه و بیت‌المقدس را (که هم برای یهودیان، هم مسیحیان وهم مسلمانان مقدس است) متصرف شوند، بتکان آمدند.

بدینقرار هند پس از جنگ در حال انتظاربود. بابیقراری و بشکلی کمی متجاوزانه و بدون امید زیاد انتظار میکشید. در ظرف چندماه نخستین ثمرات سیاست بریتانیاکه مردم هند باتوقعات زیاد در انتظارش بودند بصورت پیشنهادی برای تصویب قوانین و مقررات خاص و استثنائی بمنظور سرکوب ساختن نهضتهـای انقلابی جلـوه‌گر شد. بجای آنکه آزادیهای بیشتر بمردم هند داده شود، تضییقات و فشارها بیشتر میشد. طرح این قانون بر اساس گزارش کمیته‌ئی تهیه شده بودکه بنام طرح قانون «رولات» نامیده میشد اما بزودی‌در سراسر کشور بنام «قوانین سیاه» معروف‌گشت ودرهمه‌جا ازطرف هندیها حتی ازطرف اعتدالی‌ترین مردم هند بامخالفت مواجه‌گشت. این قوانین قدرت فراوانی بـه حکومت پلیس میداد کـه هروقت هرکس را که مورد سوءظن باشد باز داشت‌کنند و هرقدر میل داشته باشند بدون هیچ محاکمه یا با یك محاکمهٔ مخفیانه درزندان‌نگاهدارند. درهمان زمان‌توصیفی از این قوانین شیوع یافت که میگفتند: «نه وکیل، نه اپیل، نه دلیل». [۱]

---

۱ ـ در اصل همین‌کلمات وبا ترکیب فارسی بکارمیرفت. کلمهٔ «اپیل» انگلیسی است وبمعنی پژوهش خواستن از رأی صادره میباشد.

در موقعی که فریادهای اعتراض برضد این قانون روز بروز بلندتر و دامنه دارتر میشد عاملی تازه همچون ابری کوچك در افق سیاسی هند ظاهر گشت که بسرعت پیش‌آمد و توسعه یافت تاتمامی آسمان هند راپوشاند.

این عامل تازه « موهنداس کرمچند گاندی » بود که در زمان جنگ از آفریقای جنوبی به هند بازگشته بود و با چند تن هوادارانش در « اشرام » (خانقاه) خود در « سابارماتی » مستقر شده بود او خود را از سیاست دور نگاه داشته بود. حتی در زمان جنگ‌درکار سربازگیری برای‌شرکت‌درجنگ بهمراهی بریتانیا نیز شرکت‌کرده بود. گاندی بخاطر فعالیتها و مبارزهٔ « ساتیاگراها » (عدم خشونت) که در آفریقای جنوبی دنبال کرده بود در سراسرهند شهرت داشت. درسال۱۹۱۷ بشکلی‌دلیرانه وباقهرمانی به دهقانان فقیر و مصیبت زدهٔ ناحیه « چامپاران » در استان بیهار که در مزارع اروپائی جان میکندند وناچار به قیام شده بودندکمك‌کرده و پیروز شده بود. بعد هم بدفاع ازدهقانان ناحیهٔ «کایرا» درایالت پنجاب برخاسته بود.

در اوایل سال ۱۹۱۹ گاندی بشدت بیمارگشت و هنوز نقاهتش بکلی مرتفع نشده بودکه هیجانات مربوط به مبارزه با « قانون رولات » تمام‌کشور را فراگرفت و او هم صدایش را به فریاد عمومی که از سراسر هند برخاسته بود ضمیمه ساخت.

اما این صدا با صداهای دیگر تفاوت داشت. این‌صدائی ملایم وآرام بودکه در عین حال در میان فریاد های انبوه جماعات مشخص بود و برتراز دیگران قرار میگرفت. این‌صدا نرم ونجیبانه و در عین حال همچون‌ضربات پتکهای گران بودکه برای کوبیدن پولاد بکار میرود. این صدا مؤدب و دعوت‌کننده بود و در عین حال چیزی ارتعاش انگیز و مهیب در خود داشت. هرکلمه‌ئی که در آن بکار میرفت‌معنی داشت وگوئی ضربات‌کشنده رامنعکس میساخت. در ماورای زبان صلح جو و دوستانهٔ او قدرت و شبح ارتعاش‌انگیز اقدام و عزم راسخ برای تسلیم‌نشدن به ناحق محسوس بود.

ما اکنون با این صدا آشنا و مأنوس هستیم، در طی چهاردهسال اخیر

اغلب آنرا شنیده‌ایم . اما در آن ماههای فوریه و مارس سال ۱۹۱۹ این صدا هنوز خیلی تازگی داشت . ما نمیدانستیم که در برابر آن چه بکنیم اما وجودمان را بلرزه می آورد . این صدا و آنچه میگفت با سخنان پر هیاهوی سیاستمداران عادی ما که حریف را متهم و محکوم میساخت و هیچ اثر دیگری در برنداشت بسیار متفاوت بود .

تا آنوقت سخنرانیهای طولانی رجال سیاسی ما معمولا به تصویب چند قطعنامهٔ یکسان و بی‌اثر اعتراض آمیز منتهی میگشت که هیچ‌کس هم آنها را جدی تلقی نمیکرد . اما صدای گاندی چیزی تازه بود و پیشنهادی بودبرای اقدام و عمل مثبت نه حرف خیالی .

مهاتما گاندی سازمانی بنام « ساتیاگراها سابها » (انجمن مبارزهٔ عدم خشونت) ازکسانی که آماده بودند داوطلبانه‌از اطاعت بعضی‌قوانین سرپیچی کنند و در نتیجه بزندان بروند تشکیل داد . این فکر درآن وقت‌کاملا‌تازگی داشت و بسیاری از ما از آن تحریك میشدیم و به هیجان می‌آمدیم اماخیلی‌ها هم وحشت میکردند و عقب می‌نشستند . امروز دیگر این فکر و این روش مبارزه بسیار رایج و عادی شده است و برای اغلب ما جزئی از راه و روش معمولی زندگیمان گشته است !

گاندی همانطور که معمولش بود بمناسبت طرح قوانین رولات پیامی مؤدبانه که درضمن همراه با اعلام خطر بود برای نایب‌السلطنه فرستاد .وقتی که دید حکومت انگلستان عزم راسخ داردکه این قوانین را با وجودمخالفت سراسر هند به تصویب برساند و رسمی سازد ، از مردم هند خواست که در همه جا مراسم سوگواری برپا دارند و به (هرتال) بپردازند . یعنی درنخستین‌یکشنبه‌پس‌ازتصویب‌قانون‌دست‌ازتمام کارها بکشند وبتشکیل‌اجتماعات و میتینگ های عمومی برای اعلام سوگواری بپردازند .

باین ترتیب نهضت « ساتیا گراها » در هند آغاز میگشت و یکشنبه ٦ آوریل سال ۱۹۱۹ برای برگزاری (روز ساتیا گراها) در سراسر هند ، در شهرها و شهرستانها تعیین گردید . این اقدام نخستین تظاهر سیاسی سراسر

هند از این نوع بود وبشکلی فوق‌العاده دامنه‌دار گشت ومؤثر واقع‌شد . زیرا همه‌جورمردم ازفرقه‌های مختلف درآن‌شرکت کردند.

کسانی از ما که برای ترتیب‌دادن و سازمان یافتن این« هرتال » کار کرده بودیم ازموفقیت عظیم‌آن متحیر گشتیم . مافقط توانسته بودیم با تعداد معدودی از اهالی شهرتماس بگیریم . اما انگار روح تازه‌ئی درفضا و در هوا بحرکت آمده بود وپیام این دعوت برای تظاهرات را تا دورافتاده‌ترین دهکده‌های وطن عظیم ما رسانده بود . نخستین‌بار بودکه دهقانان و روستاها وکارگران شهرها دریك تظاهردامنه‌دار سیاسی شرکت می‌جستند وبه آن‌جنبهٔ وسیع وتوده‌ئی میدادند .

شهردهلی براثراشتباهی درحساب موعد « هرتال » عمومی ، یك هفته زودتر ازموقع معینی یعنی روزیکشنبه ۳۱ مارس به « هرتال » پرداخت . آن روزدردهلی‌روزتظاهرات‌بسیار دامنه‌دار بود و رفاقت و حسن‌نیت میان هندوها و مسلمانان جلوه‌گرشد و منظرهٔ بسیار نمایان و شورانگیزی بوجود آمد . « سوامی شرادهانند » یکی از رهبران بزرگ سازمان « آریا ـ ساماج» (که یك‌نهضت متعصب هندوبود) درمسجدمشهور « جامع دهلی» برای مسلمانان خطابه‌ئی ایرادکرد .

در آنروز ۳۱ مارس نیروهای پلیس و قوای نظامی کوشیدند جماعات انبوه مردم را که در خیابانها جمع بودند و بتظاهرات می‌پرداختند پراکنده سازند و به تیراندازی بروی مردم پرداختند و بعضی‌ها را کشتند « سوامی ـ شرادهانند» با قامت‌کشیده وپرشکوه خود وپیراهن بلند روحانی که‌بتن‌داشت در« چندنی چوك » به جلو صفوف سربازان گورخهٔ دولتی رفت و سینهٔ خود را عریان‌ساخت و بدون هیچ تزلزلی دربرابر سرنیزهٔ آنها قرارداد. اوآنروز در این مبارزه زنده ماند وسراسرهند از دلیری و شهامتش مرتعش گردید اما تأسف بزرگ در اینست که هشت سال بعد این مرد دلیر در حالیکه در بستر بیماری خفته بود بشکلی خیانت آمیز و بدست یك مسلمان متعصب کشته شد .

پس از روز ساتیاگراهـا یعنی روز یکشنبه ۶ آوریل حوادث بسرعت تحول می‌پذیرفت . روز ۱۰ آوریل درشهرامریتسر درپنجاب هیجانات وسیعی پیش‌آمد . درحالیکه گروه کثیری از مردم بدون سلاح و سر برهنه بمنـاسبت بازداشت رهبرانشان «دکتر کیچلیو» و «دکتر ساتیاپـال» بتظاهرات مسالمت آمیز و هرتال پرداختند نیروهای نظامی بروی ایشان تیراندازی کـردند و بسیاری را کشتند . مردم هـم بر اثر این کشتـار آمدند و برای انتقام پنـج یا شش نفرانگلیسی بیگناه راکه در دفترکارشان نشسته بودندکشتند وعمارات بانك آنها را آتش زدند . بدنبال این واقعه انگـار یك پردهٔ سکوت بروی پنجاب‌کشیده شد . پنجاب بوسیلهٔ سانسور بسیار شدیدی ازسایرنواحی هندجدا گشت . هیچ خبری ازآنجا بدست نمی‌آمد و هیچ کس نمیتوانست به آن‌ایالت برود یا از آنجا خارج گردد . در آنجا حکومت نظـامی اعلان شده بود و عواقب مرگبارآن تا چند ماه ادامه یافت. کم‌کم‌پس‌ازچند هفته‌وچند ماه عذابها وشکنجه‌های‌کشنده ، پرده بالا رفت وحقایق مخوف وهراس‌انگیزی که درپشت آن نهفته بود نمایان‌گشت .

حوادث هولناکی را که در دوران برقراری حکومت نظامی درپنجاب روی داد دراینجا برایت نخواهم گفت . همهٔ جهانیان از کشتار مهیبی‌که روز ۱۳ آوریل دره جالیانوالاباغ » در « شهرامریتسر » روی دادخبر دارند. در آن ماجرا هزاران نفر مردم بیدفاع در آن دام مرگ‌که هیچ راه‌گریزی هم نداشت‌کشته و مجروح شدند [1] . حتی‌کلمهٔ «امریتسر» معنی کشتار و قتل عام بخودگرفت . هرچند آنچه در امریتسر روی داد بسیار زشت و هولناك بود در سراسر نواحی پنجاب حوادث زشت‌تر و شرم‌آور تر فراوان صورت گرفت .

حتی پس ازگذشت سالهای زیاد هنوز هم نمیتوان این وحشیگریهـای

۱ـ شرح‌مفصل‌تر این حوادث‌را میتوان درکتاب«زندگی‌من» بقلم‌جواهر لعل نهرو ، خواند .

شرم‌آور و این اعمال مخوف و نفرت انگیز را بخشود . معهذا درك و فهم علل آن زیاد دشوار نیست . انگلیسی‌هائی که در هند بودند بنا بر ماهیت و طبیعت تسلط استعماریشان همیشه چنین احساس میکردند که بر روی لبهٔ یك آتشفشان قرار دارند . آنها بندرت روح هند را درك میکردند و می فهمیدند و اصولاً نمیخواستند بفهمند . آنها برای خودزندگی‌جداگانه‌ئی‌داشتند و به سازمانهای وسیع خودشان و نیروهائی که در پشت آن بود متکی بوده‌اند . اما در پشت اعتمادی‌که بخودشان دارند همواره ترس از چیزی ناشناس در آنها وجوددارد و با وجود یك قرن و نیم حکومت بر این سرزمین هنوز هم هند برای ایشان ناشناس میباشد .

خاطره های شورش سال ۱۸۵۷ هنوز در ذهن آنها تازه است و چنین احساس میکنند که انگار درکشوری خارجی ودشمن بسرمیبرند که در هرلحظه ممکن‌است‌بر ضدآنها بشورد .

زمینه‌کلی فکری و روحی‌آنها چنین است . بدینقراروقتی‌که درآوریل ۱۹۱۹ دیدند که نهضتی بزرگ در سراسر کشور بمخالفت با ایشان توسعه پذیرفته است ترسشان زیاد شد . موقعی که خبر فاجعهٔ ۱۰ آوریل در امریتسر به مقامات عالیرتبهٔ انگلیسی در شهر لاهور (مرکز پنجاب) رسید تعادل اعصابشان رابکلی از دست دادند و فکر کردند که شورش‌خونین‌دیگری نظیرآنچه در سال ۱۸۵۷ روی داد آغاز شده است و زندگی‌انگلیسی‌ها بخطر افتاده است. چشم آنها را خون فرا گرفت و همه جا را برنگ سرخ‌میدیدند. باین‌جهت‌تصمیم گرفتندبه‌کشتاروترورمتوسل شوند. حوادث خونین‌جالیانوالاباغ و برقراری حکومت‌نظامی و تمام آنچه بدنبال این وقایع روی دادنتایج‌همین حالت روحی و وحشت‌زدگی آنهابود .

ممکن است انسان سوء رفتار شخصی وحشت زده را حتی اگر دلیل واقعی هم برای ترس وجود نداشته باشد درك‌كند هر چند هم که آنرا نبخشد اما آنچه حیرت انگیزبود و بیشتر از خود این حوادث هند را بخشم می‌آورد توجیهٔ مغرورانه و تکبر آمیزی بودکه نسبت به این اقدامات صورت‌میگرفت.

« ژنرال دایر » که مسئول مستقیم تیر اندازی بروی مردم و قتل عام امریتسر بود حتی نسبت بنجات هزاران نفرمجروح باکمال بی‌اعتنائی رفتارکرده‌بود چندماه بعد باکمال تکبراعمال خودرا موجه قلمداد میکرد و در مورد نجات مجروحان‌آن‌واقعه میگفت (این‌کاربهیچوجه بمن مربوط نبود .)

در انگلستان چندتن از افراد و خود حکومت ، البته با کمال نرمی و ملایمت از ژنرال دایر انتقاداتی‌کردند امادروش کلی طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان از مباحثاتی‌که در مجلس اردها برسر این موضوع درگرفت معلوم میشدکه‌رفتار او رامورد تمجید وستایش‌فراوان قراردادند .

تمام این چیزها به شعله های خشم مردم هند دامن میزد . بخاطر ماجراهای خونین پنجاب کینه و نفرت عظیمی در سراسر هند توسعه یافت . کمیته های تحقیق ، هم از طرف حکومت و هم از طرف سازمان کنگره ملی هند تعیین گردید تا معلوم شود که واقعاً در پنجاب چه فجایعی روی داده است . سراسر کشور در انتظار نتیجهٔ تحقیقات و گزارش کار این کمیته ها بسر می‌برد .

از آن سال روز ۱۳ آوریل بعنوان (روزملی هند) تعیین‌گشت وهفت روز از ٦ آوریل تا ۱۳ آوریل بنام (هفتهٔ ملی) نامیده شد و اعلان‌گردید. اکنون (جالیانوالاباغ) صورت یك زیارتگاه سیاسی را بخود گرفته است . حالا آنجا را بشکلی جذاب و زیبا در آورده اند و بسیاری از آثار آن حوادث هولناك از میان رفته است اما خاطرهٔ آنها همچنان باقی هست و خواهد بود .

بنا بر تصادفی شگفت انگیز در آن سال ۱۹۱۹ مجمع عمومی سازمان کنگرهٔ ملی هندکه هر سال یکبار در ماه دسامبر و در یکی از شهر های هند تشکیل میشود ، درشهرامریتسر تشکیل‌گشت . دراین دوران‌کنگره هیچ‌تصمیم مهمی‌گرفته نشد زیرا هنوز نتایج کار تحقیقات دربارهٔ حوادث امریتسرمعلوم نشده بود معهذا کاملا نمایان‌بودکه وضع‌کنگره باسابق تفاوت‌کلی یافته است. کنگره در آنموقع جنبهٔ توده‌ئی پیدا کرده بود و در آن یکنوع حرکت و

سرزندگی تازه بنظر میرسید که برای بعضی از اعضای قدیمی کنگره ناراحت کننده بود.

دراین دوران اجلاسیهٔ کنگره (لوکامانیاتیلك) رهبر قدیمی‌ملت‌شرکت کرده بود که مانندهمیشه روشی سازش ناپذیر داشت و متأسفانه آخرین‌دورانی بود که در کنگره شرکت کرد زیرا پیش از تشکیل دوران اجلاسیهٔ بعدی کنگره در گذشت. همچنین در این کنگره گاندی شرکت داشت که مورد محبت و علاقهٔ توده های مردم بود و از همان زمان دوران ممتد تسلطش بر کنگره و برسیاست هند آغازگردید. عدهٔ زیادی از رهبران ملی هم مستقیماً از زندانها به جلسات کنگره آمدند. اینها کسانی بودند که باتهام توطئه برضد حکومت در دوران حکومت نظامی به حبسهای طویل‌المدت محکوم شده‌بودند و اکنون بعلت عفوعمومی که داده شده بود از زندانها بیرون می آمدند و در جلسات کنگره حضور می‌یافتند.

برادران علی [1] نیز که شهرت بسیار داشتند پس از چند سال از زندان آزاد شدند و به‌کنگره پیوستند.

سال بعد کنگره قدم بلندی برداشت و برنامهٔ (عدم همکاری) گاندی را پذیرفت و تصویب کرد. یك دوران اجلاسیهٔ فوق‌العاده کنگره که در شهر کلکته تشکیل شد این برنامه را تصویب‌کرد و بعدهم دوران اجلاسیهٔ سالیانه که در شهر (ناگپور) انعقاد یافت این تصمیم را تأییدکرد.

این روش مبارزه کاملا مسالمت آمیز بود و (مبارزهٔ عدم‌خشونت)نامیده میشد. اساس این مبارزه این بود که از کمك و همکاری با حکومت برای

---

۱ ــ برادران علی نامیست‌که برای دو برادر مشهور ازمسلمانان هندیعنی مولانا محمد علی و برادرش شوکت علی بکار میرود. این هردو از رهبران دلیر و مبارز مسلمانان هند بودند و بخاطر مبارزاتشان در دوران جنگ‌جهانی اول بزندان رفته بودند. در سال ۱۹۱۹ که جنگ‌پایان یافته بود آنهاهم پس‌ازچند سال از زندان آزاد شدند و به‌نهضت‌ملی کنگره هند پیوستند.

امور اداری و استثمار هند خودداری‌شود . این‌مبارزه ابتدا بامقداری‌بایکوت و تحریم شروع میشد یعنی مردم‌هند باید داوطلبانه از همکاری با حکومت و از قبول مشاغل دولتی وامور مشابه آن ، از مراجعه بدادگاههای رسمی چه بصورت وکیل مدافع و چه بصورت شاکی ، از رفتن به مدارس رسمی دولت و از شرکت درشورای حکومتی که میبایست‌طبق‌طرح اصلاحات تازهٔ «مونتاگ‌ـ چلمسفورد» تشکیل شود خود داری میکردند .

سپس بایکوت و تحریم به خدمات عمومی و نظامی و پرداخت‌مالیات‌ها توسعه می یافت . بعلاوه طبق این برنامه تاکیـد میشد که ریسندگی دستی و پارچه‌های دستباف‌که بوسیلهٔ مردم‌هند تهیه میشود و « خادار » نام دارد رواج یابد ، دادگاههای عادی و عرفی بجای دادگاههای رسمی وابسته بدولت برای رفع اختلافات تشکیل گردد .

دو چیزمهم دیگر که در برنامهٔ گاندی پیشنهاد شده بود یکی وحدت و اتفاق هندوها و مسلمانان بود و دیگری صرفنظر کردن از رسم نجس شمردن گروهی از مردم درمیان هندوان .

کنگرهٔ ملی هند علاوه بر پذیرفتن و تصویب برنامهٔ گاندی اساسنامهٔ خود را هم تغییرداد و اصلاح‌کرد و بصورت سازمانی‌فعال درآمد. درعین‌حال اساس‌کار خودرا برعضویت توده های مردم بنانهاد .

این برنامه های تازهٔ کنگره با آنچه تاکنون داشت و عمل میکرد بسیار متفاوت بود و حتی در دنیا هم تازگی داشت زیرا مبارزهٔ «ساتیا گراها» که تحت رهبری‌گاندی در آفریقای جنوبی عمل شده بود خیلی‌کوچك و محدود بود و اکنون بصورتی خیلی وسیع و دامنه‌دارو در مقیاس ملی بکاربرده‌میشد. قبول این برنامه لازمه‌اش این بود که بعضی اشخاص بلافاصله بفدا کاربهـای سنگین تن در دهند . از جمله وکلای دفاع دادگستری میبایست از کار خود صرفنظر کنندودانشجویانی‌که دردانشگاههای دولتی‌درس‌میخواندندباید ازادامهٔ تحصیل صرفنظر میکردند . قضاوت در بارهٔ این کار ها دشوار بود زیرا هیچ معیار و مقیاس قبلی برای سنجش وجود نـداشت . بـدیهیست هیـچ تعجب آور

نیست که رهبران قدیمی و پر تجربهٔ کنگره درمقابل وضع جدید مردد ومشکوك شده باشند .

بزرگترین رهبران قدیمی کنگره ، لوکامانیاتیلك کمی پیش ازین مرده بود . از سایر رهبران معروف کنگره فقط یك‌نفر ، « موتی‌لال نهرو » (پدرجواهرلعل‌نهرو) در نخستین مراحل از گاندی هواداری کرد . اما جای تردید نبود که افراد عادی و متوسط کنگره یعنی باصطلاح مردم‌کوچه وخیابان وتوده‌های مردم هوادار او بودند .

گاندی آنها را بحرکت آورده بود ، تقریباً آنها را مسحورساخته بود وآنها با فریادهای «مهاتماگاندی‌کی‌جای» (مهاتما گاندی زنده‌باد) دعوت این پیام‌آور « عدم خشونت » و « همکاری » را تأیید میکردند . مسلمان‌ها هم باندازهٔ دیگران در بارهٔ این برنامه ذوق و شوق نشان میدادند . در واقع کمیتهٔخلافت که تحت رهبری « برادران‌علی » قرار داشت برنامهٔ مبارزه و روش‌گاندی را پیش از کنگره تصویب کرده بود . بزودی اشتیاق و هیجان عمومی ونخستین موفقیتهای نهضت ، بیشتر رهبران قدیمی‌کنگره را نیزبداخل جریان کشاند .

نمیتوانم در این نامه‌ها جهات مثبت ومنفی این نهضت تازه یا فلسفه‌ئی راکه درماورای آن قرار دارد برایت تشریح‌کنم . این موضوعی بسیار جالب و جذابست‌که هیچ‌کس جز خود گاندی کـه بوجود آورندهٔ این نهضت است نمیتواند آنرا بشکل رضایت‌بخش بیان‌کند . معهذا بدنیست که آنرا ازچشم‌یك ناظرخارجی مورد سنجش‌قراردهیم وبکوشیم که‌راز توسعهٔ‌سریع وموفقیت‌آمیز آنراکشف‌کنیم .

برایت گفتم که چگونه مشکلات اقتصادی بر توده‌های مردم فشار می‌آورد و دراثر حکومت واستثمار خارجی وضع ایشان روز بروز بدتر میشد و بیکاری در میان طبقات متوسط توسعه می‌یافت . آیا علاج این وضع ناگوار چه بود ؟

رشد ناسیونالیسم واحساسات‌ملی مردم را بضرورت‌آزادی سیاسی‌متوجه

میساخت . آزادی نه فقط ازآنجهت لازم و ضروری مینمود که تابع و اسیر دیگران بودن شرم‌آور بود و بنابگفتهٔ « تیلك » آزادی حق طبیعی و خداداد ما بود که میبایست آنرا بدست آوریم ،بلکه آزادی‌میتوانست بارفقرومسکنت مردم را نیزسبك سازد.اما آیا آزادی را چگونه میتوان بدست‌آورد ؟

چنانکه پیدا بود نمیشد با آرام ماندن و انتظار کشیدن به آزادی و استقلال رسید . همچنین کاملا روشن بود که روشهای اعتراض کردن خالی و تمنا کردن از حکومت بریتانیا که کنگرهٔ ملی با کما بیش شدت و ضعف تا کنون دنبال کرده بود نه فقط برای یك ملت شایسته ومناسب نیست‌بلکه‌عملاهم بیفایده و بلااثر بوده است . در تمام طول تاریخ هرگز چنین روشی‌نتوانسته است طبقهٔ حاکم یا ممتازی را به صرفنظر کردن از قدرت و منافعش وادار سازد . در واقع تاریخ بما نشان داده است که مردم و طبقات اسیر از راه شورشها و قیامهای خشونت‌آمیز و شدید آزادی خودرا بدست‌آورده‌اند .

برای مردم هند شورشی مسلحانه مطرح نبود زیرا ما مسلح نبودیم و بیشتر ما حتی طرز بکار بردن اسلحه را نمیدانستیم . بعلاوه در صورت توسل به خشونت نیروهای منظم و مسلح حکومت بریتانیا یا هر دولت دیگر خیلی نیرومندتر وقوی‌تر از نیروهائی بودند که برضد ایشان قیام میکردند .

نیروهای نظامی وارتشی میتوانند به شورش مسلحانه بپردازند امامردم غیرمسلح نمیتوانند شورش کنند وبا نیروهای مسلح مقابله کنند .

از طرف دیگر ترور فردی و کشتن اشخاص بوسیلهٔ نارنجك و تپانچه و بمب وغیره و از میان بردن افرادو مأموران رسمی هم ارزش و اعتبارخود-را از دست داده بود . این روشها روحیهٔ مردم را تضعیف میکرد . ابلهانـه است که تصور شود میتوان حکومتی با سازمان و استوار را با این روشها متزلزل ساخت هرچند هم که مأموران آن متوحش شوند . همانطور کـه برایت گفتم حتی انقلابیهای روسی‌نیز روش ترور فردی را کنارگذاشته‌بودند.

پس چه راه دیگری باقی میماند ؛

روسیه با انقلاب خود توانسته بود جمهوری کارگران را برقرار سازد

و روش اقدام او برای پیروزی ، قیام توده‌های مردم با پشتیبانی ارتش بود . اما حتی در روسیه حکومت درنتیجهٔ جنگ ضعیف ومتلاشی شده بود ونیروئی برای مقابله باقیام مردم باقی نمانده بود . بعلاوه در هند آنزمان عدهٔ خیلی کمی بودند که از روسیه یا مارکسیسم خبری داشته باشند و اصولا به اقدام و عمل کارگران و دهقانان بیندیشند .

بدینقرار تمام این راهها به هیچ‌جا منتهی نمیشد و چنین بنظرمیرسید که هیچ راهی برای خروج از آن بندگی و ارسارت شرم‌آور وتحمل‌ناپذیروجود ندارد و افراد حساس که ازین وضع ناراضی‌بودند و رنج میکشیدند فوق‌العاده مأیوس و ناامید بودند .

در این موقع بود که گاندی برنامهٔ عدم همکاریش را پیشنهاد کرد. این برنامه هم مانند نهضت « سین‌فاین » ایرلند ، بما می آموخت که باید بخود متکی شویم و قدرت خودمان را بوجود آوریم و سازمان دهیم و نمایان بودکه روش پیشنهادی او فشار مؤثری برحکومت وارد خواهد ساخت .

حکومت بریتانیا در هند تا اندازهٔ بسیار زیادی به همکاری ارادی یا غیر ارادی خود هندیان متکی بود . بدینقرار اگر این همکاری ازمیان‌میرفت و بایکوت و تحریم عملی میشد لااقل بطور نظری احتمال آن وجود داشت که تمامی دستگاه دولت فرو ریزد و متلاشی شود . حتی اگر عدم همکاری‌تا این مرحله هم نمیرسید بیگمان فشار فوق‌العاده‌ئی بر حکومت وارد می‌ساخت و درعین حال‌قدرت و نیروی مردم رازیادمیکرد . این روش‌کاملامسالمت‌آمیز بود اما درعین حال بمعنی « عدم مقاومت » نبود .

مبارزهٔ « ساتیاگراها» هرچند که باعدم خشونت همراه بود اما یک نوع شورش مسالمت‌آمیز ، و تمدن آمیزترین نوع‌جنگ بود که برای‌ثبات و دوام دولت وحکومت‌بسیار خطرداشت . این روش‌برای بکارواداشتن‌توده‌های مردم و شرکت دادن آنها در اقدامات و مبارزات بسیار مؤثر بود . بنظر میرسید که این نوع مبارزه با روح خاص مردم هند هم بسیار سازگار است.

این روش مارادربهترین وضع قرارمیداد و موقعیت حریف‌را متزلزل‌میساخت.
مبارزهٔ ساتیاگراها ، ترسی که مارا سرکوب ساخته بود زایل میکرد و ماکم‌کم توانستیم در روی مردم بنگریم بطوریکه هرگز پیش ازآن چنین روحیه‌ئی نداشتیم ،وتوانستیم باکمال صراحت‌افکاروعقاید خودرا بادیگران‌در میان بگذاریم و در این باره سخن بگوئیم.چنین بنظرمیرسید که باری بسیار سنگین از ذهن ماوفکرما برداشته شده است واین احساس‌آزادی و تازگی در گفتار و اقدام بما اعتماد نسبت بخودمان و نیرو می‌بخشید . بالاخره این روش صلح آمیز تا اندازهٔ زیاد مانع آن میشد که کینه‌ها و دشمنی‌های شدید نژادی و ملی که همواره با یك چنین مبارزات استقلال طلبانه همراه بوده است توسعه پذیرد و در نتیجه ، بوجود آمدن توافق نهائی را آسانتر میساخت .
پس تعجب آور نبود که این برنامهٔ عدم همکاری توأم با شخصیت نمایان خود گاندی روح تمامی کشور را بخود جذب کرد و آنرا از امید سرشار ساخت . این امید دائماً توسعه می‌یافت . و در راه خود شکستگی و ضعف روحی سابق را از میان میبرد ونابود میساخت . کنگرهٔ ملی با شکل تازهٔ خود اکثر نیروهای زنده و فعال کشور را بخود جلب کرد و قدرت و اعتبارش افزایش یافت .
در این ضمن طبق طرح اصلاحات « مونتاگ ـ چلمسفورد » شوراها و مجامعی تشکیل گردید . اعتدالیهای هند که اکنون « لیبرالها » نامیده میشوند ازین شوراها استقبال کردند و مقامات عالی دولتی و پست‌های وزارت را که بوجود آمده بود و پیشنهاد میشد بدست آوردند . آنها عملا به حکومت پیوستند و هیچگونه نیروی مردم را برای پشتیبانی خود نداشتند .
کنگرهٔ ملی شرکت در این شوراها و مجامع باصطلاح قانونگذاری را بایکوت و تحریم کرده بود ، در سراسر کشور هیچ‌کس به این شوراها توجه و اعتنا نداشت . همهٔ چشمها متوجه بآن مبارزهٔ واقعی بود که خارج

ازین شوراها و مجامع در شهرها ودهکده‌های کشور جریان داشت . نخستین بار بود که گروه کثیری از عناصر فعال و کارکنان کنگره بسوی دهکده‌ها رفتند و در آنجا کمیته‌های کنگره را بوجود آوردند و به بیداری سیاسی روستائیان کمك دادند .

این وضع تدریجاً تشدید میشد تا بالاخره بشکلی اجتناب ناپذیر در دسامبر ۱۹۲۱ به تصادم شدیدی منتهی گردید . بهانهٔ این تصادم دیدار « پرنس‌آف‌ولز » (ولیعهد بریتانیا) از هند بود که سازمان کنگره آنرا تحریم کرد .

باین مناسبت در سراسر هند توقیف‌های دسته جمعی توده‌های مردم صورت گرفت و زندانها از هزاران نفر زندانیان « سیاسی » پر شد . اغلب ما در آنزمان نخستین آزمایش خود را از زندان بدست آوردیم . حتی مردی که بریاست کنگره انتخاب شده بود یعنی «دیشبند وچیتارانجن‌داس» نیز بازداشت شد و در دوران اجلاسیهٔ کنگره که در « احمدآباد » تشکیل گردید« حکیم اجمال‌خان » بجای اوریاست کنگره را بعهده گرفت . اما در آن موقع هنوز خود گاندی بازداشت نشد و نهضت رونق داشت وتعداد کسانی که داوطلب رفتن بزندانها بودند از تعداد کسانی که زندانی‌میشدند خیلی بیشتر بود .

در این جریان چون رهبران معروف و فعالین کنگره بزندان برده میشدند اشخاص تازه و کم تجربه و گاهی اوقات هم نامناسب (و حتی‌بعضی اوقات مأموران پلیس مخفی !) جای آنهارا میگرفتند و در نتیجه بی‌ـ سازمانی و آشفتگی‌هائی پیش آمد و بعضی‌اقدامات خشونت‌آمیزصورت گرفت. در اوایل سال ۱۹۲۲ تصادمی شدید در « چوری چورا » نزدیك شهر « گوراخپور » در استان ایالات متحده میان دهقانان و نیروهای پلیس روی داد و در نتیجه دهقانان دفتر پست پلیس را آتش زدند و چند نفر پلیس که درآن بودند سوختند .

این حادثه و بعضی وقایع دیگر که نشان میداد نهضت سازمان

خود را از دست داده و آشفته شده است گاندی را بشدت تکان داد و به پیشنهاد او دستگاه اجرائی کنگره نافرمانی عمومی و عدم همکاری‌را متوقف ساخت.

پس از متوقف شدن نهضت نافرمانی بزودی خود گاندی هم دستگیر و محاکمه شد و به شش سال زندان محکوم گشت. این واقعه در ماه مارس ۱۹۲۲ بود و بدین ترتیب نخستین مرحلهٔ نهضت عدم همکاری پایان یافت.

۱۶۱

هند در سالهای پس از ۱۹۲۰

۱۴ مه ۱۹۳۳

در موقعی‌که نا فرمانی عمومی‌درسال ۱۹۲۲ لغو گشت نخستین مرحلهٔ نهضت عدم همکاری هم بپایان رسید . این لغو نافرمانی موجب نارضائی بسیاری از اعضای کنگرهٔ ملی شد . زیرا در همه جا شور و هیجان عظیمی بوجود آمده بود و مردم بیدارشده بودند ، در حدود ۳۰۰۰۰ نفرازمبارزان مقاومت عمومی بزندانها رفته بودند . آیا بخاطر آنکه چند دهقان فقیر در گوشه‌ئی از کشور بهیجان آمده بودند و به عمل زشتی پرداخته‌بودندمیبایست تمام تلاشها بی نتیجه بماند و نهضت ملی در گرماگرم فعالیت خود پیش از آنکه‌به‌هدف خویش‌برسد متوقف گردد ؛ هنوز استقلال‌خیلی بدور بودوحکومت بریتانیا مانند سابق برهند تسلط داشت و عمل میکرد . در دهلی و ایالات هند شوراهای قانونگذاری بوجود آمده بود اما در واقع این‌شوراها هیچ‌گونه قدرتی نداشتند . کنگرهٔ ملی شرکت در این شوراهارا تحریم کرده بود . گاندی هم در زندان بسر میبرد .

در بارهٔ اقدامات بعدی که میبایست صورت گیرد و قدمهای‌بعدی‌که میبایست برداشته شود . در صفوف کنگره گفتگوهای فراوان میشد . یك حزب تازه بنام « سوراج پارتی » (حزب استقلال) تشکیل گشت که هوادار تجدید نظر در سیاست کنگره بود . این حزب پیشنهاد میکرد که هر چند باید برنامهٔ عدم همکاری اصولا پذیرفته شود در یك مورد بخصوص باید آنرا تغییر داد و تحریم شرکت در شوراهای دولتی باید پایان پذیرد تابتوان از داخل شوراها هم بمبارزه پرداخت . این پیشنهادها موجب ایجاد شکافی در

صفوف کنگرهٔ ملی میشد و عاقبت « حزب سواراج » براه خود رفت .

آندسته از اعضای کنگرهٔ ملی که برنامهٔ حزب سواراج را پذیرفتند و به شوراها وارد گشتند در آنجا نطق‌های آتشین ایراد میکردند وطرح بودجهٔ دولتی‌را نمی‌پذیرفتند . اما قطعنامه‌های آنها و آراء آنها از طرف حکومت نادیده گرفته میشد ونایب‌السلطنه با اختیارات خود بودجه‌ئی را که مجمع قانونگذاری رد کرده بود تصویب می‌کرد و باجرا میگذاشت .

فعالیت‌های اعضای کنگره در مجامع قانونگذاری تا مدتی ارزش تبلیغاتی خوبی داشت اما مجموعاً بمعنی ملایم شدن لحن نهضت بود . ایـن فعالیت‌هاموجب جدائی ازتوده‌های مردم‌و سازش باگروههای‌ارتجاعی‌میگشت.

بدنیست به بینیم که در سالهای پس از ۱۹۲۰ چه نیروها وعواملی در هند دست‌اندرکار بودند .

مهمترین موضوع و مقدم بر همه چیز مسئلهٔ هندوها و مسلمانان وجود داشت . اختلاف وجدائی میان این دوفرقه درافزایش بود و در بسیاری‌جاها، در نواحی شمالی هند بر سر موضوعهای کوچکی مانند حق نواختن موسیقی در برابرمساجد شورشهائی‌در میگرفت . این‌تغییر وضع ناگهانی پس‌ازوحدت عمل نمایانی که در دوران عدم همکاری بوجود آمده بود بسیار شگفت‌انگیز می‌نمود .

آیا چرا این وضع پیش آمد و آیا آن وحدت بر چه اساس ایجاد شده بود ؟

اساس نهضت ملی در واقع ناکامیهای اقتصادی و بیکاری بود . این عوامل سبب شده بود که نوعی احساس مشترك و عمومی بر ضد حکومت بریتانیا در تمام گروههای مختلف بوجود آید ، ضمناً یکنوع‌احساس‌مبهم‌برای بدست آوردن سواراج یا استقلال نیز وجود داشت . همین احساس مخالفت با حکومت بریتانیا رشتهٔارتباط مشترکی را تشکیل میداد که‌بدنبال‌آن‌وحدت عمل نیز بوجود می‌آمد . اما در واقع هر دسته و گروه هدفهای جداگانه‌را دنبال میکرد .

کلمهٔ «سواراج» برای هر گروه معنی مختلف داشت. طبقهٔ متوسط بیکار ازآن در انتظار بدست آوردن شغل و کاربود، دهقان میخواست که بارهای سنگین که از طرف مالك بر دوشش نهاده شده است سبك شود و بهمین قرار هر کس چیز دیگری میخواست.

اگر باین مسئله از نظر گروهها و فرقه‌های مذهبی بنگریم مسلمانان رویهمرفته بخاطر موضوع «خلافت» به نهضت پیوستند. این موضوع هم منحصراً جنبهٔ مذهبی داشت و فقط به مسلمانان مربوط میشد وغیرمسلمانان با آن کاری نداشتند. معهذا گاندی این موضوع را پذیرفت و دیگران را به همراهی باآن تشویق کرد زیرا وظیفهٔ خود میدانست که در موقع دشواری به برادران دیگر کمك کند. همچنین امیدوار بود که باین وسیله مسلمانان و هندوان را بیکدیگر نزدیکترسازد. نظر کلی مسلمانان نظریهٔ «ناسیونالیسم اسلامی» یا «انترناسیونالیسم اسلامی» بود و با ناسیونالیسم حقیقی ارتباطی نداشتند. اما موقتاً اختلاف و تضاد میان ناسیونـالیسم واقعی و ناسیونالیسم اسلامی نمایان نبود.

از طرف دیگر تصورات ناسیونالیسم هندوها نیز یکنوع نـاسیونالیسم هندوئی بود و رنگ مذهبی داشت و به آسانی نمیشد این ناسیونالیسم هندو را از ناسیونالیسم واقعـی مشخص ساخت همچنانکـه در مورد مسلمانان نیز چنین بود.

ازآنجهت که هندوها فقط در هند هستند و اکثریت مطلق جمعیت را تشکیل میدهند و هندرا تنها وطن خود میدانند ناسیونالیسم هندووناسیونالیسم واقعی بیشتر بهم نزدیك میشد در صورتیکه در مورد مسلمانان چنین نبود.

بدینقرار هرچند، هم مسلمانان و هم هندوان در تمایلات ناسیونالیستی خود رنگ مذهبی داشتند اما برای هندوها آسانتر بود که نـاسیونالیستهای جدی وپرشورجلوه کنند.

از این‌ها گذشته ناسیونالیسم واقعی یاآنچه شاید بتوان‌آنرا ناسیونالیسم هندی نامید نیزوجود داشت که به کلی از تمایلات مذهبی واختلافات فرقوی

جدا بود و در واقع تنها شکل ناسیونالیسم بمعنی جدید کلمه بود. طبعاً در این گروه سوم هم مسلمانان وهم هندوان وهم دیگران بودند.[۱]

برحسب اتفاق در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ در دوران نهضت عدم همکاری این هرسه نوع ناسیونالیسم با هم متفق شده بودند. اینها اصولا سه راه مختلف برای خود داشتند و آنرا دنبال میکردند اما موقتاً بموازات یکدیگر و دوشادوش هم پیش میرفتند.

براثر نهضت‌وسیع توده‌ها در سال ۱۹۲۱حکومت بریتانیا تا اندازهٔزیاد بعقب رانده‌شده بود و با وجود کوششهای فراوان خود نمیدانست درمقابل‌این نهضت عمومی چه بکند. روشهای عادی و مرسوم بازداشت کردن و زندانی ساختن و تنبیه کردن مردم بی‌اثر شده بود، زیرا مبارزان کنگرهٔ ملی خود داوطلب رفتن بزندان ها بودند. باین جهت عمال مخفی بریتانیا به روش تضعیف کنگره از داخل پرداختند. عمال پلیس و پلیسهای مخفی بصفوف و کمیته‌های کنگره داخل شدند و با تشویق اعمال خشونت آمیز آشفتگی‌هائی بوجودآوردند.

روش دیگر حکومت برای تفرقه افکندن آن بود که عمال پلیس مخفی را بصورت روحانیان مذهبی یعنی «سادوها» و «فقیرها» و غیره بداخل فرقه‌های مذهبی میفرستاد تا آشفتگی‌ها و اختلافات مذهبی را تشویق کنند و دامن بزنند.

چنین روشهائی اغلب از طرف حکومتهائی که بر سر کارند برضد

۱ــ خوانندگان گرامی توجه‌دارندکه میان کلمات «هندو» و «هندی» تفاوت وجود دارد. «هندو» به‌پیروان مذهب و آئین «هندو» اطلاق میگردد.در صورتیکه«هندی» یك فرد از افراد جامعه و ملت هنداست که ممکن‌است«هندو» یا «مسلمان» یا«مسیحی» یا «سیك» یا «زردشتی» یا «یهودی» یا لا مذهب باشد.

توجه به معنی کلمات «هندو» و «هندی» برای فهم صحیح مطالب متن اهمیت دارد.

وحدت ارادهٔ مردم بکار میرود . این روشها اساس و مایهٔ کار و قدرتهـای امپریالیستی است . اما این واقعیت که این روشها موفق می‌گشت نشان ضعف و عقب ماندگی مردم بود و نه گناه حکومت . همین امر که حکومت بریتانیا میتوانست در میان مردم هند تفرقه بیندازد و آنهارا بجان یکدیگر بیفکند و از این راه موجب ضعف ایشان شود و آنهارا مورد استثمارقراردهد همه بخودی خود نشان این بود که سازمان بهتری دارد . این سیاست همیشه وقتی موفق میگردد که درطرف مقابل شکافها و جدائیهایی وجود داشته‌باشد.

بهیچوجه درست نیست که گفته شده حکومت بریتانیا مسئلهٔ اختلاف هندوها و مسلمانهارا در هند بوجود آورد اما بهمین اندازه هم نادرست خواهد بود اگرکوشش مداوم بریتانیا برای جدا نگاهداشتن آنها از هم و ایجاد مانع در راه وحدت واتفاق این دوفرقه نادیده‌گرفته شود .

درسال ۱۹۲۲، پس از الغای مبارزهٔ عدم همکاری زمینه برای چنین تحریکاتی‌آماده بود . این عکس‌العملی طبیعی بود که پس ازآن مبارزهٔعظیم که بشکلی ناگهانی وبدون نتیجهٔ محسوس ونمایان پایان‌یافت پیش می‌آمد . در این موقع سه راه مختلف که موقتاً بموازات یکدیگر قرار گرفته بودند تدریجاً ازهم جداگشتند .

مسئلهٔ خلافت دیگر ازمیان رفت . رهبران فرقه‌های مذهبی ، که تااین وقت و در دوران فعالیت عدم همکاری بعلت شور و شوق توده‌های مردم به‌عقب رانده شده بودند ، چه‌درمیان هندوها و چه در میان‌مسلمانان دوباره‌سربلند کردند و جلوآمدند و در حیات عمومی شرکت جستند . طبقهٔ متوسط وبیکار مسلمانان چنین احساس میکرد که هندوها تمام کارها و مشاغل عمده‌را اشغال کرده‌اند و راههارا بروی ایشان بسته‌اند و باین جهت بود که در هر مـورد درخواست میکردند که با آنها جداگانه رفتار گـردد و سهم جداگانه‌ئـی بایشـان داده شود .

از نظر سیاسی‌در واقع مسئلهٔ اختلاف مسلمانان و هندوان بیشترمربوط به طبقهٔ متوسط و رقابت برسرمشاغل و کارها بود. معهذا نتایج و عواقب آن

درتوده‌های مردم نیزاثر میگذاشت .

رویهمرفته هندوها وضع بهتری داشتند زیرا زودتر به کسب آموزش انگلیسی پرداخته بودند و درنتیجه بیشترمشاغل دولتی‌را بدست آورده بودند همچنین‌آنها ثروتمندتر بودند .

در دهکده‌ها ، صراف‌ودکاندار پولدار ، یا «بانیا» ، زمینداران‌کوچك و دهقانان اجاره دار را مورد استثمار قرار میداد و تدریجاً آنهارا بگدائی میکشاند و خودش زمین را از دست ایشان بیرون می‌آورد . این « بانیا » هم هندوها و هم مسلمانان را بیك شکل و بیك اندازه غارت میکرد اما در مورد مسلمانان‌استثمار اوشکل اختلاف و تضاد مذهبی و فرقوی بخودمیگرفت و این امر در ولایاتی که بیشتر کشاورزان و دهقانان مسلمان بودند اهمیت بیشتر پیدا میکرد .

توسعه و افزایش‌کالاهاو محصولات ماشینی‌نیز محتملا به‌مسلمانان بیشتر آسیب میرساند زیرا بطور نسبی و رویهمرفته پیشه وران و صاحبان صنایع دستی در میان مسلمانان بیشتر بودند .

تمام این عوامل اختلاف و رقابت میان دو فرقهٔ بزرگ مذهبی هند یعنی هندوان ومسلمانان رابیشتر میکرد وموجب تقویت ناسیونالیسم مسلمانان میگشت که بیشترجنبهٔ مذهبی وفرقوی داشت تاجنبهٔ ملی .

درخواستهای‌رهبران فرقوی‌مسلمانان طوری بودکه بنیان تمام‌امیدهارا برای‌بوجود آمدن وحدت ملی واقعی در هند از میان می‌برد . برای مبارزه با این تمایلات مسلمانان ، سازمانهای فرقوی هندو نیز جان گرفتند و جلو آمدند در صورتیکه از نظر تمایلات واقعی ناسیونالیستی آنها هم باندازهٔ دیگران کوته نظر وجدائی طلب بودند .

کنگرهٔ ملی بطور کلی خودرا از سازمانهای فرقوی دور و جدا نگاهمیداشت اما بسیاری از افراد عضو کنگره تحت تأثیر این تمایلات قرار میگرفتند . ناسیونالیستهای واقعی میکوشیدند که این جنونهای فرقوی را متوقف سازنداما موفقیتی بدست نمی‌آوردند و شورشهای بزرگی روی مینمود.

یك نوع ناسیونالیسم فرقوی و جدائی طلب دیگر نیز در هند پیدا شد که بر مشکلات موجود می افزود و آن « ناسیونالیسم سیك » در گذشته میان سیکها و هندو ها تفاوت محسوسی وجود نداشت و خط جدا کنندهٔ آنها مبهم بود . وقتی که تمایلات ناسیونالیستی مذهبی درهند بیدار گشت سیکهای‌غیر تمند نیز بکار پرداختند تا برای خودشان موجودیت جداگانه ئی بوجود آورند . بسیاری ازآنهاسابقاً درخدمات نظامی و سربازی شرکت جسته بودند وهمین‌ها موجب تقویت این فرقهٔ مذهبی میشدند که هر چند از لحاظ تعداد خیلی زیاد نبودند اما سازمانی نیرومند داشتند و برخلاف سایر گروههای هند بیشترمرد اقدام و عمل بودند تامرد حرف و گفتار .

قسمت‌اعظم‌سیکها دهقانانی‌خرده مالك درناحیهٔ‌پنجاب‌بودند که‌خودشانرا باخطر بانکداران شهری و سایر منابع شهریها مواجه میدیدند . در واقع علت اصلی که در ماورای تمایلات تجزیه طلبانهٔ آنها قرار داشت همین بود . نهضت سیکها بنام « آکالی » نامیده میشد و پیروان این نهضت گروههای فعال و جسور و متجاوزی درمیان سیکها تشکیل دادند . نهضت آکالی در ابتدا فقط به مسائل مذهبی سیکها اظهار علاقه میکرد و بیشتر میخواست که املاك متعلق به معابد سیکها به تصرف خود آنها داده شود .

آنها برسراین موضوع باحکومت‌اختلاف‌پیدا کردند ودر «گوروکاباغ» نزدیك امریتسر شهامت و دلیری و مقاومت خود را بشکـل درخشانی نمایش دادند . « آکالی جاتا » یعنی اجتماع تظاهر کنندگان سیك با وحشیانه ترین صورتی مورد حملهٔ پلیس قرارگرفت اما تظاهر کنندگان حتی یکقدم هم عقب ننشستند و درضمن‌موافق‌تعلیمات‌گاندی‌دستشان‌راهم برای‌مقابله باپلیس وحمله بلندنکردند .

آکالیها در پایان کار پیروزشدند وتوانستند معابد خود و اراضی‌واملاك موقوفهٔ آنها را بتصرف آورند . پس از این موفقیت مـذهبی متوجه سیاست گشتند وبافرقه‌ها ومذاهب دیگر برقابت پرداختند و برای خود درخواستهای افراطی مطرح کردند .

احساسات کوته نظرانهٔ فرقوی مبنی بر اختلاف مذهبی یا ناسیونالیسم

گروهها و مذاهب جداگانه بسیار نامناسب و زیانبار بود اما در عین حال خیلی هم طبیعی بود زیرا نهضت عدم همکاری تمام هندرا بتکان آورد و نخستین نتایج این تکان همین بیداری تمایلات فرقوی و بوجود آمدن ناسیونالیسم‌های هندو مسلمانان و سیك میبود .

گروههای کوچکتر نیز بودند که بوضع خود توجه یافتند و مخصوصاً « طبقات محروم و تحت فشار » اعتمادی بخود پیداکردند . این طبقه که تحت فشار طبقات عالی هندو بودند ونجس‌شمرده میشدند بیشتردهقانان بدون زمینی بودندکه در مزارع کار میکردند . طبیعی بودکه وقتی آنها بموقعیت‌خویش‌پی بردند با اشتیاق و میل فراوان میخواستند بسیاری از ناملایمات راکه برایشان تحمیل شده بود از میان ببرند و نسبت به آن دسته از هندوان که درطی‌قرون متمادی آنهارا درفشار و محرومیت گذارده بودند خشمگین میشدند .

هر گروه و فرقه‌ئی که بیدار میشد به ناسیونالیسم (احساس ملیت) و پاتریوتیسم (وطن پرستی) از دریچهٔ منافع مخصوص خود مینگریست ، در اینجا باید توجه داشت که هر چند که ممکن است افراد یك‌گروه یایك‌فرقه یا یك ملت خودخواهی نداشته باشند اما یك گروه یا فرقه رویهمرفته ومجموعاً خودخواه میباشد همچنانکه یك‌ملت هم رویهمرفته همیشه خودخواهست .

بدینقرار درهند نیز هرفرقه‌خیلی بیش‌ازآنچه سهمش‌میشد مطالبه‌میکرد و در نتیجه خواه ناخواه تصادماتی روی مینمودند . و موقعیکه اختلافات‌میان فرقه های مذهبی توسعه می‌یافت افراطی‌ترین‌رهبران هر فرقه به پیش‌میآمدند زیرا در موقع خشم وکین جوئی هردسته و گروه اشخاصی راکه تقاضا های شدیدتر و بیشتری را مطرح میسازند و بیشتر دیگران را مورد دشنام و حمله قرار میدهندبرای نمایندگان خود برمیگزیند .

تصادمات میان گروهها و فرقه ها از راههای مختلف بوسیلهٔ حکومت تقویت میشد و مخصوصاً افراطی ترین فرقه های مختلف مورد تشویق قرار میگرفتند . بدینشکل زهری که در جسم هند وارد شده بود توسعه مییافت و چنین بنظر میرسیدکه یك دور تسلسل زشت و ناگوار بوجود آمده است که

هرعمل ، عکس‌العملی زشت‌تر بارمی‌آورد و ظاهراً هیچ راه چاره برای بیرون رفتن از این ماجراها هم نمایان نبود .

در حالیکه این نیروهای مخرب و تمایلات جدائی طلبانه درهند توسعه می‌یافت گاندی در زندان « یروادا » که در آنجا محبوس بود بشدت بیمار گشت و ناچار می‌بایست تحت عمل جراحی قرار گیرد . دراوایل سال ۱۹۲٤ گاندی بخاطرهمین بیماری از زندان آزادشد ، در حالیکه بعلت تصادمات و آشفتگی‌های فرقوی و مذهبی سخت افسرده و مأیوس بود . چند ماه بعد یك تصادم و شورش فرقوی شدید روی داد که اورا فوق‌العاده ناراحت ساخت و باین جهت بیست‌ویکروز ، روزه گرفت . بدنبال این وقایع کنفرانسهای متعدد برای « وحدت » تشکیل گردید که فرقه‌های مختلف را بیکدیگر نزدیك کند و صلح را در میان ایشان برقرار سازد امانتایج ناچیزی ببار می‌آورد .

اثر این اختلافات وتصادمات فرقوی و ناسیونالیسم گروههای مختلف آن بود که نهضت کنگرهٔ ملی ضعیف میشد . همچنین حزب سواراج نیز که در شوراهای دولتی شرکت کرده بود ضعیف و ناتوان می‌گشت . هدف و آرمان «سواراج» (استقلال) در درجهٔ دوم‌اهمیت قرارمیگرفت زیراهر گروه و هرفرقه بیشتر دربارهٔ مصالح ومنافع موردنظرخودش گفتگو میکرد .

سازمان کنگره که میکوشید از هیچ دسته جانبداری‌نکند ، مورد حملهٔ تمام افراد متعصب فرقه‌های مختلف قرار میگرفت ، دراین دوران کار عمدهٔ کنگره فعالیت‌های‌سازمانی و توجه به صنایع روستائی وبافندگی‌دستی(خادار) و غیره بود و این امر به کنگره کمك میداد که بـا توده‌های دهقانان تماس بیشترحاصل کند .

در بارهٔ این اختلافات فـرقوی بتفصیل بیشتری پرداختم زیـرا این مسائل در طی سالهای پس‌از ۱۹۲۰ درزندگی سیاسی ما نقش مهمی داشت . با اینهمه باید هوشیار بود ودر این باره مبالغه نکرد . زیرا معمولاباین‌وقایع و این مسائل بیش از آنچه باید اهمیت میدهند .حتی اگرنزاع‌مختصری‌میان یك پسر بچهٔ هندو و یك پسر بچهٔ مسلمان روی دهد آنرا منازعهٔ فرقوی و

مذهبی قلمداد میکنند و برای هر تصادف یا هر شورش کوچك به تبلیغات وسیع و دامنه‌دار میپردازند .

باید بخاطر داشته باشیم که‌هند کشوریست بسیار بزرگ ودردهها‌هزار شهر ودهکدهٔ آن هندوها و مسلمان‌ها در کمال صلح وصفا باهم زندگی‌میکنند و بندرت‌اختلافات وتصادماتی میان ایشان روی میدهد . معمولا این نوع تصادمات به بعضی شهرها محدود می‌باشد و گاهی اوقات به بعضی دهکده‌ها هم توسعه می‌یابد .

همچنین باید بخاطرآورد که مسئلهٔ اختلاف فرقوی در هند اصولا به طبقات متوسط مربوط است و چون این طبقه بیشتر در سیاست ما تأثیر داردو چه درکنگره ، چه در شوراها ، چه در مطبوعات و چه در سایر فعالیت‌های سیاسی واجتماعی مؤثر است ، موضوع اختلافات مذهبی و فرقوی هم بیشتر نمایان میگردد .

دهقانان کمتر بفعالیتی می‌پردازند و فقط درسالهای اخیر در بعضی فعالیت‌های کنگره یا درسازمانهای نظیر«کیسان‌سابها» (سازمان دهقانان) و نظایر آن به اقداماتی میپردازند . کارگران شهری مخصوصاً در کارخانه‌های بزرگ ، کمی بیدارتر هستند ودر سازمانهای کارگری و اتحادیه‌ها متشکل شده‌اند . اما همین کارگران‌صنعتی و حتی بیش ازآنها‌توده‌های‌دهقانان‌برای رهبری خود بیشتر به افرادی که از میان طبقات متوسط بر میخیزند چشم دارند .

اکنون به بینیم وضع دهقانان و کارگـران صنعتی در این دوران چگونه بود ؟

رشد سریع صنایع هند که براثر جنگ پیش آمد تا چند سال پس‌از برقراری صلح ادامه داشت . سرمایه‌های انگلیسی بسوی هند سرازیر گشت و تعداد زیادی شرکتها وکمپانیهای تازه تأسیس شد که بایجاد کارخانه‌هاو صنایع‌پرداختند . صنایع‌مهمتروکارخانه‌های‌بزرگتر بیشتر باسرمایه‌های‌خارجی تأسیس میگشت‌وبدینقرارصنایع عمده واصلی‌ترتحت تسلط و استیلای سرمایه‌-

داران بریتانیا بود . چند سال پیش‌ازاین [1] تخمین زده میشد که ۸۷ درصد سرمایهٔ کمپانیهائی که در هند کار میکردند انگلیسی بودو احتمال دارد که‌این تخمین حداقل و کمتر از واقع باشد . بدین‌شکل تسلط اقتصادی‌انگلستان‌بر هند استوارتر میشد و افزایش مییافت شهرهای بزرگی بوجود می‌آمد امادر مقابل ، شهرهای کوچکتر زیان میدیدند نه دهکده‌ها . مخصوصاً صنایع بافندگی واستخراج معادن توسعهٔ بیشتر پیدا کرد .

از طرف حکومت کمیته ها و کمیسیونهای متعددی برای مطالعهٔمسائل تازه‌ئی که براثررشد و توسعهٔ صنایع پیش می‌آمد تعیین میگشت. این کمیته‌ها توصیه میکردند که باید ورود سرمایه‌های خارجی مورد تشویق قرارگیرد و مخصوصاً نسبت به منافع صنعتی بریتانیا درهند هواداری مینمودند .

هیئتی هم برای تعیین نرخ تشکیل شد که باصطلاح به حمایت‌ازصنایع هند بپردازد اما این حمایت همچنانکه برایت گفتم در واقع ازبسیاری جهات بمعنی حمایت از سرمایه‌های بریتانیائی در هند بود . طبعاً بهای کالاهائی که مورد حمایت قرار میگرفت در بازارها ترقی میکرد و خود این امرسبب‌میشد که هزینهٔ زندگی نیزبالا برود . بطوریکه بار حمایت از صنایع بـر دوش توده‌های مردم و مصرف کنندگان کالاها می‌افتاد . در صورتیکـه صاحبان کارخانه‌ها بازارهای مطمئن‌برای خود پیدا میکردند که درآن‌رقابت‌محصولات و کالاهای‌دیگروجود نداشت‌یا بحداقل بود ودرنتیجه میتوانستند محصول‌خودرا گرانتر بفروشند وسود بیشتر بدست‌آورند .

با رشد کارخانه‌ها ، طبعاً طبقهٔ کارگران مزدگیرهم ازنظرتعدادتوسعه می‌یافت . بنابرآمارهای رسمی دولت درسال ۱۹۲۲ تعداد این‌قبیل‌کارگران درهند به ۲۰میلیون نفر میرسید .

دهقانان بدون‌زمین نواحی روستائی بسوی شهرهای صنعتی رومینهادند و ناچار بودند با شرایط شرم آوری تن باستثمار بدهند . اکنون درهند همان

---

۱ ـ پیش از تاریخ تحریرنامه .

شرایطی که یکصد سال پیش از آن در اوان دوران آغازصنایع در انگلستان وجود داشت عمل میشد . ساعات کاربسیار زیاد ، دستمزدها بسیارناچیزومحیط کار وزندگی بسیار زشت وناسالم بود .

طبقهٔ صاحبان‌کارخانه‌ها فقط یك منظور داشتند و میخواستند با استفاده ازدوران رونق صنایع هرچه‌زودتر حداکثر سودرا بدست آورند . تامدت‌چند سال سودهای هنگفت بصاحبان سهام پرداخت‌میشد در حالیکه کارگران صنایع همچنان فقیر و تیره‌روزمیماندند . معمولا کارگران از این‌سودهای هنگفت که براثر کار ایشان بوجود می‌آمد هیچ سهمی نداشتند . اما بعد وقتی که دوران رونق صنعتی گذشت و دوران کساد وانحطاط فرارسید از کارگـران خواسته می‌شد که در تیره روزی عمومی سهیم شوند و مزدهای کمتری را بپذیرند .

بهمان نسبت که‌سازمانهای کارگری و اتحادیه‌های‌کارگران‌رشدمیبافتند هیجانها و تظاهرات برای درخواست شرایط بهتر ، ساعات‌کمتر ومزدبیشتر نیزدامنه وسیع‌تر پیدا میکرد . حکومت تااندازه‌ئی بخاطر همین رشد نهضت کارگری و تا اندازه‌ئی هم بعلت تمایلات جهانی‌که اقتضا داشت با کارگران بشکل بهتری‌رفتار شود قوانین متعددی بتصویب رساند که زندگی کارگران کارخانه‌هارا تاحدودی بهترمیساخت .

قبلا در یکی ازنامه‌های سابقم برایت‌گفتم که یك « قانون کارخانه‌ها» بتصویب رسید . در آن قانون پیش بینی میشد که بکودکانی که سنشان میان دوازده تا پانزده سال است نباید در هرروز بیش از شش ساعت‌کارتحمیل‌شود. زنان وکودکان نباید به کارهای شبانه بپردازند . مردان بالغ هم نباید بیش از یازده ساعت در روز و ۶۰ساعت درهفته ، یعنی درشش‌روز، کارکنند . همین قانون کار با مختصر اصلاحات و تغییری تاحال (زمان‌نوشتن‌نامه) وجوددارد.

در سال ۱۹۲۳ یك قانون معادن نیز در هند بتصویب رسید کـه هدفش حمایت ازکارگران تیره‌روزی بودکه در معادن ومخصوصاً درمعادن‌زیرزمینی زغال سنگ کار می‌کنند . طبق این قانون کودکان کمتراز سیزده‌ساله نباید درزیرزمین‌کارکنند امازنان بازهم‌باین‌کار سخت‌گمارده میشدندوتقریباً نیمی

ازکارگران معادن را تشکیل میدادند . برای کارگران معدن ساعات کاردر هفته یعنی شش روزکار در مورد کارگرانی که روی زمین کار میکردند ۶۰ ساعت و برای کارگران زیرزمینی ۵۰ ساعت تعیین گردید وحداکثر کاردرهر روز تصورمیکنم دوازده ساعت بود .

این ارقام را ازآنجهت نقل میکنم که تصوری از شرایط ناگوار کار داشته باشی. یقین دارم‌حتی باوجود این ارقام بزحمت میتوانی تصوری‌تقریبی از وضع کارگران پیداکنی زیرا علاوه بر ساعات کار باید چیزهای بسیار دیگر مانند میزان دستمزدها و شرایط زندگی و غیره را نیز درنظربگیری‌تا بتوانی کمابیش وضع دشوارکارگران را بسنجی .

در اینجا نمیتوانیم چنانکه باید باین موضوع بپردازیم . اماباید توجه پیداکنیم که چگونه پسران ودختران وجوانان ومردان وزنان ناچارندهرروز یازده ساعت‌کارکنند تا بتوانند مزدهای ناچیزی بدست‌آورند که باآن فقط خودرا زنده نگاهدارند . کار یکنواختی که آنها در کارخانه‌ها انجام‌میدهند بسیار رنجبار است . در این‌کارها هیچ لذت وشادمانی وجود ندارد و موقعی که کارگر نیمه جان و فرسوده باصطلاح بخانه میرود تمام‌افراد خانواده‌اش ناچارند در کلبه های تیره و بیغوله های غمزده سکونت کنند که بهیچوجه وسایل آسایش وبهداشت درآنهانیست .

قوانین دیگری هم بتصویب رسید که برای کارگران کمکی بود از جمله قانون غرامت کارگران که در سال ۱۹۲۳ تصویب شد و طبق آن در صورت پیش‌آمد حادثه‌ئی در حین کار یا نظایرآن باید به کارگرآسیب‌دیده غرامتی پرداخت گردد . همچنین‌قانون اتحادیه‌های کارگری درسال ۱۹۲۶ تصویب شد که وجود و تأسیس سندیکاهای کارگری را برسمیت میشناخت.

درآن ایام اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری در هند بسرعت رشد کردند و مخصوصاً در بمبئی توسعه یافتند . یك سازمان بزرگ کارگری‌بنام « کنگرهٔ سندیکاهای سراسر هند » تشکیل شد اما این سازمان پس‌از چند سال بدو گروه منشعب گشت . در سراسر جهان ، پس ازجنگ وپس‌ازانقلاب

روسیه کارگران و نهضت‌های کارگری بدو سوی مختلف کشیده میشوند . یك دسته اتحادیه‌ها و سازمانهای کارگری قدیمی هستند که اعتدالی میباشند و به « انترناسیونال دوم » بستگی دارند که سابقاً در بارهٔ آن برایت مطالبی گفته‌ام . گروه دیگر هوادار جذبهٔ نیرومند روسیهٔ شوروی و انترناسیونال سوم میباشند . بدینقرار تقریباً درهمه جا کارگران اعتدالی و کسانی که نسبتاً وضع مرفه‌تری دارند متمایل به انترناسیونال دوم وآنانکه انقلابی‌تر هستندهوادار انترناسیونال سوم میباشند . این جریان در هند نیز روی داد ودرسال ۱۹۲۹ نهضت کارگری هند بدوقسمت منشعب‌شد وازهمانوقت هم ضعیف گشت .

دربارهٔ دهقانان در اینجا نمیتوانم بیش ازآنچه در نامه‌های قبلی نوشتم مطالبی بگویم . وضع آنها روز بروز بدتر و یأس آورتر میشود و میزان قروضشان به صرافان رباخوار دهکده‌ها دائماً بالاتر میرود . مالکان کوچك، دهقانان کم زمین واجاره‌دار همه دستخوش طمع بی‌پایان صرافان دهکده هستند که «بانیا» یا « ساهوکار » نامیده میشود . چون دهقانان نمی‌توانند وامهای خودرا بپردازند بتدریج زمین بدست این طبقهٔ رباخوار می‌افتد که هم مالك و هم صراف و « ساهوکار» میشوند و دهقانان بصورت سرف و غلام آنها درمی‌آیند .

معمولا این مالك صراف و رباخوار خودش در شهرسکونت دارد ومیان او ودهقانی که اجاره‌دارزمینش میباشد تماس مستقیم وجود ندارد . سعی‌دائمی این مالکان نورسیده آنست که هرچه بیشتر بتوانند از دهقانان تیره روز و گرسنه بیشتر دریافت دارند . مالکان و «زمینداران» سابق که خودشان در میان دهقانان زندگی میکردند ممکن بود گاهی ترحم وشفقتی نسبت بایشان داشته باشنداما این مالکان‌بانکدار وصراف تازه که در شهرها زندگی‌میکنند و پیشکاران و عمال خودرا برای جمع‌آوری در آمد و غیره بجان دهقانان میگمارند حتی بندرت تیره‌روزی ومصیبت وضعف دهقانهارا می‌بینند .

کمیته‌های دولتی تا کنون ارقام متعدد و گوناگونی در بارهٔ برآورد میزان بدهی طبقهٔ دهقان تهیه کرده‌اند و تخمین زده‌اند . درسال ۱۹۳۰

میزان مجموع بدهی دهقانان وکشاورزان درهند (بدون برمه که تابع حکومت هند است) به رقم حیرت انگیز ۸/۰۳۰/۰۰۰/۰۰۰ روپیه تخمین زده شد. این رقم شامل مجموع دیون دهقانان ومالکان میگشت. این رقم ازآنپس ودر طی سالهای بحران اقتصادی مسلماً خیلی هم بالاتر رفته است.

بدینقرارطبقات مختلف کشاورزان یعنی زمینداران کوچك، دهقانان کم زمین و دهقانان اجاره دار همه‌یکسان هر روز بیش از پیش درباتلاق‌نابودی فرومیروند وهیچ راه‌خروج برای‌آنها وجودندارد جزاینکه اصلاحات اساسی صورت پذیرد که ریشهٔ وضع موجود استفاده از زمین را قطع کند وآنرا بکلی دگرگون سازد.

وضع مالیات‌ها ودرآمد دولتی بشکلی است که سنگین‌ترین باربر گردهٔ فقیرترین و ناتوان‌ترین طبقات می‌افتد. بیشتر هزینه‌ها برای ارتش و برای دستگاه اداری و سایر تأسیسات بریتانیا در هند صرف می‌شود که توده‌های مردم بهیچوجه از آن سودی نمی‌برند. هزینهٔ آموزش در هند برای هر فرد برابر ۹ پنس[1] می‌باشد درحالیکه درانگلستان برای هرفرد ۲ لیره و۱۵ شلینگ یعنی قریب ۷۳/۵ برابرهزینهٔ آموزش درهند است.

درگذشته کوششهائی صورت گرفته است که درآمد ملی هند به تناسب هرفرد تخمین‌زده شود. این امری بسیاردشواراست وتخمینها تفاوت‌بسیاردارد. «دادابهای نائوروجی» حساب‌کرده بودکه‌درآمد ملی‌هنددرسال ۱۸۷۰ برای هرفرد معادل ۲۰روپیه میباشد. بنابرتخمین‌های اخیر این‌رقم به‌حدود ۶۷ روپیه بالا میرودحتی ارقام حداکثری که بوسیلهٔ بعضی ازانگلیسیها تخمین زده شده از ۱۱۶ روپیه تجاوز نمیکند وبسیار جالب است که این رقم با ارقام مربوط به سایر کشورها مقایسه‌شود. زیرا در ایالات متحدهٔ آمریکا این رقم ۱۹۲۵ روپیه برای‌هر نفر میباشدکه درسالهای اخیرافزایش بیشتری هم یافته است. ودربریتانیا هم‌این‌رقم معادل ۱۰۰۰ روپیه‌برای هرنفرمیباشد.

---

۱ - پنس‌ازارقام‌پول‌انگلیسی‌است. هرلیره‌انگلیسی ۲۰ شلینگ‌وهرشلینگ ۱۲ پنس‌است.

۱٦۲

شورش مسالمت آمیز در هند

۱۷ مه ۱۹۳۳

در بارهٔ هند و گذشته هند نامه‌های متعدد و خیلی بیش از هر کشور دیگر برایت نوشته‌ام اما «گذشته» اکنون به «حال» رسیده است وامیدوارم این نامه که اکنون شروع میکنم سرگذشت هندرا تاامروز برساند در این نامه به‌بعضی حوادث‌ووقایع هند خواهم پرداخت که در ذهن ما تازه‌است. شاید هنوز زمان مناسبی برای نوشتن این وقایع نباشد زیرا این داستانهاهنوز نیمه تمام است وسرانجامی نیافته است. ولی هر تاریخی خواه ناخواه بسوی زمان حال سرازیرمیگردد و فصول باقیماندهٔ داستان آن هم در آینده پنهان‌میماند. بعلاوه، تاریخ هرگز پایانی ندارد زیرا جریان آن همچنان ادامه می‌یابد وهمچون رود بی‌پایانی دنبال میشود.

در حدود اواخر سال ۱۹۲۷ حکومت بریتانیا اعلام کرد که‌کمیسیونی به هند خواهدفرستاد تا در بارهٔ اصلاحات‌آینده وتغییراتی که‌باید درساختمان حکومت هند صورت گیرد تحقیقاتی بعمل آورد. تمام مردم هند که به امور سیاسی میپرداختند و توجه داشتند این اعلان حکومت بریتانیا را باخشم و نارضائی تلقی کردند.

سازمان کنگرهٔ ملی هند هم با این موضوع مخالفت ورزید زیرا مفهوم این حرف آن‌بودکه «باید تدریجاً اوضاع هندمورد سنجش قرارگیرد تا معلوم شود برای حکومت خود مختار چقدر شایستگی دارد». این عبارتی بود که حکومت بریتانیا در اعلامیهٔ خود بکار برده بود ودرپشت‌آن جملات، میل‌آن‌حکومت برای‌ادامهٔ نامحدود و هرچه طولانی‌تر تسلطش برهندپنهان‌بود.

کنگرهٔ ملی از مدتها پیش تقاضای شناسائی حق اتخاذ تصمیم از طرف هند دربارهٔ سرنوشتش را داشت . این همان چیزی بود که متفقین در تمام دوران جنگ جهانی اعلان میکردند و باصطلاح بخاطر آن می جنگیدند . کنگرهٔ ملی هند مخالف آن بود که پارلمان انگلستان در بارهٔ سرنوشت هند تصمیم بگیرد و این دستور را به ملت هند دیکته کند یا اصولا مقررات آیندهٔ هند به تصمیم پارلمان بریتانیا بستگی داشته باشد . باین جهت کنگرهٔ ملی‌هند باکمیسیونی که قرار بود از طرف پارلمان انگلستان برای تحقیق به هند بیاید مخالفت میکرد .

گروه اعتدالیها ازجهت دیگری با این کمیسیون مخالف بودندومخصوصاً بخاطرآنکه هیچ‌عضو هندی دراین‌کمیسیون‌نبوده ومنحصراً ازاعضای‌بریتانیائی تشکیل میشد با آن مخالف بودند .

هرچندکه علل مخالفت ها تفاوت داشت واقعیت این بودکه تقریباًتمام گروههای سیاسی هند حتی اعتدالیترین آنها ، همه برای مخالفت با این کمیسیون متحد شدند و همه توافق‌کردند که باید همکاری با آن تحریم شود و نسبت به آن مخالفت‌بعمل‌آید .

در همانوقت ها یعنی در دسامبر ۱۹۲۷ دوران اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگرهٔ ملی هند در شهر « مدرس » انعقاد یافت وطی‌قطعنامه‌ئی تصویب‌کردکه‌استقلال ملی هدف نهائی مبارزه میباشد . نخستین بار بود که کنگرهٔ ملی ، خود را رسماً هوادار استقلال هند معرفی میکرد . دو سال بعد ، در دوران اجلاسیهٔ کنگره در شهر لاهور « استقلال » تقاضای‌قطعی‌کنگرهٔ ملی اعلان شد .

در دوران اجلاسیهٔ کنگره در مدرس همچنین تصمیم گرفته شد که «کنفرانس تمام احزاب » تشکیل شود . این‌کنفرانس تشکیل‌گشت و هر چند دوران عمرش‌کوتاه بود اما فعالیت نمایان ومؤثری داشت .

سال بعد ، یعنی‌در ۱۹۲۸ کمیسیون پارلمان بریتانیا برای تحقیقات به هند آمد . همانطورکه برایت‌گفتم تمام‌گروههای سیاسی هند این‌کمیسیون را بایکوت و تحریم‌کرده بودندودرنتیجه اعضای‌آن بهرجامیرفتندباتظاهرات

بسیار شدید مردم ومخالفت‌های سخت مواجه میشدند . این کمیسیون بنام رئیس آن « کمیسیون سیمون» نامیده میشد و شعار « سیمون بازگـرد ! » در سراسر هند مأنوس بود و از همه جا طنین می‌افکند .

در موارد متعدد و بسیار ، نیرو های پلیس باضربات چماقهای « لاتی » به تظاهر کنندگان حمله‌ور گشتند . در لاهور حتی شخص « لالاـجپت رای » که از شخصیت های ممتاز ملی بود مورد حمله و ضربات پلیس واقع‌شد اتفاقاً چند ماه بعد « لالاجی » درگذشت و پزشکان اظهار داشتند کـه ممـکن است مرگ او براثر حملات پلیس تسریع‌شده باشد . طبعاً تمام این‌حوادث‌هیجانهای شدیدی بوجود آورد و موج خشم عمومی را بالا میبرد .[۱]

در این ضمن «کنفرانس تمام احزاب» میکوشید طرحی‌برای‌یك‌قانون اساسی بوجود آورد و برای اختلاف و رقابتهای مذهبی و فرقوی راه حلـی پیداکنند . کنفرانس مزبورگزارشی شامل پیشنهاد هائی دربارهٔ قانون اساسی و رفع اختلافات مذهبی تهیه‌کرد . این گزارش بنام « گزارش‌نهرو »معروف گردید زیرا پاندیت موتی لعل نهرو (پدرجواهر لعل‌نهرو)رئیس کمیته‌ئی بود که این طرح را تهیه‌کرد .

یك واقعهٔ مهم‌دیگر درآن سال ماجرای عصیان دهقانان‌ناحیهٔ «باردولی» درگجرات بود که بمخالفت با افزایش مالیات و سهم دولتی از طرف‌حکومت پرداختند ، درگجرات سیستم « زمینداری » که در استان ولایات متحده رایج است وجودندارد . درآنجا اغلب دهقانان خودشان‌مالك زمین هستند . درمقابل تصمیم دولت ، دهقانان‌آنجاتحت‌رهبری « سرداروالب‌بهای‌پاتل » به مبارزه‌ئی دلیرانه پرداختند و پیروزی بزرگی بدست آوردند .

دوران اجلاسیهٔ سالیانهٔ‌کنگرهٔ ملی‌که در دسامبر ۱۹۲۸ درشهر کلکته تشکیل شد «گزارش نهرو » راکه توصیه میکرد اساسنامه‌ئی‌نظیر دومینیونهای بریتانیا برای هند بوجود آید تصویب‌کرد . اما حتی در موقع تصویب همین

۱ــ شرح‌این حوادث درکتاب سرگذشت‌نهرو که بنام« زندگی‌من» بفارسی ترجمه شده است باتفصیل بیشتر نقل شده و بسیار جالب و جذابست .

گزارش ، مدت یکسال را برای قبول این‌پیشنهاد تعیین ومحدود کرد. چنانچه در مدت یکسال براساس این گزارش واین پیشنهادموافقتی‌باحکومت بریتانیا بوجود نمی‌آمد در اینصورت کنگرهٔ ملی استقلال تام و تمام و بدون قیدوشرط را خواستار میشد . بدینقرار کنگرهٔ ملی و سراسر کشور خواه ناخواه بسوی وضعی بحرانی رانده میشدند .

وضع کارگران هند نیز بحرانی و شدید میشد ، در چند مورد که در مراکز بزرگ صنعتی کوشش شد دستمزدها تقلیل داده شودکارگران بصورت‌های خشونت آمیزی بمقاومت پرداختند . مخصوصاً در بمبئی این مقاومت ها خوب سازمان یافته بود . اعتصاباتی صورت میگرفت که بیش‌از ۱۰۰،۰۰۰ نفر کارگر درآنها شرکت میکردند .

افکارسوسیالیستی و تا اندازه‌ئی هم افکارکمونیستی در میان کارگران رواج می‌یافت و حکومت که از تحولات انقلابی و افزایش قدرت کارگران بوحشت افتاده بود ناگهان ۳۲ نفر از رهبران کارگران را دراول‌سال۱۹۲۹ بازداشت کرد و آنها را باتهام توطئه چینی و خیانت مورد محاکمه‌قرارداد . این محاکمه توجه تمام جهانیان را بخود معطوف داشت و بنام « محاکمهٔ میروت » معروف گردید . پس از محاکمه‌ئی که نزدیك چهار سال طول‌کشید تمام متهمین به حبس های طویل‌المدت محکوم گشتند . جالب توجه این بود که هیچ یك از آنها عملا به هیچ اقدام شورشی یا آشفته ساختن نظم عمومی متهم نبودند . ظاهراً گناه آنها آن بود که عقاید خاصی داشتند یا شاید میخواستند عقاید خودرا منتشر سازند . بعدهامحکومیت‌آنها در دادگاه تجدید نظر تا اندازه‌ئی تقلیل یافت .

شکل دیگری از فعالیت های سیاسی که بیشتر بود و فقط گاهگاه نتایجی از آن ظاهر میگشت ، کوشش و فعالیت کسانی بود که برای ایجاد انقلاب و تحول به روشهای شدید تروریستی اعتقاد داشتند . این فعالیت ها بیشتر در بنگال و تا اندازه‌ئی در پنجاب و مختصری هم در استان ولایات متحده بود. حکومت بریتانیا از راههای مختلف میکوشید این فعالیت ها را سرکوب کند

و از میان ببرد محاکمات متعددی باین مناسبت تشکیل شد . قانون مخصوص بنام « مقررات بنگال » از طرف حکومت صادر گشت که بمقامات دولتی اجازه میداد. هر کس را که مظنون واقع شود دستگیر کنند و تا هر وقت بخواهند بدون هیچ محاکمه در زندان نگاهدارند[۱] .

با استفاده از این قانون صد ها نفر از جوانان بنگالی بازداشت شدند وبزندانها رفتند. دوران زندان این بازداشت‌شدگان زمان محدودی نداشت و همچنان برای مدت نامعلومی درزندان میماندند . قابل تذکر است که این دستور و مقررات فوق‌العاده برای هند در موقعی که حکومت حزب کارگر انگلستان بر سر کار بود وضع گردید و در واقع این حزب مسئول آن می‌باشد .

این عناصر انقلابی باقدامات گوناگون تروریستی میپرداختند که بیشتر در بنگال بود . مخصوصاً سه مورد آن توجه عمومی را جلب کرد . یکی‌ازآنها کشتن یك افسر پلیس انگلیسی درلاهور بودکه چون تصور میشد او مسئول حمله به « لالالجپت رای » در هنگام تظاهرات برضدکمیسیون سیمون بوده و در نتیجه موجب مرگ او شده است ، او را بضرب گلوله کشتند .

مورد دوم پرتاب بمب دستی در ساختمان مجمع قانون‌گزاری در دهلی بودکه بوسیلهٔ « بهاگات سینگ » و « باتوکشوارا دات » انجام گرفت . این بمب دستی خسارات عمده‌ئی ببار نیاورد و ظاهراً منظور از آن بوجودآوردن هیجان عمومی و جلب توجه افکارکشور به فعالیت های سیاسی بود

مورد سوم در « چیتاگونگ » در سال ۱۹۳۰ بودکه درست در موقعی که نهضت نافرمانی عمومی از طرف کنگرهٔ ملی شروع شد صورت گرفت . در آنموقع حملهٔ گستاخانه و جسورانهٔ بزرگی به یك انبار اسلحه و مهمات‌دولتی انجام‌گرفت که کمابیش هم موفقیت‌آمیز بود .

حکومت بریتانیا به تمام وسایلی که بنظرش میرسید متوسل گردید تا این نهضت را سرکوب سازد . جاسوسان و خبرگزاران در همه جا پراکنده

---

۱ ــ مانند مادهٔ پنج قانون حکومت نظامی سابق ایران .

شدند و تعداد بسیارزیادی بازداشت‌ها ومحاکمات پیش آمد . بعضی اوقات کسانی که دردادگاهها رسماً وعملا تبرئه می‌شدند وبایدآزاد میگشتندبلافاصله طبق مقررات خاص بازداشت می‌شدند و باز همچنان در زندان میماندند. قسمت‌هائی از بنگال شرقی بصورت سرزمین تحت‌اشغال نظامی درآمدومردم حق نداشتند بدون اجازه‌های مخصوص از جائی بجائی بروند، حق نداشتند دوچرخه سوارشوند وحتی‌لباسی‌راکه‌دلشان میخواست‌بپوشند. جریمه‌های‌بسیار سنگینی بعنوان ندادن اخبارلازم به‌پلیس ، به شهرهاودهکده‌ها تحمیل‌میگشت.

دریکی ازاین محاکمات که درسال ۱۹۲۹ در دهلی پیش‌آمدیکی‌از بازداشت شدگان بنام « جاتیندراناث‌داس » برای اعتراض نسبت بـه زندان غیر قانونی خود باعتصاب غذا پرداخت . این پسر بچهٔ جوان باکمال اراده به اعتصاب غذای خود ادامه داد تاآنکه عاقبت درشصت ویکمین روز اعتصاب خود مرد . مرگ «جاتین داس» و ارادهٔ استوار او در سراسرهنداثر عمیقی گذاشت .

حادثهٔ دیگری که کشور راتکان داد و بخشم‌آورد اعدام « بهاکات ـ سینگ» (کسی که در مجمع قانونگزاری در دهـلی بمب دستی افکنده بود) دراول سال ۱۹۳۱ بود .

اکنون بایدبه سیاست کنگرهٔ ملی هند باز گردم . یکسال مهلتی که از طرف دوران اجلاسیه کنگره درکلکته برای‌قبول‌پیشنهادوطرح دومینیونی ازجانب حکومت بریتانیا تعیین شده‌بودکم کم بپایان می‌رسید. نزدیك اواخر سال ۱۹۲۹ حکومت بریتانیا کوشید از پیش آمدن حوادث جدی که‌بوی آن در فضا محسوس بود جلوگیری کند . برای‌این منظور اعلامیهٔ‌مبهمی‌در بارهٔ‌پیشرفتهای‌آینده‌هندانتشارداد . حتی درآن موقع کنگرهٔ ملی باز همکاری خود را عرضه داشت و حاضر شد بشرط قبول بعضی شرایط همکاری‌کند اما چون حکومت بریتانیا این شرایط را نپذیرفت ، دردوران‌اجلاسیهٔ‌کنگره درشهر لاهوردردسامبر ۱۹۲۹ خواه ناخواه بنفع استقلال تام وتمام‌هند تصمیم گرفته شد وهمه درانتظارتصادمی ماندندکه درپیش‌بود .

بدینقرار سال ۱۹۳۰ آغاز گشت درحالیکه‌فضا ازسایهٔ‌حوادث‌واتفاقات آینده سنگین و تیره بود . تدارکاتی برای نافرمانی عمومی صورت‌میگرفت. دوباره شرکت در مجمع قانونگزاری و شوراهای دولتی تحریم گشت . اعضاء کنگره که در این سازمانها شرکت داشتند همه دسته جمعی استعفا دادند .

روز ۲۶ ژانویه‌آن سال سوگند خاصی برای‌تحصیل استقلال‌درسراسر کشور اجراگشت و جماعت کثیر و انبوهی ازمردم در شهرها ودهکده‌هاآنرا با شکوه بسیار تأیید کردند [1] و ازآن پس هرسال آنروز بنام«روزاستقلال» جشن گرفته می‌شود .

در ماه مارس راه پیمائی معروف گاندی بسوی «دندی» در ساحل دریا (در نزدیکی‌بمبئی) برای سرپیچی از قانون‌نمك آغاز گشت .اوموضوع «نمك» را برای شروع تبلیغات و مبارزه انتخاب‌کرد زیرا بار‌این‌مالیات بردوش مردم فقیرمی‌افتاد ومخصوصاً ازاین جهت مالیات بدی بود .

در اواسط آوریل ۱۹۳۰ مبارزهٔ نا فرمانی عمومی باکمال شدت جریان یافت ونه فقط ازقانون نمك درهمه‌جا سرپیچی میشد بلکه سایرقوانین نیزمورد بی اعتنائی قرارگرفت . درسراسرکشور شورشی مسالمت آمیز آغاز شده بود. پشت سرهم قوانین ومقررات استثنائی وفوق‌العاده برای سرکوبی این نهضت وضع میشد . اما خود همین مقررات مورد بی اعتنائی قرار و از آنها نیز سرپیچی میشد . بازداشت های دسته جمعی صورت میگرفت . میگرفت . ضربات وحشیانهٔ چماقهای پلیس (لاتی) درهمه جا فرود میآمد ، بروی جماعاتی که بتظاهرات مسالمت آمیز می‌پرداختند تیراندازی می‌شد، کمیته‌های سازمان کنگره غیر قانونی اعلام شدند مطبوعات و روزنامه‌ها

---

۱ ـ متن این سوگند تاریخی بصورت ضمیمه در آخر کتاب زندگی نهرو (زندگی‌من) نقل شده است .

توقیف گشتند ، سانسور درهمه جا برقرارگشت ، شلاق زدن و بـدرفتاری با زندانیان امری عادی بود .

از یکسو مقررات و دستورهای استثنائی و فوق‌العاده ازطرف‌حکومت وضع میگشت و از سوی دیگر مردم با عزمی راسخ واستوار بطور منظم از این مقررات سرپیچی‌می‌کردند و در عین حال تمام منسوجات‌خارجی‌و کالاهای انگلیسی تحریم شده بود . نزدیك ۱۰۰،۰۰۰ نفر بزندان‌ها رفتندو این مبارزهٔ مسالمت آمیز و در عین حال مصممانه که درهند دنبال‌میشدتوجه تمام جهان راتا مدتی بخود معطوف داشت .

مخصوصاً میل دارم توجهت را به سه موضوع از زمان آن مبارزه جلب کنم :

موضوع اول بیداری سیاسی درخشانی بودکه در استان مرزی‌شمالغربی پیدا شده‌بود . درهمان‌آغاز مبارزه ، درآوریل ۱۹۳۰ تیراندازی‌دامنه‌داری بروی جماعات تظاهر کنندگان مسالمت جو در «پیشاور» صورت گرفت و در تمام طول آن سال هموطنان دلیر مرز نشین با کمال شهامت در برابر رفتار وحشیانه و خشونت آمیز حکومت با سر سختی مقاومت کردند. این امر مخصوصاً ازآن جهت اهمیت داردکه اهالی آن‌ناحیه‌معمولامردمی صلح‌جو و آرام نیستند و باکوچکترین تحریك وهیجان بخشونت‌های‌شدید میپردازند. معهذا در تمام دوران مبارزه ، طبق تعلیمات کنگره و روش گاندی‌آرام و صلح جو باقی ماندند و به هیچ عمل متقابل خشونت آمیز نپرداختند. واقعاً تعجب آور و تحسین انگیز بود که مردمی مانند «پاتان»ها (اهالی‌استان مرزی) که بتازگی وارد میدان سیاست شده بودند بلافاصله و با کمال سرعت درصف مقدم مبارزه قرارگرفتند ونقش دلیرانه‌ئی انجام دادند .

موضوع قابل توجه دوم که شاید نمایان‌ترین وقایع آن سال بزرگ را تشکیل می‌داد آن بود که زنان هند بشکلی درخشان بیدار شدند و قیام کردند . چگونگی رفتار صدها هزار زن‌که نقاب وچادرخودرابدور افکندند و از کنج خانه‌های خود بدر آمدند و در خیابان‌ها وکوچه وبازار دوشادوش

برادران خود بمبارزه پرداختند و حتی اغلب دلیری آنها موجب شرمساری مردان میشد ، واقعاً چیزی‌حیرت انگیز بودو کسانی‌که آنراندیده‌اند بزحمت میتوانند چنین چیزی را باور کنند .

سومین موضوع قابل توجه آنست که وقتی نهضت توسعه یافت عـوامل اقتصادی هم مخصوصاً تا آنجا کـه بدهقانان مربوط میشود نقش عمده‌ئی پیدا کردند .

سال ۱۹۳۰ نخستین سال بحران اقتصادی عظیم جهان بود کـه قیمت محصولات کشاورزی بمقدار زیاد سقوط کرد . دهقانان بشدت تحت تأثیر این موضوع قرار گرفتند زیرا درآمد آنها با فروش محصولاتشان بستگی داشت . بدین جهت آنها نمی‌توانستند مالیات‌ها را بپردازند و «سواراج» (استقلال) برای آنها دیگر فقط مفهوم یك هدف دور دست‌سیاسی‌را نداشت بلکه جنبهٔ اقتصادی هم پیدا می‌کرد که خیلی مهم‌تر و فوری‌تر بود . ازین رو نهضت ملی برای ایشان مفهوم تازه‌تر و حساس‌تری بخود می‌گرفت و عامل رقابت و مبارزهٔ طبقاتی میان مالکان و دهقانان اجاره‌دار نیز بکار می‌پرداخت این امر مخصوصاً در استان وسیع ایالات متحده وهندغربی‌بیشتر اهمیت داشت .

در موقعی که نهضت نا فرمانی در هند با کمال رونق جریان داشت، در ماورای دریاها ، در لندن ، یك «کنفرانس میز گرد» از طرف حکومت بریتانیا ، با شکوه و جلال بسیار ترتیب داده شد . کنگرهٔ ملی با این کنفرانس هیچ کاری نداشت . هندیانی که در این کنفرانس شرکت جستند همه کسانی بودندکه از طرف حکومت بریتانیا تعیین وانتخاب‌گشتند .این باصطلاح نمایندگان، مانند عروسکهای خیمه شب‌بازی یا نقش‌های روی‌دیوار در روی صحنهٔ لندن قدم می‌نهادند و حرکاتی میکردند، درحالیکه‌همه‌بخوبی می‌دانستند مبارزهٔ واقعی درخود هندصورت میگیرد و جریان دارد .

حکومت بریتانیا در مذاکرات مسئلهٔ اختلافات مذهبی را بر همه چیز مقدم قرار داد تا ضعف هند را نمایان سازد . البته حکومت بریتانیای

کرده بود که باکمال دقت افراطی ترین عناصر ارتجاعی وهواداران جدائی فرقه‌های مذهبی را برای آن کنفرانس تعیین کند تا هیچگونه توافقی بدست نیاید.

در ماه مارس ۱۹۳۱ متارکه با موافقت موقتی میان کنگرهٔ ملی و حکومت برقرار گشت تا امکانی برای مذاکرات بعدی بوجود آید. این پیمان و موافقت نامهٔ ترك مخاصمه بنام «پیمان گاندی ـ ایروین» نامیده‌شد. با این پیمان نافرمانی عمومی پایان یافت و هزاران نفر از زندانیان که بخاطر این مبارزه زندانی شده بودند آزاد شدند و مقررات فوق‌العاده هم ملغی گشت.

در هند مخصوصاً سه موضوع بود که اهمیت بیشتر داشت و توجه کنگرهٔ ملی و حکومت، هر دو را بخود جلب می‌کرد: یکی‌موضوع بنگال که حکومت در آنجا ببهانهٔ پایان دادن به تروریسم اقدامات‌جدی وشدیدی را برای مبارزه برضد فعالین سیاسی دنبال می‌کرد. برای این موضوع مقررات شدیدوسختی دربنگال‌وضع‌شد وباوجود موافقتنامهٔ دهلی که‌به‌نافرمانی عمومی پایان میداد دربنگال آرامشی بوجود نیامد.

دومین مسئله موضوع ایالت مرزی بود که بعلت بیداری سیاسی هنوز فعالیت‌های عمومی ادامه داشت. در آنجا تحت رهبری خان عبدالغفارخان سازمان بسیار وسیع و با انضباطی بوجودآمد و توسعه یافت. این‌سازمان‌بنام «خدای خدمتکار» وگاهی هم بنام «سرخ پیراهنان» نامیده می‌شد. زیرا افراد آن لباس یك شکلی برنگك سرخ داشتند (این رنگك سرخ‌پیراهن و لباس ایشان بهیچوجه با رنگك سرخ که نشان سوسیالیست‌ها وکمونیستهاست ارتباطی نداشت). حکومت بریتانیا از این نهضت ناراضی بود و هیچ خوشش نمی‌آمد وحتی می‌ترسید، زیرا قدرت جنگی پاتان‌های دلیررابخوبی می‌شناخت.

سومین مسئله در استان ولایات متحده پیش آمد. در این جا دهقانان فقیر بشدت‌تحت تأثیر بحران اقتصادی جهانی و سقوط قیمت‌ها قرارگرفتند.

دهقانان نمیتوانستند مال‌الاجارهٔ زمینی‌را که برروی آن‌کارمیکردندبپردازند. برای‌کمك به دهقانان مهلت‌هائی بایشان داده می‌شد اما کافی نبود . سازمان کنگرهٔ ملی‌کوشید دراین‌کار وساطت‌کند اما نتیجهٔ مهمی بدست نیاورد .

بالاخره وقتی که در نوامبر ۱۹۳۱ موقع جمع آوری مال‌الاجاره‌ها و مالیات‌ها فرا رسید مسئله صورت جدی پیدا کرد . سازمان کنگره ابتدا در بخش الله آباد (که شهر مادری و مرکز فعالیت نهرو بود) و بعد در نواحی دیگر بدهقانان و به «زمینداران» توصیه کرد که مال‌الاجاره و مالیات‌ها را نپردازند تا برای بدست آوردن تمدید مهلت، توافقی‌حاصل‌شود. حکومت هم برای مقابله با این تصمیم مقررات فوق‌العاده‌ئی دراین استان وضع کرد . این مقررات بسیار سخت و شدید بود و به مقامات دولتی‌محلی قدرت می‌دادکه هرنوع فعالیتی را سرکوب کنند وحتی ازاقدامات فردی‌نیز جلوگیری بعمل آورند .

همزمان با این مقررات که برای ولایات متحده وضع شد برای استان شمالغربی هم‌مقررات شدیدی وضع‌گشت ودرهر دواستان سران‌وفعالان‌سازمان کنگره بازداشت شدند .

چنین بودوضع درموقعی‌که‌گاندی بدون موفقیتی درکنفرانس میزگرد لندن ، در آخرین هفتهٔ سال ۱۹۳۱ به هند بازگشت ، سه ایالت‌مهم هندتحت حکومت مقررات فوق‌العاده قرار داشتند و بسیاری از دوستان و همکاران گاندی هم درزندان بسرمیبردند . پس ازیك هفته ، کنگرهٔ ملی دوباره‌نهضت نافرمانی‌را شروع‌کرد وحکومت‌هم بسهم‌خود هزاران کمیتهٔ‌کنگره‌وسازمانهای وابسته به‌کنگره را غیرقانونی اعلان‌کرد .

این مبارزهٔ تازهٔ از مبارزهٔ سال ۱۹۳۰ خیلی شدیدتر و دشوارتر بود زیرا حکومت با استفاده از آزمایش‌های قبلی خود را بخوبی برای‌آن آماده ساخته بود. دراین موقع دیگر نقاب رعایت قوانین وشکلهای قانونی اقدام از طرف حکومت کنار گذارده شد ونوعی مقررات فوق‌العادهٔ حکومت

نظامی که بوسیلهٔ مأموران دولتی انجام میگرفت در سراسر کشور مورد عمل قرار گرفت .

قدرت دولت باتمام خشونتش نمایان گردید واین امرهم طبیعی بودزیرا نهضت ملی هند خیلی نیرومندتر شده بود و بنیان حکومت خارجی رادر هند تهدید میکرد . باین جهت برای مقابله با این نیرو خشن‌ترین ودرنده‌ترین نیروهای حکومت وارد میدان شد ، و بعمل میپرداخت ، کلمات خوش ظاهر و پرهیزکارانهٔ قیمومیت و حسن نیت ونظایر آن کنار گذاشته شد و چماق و سرنیزه بعنوان ابزارهای واقعی تسلط خارجیان نمایان گشتند . نه‌فقط اراده و میل نایب‌السلطنه که در مقام اعلی ودر رأس امورهند قرارداشت‌بلکه اراده و میل هر مأمور دولت کـه هر کاردلش میخواست میکرد صورت قانـون‌را داشت و هر مأموری در مورد هر تجاوزی میدانست که مأمور مافوقش از او هواداری خواهد کرد .

مأموران پلیس مخفی و جاسوسان وکارآگاهان مانند دوران حکومت تزارها در روسیه ، درهمه جا پخش شدند و قدرت روزافزونی‌یافتند . هیچ نوع بازرسی درکارآنهاوجودنداشت . اشتهای روزافزون‌برای قدرت‌نامحدود بـا بکار بردن قدرت افزایش می‌یافت . حکومتی‌که بیشتر بوسیلهٔ مأموران پلیس مخفی خود برقرار میماند و کشوری‌که تحت تسلط چنین‌حکومتی رنج میکشد ، خیلی زود روحیهٔ خودرا از دست میدهد . زیرا هرمأمور مخفی از محیط توطئه و دسیسه ، جاسوسی ، دروغ ، تروریسم ، پاپوش دوزی ، رشوه خواری ، باج گیری ونظایرآن لذت میبرد .

در طی سه سال اخیر که از آن حوادث تا امروزکه این‌نامه‌رامینویسم میگذرد در هند بمأموران کوچك پلیس و افراد پلیس مخفی و جاسوسان و نظایر ایشان قدرت فوق‌العاده‌ئی داده شده است و درنتیجه بکار بردن این قدرت از طرف آنهاادارات و دستگاههای خدمات آنها روزبروز بیشتر خشن و فاسد ومنحط شده‌اند . هدف کلی این اقدامات ایجاد وحشت وترس وترور افکارمردم بوده است .

در اینجا باید بجزئیات بپردازم . ولی باید بگویم که یکی از روشهای جالب حکومت در این مورد و برای اجرای سیاست ترور وایجاد وحشت ضبط و توقیف اموال ، منزلها ، اتومبیلها ، موجودی بانکها و غیره متعلق به سازمانها و افراد مختلف بود . هدف این اقدامات حمله‌بردن به طبقات متوسطی بود که ازکنگرهٔ ملی هواداری میکردند .

یك اقدام ناچیز ولی بسیار مهیب وخشونت‌آمیز که طبق مقررات فوق‌العاده اجرا میشد آن بود که والدین ومراقبان وسرپرستان کودکان درموقع ارتکاب باصطلاح جرم و خطائی از طرف کودکان ، مورد تعقیب قرار میگرفتند و مجازات میشدند !

در عین حال که تمام این فجایع صورت‌میگرفت تبلیغات بریتانیاتصویر زیبائی از هند در همه جا بوجود می‌آورد . درخودهند هیچ روزنامه‌ئی از ترس عواقب ناگوار جرأت نمیکرد کوچکترین حقایق را بنویسد . زیـرا حتی درج نام بازداشت شدگان جرم و گناه شمرده میشد و به‌تعقیب وتوقیف روزنامه منتهی میگشت .

با اینهمه پرمعنی‌ترین اقدامات در سیاست بریتانیا در هند کوشش برای اتحاد وارتباط باارتجاعی‌ترین عناصرهند بوده است . امروزامپراطوری بریتانیا در هند برای مبارزه با نیروهای مترقی به فئودالها و افراطی‌ترین عناصر ارتجاعی متکی میباشد . حکومت بریتانیا میکوشد صاحبان « منافع مستقر » را گردآورد آنها را بترساند که اگر قدرت و تسلط بریتانیا درهند ازمیان برود انقلاب اجتماعی همه چیزآنهارا نابودخواهد ساخت .

امرای فئودال در نخستین صف دفاعی قرار گرفته‌اند و پس از آنـها طبقهٔ زمینداران بزرگ هستند . از راه پیش‌کشیدن عناصرافراطی مذهبی و دامن زدن باختلافات فرقوی اکنون مسئلهٔ اقلیت‌ها یکی از موانع بزرگ استقلال و آزادی هند شده است .

اخیراً حکومت بریتانیا باهواداری و همدردی نسبت‌به ارتجاعی ترین

عناصر مذهبی در میان هندوان بر سر موضوع ورود به معابد بخوبی ماهیت خودرانشان داد [۱]. حکومت بریتانیا در هر جا در جستجوی جلب هواداری عناصرمرتجع وکوته‌نظر ومتعصب وخودخواه می‌باشد .

مبارزهٔ وسیع وتوده‌ئی نتایج و فواید بزرگ دارد زیرا هرچنددشوار وپرزحمت است اما سریع‌ترین و بهترین روشها برای بیدار ساختن مردم و آموزش سیاسی ایشان میباشد . توده‌های مردم به «مدرسهٔ حوادث بزرگ» احتیاج دارند . فعالیت‌های سیاسی عادی زمان صلح مانند انتخابات در کشورهای دموکراتیك و نظایر آنها اغلب موجب گمراهی اشخاص عادی و متوسط میشود . در این قبیل موارد ، طوفانی از سخنرانیها آغازمیگردد. هر نامزد انتخابات انواع چیزهای عالی را بمردم وعده میدهد ورأی دهندهٔ بیچاره یاکسی که درکارخانه یا مزرعه یا دکانش کارمیکند سرگیجه‌میگیرد و گمراه میشود . درنظراو خط واقعی وجود ندارد که بتواندگروهی‌را از گروه دیگرجدا ومشخص سازد .

اماهنگامیکه مبارزه‌یی وسیع وتوده‌ئی‌آغازمیشود ، یاددوران‌انقلاب ، انگار وضع واقعی در برابر درخشش برق قرار میگیرد و بخوبی نمایان و مشخص میشود . در چنین لحظات حساس و بحرانی،گروهها یاطبقات یاافراد نمیتوانند احساس یا خصوصیات و خصال خودرا پنهان کنند . در این موقع حقیقت جلوه گرمیشود .

دوران انقلاب نه فقط آزمایشگاهیست که خصال ، شهامت ، مقاومت ، وفداکاریهارا نمایان میسازد بلکه تصادمات واقعی میان طبقات و گروههای مختلف راکه اغلب زیر پردهٔ ظریف و زیبائی از کلمات مبهم پنهان میشود نیزجلوه گرمیکنند .

۱- باکوشش‌وتلاش گاندی وسازمان کنگره برای‌هواداری ازطبقهٔ‌محرومی که طبق مذهب هندو نجس‌شمرده‌میشدند مقررگردیدکه افراد این طبقه‌نیزبتوانند بمعابد بروند . اما عناصرارتجاعی‌هندوبااین اصلاح مخالفت‌میورزیدندو بطوریکه درمتن دیده میشود حکومت بریتانیا هم ازاین عناصرهواداری میکرد .

نافرمانی عمومی هند یك مبارزهٔ ملی بود و مسلماً جنبهٔ مبارزهٔ طبقاتی نداشت . این مبارزه نهضت طبقهٔ متوسط هند بود که از طرف دهقانان هم پشتیبانی میشد و از این‌رو ، مانند نهضتهای طبقاتی نمیتوانست طبقات را ازهم جدا سازد . معهذا درهمین مبارزهٔ ملی هم تا اندازه‌ئی طبقات از هم جدا و مشخص میشدند . بعضی طبقات مانند امیران فئودال ، تعلقه دارها وزمین‌دارهای بزرگ کاملا با حکومت متحد شدند ومنافع طبقاتیشانرا برمصالح‌و منافع استقلال ملی مقدم داشتند .

رشد نهضت ملی هند که تحت رهبری کنگرهٔ ملی قرار داشت موجب گشت که توده‌های دهقانان به‌کنگره ملحق گشتند . آنها برای سبك شدن باری که بردوششان فشارمی‌آورد با امید به کنگره مینگریستند . خوداین امرموجب میگشت که قدرت کنگره خیلی بیشترشود ودرعین حال‌کنگره‌جنبهٔ توده‌ئی پیداکند . بدین ترتیب هر چند رهبری کنگره در دست طبقهٔ متوسط بود اما فشاری که از پائین از طرف توده‌های دهقانان برآن وارد میگشت نقش مهمی داشت . مسائل‌کشاورزی و دهقانی روزبروز درکنگره‌اهمیت‌بیشتر پیدا میکرد ، همچنین حرکتی تدریجی بسوی سوسیالیسم در درون کنگره تکامل می‌یافت . این موضوع مخصوصاً با قطعنامه‌ئی‌که دربارهٔ حقوق اساسی و برنامهٔ اقتصادی بتصویب رسید مشخص گشت . این قطعنامه در دوران اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره که در سال ۱۹۳۱ در « کراچی » تشکیل‌شد تصویب گشت .

این قطعنامه مقرر میداشت قانون اساسی هند باید بعضی حقوق و آزادیهای دموکراتیك و همچنین حقوق اقلیت‌هارا برسمیت بشناسد و تضمین کند . بعلاوه در این قطعنامه گفته میشد که باید صنایع اساسی وصنایعی که کلید صنایع دیگرهستند و همچنین خدمات اجتماعی و غیره دولتی شودیاتحت نظارت دولت قرار گیرد .

بدین ترتیب مبارزه بخاطر استقلال تدریجاً چیزی بیش از درخواست برای‌آزادی سیاسی شد و مفهوم اجتماعی هم پیدا کرد . مسئلهٔ اصلی این‌شد

که باید به فقر و استثمار توده‌ها پایان داده شود و استقلال ملی وسیله‌ئی برای رسیدن به این هدف بشمار میرفت.

در حالیکه مبارزهٔ نافرمانی عمومی در هند ادامه داشت و تعداد بسیاری از فعالین سیاسی در زندان بودند حکومت بریتانیا طرحی برای اصلاحات قانون اساسی هند پیشنهاد کرد. طبق این طرح یکنوع خود مختاری محدود برای ایالات پیشنهاد میشد و نوعی فدراسیون تشکیل میگشت که امرای فئودال درآن حق رأی واظهارنظر بیشتری داشتند. تمام تضمین‌هائی که بتوان تصور کرد پیشنهاد و پیش‌بینی شده بود تا نه فقط منافع بریتانیا محفوظ بماند بلکه اشغال هند و تسلط براین کشور از لحاظ نظامی و اداری و بازرگانی همیشگی شود. تمام منافع مستقری که در هند وجود دارد و بوجود آمده است همه با کمال دقت، مخصوصاً منافع بریتانیا بیش از همه، موردحمایت قرارمیگرفت. فقط منافع سیصد و پنجاه میلیون مردم هند بود که هرگز بحساب نمی‌آمد.

در بارهٔ برمه چیزی برایت ننوشته‌ام در صورتیکه لازمست در این‌مورد هم مطالبی برایت بگویم. مردم برمه در نهضت مبارزهٔ نافرمانی عمومی سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ شرکت نکردند. اما درسال ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ یك شورش بزرگ دهقانی در شمال برمه صورت گرفت که براثر اوضاع سخت اقتصادی بود. این شورش باوحشیگری وخشونت بسیاربوسیلهٔ حکومت‌بریتانیا خاموش شد. اکنون در زمانی‌که این نامه را مینویسم کوششهائی بعمل میآید که برمه‌را از لحاظ سیاسی از هند جداکنند. تا اگرهنداستقلال‌یافت، برمه بتواند همچنان مورد استثمار امپریالیسم بریتانیا قرارگیرد. زیرا برمه‌بخاطر نفت و بخاطردرختها وگیاهان و ذخایرمعدنیش اهمیت بسیاردارد.

***

یادداشت بعدی مؤلف دراکتبر ۱۹۳۸:

ازوقتیکه این نامه پنج سال و نیم پیش در زندان نوشته شد تا کنون تغییرات فراوانی در هند روی داده است. درآنزمان نهضت نافرمانی‌عمومی

هرچند ضعیف و ملایم شده بود هنوزجریان داشت و تعداد بسیاری از اعضای کنگرهٔ ملی در زندانها بودند . سازمان کنگره وهزاران کمیتهٔ آن وسازمانهای وابسته به‌آن غیرقانونی اعلان شده بودند . در سال ۱۹۳۴ نافرمانی عمومی رسماً از طرف کنگرهٔ ملی متوقف گشت وحکومت هم دستور غیرقانونی بودن کنگره را لغو کرد . روش سابق بایکوت و تحریم شرکت درشوراها ومجامع قانونگزاری تغییریافت . در انتخاباتی که برای تشکیل مجمع‌مرکزی‌انجام گرفت موفقیت عظیمی نصیب کنگره شد و نامزدهای این سازمان انتخاب شدند .

در سال ۱۹۳۵ پس از گفتگوهای بسیار ، پارلمان انگلستان «قانون حکومت هند» را تصویب کرد که طرح یك قانون اساسی تازه را برای هند در بر داشت . طبق این طرح نوعی خود مختاری به ایالات هند داده میشد و در عین حال احتیاطها و تضمین‌هائی هم پیش‌بینی شده‌بود. فدراسیونی از ایالات مختلف وحکومتهای هندی (یعنی حکومتهای نیمه مستقلی که تحت اداره و ریاست راجه‌ها ومهاراجه‌ها بودند و هریك جداگانه بابریتانیا پیمان اتحادی داشتند) بوجود می‌آمد .

این قانون تازه هم درهند بامخالفت‌های وسیع و دامنه‌دار مواجه گشت و کنگرهٔ ملی آنرا رد کرد . زیرا تضمین‌ها و « اختیارات مخصوص » که در دست حکمرانان ایالات و شخص نایب‌السلطنه قرار میگرفت اساس خود - مختاری ایالات را از میان میبرد و بی ارزش میساخت . موضوع تشکیل فدراسیون فوق‌الذکر هم مخصوصاً از این جهت مورد مخالفت قرارگرفت که اولا رژیمهای استبدادی و حکومت مطلقهٔ امرا و راجه‌های هندی در قلمرو حکومتشان ابدی و دائمی میشد ثانیاً می‌بایست بااین وضع اتحادی‌غیرطبیعی و غیر عملی میان این حکومتهای استبدادی و مطلقهٔ امیران فئودال باایالات دیگرهند که حکومتی نیمه دموکراتیك پیدا میکردند بوجودآید .

این پیشنهاد انگلستان کوششی برای جلوگیری از رشد و ترقی‌سیاسی و اجتماعی هند تلقی میشد که در عین حال تسلط امپریالیسم بریتانیادا برهند

چه بطور و مستقیم وچه بطور غیرمستقیم بوسیلهٔ امرای فئودال استوار میساخت، همچنین در قانون اساسی تازه و مصوب بریتانیا ترتیبات خاصی برای پیروان مذاهب مختلف و اختلافات فرقوی پیش بینی شده بود ازجمله آنکـه پیروان هر مذهب و فرقه میبایست بانتخابات جداگانه بپردازند . بعضی اقلیتها که از این وضع سود میبردند این طرح را استقبال کردند اما بطور کلی این موضوع نیز از آنجهت که غیر دموکراتیك بود و مانعی در راه پیشرفت و ترقی میشد مورد مخالفت قرار گرفت .

در اوایل سال ۱۳۹۷ آن قسمت از « قانون حکومت هند » که مربوط به تشکیل حکومتهای خود مختار ایالتی بود به اجرا گذارده شد و برای این منظور در سراسر ایالات هند که مستقیماً تحت حکومت بریتانیا بودند انتخاباتی صورت گرفت . کنگرهٔ ملی هرچند که این قانون را ردکرده بود تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند و مبارزهٔ انتخاباتی دامنه داری را شروع کرد که در سراسر کشور توسعه یافت . در اکثر ایالات کنگرهٔ ملی موفقیت عظیم و قاطعی بدست آورد و اعضای کنگره در اغلب مجالس قانونگزاری ایالتی حزب اکثریت راتشکیل دادند .

سپس موضوع اینکه آیا اعضای کنگـره باید مقامهـای وزارت را در حکومتهای ایالتی بپذیرند یانه مورد بحث واقع شد و عاقبت کنگرهٔ ملی تصمیم گرفت که این مقامها را بپذیرد منتهی روشن ساخت که هدف سابق که استقلال تام و تمام کشور میباشد و سیاست سابق همچنان بقوت خـود باقیست و قبول این مقامها فقط بعنوان وسیله‌ئی برای تقویت کشور و پیش بردن مبارزه درراه استقلال خواهد بود . بعلاوه کنگره مقرر داشت که حکمرانان حکومتهـای ایالتی (که از طرف بریتانیا تعیین میشدند) نباید از حق اقدامات تضمینی و اختیاراتی که پیش بینی شد، بود استفاده کنند .

بدنبال این تصمیمات در هفت ایالات مهم و بزرگه : بمبئی ، مدرس ، ولایات متحده ، بیهار ، ولایات مرکزی ، اوریسا ، و ایالت مرز شمالغربی ، کابینه های حکومت ایالتی از وزیران عضو کنگرهٔ ملی تشکیل شد : کـسی

بعد هم در ایالت آسام یك کابینهٔ ایالتی ائتلافی با شرکت وزیران عضو کنگره تشکیل گشت ، دو ایالت مهمی که در آنها کابینه های ایالتی وابستهٔ به کنگرهٔ ملی بوجود نیامد یکی بنگال ودیگری پنجاب بود .

تشکیل کابینه های حکومتهای ایالتی موجب گشت که در این مناطق زندانیان سیاسی آزاد شدند و محدودیتهائی که برای آزادیهای مدنی وعمومی بوجود آمده بود ملغی گردید . توده های مردم از این تغییرات حسن استقبال کردند و باکمال اشتیاق انتظارداشتند وضعشان بسرعت بهبود یابد .

شعور سیاسی مردم نیز بسرعت افزایش یافت . نهضتهای دهقانی و کارگری توسعه پیداکرد . اعتصابات فراوانی پیش میآمد . هیئت‌های وزیران ایالتی بلافاصله به اقداماتی در مورد قروض دهقانان پرداختند تا باری که بر دوش ایشان فشار می‌آورد سبك تر شود . همچنین میکوشیدند که در وضع کارگران صنعتی نیز بهبودی بوجود آورند . باین ترتیب اقداماتی صورت میگرفت و کار هائی میشد اما محدودیتهائی که در « قانون حکومت هند » وجود داشت مانع آن بود که بتوان تغییرات اجتماعی اساسی وبزرگی بوجود آورد .

اغلب میان هیئت‌های وزیران ایالتی وحکمرانان انگلیسی ایالتی اختلافات شدید پیش می‌آمد ودرمورد هیئتهای وزیران وابسته به کنگرهٔ ملی باین جهات استعفا دادند. اماقبول استعفای این وزیران موجب میشدکه تصادمات شدیدتری میان کنگرهٔ ملی هند و حکومت بریتانیا بوجود آید و چون دولت انگلستان از چنین تصادماتی اجتناب میکرد نظر وزیران مزبور قبول گشت . معهذا هنوزهم اصولا وضع ثابت نیست و تصادمات اجتناب ناپذیر میباشد . در نظر کنگرهٔ ملی ، این مرحله یك دوران آزمایشی و گذرانست و هدف اصلی همانا استقلال کامل ملی میباشد .

یك تصادم و اختلاف بزرگ محتملا در صورتی پیش خواهد آمد که حکومت بریتانیا بکوشد موضوع تشکیل فدراسیون میان ایالات هند و حکومتهای امیران فئودال را تحمیلا عملی سازد . تاکنون این موضوع بخاطر

مخالفتهای شدیدی که نسبت به آن شده عملی نگشته است .

کنگرهٔ ملی اکنون ازهر زمان‌دیگر در طول تاریخ حیاتش نیرومندتر میباشد و نمیتوان دیگر وجودش را نادیده گرفت . کنگره مصمم است که به قبول فدراسیون پیشنهاد شده تسلیم نشود . درخواست کنگره آنست که یك مجمع مؤسسان بوسیلهٔ انتخابات و یا آراء تمام افراد بالغ کشور تشکیل شود تا قالبی برای قانون اساسی هندی آزاد بوجود آورد .

مسئلهٔ اختلافات مذهبی و فرقوی دو باره در هند اهمیت یافته و موجب تصادماتی شده است . معهذا تدریجاً مسائل اقتصادی و اجتماعی پیشتر میآید وتوجه‌را از موضوع اختلافات‌وتصادمات‌مذهبی‌و فرقوی بخود معطوف‌میدارد.

بیداری توده های مردم هند ، در قلمرو حکومتهای امرای فئودال‌هند هم اثر گذاشته و در بسیاری از آن نواحی نیز نهضتهای نیرومندی بوجود آمده است که خواستار تشکیل حکومتهای مسئول میباشند . در حکومتهای امیر نشین‌مهم‌تر‌مخصوصاً درمیسور، کشمیر و تراوانکور ، این تمایلات‌جدی‌تر و شدیدتر است ، این درخواستها مخصوصاً در تراوانکور در جنوب هنداخیراً با خشونت و شدت مقامات محلی‌آن امیر نشین‌مواجه گشت . در بسیاری‌ازاین حکومتهای‌نیمه فئودالی (مانندکشمیر) اموراداری زیرنظر مأموران انگلیسی قراردارد.

در طی سالهای اخیر هند علاقهٔ روز افزونی نسبت به امور بین المللی پیداکرده است و مسائل خود را بیشتر از لحاظ ارتباط با مسائل جهانی می‌سنجد و مینگرد . حوادثی که در حبشه ، اسپانیا ، چین ، چکسلواکی و فلسطین روی داده است در مردم هند تأثیر عمیقی بوجود آورده و کنگرهٔ ملی اکنون یك سیاست خارجی هم برای خود ترتیب میدهد .

این سیاست خارجی سیاست صلح و هواداری از دموکراسی میباشد وبا امپریالیسم و نازیسم مخالفت دارد .

درسال ۱۹۳۷ برمه ازهندجداشد . دراین‌ناحیه یك مجمع قانونگزاری بوجود آمدکه شبیه مجامع قانونگزاری حکومتهای ایالتی هند است .

۱۶۳

مصر در راه آزادی می‌جنگد

۲۰ مه ۱۹۳۳

اکنون به مصر برویم و مبارزهٔ دیگری را که میان ناسیونالیسم درحال رشد با قدرت امپریالیستی در گرفته است دنبال کنیم . در آنجا هم قدرت امپریالیستی مانند هند ، قدرت بریتانیاست .

مصر ازجهات بسیارباهندتفاوت‌زیاد داردوبطور نسبی مدت‌کوتاهتریست که انگلستان در آنجا مستقر گشته است . با اینهمه میان این دوکشور وجوه مشترك و متشابه زیاد وفراوانست .

نهضت های ناسیونالیستی هند و مصر روشهای متفاوتی پیش گرفته‌اند . اما اصولا تمایل‌و درخواست آزادی در هر دوجا یکسانست وهدفها هم‌یکسان. روشی که امپریالیسم برای سرکوبی و از میان بر داشتن این نهضتهای ملی دارد نیز یکسان می باشد . بدینقرار هر یك از ما میتوانیم از آزمایشهای دیگری درسهای گرانبهای بسیار بیاموزیم . مخصوصاً ما هندیها میتوانیم از سرمشق مصراین‌درس رابگیریم که مفهوم‌آن « آزادی » که بریتانیابدیگران میدهد چیست و چنین آزادی بکجا منتهی میشود ؟

درمیان کشورهای عربی (یعنی عربستان ، عراق ، سوریه ، فلسطین) مصر از همه جلوتر و مترقی‌تر است مصر بر سر راه عمدهٔ شرق و غرب‌قرار داشته است ومخصوصاً ازوقتیکه کانال‌سوئز ساخته شد راه کشتیهای بازرگانی از مصر میگذرد .

ارتباط مصر با اروپای تازهٔ قرن نوزدهم خیلی بیش از سایر کشور های آسیای غربی بوده است . باین ترتیب در مصر یك واحد ملی مشخص بوجود

آمده است که بکلی از سایر کشورهای عربی جداست اما در عین حال رشته‌های پیوند فرهنگی استواری باآنها دارد. زیرا همهٔ آنها زبان و سنت‌ها و مذهبشان یکیست.

روزنامه‌های قاهره به همهٔ کشورهای عربی می‌رود و در همهٔ آنها نفوذ فراوان دارد. نهضت ملی درمیان تمام‌کشورهای عربی، پیش ازهمه، در مصر شکل گرفت وبدین قرار طبیعی بودکه ناسیونالیسم مصری سرمشقی برای‌سایر کشورهای عرب بشود.

در آخرین نامه‌ئی که دربارهٔ مصر برایت نوشتم، دربارهٔ نهضت‌ملی سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ که تحت رهبری عربی پاشا بوجودآمد مطالبی نقل کردم و گفتم که چگونه بریتانیا این نهضت را سرکوب کرد. همچنین از نخستین طرفداران اصلاحات، از سید جمال‌الدین افغانی، واز برخوردافکار تازهٔ غربی با سنت‌های اسلامی مطالبی گفتم. این اصلاح طلبان می‌کوشیدند ازراه بازگشت به اصول قدیمی دین اسلام ومنزه ساختن آن از بدعت‌ها و پیرایه‌هائی که در طی قرون به آن ضمیمه شده بود، اسلام را با پیشرفتهای تازه سازش دهند.

قدم بعدی که از طرف عناصر مترقی برداشته شد آن بودکه مذهب‌را از تأسیسات اجتماعی جدا سازند. معمولا مذاهب قدیمی راهی خاص بـرای تنظیم و حل و فصل مسائل عادی زندگی زودگذر دارند. دین‌هندوودین‌اسلام صرفنظرازتعلیمات خالص‌مذهبی، مقررات ودستورات‌وقواعدی هم دربارهٔامور اجتماعی مانندازدواج، ارث، قوانین مدنی وجنائی، سازمان سیاسی وهرچیز دیگر زندگی وضع کرده‌اند. بعبارت دیگر شکل‌خاص وکاملی‌برای‌سازمان جامعه بوجود آورده‌اند وکوشیده‌اند بوسیلهٔ دادن صورت‌ومفهوم مدنی‌وتضمین وقدرت مذهبی‌آنرا برای همیشه محفوظ نگاهدارند.

مذهب هندوباپوجودآوردن مقررات‌خشك طبقات‌جداگانه‌جامعه‌وسیستم کاست‌ها دراین راه خیلی‌دورتررفته است. این ابدیت ومداوم ساختن سازمان اجتماعی طبعاً تغییرات را دشوار میساند.

بدینقرار درمصر هم مانندجاهای دیگر، مردم مترقی میکوشیدندمذهب را از سازمان وتأسیسات اجتماعی جدا کنند. اینها چنین استدلال می‌کردند که این مقررات وتأسیسات قدیمی‌که مذهب یاسنت‌ها برمردم تحمیل می‌کنند بدون تردید برای شرایط خاص زمان خودشان مناسب وبا ارزش بوده‌است اما شرایط واوضاع و احوال ازآن‌زمان تاکنون تغییر وتحول بسیار یافته‌است ودیگرآن مقررات وتأسیسات قدیمی نمیتواند با مقتضیات کنونی سازگارباشد. احساس طبیعی وغریزی هم بما می‌گوید مقرراتی که برای گاریهاوارابه‌هائی که باگاوکشیده میشوند وضع شود نمی‌تواند برای اتومبیل یاقطار راه‌آهن‌هم مناسب باشد.

چنین استدلالاتی از طرف مصلحان واصلاح طلبان مطرح می‌گشت و در نتیجه دولت و بسیاری ازتأسیسات اجتماعی تدریجاً غیرمذهبی میشدندیعنی ازمذهب ومقررات مذهبی‌جدا میگشتند. بطوریکه درترکیه دیدیم، این‌جریان درآنجا سریعترصورت گرفت ودورتررفت. رئیس‌حکومت جمهوری‌ترکیه‌حتی حاضرنشد که درسوگند خودهنگام قبول حکومت نام«خدا» رابمیان‌آوردوفقط به «شرف» خود سوگند یادکرد.

درمصراین مطلب تااین اندازه پیش نرفت. اماهمین‌تمایلات‌درآنجا ودر سایرکشورهای اسلامی نیزوجود دارد وتوسعه می‌یابد. امروزترکها، مصریها، سوریها، ایرانیها ودیگران خیلی بیشتربازبان تازهٔ ناسیونالیسم سخن میگویند تابزبان‌قدیمی مذهب. شایدبتوان گفت که‌مسلمانان‌هند خیلی بیش‌ازتمام گروههای مسلمانان جهان درمقابل این‌جریان ناسیونالیستی مقاومت‌میورزند وازین‌لحاظ ازسایر هم مذهبانشان درکشورهای دیگرخیلی بیشترمحافظه‌کار میباشندواین موضوع شگفت‌انگیزاست.

احساسات تازهٔ ناسیونالیستی معمولا دست در دست با توسعهٔ بورژوازی یعنی طبقات متوسطی که در سیستم اقتصاد سرمایه‌داری بوجود می‌آیند پیش میرود وتوسعه می‌پذیرد. مسلمانان هند از لحاظ توسعهٔ بورژوازی عقب مانده هستند و شاید همین ضعف مانع پیشرفت ایشان بسوی ناسیونالیسم میباشد.

ممکن هم هست که چون مسلمانان هند از لحاظ مذهبی یك فرقهٔ اقلیت‌بوده‌اند بخاطر بیم و هراسی که داشته‌اند بیشتر محافظه‌کارشده‌اند وبرشته های‌سنتهای قدیمشان چسبیده‌اند و نسبت به افکار وتصورات تازه ظنین‌گشته‌اند .

ظاهراً نظیر همین احساس و همین روحیات هم موجب گشته است که وقتی در حدود یکهزار سال پیش هجومهای مسلمانان به هند صورت گرفت ، هندوان نیز از ترس و برای حفظ آئین و مذهبشان ، خود را بدرون صدف خویش‌کشیدند وبصورت فرقه‌ئی خشك و جامد درآمدند .

در ربع آخر قرن نوزدهم و پس از آن با توسعهٔ معاملات ودادوستد با کشور های خارجی ، طبقهٔ متوسط تازه ، در مصر رشد یافت . یکی از افراد این طبقه که خود از یك خانوادهٔ « فلاح » و دهقان بیرون آمد « سعد زغلول » بود . در موقعی که « عربی پاشا » در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ بر ضد انگلیسی ها بمبارزه پرداخت ، سعد زغلول جوان بود و زیر فرمان عربی پاشا کار میکرد . از همانزمان ببعد ، تا موقع مرگش در سال ۱۹۲۷ مدت چهل و پنجسال بخاطر آزادی مصر مبارزه‌کرد و رهبر نهضت استقلال‌طلبانهٔ مصر شد ، او رهبر بی‌گفتگوی مصر و محبوب دهقانان بود که خودش ازمیان آنها بیرون آمده بود اما طبقهٔ باصطلاح اشراف ، یعنی طبقهٔ مالکان بزرگ فئودال نسبت به او دوستی نداشتند . اینها از رشد و پیشرفت طبقهٔ متوسط که تدریجاً ایشانرا از موقعیت ممتازی که در کشور داشتند دورمیراند ، خوششان نمی‌آمد .

بنظر اینها سعد زغلول یك شورشی مینمود و او هم ناچار میشد بعنوان رهبر و نمایندهٔ طبقهٔ خودش برضد آنها مبارزه‌کند .

انگلیسی ها در مصر هم مانند هندکوشیدند از میان طبقهٔ مالکان‌فئودال برای خود دوستان و هوادارانی پیداکنند . در مصر این طبقه در واقع بیشتر ترك بود تا مصری و مظهر اشرافیت قدیمی بشمار میرفت که از طرف عثمانی برمصر حکومت میکرد .

بدینگونه انگلیسی ها در مصر با همان سبك و روش خاص امپریالیستی

کوشیدند خود را با بعضی گروههای اجتماعی یا سیاسی متفق سازند و از راه برانگیختن یك دسته و گروه برضد دسته و گروه دیگر در راه پیشرفت ناسیونالیسم واحد و متحد مصر مشکلاتی ایجاد کنند .

در آنجا هم مانند هند کوشیدند مسئلهٔ اقلیت مذهبی و موضوع قطبی‌های مسیحی را که در مصر اقلیتی میباشند پیش بکشند اما در این منظور خود شکست خوردند . تمام اینکارها طبق مرسوم با عبارات خوش ظاهر انجام میگرفت و چنین وانمود میساختند و میگفتند که تنها منظورشان حفظ حقوق و منافع تمام مردم مصر است . میگفتند که آنها «محافظ» منافع «میلیونها مردم بی ـ زبان » هستند و اگر« ماجراجویان وآشوبگران » و این قبیل اشخاص نباشند و « درکشور هوادارانی نداشته باشند » مسلماً آشفتگی و آشوبی پیش نخواهد آمد .

گاه‌گاهی هم جریان این حفظ منافع بصورت تیراندازی بروی مردمی که در فکر حفظ منافعشان بودند درمی‌آمد . شاید در واقع آن مردم بیچاره فقط باین وسیله میتوانستند از این دنیای پراز فقر و نکبت نجات یابند وهرچه زودتر به بهشتی که بایشان وعده داده میشد بروند .

در تمام دوران جنگ جهانی و مدتها پس از آن درمصر حکومت نظامی برقرار بود . در زمان جنگ قانونی بنام خلع سلاح و قانونی برای سربازگیری وضع شد . مصر از سربازان بریتانیا پربود . در ابتدای جنگ مصر بصورت کشور تحت‌الحمایهٔ بریتانیا اعلان گشت .

با فرا رسیدن صلح در سال ۱۹۱۸ ناسیونالیستهای مصردوباره بفعالیت پرداختند و خود را آماده ساختند که موضوع استقلال مصر رادربرابر حکومت بریتانیا و کنفرانس صلح پاریس مطرح کنند ، در آنوقت هیچ حزب واقعی در مصر وجود نداشت . یك حزب ملی بنام « وطنی » ها بود که تعداد کمی عضو داشت .

در آن وقت این پیشنهاد مطرح شد که یك هیئت نمایندگی بزرگ تحت ریاست سعد زغلول پاشا به لندن و پاریس فرستاده شود و درخواست

استقلال کامل مصررا منعکس سازد . بمنظور اینکه این هیئت نمایندگی واقعاً ملی باشد وپشتیبانی مردم مصررا برای خود داشته باشد سازمانی بزرگ و دامنه‌دار طرح‌ریزی شد . وهمین امرریشه و سابقهٔ حزب بزرگ «وفد» گشت زیرا «وفد» در زبان عربی بمعنی نمایندگی است .

حکومت بریتانیا اجازه نداد که این هیئت نمایندگی به‌لندن برود و درماه مارس ۱۹۱۹زغلول وسایر رهبران آن را بازداشت کرد. این اقدام بریتانیا انقلابی خونین را بوجود آورد . چند تن ازانگلیسی‌ها کشته شدند. شهر قاهره و مراکز دیگر مصربدست کمیته‌های انقلابی افتاد وکمیته‌های‌ملی برای « امنیت عمومی » دربسیاری جاها تأسیس گشت . دانشجویان دانشگاه در این شورش سهم نمایانی داشتند .

معهذا پس از این مقدمات موفقیت‌آمیز هرچندکه عده‌ئی از مأموران رسمی بریتانیا کشته شده بودند شورش مزبور تا اندازهٔ زیادی سرکوب شد . اما اگرچه قیام فعال و علنی بظاهر ، آرام و سرکوب گشت ، نهضت‌ملی مصر دامنه‌دارتر از آن بود که از میان برود . بلکه ازآن‌پس تاکتیك‌ها و روش‌های مبارزهٔ خودرا تغییر داد و به دومین مرحلهٔ خود وارد گشت که مقاومت منفی بود .

این مبارزهٔ مقاومت منفی‌باندازه‌ئی موفقیت‌آمیز بودکه حکومت‌بریتانیا ناچارگشت قدمهائی در راه برآوردن منظورهای مصر بردارد و کمیسیونی تحت ریاست « لردمیلنر» از لندن به مصر فرستاده شد . ناسیونالیستهای مصرتصمیم‌گرفتند که این کمیسیون را بایکوت و تحریم کنند و این تصمیم باموفقیت اجرا شد . درمورد بایکوت «کمیسیون‌میلنر» هم بازدانشجویان نقش نمایانی داشتند . این کمیسیون بقدری تحت تأثیر مقاومت ملی مصرقرار گرفت‌که توصیه‌های مهمی بدولت انگلستان داد که ممکن بود نتایج جالبی ببارآورد . اما حکومت بریتانیا این توصیه‌هارا نادیده گرفت و مبارزهٔ ملی مصر سه سال دیگریعنی از اوایل ۱۹۱۹تا اوایل۱۹۲۲ ادامه یافت. مصریها هیچ چیزدیگرجز « استقلال‌تام » را قبول نمیکردند

زغلول پاشا که کمی پس از بازداشتش درسال ۱۹۱۹ آزاد شده بود . دردسامبر ۱۹۲۱ دوباره بازداشت شد و تبعید گردید ، اما این اقدام هم وضع مصررا ازنظر انگلیسیها بهتر نکرد و ناچار شدند به سازش با مصریها بپردازند . کوششهائی که برای سازش صورت گرفت ناکام گشت . زغلول مردی افراطی و سازش ناپذیر نبود . حتی یکبار هم سوء قصدی از طرف بعضی‌ها که اورا خائن میشمردند نسبت بجان او صورت گرفت. زیرا آنها زغلول را متهم میکردند که میخواهد بشکلی نامناسب با انگلیسیها سازش کند و باین جهت میخواستند اورا بکشند . با اینهمه مذاکرات زغلول و بریتانیا به نتیجه و سازش منتهی نشد.

دلیل واقعی شکست کوششهای حکومت بریتانیا و ناسیونالیستهای مصر چه در آنزمان و چه اکنون ، برای رسیدن به یك توافق و سازش، جهات اساسی است ، این دلایل بهمان جهات و دلایلی که بوجود آمدن توافق وسازشی را درهند غیرمقدور میسازد شبیه است .

ناسیونالیستهای مصر نمیخواستند منافع بریتانیارا در مصر نادیده بگیرند و کاملا آماده بودند که در مورد منافع خاص بریتانیا در زمینهٔ ارتباطات امپراطوری و راههای سوق‌الجیشی و چیزهای دیگر تسهیلاتی برایش فراهم سازند و امتیازاتی به او بدهند اما میخواستند که این چیزها فقط پس از آنکه استقلال کامل مصر برسمیت شناخته شود و بدون آنکه بـه استقلال ملی مصر آسیبی برساند و بستگی پیدا کند مورد مذاکره قرار گیرد . ازآنسو انگلستان فکر میکرد که این امر فقط مربوط بخود اوست که تاچه اندازه آزادی باید به مصر داده شود و این آزادی هم با منافع بریتانیا بستگی دارد که باید پیش از هرچیز حفظ و حمایت شود .

بدینسان زمینهٔ مشترك و مساعدی برای توافق و سازش میان طرفین وجود نداشت . با اینهمه حکومت بریتانیا احساس میکرد که هرچه زودتـر باید اقدامی انجام پذیرد ، ازین رو بدون آنکه توافقی صورت گرفته باشد خودشان در ۲۸ فوریه ۱۹۲۲ اعلامیه‌ئی را منتشر ساختند . در این اعلامیه گفته میشد که درآینده مصر به صورت «یك دولتی مستقل و حاکم برمقدرات

خود» شناخته خواهد شد اما ـ و این « اما » خیلی بزرگ بود ـ چهار موضوع باید درآینده موردملاحظه قرار گیرد بدینقرار :

۱ـ امنیت ارتباطات امپراطوری بریتانیا درمصر.

۲ـ دفاع ازمصر در مقابل هر تجاوز یا هر نوع دخالت مستقیم یاغیر مستقیم خارجی .

۳ـ حمایت منافع خارجیان درمصروحمایت از اقلیت‌ها .

٤ـ مسئلهٔ آیندهٔ سودان .

این ملاحظات و این موضوعها نوعی شباهت خانوادگی با چیزهائی داشت که در هند هم وجود دارد و ما آنهارا « تضمین‌ها » مینامیم ودامنهٔ آن دراینجا خیلی وسیع‌تراست .

مصریها نمیتوانستند این شروط و ملاحظات را بپذیرند زیرا هر چند در ظاهر بسیار ساده و معصومانه جلوه‌گر میکرد در واقع مفهوم آنهااین‌بود که برای مصر چه در امور داخلی و چه در امور خارجی استقلالی وجود نخواهد داشت .

باین ترتیب اعلامیه استقلال ۲۸ فوریه ۱۹۲۲ فقط اعلان یك طرفی از طرف حکومت بریتانیا بودکه مصر آنرا نمی‌پذیرفت وبرسمیت‌نمیشناخت. حوادث سالهای بعد در مصر بهتر روشن ساخت که استقلال همراه با شروط و ملاحظات یا همراه باتضمین‌ها و تأمین‌هائی که بریتانیا میخواهد چه مفهومی دارد .زیراباوجود این«استقلال»مقررات‌حکومت نظامی که‌تحت‌ارادهٔ‌مأموران انگلیسی بود تا یکسال‌ونیم پس از صدور این اعلامیه همچنان ادامه داشت و فقط وقتی لغو گشت که حکومت مصر « قانون بخشودگی » را بتصویب رساند . بنابراین قانون تمام مأموران رسمی از عواقب تمام اقدامات غیر قانونی که در دوران حکومت نظامی مرتکب شده بودند معاف می‌گشتند .

برای مصر باصطلاح « مستقل » یك قانون اساسی بسیارمرتجعانه هدیه دادندکه قدرت فراوانی برای شاه ـ یعنی ملك فؤاد که برمصریهای بیچاره

تحمیل شده بود ـ بوجود می‌آورد . ملك فؤاد و مأموران عالیرتبهٔ انگلیسی روابط بسیارخوبی با هم داشتند . همهٔ آنها از عناصر ملی خوششان نمی‌آمد و یافکر آزادی مردم یا حتی حکومت پارلمانی واقعی مخالف بودند .

ملك فؤاد خودرا منفرداً حاکم بر مقدرات همه بشمار می‌آورد ، هر چه دلش میخواست میکرد پارلمان را منحل میساخت و در حالیکه بسرنیزهٔ نیروهای انگلیسی که همیشه‌در اختیارش بود تکیه داشت‌بصورت دیکتاتـوری حکومت میکرد .

نخستین اقدام « خیرخواهانه ! » حکومت بریتانیا پس از اعلان‌استقلال مصرآن بود که مبالغ هنگفتی خسارت و غرامت برای مأموران خود کـه‌در رژیم تازه از کار برکنار میشدند مطالبه کرد . ملك فؤاد بنام حکومت مصر با کمال میل این درخواست را قبول کرد و مبلغ عظیمی‌معادل۶٫۵۰۰٫۰۰۰ لیره باین ترتیب پرداخته شد . تنهایکی ازمأموران انگلیسی مبلغ ۸۵۰۰۰لیره دریافت داشت . و خوشمزه این بود که بعضی از همین مأموران که با این ترتیب مبالغ هنگفتی پاداش گرفتند بلافاصله با قراردادهای تازه و مخصوص واردکار وباصطلاح واردخدمت دولت مصرشدند .

باید بخاطر بیاوری که مصر کشور بزرگی نیست وجمعیت‌آن‌ازیکسوم جمعیت استان « ولایات متحده » درهندکمتراست .

قانـون اساسی مصر علناً تصریح میکند و مقرر میدارد که « تمامـی قدرت از ملت ناشی میشود » . اما در واقع از وقتیکه قانون اساسی تازه اعتبار یافت یا باصطلاح به اجراگذارده شد پارلمان مصر فقط دوران‌کوتاهی دایر بوده است .

تا آنجاکه من میدانم هیچ دورهٔ پارلمان تا پایان دوران عادی خود ادامه نیافته است . بارها و بارها پارلمان بوسیلهٔ ملك فؤاد منحل‌گشته است و فؤاد بصورت پادشاهی مستبد حکومت کرده و بقانون اساسی اعتنائی نشان نداده است .

نخستین انتخابات که برای تشکیل پارلمان تازه انجام گرفت در سال

۱۹۲۳ بود . در آن انتخابات زغلول پاشا و حزبش که بنام «حزب وفد» معروف شده است موفقیت کامل و درخشانی در سراسر کشور بدست آوردند و ۹۰ درصدآراء را بردند و از ۲۱٤ کرسی پارلمان ۱۷۷ کرسی نصیب‌این حزب گشت .

پس ازاین پیروزی کوششی‌بعمل‌آمد که توافقی‌با انگلستان برقرارشود. برای این منظورزغلول به‌لندن رفت اما نظریات دوطرف تفاوت فراوان‌داشت ومذاکرات آنها پس‌ازمدتی بدون‌نتیجه قطع‌شدزیرا برسرچند موضوع‌اختلافات خیلی شدید بود .

یکی از موارد اختلاف موضوع سودان بود . سودان کشوریست که در جنوب مصر واقع شده وبا مصر تفاوت‌های بسیار دارد. مردم سودان و زبان ایشان بـا مردم و زبان مصر متفاوت هستند . قسمت علیای رود عظیم نیل در سودان جریـان دارد .

از اوان تاریخ و دورترین زمانهائی‌که ما اطلاع داریم یعنی ازحدود هفت هزاریا هشت‌هزارسال پیش، رودنیل شریان اصلی حیات‌نیل بوده است . تمام‌زندگی‌کشاورزی مصربا طغیانهای منظم وسالیانۀ نیل‌بستگی دارد که‌هرسال رسوبات غنی وحاصلخیزرا ازارتفاعات حبشه‌باخودهمراه میاوردوزمین‌صحرای مصررا با خاکهای بارآورمیپوشاند .

لردمیلنر(عضو کمیسیونی که‌موردتحریم وبایکوت‌مردم‌مصر قرار گرفت). دربارۀ رود نیل چنین نوشت :

« تاوقتیکه سرزمین‌های جنوبی‌وقسمت‌علیای نیل‌تحت‌نظارت‌مصر نباشد ، همیشه‌این ناراحتی‌وجود داردکه مبادا خطری زندگی اورا تهدیدکند . زیرا رودبزرگ نیل‌درمصر نه‌فقط موجب‌رونق‌و رفاه زندگی بلکه اساس حیات بشمار میرود . »

قسمت علیای رود نیل درسودان واقع شده‌است وبااین‌جهت سودان برای مصراهمیت حیاتی دارد .

در سابق سودان باصطلاح تحت تسلط و حکومت مشترك انگلستان و

مصر قرارداشت وبنام «سودان بریتانیا ومصر» نامیده میشد. درآنوضع، تصادم منافع وجودنداشت ومبالغ هنگفتی ازپولهای مصردرسودان به مصرف‌میرسید. لردکرزون، درسال ۱۹۲٤ درپارلمان انگلستان گفت که اگر پولهای ارسالی ازمصربه سودان نباشد عملاسودان ورشکست خواهدبود.

موقعیکه مسئلهٔ خروج ازمصربصورت‌جدی دربرابربریتانیاقرارگرفت. کوشیدکه سودان را دردست خود نگاه‌دارد. ازسوی دیگر مصریها هم احساس میکردندکه حیاتشان باتسلط برقسمت علیای‌آبهای‌نیل درسودان بستگی‌دارد. باین ترتیب تصادم منافع پیش‌آمد.

درسال ۱۹۲٤ هنگامی‌که موضوع سودان میان سعد زغلول وحکومت بریتانیا مورد مذاکره قرار گرفت مردم سودان به شکل‌های مختلف هم‌بستگی و علاقمندیشان را به مصر نشان دادند و باین جهت بشدت از طرف حکومت بریتانیا تنبیه شدند و کیفر دیدند. با این‌که اسماً انگلستان‌ومصر متفقاً بر سودان حکومت می‌کردند و عملا هزینهٔ حکومت سودان را مصر می‌پرداخت انگلیسی‌ها بدون مشورت با مصر و برضد مصر بمداخلات ناروا در سودان پرداختند.

یکی دیگرازحقوقی که انگلستان درباصطلاح اعلامیهٔ استقلال‌مصربرای خود ذخیره‌کرده بودحفظ وحمایت منافع خارجیان بود.

به‌بینیم این منافع‌خارجی در واقع چه بود؟

دریکی از نامه‌های سابقم در این باره برایت مطالبی‌گفتم. در موقعی که امپراطوری ترک‌ها ضعیف شد دولت‌های بزرگ ومقتدرمقررات‌گوناگونی را بر حکومت عثمانی تحمیل کردند که بنا بر آن میبایست با اتباعشان در ترکیه بشکلی خاص و استثنائی رفتار شود. این اتباع کشورهای اروپائی هر جرم و جنایتی هم‌که مرتکب می‌شدند باآنها طبق قوانین ترکیه رفتار نمی‌شد. همچنین امتیازات‌گوناگون دیگری هم برای خود داشتند از جمله ازپرداخت بعضی مالیات‌ها و عوارض معاف بودند. این‌حقوق‌خاص و امتیازات برای خارجی‌ها «کاپیتولاسیون»نامیده می‌شد. کلمهٔ«کاپیتولاسیون»

ازکلمهٔ «کاپیتوله» یعنی تسلیم شدن مشتق شده است ودرواقع مفهوم این کلمه اینست که کشوری که درآن «کاپیتولاسیون» وجود دارد مقهوروتسلیم کشوریست که ازین حقوق استفاده میکند.

ازآنجاکه حکومت مرکزی عثمانی این امتیازات رابرای خارجیهاقبول کرده‌بود، درنواحی مختلف دیگری هم که جزئی ازامپراطوری عثمانی بحساب میآمدند خارجیها همین حقوق رابرای خود قائل شدند.

هرچند مصرتحت تسلط کامل بریتانیا بود و ترکیه حتی بطور اسمی هم در آنجا تسلط و حکومتی نداشت از این لحاظ مانند قسمتی از امپراطوری ترکیه تلقی می‌گشت وکاپیتولاسیون بر آن تحمیل می‌شد. اتباع خارجی دراین شرایط بسیار مساعد که برای ایشان بوجود آمده بود در شهرهای مختلف مصر به‌کارهای بازرگانی و غیره پرداختند و سرمایه‌داران خارجی در مصر زیاد شدند.

بدیهیست که این سرمایه داران خارجی مخالف تغییر وضعی بودندکه درآن از جهات گوناگون موردحمایت قرارمیگرفتند ومیتوانستندحتی بدون آنکه مالیاتی بپردازند وثروتمند و مرفه شوند. همین‌هابودندکه انگلستان باصطلاح بنام صاحبان منافع مستقردرمصر، ازایشان‌حمایت میکرد. طبعاً مصر هم نمیتوانست باوضعی موافقت کندکه نه‌فقط با استقلال کشور مباینت کامل‌داشت بلکه برای درآمددولتی مصرهم زیانهای هنگفت داشت.

تا وقتیکه ثروتمندترین مردم ازپرداخت مالیاتها میگریختند هیچگونه اقدام دامنه‌داربرای اصلاحات اجتماعی مقدورنبود. دردوران حکومت مستقیم انگلستان برمصرهم هیچ اقدامی برای توسعهٔ آموزش ابتدائی اجباری وبرای بهداری عمومی وپیشرفت زندگی دهکده‌ها صورت نگرفته بود.

اتفاقاً خود ترکیه‌که سرمنشاء اصلی بوجودآمدن حق کاپیتولاسیون بود توانست پس از پیروزی کمال پاشا این امتیازات را لغو کند. باید بگویم که درچین هم دراین زمان‌که این نامه را می‌نویسم برای ازمیان‌بردن حقوق و امتیازاتی که شبیه کاپیتولاسیون می‌باشد مبارزه‌ئی دنبال می‌شود. در

ژاپن نیزدرقرن نوزدهم این‌حقوق وامتیازات دردوران کوتاهی برای‌خارجیان وجود داشت اماهمینکه نیرومندشدآنها رالغو کرد.[۱]

بدینقرارمسئلهٔمنافع‌مستقل‌خارجی یکی‌دیگرازموانعی بود که‌درراه‌برقرار شدن سازش وتوافق میان بریتانیا ومصروجود داشت.معمولا منافع‌مستقرهمیشه ودرهمه جا مانعی درراه‌حصول‌آزادی هستند .

حکومت‌بریتانیا، با بزرگواری(!)خود باصطلاح‌بحمایت ازمنافع‌اقلیتها هم می‌اندیشید واین حق نیزیکی ازچیزهائی بود که دراعلامیهٔ استقلال مصردر فوریه ۱۹۲۲ برای انگلستان ذخیره شده بود .

درمصر «مهمترین‌اقلیت‌ها «قبطی»هاهستند. چنین‌تصورمیشد که این‌قبطی‌ها بازماندگان واعقاب‌مصریان‌باستانی وبدین قرارقدیمی‌ترین نژادمصرمیباشند. اینها مسیحی هستندوازاوان‌عهد مسیحیت وخیلی پیش‌ازآنکه‌اروپا مسیحی‌شود بآئین عیسوی درآمدند .

حکومت انگلستان باصطلاح مدعی حمایت ازمنافع این اقلیت‌هم بود . امااین اقلیت قبطی مسیحی بجای اینکه بخاطر این بزرگواری ومرحمت (!) ازحکومت بریتانیا سپاسگزارباشد تقاضا داشت‌که ایشان رابحال‌خودبگذارد. پس‌ازاعلامیهٔ استقلال فوریهٔ۱۹۲۲ قبطی‌ها اجتماع بزرگی ترتیب‌دادندواعلان داشتند که «ازتعیین‌نمایندگانی بنام‌اقلیت‌وازحمایت منافع‌اقلیت‌صرفنظرمیکنند وتشکیل وحدت‌ملی ووصول‌بهدفهای ملی رامقدم میشمارند .»

حکومت بریتانیا این‌تصمیم قبطیها راموردانتقادقرارداد وآنرا ابلهانه خواند؛اماچه عاقلانه وچه‌ابلهانه، این‌تصمیم به دعاوی انگلستان‌مبنی‌برحمایت حقوق‌اقلیت قبطیها درمصرپایان‌دادوموضوع بحث دربارهٔاقلیت‌ها هم‌درمصرخاتمه یافت . عملا نیزقبطی‌ها در مبارزه بخاطر آزادی ملی بشکل مؤثری شرکت جستند وبعضی از صمیمی‌ترین همکاران زغلول پاشا درحزب « وفد » از همین قبطی‌ها بودند .

۱ـ درایران نیزاین‌امتیازات وحقوق کاپیتولاسیون بوجودآمده بودوپس ازانقراض سلسلهٔ قاجاریه ازمیان رفت ولغو گردید .

بخاطر همین مسائل مورد اختلاف میان انگلستان ومصر ودرواقع بخاطر تضادوتصادم منافع طرفین مذاکرات میان هیئت نمایندگی مصر بریاست سعدزغلول وحکومت بریتانیا درسال ۱۹۲٤ قطع شد وبه نتیجه نرسید .

حکومت بریتانیا ازین موضوع بسیارخشمگین وناراضی شدزیراتاآنزمان عادت داشت که اموررا درمصر بدلخواه خود ببیند اما حالامیدیدکه پارلمان تازهٔ قاهره ومخصوصاً رهبران حزب وفدلجوجانه درمقابلش ایستادگی میکنندوهمین موضوع برایش خشم انگیز بود. باین جهت تصمیم گرفت درسی ازروشهای امپریالیستی خودبه حزب وفد وبه پارلمان مصر بیاموزد . اتفاقاً بزودی فرصت مناسبی هم برای این موضوع پیش آمد.

درنامهٔ آینده برایت خواهم گفت که چگونه انگلیسیهاازین فرصت استفاده کردند ومنظورخود را عملی ساختند. این واقعهٔ نمایان که آئینه‌ئی از طـرز عمل واقدام امپریالیسم کنونیست شایستهٔ آنست که نامه‌ئی جداگانه را بخود اختصاص دهد .

۱٦٤

معنی استقلال زیر نظر بریتانیا چیست

۲۳ مه ۱۹۳۳

درنامهٔ اخیرم برایت گفتم که مذاکرات میان مصرکه ناسیونالیست‌های مصری نمایندهٔ آن بودند با حکومت انگلستان درسال ۱۹۲٤ باشکست مواجه گردید وبریتانیا ازاین موضوع بسیارناراضی وخشمگین بود.

پیش‌ازآنکه بشرح وقایع نمایان وشگفت انگیزی‌که بدنبال این‌ماجرا روی داد بپردازم‌باید بیادت بیاورم‌که باوجودآنکه مصرباصطلاح‌مستقل‌نامیده میشد همچنان تحت‌اشغال نظامی بریتانیا قرارداشت. نه‌فقط واحدهای ارتش بریتانیا مستقیماً درمصر اقامت‌داشتند ومستقر بودند بلکه ارتش مصرهم تحت فرماندهی افسران‌انگلیسی وزیرتسلط‌ونظارت ایشان بودویکنفرانگلیسی‌بالقب «سردارارتش» دررأس‌آن قرار داشت.

همچنین ریاست نیروهای پلیس و شهربانی هم دردست انگلیسی‌ها بود و به بهانهٔ‌حفظ وحمایت‌منافع خارجیان‌درمصر، حکومت بریتانیاوزارت‌خانه‌های مالیه ودادگستری وامور داخلهٔ‌کشور را نیزتحت‌کنترل و تسلط خود داشت. یعنی تمام امورحیاتی ومهم مصردر دست انگلیسی‌ها یا زیرتسلط ایشان‌بود. بدیهیست‌که مصری‌ها پا فشاری داشتندکه این تسلط بریتانیا در همه چیزوهمه جا ازمیان برود.

در ۱۹ نوامبر ۱۹۲٤ یکنفر انگلیسی بنام «سرلی استیك» که مقام فرماندهی عالی وسرداری ارتش مصررا داشت و درعین حال حکمران‌کل سودان هم بودبوسیلهٔ چند تن از مصریان‌کشته شد. طبعاً این امرچه درمصر وچه در انگلستان موجب ناراحتی شدید انگلیسی‌ها گشت. اماشاید ناراحتی

سران حزب وفدومیلیون مصر از انگلیسی‌ها هم بیشتر بود زیرا میدانستند که این واقعه بهانهٔ حمله و یورشی برایشان خواهد شد .

این حمله خیلی زود و پس از سه روزآغاز شد . روز ۲۲ نوامبر، «لرد آلن‌بی» کمیسرعالی بریتانیا در مصر ، اولتیماتومی به حکومت مصر تسلیم کرد وانجام فوری درخواستهای زیررا خواستار شد :

۱- پوزش رسمی .
۲- کیفردادن به مجرمین این واقعه .
۳- ممنوع ساختن تمام تظاهرات سیاسی .
٤- پرداخت ۵۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ غرامت .
۵- خروج ۲٤ ساعتهٔ تمام نیروهای نظامی مصرازسودان .
٦- لغو محدودیت‌هائی که بنفع مصر برای آبیاری مناطق‌درسودان‌وضع شده بود .
۷- رفع ولغو هرگونه مخالفتی که دربرابرحق حکومت بریتانیابرای دفاع ازخارجیان مقیم مصربوجود آمده باشد . این امر مخصوصاً بـه ادامه وجود و تسلط مقامات بریتانیائی در وزارتخانه‌های مالیه و دادگستری‌وامور داخلی کشور ، مربوط میشد .

بدنیست که این هفت درخواست حکومت بریتانیا را مورد دقت و توجه بیشتر قراردهیم .

چون « سرلی‌استیك » بدست یکنفر کشته شده بود ، حکومت بریتانیا فوراً و حتی بدون امکان هیچگونه تحقیق ، حکومت مصررا بطورکلی یعنی‌تمام مردم مصررا یکجامسئول ومجرم میشمرد بعلاوه از این واقعه سودمالی‌هنگفتی هم میخواست .آنچه بسیار جالب وپرمعنی بود درصددبرآمدتمام‌مواردا‌ختلافی را که میان انگلستان و حکومت مصر وجود داشت و مذاکرات در این مورد چند ماه پیش در لندن بی‌نتیجه قطع شده بود بااستفاده ازاین فرصت اجباراً حل‌وفصل کند ، و چون تمام این نتایج هنوز هم بنظر ایشان کافی نبود اضافه کرده بودند که باید تمام تظاهرات سیاسی هم ممنوع گردد وباین قرار مانع

آن میشدند که زندگی عمومی کشور بشکل عادی ادامه یابد .

تمام این چیزها واقعاً بهره‌کشی فوق‌العاده‌ئی از یك قتل بود . براستی تصور نیرومند و عجیبی لازم بود تا بتواند از یك قتل این همه فایده برای بریتانیا فراهم آورد .

آنچه مخصوصاً بیشتر شگفت انگیز مینمود اینست که دو مأمور اصلی که ممکن بود مخصوصاً در این مورد و برای جلوگیری از وقوع چنین‌جرمی مسئول باشند یعنی رئیس پلیس قاهره و مدیر کل ادارهٔ حفظ و مراقبت اروپائیان درمصر هردوانگلیسی بودند که اسماً در خدمت دولت مصر قرار داشتند . اما هیچ‌کس این دونفر را مسئول نمیشمرد بلکه حکومت بریتانیا با کمال خونسردی وباحسابگریهای سودجویانه بار تمام مسئولیت‌هارا بردوش حکومت بیچارهٔ مصر گذاشت که بلافاصله تأسف عمیق خودرا از این قتل اظهارداشته بود .

حکومت مصر درمقابل این اولتیماتوم و این تقاضاها کمال تأسف‌وتأثر خودرا بیان داشت . زغلول پاشا تقریباً باتمام شرایط اولتیماتوم موافقت کرد وحتی مبلغ هنگفت ۵۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ را در ظرف بیست‌وچهارساعت پرداخت فقط در مورد سودان گفت که نمیتواند از حقوق خودصرف‌نظر کند.

حتی این عذرخواهیها وپرداخت خسارات برای «لردآلن‌بی» وحکومت بریتانیا کافی نبود زیرا شرایط مربوط به سودان پذیرفته نشده بود . باین جهت بنام حکومت بریتانیا گمرك اسکندریه را اشغال کردند ودرآمدگمرکی را درتسلط خودگرفتند . بعلاوه با وجود اعتراضهای مکررمصر شرایط خودرا در سودان هم‌تحمیل کردند و سودان‌را بصورت مستعمرهٔ بریتانیا درآوردند . در سودان نیروهای مصری باین مناسبت شورش کردند اما نافرمانی آنها با حشونت وشدت فوق‌العاده سرکوب گشت .

زغلول پاشا و حکومت او بعنوان اعتراض نسبت به اقدامات بریتانیا بلافاصله استعفا دادند و در همان ماه نوامبر ۱۹۲٤ ملك فؤاد پارلمان مصر را منحل کرد بـاین ترتیب انگلیسی‌ها موفق شدند که زغلول و حزب«وفد»

او را از کار برکنار کنند و لااقل بطور موقتی هم که باشد پارلمان را که اکثریت آن‌ازحزب وفد بود منحل سازند . بعلاوه‌سودان‌را رسماً به‌مستعمرات و متصرفات خود ملحق ساختند و از این راه در وضعی قرار گرفتند که به آسانی میتوانستند از راه تسلط بر آبهای نیل در سودان، گلوی مصر را بفشارند .

پارلمان بیچارهٔ مصر باین مناسبت به « جامعهٔ ملل » رجوع کرد و «از بهره کشی‌فوق‌العادهٔ بریتانیا ازواقعه‌ئی‌تأسف‌آور، برای‌منظورهای‌امپریالیستی» شکایت برد ، اما جامعهٔ ملل در برابر شکایتی که نسبت به یکی از قدرتهای بزرگ بعمل می‌آمدکور و کر بود .

از این زمان ببعد درمصرمبارزات مداومی‌ادامه داشت وکشمکش میان حزب وفدکه در واقع مظهر تمام ملت بود از یکسو و نیروی متحد ملك فؤاد وکمیسرعالی بریتانیاکه از طرف سایر منافع خارجی وابسته بدربار پشتیبانی میشدند ازسوی دیگر، دنبال میشد .

با وجود قانون اساسی ، مصر اغلب تحت حکومت دیکتاتوری وخود ـ سرانهٔ ملك فؤاد قرار داشت‌که بصورت یك سلطان‌مستبد حکومت میکرد . هروقت‌که اجازه داده میشد پارلمان افتتاح‌شود وانتخاباتی صورت‌گیردتقریباً تمام ملت پشت سر حزب وفد قرار میگرفت و باین جهت پادشاه مصرپارلمان رامنحل میکرد .

مسلماً اگر ملك فؤاد پشتیبانی انگلیسی‌ها و ارتش و پلیس راکه تحت کنترل آنها بودند برای خود نمیداشت نمیتوانست باینصورت عمل‌کند .

مصرکه اسماً « مستقل » بود زیر نفوذ بریتانیا کما بیش مانند یکی از ایالات هندکه مستعمرهٔ مستقیم بریتانیاست اداره میشد و مأموران انگلیسی‌که در آنجا بودند قدرت اصلی و زمام امور را در دست داشتند .

بطوریکه‌گفتم در ماه نوامبر ۱۹۲٤ پارلمان مصر منحل شد . پنج ماه بعد در مارس ۱۹۲۵ پارلمان جدید تشکیل‌گردید . در این پارلمان هم‌حزب وفد اکثریتی عظیم داشت و بلافاصله زغلول پاشا را بریاست مجلس انتخاب

کرد . اما نه انگلیسی‌ها و نه ملك فؤاد این وضع را می‌پسندیدند باینجهت در همان روز این پارلمان نوزاد و یکروزه منحل گشت !

از آن پس یکسال تمام پارلمانی وجود نداشت و باوجود قانون‌اساسی، ملك فؤاد بصورت دیکتاتوری مطلق المنان حکومت میکرد و پشت سرش هم کمیسر بریتانیاقدرت اصلی‌را در دست‌داشت . تمامی‌کشور ازاین وضع ناراضی وخشمگین بود . سعد زغلول توانست تمام گروههای مختلف رابرای مبارزه و مخالفت با اتحاد مشترك ملك فؤاد و نیروهای انگلیسی متحد سازد .

حتی در ماه نوامبر ۱۹۲۵ اعضای همان پارلمان که منحل شده بود اجتماعی ترتیب دادند و چون عمارت پارلمان بوسیلهٔ نیروهای نظامی اشغال شده بود ناچار جلسهٔ اجتماع خودرا در محل دیگری برپاداشتند .

در این موقع ملك فؤادکوشیدکه با صدورفرمانی ازکاخ سلطنتش تمامی قانون اساسی را تغییر دهد. هدفش از تغییرات قانون اساسی این‌بودکه‌آنرا بصورت محافظه کارانه تری درآورد بطوریکه‌پارلمان آینده بیشتر‌تحت‌اختیار خودش باشد و هواداران زغلول از آن دور بمانند . اما وقتی که این فرمان صادرشد از هرسوفریادهای اعتراض برخاست و کاملا روشن بودکه اگرقرار باشد انتخابات موافق این فرمان انجام شود مسلماً مردم مصر آنرا بایکوت و تحریم خواهندکرد . از این رو ملك فؤاد ناچار عقب‌نشینی‌کردوانتخابات تازه‌موافق قانون اساسی‌سابق انجام گرفت . در نتیجه حزب وفد وهواداران زغلول اکثریت‌فوق‌العاده یعنی ۲۰۰ کرسی در مقابل ۱۴ کرسی بدست‌آوردند. هیچ دلیل نمایانتری برای نفوذ فوق العادهٔ زغلول در ملت مصر وآرزو ها و تمنیات ملی مصر در هواداری از او وجود نداشت . معهذا کمیسرعالی انگلستان (که در اینوقت لرد لوید یکی از حکمرانان سابق هند بود) با نخست وزیر شدن زغلول مخالفت کرد و باین جهت شخص دیگری به نخست‌وزیری منصوب گشت . البته میتوان پرسیدکه آیا انگلیسی‌ها چه حقی داشتند که در این امور دخالت‌کنند ؟!

حکومت تازه‌ئی که در مصر تشکیل شد تا اندازهٔ زیاد زیر نفوذ حزب

زغلول بود و با وجود کوششهای فراوان برای اینکه رفتارش احتیاط آمیز و ملاحظه‌کارانه باشد اغلب با « لرد لوید » کمیسر انگلستان که شخصی بسیار متکبر بود و اغلب با کشتی های جنگی بریتانیا به تهدید مصر میپرداخت ، اختلاف و تصادم پیدا میکرد .

در سال ۱۹۲۷ یکبار دیگر کوششی بعمل آمد که توافقی میان مصر و انگلستان بوجود آید اما حتی نخست‌وزیر بسیار اعتدالی که ازطرف ملک فؤاد تعیین شده بود از شرایط و پیشنهاد های بریتانیا متحیر گشت زیرا بنا بر این پیشنهاد ها در حالیکه مصر فقط اسماً و بر روی کاغذ « مستقل » نامیده میشد عملا بصورت کشوری تحت الحمایهٔ انگلستان درمی‌آمد. باین جهت مذاکرات باز هم با شکست مواجه گشت .

در موقعیکه این مذاکرات جریان داشت سعد زغلول پاشا ، رهبر بزرگ ملت مصر درتاریخ ۲۳ اوت ۱۹۲۷ بسن هفتاد سالگی درگذشت . او مرد . اما خاطره‌اش همچون میراثی عزیز و گرانبها در مصر زنده ماند و الهام بخش مردم میباشد . همسرش ، « بانو صفیه زغلول » هنوز زنده است و مورد احترام تمامی‌ملت مصرمیباشدکه باو لقب « مادر ملت » داده اند . خانهٔ زغلول در قاهره « خانهٔ مردم » نام‌داردومدتهامرکز وکانون ناسیونالیستهای مصری بوده است .

پس از زغلول ، « مصطفی نحاس پاشا » رهبر حزب وفد وجانشین‌اوشد کمی بعد در ماه مارس ۱۹۲۸ مصطفی نحاس نخست وزیرشد و کوشید بعضی اصلاحات ساده را در امور داخلی انجام دهد از جمله آزادیهای عمومی وحق حمل اسلحه را برای مردم تأمین کند . این حقوق‌درددوران برقراری‌حکومت نظامی بوسیلهٔ انگلیسی‌ها از میان رفته بود .

همینکه پارلمان مصر مباحثه در بارهٔ این موضوع را شروع کرد ، انگلیسی ها تهدیدکردندکه این موضوع اصلا نباید مورد بحث قرار گیرد و مطرح شود . واقعاً حیرت انگیز بودکه انگلستان تا این اندازه در اموری که کاملا جنبهٔ داخلی‌داشت دخالت میکرد امالرد لوید ، با همان روش‌قدیمی

و معمول انگلستان باین مناسبت اولتیماتومی به حکومت مصر تسلیم کـرد و کشتی‌های جنگی بریتانیا از جزیرهٔ مالت به اسکندریـه آمدند . نحاس پاشا ناچار تا اندازه‌ئی عقب نشست و موافقت‌کرد که این موضوعها مدتی بعد در دوران اجلاسیهٔ پارلمان که چند ماه پس از آن تشکیل میشد مورد رسیدگـی قرارگیرد .

اما دوران اجلاسیهٔ بعـدی برای پارلمـان وجود نـداشت . پادشـاه مصر وکمیسر انگلستان ، یعنی ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی تصمیم گرفتندکه نباید بیش از این به پارلمان اجازهٔ فعالیت داده شود و باین‌جهت دسیسهٔ تازه‌ئی ترتیب دادند .

نحاس پاشا مخصوصاً بخاطر درستکاری و فساد ناپذیریش‌شهرت‌داشت. اما ناگهان بر اساس یك نامه (که بعد ها معلوم شد جعلـی و ساختگی بوده است) او و یکی از رهبران قبطی حزب وفد مورد اتهام سوء استفاده و فساد قرار گرفتند . باین مناسبت تبلیغات دامنه داری از طرف محافل وابسته بـه دربار و عوامل انگلیسی در همه جاانتشار یافت . این تبلیغات نه فقطدرداخل مصر بلکه در کشور های خارجی هم دنبال میشد . خبر گزاریهای بریتانیا و خبرنگاران روزنامه های انگلیسی اتهامات جعلی و ساختگی خود را دائمـاً پخش میکردند .

ملك فؤاد به بهانهٔ این تهمتها از نحاس پاشا خواست که از نخست‌ـ وزیری استعفا دهد . اما نحاس پاشا قبول نکرد و باین جهت ملك فؤاداجباراً او را معزول ساخت . اکنون دسیسهٔ مشترك ملك فؤاد ولرد لوید به مرحله‌ئی دیگرواردمیگشت یعنی کودتائی صورت‌گرفت . و با یك فرمان‌پادشاه پارلمان تعطیل شد و قانون اساسی معلق ماند . مواد قانون اساسی مربوط به آزادی مطبوعات و آزادیهای دیگر ملغی‌گشت و حکومتی دیکتاتوری‌برقرار گردید. مطبوعات انگلستان و اروپائیان مقیم مصر ازین جریان مسرت فراوانی‌ابراز داشتند .

با وجود حکومت دیکتاتوری اعضای پارلمان گرد هـم جمع شدنـد و

اعلان کردند که حکومت تازهٔ مصر غیر قانونی است ، اما نه «لردلوید» و نه « ملك فؤاد » باین قبیل موضوعها اهمیت میدادند .

همیشه عنوان « قانون و نظم » برای هواداری وخدمت بارتجاع و امپریالیسم مورد استفاده قرار میگیرد، نه برای سلاحی بمنظورمبارزه باآنها.

اتهامی که ازطرف حکومت برضد نحاس پاشا جعل شده بود با وجود مساعی و کوششهای حکومت و دربار مصر بتدریج بی‌اهمیت میشد و بالاخره معلوم گشت که این تهمت جعلی‌وساختگی بوده است . اما بدستورحکومت‌مصر انتشار این‌مطلب وساختگی بودن اتهام ، در روزنامه‌ها ممنوع شد(واقعاًجالب استکه این طرز رفتارتاچه اندازه حیرت‌انگیز و ناجوانمردانه‌بود !) معهذا خبرجعلی بودن این اتهام بسرعت در همه جا پخش‌گشت و شادمانی فراوانی برای عموم‌بوجودآورد .

حکومت دیکتاتوری مصر که ازطرف «لردلوید» و نیروهای بریتانیا پشتیبانی میشد باجدیت میکوشید که حزب «وفد» یعنی ناسیونالیسم مصر را متلاشی ونابود کند. ترور وفشار مداوم وسانسور شدید در مورد انتشاراخبار برقرار گشت . بااینهمه تظاهرات ملی عظیم صورت میگرفت که مخصوصاً زنان درآن بشکلی مؤثر شرکت میکردند . یك هفته اعتصاب اعلان گردید که و کلای دادگستری و بسیاری از مردم درآن شرکت کردند اما مطبوعات بعلت وجود سانسور ، حتی اخبار این اعتصاب را هم نتوانستند منتشر کنند .

بدینسان سال ۱۹۲۸ در میان طوفانها و کشمکشها بسررسید . در اواخر سال در وضع سیاسی انگلستان تغییری روی داد که بلافاصله اثرآن در مصر هم نمایان شد . درانگلستان حکومتی ازحزب‌کارگر روی کارآمد ویکی ازنخستین اقداماتش‌آن بود که « لردلوید» را که حتی برای خود حکومت بریتانیا تحمل ناپذیر شده بود از مصر فراخواند . پس از رفتن لردلوید از مصر تامدتی اتحاد ملك فؤاد با انگلیسی‌ها که موجب خفقان مصر بود در هم شکست .

ملك فؤاد بدون پشتیبانی انگلیسی‌ها نمی‌توانست هیچ کاری انجام

دهد و باین جهت اجازه داد که در دسامبر ۱۹۵۸ انتخابات برای تشکیل پارلمانی‌تازه صورت گیرد . بازهم‌حزب‌وفد تقریباً تمام‌کرسی‌هارا بدست‌آورد.

حکومت حزب کارگر که درانگلستان روی‌کارآمده بود مذاکرات‌رابا مصر از سر گرفت و باین منظور در سال ۱۹۲۹ نحاس‌پاشا به لندن رفت ، حکومت حزب کارگر این بار چند قدمی نسبت به حکومت سابق انگلستان جلوتر آمد و در مورد سه نکته پیشنهادهای نحاس پاشارا پذیرفت . اما دربارهٔ چهارمین موضوع که مربوط به سودان بود موافقتی حاصل نشد و در نتیجه بازهم مذاکرات قطع شد . اما این بار وضع با سابق خیلی‌فرق‌داشت، موافقت‌های خیلی بیشتری حاصل شده بود و طرفین دوستانه از هم جداشدندو قرارگذاشتند که مذاکرات را دوباره دنبال کنند .

روی هم رفته این مذاکرات برای نحاس‌پاشاو حزب وفد پیروزی‌نسبی حساب میشد . باین جهت‌انگلیسی‌ها وسایرصاحبان منافع و بازرگانان‌خارجی که در مصر بودند ازین وضع خوششان نمی‌آمد . ملك فؤاد نیزناراضی‌بود . چندماه بعد درماه ژوئن ۱۹۳۰ تصادمی میان پادشاه و پارلمان پیش‌آمد و نحاس‌پاشا که نخست‌وزیربود ازمقام خود استعفا داد .

ملك فؤاد یکبار دیگرحکومت دیکتاتوری خودرا آغازکردکه سومین دوران دیکتاتوری اوبود . باز هم پارلمان منحل شد . تمام مطبوعات حزب وفد تعطیل گردید و حکومت خشن دیکتاتوری با تمام فشار وخشونت خود بکارپرداخت .

تمام اعضای دو مجلس پارلمان ، هم مجلس نمایندگان و هم‌مجلس‌سنا، باحکومت مطلق‌العنان دربار بمخالفت پرداختند و باوجودآنکه پارلمان رسماً منحل شده بود همه متفقاً به محل پارلمان رفتند و در آنجا اجتماعی‌ترتیب دادند . در روز ۲۳ماه ژوئن ۱۹۳۰ همه متفقاً و علناً سوگند یادکردند که به قانون اساسی وفادار بمانند و با تمام نیروشان ازآن دفاع‌کنند . باین مناسبت در سراسرکشور تظاهرات بزرگ و دامنه‌داری روی داد .

این تظاهرات مورد حمله و هجوم نیروهای نظامی قرارگرفت و در

بعضی‌جاها کسانی هم کشته شدند . حتی خود نحاس پاشا نیز در یکی ازین تظاهرات مجروح شد. بدین‌ترتیب نیروهای ارتش و پلیس که زیر فرمان افسران انگلیسی بودند دیکتاتوری پادشاه‌را حفظ کردند در حالیکه تمامی‌ملت جز مشتی اشراف و پولداران که در اطراف شاه جمع شده بودند نسبت باین حکومت نفرت داشتند .

بسیاری ازمردم که از «حزب وفد» جدا بودند وحتی اعتدالی‌ها و لیبرال‌ها که مانند لیبرال‌های هند میانه‌روهستند و با هر اقدام جدی‌وشدیداز طرف مردم وملت مخالف میباشند ، در آن موقع بمخالفت پرداختند ونسبت به‌حکومت دیکتاتوری شاه اعتراض کردند .

کمی بعد در همان سال ۱۹۳۰ شاه فرمانی صادر کرد وقانون‌اساسی تازه‌ئی را اعلان داشت که در آن قدرت پارلمان خیلی کمتر و قدرت شخصی او خیلی بیشتر شده بود ! این قبیل‌کارها چقدر آسان بود ! فرمانی‌صادرمیشد و همه چیز تغییر اساسی می‌یافت زیرا در پشت سر شاه سایهٔ شوم قدرت امپریالیستی وجود داشت !

اگر ماجرای حوادث نه ساله از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰ مصر را باجزئیات بیشتری برایت گفتم ازآنروست که بنظر من ماجرای فوق‌العاده‌ایست . در این سالها مصر بنابر اعلامیهٔ فوریهٔ ۱۹۲۲ کشوری « مستقل » بوده است . آنچه مردم مصر میخواستند روشن بود و جای چون و چرا نداشت . هروقت که فرصتی پیدا میکردند اکثریت عظیم مردم مصر چه مسلمان و چه قبطی حزب وفد را انتخاب‌میکردند . اما ازآنجهت‌که آنچه آنها میخواستندقدرت و نفوذ خارجیان و مخصوصاً انگلیسی‌هارا برای استثمار و بهره‌کشی‌ازکشور کم میکرد تمام صاحبان این قبیل منافع مستقرخارجی درمصر با تمام وسایلی که میتوانستند ـ چه بوسیلهٔ زوروخشونت مستقیم و چه از راه خیانت ودسیسه و توطئه‌چینی ـ باآن بمخالفت میپرداختند ومیکوشیدندپادشاهی‌را که همچون عروسکی بود روی‌کار نگاهدارند تاحافظ منافع ایشان باشد .

نهضت‌وفد در مصر نهضتی‌کاملا ناسیونالیستی و بورژوازی‌بود. این‌نهضت

بخاطر استقلال سیاسی مبارزه میکرد و در مسائل اجتماعی دخالتی نداشت هر موقع که پارلمان بکار میپرداخت اقدامات مفیدی درزمینهٔ آموزش و ادارههای دیگرانجام میداد. در واقع با وجود مبارزهٔ ملی، پارلمان مصر در دوران کوتاه عمرش خیلی بیش از آنچه انگلیسی‌ها در مدت چهل سال پیش ازآن برای مصر کرده بودند خدمات مفید انجام داد.

محبوبیت حزب وفد در پیش دهقانان از نتایج انتخابات عمومی و از تظاهرات بزرگ و دامنه‌داری که صورت میگرفت نمایان بود. معهذا از آنجاکه نهضت « وفد » اصولا نهضت طبقات متوسط بود نمیتوانست مانند نهضتی که هدفش تغییرات اجتماعی باشد توده‌های مردم را برانگیزاند.

پیش از آنکه این نامه را بپایان برسانم باید مختصری هم در بارهٔ نهضت زنان برایت بگویم. در تمام کشورهای عربی، شاید جزدرخودعربستان بیداری دامنه داری در میان زنان بوجود آمده است. ازین لحاظ هم مانند بسیاری موارد دیگر، مصر از عراق و سوریه و فلسطین خیلی پیش‌تر است، اما درتمام این کشورها نهضت‌های سازمان یافتهٔ زنان بوجود آمده است.

در ماه ژوئیهٔ ۱۹۳۰ نخستین کنگرهٔ زنان عرب در دمشق تشکیل‌شد. در این کنگره بیشتر در بارهٔ پیشرفت‌های فرهنگی واجتماعی تأکید میشد تا مسائل سیاسی، در مصر زنان بفعالیت‌های سیاسی بیشتر تمایل دارند. در تظاهرات سیاسی شرکت میکنند و اتحادیهٔ نیرومندی برای درخواست‌شرکت در انتخابات و بدست آوردن حق رأی تشکیل داده‌اند. زنان مصرخواستار اصلاحاتی در قانون ازدواج بنفع خودشان میباشند و میخواهند در موردبدست آوردن مشاغل مختلف امکاناتی متساوی با مردان داشته باشند و ازین قبیل.

زنان مسلمان و مسیحی برای رسیدن باین هدف‌ها کاملا با یکدیگر همکاری میکنند، رسم پوشاندن صورت‌ودرحجاب بودن نیزدرهمه‌جا مخصوصاً درمصر ضعیف میشود. در آنجا حجاب و نقاب مانند ترکیه بکلی از میان نرفته است اما تدریجاً و بسرعت از میان میرود.

یادداشت مؤلف در سال ۱۹۳۸

ازسال ۱۹۳۰ به بعد مصر تحت حکومت دیکتاتوری قرار داشت که بوسیلهٔ دربار سلطنتی کنترل میشد . اسماً مصر «کشوری مستقل ودارای حق حاکمیت» بود اما در واقع تقریباً مستعمرهٔ بریتانیا بشمار میرفت. پادگانهای نظامی خارجی در قاهره و اسکندریه مستقر بودند و بریتانیا امورکانال سوئز و سودان را تحت کنترل خودداشت . این سالهادوران بحران اقتصادی بزرگ جهان بود و بعلت سقوط قیمت پنبه در بازار جهانی مصر هم آسیب و زیان بسیار دید .

در سال ۱۹۳۵ ایتالیای فاشیست بـه حبشه حمله برد و این امرخود خطری تازه برای مصر و برای منافع انگلستان در قسمت علیای درهٔ نیل بود. باین جهت تغییری در روابط مصر و بریتانیا بوجود آمد . انگلستان دیگـر نمیتوانست به بیند که یك حکومت شورشی و غیر دوست در مصر بر سرکار باشد . رهبران مصر هم اکنون بصورت یك دوست احتمالی آینده بهانگلستان مینگریستند .

در انتخابات مجددی که صورت گرفت بازهم حزب وفد موفقیت درخشانی بدست آورد و نحاس پاشا رهبراین حزب دوباره نخست وزیر شد . در محیط تازه‌ئی که بر اثر حملهٔ ایتالیا برحبشه بوجود آمده بود ، انگلستان ومصر با یکدیگر بتوافقی رسیدند و در اوت ۱۹۳۶ پیمانی میان آنها بامضا رسید .

برای آنکه صلح و آرامش بوجود آید ، مصر موافقت کرد که ازبسیاری چیزها که قبلا درخواست داشت چشم بپوشد و « وضع موجود » در سودان وحق دفاع از کانال سوئز را برای انگلستان بپذیرد . بعلاوه سیاست خارجی مصر هم با سیاست خارجی بریتانیا بستگی پیداکرد . از سوی دیگر انگلستان نیروهای نظامی خودرا از قاهـره واسکندریه بیرون برد و وعده داد که برای الغای دادگاههای مختلط و حق برون مرزی (کاپیتولاسیون) به مصر کمك دهد ، همچنین بکوشد که مصر هم به عضویت «جامعهٔ ملل» پذیرفته شود .

با امضای این موافقت نامه مسرت و شادمانی فراوانی بوجودآمد اما

تا اندازه‌ئی این مسرت زودرس بود . با آنکه ملك فؤاد تغییر یافته بود دربار مصر هنوز هم باحزب وفد مخالف بود و به دسیسه و توطئه بر ضد آن میپرداخت . امپریالیسم انگلستان هم هنوز در پشت صحنه عمل میکرد .

قسمت عمده‌ئی از اراضی کشاورزی مصر متعلق به مشتی افراد معدود بود و خانوادهٔ سلطنتی خود سهم عمده‌ئی ازین اراضی را مالك بود . این مالکان بزرگ باقوانین مترقی ورشد وافزایش قدرت مردم باسرسختی‌مخالفت میکردند . باین جهت تصادمات دائمی وجود داشت . و شاه بازهم نحاس‌پاشا را مستعفی ساخت و پارلمان را منحل کرد .

پس از مدتی حکومت درباری ، باز انتخابات صورت گرفت‌امااین‌بار حزب وفد بشکل غیر منتظره بشدت شکست خورد که موجب تعجب همه کس شد . بعدها معلوم گشت که‌در این انتخابات تقلب بسیار شده‌است‌وآراء جعلی بوده است .

حزب وفد تحت رهبری نحاس‌پاشا همچنان محبوبیت دارد اما حکومت کنونی مصر در دست دربار سلطنتی است که مورد حمایت وپشتیبانی‌امپریالیسم بریتانیا میباشد .

یادداشت مترجم

پس از جنگ جهانی دوم وضع مصر بکلی تغییر یافته است حکومت سلطنتی از میان رفت وجمهوری مصر بوجودآمد که بعد هم باجمهوری سوریه متحد شد و بصورت دولت واحدی بنام « جمهوری متحد عربی » درآمد و اصلاحات بزرگی را شروع کرد .

۱۶۵

آسیای غربی دوباره به صحنهٔ سیاسی جهان وارد میشود

۲۵ مه ۱۹۳۳

فقط یك بریدگی نازك آبی رنگ مصر و آفریقا را از آسیای غربی جدا میسازد. اکنون از این آب کم عرض که کانال سوئز نام دارد میگذریم و بدیدن عربستان و فلسطین و سوریه و عراق که کشورهای عربی هستند وایران کمی در ماورای آنهاست میرویم.

آسیای غربی بطوریکه سابقاً دیدیم در تاریخ نقش عمده‌ئی داشته است و اغلب محور اصلی امور جهانی بوده. سپس دورانی فرا رسید که چندین صد سال طول کشید و در این دوران آسیای غربی از لحاظ سیاسی به عقب صحنه رانده شد و بصورت مردابی در آمد که جریان های تند شط زندگی بزحمت در سطح آن تغییری بوجود می‌آورد.

اما اکنون باز بزمان تغییراتی میرسیم که کشور های آسیای غربی و شرق میانه را دوباره وارد صحنه جهانی میسازد. دو باره شاهراه عمدهٔ شرق و غرب ازین کشور ها میگذرد و این موضوعی است که شایان دقت و توجه میباشد.

هر وقت که به آسیای غربی می‌اندیشم حالی در من بوجود می‌آید که انگار خود را در روزگاران گذشته گم میکنم. تصاویر گوناگون و فراوانی از گذشته ها به مغزم هجوم می‌آورد و میگذرد بطوریکه برایم بسیار دشوار است که در مقابل کشش آن ها مقاومت کنم. حالا میکوشم که خود را تسلیم این خاطرات نکنم و راه این جذبات را ببندم اما باید یاد آوری کنم که

اهمیت این قسمت از سطح زمین که در طول هزاران سال از همان آغاز تاریخ بشری ببعد فوق‌العاده بوده نباید ازخاطرت برود وفراموش شود.

تمدن قدیم کلده تقریباً ۷۰۰۰ سال پیش، در تاریخ ظهور کرد وکلده همان سرزمین عراق امروزیست.

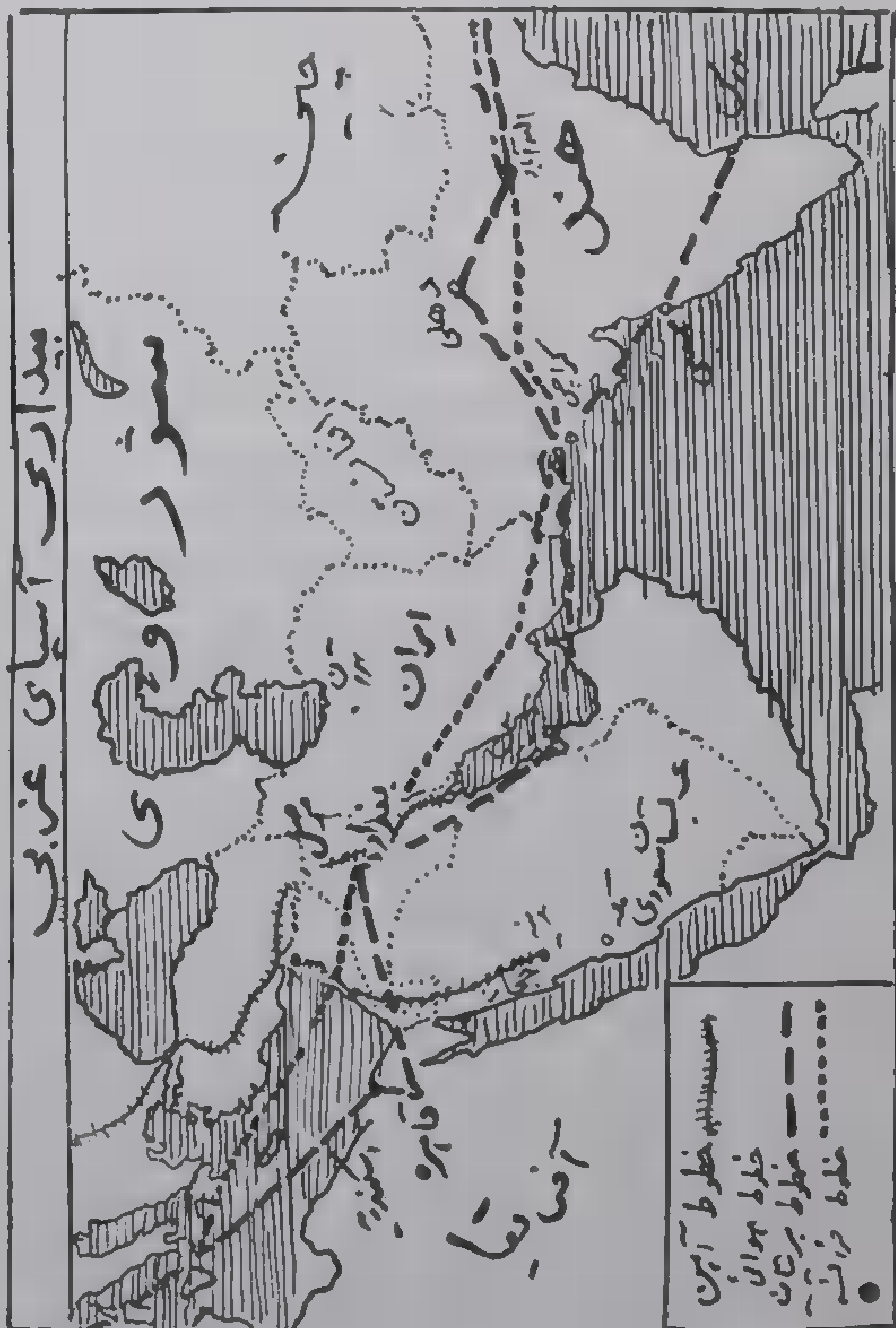
سپس تمدن «بابل» (بابلیون) پیدا شد و بدنبال آن آشوری ها با قساوت فوق‌العادهٔ خودشان ظهور کردند و شهر بزرگ «نینوا» را پایتخت خود قرار دادند. آشوری ها هم بنوبهٔ خود از میان رفتند. سلسله‌ئی تازه و مردمی تازه‌که از ایران آمدند ارادهٔ خود رابرتمامی خاورمیانه از مرزهای هندگرفته تا مصر فرمانروا ساختند.

این مردم تازه هخامنشیان ایران بودند که پایتختشان شهر پرسپولیس بود. همین سلسله بودندکه «پادشاهان‌بزرگ» کوروش وداریوش وخشایارشا را بوجود آوردندکه‌کشورکوچك یونان را تهدیدمیکردند اما نتوانستند برآن غلبه یابند و عاقبت سرنوشتشان بدست اسکندر یکی‌ازفرزندان یونان‌یابعبارت صحیح‌تر، یکی‌از فرزندان مقدونیه بپایان رسید.

واقعهٔ شگفت‌انگیز وجالب در زندگی اسکندرآن بود که میخواست در این سرزمینی که‌آسیا و اروپا با یکدیگر برخورد میکنند «ازدواجی» میان دوقاره بوجود آورد. خودش باآنکه سابقاً چند زن گرفته بود بادختر پادشاه ایران ازدواج کرد. هزاران نفر از افسران وسربازان‌اسکندر نیز بادختران ایرانی عروسی کردند.

پس‌از اسکندر تمدن یونانی طی چند قرن در خاورمیانه ازمرزهای‌هند تا مصر باقی ماند. در همین دوران، قدرت حکومت رم پیداشد وبسوی‌آسیا گسترش یافت. اما یك دولت تازهٔ ایرانی بنام‌ساسانیان راه‌را بر توسعه‌قدرت رم بست.

خود امپراطوری رم هم بدو قسمت «غربی» و شرقی «منقسم گردید که شهرقسطنطنیه پایتخت امپراطوری رم شرقی شد. مبارزه قدیمی میان شرق و غرب در همین دشت های آسیای غربی ادامه یافت و مهمترین مبارزان


ایران
عربستان سعودی
آفریقا

آن امپراطوری بیزانس قسطنطنیه از یکسو و امپراطوری ساسانی ایران از سوی دیگر بودند.

در تمام این دوران‌ها کاروان‌های بزرگ مردم که کالاهای خودرا بر پشت شتران حمل میکردند در همین دشت‌ها از شرق به غرب و از غرب به شرق میرفتند زیرادر آنزمان خاورمیانه یکی از شاهراههای بزرگ جهان بود.

در همین آسیای غربی سه مذهب بزرگ جهان متولد شده بود که یکی دین یهود (مذهب یهودیان) و دیگری دین زرتشتی (مذهب پارسیان کنونی) و سومی مسیحیت بود . چهارمین مذهب بزرگ هم در صحراهای عربستان ظهور کرد و بزودی در این منطقه جهان برسه مذهب دیگر مسلط گشت . آنوقت بود که امپراطوری عربی بغداد پیدا شد و مبارزهٔ قدیمی خاور و باختر میان عرب‌ها و امپراطوری بیزانس ادامه یافت . تمدن عربی پس از چند قرن جلوهٔ پر شکوه در مقابل فرارسیدن ترک‌های سلجوقی رنگ خودرا ازدست داد وعاقبت بوسیلهٔ جانشینان چنگیزخان مغول منقرض گردید .

اما پیش از آنکه مغولان فرارسند ، مبارزهٔ وحشیانه و خشونت‌آمیزی در سواحل غربی آسیا میان مسیحیان غربی و مسلمانان شرقی آغاز شده بود . این مبارزات جنگ‌های صلیبی بود که با فواصلی چند ، رویهمرفته مدت ۲۵۰سال تقریباً تا اواسط قرن سیزدهم طول کشید .

این جنگ‌های صلیبی جنگ‌های مذهبی شمرده میشوند و در واقع هم چنین بودند . اما مذهب بیشتر بهانه‌ئی برای این جنگ‌ها بود نه علت آن . مردم اروپا در آنزمان در مقایسه با مردم شرق عقب مانده بودند . آنزمان در اروپا « دوران تاریکی » بود . امـا اروپا در حال بیدار شدن بود وشرق که مترقی‌تر و با فرهنگ‌تر بود اورا همچون آهن‌ربا بسوی خویش میکشاند . این کشش بسوی شرق صورت‌های مختلف بخود میگرفت که جنگ‌های صلیبی یکی ازاین صورت‌ها ومهم‌ترین آن‌ها بود .

در نتیجهٔ این جنگ‌ها اروپا بسیاری از چیزهارا از کشورهـای آسیای غربی آموخت . بسیاری از هنرهای ظریفه و کارهای دستی عالی و زندگی

پرتجمل را اروپا ازآسیای غربی یادگرفت وآنچه مخصوصاً اهمیت‌خیلی‌بیشتر داشت روش‌های علمی کاروانديشه‌بود .

هنوزجنگ‌های صلیبی کاملا پایان نیافته بود که‌مغولان برسرآسیای‌غربی فرودآمدند وخرابی وویرانی را با خودهمراه‌آوردند. معهذا نباید تصورکرد که مغولان فقط مردمی خرابکاربودند . حرکات دامنه‌دارآنها ازچین‌تا روسیه مردم نواحی مختلف وپهناوری را بیکدیگر پیوند دادورفت وآمد ومبادلات‌را میان این نواحی‌تشویق کرد. دردوران امپراطوری‌عظیم ایشان‌راههای‌کاروانی قدیم ازنوبرای مسافرت ورفت وآمدامن شدندونه فقط بازرگانان بلکه‌رجال سیاسی وهیئت‌های مذهبی وديگران دراین راههای دراز به‌آمد وشد ومسافرت پرداختند. خاورمیانه درست برسراین شاهراههای قدیمی جهان قرارداشت‌و ورشتهٔ ارتباط میان‌آسیا واروپا بود .

شاید بخاطرداشته باشی که درزمان مغولان‌بود که «مارکوپولو»ازکشور مادریش «ونیز» حرکت‌کرد وپس ازعبورازسراسر آسیا به چین رفت. اتفاقاً کتابی که‌بوسیلهٔاو نوشته شده‌یا بعبارت‌صحیح‌تر کتابی که اودیکته‌کرده‌ودیگران نوشته‌اند، تا زمان ما باقیست . این‌کتاب شرح سفرهای اوست وبخاطر همین کتابست‌که نام اورا بیادمی‌آوریم . اماقاعدتاً مردمان بسیاردیگری هم‌به این سفرهای دورودرازمیپرداختندکه زحمت‌کتاب نوشتن را بخود نداده‌اندوحتی اگرهم‌نوشته باشند‌کتابهایشان ازمیان رفته است.زیراآن زمان دوران‌کتابهای خطی ودست نوشت بود .

کاروان‌ها دائماً ازکشوری به کشوری میرفتند و هر چند هدف عمدهٔ آن‌ها بازرگانی بود بسیاری اشخاص هم در جستجوی‌کسب ثروت و بدنبال ماجراها همراه این کاروان‌ها می‌رفتند . یکی از مسافران بزرگ قدیم که مانند مارکوپولو شهرت فراوان یافته «ابن‌بطوطه» است که عرب بوددر اوایل قرن چهاردهم در شهر «طنجه» در «مراکش» متولد شد . اوددست یك نسل پس از «مارکوپولو» پیدا شد وموقعی‌که جوانی بیست ویك ساله‌بود سفر دور ودراز خود را در پهنهٔ جهان آغازکرد در حالی‌که چیزی جز ذکاوت

وبذله‌گوئی وآموزشی که بعنوان یك قاضی مسلمان کسب کرده بود همراه خود نمیبرد. ابن‌بطوطه ازمراکش مستقیماً شمال آفریقا را طی‌کرد وبه مصر آمد و بعدبه عربستان وسوریه وایران‌رفت . سپس به‌آناطولی (ترکیه) وجنوب‌روسیه (که تحت حکومت خان‌های‌مغول قبیلهٔ طلائی‌بود) وقسطنطنیه(که هنوزپایتخت امپراطوری بیزانس‌بود) سفرکرد وازآنجابه‌آسیای مرکزی وهندآمد درهند ازشمال به جنوب سفرکرد وبه نواحی مالابار در جنوب هند وبجزیرهٔ سیلان وازآنجا هم‌به چین‌رفت، هنگام بازگشت‌آفریقا راگردش‌کرد وحتی‌ازصحرای آفریقاگذشت !

این مسافرت دور ودرازفوق‌العاده وکم‌نظیرکه حتی‌امروزدر زمان ماو با وسایل‌فراوانی که‌وجوددارد دشوارمینماید، طبعاً برای نیمهٔاول‌قرن‌چهاردهم میلادی حیرت‌انگیز وچشم‌گشا میباشد و نشان میدهدکه مسافرت‌های عادی در آن‌زمانها چگونه‌انجام میگرفت. بهرصورت ابن بطوطه بایدازرمرهٔ بزرگترین مسافران تمام ازمنه وادواربشمارآید .

کتاب ابن بطوطه شامل ملاحظات دلکش دربارهٔ مردمان وکشورهائی است‌که دیده است . مصر درآن‌زمان بسیارغنی بود زیرا تمامی بازرگانی‌هند با غرب ازاین‌کشور می‌گذشت واین‌کار هم بسیار پرفایده و سود آور بود . این سودها به قاهره می‌رفت و آن را بصورت شهری بزرگ با ساختمان‌های زیبا درمی‌آورد .

ابن بطوطه دربارهٔ کاست‌ها و طبقات مردم هند ، دربارهٔ رسم «ساتی»[1] و رسم هدیه دادن «پان ـ سوپاری»[2] مطالب فراوان نوشته است . از کتاب او ما در بارهٔ حمل و نقل سریع کالاهای هند به بنادر خارجی و

۱ ـ «ساتی» رسوم سوزاندن زنان با جنازه شوهرشان بود .

۲ ـ همانطورکه در خانه‌های ایرانی درهرموقع‌که میهمان وارد شودلااقل یك‌استکان‌چای به اوهدیه میکنند در منازل‌هندی هم‌یکنوع برگ‌سبزهمراه بامواد دیگری به میهمانان هدیه میدهندکه «پان ـ سوپاری» نامیده میشود .

کشتی‌های هندکه در دریاها رفت و آمد داشتند مطالبی میآموزیم . مخصوصاً اومتذکرشده ونوشته است که درکجاها زنان زیبابوده‌اند ولباسهاشان‌چه شکلی داشته وچه نوع عطرها وزینت‌آلاتی‌رابکارمیبرده‌اند .

اوشهردهلی را بعنوان « پایتخت هند وشهری بزرگ و پرشکوه و زیبا که زیبائی و قدرت را در خود جمع دارد» توصیف میکند . آن زمان دوران سلطان محمد تغلق بودکه دریك لحظهٔ خشم پایتخت خود را از دهلی‌به دولت آباد در جنوب منتقل ساخت و این «شهربزرگ وپرشکوه» را به بیابانی«تهی وغیرمسکون‌که تعدادی معدود درآن سکونت داشتند» مبدل‌ساخت وحتی‌همین تعداد معدود هم بعدها ازآن بیرون رفتند .

من‌کمی دستخوش ابن بطوطه شدم. زیرااین داستانهای سفردر روزگار قدیم مرا مجذوب خودمیسازد .

بدین قرارمی‌بینیم که تاقرن چهاردهم میلادی خاورمیانه یاآسیای‌غربی نقش عمده‌ئی درامورجهانی اجرا میکند ورشتهٔارتباط اصلی میان خاوروباختر است . در طی یکصد سال بعد تغییراتی روی نمود . ترکهای عثمانی‌قسطنطنیه را متصرف شدند و در سراسرکشورهای خاورمیانه و از جمله مصر منبسط گشتند . آن‌ها دادوستد و بازرگانی میان دوقاره را تشویق نمیکردند و این امر تا اندازه‌ئی از آن جهت بودکه این بازرگانی دردست دولت‌های «ونیز» و«جنوا» که هردونیروی دریائی داشتند ودرمدیترانه رقیبی‌برای ترکها بشمار میرفتند متمرکز بود

از طرف دیگر بازرگانی هم از راههای دیگر انجام میگرفت .زیرا راههای تازهٔ دریائی کشف و گشوده‌شده بود واین‌راههای دریائی‌جای‌راههای قدیمی‌زمینی‌وکاروانی‌راگرفته‌بود. باین قرارراههای‌زمینی‌آسیای‌غربی که‌درطی هزاران سال خدمات مهمی انجام داده بودند متروك گشتند وکشورهائی هم که این راهها ازآنها میگذشت اهمیت خود را ازدست دادند .

مدتی نزدیك ۴۰۰ سال، ازاوایل قرن شانزدهم تا آخر قرن‌نوزدهم، راههای دریائی بسیار پر اهمیت بودند وبرراه‌های زمینی مخصوصاً درجاهائی

که راه آهن وجود نداشت برتری وتسلط داشتند ، درآسیای غربی هم راه ـ آهن نبود .

کمی پیش از شروع جنگ جهانی پیشنهادی به حکومت ترکیه داده شد که قسطنطنیه بوسیلهٔ یك رشته راه آهن به بغداد متصل شود و حکومت آلمان هم ازاین پیشنهاد پشتیبانی می‌کرد . قدرت‌های دیگری که رقیب آلمان بودند نسبت به این پیشنهاد احساس حسادت میکردند زیرا این راه‌آهن نفوذ آلمان‌را درشرق‌میانه زیادمی‌کرد. دراین‌اوان جنگ شروع‌شدواین‌پیشنهادها متروك ماند.

وقتی که درسال ۱۹۱۸ جنگ‌بپایان رسید بریتانیا برآسیای غربی‌مسلط بود وبطوری که برایت‌گفتم تا مدتی رؤیای تشکیل یك امپراطوری خاورمیانه که ازهند تا ترکیه ومصر گسترده باشد دربرابرچشم‌های خیرهٔ سیاستمداران انگلستان موج میزد، اما این رؤیا تحقق نیافت . روسیهٔ بلشویك وکمال پاشا وعوامل دیگری‌مانع تحقق‌این رؤیاشدندبا اینهمه‌بریتانیاتوانست قسمت‌عمده‌ئی ازاین نواحی رادرتصرف خودنگاهدارد .

عراق وفلسطین‌همچنان تحت‌نفوذ واستیلای بریتانیاباقی ماندند. بطوری که هرچند انگلیسی‌ها نتوانستند تمام رؤیاهای جاه طلبانه‌شانرا تحقق بخشند اماموفق شدند سیاست قدیمی خود رامبنی‌بر تسلط برراههای نفوذ وتماس‌باهند، ادامه‌دهند. برای‌همین‌منظوربود که‌دردوران‌جنگ‌ارتش بریتانیادربین‌النهرین وفلسطین می‌جنگید وشورش عربها را برضد ترکیه تشویق میکرد و به ایشان کمك میداد. بهمین‌جهت هم‌بود که‌پس‌ازجنگ‌اختلاف بزرگی‌برسر مسئلهٔ‌موصل میان‌ترکیه وبریتانیا بیداشد. یکی‌ازدلایل تیرگی‌روابط میان‌انگلستان‌وروسیهٔ شوروی نیزهمین است زیراانگلستان میل ندارد‌که قدرت بزرگی ماننده‌روسیه در نزدیکی راههائی که بـه هند منتهی می‌شود مستقر گردد و باین راه‌ها چشم بدوزد .

دو راه‌آهنی که پیش از جنگ آن همه دربارهٔ آنها گفتگو بودیعنی«راه آهن بغداد» و «راه آهن حجاز» هر دو اکنون ساخته شده‌اند . راه آهن

بغداد ، این شهررا بدریای مدیترانه و اروپا مربوط میسازد. راه‌آهن‌حجاز ، شهرمدینه را که در عربستانست در شهرحلب به راه آهن بغداد وصل میکند . باید دانست که حجاز مهم‌ترین‌قسمت‌های عربستانست زیرا مهمترین شهرهای مقدس اسلامی یعنی مکه و مدینه درآنجاهستند .

اکنون بسیاری از شهرهای مهم آسیای غربی بوسیلهٔ این شبکهٔ راه آهن به اروپا و مصر متصل هستند و در نتیجه به آسانی میتوان به‌آنجاهارفت . شهرحلب بصورت یك مرکز مهم اتصال خطوط راه‌آهن در آمده است زیـرا خطوط راه‌آهن سه قاره یعنی خط آهن اروپا که از قسطنطنیه و ترکیه میآید و خط‌آهن‌آسیا ازراه‌بغداد و خط‌آهن‌آفریقا از راه قاهره دراین‌شهر بیکدیگر متصل میشوند .

سیاست بریتانیا از مدت‌ها پیش آن بوده است که این راه‌های آسیا و آفریقارا تحت نظارت و کنترل خود داشته باشد . احتمال دارد که شبکه راه‌آهن‌های آسیا وقتی که از بغداد بداخل‌آسیا گسترش یابد ، به‌هندهم‌برسد وبه راه‌آهن‌های هند نیزمتصل گردد .

راه‌آهن آفریقا باید در سراسر قاره بگذرد واز قاهره به « کیپ‌تون » در جنوبی‌ترین قسمت قاره متصل شود . « خط سراسر سرخ کیپ به قاهره » همواره از رؤیاهای‌امپریالیست‌های بریتانیا بوده و اکنون در راه تحقق‌یافتن است . این خط از آنجهت « سراسرسرخ » نامیده میشود که بنظر انگلیسیها باید همه جا در قلمرو متصرفات بریتانیا بگذرد یعنی متصرفات‌آفـریقائی بریتانیا باید از شمال تاجنوب قاره بیکدیگرمتصل شود . وچون‌امپراطوری و مستعمرات بریتانیا در روی نقشه‌های جغرافیا همیشه برنگ سرخ‌نشان‌داده میشود . این خط آهن نیز که طبق امید انگلیسی‌ها بایـد از شمال تـاجنوب آفریقا درقلمرو بریتانیا عبور کند « خط سراسر سرخ » نامیده میشود .

اما معلوم نیست که این خط آهن در آینده ساخته بشود یا نـه ، زیرا اکنون بارواج اتومبیل و کامیون و هواپیمـا راه آهن رقیب‌های جدی برای خود پیداکرده است .

در این ضمن قابل تذکر است که هردو راه‌آهن جدیدالتأسیس در آسیای غربی یعنی هم راه‌آهن بغداد و هم راه‌آهن حجاز تا اندازهٔ زیاد تحت کنترل و تسلط بریتانیا هستند و برای خدمت بسیاست بریتانیا مبنی بر گشودن راه‌های نزدیک‌تر و آسان‌تر بهند بکار میروند .

قسمتی از راه آهن بغداد از سوریه میگذرد که تحت کنترل و تسلط فرانسه است . حکومت بریتانیا که از این وضع خوشش نمی‌آید در نظر دارد خط‌آهن جدیدی بسازد که از فلسطین عبور کند تا جای خط‌آهنی را که ازسوریه میگذرد بگیرد .

یك راه آهن کوچك دیگرهم در حجاز ساخته میشود که بندر «جده» در کنار دریای سرخ را به شهر « مکه » متصل سازد . این راه برای ده‌ها هزار زواری که هر سال از « جده » برای زیارت مکه و اجـرای مراسم حج میروند کمك مؤثری خواهد بود .

آنچه گفتم در بارهٔ این شبکه راه آهن که راه این کشورها آسیای غربی را بروی جهان میگشاید ، کافیست . اما این راه‌آهن‌ها حتی‌پیش‌از آنکه خدمات خودرا شروع کنند بتدریج بر اثر پیدا شدن اتومبیل‌هـا و هواپیماها اهمیت خودرا از دست میدهند . اتومبیل‌ها وکامیون‌ها اکنون با کمال سرعت در بیابان‌ها همان راه‌های کاروان‌روقدیمی را که در طی‌هزاران سال شترهای صبور می‌پیمودند ، طی میکنند . راه‌آهن چیز پرخرجیست و ساختن‌آن مدت‌ها وقت لازم دارد . در صورتیکه اتومبیل ارزانست و بلافاصله میتواند در هرجا لازم باشدبکار رود و مورداستفاده واقع شود . ولی‌اتومبیل‌ها و کامیون‌ها معمولا برای راههای دور بکار نمیروند بلکه در راههای نسبتاً نزدیك ودر مناطقی در حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ کیلومتر آمدوشد میکنند .

برای مسافات دور هواپیماها بکار میروند که نسبت به راه‌آهن هـم ارزانتر و هم سریع‌تر هستند . جای تردید نیست که استفاده از هواپیما برای حمل ونقل بسرعت توسعه و افزایش خواهد یافت . هم اکنون در این‌زمینه پیشرفت‌های بزرگ حاصل شده است و خطوط هوائی از قاره‌ئی به‌قاره‌ئی

گسترش یافته‌اند. دوباره آسیای غربی مرکز عبور و تقاطع خطوط بزرگ هوائی میشود و مخصوصاً بغداد مرکز مهمی شده است.

خطوط هوائی امپراطوری بریتانیا که از لندن به هند و استرالیا میروند از بغداد میگذرند. همچنین خط هوائی هلندی «ك. ال. ام» که از آمستردام به «باتاویا»[۱] که خط هوائی فرانسوی «ارفرانس» از پاریس به هندوچین نیز از بغداد عبور میکند.

مسکو و ایران نیز بوسیلهٔ خطوط هوائی به بغداد متصل میشوند. مسافری که بخواهد از راه هوا به چین یا شرق دور برود باید از بغداد بگذرد. همچنین از بغداد هواپیماهائی به قاهره میروند و این شهر را به خطوط هوائی آفریقا که تا شهر «کیپ‌تون» در جنوب آفریقا گسترده هستند متصل می کنند.

بیشتر این خطوط هوائی از لحاظ اقتصادی صرف نمیکنند و حکومت‌های ذینفع به ایشان کمك مالی میدهند زیرا اکنون برای حکومت‌های امپراطوری داشتن خطوط هوائی و نیروهای هوائی اهمیت فوق‌العاده دارد.

با توسعهٔ راه‌های هوائی اهمیت قدرت‌های دریائی و راههای دریائی تا اندازهٔ زیاد کاهش یافته است. انگلستان که به نیروی دریائی خود بسیار مغرور بود و تصور میکرد از حملات مصونست اکنون از نظر دفاعی دیگر جزیره‌ئی دست نیافتنی نیست، بلکه باندازهٔ فرانسه یا هر کشور دیگر در معرض حملات و آسیب‌های هوائی میباشد.

اکنون تمام قدرت‌های بزرگ مشتاقانه میکوشند که نیروی هوائی بزرگی برای خود داشته باشند و رقابت قدیمی در دریاها جای خودرا به رقابت هوائی داده است. مسافرت هوائی در زمان صلح تشویق میشود و

۱- باتاویا امروز بنام قدیمیش «جاکارتا» نامیده میشودو پایتخت کشور مستقل اندونزی است.

دولت‌ها برای این منظور کمك میدهند زیرا با توسعهٔ مسافرت‌ها وحمل‌ونقل هوائی تعداد خلبانان مجرب و کارآزموده زیاد میشود که در زمان جنگ هم میتوان ازآن‌ها استفاده کرد.

هواپیمائی غیر نظامی به هواپیمائی نظامی هم کمك میدهد. باین جهت است کـه هواپیمائی غیر نظامی بسرعت توسعه می‌یابد ودرآمریکا و اروپا صدها شرکت هواپیمائی تأسیس شده است. شاید در ایالات متحدهٔ آمریکا میزان پیشرفت در این زمینه از همه جا بیشتر باشد. دراتحادشوروی نیز پیشرفت‌های مهمی در هواپیمائی حاصل شده است و خطوط هوائی‌متعدد در سراسر سرزمین پهناورآن گسترش یافته است.

در این دوران قدرت هوائی آسیای غربی اهمیت تازه‌ئی کسب میکند زیرا بسیاری از خطوط مهم جهانی از آن میگذرند. باین ترتیب این منطقه دوباره وارد صحنهٔ سیاست جهانی میشود و در امور مربوط به قاره‌های مختلف محور و مرکز حساسی میگردد. معنی این حرف آنست که این منطقه‌یکی از مراکز رقابت‌ها و تصادمات و اختلافات میان قدرت‌های بزرگ نیزمیشود زیرا جاه طلبی‌های هریك در اینجا با دیگران تصادم پیدا میکند ومیخواهد حریفان خودرا ازصحنه‌بیرون براند.

اگر این موضوعهارا در نظر داشته باشیم بهتر میتوانیم سیاستی‌را که بریتانیا در این منطقه طرح کرده است و سایر فعالیتهارا که درخاورمیانه و جاهای دیگر صورت میگیرد درك کنیم و بفهمیم.

«موصل» علاوه‌برآنکه بر سر این راه بزرگ و تازهٔ هندقرارگرفته منابع مهم نفت هم دارد و نفت در این دوران قدرت و اهمیت نیروهای‌هوائی خیلی بیش ازسابق اهمیت و ارزش دارد.

عراق منابع غنی و سرشار نفت دارد و بطوریکـه دیدیم قلب شبکـهٔ راههای هوائی میان قاره‌هاست باین جهت است که تسلط و نفوذ بر عراق برای انگلیسیها اهمیت فوق‌العاده دارد.

ایران نیز مناطق وسیع منابع نفت دارد کـه مدتها مورد بهره‌کشی

کمپانی انگلیسی « آنگلو پرشین اویل » بوده است که قسمت عمده‌ئی از سهام آن متعلق بدولت بریتانیاست. اهمیت نفت و بنزین روز بروز بیشتر میشود و در سیاستهای امپریالیستی اثر میگذارد. در واقع بعضی اوقات امپریالیسم جدید را « امپریالیسم نفت » مینامند.

در این نامه بعضی‌از عواملی را که‌موجب اهمیت تازهٔ خاورمیانه‌شده‌اند و دوباره آنرا در صحنهٔ حساس سیاست جهانی وارد کرده‌اند مورد ملاحظه قرار دادیم. امادرپشت تمام‌این‌چیزهاهم‌بیداری سراسرآسیا وشرق‌وجوددارد.

۱۶۶

کشورهای عربی - سوریه

۲۸ مه ۱۹۴۳

دیده‌ایم که ناسیونالیسم چه عامل نیرومندی برای بهم بستن و تقویت کردن گروههای مردمیست که در کشوری زندگی میکنند و معمولا زبان و آداب و رسوم مشترك دارند. اما ناسیونالیسم در عین حال که گروهی از مردم را استوارتر بیکدیگر پیوند میدهد و متصل میسازد آنهارا از گروه‌های دیگرهم مشخص وجدا میکند.

بهمین‌قرار است که مثلا ناسیونالیسم در فرانسه، واحدی محکم و بهم پیوسته و یکپارچه بوجود می‌آورد که به سایر نواحی جهان بعنوان چیزی متفاوت ومختلف مینگرد و بهمین ترتیب ناسیونالیسم، مردمان مختلف‌آلمانی نژاد را بصورت ملت واحد و نیرومند آلمان درآورده‌است. اما همین گروه‌بندی این مردمانی که بایکدیگر همسایه هستند آنهارا از یکدیگرجداساخته و بصورت فرانسه وآلمان درآورده است که بیشترازهم جدا میباشند.

در کشوری که چند گروه مشخص ملی زندگی میکنند ناسیونالیسم نیروئی منفی میشودکه بجای تقویت و استوار ساختن رشته‌های پیوند درداخل کشورعملا موجب ضعف ملی و ازهم‌گسیختگی عناصر مختلف میگردد.

امپراطوری وسیع «اطریش ـ هنگری» پیش از جنگ جهانی (اول) چنین کشوری بود که ملیتهای گوناگون و متعدد در آن زندگی میکردند. درمیان‌آنها دو ملیت اطریشی‌های آلمانی و مجارستانیها اولویت داشتند و دیگران ناچار تابع آنها بودند. باین جهت رشد احساس ناسیونالیسم موجب ضعف «امپراطوری اطریش ـ هنگری» گشت، زیرا بهریك ازاین‌ملیتهای

جداگانه روحی تازه دمید وتمایل به‌آزادی را همراه خود آورد. پیش آمدن جنگ وضع را بدترساخت وپس‌ازشکستی که درپایان جنگ فرارسیداین کشور پهناور به‌قطعات کوچك تجزیه‌وتقسیم‌شد وهر منطقهٔ‌ملی بصورت یك‌دولت‌جداگانه درآمد. (تقسیماتی که درآنزمان صورت‌گرفت خیلی مناسب ومنطقی نبود اما احتیاجی نیست‌که فعلا باین موضوع بپردازیم.)

ازسوی دیگر آلمان باوجودآنکه شکست سختی رامتحمل‌شده‌بود بقطعات مجزا تقسیم نگشت زیرااحساس نیرومند ناسیونالیسم حتی بهنگام تیره روزی وناکامی همهٔ‌آلمانیها رابهم پیوسته نگاهمیداشت.

امپراطوری ترکیه پیش ازجنگ جهانی نیزمانند امپراطوری اطریش‌و هنگری مجموعه‌ئی از ملیت‌های مختلف بود. صرفنظر از نژاده‌ای بالکانی، عربها وارمنی‌ها و دیگران هم در این امپراطوری قرارگرفته بودند. به‌این جهت ناسیونالیسم در این امپراطوری نیز نیروئی تفرقه انداز و جدا کننده بود.

ابتدا ملت‌های بالکانی امپراطوری تحت تأثیر ناسیونالیسم قرارگرفتند و ترکیه در تمام طول قرن نوزدهم ناچار بودکه با این نژادهای بالکانی‌که یکی پس از دیگری قیام می‌کردند مبارزه کند. این قیامها را یونان شروع کرد.

قدرت‌های بزرگ و مخصوصاً روسیهٔ تزاری میکوشیدند ازاین بیداری احساس ملی وناسیونالیسم استفاده‌کنند وباآن به دسیسه وتحریکات بپردازند. آنهاهمچنین ازارمنی‌هااستفاده میکردند وآنهاراهمچون ابزاری‌برای‌کوبیدن وضعیف ساختن امپراطوری عثمانی بکارمیبردند. بهمین‌جهت تصادمات شدیدی میان حکومت ترکیه وارمنیان پیش می‌آمدکه به‌کشتارها وقتل‌عامهای خونین منتهی میگشت.

این ارمنی‌هاازطرف قدرت‌های بزرگ برای‌بهره برداری‌ومنظورهای تبلیغاتی مورداستفاده واقع میشدند اما پس از جنگ جهانی وقتی‌که دیگر استفاده‌ئی از ایشان متصور نبود آنها را بحال خود و دستخوش سرنوشتشان

رها کردند. بعداً ارمنستان که درشرق ترکیه ودرسواحل دریای سیاه قرار گرفته است، بصورت یك جمهوری شوروی در آمد و به اتحادیهٔ روسیهٔ شوروی پیوست.

درقسمتهای عربی متصرفات ترکیه هرچند که میان ترکها وعربها روابط دوستانه‌ئی وجود نداشت اما مدتی بیشترطول کشید تااحساسات ملی بیدارشود. دراین نواحی ابتدا بیداری فرهنگی ورنسانس زبان وادبیات عربی پیش آمد. این کار درسوریه و درسالهای ۶۰ قرن نوزدهم شروع شد وبعد درمصر وسایر کشورهای عربی زبان منبسط گردید.

نهضت‌های سیاسی پس از «انقلاب ترکهای جوان» در سال ۱۹۰۸ و سقوط سلطان عبدالحمید رواج پیدا کرد. افکار ملی و ناسیونالیستی درمیان عرب‌ها چه مسلمان و چه مسیحی بسط یافت و کم کم فکر آزاد ساختن کشورهای عربی از تسلط ترکیه و متحدساختن آن‌ها دریك دولت واحد عربی شکل گرفت.

مصر هرچند که کشوری عربی زبان بود اما کما بیش ازلحاظ سیاسی جدا شمرده میشد وانتظار نمیرفت که به این دولت واحد عربی که میبایست عربستان، سوریه، فلسطین وعراق رادربر گیرد ملحق شود.

همچنین عربها میخواستند خلافت راازدست سلطان‌های ترك عثمانی بیرون آورند وبه خاندان عربی منتقل کنند. حتی این امر خودحرکتی ملی شمرده میشد زیرا موجب اهمیت واعتبار بیشترعنصر عربی میگشت وجنبهٔ ملی آن برجنبهٔ مذهبیش غلبه میکرد و بهمین جهت حتی عربهای مسیحی سوریه با این فکر موافقت داشتند.

حکومت بریتانیا حتی پیش ازجنگ جهانی به استفاده ازاین نهضت ملی وناسیونالیستی اعراب پرداخت وتحریکات وتوطئه‌های خودرا شروع کرد. در دوران جنگ ازطرف انگلستان انواع وعده‌ها برای بوجودآوردن یك سلطنت بزرگ عربی داده میشد و«شریف حسین» که شریف مکه بود با امید این که حکمرانی بزرگ و خلیفهٔ تمام مسلمانان شود به همکاری با بریتانیا پرداخت و

شورش عربی برضد ترکها رابوجودآورد .

عربهای سوریه چه مسلمان وچه مسیحی در این شورش عربی از شریف حسین هواداری کردند وباین جهت بسیاری ازرهبران ایشان جای خود را از دست دادندزیرا ترکهاآنها رابدارآویختند. روز۶ماه مه روزاعدام این‌عناصر ملی دردمشق وبیروت بود واین روز هنوزهم درسوریه بعنوان روزشهدای ملی مورد تجلیل قرار میگیرد .

شورش عربی‌که باپول بریتانیا مخصوصاً با نبوغ یکی از عمال مرموز پلیس مخفی انگلستان بنام «سرهنگ لورنس» بـه‌آن‌کمك داده میشد ، عاقبت پیروز گشت . در این ضمن جنگ هم بپایان رسید . تقریباً تمام مستعمرات عربی ترکها تحت تسلط واستیلای بریتانیا درآمده بود . امپراطوری ترکیه قطعه قطعه و نابود گشت . برایت گفتم که مصطفی کمال در مبارزه بخاطر استقلال ترکیه هرگز هدفش این نبود که نواحی و سرزمین‌های غیرترکی راهم (جزقسمتی ازکردستان) فتح‌کند . اوباکمال خردمندی فقط بقسمت‌هائی که ترك‌نشین بود قناعت‌کرد .

بدینقرارپس ازپایان جنگ‌جهانی میبایست دربارهٔ آینده کشورهای‌عربی تصمیمی گرفته‌شود. متفقین‌پیروزیا بعبارت صحیح‌ترحکومتهای‌انگلستان‌وفرانسه باعباراتی‌خوش ظاهرو پرهیزگارانه دربارهٔاین کشورها اعلان‌کردندکه‌هدفشان «آزادی کامل ومشخص مردمی‌که مدتها زیرفشار ترکها بوده‌اند وبرقـرادی حکومتهای ملی وتأسیسات اداری‌که قدرتشان ازتمایل وانتخاب آزادانهٔاهالی بومی ومحلی ناشی شود» میباشد .

این‌دوحکومت برای اجرای این‌هدف نجیبانه قسمت عمده‌ئی ازمناطق عربی‌را میان خود تقسیم‌کردند ! قیمومت وسرپرستی، که نوع تازه‌ئی‌ازتصرف سرزمین‌های دیگران بوسیلهٔ قدرت‌های امپریالیسی بود از طرف«جامعهٔ ملل» بنام فرانسه وانگلستان صادر شد . فرانسه سوریه را بچنگ آورد وانگلستان فلسطین وعراق را .

حجاز کـه مهمترین قسمت عربستـان بود بدست « شریف حسین » که

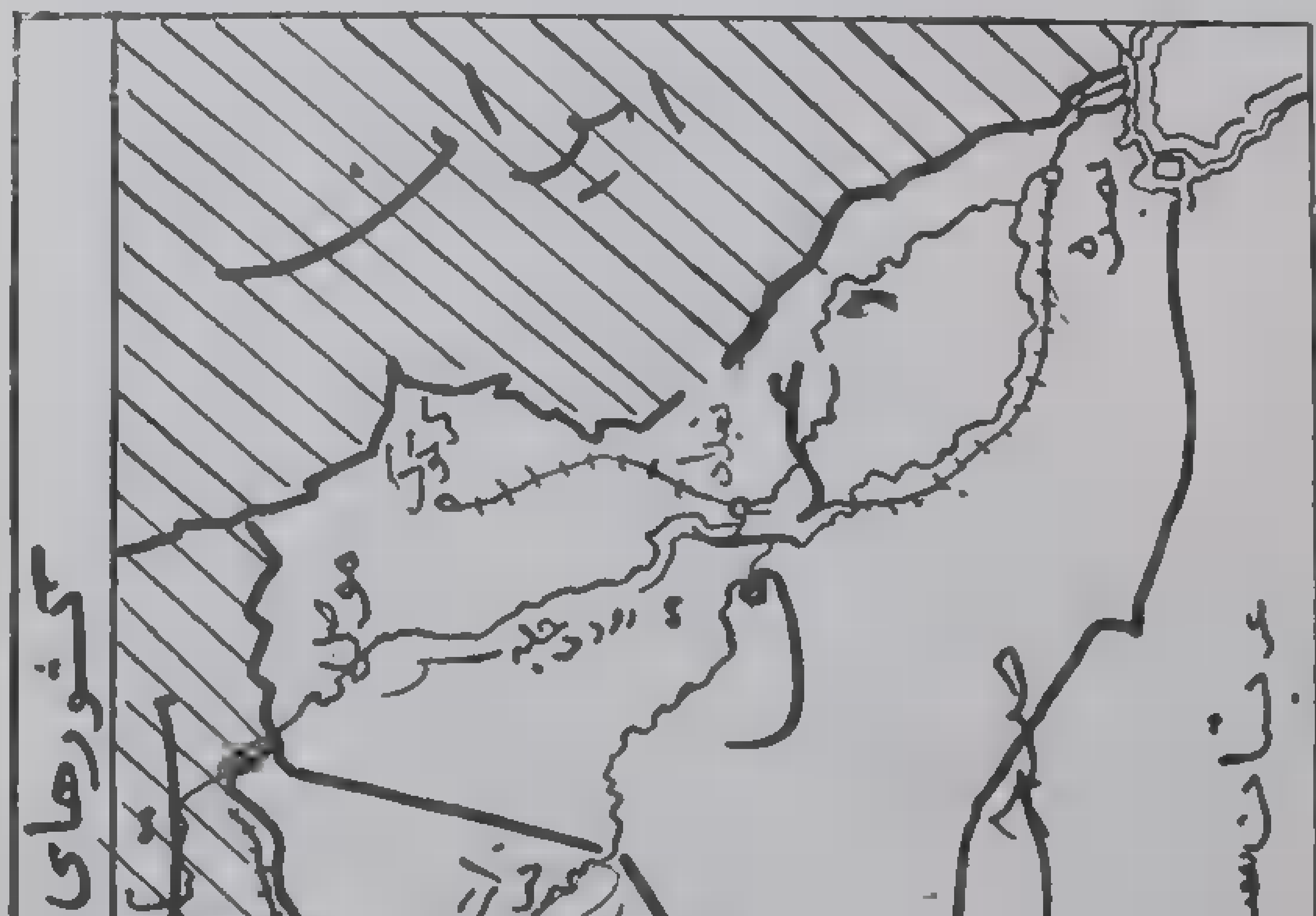
خود تحت حمایت انگلستان بودسپرده شد. بدینقرار باوجود وعده‌هائی که‌برای تشکیل یك دولت واحد عربی داده شده بود این سرزمین های عربی بنواحی جداگانه‌ئی تحت قیمومت‌های مختلف تقسیم شدندوفقط حجاز بظاهر صورت کشور مستقلی یافت اماعملادرواقع زیر تسلط بریتانیا بود .

عرب‌ها ازین وضع واین تقسیم بسیار ناامید شدند وآنرا بصورت قاطع نپذیرفتند . اما آنچه آن‌ها را بیشتر ناراحت میکرد وبخشم می‌آوردطرز رفتار قیم‌ها بودزیرا این‌هاموافق اصول قدیمی امپریالیستی برای آنکه بتوانندآسانتر حکومت خود را ادامه دهند حتی هر قلمرو تحت قیمومت واحد رانیز بنواحی مجزائی تقسیم کردند .

اکنون بهتراست که‌هریك ازین‌نواحی وکشورها راجداگانه‌موردمطالعه قرار دهیم و باین جهت ابتدا به «سوریه» که تحت قیمومت فرانسه قرارگرفت می‌پردازم .

دراوایل سال ۱۹۲۰ یك حکومت عربی تحت ریاست امیر فیصل (پسر ملك حسین پادشاه حجاز) باکمك بریتانیادر سوریه تأسیس شد. یك‌کنگرهٔ‌ملی سوریه هم تشکیل شدکه‌قانون اساسی دموکراتیکی‌را برای سوریهٔ‌متحدتصویب کرد. اما تمام‌این چیزها همچون نمایشی بودکه چندماه طول‌کشید. درتابستان ۱۹۲۰ حکومت فرانسه که حکم قیمومت سوریه را ازجامعهٔ ملل گرفته بوددر جیب خود داشت فرا رسید ، ملك فیصل را بیرون راند واجباراً تمام‌کشور را بتصرف خود درآورد .

تمام سوریه ، روی هم‌کشورکوچکیست‌که‌کمتر از ۳ میلیون نفرجمعیت دارد اما بخوبی معلوم بود که همچون خاری در چشم فرانسه خواهد بود زیرا عرب‌های سوریه چه مسلمان وچه مسیحی اکنون‌که تصمیم گرفته بودند مستقل شوند به آسانی به استیلای قدرت دیگری گردن نمینهادند . دائماً شورش‌هائی روی می‌نمود و قیام های محلی اتفاق می‌افتاد و ارتش عظیمی از نیروهای فرانسوی لازم بود تا بتواند سوریه را تحت تسلط فرانسه اداره کند .


کشورهای عربی
عربستان سعودی
رود دجله

باین جهت بود که حکومت سوریه به روش‌های معمولی استعماری و امپریالیستی متوسل شد ودر صدد برآمد که ناسیونالیسم ونیروهای ملی سوریه رااز راه تقسیم کشور بدو دولت کوچکتر ضعیف سازد . ودراین تقسیم اختلافات مذهبی و مسئلهٔ اقلیت‌ها را پیش بکشد و مهم‌تر بدارد . این سیاست عمدی بود و تقریباً علناً اعلان می‌داشت که «بمنظور حکومت کردن تفرقه می‌اندازد وتقسیم میکند .»

سوریه باآنکه خود کشوری کوچك بود به پنج دولت تقسیم شد .درقسمت سواحل غربی دریا ونزدیك کوههای لبنان، دولت لبنان تأسیس گردید .دراین قسمت اکثریت اهالی‌را فرقه‌ئی تشکیل میدادندکه «مارونی»ها نامیده‌میشوند. ازطرف فرانسوی‌ها دراین‌قسمت ترتیباتی داده شده‌که این‌فرقهٔ عیسوی‌بتواند بر عربهای سوریه غلبه‌کند .

درشمال لبنان ، درناحیه‌ئی‌که بازهم درساحل دریا بود دولتی‌کوچك‌تر در نواحی‌کوهستانی بوجود آمدکه اکثریت‌آن از مسلمانان بود و«علوی» ها نامیده می‌شدند .

کمی بالاتر در شمال حکومت کوچك « اسکندرونه » تأسیس گشت که چسبیده به ترکیه بود و قسمت عمده‌ئی از اهالی آن بزبان ترکی صحبت میکردند .

بدینقرارخودسوریه‌اصلی‌پس‌ازاین‌تقسیمات ازبهترین‌نواحی حاصلخیزش وازآن بدتراز داشتن سواحل دریائی بکلی محروم شده بود . سوریه در طی هزاران سال یکی از کشورهای بزرگ مدیترانه بود اما اکنون اتحاد و پیوستگی قدیمی و باستانی آن‌از هم گسسته می‌شد وناچار بود تنها باصحرای کم برکت خود بسازد. اما حتی از همین قسمت باقیماندهٔ سوریه هم یك ناحیهٔ کوهستانی دیگربصورت‌دولت جداگانهٔ«جبل دروز» مجزا گشت که‌محل‌سکونت قبیلهٔ «دروز» بود .

اهالی سوریه از همان آغاز کار با قیمومت فرانسه موافقت نداشتند و چهره‌ئی دوستانه نشان ندادند . همراه تصادمات وتظاهرات بزرگ‌ودامنه‌دار

روی میداد که درآنها زنان عرب هم شرکت می‌جستند و فرانسویها این تظاهرات را باخشونت وفشارسرکوب میساختند .

تقسیم کشور بنواحی مختلف و مجزا و پیش کشیدن عمدی مسائل مذهبی و اقلیت ها اوضاع را بدتر کرد و نارضائی ها افزایش یافت . برای خاموش کردن این نارضائیها فرانسویها هم مانند انگلیسی ها آزادی های فردی و سیاسی را از میان بردند وکشور را از پلیس های مخفی وعمال جاسوسی خود پر کردند .

بعنوان مأموران دولتی کسانی را بکار میگماشتند که نسبت به فرانسویها « وفادار » بودند اما در میان مردم نفوذی نداشتند و مردم هموطنشان معمولا از ایشان بیزار بودند . بدیهیست که تمام این کار ها با ظاهری پرهیزکارانه و عناوین پسندیده صورت میگرفت وفرانسویها میگفتند « وظیفهٔ خود میدانند که مردم سوریه را برای بلوغ سیاسی و رسیدن به استقلال تربیت کنند » . نظایر همین عبارات در هند نیز شنیده میشود !

بالاخره وضع مخصوصاً در میان مردان جنگجو و تا اندازه‌ئی ابتدائی « جبل دروز » (که مانند قبایل مرز شمالی غربی ما ، در هند نیستند) صورت وخیمی پیدا کرد .

در آنجا حکمران فرانسوی به حیلهٔ مزورانه و بسیار پستی برضد سران این قبیلهٔ « دروز » متوسل شد . باین معنی که آنها را به ضیافتی دعوت کرد و بعد همه را دستگیر وزندانی ساخت وبعنوان گروگان نگاهداشت . این واقعه در تابستان سال ۱۹۲۵ بود و بلافاصله شورشی درسراسر ناحیهٔ « جبل دروز » آغاز گشت . این شورش محلی در سراسر کشور منبسط گردید وبصورت قیامی عظیم برای آزادی و وحدت سوریه درآمد .

جنگهای استقلال سوریه موضوع بسیار جالب و قابل توجهی است . کشوری کوچك که وسعت آن فقط درحدود دو یا سه بخش هند است بپاخاست و بجنگ و مبارزه با فرانسه پرداخت که در آن وقت بزرگترین قدرت نظامی جهان بود . بدیهیست مردم سوریه نمیتوانستند با ارتشهای عظیم و مجهز

فرانسوی به جنگ مستقیم بپردازند اما تسلط بر نواحی روستائی را برای ایشان دشوار و غیر مقدور میساختند. در آنوقت فقط شهر های بزرگ در تصرف فرانسویان بود و حتی همین شهرها هم اغلب مورد هجوم نیروهای‌ملی سوریه واقع میشد.

فرانسوی ها با تمام امکانات خود کوشیدند که مردم سوریه را بوحشت اندازند. برروی‌همه‌کس‌تیراندازی‌میکردند. عدهٔ زیادی‌رامیکشتند.دهکده‌های متعددی را آتش میزدند. در اکتبر۱۹۲۵ حتی خود شهر مشهور دمشق‌مورد بمباران هوائی قرارگرفت و بسختی آسیب دید. سراسر سوریه به اردوگاه نظامی مبدل شده بودبا اینهمه تامدت دوسال قیام آرام نگرفت تااینکه عاقبت بوسیلهٔ دستگاه عظیم ماشین نظامی فرانسه سرکوب شد اما فداکاری بزرگ مردم سوریه بی‌ثمرنبود. آنها حق آزادی خود را به ثبوت رساندند و دنیا فهمیدکه ایشان از چه قماشی ساخته شده‌اند.

این موضوع قابل تذکراست‌که در همان‌موقع‌که فرانسویان میکوشیدند باین قیام ملی‌رنگ مذهبی‌بدهند و مسیحیان را برضد «قبایل دروز» تحریك کنند، مردم سوریه کاملا روشن ساختند که فقط بخاطر آزادی ملی مبارزه میکنند و نه بخاطر منظورهای مذهبی. در همان ابتدای قیام یك حکومت موقتی در ناحیهٔ «دروز» تشکیل شد و این حکومت اعلامیه‌ئی انتشار داد و از مردم دعوت‌کرد که به جنگ در راه استقلال به پیوندند تا «استقلال‌کامل سوریهٔ واحد و تقسیم ناپذیر... انتخابات آزاد مجمع مؤسسان بمنظور بوجود آوردن قانون اساسی، بیرون راندن ارتش اشغالگر خارجی، وایجاد ارتش ملی بمنظور حفظ امنیت ملی و تحقق اصول انقلاب فرانسه و حقوق‌بشر» را بدست آورند.

بدین ترتیب حکومت فرانسه و ارتش فرانسه میکوشیدند مردمی راکه بپا خاسته بودند تا اصول انقلاب فرانسه و حقوقی راکه این انقلاب بجهانیان اعلان‌کرده بود تحقق بخشند سرکوب میکردند!

در ابتدای سال ۱۹۲۸ حکومت نظامی در سوریه پایان یافت و سانسور

مطبوعات ملغی گشت . بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شدند . بنا بدرخواست ناسیونالیست ها و عناصر ملی یك مجمع مؤسسان تشکیل گشت تا طرح قانون اساسی را بوجود آورد . اما فرانسویها کوشیدند تاوضع مقرراتی برای انتخابات جداگانه درمیان پیروان مذاهب مختلف بذر نفاق و تفرقه را بیفشانند (همان طورکه اکنون در هند انگلیسی‌ها عمل میکنند) .

باین منظور مراکز مختلفی برای مسلمانان ، کاتولیکهای یونانی ، ارتدوکسهای کلیسای یونانی، و یهودیان تشکیل شد و پیروان هر فرقه بایدیکی از هم‌مذهبان خودرا برمیگزیدند وبه اورأی میدادند .

دردمشق وضعی شگفت‌انگیر و پرمعنا پیش آمد . درآنجارهبر ناسیونالیست‌ها و عناصر ملی یکنفر مسیحی پروتستان بود . و چون پروتستان بودنمیتوانست در هیچ یك ازگروههای مختلفی که برای انتخابات پیش‌بینی‌شده بود شرکت کند و باین دلیل باوجود آنکه یکی از محبوبترین مردم دمشق بود ممکن نبود بنمایندگی انتخاب شود . برای رفع این مشکل مسلمانان که ده کرسی به ایشان واگذار شده بود حاضر شدند یکی از کرسیهای خود را از دست بدهند و به پروتستان ها واگذارند اما حکومت فرانسه با این تغییر موافقت نداشت .

باوجود تمام این کوششهای فرانسویان ، عناصر ملی زمام مجمع مؤسسان را بدست آوردند و طرحی برای تشکیل دولتی واحد و مستقل و حاکم تهیه کردند . طبق این طرح سوریه بصورت کشوری جمهوری درمی‌آمدکه تمامی قدرت آن از مردم و ملت ناشی میشد . در این طرح قانون اساسی بهیچ وجه به حکومت فرانسه و قیمومیت فرانسه بر سوریه اشاره‌ئی نشده بود . باین دلیل فرانسوی ها اعتراض کردند اما مجمع مؤسسان یك قدم هم عقب نشینی نکرد ومدت‌ها کشمکش ادامه یافت . عاقبت کمیسر عالی فرانسه پیشنهاد کرد که بطرح قانون اساسی ماده‌ئی موقتی اضافه شود که بنا برآن تا وقتی که قیمومت فرانسه بر سوریه ادامه دارد نباید تغییری در قانون اساسی صورت گیرد که با تعهداتی که حکومت فرانسه از لحاظ قیمومت برسوریه عهده دار

میباشد مباینت پیدا کند .

این‌طرح و این عبارت بسیار مبهم بود با اینهمه موقعیت فرانسوی‌هارا تا اندازهٔ زیادی پائین می‌آورد اما مجمع مؤسسان حتی حاضر نبود که این ماده را هم بپذیرد ازین رو حکومت فرانسه در ماه مه ۱۹۳۰ مجمع مؤسسان را منحل کرد و در همان حال طرح قانون اساسی راکه در آن مجمع تهیه شده بود بانضمام مادهٔ الحاقی آن رسمی اعلان کرد .

بدین ترتیب سوریهٔ اصلی بسیاری از آنچه را میخواست بدست آورد در حالیکه حتی در مورد کوچکترین چیزی با حریف خود سازش نکرده و عقب ننشسته بود .

اکنون دوچیز باقی بود : یکی پایان‌دادن به قیمومت که با آن‌خود بخود مادهٔ الحاقی بقانون‌اساسی‌هم بلااثر میشد . ودیگری موضوع مهمتر وحدت‌سوریه قانون اساسی سوریه قانونی‌مترقی بود و کشوری کاملا آزاد ومستقل‌راطرح‌ریزی میکرد . مردم‌سوریه در دوران قیام بزرگ،شهامت وعزم راسخ خودرا برای مبارزه نشان‌دادندوپس‌ازمبارزه هم‌باهمان‌سرسختی وعزم‌راسخ‌هنگام گفتگو ثابت کردندکه بهیچوجه حاضر نیستند از درخواست خود مبنی برآزادی‌کامل قدمی عقب‌نشینی کنند وبه سازش تن‌دردهند .

* * *

درنوامبر۱۹۳۳ فرانسه‌طرح‌پیمانی رابه مجلس‌نمایندگان‌سوریه‌پیشنهاد کرد . هرچندکه اکثریت این‌مجلس‌از اعضای اعتدالی ومیانه روتشکیل‌میشد که هوادار و موافق حکومت فرانسه بودند اما مجلس طرح این پیمان را رد کرد . حکومت‌فرانسه‌اصرار داشت که تقسیم‌سوریه رابصورت پنج‌دولت‌جداگانه حفظ کند ، همچنین اردوگاهها ، سربازخانه ها ، فرودگاهها و نیرو های نظامی خود را در سوریه نگاهدارد . باین جهات مجلس سوریه طرح‌آن‌پیمان را نپذیرفت و ردکرد .

یادداشت مؤلف در اکتبر ۱۹۳۸

پیروزی نازی ها در چکسلواکی و تسلط روز افزون آلمان براروپا و درخواستی که برای بدست‌آوردن مستعمرات‌دارد در سراسرجهان‌وضع‌تازه‌ئی بوجودآورده است اکنون فرانسه بصورت یك قدرت درجه دوم درآمده‌است و بزحمت‌خواهدتوانست تامدتی درازمستعمرات خودرادرماورای‌دریاهاحفظ کند.

اوضاع دشواری‌که در فلسطین‌پیش‌آمده موجب شده است که پیشنهادشود سوریه وفلسطین وماوراء اردن بصورت‌فدراسیونی ازکشورهای عربی‌بایکدیگر متحدگردند و دولت واحد فدرالی تشکیل دهند .

۱٦۷

فلسطین و ماوراء اردن

۲۹ مه ۱۹۳۳

چسبیده به‌سوریه ، کشور فلسطین قرار داردکه‌حکومت بریتانیا قیمومت بر آن را از جامعهٔ ملل برای خود گرفت . فلسطین کشوریست که حتی از سوریه هم کوچکتر است وکمتر از یك میلیون نفر جمعیت دارد اما بخاطر تاریخ قدیمی و گذشته هایش توجه فراوانی را بخود جلب میکند زیرا درنظر یهودیان و مسیحیان و حتی تا اندازه‌ئی مسلمانان ، سر زمینی مقدس بشمار میرود .

مردمی که در آنجا سکونت دارند بیشترشان عرب های مسلمان‌میباشند که خواستار آزادی و الحاق به برادران عربشان در سوریه هستند . اما سیاست انگلستان در اینجا مسئلهٔ اقلیت‌یهودی را بوجود آورده است . یهودیان فلسطین با انگلستان همراهی میکنند و مخالف آزادی فلسطین هستند زیرا میترسند که این آزادی به حکومت و حاکمیت عرب ها منتهی شود . این‌دو هریك تمایلاتی جداگانه دارند و بسوئی میروند و در نتیجه تصادماتی پیش می‌آید .

عرب‌ها از لحاظ تعداد بیشتر هستند ولی یهودی ها منابع بزرگ مالی و سازمان های وسیع جهانی یهودیان‌را دراختیار دارند . از این‌روانگلستان ناسیونالیسم مذهبی یهودیان را در مقابل ناسیونالیسم عربی بر می انگیزد و چنین وانمود میسازد که وجودش در فلسطین لازم و ضروریست تا همچون قیم و سرپرستی دلسوز ، صلح را میان طرفین محفوظ نگاه‌دارد . این همان بازی قدیمیست که در سایر کشورهای تحت تسلط امپریالیسم و استعمار

هم نظایرش را دیده‌ایم . در واقع شگفت انگیز است که این بازی بارها تکرار شده است .

یهودیان مردمان بسیار قابل وجالبی‌هستند . اصولاآن‌ها قبیله‌ئی کوچك یا چند قبیلهٔ کوچك بودند که در فلسطین اقامت داشتند . داستان وماجرای زندگی قدیمی ایشان در کتاب توراة نقل شده است . آن‌ها با غرور خاصی خودرا « ملت برگزیده » میشمارند ، اما میتوان گفت که این احساس‌امتیاز وبرتری تقریباً درمیان تمام مردم و تمام ملت‌ها وجود دارد .

قوم یهود بارها تحت استیلای دیگران در آمدند و تحت فشار قرار گرفتند و به اسارت وغلامی برده شدند . بعضی از زیباترین و پرهیجان‌ترین اشعار زبان انگلیسی آوازها و شکوه‌های همین یهودیانست که از روی توراة ترجمه شده است . تصور میکنم که در زبان اصلی عبری هم این ترانه‌های دردآلود بهمین اندازه وشاید هم بیشترزیبا هستند .

اکنون فقط چند سطر یکی از این ترانه‌هارا برایت نقل میکنم :

« ای صیهون ، در کنار آب هـای بابیلون نشستیم و هنگامی که ترا بیادآوردیم بتلخی گریستیم .

ما چنگ‌های خودرا بدرختانی که درآنجا هستندآویختیم .

زیرا آنانکه مارا به اسارت آورده بودند از ما میخواستند که با حال اندوهناکمان برای ایشان آواز و ترانه‌ئی بخوانیم و میگفتند : برای ما ترانه‌ئی ازآوازهای صیهون بخوانید .

اما ما چگونه میتوانیم ترانهٔ خدائی را در سرزمینی بیگانه بخوانیم ؟

ای اورشلیم ، اگر ترا فراموش کنم ، باشد که دست راستم چابکی و توانائیش را فراموش کند .

اگر ترا درياد نداشته باشم زبانم بکام دهانم بچسبد :

آری ، اگر بهنگام شادمانیم اورشلیم را برترندارم . »

عاقبت قوم یهود در سراسر عالم پراکنده شدند ، در هیچ‌جا کانون و خانه و ملتی برای خود نداشتند و بهرجا میرفتند از ایشان استقبالی نمیشدو

بصورت بیگانگانی نامطبوع بایشان مینگریستند. ناچار بودند در شهرها، در محلات مخصوص وجدا ازدیگران ـ که «گتو» نامیده میشود ـ زندگی کنند تا دیگران را آلوده نسازند. گاهی اوقات مجبور بودند لباس های مخصوص و مشخص بپوشند.

در همه جا مورد تحقیر، واذیت‌وآزار وشکنجه وفشاربودند. حتی‌خود کلمهٔ «یهودی» یکنوع‌مفهوم دشنام‌را پیداکرد ومترادف «رباخوارحریص و گداطبع‌وپست» گردید.

اما این‌مردم فوق‌العاده وحیرت‌انگیز نه فقط باوجودتمام این مشکلات زنده ماندند بلکه توانستند خصوصیات نژادی و فرهنگی خود را نیز محفوظ نگاهدارند و زندگی مرفهی‌برای‌خود بسازند وگروهی عظیم ازمردان بزرگ را بوجود آورند و بپرورانند. امروز یهودیان بعنوان دانشمندان، رجال سیاسی، ادیبان، کارشناسان امور مالی، بازرگانان و حتی بزرگترین سوسیالیست ها و کمونیست ها مقامهای عالی و ارجمندی را احراز میکنند ولی بدیهیست اغلب ایشان زندگی‌آسوده و خوشی ندارند. آن هادرشهرهای اروپای شرقی فراوانند و گاه بگاه مورد «پاگرام» یا کشتار دسته جمعی قرار میگیرند.

این مردم بی خانمان و بی‌کشور ومخصوصاً طبقات فقیر ایشان هرگز رؤیای اورشلیم راکه در تصورات خیالی ایشان همواره از آنچه در واقع‌بوده عظیم‌ترو پرشکوه تر جلوه‌گری داشته است از یاد نبرده‌اند. آن‌ها اورشلیم را صیهون (سیون) مینامند که بمعنی یکنوع سر زمین موعود میباشد و صیهونیسم همین پیام کهن و قدیمی است‌که یهودیان را بسوی اورشلیم‌وفلسطین فرامیخوانند.

در حدود اواخر قرن‌نوزدهم تدریجاً این نهضت صیهونی بصورت نهضت مهاجرت درآمد وبسیاری ازیهودیان برای‌اقامت وسکونت به فلسطین رفتند. همچنین‌درزبان‌عبری‌یهود هم رنسانسی‌پیداشد.

در دوران جنگ جهانی ارتش های بریتانیا به فلسطین حمله بردند و

درحالیکه‌بسوی اورشلیم‌پیشروی میکردند حکومت انگلستان در نوامبر۱۹۱۷ اعلامیه‌ئی انتشار داد که بنام « اعلامیهٔ بالفور » مشهور شده است . در این اعلامیه حکومت بریتانیا اظهار میداشت که قصد دارد در فلسطین یك « کانون ملی یهود » بوجود آورد . منظور از انتشار این اعلامیه آن بود که هواداری و حسن نیت یهودیان جهان جلب شود . این مطلب از جهات جمع‌آوری پول و اعتبارات مالی نیز اهمیت داشت . یهودیان از این اعلامیه حسن استقبال کردند . اما برای اجرای این منظور مانع کوچکی وجود داشت که بنظر کم اهمیت می‌آمد .

فلسطین سرزمین خالی و غیر مسکونی نبود و کانونی برای زندگی کسانی دیگر بشمار میرفت . این بخشش و عمل سخاوتمندانهٔ بریتانیا بزیان مردمی که قبلا در فلسطین برای خود زندگی داشتند تمام میشد . در نتیجه عرب ها ، غیر عرب ها ، مسلمانان ، مسیحیان و عملا تمام کسانی که یهودی نبودند بشدت نسبت به این اعلامیه اعتراض‌کردند . در واقع یك مسئلهٔ اقتصادی پیش آمد . اهالی فلسطین احساس میکردند که یهودیان با تمام ثروت عظیمی که در پشت سرشان قرار دارداگر به فلسطین بیایندبرقابت با آن ها خواهند پرداخت و عملا اربابان اقتصادی کشور خواهند شد و ترسیدندکه یهودیان نان را از دست ایشان و زمین را از چنگ دهقانانشان بیرون بکشند .

از همانوقت موضوع فلسطین بصورت کشمکش و اختلاف دائمی عربها و یهودیان درآمده است و حکومت بریتانیا در هر موقع بنا باقتضای منافعش ازیك طرف هواداری میکندواغلب‌جانب‌یهودیان رامیگیرد .

فلسطین بصورت مستعمرهٔ انگلستان درآمد که در آن حکومت محلی وجود نداشت . عرب ها ، باکمك‌مسیحیان و سایر مردمان غیریهودی‌خواستار حکومت خود مختار و آزادی کامل بودند . این ها با قیمومت بریتانیا و با مهاجرت‌های‌تازهٔ یهودیان بعنوان‌آنکه‌درفلسطین‌جای سکونت‌بیشتروجودندارد مخالفت میکردندو به‌همان‌اندازه که مهاجرن صیهونی درفلسطین زیادترمیشدند

ترس وخشم وناراحتی‌اهالی غیریهودی فلسطین هم افزایش می‌یافت .

عرب‌ها اعلان کردند که‌صیهونیسم عامل وهمدست‌امپریالیسم بریتانیاست.
رهبران مسئول صیهونیست‌ها هم‌دائماً به‌انگلستان یادآوری میکردند که وجود یك کانون‌ملی‌یهود در فلسطین از نظر حفظ راه هندبرای‌بریتانیا اهمیت وارزش فراوان‌دارد زیراتمایلات ملی‌عرب‌ها راخنثی میسازد .

می بینی که چگونه هنددرسرزمین‌های قدیم‌هم اثرمیگذاشت !

کنگرهٔ اعراب تصمیم گرفت که باحکـومت انگلستان همـکاری نکنند و انتخابات شورای‌قانونگزاری راکه انگلیسی ها میخواستند ترتیب‌دهند تحریم کنند . این تحریم و بایکوت باکمال موفقیت انجام‌گرفت واین‌شورا تشکیل نشد . سیاست عدم همکاری بشکل خاصی تا چند سال ادامه یافت . تا اینکـه بعداً ضعیف شد وبعضی‌گروهها ازین سیاست ، دست کشیدند و به همکاری بـا بریتانیا پرداختند . با اینهمه انگلیسی ها نتوانستند یك شورای انتخـابی در فلسطین بوجود آورند وکمیسر عالی بریتانیا بصورت سلطانی مستبد و مطلق-العنان درآنجاحکومت میکرد .

در سال ۱۹۲۸ یکبار دیگر گروه های مختلف اعراب درکنگرهٔ عرب متحد گشتند وبعنوان‌حق‌خود ، درخواست کردند که روش حکومت دموکراتیك و پارلمانی فلسطین برقرار شود . بعلاوه با کمال شهامت اظهار داشتند کـه « مردم فلسطین‌نمیتوانند ونمیتوانند ونمیخواهندروش حکومت‌مطلقه‌واستبدادی کنونی‌را تحمل کنند . »

یکی‌از عوامل‌جالبی که دراین‌موج‌تازهٔ ناسیونالیسم‌عربی‌پیش آمدتأکیدی بود که دربارهٔ مسائل‌اقتصادی صورت‌میگرفت . این‌قبیل‌تأکیدها همواره نشانهٔ رشد و افزایش توجه بواقعیات اوضاع میباشد .

در ماه اوت ۱۹۲۹ شورش و تصادم عظیمی میان عـرب ها و یهودیان روی داد . علت اصلی این شورش نگرانی و ترس عرب ها از افزایش ثروت و تعداد یهودیان و ناراحتی ایشان از مخالفت یهـودیان با درخواست آزادی

فلسطین بود . اما بهانه و علت آن شورش اختلافی بود که برسر «دیوارندبه» بوجودآمد .

این دیوار قسمتی از دیوار قدیمی است که روزگاری در اطراف معبد «هرود» قرار داشت وباین جهت در نظر یهودیان مقدس است زیرا آنرا یادگاری از زمانیکه ملتی بزرگ بودند میشمارند . بعدها دراین‌محل‌بوسیلهٔ مسلمانان مسجدی‌ساخته شد واین دیوار قسمتی ازساختمان مسجد شد.یهودیان معمولا بپای این دیوار می‌آیند و درآنجا ادعیه و اورادخود را میخوانند و مخصوصاً باصدای بلند به‌گریه وزاری میپردازند [1] وبهمین جهت هم این‌دیوار بنام « دیوارندبه » معروف شده است . مسلمانان هم با این مراسم و گریه و زاری یهودیان درکنارمهمترین مسجد قدیمی اسلامی مخالف هستند .

پس ازآنکه شورش وتصادم میان یهودیان و عرب‌ها فرونشست ، مبارزه بصورت دیگری درآمد و دنبال شد وجالب این بود که در این مبارزه تمام مسیحیان فلسطین و پیروان تمام فرقه‌های مختلف مسیحی از عرب‌ها هواداری میکردند . باین ترتیب مسلمانان و مسیحیان متحداً به اعتصاب و تظاهرات بزرگی پرداختند . حتی زنان در این تظاهرات نقش عمده‌ئی بعهده داشتند. این وقایع نشان میداد که آشفتگی و ناراحتی در واقع جنبهٔ مذهبی‌نداشت بلکه بخاطر اختلاف و تصادم منافع‌اقتصادی میان عناصری‌که تازه به‌فلسطین آمده بودند باساکنان سابق‌آن بود .

جامعهٔ ملل بعلت این اوضاع وسوء ادارهٔ فلسطین وناتوانی‌بریتانیا در اجرای صحیح قیمومت و مخصوصاً بخاطرناتوانی حکومت بریتانیا از پیش‌گیری شورش ۱۹۲۹ بشدت حکومت بریتانیارا سرزنش‌کرد .

باین ترتیب فلسطین همچنان بصورت مستعمره‌ئی در دست بـریتانیا باقیست و از بعضی جهات وضعی بدتر از مستعمره دارد . انگلیسی‌ها هم‌بعلت بازی جداگانه‌ئی که با اعراب و یهودیان دارند و هردو را تجریك میکنند

۱ــ نظیر مراسم روضه‌خوانی شیمیان

اوضاع را بدترمیسازند . همچنان که در کشورهای وابسته به‌بریتانیا دیده میشود برای پیشرفت آموزش و پرورش درفلسطین کار بسیار ناچیزی صورت میگیرد در صورتیکه عرب‌ها باکمال اشتیاق خواستارآنند .

یهودیان بامنابع عظیم مالی‌که دارند مدارس و دانشکده‌های عالی ساخته‌اند . جمعیت یهودیان تقریباً یك چهارم جمعیت مسلمانان میباشدوقدرت اقتصادی ایشان خیلی بیش از یهودیانست . ظاهراً آن‌ها در انتظار آینده و منتظر روزی هستند که در فلسطین فرقهٔ مسلطی باشند . عرب‌ها کوشیده‌اند که در مبارزه بخاطر آزادی ملی و تشکیل حکومت دموکراتیك همکاری یهودیان را جلب کنند اما این‌ها همواره مخالفت کرده‌اند واین پیشنهادهارا نپذیرفته‌اند .

یهودیان ترجیح داده‌اند که با قدرت خارجی حاکم ، همکاری کنند و باین ترتیب بقدرت استعماری کمك داده‌اند تا آزادی اکثریت مردم را عقب اندازد ، باین جهت تعجب آورنیست که اکثریت عرب چه مسلمان وچه مسیحی بشدت با روش یهودیان مخالفت داشته باشند .

ماوراء اردن

چسبیده به فلسطین و در پشت رود اردن یك کشور کوچك دیگر عربی است که یکی از مخلوقات بریتانیا پس از جنگ جهانی میباشد . این کشور « ماوراء اردن » نام دارد و سرزمین باریکی در کنارهٔ صحراست که میان سوریه وعربستان واقع شده است. تمام جمعیت این کشور در حدود ۳۰۰هزار نفر یعنی تقریباً معادل جمعیت یك شهر متوسط می‌باشد . حکومت بریتانیا در کمال آسانی و سادگی میتوانست این ناحیه را به فلسطین ضمیمه سازد اما سیاست امپریالیستی و استعماری همیشه تجزیه و تقسیم را بربهم پیوستن‌وملحق ساختن ترجیح میدهد . این کشور کوچك بعنوان تکیه‌گاهی در روی زمین

و منزلگاهی در راه هوائی هند اهمیت فراوان دارد . همچنین یك حکومت مفید مرزی میباشد که در فاصلهٔ صحرا وزمین‌های حاصلخیزی که در طرف مغرب آن بسوی دریا گسترده میشوند ، واقع شده است .

هرچند این کشور کوچك است اما همان جریان‌ها که در کشورهای بزرگترمجاورآن روی میدهد در اینجاهم هست . در اینجا هم مردم خواستار حکومتی پارلمانی و دموکراتیك هستند که با آن موافقت نمیشود و باینجهت در اینجاهم تظاهرات سرکوب میشود ، سانسور برقرار میباشد ،رهبران‌ملی را بزندان میبرند و تبعید میکنند ، تصمیمات و دستورهای دولتی مـورد تحریم و بایکوت قرار میگیرد و از این قبیل .

انگلیسی‌ها با کمال هوشیاری امیرعبدالله (یکی دیگر از پسران ملك حسین پادشاه حجاز راکه برادر ملك فیصل میباشد) دراینجا بحکومت‌نشاندند که همچون عروسکی کاملا دست نشانده و آلت اجرای دستورهای خودشان است . اما این پادشاه برای اینکه واسطه‌ئی میان مردم و حکومت بریتانیا باشد مفید است . زیرا مردم برای بسیاری از حوادث ناگوار که روی‌میدهد اورا مسئول میشمارند و لعنت میکنند و بهمین جهت هم بسیار منفور است . ماوراء اردن که تحت حکومت ملك عبدالله در واقع همچون یکی‌از امیر-نشین‌های کوچك هند است که تابع ووابسته بریتانیا میباشند .

ماوراء اردن اسماً کشوری مستقل است اما باقراردادی‌که ملك عبدالله در سال ۱۹۲۸ بابریتانیا امضاکرد انواع امتیازات نظامی وغیره به‌انگلستان داده شده است. ماوراء اردن در واقع قسمتی‌از امپراطوری استعماری‌بریتانیا است . وجود این کشور نمونهٔ دیگر و کوچکیست از نوع استقلالی که تحت نظارت بریتانیا ممکن است بکشوری داده شود .

این پیمان و بطورکلی این وضع که در ماوراء اردن وجود دارد مورد خشم وناراحتی مسلمانان و مسیحیان هردو میباشد . تظاهرات برضداین‌پیمان ممنوع شده است . حتی روزنامه‌هائی که ازاین تظاهرات هواداری میکردند توقیف و تعطیل شده‌اند و بطوریکه برایت گفتم رهبران مردم هم تبعید

گشته‌اند . ازین‌رو مخالفت‌ها افزایش می‌یابد « کنگرهٔ ملی » اجتماعی‌ترتیب داد و « عهدنامهٔ ملی » راتصویب کرد و طی آن پیمان ماوراء اردن‌وبریتانیا را ردکرد .

موقعیکه حکومت بتجدید انتخابات برای تشکیل مجلس جدیدپرداخت عناصر ملی شرکت در انتخابات را تحریم کردند و اکثریت عظیم مردم در انتخابات شرکت نکردند . معهذا ملك عبدالله و انگلیسی‌ها صدنفر از هواداران خودرا گردآوردند و همچون‌نمایشی که در روی صحنهٔ‌تآترصورت گیرد ، باصطلاح این پیمان را بتصویب رساندند .

در طی آشفتگی‌ها و شورش‌های فلسطین درسال ۱۹۲۹ تظاهرات‌دامنه‌داری هم در ماوراء اردن بر ضد انگلیسی‌ها و اعلامیهٔ بالفور در بارهٔ تشکیل « کانون ملی یهود » صورت گرفت .

در باره حوادث این کشورهای مختلف با تفصیل بیشتر برایت‌مینویسم در حالیکه چنین بنظر میرسد که یك داستان در همه جا بارها وبارهاتکرار میشود ، من مخصوصاً این ماجرارا بتفصیل مینویسیم زیرا کسانی که‌بامسائل ملی سروکاردارند هرکدام درکشور خود باید بدانند در عین حال‌که‌بامسائل خاص ملی خود مواجه هستند بطور کلی بـا مسئلهٔ بیداری ملی در سراسر شرق و باروش‌های امپریالیستی که در همه جا یکسان با تمایلات ملی‌مبارزه میکنند روبرو میباشند و سروکار دارند .

به همان نسبت که تمایلات ملی و ناسیونالیسم رشد میکند و پیش میرود روش‌های امپریالیسم و استعمار هم کمی تغییر می‌پذیرد و بظاهر چنین وانمود میشود که میکوشند از سخت‌گیرهای خود بکاهند و موافقتهائـی نشان دهند .

در این ضمن همچنانکه در کشورهای مختلف تمایلات ملی واحساسات ناسیونالیستی توسعه می‌پذیرد همراه آن مبارزات اجتماعی و تصادمات میان طبقات مختلف مردم هرکشور هم ظاهراً رشد می‌یابد و درنتیجه فئودال‌هـا و مالکان بزرگ و تا اندازه‌گی طبقات ثروتمند بیش از پیش به قدرت‌های

امپریالیستی و استعماری نزدیك میشوند وهمکاری با آن‌هامیپردازند.

یادداشت مؤلف دراکبتر۱۹۳۸ :

اختلاف سه جانبه میان ناسیونالیسم عرب و صیهونیسم یهود وامپریالیسم انگلستان،در فلسطین تدریجاً بیش از پیش توسعه و افـزایش یافت . پیـروزی نازی‌ها درآلمان گروه زیادی از یهودیان را از اروپای مرکزی آواره ساخت و فشار مهاجرت یهودیان به فلسطین بیشترشد . خود این امر موجب افزایش نگرانی و اضطراب عرب ها شد که تصور میکنند در برابر سیل مهاجران یهودی غرق خواهند شد و فلسطین تحت استیلای یهود درخواهد آمد . عرب‌ها در مقابل این خطر مبارزه خودرا شدیدتر کردند و بعضی هاهم به فعالیت های تروریستی پرداختند . در مقابل بعضی‌از افراطیون یهودی نیز بچنین‌اقداماتی متوسل شدند .

درآوریل۱۹۲۶ عرب‌های فلسطین اعتصاب عمومی بزرگی‌اعلام کردند که‌نزدیك شش‌ماه طول کشید وهرچندکه مقامات‌انگلیسی بانیروهای‌نظامی‌خود کوشیدندآن‌رادرهم بشکنند موفق‌نشدند اردوهای بزرگ اسیران به شکل‌اردو-های معروف نازی‌ها درهمه جا ترتیب دادند و آن ها را از مردم پر کردند . وقتی که این‌کارهاهم به نتیجه نرسیدیك کمیسیون‌سلطنتی بریتانیائی برای‌تحقیق دربارهٔ امور مربوط به فلسطین تشکیل شد .

این کمیسیون گزارش‌داد که قیمومت‌بریتانیا باناکامی مواجه شده و باید پایان پذیرد و پیشنهاد کرد که فلسطین‌به سه منطقه تقسیم شود : یك‌قسمت‌بزرگ تحت تسلط عرب‌ها، یك‌قسمت‌کوچك در نزدیك دریا تحت تسلط یهودی ها و یك قسمت سوم شامل شهراورشلیم‌تحت‌تسلط مستقیم بریتانیا .

این طرح تقسیم تقریباً با مخالفت عمومی تمام دسته های مختلف مواجه گردید . عرب ها بهیچوجه به آن اعتنائی‌نکردند و مقاومت ملی‌ایشان‌شدیدتر

شد . این‌مقاومت صورت یك نهضت ملی دامنه‌دار را بخود گرفت که بمبارزهٔ مستقیم‌وجدی باتسلط حکومت‌بریتانیاپرداخت و تدریجاً قسمت‌هائی ازسرزمین فلسطین را تحت استیلای ناسیونالیست های عرب درآورد . حکومت بریتانیا نیروهای نظامی‌تازه‌ئی‌برای‌تسخیرمجدد کشور اعزام‌داشت‌ویك‌دوران حکومت وحشت‌وخشونت‌درآنجا برقرار گشت .

متأسفانه عرب‌هاهم به‌اعمال‌تروریستی‌پرداختندویهودی‌هانیزتا اندازه‌یی متقابلا بعملیات تروریستی‌برضدعرب‌هامتوسل‌شدند .

حکومت بریتانیا عملیات خشونت‌آمیز پلیس‌را دنبال میکند و به کشتار مردم‌میپردازد و میکوشد ازین‌راه مبارزهٔ ملی‌در راه آزادی را خفه وسرکوب سازد. درفلسطین روش‌های‌خیلی‌زشت‌تر وبدترازآنچه در«ایرلند» عمل‌شده است اجرامیشودکه نتایج بسیارناگواری‌بیارمی‌آورد .

همین‌اواخرخواندم‌که باصطلاح «عناصرمشکوك » عرب بوسیلهٔ‌نیروهای نظامی بریتانیا در مناطق محصور از سیم های خار دار بنام قفسهای پولادین نگاهداری میشوندکه درهریك‌ازآن‌ها از ۵۰تا ۴۰۰ نفرزندانی هستند وتقریباً وضعی‌نظیرحیوانات درقفس دارند .

در این ضمن سراسر جهان عربی آزرده وآشفته است وتمام مردم شرق چه مسلمان و چه غیرمسلمان ازین‌کوشش های وحشیانه برای سرکوب ساختن مردمی که در راه آزادی خود مبارزه میکنند ، سخت متأثر هستند . راست است که مردم فلسطین به اقدامات نا درست و عملیات تروریستی متوسل شده‌اند اما باید بیاد آورد که آن‌ها اصولا در راه آزادی ملی خودشان‌مبارزه میکنند و بوسیلهٔ نیرو های امپریالیسم بریتانیا باکمال قساوت سرکوب می‌شوند .

جای کمال تاسف است که عرب ها و یهودیان که هر دو محرومیت کشیده و تحت فشار هستند بمبارزه با یکدیگر میپردازند . بدیهیست همه کس باید نسبت به یهودیان که اکنون در اروپا دستخوش مظالم و بیداد گری نازی ها شده‌اند و گروههای کثیری‌ازایشان سرگردان وبیخانمان‌گشته‌اند

و در کشوری مختلف با نفرت بایشان مینگرند احساس همدردی ودوستی داشته باشد . خیلی طبیعی و قابل فهم است که آن ها بسوی فلسطین بیایند و راست است که مهاجرت یهودیان به فلسطین موجب پیشرفت و ترقی این ناحیه شده است ، در آنجا صنایع تازه‌ئی بوجود آمده و سطح زندگی عمومی بالا رفته است . اما در عین حال باید بیاد داشت که فلسطین اصولا کشوری عربیست و باید باینصورت باقی بماند و نباید عرب ها از خانه و خانمان خودرانده شوند یا نابود گردند .

عرب ها و یهودی ها بخوبی میتوانند در فلسطین آزاد به همکاری با یکدیگر بپردازند و بدون مزاحمت نسبت به منافع قانونی یکدیگر برای ساختمان کشوری مترقی و مرفه بیکدیگر کمك دهند .

متأسفانه چون فلسطین برسر راه دریائی وهوائی هند وشرق قرار گرفته در طرحهای امپریالیستی و استعماری بریتانیا نقش عمده‌ئی پیدا میکند و یهودی ها و عرب ها ، هر دو بخاطر همین طرح‌ها مورد استثمار و بهره کشی واقع میشوند. آینده مبهم و نامعلوم است . طرح قدیمی تقسیم فلسطین ظاهراً باید به تشکیل یك فدراسیون بزرگ عربی که یهودی‌ها هم در داخل آن حکومتی خودمختار داشته باشند تغییر پذیرد .

آنچه مسلم است ناسیونالیسم عرب واحساسات ملی عرب‌ها درفلسطین از میان نخواهد رفت وآیندهٔ کشورفقط میتواند براساس همکاری عرب‌هاویهودیان و نابودی امپریالیسم تثبیت شود .

۱٦۸

عربستان ـ جهشی از قرون وسطا

۳ ژوئن ۱۹۳۳

چند نامه در بارهٔ کشور های عربی برایت نوشتم ، اما تا کنون دربارهٔ سرچشمهٔ اصلی زبان و فرهنگ عربی و زادگاه اسلام ، یعنی خود عربستان ، چیزی ننوشته‌ام .

خودعربستان‌هرچندکه منشاء وسرچشمهٔ اصلی تمدن عربی است‌بصورتی عقب مانده و قرون وسطائی باقیمانده است و از لحاظ تمدن جدید در مقایسه باکشورهای دیگر عربی‌که همسایه‌اش هستند یعنی‌مصروسوریه وفلسطین وعراق بفاصلهٔ بسیار زیاد عقب است .

عربستان کشوری وسیع و پهناور است . از لحاظ وسعت اراضی تقریباً دو سوم تمام هند میباشد . معهذا جمعیت تمام‌کشور درحدود ٤تا٥ میلیون نفر تخمین زده میشود یعنی معادل یك هفتادم تا یك هشتادم جمعیت هند است . از همین جا پیداست‌که سرزمین عربستان تا چه اندازه غیر مسکون میباشد . در واقع قسمت عمدهٔ اراضی‌آن بیابانست وبهمین‌دلیل‌هم در گذشته ماجراجویان‌و استعمارگران حریص به آن توجهی نشان ندادند وبصورت یکی‌ازبقایای‌قرون وسطائی باقی ماند و در این دنیای پرتغییر و تحول‌زمان‌ما،راه‌آهن،تلگراف و تلفن وازین قبیل‌چیزها به‌آن راه نیافت .

ساکنان عربستان بیشتر قبایل بیابانگردی هستندکه « بدوی » نامیده میشوند و با شتر های جماز تیز دوشان که « کشتی های بیابان»لقب‌گرفته‌اند یا برپشت اسب های زیبای عربیشان‌که در سراسر جهان معروفست،درصحراها سفر میکردند عرب‌ها به‌سبك « پاتریارکال » یعنی تحت ریاست‌پدرخانواده

و رئیس قبیله زندگی میکردند و این رسم‌قدیمی‌درمدت بیش‌ازیکهزارسال در آنجا تغییر نیافته بوداما جنگ جهانی همچنانکه همه چیز را دگرگون ساخت وضع‌عربستان را نیز تغییرداد .

اگر به نقشه نگاه کنی می‌بینی که شبه جزیرهٔ بزرگ‌عربستان‌میان‌دریای سرخ‌وخلیج فارس‌واقع‌شده‌است . درجنوب‌آن‌دریای عربستان گسترده شده‌است ودرشمال‌آن فلسطین وماوراء اردن وبیابان‌سوریه میباشد وکمی‌دورتر درشمال شرقی‌آن درهٔ سرسبزوحاصلخیزعراق میباشد .

در طول سواحل غربی آن درکنار دریای سرخ سرزمین حجاز است‌که مهد و گاهوارهٔ اسلام میباشد و شهر های مقدس مکه و مدینه و بندر جده در آنجا هستندکه هرسال هزاران نفر ازآن‌راه برای زیارت مکه و انجام‌مراسم حج میروند .

در مرکز عربستان ناحیهٔ « نجد » بسوی‌خلیج‌فارس گسترده‌شده است . حجاز ونجد مهمترین تقسیمات دوگانهٔ عربستان هستند .

در جنوب غربی این شبه جزیره ، ناحیهٔ « یمن » است‌که از زمان‌های قدیم و عهد رومیان بنام «عربستان سعید» یا عربستان مرفه و خوشبخت معروف بوده‌است زیرا این‌ناحیه برخلاف‌سایرنواحی که‌لم‌یزرع وخشك هستندحاصلخیز و بار آور و پر برکت است . در اینجا همانطور که انتظار میرود جمعیت نیز زیاد میباشد .

تقریباً درگوشهٔ جنوب غربی عربستان ناحیهٔ « عدن » قرار گرفته است که از مستملکات بریتانیاست و بندریست که‌کشتی‌هائی‌که در میان شرق و غرب رفت وآمد دارند درآنجاتوقف‌میکنند .

پیش‌از جنگ جهانی تقریباً تمامی عربستان تحت تسلط ترك ها یا اسماً تحت‌حکومت‌آن‌ها بودند . درناحیهٔ «نجد» تدریجاً « امیر ابن‌سعود » خود را بصورت حاکم‌مستقلی‌درمی‌آورد وبافتوحات خودقلمروش‌رابسوی خلیج فارس توسعه میداد . این‌حوادث درسال‌های پیش‌ازجنگ بود .

ابن سعود رئیس یکی‌از فرقه های خاص مسلمانان بودکه بنام«وهابی»


عربستان ابن سعود
قلمرو بریتانیا
ایران
عراق
اردن
فلسطین
مصر
صحرای سوریه
نجد
ریاض
مکه
بندر جده
صحرای عربستان
خلیج فارس
یمن
عدن
حبشه
دریای عربستان

معروف است و در قرن هجدهم بوسیلهٔ « عبدالوهاب » بنیان نهاده شد نهضت « وهابی » در واقع یکنوع نهضت اصلاح مذهبی در اسلام و چیزی شبیه نهضت «پوریتان»ها در دنیای‌مسیحیت میباشد . وهابی‌ها با بسیاری ازتشریفات‌مذهبی وپرستش امامان ومقدسان که در میان توده‌های مسلمانان رواج یافته بود واز جمله بازیارت مقابر ائمه و امام زاده‌ها و آنچه تصور میشود یادگار و باقیماندهٔ مقدسان اسلامی میباشد مخالف بودند . و این قبیل مراسم و اعمال را بت پرستی و مخالف پرستش خدای یگانه میشمردند . درست همانطور که پوریتان‌های‌مسیحی ، مراسم‌مذهبی کاتولیک‌های پیروواتیکان‌را که‌تصاویر ومجسمه‌های عیسی و مریم و غیره را ستایش میکنند بت‌پرستی میشمارند . بدینگونه صرفنظر از رقابت سیاسی از نظر مذهبی نیز میان وهابی‌ها باسایر فرقه‌های مسلمانان درعربستان اختلافاتی وجودداشت .

در دوران جنگ جهانی ،عربستان کانونی برای تحریکات‌وتوطئه‌های بریتانیا شد و پول‌هائی‌که بزور ازهند گرفته میشد بمقدار زیادی برای‌رشوه دادن یا کمك کردن به رؤسای قبایل مختلف عرب بمصرف میرسید . به‌آن‌ها وعده‌های گوناگون داده میشد و ایشان‌را برمی‌انگیختند که به‌شورش و قیامی بر ضد ترکیهٔ عثمانی که همدست آلمان بود بپردازند . گاهی اوقات دو رئیس قبیله که بر ضد یکدیگر می‌جنگیدند هردواز بریتانیا کمك‌های مادی میگرفتند !

انگلیسی‌ها موفق شدند که « شریف حسین » شریف مکه را وادار سازند تا پرچم شورش عربی‌را برافرازد . اهمیت حسین در این بود که او یکی از اعقاب مستقیم « محمد » پیغمبراسلام شمرده میشد وازاین‌رو مسلمانان عربستان برایش احترام بسیار قائل بودند . به حسین وعده داده شده بود که تمام عربستان را بصورت واحد و متحدی در آورند و سلطنت آن را بـه او واگذارند .

از طرف دیگر ابن‌سعود مردی‌زیرك و هوشیار بود . وشکلی عمل‌کرد که بریتانیا اورا بصورت حکمران مستقلی پذیرفت . ابن‌سعودهرماه ۵۰۰۰

لیرهٔ استرلینگ بعنوان کمك ازانگلیسی‌ها میگرفت و در مقابل وعده میداد که بیطرف بماند ، بدینسان در حالیکه دیگران در حال جنگ و رقابت با یکدیگر بودند ، ابن‌سعود موقعیت خودرا تااندازه‌ئی با استفاده از طلاهای انگلیسی تحکیم کرد واستوارساخت .

شریف حسین کم‌کم محبوبیت خودرا درکشورهای اسلامی و از جمله در میان مسلمانان هند از دست میداد زیرا برضد سلطان ترك که درعین‌حال مقام خلافت اسلامی را هم بعهده داشت قیام کرده بود . ابن‌سعود که‌خودرا آرام و بیطرف حفظ کرده بود از موقعیت متغیر استفاده کرد و تدریجاً برای خودشهرت فراوانی بنام « مردنیرومند اسلام » بدست‌آورد .

درجنوب عربستان، در یمن ، « امام » یاحاکم یمن‌درتمام‌دوران‌جنگ به ترك‌ها وفادار ماند اما چون از صحنه‌های عملیات جنگی دور وجدا بود عملا نمیتوانست کاری انجام دهد . تا اینکه پس از شکست وسقوط ترکیه استقلال خودرا اعلان کرد ویمن کشوری مستقل شد .

در پایان جنگ جهانی ، انگلستان بر سراسر عربستان مسلط بودو میکوشید هم از شریف حسین و هم از ابن‌سعود بعنوان ابزار وآلتی برای منظورهای خود استفاده کند . ابن سعود هوشیارتر و زیرك تر ازآن بود که بگذارد مورد استثمار واقع شود باین جهت خاندان شریف‌حسین بشکلی ناگهانی با پشتیبانی نیروهای نظامی بریتانیا به‌پیش‌آمدند وشکفتند .

خود شریف حسین‌پادشاه حجاز شد . « فیصل » یکی‌ازپسرانش‌حکمران سوریه گشت ، پسردیگرش بنام « عبدالله » توسط انگلیسی‌ها حاکم دولت کوچك « ماوراء اردن » شد . اما دوران این افتخارات درخشان‌خیلی‌کوتاه بود و سلطنت‌حسین درحجاز در مقابل پیشرفت‌وهابی‌های پیروابن‌سعودمنقرض گشت . فیصل هم بوسیلهٔ فرانسوی‌ها از سوریه بیرون رانده شد و چون بیکار مانده بود انگلیسی‌ها اورا بسلطنت عراق نشاندند و بلطف اربابش در آنجا بحکومت پرداخت .

در دوران‌کوتاه سلطنت‌حسین درحجاز ، پارلمانیکه‌ازنیروهای انقلابی

وملی ترك در آنقوره (آنکارا) تشکیل شده بود در سال ۱۹۲٤ خلافت اسلامی را لغو کرد . باین ترتیب دیگرخلیفه‌ئی وجود نداشت و حسین با اشتیاق فراوان بروی این تخت خالی جست و خودراخلیفهٔ اسلام اعلان کرد . ابن‌ـسعود که درکمین فرصت بود ملاحظه کرد که نوبتش رسیده است و در این موقع ، هم از عناصر ملی عرب و هم ازجهان اسلامی خواست که برضدحسین قیام کنند و خودرا قهرمان مبارزه باکسی که « غاصب خلافت » مینامیدجلوه داد و باکمك تبلیغات زیرکانه توانست حسن نیت و هواداری مسلمانان سایر کشورهارا نیز برای خودبدست آورد . ازجمله کمیتهٔ خلافت که درهندتشکیل شده بود نیز ازاوهواداری‌کرد و پیروزیش‌را خواستارشد .

انگلیسی‌ها هم که دیدند جریان باد عوض شده است و فهمیدند اسبی که تاکنون برپشتش سواری میکردند نمیتواند پیروز شود آهسته و آرام پشتیبانی خودرا از حسین سلب کردند . از این موقع کمك مالی که به او میپرداختند قطع شد و حسین بیچاره که وعده‌ها بخود داده بود در مقابل حریفی نیرومند که پیش می‌آمد تقریباً بی‌یارویاورماند .

وهابیها پس ازچندماه تبلیغ و مبارزه دراکتبرسال ۱۹۲٤ پیروزمندانه به « مکه » وارد شدند و موافق اعتقادات اصولی خودشان ، بعضی از مقابر اسلامی‌را هم ویران کردند . براثر این اقدام هیاهو وجنجال عظیمی در بسیاری از کشورهای اسلامی بوجود آمد . حتی مسلمانان هند نیز نارضائی خودرا اظهارداشتند .

سال بعد شهرهای « مدینه » و « جده » بدست‌ابن‌سعود افتاد . حسین وخانواده‌اش ناچار حجاز را ترك گفتند . در اول سال ۱۹۲٦ ابن‌سعودخودرا پادشاه حجاز نامید و برای‌آنکه بتواند موقعیت خودراتثبیت‌کند وهواداری مسلمانان خارجه را بدست‌آورد در ماه ژوئن ۱۹۲٦ یك « کنگرهٔ جهانی اسلام » در شهر مکه ترتیب داد و ازمسلمانان سایر کشورها هم‌دعوت کرد که نمایندگان خودرا به‌آن اعزام دارند .

ظاهراً اومیل‌نداشت که خلیفه‌شود ودرهرحال چون وهابی‌بودنمیتوانست

آراء عظیمی از اکثریت مسلمانان جهان بدست‌آورد. ملك فؤاد پادشاه مصر که روش استبدادی و ضد ملی اورا سابقاً دیدیم خیلی اشتیاق داشت که خلیفه بشود اما هیچ کس حتی مسلمانان خود مصر به او اجازه نمیدادند که چنین مقامی بدست آورد. حسین هم پس ازآنکه درمقابل ابن‌سعود شکست یافت و از مکه و حجاز بیرون رانده شد از خلافتی که برای خودساخته بود معزول گشت وچشم پوشید.

کنگرهٔ اسلامی که در مکه تشکیل شد تصمیم مهمی‌نگرفت وشاید اصولا بمنظور اتخاذ تصمیمی هم تشکیل نشده بود و فقط وسیله‌ئی بودکه ابن‌سعود با آن موقعیت خودش را مخصوصاً در مقابل قدرت‌های خارجی تحکیم و تثبیت کند.

هیئت نمایندگی کمیتهٔ خلافت مسلمانان هند که در آن کنگره شرکت کردند و تصورمیکنم «مولانامحمدعلی»[1] یکی از ایشان بود، ناامید و مأیوس و خشمگین از ابن‌سعود به هند بازگشتند، اما این وضع برای ابن‌سعود اهمیت زیاد نداشت. او در موقعی که لازم داشت کمیته خلافت هند را مورد استثمار قرار داده بود و اکنون میتوانست بدون هواداری این کمیته هم بخوبی کارخودرا ادامه دهد.

ابن‌سعود بزودی بصورت سلطان و فرمانروای تمام عربستان جزناحیهٔ یمن که تحت حکومت «امام یمن» دولتی مستقل شده بود درآمد، اما از این ناحیه گذشته در تمام عربستان حکمفرما بود و لقب پادشاه «نجد» را هم برخود نهاد و بدینسان پادشاه دوگانه‌ئی بود که هم بر« حجاز »وهم بر « نجد » حکومت میکرد. قدرت‌های خارجی استقلال اورا برسمیت شناختند اما به آنها امتیازاتی از آنگونه که اکنون در مصردارند داده نشد. آن‌ها در سرزمین عربستان حتی حق نداشتند که شراب یا مشروبات الکلی دیگر بیاشامند.

۱ــ به صفحهٔ ۱۵۲۹ رجوع شود

ابن‌سعود بعنوان سربازی جنگجو پیروزگشت وسپس بکاردشوار منطبق ساختن دولتش با اوضاع و احوال تازه پرداخت . او از وضع «پاتریارکال» وریاست سادهٔ يك قبیله ، بصورت رئیس کشوری مستقل که در دنیای جدید موقعیتی خاص داشت درآمده بود . بنظر میرسید که ابن‌سعود در این میدان نیز کامیابی‌های نمایانی بدست آورد و بدنیا نشان داد که سیاستمداری دوراندیش میباشد .

نخستین کامیابی ابن سعود آن بود که به آشفتگی و ناامنی داخلی پایان داد . در مدتی بسیار کوتاه راههای کاروانی‌و راه زیارت‌مکه‌امن‌شد. خود این امر پیروزی بزرگی بودو طبعاً مورد استقبال بسیاری ازانبوه‌زوار وحاجیان قرار می‌گرفت که تا کنون اغلب در راه مکه مورد دستبردوغارت واقع میشدند .

کامیابی بزرگتر و مهمتر او استقرار قبایل بدوی بود . او این‌کاررا حتی پیش از فتح حجاز شروع کردو باین ترتیب بنیانی برای تشکیل‌دولتی مدرن و تازه بنا نهاد . مستقرساختن قبایل بیابانگرد بی‌آرام وآزادی‌دوست بدوی‌کاری آسان نبود اما ابن‌سعود در این منظور خود تااندازهٔ زیادموفق گشت .

ادارهٔ امور دولتی هم از جهات گوناگون بهبود یافت ، هواپیما و اتومبیل و تلفن و بسیاری از مظاهر تمدن جدید در کشورش راه‌یافت‌وظاهر گشت . حجازآرام‌آرام اما بشکلی مطمئن و استوار بصورتی تازه در آمد . اما جهش از دوران قرون وسطائی به زندگی امروزی کاری آسان نیست و مشکل‌ترین کارها تغییردادن‌افکار مردم است . این تغییرات وپیشرفتهای‌تازه برای بسیاری از عرب‌ها خوشایند نبود . ماشین‌های تازهٔ غربی ، موتورها ، اتومبیل‌ها و هواپیماها همه در نظراین قبیل اشخاص اختراعاتی زیانبار وفاسد کننده بود . ازین رو مردم در بارهٔ بکار بردن این وسایل به ابن سعود اعتراض‌کردند و حتی در سال ۱۹۲۹ بشورش پرداختند . ابن سعود کوشید از راه ملایمت و قانع ساختن مردم برایشان غلبه کند و تا اندازهٔ زیادی هم

موفق شد . اما آنانکه قانع و تسلیم نشدند در برابـر قدرت ابن سعود شکست یافتند .

سپس مشکل دیگری در برابر ابن سعود پیداشد و آن مشکل‌جهانی و عمومی بود . از سال ۱۹۳۰ ببعد بحران‌عظیمی در اقتصاد همهٔ جهان بوجود آمد . کشورهای بزرگ صنعتی غرب این بحران را شدیداً احساس‌میکردند و در چنگال خفقان انگیزآن در تقلا وتلاش بودند . عربستان با بازرگانی و دادوستد جهانی ارتباط زیاد نداشت اما اثرات این بحران عظیم‌ازراههای دیگردر عربستان محسوس بود .

بزرگترین منابع درآمد ابن سعود عوارضی بود که هرسال ازانبوه کثیر زائران مکه دریافت میداشت . هرسال درحدود ۱۰۰۰۰۰ نفر زوار از کشورهای مختلف برای‌انجام مراسم حج به مکه میرفتند . درسال۱۹۳۰ این رقم ناگهان به۴۰۰۰۰ نفر تقلیل یافت و در سال‌هـای بعد بازهم این رقم کمترشد .

نتیجهٔ این امر واژگون شدن کامل بنیان اقتصادی کشور بود و فقرو ناراحتی عظیمی در همه جای عربستان بوجـود آمد . فقدان و کمبود پـول ابن‌سعود را ازجهات بسیار فلج ساخت و بسیاری‌ازطرحهای‌اصلاحی‌اورامعوق گذاشت . ابن‌سعود نمیخواست هیچ‌امتیازی برای استفاده از منابع و ذخایر کشور به خارجیان بدهد زیرا بدرستی میدانست که بهره‌برداری‌خارجیان از منابع کشور موجب افزایش‌نفوذ ایشان خواهد شد . و دخالت ایشان‌رازیادتر واستقلال ملی‌را کم میکند . ترس او کاملا بجا و بمورد بود زیـرا بیشتر بیماری‌هائی که کشورهای مستعمره ووابسته بدیگران ازآن رنج‌میبرند‌بخاطر استثمار وبهره‌برداری‌های خارجی است .

ابن‌سعود ترجیح میداد که کشورش فقیر باشد و آزادی بیشتری داشته باشد تاآنکه ترقی کند و ثروتمندگردد ولی‌آزادیش کمترشود .

معهذافشار بحران اقتصادی‌ابن‌سعود را ناچار ساخت‌که‌کمی‌درسیاستش تجدید نظر کند و کم‌کم شروع کرده است‌که بعضی امتیازات به خارجیان

بدهد . اما درعین حال با کمال دقت مراقب استقلال خود میباشد و باین‌منظور شرایط خاصی پیشنهاد میکند .

فعلا امتیازات فقط به‌کشورهای مسلمان خارجی واگذار شده است . بدینسان نخستین امتیاز بگروهی از سرمایه‌داران مسلمان هند داده شد که راه‌آهنی میان بندر « جده » و شهرمکه بسازند .این راه‌آهن در عربستان چیز فوق‌العاده‌ایست زیـرا انقلابی در وضع زوار و مراسم سالیانهٔ حج بوجود می‌آورد . این راه‌آهن نه فقط برای زوار مکه کمی بزرگ و مؤثر میباشد بلکه نظر عرب‌هارا نیز دگرگون میکند و آن‌هارا متجدد می‌سازد .

در یکی از نامه‌های اخیر برایت گفته‌ام‌یکی از راه‌آهن‌هائی که‌اکنون در عربستان وجود دارد راه‌آهن حجاز است . که درشهر «حلب» درسوریه‌به راه‌آهن بغداد وصل میشود و شهر مدینه را بآن راه‌آهن متصل میسازد .

در ابتدای‌همین‌نامه متذکرشدم که‌یمن در ناحیهٔ جنوب غربی‌عربستان که بنام عربستان سعید و خوشبخت معروفست قرار دارد . در واقع این‌نام‌به قسمت وسیعتری از جنوب عربستان اطلاق میشود که تقریباً تا خلیج فـارس گسترده است . اما این نام برای این منطقه هیچ مناسب نیست زیرا این‌ناحیه بسیار بی حاصل است و بیابانی لم یزرع میباشد . شاید در روزگار قدیم‌این ناحیه را نمی‌شناختند وباین جهت در موردآن اشتباه میکردند و آن‌رادنبالهٔ عربستان سعید میشمردند .

تا همین اواخر این ناحیه ناشناس باقی بود و یکی ازقسمت‌های معدود سطح کرهٔ زمین بشمار میرفت که کشف نشده بود و از آن نقشه‌برداری‌نکرده بودند .

یادداشت مترجم

در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی کتابـی بزبان انگلیسی‌بنام

«روزهای عربی» (Arabian Days) منتشر شد که خاطرات «سرجان فیلبی» است.

این مرد انگلیسی در این کتاب بتفصیل نقل میکند که چگونه درزمان جنگ جهانی اول بدستور دولت بریتانیا باابن‌سعود همکاری میکرد و بعدها به پیشنهاد او حکومت بریتانیا جانب ابن سعودرا گرفت و به اوکمك داد تا برملك حسین غلبه کند وسلطنت حجازرا بدست‌آورد.

«سرجان‌فیلبی» مسلمان هم شد و بنام «حاجی‌عبدالله» در بندر جده تجارتخانه‌ئی تأسیس کرد و سالها از مشاوران ابن‌سعودبود. درهمین‌سالهای اخیر حکومت عربستان سعودی عذر اورا خواست اما بپاداش خدماتی که بخاندان‌سعودی‌کرده بود تمام ثروتش‌را به‌اوبخشید.

کتاب مزبور در بارهٔ تمام کشورهای خاورمیانه و ممالك عربی وحتی ایران مطالب بسیارجالبی دارد.

مطلب دیگری که قابل تذکر است واگذاری امتیاز نفت عربستان سعودی به امریکائیان میباشد که‌هم در وضع این کشور وهم درسیاست جهانی و اوضاع خاورمیانه تأثیر هنگفتی داشته است.

۱۶۹

عراق و بمبارانهای هوائی

۷ ژوئن ۱۹۳۳

یك کشور عربی دیگر باقیست که باید از نظر بگذرانیم . این کشور عراق یا بین‌النهرین است که سرزمینی حاصلخیز و ثروتمند در میان دو رود «دجله» و« فرات » و مهد داستانهای قدیمی بغداد و هارون الرشید و قصه‌های هزار و یکشب میباشد .

عراق در فاصلهٔ میان ایـران و بیابان عربستان واقـع شده است . در جنوب آن بندر بصره که بندر اصلی عراقست درکنار شط العرب و کمی بالاتر از خلیج فارس قرارگرفته است . عراق در شمال ، هم مرز باترکیه میباشد و این دو کشور درسرزمین‌های کردستان که مسکن کردهاست بایکدیگر بر خورد دارند . بیشتر این کرد ها اکنون در قلمرو ترکیه قرار گرفته‌اند و برایت گفتم که مبارزهٔ دلیرانه‌ئی‌را برضد ترك ها وبخاطر آزادی خود دنبال میکردند. اما بسیاری از کرد ها هم در عـراق هستند و در اینجـا اقلیت بزرگی را تشکیل میدهند .

شهر موصل که مدت ها بر سرآن میان انگلستان و ترکیه اختلاف بود اکنون در شمال منطقه‌کردنشین عراق میباشد و بدینقرار زیر تسلط و کنترل انگلستانست . در نزدیکی موصل خرابه های « نینوا » پایتـخت باستانی آشوریها ، باقیست .

عراق یکی از کشور هائی بود که انگلستان « قیمومت » آنرا از جامعه ملل بدست آورد . « قیمومت » در اصطلاح مؤدبانه و پرهیزکارانهٔ جامعهٔ ملل بمعنی « مأموریت مقدس متمدن ساختن » بنام جامعهٔ ملل میباشد . مفهوم این

عمل واین عبارت آن بود که اهالی سرزمین های تحت قیمومت باندازهٔ کافی پیش نرفته اند که بتوانند حافظ منافع خود باشند وازین رو قدرت های بزرگ بایدبه آنها کمك دهند تا این قابلیت رابدست آورند .

این عمل مانند آن میباشد که ببر حریص و گرسنه‌ئی رامأموردفاع ازمنافع گروهی گوسفند یاآهو کنند . ظاهراً چنین وانمود میشد که این قیمومت بنا بر میل ورضایت خودمردمی که درقلمروآن قرار میگیرند واگذار میشود .

قیمومت کشور هائی که درآسیای غربی ازتسلط ترکیه آزاد شدند نصیب انگلستان وفرانسه شد . هماطوریکه قبلاهم برایت گفتم ایندوکشور اعلان کردند که تنهامنظورایشان « تکمیل کردن ومشخص ساختن آزادی مردم... وبرقراری حکومت ملی ، و تأسیس قدرت اداری که اقتدارش ازاراده و انتخاب آزادانهٔ اهالی محلی ناشی شود » میباشد .

اقداماتیکه در راه تحقق این منظورنجیبانه در طی دوازده سال گذشته صورت گرفته است بشکلی بودکه باختصار در سوریه و فلسطین و ماوراء اردن دیدیم و دیدیم که چگونه درآنجاشورش های مکرروعدم همکاری وبایکوت وتحریم ازطرف مردم صورت میگرفت .

تشویق « ابتکار و آزادی انتخاب » مردم بصورت تیراندازی بروی ایشان ، اسارت و تبعید رهبرانشان ، توقیف روزنامه‌هاشان ، ویران ساختن شهرها ودهکده‌هاشان و اغلب‌هم با اعلان حکومت نظامی ، صورت میگرفت . در این حوادث هیچ تازگی وجود ندارد . قدرت و تسلط استعماری و امپریالیستی از ابتدای تاریخ همواره باخشونت و ویرانی و تباهی و تروریسم تحمیل گشته‌است .

عامل جدید در امپریالیسم نوع تازه کوششی‌است که برای پنهان داشتن خشونت و درندگی خود در پشت جملات پرهیزکارانه مانند « قیمومت » و « خیروصلاح توده‌های مردم » و تربیت‌کردن مردم عقب مانده برای حکومت مستقل » و نظایر این عبارات ، بکار میبرند . امپریالیست ها مردم را بگلوله می‌بندند و میکشند و همه چیز را ویران ونابود میسازند و بهانهٔ ایشان‌هم خیر

و صلاح مردمیست که بگلوله بسته میشوند ؛ شاید این تزویر وقیحانه خود نشانهٔی از پیشرفت میباشد زیرا بکار بردن تزویر نشانهٔ ارزش داشتن نیکی و حقیقت است و شاهد آنست که پی بردن بحقیقت مطلوب نیست و از این رو حقایق تلخ را در میان لفافی از عبارات خوش ظاهر و زیبا می پیچند وپنهان میدارند . اما در واقع این تزویرهای ریا کارانه‌خیلی زشت‌تر از خود حقایق تلخ میباشد .

اکنون به بینیم که آرزو های مردم عراق چگونه مورد احترام قرار میگرفت و چگونه تحت قیمومت بریتانیا به این کشور کمك میشد که بسوی آزادی پیش برود ؛ بریتانیا در دوران جنگ جهانی ، عراق را که معمولا « بین‌النهرین » نامیده میشد بعنوان‌پایگاهی برای عملیات جنگی برضدترکیه مورد استفاده قرار میداد . این کشور از سربازان انگلیسی و هندی بریتانیا پرشده بود .

در ماه آوریل ۱۹۱٦ در موقعی که واحد های ارتش بریتانیا تحت فرماندهی ژنرال « توون شند » کوشیدند ترك هارا در « کوت‌العماره » محاصره کنند و از پا درآورند ، خودشان‌باشکست‌سختی مواجه شدند . در لشکرکشی بین‌النهرین ذخایرونیروهای هنگفتی‌تباه شد وچون‌حکومت‌هند (که درآنوقت قسمتی‌ازحکومت‌انگلستان‌بود ـ مترجم) مسئول این‌امرشمرده میشد ، هیاهوی بسیار و انتقادات فراوان‌دربارهٔ بی‌لیاقتی وبلاهت رهبران‌آن‌بلند شد . معهذا چون ذخایرجنگی‌بریتانیا خیلی‌زیاد بود درطول‌زمان‌شکست‌خودراجبران کرد ترکها درعراق بسوی شمال رانده شدند . بغداد بدست‌انگلیسی‌ها افتادوبعدهم موصل را متصرف شدند بطوریکه درپایان جنگ تمامی‌عراق دراشغال‌نیروهای نظامی بریتانیا بود .

نخستین عکس‌العمل‌واگذاری قیمومت عراق به انگلستان دراوایل سال ۱۹۲۰ظاهر گشت زیرا باین مناسبت اعتراض‌های‌شدید صورت‌گرفت و بعد هم اعتراض‌ها بصورت سرکشی‌ها ، و سرکشی‌ها بصورت شورش بزرگی‌درآمدکه درسراسر کشوربسط یافت .

بسیار جالب وشگفت انگیز است که در نیمهٔ اول سال ۱۹۲۰ در تمام کشورهای خاورمیانه، در ترکیه ، مصر، سوریه ، فلسطین، عراق و ایران، تقریباً دریکزمان شورش‌هائی روی داد. حتی درهند درآنزمان مقدمات نهضت عدم همکاری فراهم میشد ومحسوس بود .

شورش عراق عاقبت سرکوب گردید ودراین امر سپاهیان هندی ارتش بریتانیا تااندازه‌ئی سهیم بودند . تامدت‌ها ارتش هند وظیفه‌اش این بودکه بخدمت کثیف امپریالیسم بریتانیا بپردازد وباین جهت کشورما ، در خاورمیانه و جاهای دیگر منفور شده است .

شورش عراق را انگلستان از یکسو با بکار بردن زور و قدرت و از سوی دیگر باوعدهٔ استقلال آینده خاموش ساخت . باین منظور حکومتی موقتی با شرکت وزیران عرب ترتیب دادند . در پشت سر هـر وزیر یك مستشار انگلیسی هم بود که قدرت را در دست داشت . اما حتی همین وزیران که با دقت و احتیاط از طرف انگلیسی ها منصوب شده بودند در عمل نشان دادندکه نسبت به آن ها علاقه‌ئی ندارند و دوست نیستند . انگلیسی ها میخواستند عراق کاملا مطیع و خدمتگذار آنها باشد اما بعضی از وزیـران قبول نکردند که چنین نقشی رابعهده بگیرند ، از این‌رو درماه آوریل ۱۹۲۱ مهمترین وزیر عراق را که « سید طالب شاه » نام داشت دستگیر و تبعیـد کردند و باین ترتیب باصطلاح قدم دیگری در راه استقلال عراق برداشتـه می‌شد !

در تابستان ۱۹۲۱ فیصل پسر ملك‌حسین پادشاه حجاز بوسیلهٔ انگلیسها بعنوان پادشاه برای ملت عراق هدیه آورده شد ! بطوری‌که بیاد داری فیصل در این موقع بیکار شده بود زیرا فرانسوی ها که سوریه را بعنوان قیمـومت متصرف شدند فیصل را که در آنجا بسلطنت نشانده شده بود بیرون راندند . فیصل برای انگلیسی ها دوستی خدمتگذار بود و هنگام شورش عربی بر ضد ترك ها در زمان جنگ جهانی نقش عمده‌ئی را اجرا کرده بود . باین‌جهت انگلیسیها فکر میکردند که او بیش از وزیران محلی عراقی خواهد توانست

حافظ منافع آنها در عراق باشد.

مقامات باصطلاح ممتاز عراق، یعنی طبقات ثروتمند وسایر شخصیتهای عراقی سلطنت فیصل‌را قبول کردند بشرط آنکه سلطنتی مشروطه وقانونی داشته باشد و پارلمانی دموکراتیك بوجود آورد. در واقع آنها اختیار زیاد نداشتند و کاری از دستشان برنمی‌آمد فقط میخواستند ازین موقعیت برای تشکیل یك پارلمان واقعی استفاده کنندو چون میدانستندکه انگلیسیها در هرحال خواه ناخواه فیصل را پادشاه خواهند کرد خواستند لااقل این شرط را بگذارند. معمولا در این موارد نظر مردم خواسته نمیشد.

باین شکل فیصل در اوت ۱۹۲۱ پادشاه عراق شد. اما این‌کار هم مسئلهٔعراق را حل نکرد زیرا عراقیها با قیمومیت انگلستان بر کشورشان سخت مخالفت داشتند و خواستار استقلال کامل خود ووحدت باسایر کشورهای عربی بودند. ازین رو تظاهرات و هیجان‌ها ادامه یافت و یکسال بعد درماه اوت ۱۹۲۲ به‌اوج خود رسید.

دراین موقع انگلیسی‌ها درس دیگری از استقلال را به عراقیها تعلیم دادند! «سرپرسی کاکس» کمیسر عالی بریتانیا به قدرت پادشاه عراق (که درآنموقع بیماربود) پایان بخشیدهمچنین اختیاراتی‌راکه وزیران وشورای عراق کسب‌کرده بودند لغو ساخت و زمام قدرت را کاملا دردست‌خود گرفت در واقع‌او دیکتاتورمطلق عراق شد واراده‌اش را برهمه‌کس و درهرجا تحمیل کرد وآشفتگی‌هارا باکمك نیروهای نظامی و مخصوصاً نیروی هوائی‌بریتانیا سرکوب ساخت. همان داستان قدیمی‌که ماآنرا بشکلهای مختلف درجاهای دیگر، درهند، درمصر درسوریه‌وغیره دیدیم‌تکرارشد. روزنامه‌های‌ملی‌توقیف شدند واحزاب منحل گشتند ورهبران ملی‌را به تبعید فرستادند و هواپیماهای

۱- درکتاب «روزهای عربی» که درپایان نامهٔ قبلی بآن اشاره‌شدفصل‌جالبی در بارهٔ بسلطنت نشاندن فیصل در عراق وجود دارد و نشان میدهدکه چگونه انگلیسی‌ها رهبرانی‌راکه درعراق محبوبیت داشتند برای‌این‌منظوردستگیر کردند

انگلیسی با کمك بمبهاشان ، قدرت امپراطوری را برقرارساختند .

اما این اقدامات هم مسئله را حل نکرد . پس از چند ماه « سرپرسی کاکس» اجازه داد که شاه وکابینهٔ وزیران دولت ، ظاهراً بکار پردازند و به آنها قبولاند که قراردادی با انگلستان منعقد سازند . در این موقع هم باز اطمینان داده شد که انگلستان به عراق کمك خواهد داد تاکشوری‌مستقل بشود وحتی خواهدکوشید که بعضویت جامعهٔ ملل درآید .

در پشت این وعده‌های زیبا و امید بخش این واقعیت تلخ وجود داشت که حکومت عراق می‌بایست موافقت کند تمام امور اداری عـراق بـا کمك مأموران عالیرتبهٔ انگلیسی یا بوسیلهٔ کسانی که مورد تأیید انگلیسها باشند جریان یابد . این قرارداد ۱۹۲۲ از بالای سر مردم بسته شده بود و بـاین جهت مورد مخالفت ایشان قرار میگرفت همه میگفتند که حکومت عـراق در واقع سایـه و شبحی بیش نیست و قدرت واقعی همچنان در دست مقامـات بریتانیائی خواهد بود . رهبران ملت تصمیم گرفتند که شرکت در انتخابات برای تشکیل مجمع مؤسسان ملی‌راکه میبایست طرح قانون اساسی‌آینده‌راتهیه کند ، تحریم‌کنند . این مبارزهٔ عدم همکاری موفقیت‌آمیزبودومجمع‌مؤسسان نتوانست تشکیل شود . همچنین در موقع جمع آوری مالیات‌ها آشفتگی‌ها و دشواریهائی پیش‌آمد .

این آشفتگی‌ها مدت‌یکسال در تمام سال ۱۹۲۳ ادامه داشت . عاقبت تغییراتی بنفع عراق در قـرار داد صورت گـرفت و در ضمن چند تن از رهبران ممتاز ملی‌عراق هم تبعید شدند . باین ترتیب هیجان‌ها کمتر شد و در اول سال ۱۹۲٤ انتخابات مجمع مؤسسان مقدور گردید . اما وقتی که مجمع مؤسسان تشکیل شد با پیمان بریتانیا مخالفت کرد . انگلیسی‌ها فشار زیادی می‌آوردند که هرطور هست آن را بتصویب برسانند . سرانجام‌قرارداد با رأی کمی بیش از یك سوم نمایندگان تصویب شد . بسیاری از نمایندگـان حتی درجلسه مجلس حاضر نشدند .

مجمع مؤسسان،طرح یك قانون اساسی تازه رابرای عراق تهیه‌کرد که درروی‌کاغذ خیلی‌عالی‌بود ومیگفت‌عراق دولتی‌آزاد ومستقل وحاکم برمقدرات خود میباشدوسلطنتی‌مشروطه و موروثی‌خواهد داشت و نوع‌حکومت‌آن‌پارلمانی خواهد بود اما ازدومجلس‌پارلمان ، نمایندگان مجلس‌سنا ازطرف‌شاه منصوب میگشتند وباین‌شکل‌بشاه قدرت‌زیادی‌داده شدوپشت‌سرشاه هم‌مأموران انگلیسی مقامات حساس‌را دراختیارخود داشتند .

این قانون اساسی ازماده مارس ۱۹۲۵ اعتباریافت وپارلمان‌تازه‌تاچند سال مشغول‌کاربود . اما اعتراض‌ها نسبت به وضع تحت‌الحمایگی‌عراق‌همچنان ادامه داشت .

اختلاف انگلستان و ترکیه بر سر موصل هم توجه بسیار را بخود جلب میکرد زیرا عراق مدعی حاکمیت براین ناحیه بود . این اختلاف عاقبت در ماه ژوئن ۱۹۲۶ بپایان رسید وباپیمان جداگانه‌ئی‌که میان‌انگلستان وترکیه و عراق بسته شد تثبیت‌گردید . موصل به عراق داده شد و چون حکومت عراق در واقع زیر نظـر بریتانیا بـود ، منافع امپریالیسم بریتانیـا هـم محفوظ میماند .

در ماه ژوئن ۱۹۳۰ پیمان اتحاد تازه‌یی میان انگلستان و عراق بسته شد . بازهم استقلال‌کامل عراق چه در امور داخلی و چه در روابط خارجی به رسمیت شناخته میشد . اما چنان‌تضمین‌ها واستثناهائی برای‌عراق‌پیش‌بینی‌شده بودکه عملا این‌استقلال‌همان‌صورت تحت‌الحمایگی‌را داشت . طبق‌این‌قرارداد بمنظور حفظ وامنیت « ارتباطات اصلی » بریتانیا ، عراق پایگاههای هوائی‌در اختیار انگلستان میگذاشت . همچنین‌انگلستان‌اجازه داشت‌که نیروهای‌نظامی خودرا درموصل‌وجاهای‌دیگر نگاهدارد . عراق‌میبایست‌برای‌ارتش‌خود مربیان انگلیسی داشته باشد و افسران انگلیسی بعنوان مستشار در قسمت های مختلف نیرو های عراق بکارگمارده میشدند . تسلیحات و تجهیزات ونیروهای‌هوائی‌و غیره برای ارتش عراق همه میبایست از انگلستان تهیه شود و در صورت بروز جنگ انگلستان میتوانست از تمام تسهیلات کشور بهره مند گـردد تا بتواند

عملیات جنگی‌را برضددشمن بخوبی انجام‌دهد. بدینسان ازلحاظ نظامی انگلستان باداشتن پادگان‌نظامی خود در موصل میتوانست به آسانی به ترکیه‌و ایران و آذربایجان شوروی‌دسترس‌داشته باشد.

بدنبال این قرار داد اتحاد ۱۹۳۱ یك موافقتنامهٔ قضائی نیز میان انگلستان و عراق امضا شد که طی‌آن عـراق متعهد میشد مستشاران قضائی انگلسی را در عراق بکار گمارد و ریاست دادگاههای تجدید نظـر و ریاست ادارات دادگستری در بغداد و بصره و موصل و جاهای دیگر را به مأموران انگلیسی بدهد.

علاوه برتمام این‌ها انگلیسی ها بسیاری از مقامات عالی را نیز اشغال میکردند. بدینقرار در واقع این کشور « مستقل » با این قراردادیك‌تحت ـ الحمایهٔ واقعی‌انگلستان بود وقرارداد اتحاد هم برای‌مدت بیست‌وپنجسال بسته شده بود.

هرچندکه پس‌ازتصویب قانون اساسی‌تازه درسال۱۹۲۵،پارلمان‌تازه‌یی در عراق بوجود آمد اما مردم عراق بسیارناراضی‌بودند و در نواحی دوردست گاه بگاه شورش هائی روی میداد. این شورش‌ها مخصوصاً درمناطق کردنشین بیشتربود واغلب باحملات نیروی هوائی وروش نجیبانه (!) بمباران‌هوائی واز میان بردن تمامی دهکده‌های‌شورشی‌سرکوب میشد.

پس از قرارداد ۱۹۳۰ بلطف انگلستان، موضوع عضـویت عراق در جامعهٔ ملل‌نیز مطرح گشت. اما کشور هنوز آرام نبود و شورش ها ادامه داشت، این شورشها، نه برای آبروی کشور قیم یعنی انگلستان و نه برای حکومت موجود ملك فیصل در عراق خوب بود زیرا نشان میداد که مردم ازحکومتی‌که بوسیلهٔ انگلیسی‌ها بر ایشان تحمیل شده است ناراضی‌هستند. حساب میشدکه بسیار بدخواه بود اگر این موضوعها در جامعهٔ ملل مطـرح شود و باین جهت کوشش فوق‌العاده و خاصی بعمل‌آمد که شورشها را با بکار بردن زور و خشونت و تروریسم خاموش‌کنند. برای این منظورنیروی‌هوائی بریتانیا مورد استفاده قرارگرفت و نتایج این‌کوششهای نجیبانه (!) برای

برقراری نظم‌راشاید بتوان تا اندازه‌ئی از توصیفی که یکی از افسران عالیرتبه انگلیسی نوشته‌است دریافت .

سرهنگ دوم « سر آرنولد ویلسون » هنگام ایراد سخنرانی سالیانه در انجمن آسیائی پادشاهی ، در لندن درتاریخ ۸ ژوئن ۱۹۳۲ضمن اشاره بداین حوادث گفت :

« ... نیروی‌هوائی‌انگلستان بالجاجت وخونسردی (وبدون اعتنا به اعلامیه های ژنو) در طی دهسال گذشته و مخصوصاً در شش‌ماه اخیربه بمباران کردها (درعراق) میپرداخته‌است. دهکده‌های ویران شده، دامهای کشته شده، زنان‌وکودکان‌افلیج ، همه به گفتهٔ خبرگذارمخصوص‌روزنامهٔ «تایمز» از توسعه وپیشرفت‌طرح یکنواخت تمدن، گواهی میدهند ! »

وقتی نیروی هوائی بریتانیا متوجه گشت که اهالی‌دهکده ها هنگام پیدا شدن یك هواپیما از دهکده ها بیرون میگریزند وپنهان میشوند وآنقدر فهمیده و سربراه (!) نیستند که در انتظار بمب ها بمانند تا کشته شوند ، نوع تازه‌ئی بمب یعنی‌بمب‌های ساعتی‌وتأخیری‌رابکار برد. این نوع بمب‌ها درموقع پرتاب شدن منفجر نمیشوند بلکه بشکلی تنظیم میشوند که مدتی بعد منفجر گردند . این حیلهٔ پست‌ومکارانه برای‌آن‌بکار میرفت که اهالی دهکده ها که پس از عبور هواپیماها ، ازپنهانگاههای خود بیرون‌می‌آمدند وبه دهکده‌ها باز میگشتند با انفجار این بمب‌ها کشته میشدند خوشبخت‌تر بودند . کسانی که مجروح یا فلج میگشتند و بسختی آسیب میدیدند وضعشان خیلی بدتر بود زیرا در آن دهکده های دور دست هیچ وسیلهٔ پزشکی در دسترس مردم تیره روز نبود .

بدینگونه‌آرامش‌ونظم از نو برقرار گشت وحکومت‌عراق تحت‌سرپرستی بریتانیا داوطلبی خودرا برای‌عضویت در جامعهٔ ملل اعلان کرد و پذیرفته هم شد. درواقع این حرف بسیار درست بود که گفته میشد « عراق با بمباران به جامعهٔ ملل راه یافت . »

وقتی‌که عراق به عضویت جامعهٔ ملل درآمد قیمومت بریتانیا هم ظاهراً پایان یافت و بجای آن همان پیمان سال ۱۹۳۰ مبنای ارتباط قرار گرفت که تسلط و استیلای بریتانیارابردولت عراق تضمین میکرد امانارضائی ازین وضع ادامه یافت زیرا مردم عراق خواستار استقلال و آزادی کامل و وحدت باسایر ملل عرب هستند. برای آنها عضویت درجامعهٔ ملل زیادجالب نیست زیرا آنهاهم مانند بسیاری ازملل اسیرشرق می‌بینندکه جامعهٔ ملل آلتی دردست‌دولتهای‌بزرگ ومقتدراروپائیست و آنرابرای ادامهٔ تسلط استعماری و منافع‌دیگرشان‌بکارمیبرند.[۱]

اکنون ما بازدید خودرا ازکشور های عربی بپایان رسانده‌ایم. متوجه شده‌ای‌که چگونه همهٔ آنها مانند هند و سایر کشور های شرق با امواج‌شدید و نیرومند ناسیونالیسم که پس از جنگ برخاسته بود بتسکان آمده‌اند. این تمایلات همچون یك جریان نیرومند برق در یك زمان درمیان تمام ملل شرق بوجود آمده است.

عامل جالب توجه دیگر شباهتی است‌که در اغلب موارد دراین نهضتها وجود دارد. در بیشتر این‌کشور ها قیامها وشورشهای شدید آغاز میگشت‌اما تدریجاً سیاست عدم همکاری و تحریم قدرت حاکمه بیشتر رواج پیدامیکرد. بدون تردید طرح این نوع روشهای تازهٔ مقاومت بوسیلهٔ هند در سال ۱۹۲۰ بوجود آمدکه‌کنگرهٔ ملی بدنبال رهبری‌مهاتماگاندی رفت. فکرعدم همکاری و تحریم مؤسسات قانونگذاری از هند به سایر کشور های شرقی نفوذ کرده

---

۱ ــ (حاشیه از اصل انگلیسی‌کتاب) ــ ملك فیصل در سپتامبر۱۹۳۳ درگذشت وبجای‌او غازی‌اول پادشاه شدکه در یك حادثهٔ اتومبیل درسال ۱۹۳۹ کشته شد وپسرخردسالش بنام فیصل‌دوم بجای‌او پادشاه شد.

(یادداشت مترجم) ـ در انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ این‌ملك‌فیصل‌دوم هم کشته شد و عراق بصورت یك جمهوری کاملا مستقل ودموکراتیك درآمد.

ویکی از روشهای عالی مبارزه در راه آزادی ملی گشته است که بخوبی سازمان یافته و بکار بسته میشود .

اکنون میخواهم توجهت رامخصوصاً به تضادی که میان روشهای استعماری انگلستان و فرانسه وجود دارد جلب کنم . انگلستان در تمام کشورهای مستعمرهٔ تحت تسلطش میکوشید با فئودالها ، ومالکان بزرگ ومرتجع ترین و عقب مانده ترین طبقات متحد شود . این موضوع را درهند ، در مصر ودر جاهای دیگر دیدیم . بریتانیا در کشورهای زیر نفوذش تخت های سلطنتی بوجود می آورد و حکمرانان مرتجعی را بر روی آنها مینشاند و بخوبی میدانست که این حکمرانان هوادار او خواهند بود . باین ترتیب بود که «فؤاد» را درمصر ، «فیصل» را درعراق، «عبدالله» را در ماوراءاردن بسلطنت نشاند ومیکوشید «حسین» را نیز سلطان حجاز کند .

اما فرانسه که خود یك کشور کامل بورژوازیست میکوشید تا اندازه ئی هواداری طبقات بورژوا و طبقات متوسطی را که در حال رشد بودند در مستعمرات خود بدست آورد . مثلا در سوریه در جستجوی هواداری طبقات بورژوازی مسیحی بود .

انگلستان وفرانسه ، هر دو در مستعمرات خود سیاست ضعیف ساختن نهضت های ملی و ناسیونالیسم را که با ایشان مخالف است دنبال میکنند و برای این منظور میکوشند باپیش کشیدن مسائل اقلیت ها و اختلافات نژادی و مسائل مذهبی در نهضت های ملی تفرقه بیندازند . با اینهمه ناسیونالیسم و تمایلات ملی تدریجاً در سراسر شرق براین تفرقه جوئیها غلبه میکند و شاید در هیچ جا باندازهٔ کشورهای عربی ، گروهها و دسته بندیهای مذهبی در برابر آرمانهای ملی واحد ضعیف نمیباشند .

در بالا در بارهٔ فعالیت های نیروی هوائی انگلستان (که بنام نیروی هوائی پادشاهی معروفست) در عراق مطالبی برایت گفتم ۰ درطی دهدوازده سال اخیر حکومت بریتانیا هواپیماهارا در کشورهای نیمه مستعمرهٔ خود باصطلاح برای « اقدامات پلیسی» خود بکار میبرد . این اقدامات مخصوصاً

در جاهائی صورت میگیرد که تا اندازه‌ئی حکومت خود مختاری به آنهاداده شده است و مقامات دولتی بیشتر در دست اهالی خود محل میباشد. در این قبیل کشورها ارتش بریتانیا برای اشغال کشور بکار نمیرودیا تعدادآنها خیلی کم شده است.

این کار برای انگلستان خیلی مفید است زیرا مقدار زیادی‌ازهزینه‌ها میکاهد و اشغال نظامی کشور هم کمتر نمایان میشود. در عین‌حال هواپیماها و بمبها به ایشان امکان میدهد که کاملا بر اوضاع مسلط باشند. بدینگونه بکار بردن هواپیماها وبمبارانهای‌هوائی‌در مناطق مستقل یا نیمه‌مستقل‌افزایش یافته است و شاید انگلیسی‌ها خیلی بیش از قدرتهای دیگر استعماری این‌روش را مورد استفاده قرار میدهند.

در بارهٔ بمبارانهای عراق مطالبی برایت گفتم اما همین داستان در ایالت شمال غربی هند نیز تکرار شده است و در آنجا نیز بمب‌افکن‌های انگلیسی‌بطور منظم مشغول کارهستند.

شاید این روش از روش قدیمی اعزام نیروهای نظامی ارزانتر تمام میشود. امار‌وشی بسیار بیرحمانه‌ومخوف میباشد.در واقع هیچ‌چیزوحشیانه‌تر از بمب افکندن بردهکده‌های بی‌پناه، آنهم بـا بمبهای ساعتی و تـأخیری نمیتوان یافت که تمامی دهکده را ویران میسازد و گناهکار وبیگناه‌رایکسان ازمیان میبرد.

این روش، هجوم بکشورهای دیگر را نیز بسیار آسان ساخته است. باین جهت است که فریادهای اعتراض از هر سو بر ضد آن بلند شده ودرشهر ژنو وجامعهٔ ملل نطق‌های بلیغی بمخالفت بـا حملات هوائـی براهالی متمدن ایراد میشود. تمام ملت‌ها و از جمله مردم ایالات متحدهٔ‌آمریکا هوادارالغای قاطع بمبارانهای هوائی هستند اما انگلیسی‌ها با اصرار زیاد میکوشند حق بکار بردن نیروی هوائی را برای «منظورهای پلیسی» در مستعمرات برای خود محفوظ نگاهدارند و همین امرمانع آن شده است که موافقتی درجامعهٔ ملل و در کنفرانس خلع سلاح که در سال ۱۹۳۳ تشکیل شد بوجود آید.

۱۷۰
افغانستان و چند کشور دیگر آسیا

۸ ژوئن ۱۹۳۳

در مشرق عراق ، ایران واقع شده است و در مشرق ایران افغانستان قراردارد . ایران و افغانستان هر دو همسایهٔ هند هستند زیرا ایـران در ناحیهٔ بلوچستان در طول صدها کیلومتر باهند هم مرز است و افغانستان هم در طول نزدیك دوهزارکیلومتر ، از غربی‌ترین گوشهٔ بلوچستان‌تاشمال کوههای هندوکش با هند همسایه میباشد و در همین جاست که هند ، سر پوشیده از برف خودرا در قلب آسیای مرکزی برافراشته و به‌سرزمین‌های شوراها مینگرد . [۱]

این سه کشور نه فقط همسایه هستند بلکه از لحاظ نژادی هم بیکدیگر شباهت دارند زیرا در این هرسه ، نژاد قدیمی آریائی اولویت دارد .ازنظر فرهنگی نیزبطوریکه دیدیم در روزگارگذشته چیزهای مشترك بسیارداشته‌اند تا همین اواخر زبان مردم دانشمند و تحصیل کرده در شمال هند فارسی بود وهنوزهم این زبان در هند و مخصوصاً در میان‌مسلمانان رواج بسیار دارد . در افغانستان زبان فارسی‌هم هنوز زبان رسمی ودرباریست امازبان عامهٔ‌مردم بیشتر« پشتو » میباشد .

در بارهٔ ایران نمیخواهم بیش از آنچه در نامه‌های سابقم نوشته‌ام

---

۱ ـ پس ازتقسیم‌هندبدو کشورهندوپاکستان‌درسال۱۹۴۷ایران‌و افغانستان باکشور جدیدالتأسیس پاکستان همسایه شدند وبادولت رسمی هند همسایه‌نیستند اما پاکستان خود قسمتی ازسرزمین شبه قارهٔ بزرگ هند بشمارمیرود .

بگویم . ۱ اما لازمست که حوادث اخیر افغانستان را باختصار از نظر بگذرانیم :

تاریخ‌افغانستان تقریباً قسمتی از تاریخ هند میباشد زیرا عملاافغانستان مدتی درازقسمتی از هند بود . از هنگام جدائیش از هند و مخصوصاً درطی یکصد سال اخیریا کمی پیش ازآن ، افغانستان کشوری فاصله وپوشالی۲ در میان دو قدرت بزرگ استعماری روسیه وانگلستان بوده است .

اکنون مدتیست که امپراطوری تزارهای روسیه از میان رفته و جای خودرا به اتحاد جمهوریهای شوروی سپرده است اما افغانستان هنوز هم نقش قدیمی پوشالی خودرا دارد و در آنجا انگلیسیها و شوروی هر دو به‌دسیسه‌هائی میپردازند و میکوشند اولویت را برای خود بدست آورند .

در قرن نوزدهم این تحریکات بصورت جنگهای میان انگلستان و افغانستان در آمد که موجب شکستهای متعدد انگلستان شد اما عاقبت انگلستان اولویتی برای خود بدست آورد . بسیاری از بازداشت‌شدگان افغان که عضو خاندان سلطنتی آن کشور هستند هنوز هم در نواحی شمالی هند تحت نظر میباشند و خاطرهٔ مداخلات انگلستان را در افغانستان بنظرما می‌آورند .

درافغانستان امیران و پادشاهانی که دوست انگلستان بودند بحکومت میرسیدند و سیاست خارجی این کشور هم تحت نفوذ انگلستان قرارگرفت . اما هرقدرهم که این امیران دوست میبودند و روشی دوستانه نشان میدادند انگلستان نمیتوانست کاملا به‌آنها متکی باشد وهرسال مبالغ هنگفتی بعنوان کمك مالی بایشان میپرداخت.ازجمله وضع امیر عبدالرحمان که مدت‌درازی

۱ـ بنامه‌های ۱۲٤ و ۱۲٥ دربخش دوم کتاب رجوع شود .

۲ـ همان طورکه پوشال دربسته‌بندیهای شکننده برای جلوگیری ازتصادم وشکستن بکارمیرود اصطلاح‌حکومت‌ودولت پوشالی هم‌برای‌کشوری‌که‌نقش‌ایجاد فاصله وجلوگیری ازتصادم را دارد بکار میرود .


افغانستان
اتحاد شوروی
بخارا
سمرقند
مرو
هرات
کابل
افغانستان
پشاور
قندهار
لاهور
مولتان
بلوچستان
هند
کراچی
پامیر
چین
راه آهن

تاسال ۱۹۰۱ سلطنت کرد چنین بود . بدنبال او هم امیر حبیب‌الله بحکومت رسید که تمایلات دوستانه نسبت به بریتانیا داشت .

یکی از دلایل وابستگی افغانستان به حکومت بریتانیا در هند وضع خاص این کشور میباشد . اگر بنقشه نگاه کنی می‌بینی که افغانستان بوسیلهٔ بلوچستان از دریا جدا شده است . بدینقرار افغانستان همچون خانه‌ایست که جز از میان زمینهای متعلق به دیگران به خیابان اصلی راه نداشته باشدواین وضع هم دشوار و ناگوار است . آسانترین راه ارتباط میان افغانستان با دنیای خارج از طریق هند است .

در آنزمانها در سرزمین‌های تحت تسلط روسیه در شمال افغانستان راههای ارتباطی خوب وجود نداشت اما تصور میکنم که حکومت شوروی درسالهای‌اخیر راههای‌ارتباطی‌را ، چه باتوسعهٔ‌راه‌آهن‌ها وچه‌با تأسیس‌راه‌های هوائی و راههای اتومبیل‌رو توسعه داده است . بدینسان هند دریچهٔ افغانستان بسوی جهان خارج بود وحکومت بریتانیا میتوانست‌ازاین‌وضع برای‌بکاربردن فشارهای گوناگون برافغانستان استفاده کند . دست نداشتن افغانستان بخارج هنوز هم یکی از دشوارترین مسائلیست که دربرابر آنکشورقراردارد .

دراوایل سال ۱۹۱۹دسیسه‌ها و تحریکات ورقابت‌های‌درباری‌افغانستان علنی‌گشت و بصورت دو انقلاب درباری پشت سرهم نمایان شد . من درست نمیدانم که در پشت صحنه چه‌حوادثی روی میداد وچه کسی مسئول‌این‌تغییرات بود . اما آنچه بظاهر دیده میشد این بود که امیر حبیب‌الله کشته شد و باین جهت برادرش نصرالله امیر شد . اما نصرالله هم بزودی برکنار گشت و یکی از جوانترین پسران حبیب‌الله بنام امان‌الله بجای او امیر شد وپس‌ازآنکه‌روی کارآمد در ماه مه ۱۹۱۹ حملهٔ کوچکی‌را برهند شروع کرد .

بدرستی نمیدانم که علت و بهانهٔ این واقعه چه بود . احتمال داردکه امان‌الله نمیخواست تابع و دست نشاندهٔ انگلیسی‌ها باشد و میخواست استقلال کاملی برای کشورش بدست آورد . لابد بیاد می‌آوری کـه آن زمان در پنجاب حکومت نظامی برقرار بود ونارضائی در سراسر هند وجود داشت‌وبر

سر مسئلهٔ خلافت‌هم درمیان‌مسلمانان هندهیجانهائی‌توسعه می‌یافت وشایدامان‌الله میخواست ازاین موقعیت بنفع کشورش استفاده کند .

بهر حال علت و بهانه هرچه بود ، به جنگی میان افغانستان و بریتانیا منتهی گشت . اما دوران این جنگ بشکل نمایانی کوتاه بود وزد و خورد بسیار مختصری صورت گرفت. ازنظر نظامی، انگلیسی‌ها درهندخیلی‌نیرومندتر ازامـان‌الله بودنداما درآن زمان روحیهٔ جنگی نداشتند وچند زدوخوردمختصر کافی‌بودکه با افغانها کناربیایند . در نتیجه افغانستان بصورت کشوری مستقل به رسمیت شناخته شدکه برای روابط خارجش با سایرکشورها نیز اختیار کامل داشت . بدین قرار امان‌الله درمنظورخود توفیق یافت وآبرو واعتبارش درهمه جا، در اروپا و آسیا بالا رفت . اما طبیعی است که انگلیسی‌ها او را دوست خود نمیشمردند .

امان‌الله بزودی سیاست تازه‌یی در کشور خود پیش گرفت که بیش از پیش توجه عمومی رابه اوجلب‌کرد. این سیاست پرداختن به اصلاحات سریع بشکل‌غربی بودوباصطلاح «غربی‌ساختن» افغانستان نامیده میشد. دراین‌منظور همسرش ملکهٔ ثریاکمك بزرگی برایش بود ملکهٔ ثریا مدتی درفرانسه تحصیل کرده بود وباین جهت حجاب زنان وپرده‌نشینی را نمی‌پسندید .

بدینسان جریان تغییرات‌واصلاحات درکشوری بسیارعقب‌مانده‌باسرعت شروع شد وافغانها را ازکوره راههای قدیمی بیرون می‌کشید و براههای‌تازه سوق میداد. ظاهراً امان‌الله سرمشق‌های مصطفی‌کمال پاشا درترکیه را دنبال می‌کرد ومیکوشید ازجهات‌گوناگون‌کارهای او را تقلیدکند حتی افغان‌هارا وادار کرد که کت و شلوار اروپائی بپوشند و کلاه اروپائی سر بگذارند و ریش‌هایشان را بتراشند ، اما شاید امان‌الله مایه و لیاقت مصطفی کمال را نداشت . کمال‌پاشا پیش‌ازآنکه باصلاحات بپردازد موقعیت بین‌المللی و ملی خود را بخوبی تحکیم‌کرده بود . ارتشی نیرومند و کار آزموده در پشت سر خود اعتبار و محبوبیت فراوان در میان مردم کشورش داشت . در صورتی‌که امان‌الله بدون‌این احتیاط‌ها باقدام پرداخت وکارش‌هم دشوارتربود زیراافغانها

خیلی ازترکها عقب‌تر بودند .

اما اظهارنظر کردن عاقلانه پس ازحوادث کار آسانیست. واقعیت اینست که بنظرمی‌رسید امان‌الله در نخستین سالهای سلطنتش کارها را بخوبی از پیش می‌برد. بسیاری ازپسران ودختران افغان را برای تحصیل به‌اروپافرستاد. در ادارات دولتی اصلاحات فراوانی راشروع کرد، ازراه انعقاد پیمانها با کشورهای همسایه وباترکیه موقعیت بین‌المللی خودرا استوار ساخت .

شورویها هم تعمداً باتمام کشورهای شرقی ازچین تاترکیه سیاستی دوستانه پیش گرفتند وهمین دوستی ومساعدت شوروی عامل بزرگ ومؤثری درآزادی ترکیه وایران ازتسلط واستیلای خارجی بود. ممکن است که همین عامل درپیروزی امان‌الله برای وصول به هدفهایش درجنگ کوتاه سال ۱۹۱۰ برضد انگلستان نیزاهمیت داشت .

درسالهای بعد چندین پیمان جداگانه میان چهارکشور اتحاد شوروی، ترکیه، ایران وافغانستان بسته شد. هیچ پیمان مشترك تمام آنها یامیان سه‌تای آنها بوجودنیامد. هریك ازایشان یك پیمان جداگانه وکمابیش مشابه باسه کشور دیگر منعقدساخت. بدینقرارشبکه‌ئی ازپیمانهادرخاورمیانه بوجودآمد که‌موقعیت تمام این کشورها را استوارتر می‌ساخت. اینك فهرستی ازاین پیمانها وتاریخ انعقادشانرا برایت ذکرمی‌کنم :

پیمان ترکیه‌وافغانستان ... ۱۹فوریه۱۹۲۱
« شوروی وترکیه ۱۷دسامبر۱۹۲۵
« ترکیه وایران ۲۳آوریل ۱۹۲۶
« شوروی وافغانستان.... ۳۱اوت ۱۹۲۶
« شوروی وایران..... اول اکتبر ۱۹۲۷
« ایران‌وافغانستان ۲۸نوامبر۱۹۲۷

انعقاد این پیمان‌ها پیروزی نمایانی برای سیاست شوروی بودوبه‌نفوذ بریتانیا در خاورمیانه ضربت شدیدی وارد می‌ساخت . محتاج تذکر نیست که حکومت بریتانیا بشدت با این پیمان‌ها مخالفت داشت و مخصوصاً از دوستی

امان‌الله باشورویها وتمایلاتش نسبت‌به‌آنهاسخت ناراضی‌بود .

در اوایل سال۱۹۲۸ ، امان‌الله و ملکه ثریا افغانستان را برای سفری طولانی در اروپا ترك گفتند . به بسیاری از پایتخت‌های اروپائی ازجمله رم ، پاریس ، لندن، برلین، مسکو رفتند و درهمه جا با استقبال گرم مواجه گشتند . همهٔ این کشورها باکمال اشتیاق خواستند توجه و حسن نیت امان‌الله را برای منظور های بازرگانی و سیاسی خود جلب کنند . درهمه‌جا هدایای گرانبهائی به او تقدیم‌شد اما اومانند یك سیاستمدار عالی‌نقش خود را بخوبی‌اجرامیکرد و در هیچ‌جا هیچ تعهدی‌بگردن‌نگرفت . درهنگام بازگشتش ازترکیه وایران نیز دیدن کرد .

مسافرت طولانی امان‌الله توجه فراوانی را به او جلب‌کرد . اعتبار و حیثیتش زیادترشد واهمیت افغانستان‌راهم درسراسر جهان بیشترساخت . اما در خود افغانستان وضع خیلی خوب نبود . امان‌الله کارخطرناکی کرده بودکه درگرماگرم‌تغییراتی که درکشورشروع‌شده‌بودوروش‌زندگی‌قدیمی‌رادگرگون میساخت‌کشور خود راترك گفت و بسفر رفت . مصطفی کمال هرگز چنین کار خطرناکی‌نکرد .

درزمان‌غیبت امان‌الله تمام اشخاص وعناصرمرتجعی‌که با اومخالف‌بودند به پیش‌آمدند . انواع توطئه ها و دسیسه ها طرح شد وشایعات فراوان برضد او انتشاریافت . ظاهراً پولهای فراوانی برای‌تبلیغات برضد امان‌الله خرج‌میشد و هیچکس نمیدانست این پولها ازکجا می‌آمد . بنظرمیرسیدکه به بسیاری از ملاها و آخوند ها مبالغ هنگفتی باین منظور پرداخت شده بود و آنها درتمام کشور امان‌الله را « کافر » و دشمن دین معرفی میکردند . عکسهای نامناسبی از ملکه ثریا درلباسهای شب اروپائی یا لباسهائی‌که‌کمی عریان بنظر میرسید هزاران‌نسخه چاپ میشد ودر دهکده‌های‌افغانستان پخش‌میگشت تابمردم نشان دهند اوچگونه لباسهای‌نامناسبی‌میپوشد .

آیا چه‌کسی این تبلیغات وسیع و پرخرج را اداره میکرد ؟ افغانها نه پولی برای این‌کار داشتند و نه این کار ها را بلد بودند و نه وسایل مادی

مناسبی در اختیارشان بود . درکشور های خاور میانه و اروپا همه عقیده داشتند که در ماورای تمام این اقدامات دستگاه پلیس مخفی انگلستان قرار دارد بدیهیست این قبیل موضوعها را بندرت میتوان ثابت کرد زیرا هیچ نوع سند ومدرکی بدست نیامد که این مطالب را تأیید کند . ولی گفته میشد شورشیان افغان با تفنگهای انگلیسی مسلح شده‌اند . در هر حال نمایان بود که انگلستان علاقمند بود که موقعیت امان‌الله را در افغانستان تضعیف کند .

بدینقرار در حالیکه امان‌الله در اروپا مورد استقبال های گرم و شدید قرار میگرفت در افغانستان با تبلیغات شدید کوشش میشد که بنیان قدرت و نفوذش را متزلزل سازند . امان‌الله با روحی سرشار برای اصلاحاتی که شروع کرده بود و با افکاری تازه و تأثیراتی که از ملاقات باکمال پاشا در آنکارا بدست آورده بود بکشورش بازگشت و بلافاصله دست بکار شد که اصلاحاتش را دنبال کند . القاب اشراف را لغو کرد وکوشید که قدرت‌سران مذهبی را محدود سازد . حتی سعی‌کرد که یك هیئت وزیران مسئول را برای حکومت بوجود آورد و باین ترتیب از قدرت حکومت استبدادی خود بکاهد . نهضت آزادی‌زنان‌نیز آرام‌آرام جلورانده میشد .

ناگهان آتش پنهان شعله‌کشید و در اواخرسال ۱۹۲۸ شورش بزرگی آغاز گشت . تحت رهبری یك شخص عادی بنام « بچه سقا » این شورش توسعه یافت و در سال ۱۹۲۹ پیروز شد . امان‌الله و ملکه‌اش‌ازکشورگریختند و « بچه سقا » امیر شد . مدت پنج ماه بچه سقا در کابل سلطنت‌کرد تا اینکه بوسیلهٔ نادرخان که یکی از سرداران و وزیران امان‌الله بود برکنار گشت .

« نادر خان » در این ماجرا بنفع خودش عمل‌میکرد و موقعی‌که پیروز شد شخصاً بنام « نادرشاه » سلطنت را بعهده گرفت . بازهم شورشهاوآشفتگی - هائی درکشور اتفاق افتاد اما چون نادرشاه نسبت به انگلیسیها دوست بود واز ایشان کمك میگرفت حکومتش‌ادامه یافت وحکومت‌بریتانیامبالغ‌هنگفتی بدون

سود به او وام داد و اسلحه و مهمات برایش تهیه کرد . موقعیت بی‌ثبات افغانستان تا اندازهٔ زیاد از آنجهت است که همچنان دولتی پوشالی درمیان دو قدرت رقیب میباشد[۱].

اکنون کار خودرا در افغانستان و کشورهای آسیای غربی بپایان رسانده‌ایم و میخواهم مختصری هم‌در بارهٔ حوادث اخیری که در گوشهٔ آسیای جنوب شرقی روی داده بنویسم و بعد این‌نامه‌را بپایان برسانم .

در مشرق برمه ، کشورسیام قراردارد و تنها کشوریست که دراین‌ناحیهٔ جهان مستقل مانده است . این کشور در فاصلهٔ میان برمه که مستملکه انگلستانست و هندوچین که متعلق به فرانسه میباشد واقع گشته است . سیام پراز بقایای آثار هندیست و سنتهای آن و تشریفات فرهنگی‌آن هنوزهم‌تحت تأثیر آداب و رسوم قدیم هند میباشد . تا همین‌اواخر درآنجاسلطنتی‌استبدادی وجود داشت و اوضاع اجتماعی کمابیش فئودالی بود و یك طبقهٔ متوسط کوچك هم‌تدریجاً رشد میکرد . عنوان عادی پادشاه سیام بگمانم « راما » میباشد که بازهم مارا بیاد هند می‌اندازد . بدینقرار پادشاهان سیام « رامای اول » و « رامای دوم » وازین قبیل نامیده میشوند .

در دوران جنگ‌جهانی در موقعیکه پیروزی متفقین مسلم بنظرمیرسید، سیام به این‌صف پیوست وبعدهم یکی‌ازاعضای «جامعهٔ ملل شد.»

در ژوئن ۱۹۳۲ کودتائی در « بانگ‌کوك » پایتخت سیام صورت گرفت وشکل استبدادی حکومت پایان پذیرفت و یکنوع حکومت‌دموکراسی تحت کنترل « حزب مردم سیام » تشکیل شد . گروهی از جوانان سیامی که بعضی‌ها افسران ارتش و بعضی‌ها در کارهای دیگر بودند تحت رهبری یك وکیل دادگستری بنام « لوانگ پرادیت » اعضای خانوادهٔ سلطنتی و وزیران عمده را توقیف و بازداشت کردند و «پراجادهیپوك» پادشاه سیام را ناچار

۱ــ (حاشیهٔ اصلی کتاب) ـ درنوامبر ۱۹۳۳ نادرشاه کشته‌شد وپسرجوانش، بنام «ظاهرشاه» بسلطنت رسید .

ساختند که قانون اساسی و حکومت مشروطه را بپذیرد . باین ترتیب قدرت پادشاه محدود گشت و یك « مجمع مردم » بوجود آمد . این تغییرات از هواداری مردم بهره‌مند میگشت اما یك انقلاب توده‌ئی نبود . این ماجرا در واقع به کودتای نظامی ترکهای جوان که به سلطنت استبدادی سلطان عبدالحمید در ترکیه پایان داد شبیه بود و تسلیم شدن سریع سلطان دربرابر تمایلات کودتاکنندگان خیلی زودتر به ماجرا پایان بخشید . اما این تسلیم شدن سریع شاه نشان تمایل و علاقهٔ قلبی او نبود و در آوریل ۱۹۳۳ ناگهان « مجمع مردم » را منحل ساخت و « لوانگ پرادیت » را از کار بر کنار کرد.

دوماه بعد یك کودتای دیگر صورت گرفت و ازنو «مجمع مردم » احیا گشت و بازهم لوانگ پرادیت روی کار آمد . حکومت تازه روابط نزدیك با انگلستان ندارد بلکه بیشتر هوادار ژاپن میباشد .[۱]

نهضتهای ملی و ناسیونالیستی در این منطقهٔ آسیا توسعه پذیرفته است و در هندوچین فرانسه که در مشرق سیام میباشد تقویت شده است . حکومت فرانسه که میکوشد نهضتهای ملی هندوچین را سرکوب سازد بارها محاکماتی بعنوان توطئه وخیانت تشکیل داده است وگروه کثیری از مردم رابه‌حبسهای طویل‌المدت محکوم کرده است .

در یکی از جلسات کنفرانس خلع سلاح که درمارس ۱۹۳۳ درشهرژنو تشکیل شد نمایندهٔ فرانسه اظهارات پرمعنی بیان کرد . این نمایندهٔ فرانسه آقای « سارو » نام دارد و خود زمانی حکمران فرانسوی هندوچین بوده‌است او درضمن اظهارات خود گفت « نهضت ملی و ناسیونالیسم در مستعمرات توسعه یافته است و ادارهٔ این نواحی را بسیار دشوار میکند . » ازجمله‌برای مثال گفت اکنون لااقل ۱۰۰۰۰ سرباز برای حفظ نظم در آنجا لازم است

۱ـ (حاشیهٔ کتاب اصلی) ـ دراکتبر ۱۹۳۳ یك قیام دست‌راستی صورت گرفت اما «لوانك‌پرادیت» آنرادرهم شکست وهمچنان زمام رهبری‌حکومت‌رادر دست خود حفظ کرد .

در صورتی‌که در زمان حکومت او ۱۵۰۰ نفر کاملا برای این منظور کافی بودند .

درپایان نامه باید به«جاوه» درمستملکات هندشرقی هلند بپردازم‌که به خاطرشکرولاستیك خودمشهوراست وهمچنین‌بعلت استثمارهولناکی که‌درمزارع آنجاصورت میگیرد شهرت دارد .

بعلت رشد و توسعهٔ نهضت ملی و ناسیونالیسم در آنجا هم مانند هند مقدار مختصری اصلاحات انجام گرفت‌که با مقدار زیاد فشار وتضییقات‌همراه بود . اکثریت عمدهٔ مردم جاوه مسلمان هستند و تحت تأثیر حوادث آسیای غربی در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن واقع شدند . رشد نهضت انقلابی‌چین در «ناحیهٔ‌کانتون» نیز در مردم جاوه و مستملکات هند تأثیرعمیق بخشید . آنها به نهضت عدم همکاری که در هند وجود دارد نیز علاقه نشان می‌دادند .

درسال ۱۹۱۶ هلندی‌هابه مردم جاوه وعده دادندکه اصلاحاتی‌درجاوه بعمل‌آورند وقانون اساسی وضع‌کنند ویك « شورای مردم » درشهر « باتاویا» (که‌اکنون جاکارتا نامیده می‌شوند ــ مترجم) تأسیس شد.اما اعضای این‌شورا بیشتر انتصابی بودند وقدرت ناچیزی داشتند وتظاهرات و هیجانها برضد آن ادامه یافت .

درسال ۱۹۲۵ قانون اساسی تازه وضع‌گشت اما تغییربزرگی‌که برای مردم رضایت بخش باشد بوجود نیاورد. درنتیجه درجزایر «جاوه» وسوماترا اعتصابات دامنه‌داری پیش‌آمد ودرسال ۱۹۲۷ شورش بزرگی برضد حکومت هلندآغازگشت . هلندی‌ها این‌شورش راباکمال قساوت سرکوب‌کردندمعهذا نهضت ملی توسعه یافت و از جمله کارهای مثبتش این بودکه تعدادی مدارس ملی بوجود آورد و مثل هند صنایع روستائی و کارهای پیشه‌وران کوچك را

۱ـ کشورهای هند وچین فرانسه باقیام دلیرانه خودپس ازجنك‌دوم‌جهانی مستقل شدند .

تشویق کرد. مبارزه برای آزادی همچنان ادامه دارد.[1]

صنایع شکر «جاوه» هم بعلت بحران اقتصادی جهانی ومحدودشدن بازارها در خارجه بوسیلهٔ وضع عوارض سنگین گمرکی برای حمایت صنایع داخلی کشورهای دیگر، آسیب فراوان دیده است.

دراوایل سال ۱۹۳۳ دردریای شرقی جاوه اتفاق شگفت انگیزی روی نمود. کارکنان و ملاحان یکی ازکشتی‌های جنگی هلند دراین دریا بعلت تقلیل مزدشان اعتراض کردندو کشتی را برداشتندو گریختند. آنها هیچگونه خرابکاری بوجود نیاوردند واعلان داشتند که منظورشان فقط اعتراض برای افزایش حقوقشان میباشد. این اعتصاب یکنوع اقدام تجاوزآمیز بود باین جهت هواپیماهای هلندی این کشتی را بمباران کردند. بسیاری ازملاحان وکارکنان آنرا کشتند وکشتی را متصرف شدند.

اکنون این نامه بپایان می‌رسد. ما باید آسیا را باتصادمات وکشمکشهای دائمیش که میان نهضت‌های ملی وناسیونالیسم از یکسو، واستعمار امپریالیسم خارجی از سوی دیگر، جریان دارد ترک بگوئیم وبازبه اروپا برویم زیرا اروپا شایستهٔ توجه است.

ما هنوزاروپای بعد ازجنگ رامطالعه نکرده‌ایم وباید درنظرداشته باشی که هنوزهم وضع اروپادروضع جهان اهمیت اساسی دارد. بدینقرارنامه‌دیگرمان دربارهٔ اروپا خواهد بود.

ضمناً هنوز دوقسمت آسیا برای مطالعهٔ ما باقیست، دومنطقهٔ عظیم: یکی چین و دیگری نواحی آسیائی شوروی در شمال. اما باید بعداً باین‌دو منطقه بازگردیم.

---

۱ ــ مبارزهٔ ملی مردم جاوه وسوماترا دنبال شدتا پس‌ازجنگ‌جهانی‌دوم به پیروزی کامل رسید. واین‌کشورها آزاد شدند وحکومت مستقل اندونزی را تشکیل دادندکه نخستین‌کشور اسلامی جهان از لحاظ جمعیت میباشد. مرکزاین کشور شهر (جاکارتا) ونخستین رئیس جمهوری آن دکتر احمد سوکارنوست‌که از شخصیتهای ممتاز آسیا بشمار میرود.

۱۷۱

انقلابی که سرانجامی نیافت

۱۳ ژوئن ۱۹۳۳

« ج . ك . چسترتون » یکی از نویسندگان معروف انگلیسی درجائی گفته است که بزرگترین واقعهٔ قرن نوزدهم در انگلستان انقلابی بود که روی نداد . لابد بیاد می‌آوری که در آن قرن چندین بار انگلستان تالب انقلاب، یعنی انقلاب اجتماعی که می‌بایست بوسیلهٔ بورژوازی کوچك وکارگران صورت می‌گرفت رسید . اما همیشه طبقات حاکمه در آخرین لحظات تسلیم می‌شدند و در سازمان پارلمانی حکومت کشور سهم بیشتری به طبقات دیگر واگذارمی‌کردند وحق رأی وشرکت درانتخابات را توسعه‌می‌دادند، همچنین سهم کوچکی ازسودهائی راکه بااستثمار امپریالیستی درخارج بدست‌میآوردند بطبقات دیگر می‌پرداختند و بدین گونه انقلابی را که مسلم بنظر می‌رسید فرو می‌نشاندند .

طبقات حاکمهٔ انگلستان میتوانستند چنین‌کاری بکنند زیرا امپراطوری پهناوربریتانیا وپولهائی‌که ازهمه جابیرون میکشیدنداین‌امکان رابرای‌ایشان فراهم می‌ساخت . ازین روبود که انقلاب در انگلستان روی نمی‌نمود اما سایه وشبح‌آن اغلب بروی‌کشورفرومی‌افتاد وترس ازآن درحوادث اثر می‌بخشید. بدینقراراست‌که گفته میشود چیزی‌که هرگزاتفاق نیفتادبزرگترین حادثهٔقرن گذشته انگلستان می‌باشد .

بهمین قرارشاید بتوان گفت‌که بزرگترین واقعهٔ دوران پس از جنگ در اروپای غربی انقلابی بود که سر انجامی نیافت . اوضاع و احوالی که بلشویك‌ها را در روسیه بوجود آورد درکشورهای اروپای مرکزی و غربی

نیز موجود بود منتهی شاید به اندازه‌ئی کمتر . تفاوت اصلی میان روسیه و کشورهای صنعتی غربی مانند انگلستان، آلمان، فرانسه وغیره، این بود که در روسیه یك طبقهٔ متوسط (بورژوازی) نیرومند وجود نداشت .

درواقع بنا برنظریهٔ مارکسیستی، انتظارمیرفت که انقلاب کارگری ابتدا دراین کشورها که ازلحاظ صنعتی پیش‌تربودند منفجرشود، نه درکشوری مانند روسیه، اما جنگ جهانی ساختمان کهنه وپوسیدهٔ حکومت تزاری رادرهم کوبید و درست بهمان دلیل که در آنجا طبقهٔ متوسط نیرومندی وجود نداشت که جلو بیاید وزمام حکومت را بوسیلهٔ پارلمان و بشکل حکومتهای پارلمانی غربی‌در دست خود بگیرد، شوراهای‌کارگران قدرت را بدست‌آوردند .

بدینسان باکمال شگفتی دیده‌می‌شود که خود عقب ماندگی روسیه‌وهمان دلایل ضعف روسیه ، خود موجب شدکه قدمی خیلی بلندتر از کشورهای پیش رفته ، بجلو بردارد . بلشویك‌ها برهبری لنین این قدم را برداشتند اما آنها اسیر تصورات و خیالات واهی نبودند . آنها خوب میدانستندکه روسیه کشوری عقب مانده است و مدتی طول خواهد کشید تا بتواند به‌کشورهای‌پیش رفته برسد . آنها امیدوار بودندکه سرمشق ایشان و بوجود آمدن جمهوری کارگران، درکشورهای دیگر اروپائی نیز کارگران را بر انگیزد تا بر ضد رژیم‌های موجود قیام‌کنند. آنها تمام امیدشان این بودکه بوسیلهٔ این انقلاب اجتماعی عمومی در اروپا بتوانند زنده بمانند و در غیر این صورت حکومت شوروی جوان روسیه با قدرت سایر نواحی‌جهان که در دست سرمایه‌داری‌بود ازمیان می‌رفت .

با همین امید و اعتقاد بودکه شورویها در نخستین روزهای انقلابشان پیامهای خود را برای کارگران جهان پخش‌کردند . هرگونه الحاق وتصرف امپریالیستی اراضی دیگران را مردود شمردند ، گفتندکه هیچ ادعائی‌براساس قراردادهای مخفی میان روسیه تزاری و انگلستان و فرانسه ندارند ، رسماً اعلان‌کردندکه قسطنطنیه باید برای ترکها باقی بماند . باکشورهای شرقی و با ملیت‌های اسیر و تحت فشار داخل امپراطوری تزارها در کمال سخاوت

رفتار کردند. ومافوق همه خودرا قهرمانان طبقهٔ‌کارگر بین‌المللی نشان دادند و از کارگران همه جا خواستند که سرمشق آنها را دنبال کنند و جمهوری‌های سوسیالیستی بوجودآورند، برای آنها ناسیونالیسم،وروسیه بعنوان ملتی‌جداگانه، معنی‌نداشت جزاینکه روسیه فقط آنقسمت ازجهان بود که نخستین باردرتاریخ، حکومت کارگری درآن بوجودآمد وبرقرارشد .

پیامهای بلشویک‌ها چه بوسیلهٔ حکومت آلمان و چه بوسیلهٔ حکومت‌های متفقین، یعنی بوسیلهٔ هردوطرفی که باهم می‌جنگیدند. ازمیان برده می‌شد اما درجبهه‌های‌مختلف جنگ ودرکارخانه‌ها اثرمیگذاشت . درهمه جاتأثیراین‌پیام محسوس بود وصفوف ارتش فرانسه بشکل نمایانی شکست برداشت . ارتش و کارگران‌آلمان خیلی بیشترتحت تأثیرقرارگرفتند . حتی درکشورهای‌آلمان واطریش ومجارستان که درجنگ‌شکست خورده‌بودند شورشها وقیامهائی‌اتفاق افتاد وتاچند ماه‌بلکه‌تا یکی دوسال بنظرمی‌رسید که اروپا درآستانهٔ‌یک‌انقلاب بزرگ اجتماعی می‌باشد .

وضع کشورهای متفقین‌که فاتح‌بودندکمی بهترازشکست خوردگان‌بود. زیرا پیروزی وموفقیت موجب دلگرمی‌آنها شده بود و بایشان امید می‌دادکه بتوانند خسارات و ضایعاتشان را بحساب وهزینهٔ دولتهای شکست‌یافته‌جبران کنند (والبته حوادث بعدی نشان‌دادکه این امیدها کاملا بیجا بود) معهذا در کشورهای متفقین پیروز هم شبح انقلاب مشهود بود .

درواقع درسراسراروپا وآسیا فضاازنارضائی سنگین بودوآتش انقلاب درزیرسطح ظاهری دود می‌کرد وخطرانفجاراغلب تهدید خود رانشان میداد. امانوع نارضائی‌ها درآسیا ودراروپا تفاوت داشت وطبقاتی‌که خطرانقلاب را بوجودمی‌آوردند با یکدیگرمتفاوت بودند .

درآسیاطبقات متوسط رهبران شورشهای‌ملی برضد امپریالیسم واستعمار غربی بودند ، درصورتی‌که دراروپا طبقات‌کارگروضع موجودنظام‌کاپیتالیستی را تهدید می‌کردند ومیخواستند با واژگون ساختن آن قدرت را از طبقات متوسط بگیرند .

با وجود تمام این غرشها واین مخاطرات هیچ چیز نظیر انقلاب روسیه دراروپای مرکزی یاغربی اتفاق نیفتاد. ساختمان‌قدیمی اجتماعی‌درآنجاآنقدر استحکام داشت که درمقابل حملاتی که به‌آن صورت میگرفت مقاومت‌کند. این حملات فقط‌آنرا ضعیف می‌ساخت‌و وحشتی بوجود می‌آورد که بالمآل موجب کمك به روسیهٔ شوروی می گشت . باغلب احتمال اگراین مساعدتهای‌نیرومندو گرانبها درپشت جبهه‌ها ودرداخل کشورهای اروپای مرکزی وغربی نمی‌بود، حکومت شوراها درسال ۱۹۱۹ یا ۱۹۲۰ دربرابرقدرتهای امپریالیستی‌شکست می‌یافت و منقرض می گشت .

تدریجاً همچنانکه پس از پایان جنگ سالها ازپی هم می گذشتند چنین بنظرمی‌رسید که اوضاع تااندازه‌ئی‌تثبیت می‌شود. عناصرانقلابی درمقابل‌اتحاد شگفت انگیزعناصر گوناگون ارتجاعی ومحافظه‌کاران وسلطنت طلبان ومالکان فئودال ازیکسو وسوسیالیستهای اعتدالی یاسوسیالیست دموکراتها ودیگران‌از سوی‌دیگر، شکست خوردند وسرکوب شدند .

براستی این اتحاد ارتجاعی‌ها با سوسیال دموکراتها شگفت انگیز و عجیب بود زیرا سوسیال دموکرات‌ها خود را معتقد به مارکسیسم و حکومت کارگران اعلان می‌کردند . بدین قرار ظاهراً آرمان وهدف‌آنها همان هدف شوروی‌ها وکمونیست‌ها بود . معهذا این سوسیال دموکرات‌ها ازکمونیست‌ها بیش ازسرمایه‌داران می‌ترسیدند و باین جهت با سرمایه داران متحد شدند تا کمونیست‌ها را سرکوب سازند . یا شاید آنقدر از کاپیتالیست‌ها می‌ترسیدند که جرأت اقدام برضد ایشان را نداشتند و امیدوار بودند از راههای مسالمت آمیز و با روش‌های پارلمانی موقعیت خودشانرا تحکیم کنند و بدین شکل سوسیالیسم را تقریباً بصورتی تدریجی و نا محسوس و آرام آرام برقرارسازند .

علت و دلیل آنها هر چه بود در هر حال آنها به عناصر ارتجاعی‌کمك دادند تا روح انقلابی را سرکوب سازند و بدین قرار عملا در بسیاری از کشورهای‌اروپاضد انقلاب راپیروزساختند . ضد انقلاب هم‌بنوبهٔ‌خودحتی همین

احزاب سوسیال دموکرات را سرکوب ساخت و سپس نیروهای تازه و ضد سوسیالیستی بقدرت رسیدند وروی‌کارآمدند . بطورکلی درسالهای‌پس ازجنگ جریان حوادث چنین شکلی داشت .

اما هنوزهم این تصادم پایان نیافته است ومبارزه میان دوقدرت رقیب یعنی سرمایه داری وسوسیالیسم ادامه دارد . هرچندکه میان آنها سازش‌هائی صورت‌گرفته است‌یا ممکن‌است درآینده صورت بگیرد وقراردادها وپیمانهای موقتی میان‌آنها بسته شود اصولا امکان سازش دائمی میان‌آنها وجود ندارد . روسیهٔ‌کمونیست دریك قطب وقدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری اروپای غربی و آمریکا درقطب دیگرقرار دارند. درمیان اینها، لیبرالها، اعتدالی‌ها واحزاب وسط درهمه‌جا اهمیت خودرا ازدست می‌دهند وتدریجاً ازمیان میروند. تصادم ونارضائی براثرواژگونی‌کامل اوضاع اقتصادی وافزایش فقردر سراسر جهان توسعه می‌یابد تا وقتی یکنوع تعادل بوجود نیأید وبرقرارنشود این منازعات‌و کشمکش‌ها هم ادامه خواهد داشت .

از انقلابهای نارس ومتعددی که پس از پایان جنگ صورت گرفت ، انقلاب آلمان ازهمه جالب‌تر وپرمعنی‌تر بود وازاین رواکنون مطالبی دراین باره برایت خواهم‌گفت. قبلا برایت‌گفتم‌که چگونه سوسیالیستهادرکشورهای اروپائی هنگام شروع جنگ ، از آرمـانها و حرف‌های خود دست‌کشیدند . آنها در برابر نیروهای خشن و شدید ناسیونالیسم در هر کشور از میان رفتندوایدآلهای انترناسیونالیستی سوسیالیسم رادرمیان جنون خون‌آلودجنگ ازیاد بردند .

درهمان‌آستانهٔ جنگ یعنی در۳۰ ژوئیه ۱۹۱٤ رهبران حزب‌سوسیال دموکراتیك‌آلمان اعلان‌کردند که حاضر نیستند «حتی یك قطره خون سرباز آلمانی» درراه طرحهای امپریالیستی‌هاپسبورگها بریزد . (درآنزمان نزاع فقطمیان اطریش‌وصربستان وبرسرقتل‌آرشیدوك‌فرانتس‌فردیناند ولیعهداطریش ازخاندان هاپسبورگ بود).

پنج‌روز بعد همین‌حزب ازجنگ هواداری‌کرد. احزاب مشابه دیگرهم

درکشورهای دیگر بهمین شکل عمل کردند . حتی رهبران سوسیالیست اطریش ازضمیمه ساختن لهستان وصربستان به امپراطوری اطریش سخن‌میگفتند وضمناً میگفتند این‌کارتصرف اراضی والحاق اراضی دیگران نیست !

پیامهای بلشویك‌ها برای‌کارگران اروپا در اوایل سال ۱۹۱۸ اثرات نمایانی‌درکارگران آلمان بوجودآورد ودرنتیجه‌اعتصابهای‌بزرگ‌درکارخانه‌های اسلحه ومهمات سازی روی داد.این واقعه دروضع‌حکومت امپریال‌آلمان اثر فراوانی ایجادمیکرد وممکن بودبه شکست وناکامی‌آلمان درجنگ‌منتهی‌شود. باین جهت رهبران سوسیالیست‌آلمان برای‌غلبه براوضاع به‌کمیته‌های اعتصاب پیوستند واز داخل‌آنها را درهم شکستند .

در٤ نوامبر۱۹۱۸ دربندر«کیل» درشمال‌آلمان شورشی درمیان افراد نیروی دریائی شروع شد. بکشتی‌های بزرگ نیروی دریائی‌آلمان دستور داده شده بودکه بسوی دریا حرکت‌کنند اما ناویان وکارکنان‌کشتیها این دستوررا نپذیرفتند وشورش‌کردند. نیروهائی‌که‌برای سرکوب این‌شورشیان‌اعزام‌شدند نیز‌به‌آنها پیوستند وبا ایشان هم عهدگشتند . افسران یا از مقامهای خود خلع یامحبوس‌شدند وشوراهای‌کارگران وناویان تشکیل‌گردید. این حوادث‌درست نظیرحوادث شروع انقلاب روسیه‌بود وبنظرمی‌رسیدکه انقلاب درسراسرآلمان توسعه می‌یابد . اما بزودی رهبران حزب‌سوسیال دموکراتیك دربندر« کیل» پیدا شدند وتوانستند توجه‌کارگران وملاحان را بسوی دیگرمعطوف سازند . معهذا ناویان با سلاحهاشان بندر«کیل» را بسوی داخلهٔ‌آلمان ترك‌گفتند وبذر شورش را با خود همراه بردند .

نهضت انقلابی توسعه می‌یافت . در « باواریا » (درجنوب آلمان) یك حکومت جمهوری اعلان شد . اما هنوز «کایزر» (قیصر وامپراطور) در برلین بود و حکومت می‌کـرد . روز ۹ نوامبر اعتصاب عمومی و بزرگی در برلین آغاز شد . تمام کارها متوقف گشت وهیچ نوع تصادم وعمل خشونت‌آمیزی هم پیش نیامد زیرا تمام نیروهای نظامی و سربازان شهر بـه انقلاب پیوستند . ظاهراً نظم قدیمی درحال انقراض بود واین‌مسئله مطرح میشدکه‌بجای‌آن چه

چیز بوجود خواهد آمد. بعضی رهبران کمونیست آماده بودند که یك جمهوری شوروی در آلمان اعلان کنند اما رهبران سوسیال دموکرات بمخالفت پرداختند و یك جمهوری پارلمانی را اعلان داشتند و «کایزر» بی‌سروصدا از آلمان بیرون گریخت.

باین ترتیب جمهوری آلمان بوجود آمد اما فقط سایه و شبحی از جمهوری بود زیرا در واقع هیچ چیز عوض نشد. سوسیال دموکراتها که زمام امور را در دست داشتند تقریباً همه چیز را بهمان وضع سابق باقی گذاشتند، آنها چند مقام عالی وچند پست وزارتی و غیره‌را اشغال کردند ولی ارتش، خدمات عمومی، دستگاه قضائی و تمام امور اداری بهمان صورت که در زمان «کایزر» بود ادامه داشت. بدینقرار، همانطور که عنوان کتابی که اخیراً نوشته شده میگوید «کایزر رفت ولی ژنرالها ماندند».

انقلاب‌ها باین شکل ساخته و تقویت نمیشوند. یك انقلاب واقعی باید سازمان سیاسی واجتماعی واقتصادی را تغییر دهد. اشتباه و بیجا خواهد بود که تصور شود انقلاب در حالیکه قدرت در دست دشمنان آن قرار گرفته باشد دوام خواهد یافت. اما سوسیال دموکراتهای آلمان این اشتباه رامرتکب شدند و بمخالفان انقلاب فرصت کاملی دادند که خودرا آماده کنند ونیروهای خودرا مجهز سازند و برسرایشان بتازند. در آلمان هنوز نظامیان در رأس امورقرارداشتند و باقی بودند.

حکومت سوسیال دموکرات تازهٔ آلمان مثل ملاحان انقلابی بندر «کیل» نبود که در سراسر کشور پخش شدند و افکار انقلابی را در همه جا پخش میکردند. بلکه برعکس میکوشید این ملاحان وهواداران ایشان‌را در برلین سرکوب کند واز میان ببرد.

باین‌ترتیب دراوایل ژانویه ۱۹۱۹ تصادم شدیدی در برلن روی داد. دراین موقع کمونیست‌های آلمان تصمیم گرفتند یك حکومت شوروی تأسیس کنند وازتوده‌های شهردرخواست کردند که برای این منظور با ایشان همراه شوند. مردم هم کمکهائی بایشان دادند و باین شکل توانستند عمارات

دولتی را متصرف شوند . مدت یك هفته که بنام « هفتهٔ سرخ » معروف است در برلین چنین بنظر میرسید که آن‌ها زمام قدرت را دردست خودگرفته‌اند. اما پاسخ توده‌ها به دعوت ایشان کافی نبود زیرا بسیاری از مردم گیج شده بودند و نمیدانستند چه بکنند . سربازان پادگان برلین هم بهمین‌گیجی و بلاتکلیفی دچار بودند و بهمین جهت بی‌طرف ماندند .

چون حکومت سوسیال دموکرات نمیتوانست به این سربازان اعتماد داشته باشد چندین واحد نظامی داوطلب و مخصوص برای این منظور تشکیل داد و با کمك آن‌ها قیام کمونیست‌هارا درهم کوبید . جنگی بسیار شدید و بیرحمانه روی داد و هیچ طرف تسلیم نمیشد . چند روز پس از پایان زدو خوردها دونفر ازرهبران معروف‌کمونیست یکی « کارل‌لیبکنشت » و دیگری بانو «روزالوکزمبورگ» ، به محلی‌که مخفی‌گاهشان بودآورده شدند و در آنجا در کمال خونسردی‌بقتل رسیدند . این قتل و تبرئه کردن بعدی‌کسانی که‌مسئول آن بودندکینه ودشمنی شدیدی میان‌کمونیست‌هاو سوسیال‌دموکراتها بوجودآورد .

« کارل لیبکنشت » پسر « ویلهلم لیبکنشت » مبارز معروف سوسیالیست در قرن نوزدهم بود که در یکی از نامه‌های سابقم نامی از او بردم .

« روزالوکزمبورگ » هم یکی اززنان‌کارگرقدیمی وازدوستان نزدیك و صمیمی لنین بود . اتفاقاً هم « لیبکنشت » و هم « لوکزمبورگ » باقیام کمونیستی که به مرگ ایشان منتهی‌گشت مخالف بودند .

کمونیست‌ها بوسیلهٔ جمهوری سوسیال دموکراتیك آلمان سرکوب شدند . بزودی یك قانون اساسی برای جمهوری آلمان درشهر «وایمار» طرح‌ریزی گشت . باین جهت هم به « قانون اساسی وایمار»معروف‌شده‌است.

سه ماه بعد خطرتازه‌ئی جمهوری‌را مورد تهدیدقرار داد امااین‌بارخطر از سوی دیگری می‌آمد . عناصرارتجاعی نهضتی ضد انقلابی‌را برضدجمهوری شروع کردند و ژنرالها و سرداران پیرو قدیمی آلمان در رأس این نهضت

بودند. این شورش ضدانقلابی بنام «کاپ‌پوچ» معروف شده است. «کاپ» نام رهبر شورش و «پوچ» هم کلمهٔ آلمانی برای‌این‌قبیل شورش‌هاست.

حکومت‌سوسیال دموکراتیك در مقابل این شورش از برلین گریخت اما کارگران برلین بوسیله اعتصاب ناگهانی و خواباندن تمام کارهائی که زندگی شهر بزرگ برلین را بجریان می‌انداخت باین «پوچ» پایان دادند.

«کاپ» و دوستانش ناگزیر درمقابل کارگران سازمان‌یافتهٔ‌برلین‌فرار کردند و در این موقع رهبران سوسیال دموکرات دوباره بازگشتند و زمام امور را بدست گرفتند. حکومت سوسیال دموکرات بر عکس آنچه با کمونیست‌ها کرده بود در مورد شورشیان هوادار «کاپ» با کمال‌نرمی و ملایمت رفتار کرد. بسیاری ازآن‌ها افسران بازنشستهٔ ارتش بودندوحکومت سوسیال دموکرات با وجود شورش آن‌ها، باز حتی حقوق بازنشستگی ایشان را هم پرداخت.

یك چنین «پوچ» و شورش ضد انقلابی هم در ایالت «باواریا» بوجود آمد که شکست خورد اما اهمیت این شورش در اینست که سازمان دهندهٔ آن یك افسر حقیر اطریشی بنام «هیتلر» بود که امروز دیکتاتور آلمان است.

نتیجهٔ تمام این حوادث آن بود که هرچند جمهوری آلمان اسماً هنوز وجود و ادامه داشت اما روزبروزضعیف ترمیشد. شکافی که میان سوسیالیستها یعنی سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها، بوجود آمد هردورا ضعیف ساخت و عناصر مرتجع که علناً با جمهوری مخالفت میکردند روزبروز سازمان‌های خودرا تقویت میکردند و متجاوزترمیشدند.

مالکان بزرگ که در آلمان «یونکرس» نامیده میشوند و سرمایه - داران و صاحبان صنایع بزرگ تدریجاً چند نفر معدود سوسیالیست‌هائی را که در حکومت باقی بودند بیرون راندند. پیمان صلح «ورسای» که‌بشکل ناگواری تنظیم شده بود، در مردم آلمان تکان شدیدی بوجود آورد و عناصر

ارتجاعی هم این تکان را برای منظورها و استفاده‌های خودشان مورد استفاده قرار دادند .

طبق این پیمان آلمان میبایست خلع سلاح شود و ارتش عظیمش را منحل سازد به آلمان اجازه داده میشد که ارتش کوچکی فقط در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر نگاهداری کند نتیجه این شد که ظاهراً آلمان خلع سلاح‌شد اما در واقع مقادیری هنگفت اسلحه پنهان گشت . ارتش‌های عظیم «خصوصی» بوجود آمد ، که اسماً افراد داوطلب وابسته به احزاب مختلف بودند. ارتش داوطلب ناسیونالیست‌های محافظه‌کار «کلاه خود پولادی‌ها» نامیده میشد ، کارگران داوطلب کمونیست‌ها «جبههٔ سرخ» نام داشتند و بعد هم هواداران هیتلر واحدهای «نازی» را تشکیل دادند .

در بارهٔ نخستین سال‌های پس از جنگ در آلمان ، مطالب زیادی‌برایت گفتم و میتوانستم مطالب بیشتری برایت بگویم تا نشان بدهم که چگونه انقلاب‌در فضاموج میزد و باضد انقلاب درپیکار بود . در نواحی‌مختلف‌آلمان، در «باواریا» و «ساکسونی» ، نیزقیامهائی صورت‌گرفت .

نظیر همین اوضاع واحوال هم دراطریش وجودداشت که طبق قرارداد صلح بصورت کشوری کوچك از مستملکات سابقش درآمده بود . این کشور کوچك ، با «وین» پایتخت عظیمش از لحاظ زبان و فرهنگ کشوری کاملا آلمانی بود .

در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ ، یعنی روز پس از امضای قرار داد صلح،اطریش بصورت یك جمهوری درآمد و میخواست به آلمان به پیوندد و قسمتی از آن کشور بشود اما هرچند که این درخواست بسیار طبیعی بود . متفقین با شدت با این موضوع مخالفت کردند . این اتحاد و الحاق اطریش باآلمان درزبان آلمانی کلمهٔ مخصوص دارد و«آنشلوس» نامیده میشود.۱

در اطریش هم مانندآلمان در ابتدای کارسوسیال دموکرات ها روی

---

۱ ــ (یادداشت‌مؤلف) ـ این «آنشلوس» درماه‌مارس ۱۹۳۸انجام‌گرفت.

کارآمدند ، اما ازآنجاکه‌ترسو بودند و بخودشان اطمینان نداشتند ، سیاست سازش بااحزاب «بورژوا» را پیش گرفتند . نتیجه آن بود که سوسیال ـ دموکرات‌ها بسیار ضعیف شدندو حکومت بدست‌عناصردیگرافتاد . در اینجا هم مانند آلمان « ارتش‌های خصوصی » رشد یافتند و عاقبت یك دیکتاتوری ارتجاعی برقرارشد . تامدتی دراز ، میان سوسیالیست‌های شهر « وین » و مالکان ارتجاعی روستاها و نواحی دیگر کشور تصادم و اختلاف شدیدی وجودداشت .

شورای شهرداری وین که در دست سوسیالیست‌ها بود بخاطر اقدامات دامنه دار و انجام طرحهای عالی بمنظور ساختن خانه‌هائی برای‌طبقهٔ‌کارگر شهرت فراوان یافت .

در مجارستان که پیش از جنگ قسمتی از « امپراطوری اطریش ـ هنگری » بود خیلی زود در ۳ اکتبر ۱۹۱۸ یعنی پنج هفته پیش از آنکه جنگ پایان پذیرد انقلابی آغاز گشت . در ماه نوامبر حکومت‌جمهوری مجارستان اعلان شد . چهار ماه بعد در مارس ۱۹۱۹ انقلاب دیگری صورت گرفت . این انقلاب تازه « انقلاب شوروی بود که‌تحت‌رهبری « بلاکون » یکی از دوستان و همکاران سابق لنین قرار داشت . پس‌ازاین انقلاب یك حکومت شوروی در مجارستان تأسیس شد که چند ماه هم دوام کرد . به این مناسبت عناصر ارتجاعی و محافظه‌کار مجارستان ارتش رومانی را دعوت کردندکه به کمك ایشان بیاید . رومانی ها هم باکمال میل‌آمدندو حکومت « بلاکون » را از میان برداشتند اما بعد خودشان به غارت کشور پرداختند . و فقط وقتی که متفقین آن‌هارا جداً تهدید کردند که باقدام برضد ایشان خواهند پرداخت از مجارستان خارج شدند .

(یادداشت‌مترجم) وپس ازجنك دوم جهانی ۴۵-۱۹۳۹ بازدوباره‌اطریش ازآلمان جدا شد وبصورت‌کشورجمهوری کوچکی درآمد که خودرا مانند سویس بیطرف ابدی‌آلمان کرده است .

وقتی که رومانی‌ها از مجارستان بیرون رفتند محافظه‌کاران ومرتجعان کشور ، ارتش خصوصی یا گروهی ازداوطلبان ترتیب دادند و به قتل و آزار عناصر آزادیخواه و مترقی پرداختند تا باین وسیله از کوشش مجددی برای انقلاب جلوگیری کنند باین ترتیب بود که در سال ۱۹۱۹ دوران « ترور سفید » در مجارستان شروع شد که « یکی از خونین‌ترین صفحات تاریخ پس ازجنگ » بشمارمیرود .

مجارستان هنوز تااندازهٔ زیاد کشوری فئودال است و این مالکان فئودال با سرمایه داران و صاحبان صنایع که در دوران جنگ سوده‌ای هنگفت بجنگ آورده‌اند متفق شدند تا نه فقط کمونیست ها بلکه بطور کلی کارگران ، سوسیال دموکرات‌ها و لیبرال‌ها و صلح طلبان وحتی یهودیان را مورد آزار وشکنجه و ترورقرار دهند . ازهمان‌زمان‌درمجارستان حکومت دیکتاتوری و ارتجاعی برقرار شده است . ظاهراً در آنجا پارلمانی وجود دارد اما رأی دادن برای نمایندگان پارلمان علنی است وپلیس وارتش مراقبت‌دارند تا فقط کسانی که موافق این دیکتاتوری هستند انتخاب‌شوند . هیچ نوع میتینگ و تظاهرات اجتماعی در باره مسائل سیاسی اجازه داده نمی‌شود .[۱]

در این نامه بعضی از وقایع و حوادثی‌را که در سال‌های‌پس‌ازجنگ‌در اروپای مرکزی روی داد وعکس‌العمل‌های جنگ و شکست و انقلاب روسیه را در دولت‌های بزرگ مرکز اروپا دیدیم . اما نتایج عظیم اقتصادی جنگ و مشکلاتی که اکنون برای سرمایه‌داری بوجود آمده است باید در نامه‌ئی جداگانه مورد ملاحظه قرارگیرد .

یك عامل دیگر که در این سالهای پس از جنگ بخوبی نمایان‌گردید

۱ــ پس‌ازپایان جنگ‌جهانی دوم حکومت‌سوسیالیستی‌باشرکت‌کمونیستها درمجارستان‌تشکیل شدوپس ازچندسال درسال۱۹۵۶ یك شورش‌ضدانقلابی دیگر برضدآن صورت گرفت اما این‌بار این‌شورش ضدانقلابی موفق نشد .

رشد وافزایش روح خشونت است . تعجب‌آور اینست که در همان موقع که در هند پیامبر عدم خشونت (مهاتما گاندی) موعظهٔ خود را هر روز دامنه‌دارتر میساخت تقریباً در سراسر جهان اقدامات خشونت آمیز بی پرده و بدون شرم رواج داشت و توسعه میگرفت و حتی بآن تفاخر هم میشد . تا اندازهٔ زیادی ، خود جنگ مسئول رواج این خشونت ها بود و بعد هم تصادم وتضاد میان منافع طبقاتی .

از آنجاکه این‌تصادم و برخورد روز بروز شدید تر و نمایان‌تر میشود خشونت هم رشد وتوسعه می‌یابد . اکنون دیگرلیبرالیسم (افکارآزادیخواهانه واصلاح طلبانه) ازمیان‌رفته است ودموکراسی‌قرن نوزدهم دیگرمحبوبیت‌خود را ازدست میدهد ودیکتاتورها بروی‌صحنه آمده‌اند .

دراین نامه بیشتر به‌کشورهائی‌که درجنگ جهانی شکست خورده بودند پرداختم . اما کشورهای پیروزدرجنگ اروپایعنی‌انگلستان وفرانسه هم‌هرچند ازمواجه شدن‌باقیامهای‌واژگون‌کننده نظیرآنچه در اروپای مرکزی پیش‌آمد مصون‌ماندند امابامشکلات ودشواریهای‌فراوان روبروشدند . درایتالیاهم‌تغییر عظیمی پیش‌آمدکه همه چیز راواژگون ساخت ونتایج مهمی ببارآورد که باید بطورجداگانه برایت بگویم .

۱۷۲

راهی تازه برای پرداخت وامهای کهنه

۱۵ ژوئن ۱۹۳۳

بطوریکه دیدیم و می‌بینیم اروپای پس از جنگ، مانند تمامی دنیا که کمابیش به اروپا شباهت داشت، همچون دیگی جوشان بود. پیمان صلح ورسای و قرارداد های دیگری که بسته شد بهبودی دراوضاع بوجود نیاورد. نقشهٔ تازهٔ اروپا بعضی از مسائل قدیمی را حل و فصل کرد. باین ترتیب بود که لهستانیها، چك ها و اهالی بالتیك آزاد شدند. اما در همان حال مسائل ملی تازه‌ئی ایجاد کرد زیرا قسمتی از «تیرول» را که اطریشی بود تحت حکومت ایتالیا قرار داد و قسمتی از اوکراین را به لهستان واگذار کرد و در اروپای شرقی نواحی مصیبت زدهٔ دیگری را بهمین ترتیب توزیع و تقسیم کرد. عجیب‌ترین وناراحت‌کننده ترین اقدامات دراین‌زمینه موضوع «دالان لهستانی دانتریك» بود. همانطور که سابقاً هم برایت گفتم اروپای مرکزی و شرقی بعلت تأسیس دولتهای کوچك تازه بصورت بالکان درآمدومنی طول مرز ها خیلی بیشتر شد وسدهای گمرکی وکینه‌های خشونت‌آمیزومتقابل ملی‌افزایش یافت.

علاوه برتمام‌این‌قراردادهای سال۱۹۱۹،رومانی ناحیهٔ «بسارابی»را که قسمتی‌از روسیهٔ جنوب‌غربی‌بود بتصرف‌خود درآورد. از همانزمان برسر این‌ناحیه میان‌رومانی‌وشوروی‌اختلاف وکشمکش‌ادامه‌دارد وبسارابی «آلزاس ولورن‌ناحیهٔ دنیپر» نامیده میشود. [1]

---

۱ ـ آلزاس ولورن ناحیه‌ایست درمرز آلمان و فرانسه‌که مدتهای‌دراز موجب اختلاف میان‌این دوکشور وبهانه برای کینه ونفرت متقابل وبالاخره هم علت جنگ گشته است.

مسئله‌ئی که از تغییرات ارضی اهمیت خیلی بیشتری داشت موضوع «غرامات» بود یعنی موضوع «مبالغی که آلمان شکست یافته میبایست بعنوان جبران خساراتی که بعلت جنگ برای متفقین پیروز بوجود آورده بود ، بپردازد . درقرارداد صلح ورسای هیچ رقم دقیق وقاطعی برای این خسارات تعیین نشده بود اما کنفرانسهای بعدی که تشکیل شد مبلغ عظیم و هنگفت ۶/۶۰۰/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ را بعنوان خسارت وغرامت تعیین کردند که میبایست باقساط سالیانه پرداخت شود .

برای هیچ کشوری پرداخت چنین مبلغ هنگفتی مقدور نبود و برای آلمان مغلوب و از پا درآمده بطریق اولی . آلمان نسبت به این رقم اعتراض کرد اما بدون نتیجه ، و بعد چون چاره‌ئی نداشت دو سه قسط سالیانه را ازراه وام گرفتن از ایالات متحدهٔ آمریکا پرداخت . آلمان ازآنجهت این کار را کرد که فرصت ومهلتی بدست آورد وامیدوار بود که وضعی پیش آید که در تمامی موضوع تجدید نظر شود. زیرا برای آلمان و برای بیشتر کشورها و ناظران دیگر نمایان بود که آلمان نخواهد توانست در طی چند نسل متمادی پرداخت این مبلغ هنگفت را همچنان ادامه دهد .

خیلی زود بنیان وضع اقتصادی آلمان از هم پاشید و حکومت آلمان دیگر هیچ پولی نداشت که وامهای خارجی مانند غرامات و خسارات جنگی ، یا حتی تعهدات داخلیش را بپردازد . پرداخت بکشور های دیگر میبایست با طلا صورت گیرد . وقتی که این پرداخت ها در موقع معین انجام نمیگرفت همه چیز آشفته میشد . اما در داخل کشور ، حکومت آلمان میتوانست تعهدات خود را با اسکناسهای محلی بپردازد . ولی با چاپ اسکناس تازه پول بوجود نمی آمد و فقط اعتبار بوجود می آید . مردم معمولا اسکناسها را از آنجهت بکار میبرند که میدانند اگر بخواهند میتوانند آنها را با طلا یا نقره عوض کنند همواره مقادیری طلا بعنوان پشتوانهٔ این اسکناسها و معادل ارزش این اسکناسها نگاهداری میشود .

بدینقرار اسکناس و پول کاغذی نقش بسیار مفیدی انجام میدهد زیرا

مقادیرهنگفتی طلا و نقره را ازجریان مصرف زندگی‌روزانه خارج‌میکند و بر اعتباراتی که فقط متکی به‌آنهاست میافزاید .

اما اگرحکومت ودولتی‌دائماً اسکناس‌چاپ کند و بدون‌هیچ‌حد واندازه‌و بدون اعتنا بمقدارطلائی که بعنوان پشتوانهٔ اسکناسهادربانك‌است پول‌کاغذی‌نشر دهد طبعاً‌ارزش‌این‌پول سقوط خواهدکرد . هرچه‌بیشتراسکناس‌چاپ شودارزش آن‌کمترمیشود وکمترمیتوانند اعتبار داشته باشد واین‌جریان تورم‌اسکناس یا « انفلاسیون » نامیده می‌شود .

درست همین جریان در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ در آلمان پیش آمد حکومت آلمان برای هزینه هایش به پول احتیاج داشت و باین جهت دائماً اسکناس بیشتر چاپ میکرد ، این امر موجب بالا رفتن قیمت همه چیز میشد و در عین حال ارزش پول آلمانی راکه « مارك » نام دارد نیز در مقایسه با پول سایر کشور ها مانند پوند یا لیرهٔ انگلیسی و دولار آمریکائی و فرانك فرانسوی پائین میاورد . باین جهت دولت باز هم ناچار میشد مقدار بیشتری اسکناس چاپ کند باز هم ارزش « مارك » آلمان بیشتر پائین می‌آمد .

این جریان بشکل شگفت‌انگیزی ادامه یافت تا وقتیکه یك دولار یا یك پوند ، میلیارد ها مارك ، کاغذی ارزش داشت . درواقع پول‌کاغذی دیگرعملا فاقد ارزش بود . مثلا تمبر پست برای یك نامه تقریباً یك میلیون مارك قیمت داشت ! وبهمین‌قرار تمام قیمت‌ها بالامیرفت ودائماً تغییر میکرد .

این تورم مبهوت انگیز پولی در آلمان و سقوط ارزش مارك آلمانی بخودی خود صورت‌نمیگرفت . حکومت‌آلمان تعمداً این وضع‌را ایجادمیکرد تا بتواند از آن برای رفع مشکلات مالی خود کمك بگیرد وتااندازهٔ زیادی هم موفق میشد . زیرا حکومت و شهرداریها و سایر وامداران رسمی به آسانی میتوانستند با همین اسکناسهای بی‌ارزش وامهای رسمی و گذشته شان را در داخل کشور بپردازند . بدیهیست وامهای خارجی را نمیشد با این ترتیب پرداخت کرد زیرا در خارجه هیچ‌کس این اسکناسها را قبول نداشت

ولی درداخل آلمان این کاربوسیله وضع قوانین مقدور میشد .

باین شکل حکومت آلمان وبسیاری از وامداران توانستند خود را از بار سنگین بسیاری ازوامهاشان آسوده سازند . اما این کاربقیمت رنج فراوانی انجام گرفت . در دوران این انفلاسیون و تودم پولی تمام مردم رنج میبردند و بیش از همه طبقهٔ متوسط . زیرا بیشتر افـراد این طبقه حقوقهای ثابت یا درآمد های ثابت داشتند . بدیهیست وقتی ارزش مارك سقوط میکرد حقوقها هم بالا رفت اما هرگز تناسب بالا رفتن حقوقها بپای سرعت تنزل ارزش مارك نمیرسید .

قشرهای پائینی طبقات متوسط تقریباً بکلی براثر این انفلاسیون نابود شدند . این موضوع را مخصوصاً وقتی که حوادث نمایان وفوق‌العادهٔ سالهای بعدی آلمان را ازنظرمیگذرانیم بایدکاملا بیاد داشته باشیم . زیرا همین مردم ناراضی طبقهٔ متوسط که درواقع بعلت ورشکستگی ازطبقهٔ خودشان خارج میشدند، انبوه عظیمی ازعناصر ناراضی را تشکیل میدادندکه با روحی انقلابی سرشار بودند وناچار بسوی ارتشهای خصوصی که دراحزاب عمده بوجود می‌آمدکشیده میشدند ومخصوصاً بیشترشان به حزب تازهٔ هیتلرمیرفتندکه حزب «ناسیونال سوسیالیستها» یا «نازیها» نامداشت .

سپس مارك قدیمی که بکلی برای هیچ کار ارزش وفایده نداشت منسوخ گشت و پول جدیدی بنام «رفتـن مارك» رواج یافت . با این پول تازه دیگر انفلاسیون وجود نداشت و ارزش آن معادل ارزش طلابود . بدینقـرار آلمان پس‌از آنکه قشرهای پائینی طبقات متوسط خود را مضمحل کرد دوباره به پول باارزش وثابتی بازگشت .

آشفتگی های مالی آلمان عواقب بین‌المللی مهمی نیز همراه داشت . آلمان بموقع خود نمیتوانست غرامات را به متفقیـن بپردازد . این غـرامات معمولا میان متفقین تقسیم میشد و بزرگترین قسمت آن سهم فرانسه بود . روسیه بهیچوجه ازین غرامات سهمی نمیگرفت و عملا از هرنوع ادعائی دراین موردصرفنظر کرده بود .

وقتی که آلمانیها نتوانستند غرامات را بپردازند ، فرانسه و بلژیك با نیرو ـ های نظامی خود منطقهٔ « رور » را در آلمان اشغال کردند ، منطقهٔ « راین لند » نیز پیش از آن وطبق مقررات پیمان ورسای از طرف متفقین اشغال شده بود .

در ژانویه ۱۹۲۳ ناحیهٔ تازهٔ « رور » از طرف فرانسه و بلژیك اشغال شد (انگلستان از همکاری در این اقدام و اشغال « رور » خودداری کرد). ناحیهٔ « رور » به ناحیهٔ « راین لند » متصل میباشد و معادن غنی زغال سنگ و کارخانه های فراوان دارد . فرانسویها میخواستند غرامات جنگی خودشان را با تصاحب زغال وسایر تولیدات و محصولات صنعتی آنجا بدست آورند .اما دراینجا اشکالی پیداشد .

حکومت آلمان تصمیم گرفت که از راه مقاومت منفـی به مخالفت با اقدام فرانسه بپردازد و باین منظور از صاحبان معادن و کارگران « رور » دعوت کرد که کارشان را متوقف سازند و به هیچ شکلی به فرانسویها کمك ندهند . در مقابل حکومت آلمان به صاحبان معادن و صنایع میلیونها مارك برای جبران خسارت کار نکردنشان پرداخت . پس از نه یا ده ماه که هـم برای فرانسه و هم برای آلمان بسیار پرخرج بود حکومت آلمان مقاومت منفی را لغو کرد و برای استخراج معادن و بکار افتادن صنایع آن ناحیه به همکاری با فرانسه پرداخت و عاقبت در سال ۱۹۲۵ فرانسویها و بلژیکیهـا از منطقهٔ « رور » خارج شدند .

مقاومت منفی آلمان در منطقهٔ « رور » شروع شد اما عملا نشان داد که مسئله غرامات باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد و ارقام مناسب تر و معقول تری تعیین شود . باین جهت کنفرانسها و کمیسیونهای متعدد ، یکی پس از دیگری تشکیل میشد و برنامه های تازه ئی بدنبال هم طرح میگشت . در سال ۱۹۲٤ « برنامهٔ دیویس » طرح شد ، پنجسال بعد در ۱۹۲۹ « برنامهٔ یانگ » اعلان گشت ، سه سال بعد در ۱۹۳۲ عملا همه قبول کردند که دریافت غرامات غیرممکن است و اصل موضوع کنار گذارده شد .

درطی چند سال از ۱۹۲٤ به بعد آلمان غرامات را مرتباً میپرداخت،

اما به بینیم در حالیکه آلمان بی‌پول بود و امکانی برای پرداخت قروض خود نداشت چگونه آنهارا میپرداخت ؟

این کار بطور بسیار ساده و بادریافت وام از ایالات متحدهٔ آمریکا انجام میگرفت ، متفقین(انگلستان ، فرانسه ، ایتالیا ، و غیره) مبالغی‌هنگفت به‌امریکا مدیون بودند ، این پولهارا هنگام جنگ از آمریکا وام گـرفته بودند . در مقابل ، آلمان هم مبالغی هنگفت به عنوان غرامت بـه متفقین مقروض بود . باین جهت امریکا به آلمان‌پول‌قرض میداد وآلمان‌میتوانست غرامات را به متفقین بپردازد و اینها هم بنوبهٔ خود وامشان را به آمریکا مسترد میداشتند .

بطوری که می‌بینی ترتیب خوبی داده شده بود و همه ازآن راضی بنظر میرسیدند ،در واقع راه دیگری هم وجود نداشت که بتوان‌این‌پرداخت‌هارا انجام داد . بدیهیست تمام این جریان وام گرفتن و پرداختن به یك مسئلهٔ کوچك بستگی داشت و آنهم ادامه پرداخت وام از طرف آمریکا به آلمان بود . اگر این‌وامها متوقف میشد تمامی این‌جریان‌بده‌بستان‌هم متوقف میگشت و از میان میرفت .

این وام دادن و وام‌گرفتن عملا بمعنی پرداخت مبالغ هنگفت پول‌نقد نبود بلکه فقط بصورت انتقال اسناد و باصطلاح کاغذ بازی انجام میگرفت . یعنی آمریکا مبلغی اعتبار برای آلمان قائل میشد و آلمان هم این اعتبار را به متفقین منتقل میکرد ومتفقین دوباره آنرا بخود امریکا انتقال میدادند. عملا در هیچ جا پولی جابجا نمیشد فقط مقداری ارقام در دفاتر و اسناد وارد وخارج میشد .

اکنون به بینیم چرا امریکا به کشورهای فقیری که حتی نمیتوانستند سود وامهای سابقشان را بپردازند بازهم وام میداد ؟

آمریکا این کاررا میکرد تا به آنها کمك دهد که زندگی خودشان را هرطور هست بگردانند و مانع آن میگشت که بکلی ورشکسته شوند زیرا آمریکا از ورشکستگی و اضمحلال اروپا میترسید . چون چنین‌امری

صرفنظر از تمام عواقب ناگوارش بمعنی پایان یافتن و از میان رفتن تمام مطالبات آمریکا میشد. باین جهت آمریکا مانند هر وام دهندهٔ محتاط، وامداران خود را زنده و سرپا نگاهمیداشت. اما پس از چندسال آمریکا از ادامهٔ این سیاست وام دادن خسته شد و آن را متوقف ساخت. بلافاصله تمام دستگاه پرداخت غرامات و وامها و غیره با درهم شکستگی بزرگی فرو ریخت و گرفتاریهای بزرگ پیش آمد و تمام ملت‌های اروپا وامریکا به باتلاقی فرو رفتند.

بدینقرار غرامات موضوعی بود که بیش از یازده‌سال پس ازجنگ بر اروپا سایه می‌افکند و در عین حال موضوع وامهای جنگی هم به‌آن بستگی داشت، یعنی وامهائی که کشورهای دیگرغیر از آلمان در زمان‌جنگ گرفته بودند.

همچنانکه در یکی از نامه‌های‌قبلی خود که در بارهٔ جنگ‌جهانی‌بود برایت گفتم درنخستین دوران جنگ انگلستان و فرانسه هزینه‌های جنگ را تأمین میکردند و به متفقین کوچکترشان هم وام میدادند، بعد منابع‌فرانسه بپایان رسید و دیگر نمیتوانست بدیگران هم کمك دهد. اما هنوز هم وام دادن انگلستان ادامه داشت. سپس انگلستان هم از نظر مالی از پادر آمد و دیگر نمیتوانست بدیگران وام بدهد. فقط ایالات متحده آمریکا بود که میتوانست چنین کاری بکند و باین جهت آمریکا باکمال سخاوت، و درعین حال بنفع خودش. به انگلستان وفرانسه ومتفقین دیگروام میداد.

وقتی که جنگ پایان یافت بعضی کشورها به فرانسه مدیون بودند، کشورهای بیشتری به انگلستان وام داشتند و تمام متفقین مبالغی هنگفت‌به آمریکا مقروض بودند. امریکا تنها کشوری بود که به هیچ کشور دیگر قرض نداشت. در آنموقع آمریکا ملت بزرگ وام دهنده بجهان‌بود. شاید ذکرچند رقم بتواند برای روشن ساختن‌مطلب کمك کند.

پیش از شروع جنگ جهانی آمریکا خودکشوری مقروض‌بود و ۳۰۰۰ میلیون دولار به کشورهای دیگر قرض داشت. در موقعی که جنگ بپایان

رسید تمام این قروض پرداخت شده بود و بجای‌آن آمریکا مبالغ هنگفتی هم بدیگران وام داده بود. درسال ۱۹۲۶ آمریکا از کشورهای دیگر طلبکار بود ومیزان مطالباتش به ۲۵۰۰۰ میلیون دولارمی‌رسید.

این وامهای زمان جنگ برای کشورهای مدیون یعنی انگلستان و فرانسه و ایتالیا و غیره باری سنگین بود زیرا تمام این مبالغ وامهای‌رسمی بود که دولت‌ها مسئول آن بودند. باین جهت میکوشیدند که تسهیلاتی از آمریکا بگیرند و عملا هم امتیازاتی بدست می‌آوردند اما هنوز هم بارسنگین وامها ادامه داشت. تاوقتی‌که آلمان غرامات را منظماً میپرداخت و همین غرامات (که در واقع اعتبارات آمریکا بود) از طرف کشورهای مدیون‌به آمریکا منتقل میگشت. اما وقتی که پرداخت غرامات نامنظم یا متوقف گشت برای تمام این‌کشورها پرداخت وامهاشان بسیاردشوارمیشد.

کشورهای اروپائی میکوشیدند موضوع وامهارا با موضوع غرامات مربوط سازندو میگفتند باید این هردوبا هم مورد رسیدگی واقع شود و اگر یکی متوقف شود دیگری هم باید خود بخود متوقف گردد. اماآمریکا نمیخواست این دو موضوع را باهم مربوط سازد و میگفت پولی به وام داده است و حالا هم پول خودرا پس میخواهد و به غراماتآلمان‌که خودمسئله‌ئی جداگانه است کاری ندارد.

این روش آمریکا در اروپا خشم فراوانی بوجود می‌آورد وحرفهای تندی در بارهٔآمریکا و آمریکائیان گفته میشد. میگفتند آمریکا «شیلوك» است و یك کیلوگوشتش را میخواهد[۱]. مخصوصاً در فرانسه گفته میشد که پول‌های قرض شده از آمریکا برای منظور مشترك جنگ صرف شده است و ازین‌رو نباید بعنوان قرض عادی تلقی‌گردد.

۱ـشیلوك رباخوار معروف‌در نمایشنامهٔ‌مشهور «تاجر ونیزی» اثرشکسپیر است که‌پولی بیکی‌ازبازرگانان نجیب وام دادودرمقابل بخاطر کینه‌ئی که‌داشت‌یك کیلو گوشت اورا مطالبه‌کرد تاباین وسیله اورا بکشد.

ازطرف دیگرآمریکائی‌ها از رقابت‌ها و دسته‌بندی‌ها و توطئه‌های پس‌از جنگ در اروپا نفرت داشتند . آن‌ها میدیدند که فرانسه و انگلستان‌وایتالیا پول‌هاشان را بازهم در راه توسعهٔ ارتش‌ها و نیروهای دریائی خود صرف میکنند و حتی بکشورهای کوچکتر وام میدهند تا آن‌ها نیز مسلح شوند. آمریکائی‌ها میگفتند وقتی کشورهای اروپا اینهمه پول برای تسلیحات‌صرف میکنند چرا نباید دیون خودشانرا بپردازند ! اگرآمریکا باز هم پول به اروپا بدهد چه بسا بازهم برای تسلیحات و تجهیزات جنگی صرف شود. آمریکا بدینگونه استدلال میکرد و همچنان پول‌هائی را که به وام داده‌بود، میخواست .

همچنانکه پرداخت غرامات دشوار بود ، پرداخت وامهای جنگ هم بهر صورت بسیار دشوار بود . وامهای بین‌المللی را باید باطلا ، یاباکالاو یا باکار و خدمات گوناگون (مانند حمل‌ونقل ، باربری دریائی و کارها و خدمات دیگر) پرداخت کرد . پرداخت چنین مبالغ عظیمی باطلا بکلی غیرمقدرربود، واصولاباین اندازه طلا وجودنداشت که پرداخت‌شود.پرداخت بوسیلهٔ کالا یاکاروخدمات هم‌تقریباً غیرممکن بود وباین ترتیب نمیشدغرامات یاوامهای دیگر را اداکرد زیرا کشورهای آمریکا و اروپا مرزهای گمرکی و عوارض سنگین گمرکی ترتیب داده بودند که راه ورود کالاهای خارجی را مسدود میساخت . باین ترتیب وضعی‌دشوار و حل ناشدنی بوجودمی‌آمد که مشکل واقعی راتشکیل میداد .

هیچ‌کشورحاضر نبود مرزهای گمرکی‌خودرا بگشاید وعوارض‌گمرکی را تقلیل دهد یا کالاهای کشوردیگررا بجای پول بپذیرد زیرا در اینصورت صنایع داخلی خود کشور آسیب می‌دید . باین شکل یك دور تسلسل‌ناگوار وشگفت‌انگیز بوجودمیامدکه راه خروجی‌درآن بنظرنمیرسید .

اروپا تنها قاره‌ئی نبود که به ایالات متحده آمریکا مقروض بود. سرمایه‌داران و بانکداران و صاحبان صنایع ایالات متحده درکشورکاناداو در آمریکای لاتین (یعنی مکزیکو وآمریکای مرکزی‌وجنوبی) نیزسرمایه‌های

عظیمی بکارانداخته بودند . کشورهای‌آمریکای‌لاتین در دوران جنگ جهانی تحت تأثیر عمیق قدرت صنایع تازه وماشین‌ها قرارگرفتند و باین جهت تمام نیروی خودرا برای توسعهٔ صنایع بکارانداختند و باین منظور پول و سرمایه که در ایالات متحده فراوان بود بسوی این کشورها سرازیر گشت. کشورهای آمریکای لاتین بقدری وام گرفتند که حتی بزحمت میتوانستند سود آن‌هارا بپردازند . باین جهت درهمه جا دیکتاتورها بیدار شدند و با فشار و زور چرخهارا بگردش می‌آوردند . تا وقتیکه ایالات متحده‌پول‌های تازه وام میداد کارها جریان داشت ، همچنانکه در آلمان نیزچنین‌وضعی بود . موقعیکه وام دادن باین کشورها متوقف گشت درآنجا هم ماننداروپا همه‌چیز درهم فروریخت .

برای آنکه تصوری ازمقدار سرمایه‌گذاری ایالات متحده درآمریکای لاتین وازرشد سریع‌آن داشته باشی برایت دورقم ذکر میکنم :

درسال ۱۹۲۶ میزان این سرمایه‌ها ۴۲۵۰ میلیون دولار بود. سه سال بعد در ۱۹۲۹این رقم به بیش از۵۵۰۰ میلیون دولار افزایش یافت .

بدینقرار ایالات متحدهٔ آمریکا در سال‌های پس ازجنگ بدون هیچ گفتگو بانکدار جهان شد در حالیکه آنقدر غنی بود که ازشدت‌ثروت‌خود میترکید . آمریکا بر جهان مسلط گشت و آمریکائی‌ها باتکبر و تحقیر به اروپا و باتحقیر بیشتر به آسیا مینگریستند و این قاره‌هارا کهنه وجنگجو می‌شمردند .

اکنون چند رقم برایت نقل میکنم و بکوش که تصوری از ثروت آمریکا در آن دوران اوج رفاهش در سالهای پس از ۱۹۲۰ درنظرآوری : در مدت ۱۵ سال از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۷ مجموع ثروت ملی آمریکا از ۱۸۷۲۳۹ میلیون دولار به ۴۰۰۰۰۰ میلیون دولار افزایش یافت .جمعیت آمریکا در سال ۱۹۲۷ در حدود ۱۱۷ میلیون نفر بود ونسبت ثروت به‌هر

فرد ۳٤۲۸ دولار میشد . سرعت پیشرفت آمریکا بقدری زیاد است که این رقم سال بسال تغییر میکند .

دریکی از نامه‌های سابقم درموقعی بود که درآمدملی هندراباسایر کشورها مقایسه میکردم ارقام کمتری برای آمریکا ذکر کرده بودم . آن رقم مربوط به‌درآمد سالیانه بود، نه ثروت کلی وباغلب احتمال آن رقم مربوط به‌سال‌های زودتری بوده است . درسال ۱۹۲۷ رقم مربوط به‌ثروت همین است که در بالا ذکر کردم وضمن اظهارات « پرزیدنت کولیج » رئیس جمهوری آمریکا درنوامبر ۱۹۲۶ بیان شده است .

بعضی ارقام دیگر نیز ممکن است برایت جالب باشد که همه مربوط به سال ۱۹۲۷ هستند . تعداد خانواده‌های ایالات متحده آمریکا در آن سال ۲۷،۰۰۰،۰۰۰ بوده‌است که ۱۵،۹۲۳،۰۰۰ خانه برق داشته‌اند. ۱۷،۷۸۰،۰۰۰ دستگاه تلفن مورد استفاده قرارمیگرفته‌است . در همانسال تعداد اتومبیلهائی که مورد استفاده بودبه ۱۹،۲۳۷،۱۷۱ دستگاه میرسید که ۸۱ درصد مجموع اتومبیل‌های جهان بود . آمریکا به تنهائی ۸۷ درصد اتومبیل‌های جهان ، ۷۱ درصد نفت جهان ، ٤۳ درصد ذغال سنگ جهان‌را تولید میکرد. در حالیکه جمعیت ایالات متحده فقط ٦ درصد جمعیت جهانست .

بدینقرار سطح زندگی عمومی درآمریکا خیلی بالاست و تازه به آن اندازه نیست که میتوانست بود ، زیرا ثروت کشور در دست یك عدهٔ معدود میلیونرها و میلیاردها متمرکز بود . همین صاحبان سرمایه‌های بزرگ بودند که برایالات متحده‌حکومت‌داشتند . آن‌ها بودند که رئیس جمهوری انتخاب میکردند . درمحافل سرمایه‌داری ایالات متحده فساد فراوانی شیوع داشت اما مردم عادی آمریکا تا وقتی که زندگیشان بطور کلی مرفه بود باین امور توجهی نداشتند واهمیتی نمیدادند .

این ارقام مربوط به‌سال‌های اواخر دهساله ۱۹۲۰ را برایت ذکر کردم یکی از اینجهت که نشان بدهم تمدن جدید صنعتی تاچه اندازه‌ممکن است کشوری را در مقایسه با کشورهای عقب مانده و غیرصنعتی مانند چین‌و

هند جلووبالا ببرد ، دیگر برای اینکه بتوان تضاد میان این وضع مرفه و پر رونق را با بحرانی که در سال‌های بعد پیش آمد مقایسه کرد . دربارهٔ این بحران بعداً برایت سخن خواهم گفت .

بحران اقتصادی کمی بعد فرارسید . درست تا سال ۱۹۲۹ چنین بنظر میرسید که آمریکا ازاین بیماریها که اروپا و آسیارا رنج میدهد مصون و محفوظ است . کشورهای شکست یافته در جنگ وضع بسیار بدی داشتند . در بارهٔ فقر و مسکنت آلمان مطالبی برایت گفتم . بیشتر کشورهای کوچك اروپای مرکزی و بخصوص اطریش وضعشان از آلمان هم بدتر بود . اطریش نیز ازانفلاسیون و تورم پولی رنج میکشید . وضع لهستان نیز چنین بود و این هردو کشور ناچارگشتند پول‌هاشانرا تغییر دهند .

اما این آشفتگی ها فقط به کشورهای شکست خورده محدود نبود . بلکه حتی تدریجاً گریبان کشورهای پیروز را هم میگرفت . همیشه معروف بود که مقروض بودن خوب نیست . اکنون وضع شگفت‌انگیز تازه‌ئی پیش میآمد ومعلوم میشدکه طلبکار بودن هم خوب نیست . زیراکشورهای پیروزکه‌آلمان مبالغ هنگفتی بعنوان غرامات به‌آن‌ها مدیون بود بخاطر همین‌غرامات گرفتار مشکلات فراوان گشتند و دریافت غرامات دردسرهای بیشتری برای ایشان فراهم میساخت .

اما این مطلب را بایددر نامهٔ آینده‌ام برایت بگویم .

۱۷۳

وضع شگفت‌انگیز پول

۱۶ ژوئن ۱۹۳۳

یکی از نمایان‌ترین خصوصیات دوران پس از جنگ وضع شگفت‌انگیز پول بود . پیش از جنگ پول در هر کشور کمابیش ارزشی ثابت داشت . هر کشور برای خود پول خاصی‌داشت مانند روپیه درهند ، پوند در انگلستان ، دولار در آمریکا ، فرانك در فرانسه ، مارك در آلمان ، روبل در روسیه ، لیرا در ایتالیا وازین قبیل . تمام این پول‌ها روابط ثابتی بایکدیگرداشتند . این روابط با حساب مخصوصی سنجیده میشد که معیار بین‌المللی طلا نامیده میشد ، یعنی معلوم بود که واحد پول هر کشور معادل چه مقدار مشخص طلا میباشد و چه ارزشی دارد .

در داخل مرزهای‌هر کشورپول‌همان‌کشوررایج بوداما این‌پول‌درخارج رواج نداشت . رشتهٔ ارتباط‌دهندهٔ‌پول‌هاهمان طلابود که معیارومقیاس‌بین‌المللی شمرده میشد . باین‌جهت‌تمام‌پرداخت‌های بین‌المللی هم‌باطلایاسنجش‌طلاصورت میگرفت . تا وقتی که پول‌ها ارزش ثابتی نسبت به طلا داشتند تغییر زیادی درآن‌ها بوجود نمی‌آمد زیرا طلا تا آنجا که مربوط به ارزش آن میباشد فلزی بسیار ثابت است .

ضروریات زمان جنگ ، کشورهای داخل در جنگ را ناچار ساخت که این اساس طلارا رها کنند و بدینقرار ارزش پولشان را نسبت به طلا پائین بیاورند و این خود تا اندازه‌ئی بمعنی انفلاسیون بود . این کاربرای‌جریان انداختن امور کمکی بود اما روابط بین‌المللی پول‌هارا دگرگون وواژگون می‌ساخت .

در زمان جنگ دنیا به‌دو اردوگاه عظیم تقسیم شده بود ، یکی‌اردوگاه متفقین و دیگری اردوگاه آلمان و متحدینش . در داخل هر گروه‌از کشورها همکاری و هماهنگی وجود داشت و همه چیز تابع جنگ بود . اما پس از جنگ مشکلات فراوان پیش آمد . اوضاع متغیر اقتصادی وعدم اعتماد ملتها بیکدیگر نتیجه‌اش آن بود که پول های مختلف وضعی فوق‌العاده و عجیب پیدا کردند .

امروزعملیات‌پولی‌تااندازهٔ زیاد بر اساس اعتبارمیباشد . یکقطعه اسکناس یایك چك بانك هردو درواقع وعده‌هائی برای‌پرداخت میباشندکه پذیرفته و قبول‌میشوند ومعادل پول بشماره‌یروند . اعتبارهم به اعتمادبستگی‌دارد وموقعی که اعتماد ازمیان‌برود اعتبارهم با آن ازمیان‌خواهد رفت .

یکی‌ازدلایل آشفتگی‌وضع‌پول درسال‌های پس‌ازجنگ همین‌بودکه‌اوضاع آشفتهٔ پس‌ازجنگ اعتماد رابکلی متزلزل ساخت .

دنیای امروز به هم پیوسته است و هرقسمت‌آن باقسمت های‌دیگرارتباط و پیوند بسیارنزدیك دارد وهمیشه مقدارزیادی‌ارتباط و فعالیت‌های بین‌المللی وجود دارد . معنی این حرف آنست‌که آشفتگی یك‌کشور انعکاس فوری در کشورهای دیگر بوجود می‌آورد . اگرمارك آلمانی سقوط‌کند یابانك‌آلمان ورشکست شود مردم لندن و پاریس و نیویورك نیزاز جهات مختلف‌تحت‌تأثیر آن‌واقع‌میشوند .

باین دلیل و بدلایل دیگری‌که اکنون نمیخواهم با آن‌ها سرت رادردرد بیاورم پس‌ازجنگ مشکلات پولی تقریباً در تمام‌کشور ها پیش آمد و هر چه کشوری از لحاظ صنعتی پیش تر بود اغلب مشکلاتش هم بیشتر میشد . زیرا پیشرفت‌صنعتی بمعنی‌داشتن یك سازمان دقیق ومکمل‌بین‌المللی است . نمایانست که‌کشوری عقب مانده ودورافتاده ازدیگران ، مانندتبت ، تحت‌تأثیر تغییرات قیمت « مارك » یا « پوند » واقع نمیشود اما سقوط قیمت دولار ممکن است بلافاصله وضع ژاپن‌راواژگون سازد .

بعلاوه در هرکشور صنعتی منافع گروه‌های مختلف مردم متفاوت‌بود .

بعضی ها هوادار پول کم ارزش‌تر و داشتن مقداری‌انفلاسیون بودند (البته نه انفلاسیون نامحدود مانند آنچه درآلمان پیش‌آمد .) درصورتیکه بعضی‌دیگر برعکس « دفلاسیون » یعنی پول با ارزش که‌کاملا ارزش خود را باطلا داشته باشد میخواستند .

مثلا وام دهندگان و بانکداران و امثال ایشان هوا دار پول با ارزش کامل بودند زیرا این‌هاپول داشتند ولی‌وامداران‌طبعاً هوادارپول کم‌ارزش‌تر بودند زیرا باین وسیله آسانتر میتوانستند قروضشان را بپردازند . صاحبـان صنایع و سازندگان صنعتی هوادار پول کم ارزش تر بودند زیرا معمولا این ها به بانك‌ها مقروض هستند .

ازآن‌مهمتراینکه وقتی‌ارزش‌پول کم میبود آسانترمیتوانستندکالاهاشانرا درخارجه بفروشند .

اگرپول انگلستان‌ارزانترمیشد معنیش‌این‌بودکه قیمت اجناس انگلیسی دربازارهای خارجی‌درمقایسه باکالاهای‌مشابه آلمانی‌یاآمریکائی‌یاخارجی‌دیگر ارزانترمیشد، واین‌کاربنفع صاحبان‌صنایع‌انگلستان میبودزیرامیتوانستندمقدار بیشتری‌کالاومحصولات خودرابفروشند .

بدینقرار می‌بینی‌که هر دسته تمایل جداگانه ئی داشت و بجهتی میرفت اختلاف ورقابت اصلی در این‌زمینه میان صاحبان صنایع ازیکسو با بانکداران ازسوی‌دیگربود .

میکوشم‌که این مطلب‌را هرچه بتوانم ساده‌تربرایت بگویم. امادرواقع عوامل غامض‌تری‌نیزدر این‌جریان‌اثرداشت .

درمیان‌کشورهای پیروز در جنگ درفرانسه و در ایتالیا انفلاسیون‌پیش آمد و ارزش « فرانك » فرانسه و « لیرا »ی ایتالیا.سقوط کـرد . در ارزش سابق تقریباً هر ۲۵ فرانك فرانسه معادل‌یك پوند انگلیسی بود امابعدازسقوط و تنزل هر ۲۷۵ فرانك یك پوند می‌ارزید . بعدارزش‌آن بالاتررفت‌وبه ۱۲۰ فرانك دربرابر هرپوند تثبیت‌گشت .

پس‌از جنگ ، وقتی‌که آمریکا کمکهایش‌را به انگلستان متوقف‌ساخت

ارزش پوند انگلیسی هم کمی پائین آمد . دراین موقع انگلستان با مشکل بزرگی مواجه شد . آیا می‌بایست این جریـان طبیعی را بپذیرد و پـوند انگلیسی را باقیمت تازه و ارزانتری که پیداکرده بود تثبیت کند ؛ چنین کاری برای صاحبان صنایع کمك خوبی بود زیرا قیمت کالاهای انگلیسی را در خارجه پائین می‌آورد اما برای بانکداران ووام دهندگان موجب خسارت میگشت (زیرا بعوض پول باارزش‌تری که قبلا بوام داده بودند اکنون پول کم ارزش‌تری پس میگرفتند ــ مترجم).

ازین مهمترآنکه به موقعیت جهانی لندن که مرکز مالی‌جهان شمرده میشد آسیب وارد میساخت واین مقام از میان میرفت . در اینصورت نیویورك جای لندن را میگرفت و وام‌گیرندگان بجای لندن بآنجا روی میاوردند . راه چارهٔ این کار آن بود که بزور «پوند» را بهمان قیمت اصلی سابقش نگاه دارند . در نتیجه اعتبار و حیثیت «پوند» محفوظ میماند و بالا میرفت ولندن میتوانست مقام رهبری مـالیش را حفظ کند . ولی صنایـع انگلستان آسیب میدید ، و چنانکه حوادث نشان داد ، عواقب ناگوار دیگر هـم پیش می‌آمد .

حکومت انگلستان در سال ۱۹۲۵ راه دوم را برگزید و پوند را با همان قیمت اصلی سابقش به نسبت طلا حفظ کرد . یعنی تا اندازهٔی صنایع خودرا فدای بانکداران خود کرد . تنها راه واقعی هم در برابرآنها ظاهراً همین بود زیرا این امر با ادامهٔ امپراطوری و حکومت استعماری انگلستان بستگی پیدا میکرد وخود این امراهمیت بسیار داشت .

اگر لندن رهبری مالی خودرا در جهان از دست میداد ، قسمت‌های مختلف امپراطوریش دیگر برای رهبری یادریافت کمك به او نمینگریستند و تدریجاً امپراطوری از میان میرفت . بدینقرار حفظ ارزش طلائی پوندبا سیاست حفظ امپراطوری هم مربوط میشد و منافع امپراطوری برمنافع صنایع انگلستان ومنافع فوری داخلی‌آن‌کشور چربید و غلبه‌کرد .

طوریکه لابد بیاد میاوری ، بهمین قرار و برای همین ملاحظات

حفظ امپراطوری بود که انگلستان پس ازجنگ ، صنعتی شدن هند را تشویق کرد در صورتیکه این کار بضرر صنایع بافندگی «لانکاشایر» انگلستان تمام می‌شد .

بدینقرار بریتانیا کوشش جسورانه‌ئی بعمل آورد تا رهبری خود و امپراطوری خود را حفظ کند اما این کوشش خیلی گران تمام شد و محکوم بشکست بود . حکومت بریتانیا یا هر حکومت دیگر نمی‌توانست سرنوشت اجتناب ناپذیر تحولات اقتصادی را تحت تسلط خود داشته باشد . «پوند» انگلیسی تا مدتی اعتبار و حیثیت سابقش را حفظ کرد اما این کار به قیمت فلج‌شدن صنایع انگلستان تمام‌شد. بیکاری‌افزایش یافت ومخصوصاً‌صنایع‌زغال‌ـ سنگ بشدت‌آسیب دید .

دفلاسیون پوند (بالا رفتن ارزش پول نسبت بطلا) تا اندازهٔزیاد مسئول آشفتگی وضع صنایع زغال انگلستان بود اما دلایل دیگری هم وجود داشت . از جمله چون مقداری زغال سنگ از آلمان بعنوان غرامت گرفته شد طبعاً میزان احتیاج بزغال کمتر می‌شد ودرنتیجه بیکاری درمعادن زغال هم افزایش می‌یافت . باین ترتیب بودکه کشورهای طلبکار وپیروز درجنگ متوجه‌شدند که دریافت چنین غرامتی ازکشور مغلوب فایده‌ئی ندارد بلکه زیان‌هائی هم ببار می‌آورد .

همچنین بایدگفت که صنایع زغال انگلستان سازمان بسیار بدی داشت و به صدهاکمپانی کوچك تقسیم می‌شد و به آسانی نمی‌توانست با صنایع زغال کشورهای روی قارهٔ اروپا یـا صنایع زغال آمریکا که سازمان بهتری داشتند رقابت کند .

چون وضع زغال بریتانیا بتدریج بدتر از بد می‌شد ، صاحبان معادن تصمیم گرفتند از میزان دستمزد کارگران بکاهند . معدنچیان هم نسبت به این تصمیم بشدت عکس‌العمل نشان دادند . کارگران صنایع دیگر هم از ایشان هواداری کردند . تمام نهضت کارگری بریتانیا آماده شد که برای

دفاع از کارگران معدن به مبارزه جدی بپردازد . باین منظور یك «شورای اقدام» تشکیل گردید .

پیش ازآن همیك «اتحاد سه جانبه» میان سه اتحادیهٔ بزرگ‌کارگران بریتانیا یعنی کارگران معدن ، کارگران راه آهن‌ها وکارگران حمل و نقل بوجودآمدکه شامل میلیون‌هاکارگر متشکل وپرورش یافته می‌شد . این روش شدید طبقهٔکارگرحکومت را بوحشت انداخت وناچار به صاحبان معادن زغال کمك‌های مالی داد تا یکسال دیگرهم دستمزدکارگران را به اندازهٔ سابق و بدون تقلیل بپردازند . کمیسیونی نیز بـرای تحقیقات تشکیل شد . اما هیچ نتیجه بدست نیامد و سال بعد یعنی ۱۹۲۶ دوباره بحران فرا رسید زیراکمك دولت به معدن داران قطع شد و باز صاحبان معادن خواستند مزدها را تقلیل دهند . این دفعه حکومت بریتانیا خود را برای جنگ و مقابله با کارگران آماده‌کرده بود و در طی ماههای‌گذشته تدارکات فراوانی برای این منظور فراهم ساخته بود .

صاحبان معادن زغال تصمیم گرفتند که کارگران را اخراج کنند زیـرا کارگران با تقلیل دستمزد موافقت نمی‌کردند. این‌کارموجب‌گشت که« کنگرهٔ اتحادیه‌ها» از تمام کارگران دعوت‌کردکه باعتصاب عمومی بپردازند . باین دعوت پاسخ نمایانی داده شد و تقریباً تمام‌کارگران سازمان یافته در سراسر کشورکارها را تعطیل‌کردند . زندگی تقریباً متوقف‌گشت . راه آهنهاحرکت نمی‌کرد. روزنامه‌ها منتشر نمیشد و بسیاری ازکارهای دیگر هم متوقف ماند. حکومت توانست بعضی از امور مهمتر را باکمك نیروهای داوطلب که ذخیره کرده بود بجریان اندازد .

اعتصاب ازنیمه شب میان ۳ و ٤ ماه مه ۱۹۲۶آغازگشت . پس از ده روز، رهبران اعتدالی ومیانه رو « کنگرهٔ اتحادیه‌ها »که این قبیل اعتصابات انقلابی را دوست نمی‌داشتند ناگهان به بهانهٔ بعضی وعده‌های مبهم کـه بآن‌ها داده شد پایان اعتصاب را اعلان‌کردند .کارگران معدن درگرفتاریشان باقی ماندند اما باکمال دلیری اعتصاب خود را تا مدتی دراز و چندین مـاه

بعد ادامه دادند تا عاقبت از شدت گرسنگی و استیصال از پا در آمدند و شکست یافتند .

این شکست تنها برای کارگران معدن نبود بلکه شکستی بود بـرای تمام‌کارگران بریتانیا . ازآنپس درموارد مختلف مزدها تقلیل یافت،ساعات‌کار زیادترشد و سطح زندگی طبقهٔ‌کارگر پائین آمد . حکومت بریتانیا با استفاده از این پیروزی خود قوانین تازه‌ئی برای تضعیف قدرت کارگران و مخصوصاً برای جلوگیری ازاعتصابهای عمومی‌آینده بتصویب رساند .

اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ ازآنجهت شکست یافت‌که رهبران‌کارگران مردد وضعیف بودند وخود را بخوبی برای چنین اعتصابی‌آماده نکرده‌بودند. درواقع هدف اصلی‌آنها این بودکه ازپیش‌آمدن اعتصاب اجتناب‌کنندوموقعی که نتوانستند دراین منظورخود موفق شوند، دراواین‌فرصت به‌آن‌پایان‌دادند. ازسوی دیگرحکومت بریتانیا خودراکاملا برای مواجهه‌با اعتصاب‌آماده‌کرده بود و طبقهٔ متوسط هم بحکومت‌کمك میکرد .

اعتصاب عمومی‌کارگران انگلستان واخراج‌کارگران معادن زغال‌علاقهٔ فراوانی درروسیه شوروی بوجودآورد واتحادیه‌کارگران شوروی‌مبالغ‌هنگفتی پول برای‌کمك به معدنچیان انگلستان جمع‌آوری‌کردند وفرستادند .

اعتصاب‌کارگران بریتانیا موقتاًسر کوب‌گردید امااین‌امرراه‌حلی‌برای مسئلهٔ انحطاط صنایع وتوسعهٔ بیکاری نبود. توسعهٔ بیکاری بمعنی تـوسعهٔ رنج و ناراحتی درمیان کارگران وهم چنین باری سنگین برای دولت بود زیرا در انگلستان هم سازمانهای بیمه بیکاری‌کارگران توسعه یافته بود.دربسیاری‌جاها این‌موضوع برسمیت شناخته شده است‌که دولت‌باید ازکارگرانی‌که‌بدون‌تقصیر بیکارمیشوند حمایت‌کند. باین جهت دولت ناگزیراست به‌کارگران بیکاری‌که نام خود را ثبت میکنند مقداری‌کمك هزینه‌به نسبت دستمزدشان بپردازدواین کارهم هزینه‌های هنگفتی برای دولت‌ها وسازمان‌های محلی بوجود می‌آورد . درانگلستان هم چنین بود .

اکنون باید دید که چرا این چیزها اتفاق می‌افتاد ؛ چرا صنایع رو

با انحطاط میرفت و بیکاری توسعه می یافت و وضع زندگی کارگران نه فقط در انگلستان بلکه تقریباً در تمام کشورها بدتر میشد ؟

کنفرانسی بدنبال کنفرانس دیگر تشکیل می‌شد، رجال دولتی، حکمرانان و مقامات مختلف دولت‌های مختلف ظاهراً می کوشیدند که وضع را بهتر سازند اما هیچگونه موفقیتی بدست نمی‌آوردند . مصیبت و دشواری نمایانی پیش آمده بود اما این کار مثل فاجعه‌های طبیعی از نوع زلزله یا طغیان آب، یا خشکسالی که موجب قحطی ورنج میشد نبود . دنیا ظاهراً درهمان راهی که سابقاً داشت پیش میرفت . عملا مقادیر بیشتری خوار بار تهیه می‌شد . کارخانه‌های بیشتر و همه چیز بیشتر مورد نیاز بود ودرعین حال فقر و تیره‌روزی انسان هم بیشتر می‌شد بنابراین پیدا بود که اصولا باید چیزی نادرست وجود داشته باشد که این نتایج متضاد را ببارآورد. لابد درجائی، چیزی بشکل نامناسبی عمل میکند که چنین عواقبی پیدا میشود .

سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها میگفتند که تمام این مفاسد و گرفتاریها نتیجهٔ وجود سرمایه داریست که آخرین دوران خود را می گذراند . این‌ها اشاره می کردند که در روسیهٔ شوروی با وجود آشفتگی‌ها ودشواری‌ها که وجود دارد لااقل بیکاری وجود ندارد .

این مسائل واین بیماریهای اجتماعی بسیار جالب است ودراین مورد نظر پزشکان با نظر روحانیان برای علاج دردهای جامعهٔ بشری تفاوت بسیاردارد . اما بدنیست که آنها را تا اندازه‌ئی که مقدوراست مورد سنجش وآزمایش قرار دهیم وبعضی جنبه‌های نمایان آنرا به‌بینیم .

دنیای کنونی هرروز بیشتر بصورت واحدی بهم پیوسته درمی آید یعنی زندگی، فعالیت‌ها، تولید، توزیع، مصرف وغیره جنبهٔ بین‌المللی وجهانی پیدا کرده‌است وهرروزهم این پیوستگی بیشتر می‌شود. داد وستد، بازرگانی، صنایع، وسیستم پولی هم کمابیش بین‌المللی هستند . میان کشورهای مختلف، رشته‌های ارتباط بسیار نزدیك بوجود آمده‌است وهر حادثه که در کشوری روی‌دهد عکس‌العملهائی درکشورهای دیگر پیش میاورد .

برخلاف این وضع بین‌المللی و این انترناسیونالیسم، حکومت‌های کشورهای مختلف همچنان سیاست‌های کوته نظرانهٔ ناسیونالیستی وملی‌را دنبال میکنند. درواقع این ناسیونالیسم کوته نظرانه در سال‌های پس از جنگ جهانی بدتر و خشن‌تر هم شده است وامروز بصورت عاملی مسلط بر عوامل دیگر در آمده است. در نتیجه میان حوادث جاری جهان که جنبهٔ بین‌المللی دارد با سیاست‌های ناسیونالیستی حکومت‌ها و دولت‌های مختلف تضاد مداومی به وجود می‌آید.

ممکن است فعالیت‌های بین‌المللی جهان را بصورت رودی بنظرآورد که بسوی دریاجریان دارد. سیاست‌های ملی وناسیونالیستی کوششهائی برای‌متوقف ساختن‌آن وسد بستن برآن ومنحرف ساختن‌آن وحتی بازگرداندن آن بعقب می‌باشد کاملا نمایانست که نه می‌توان جریان یك رود را بعقب بازگرداند ونه متوقف ساخت اما ممکن است موقتاً آنرا کمی منحرف‌کرد یا سدی‌برآن بست که‌آب‌آن جمع شود وبالا بیاید.

بدینقرارتمایلات ناسیونالیستی امروزه درراه جریان دائمی‌رودزندگی قرارمیگیرند وطغیان‌هائی بوجود می‌آورندکه براثرآن مرداب‌های متعفنی با آب‌های راکد وفاسد نیزایجاد می‌شود اما درهرحال نمی‌توان جریان نهائی پیشرفت رود را متوقف ساخت.

دردنیای‌بازرگانی‌واقتصادهم‌چیزی وجوددارد‌که«ناسیونالیسم اقتصادی» نامیده می‌شود. مفهوم‌این اصطلاح‌آنست که هر کشورمیکوشد بیش‌ازآنچه‌میخرد بفروشد، وبیش‌ازآنچه‌مصرف‌میکندتولیدکند. هرملت میخواهدکالاهاومحصولات خودش را بفروشد اما چه‌کسی باید آنرا بخرد؟ زیرا برای هرمعامله باید فروشنده ئی وخریداری باشد. طبیعتاً نمیتوان تصورکردکه دنیائی فقط مرکب از فروشندگان وجود داشته باشد درصورتی‌که اساس «ناسیونالیسم اقتصادی» تقریباً برچنین‌دنیائیست.

هر کشور دیوارهائی از عوارض گمرکی و سدهای اقتصادی بوجود می‌آورد تا از ورود کالاهای خارجی جلوگیری کند و در عین حال می‌کوشد

که بازرگانی خارجی خودرا توسعه دهد وکالاها ومحصولاتش را بیشتر بفروشد. این دیوار های گمرکی مانع و مزاحم بزرگی هستند که بازرگانی وداد وستد بین‌المللی راکه دنیای تازه براساس‌آن‌ساخته شده‌است میکشند و نابودمیکنند وقتی که داد وستد بازرگانی از میان رفت صنایع هم آسیب می بیند و بیکاری توسعه می‌یابد . براثر این‌وضع بازهم کوشش میشود که کالا های خارجی کمتر وارد شود زیرا تصور میرود که مانع توسعه و کار صنایع داخلی و ملی است و باین جهت دیوار های گمرکی بالاتر میرود و استوارتر میشود . در نتیجه داد وستد بین‌المللی بیشتر آسیب می‌بیند و این دور تسلسلی ناگوار وزیانبار مداومت پیدا میکند .

حقیقت اینست که دنیای صنعتی تازه از حدود تنگنای ناسیونالیسم گذشته است ، تمامی سازمان وسیع‌تولید و توزیع کالا اکنون دیگردرساختمان،محدود ناسیونالیستی حکومت ها و کشور ها نمی گنجد . صدف موجود کوچکتر از جسم زنده‌ایست که در داخل آن‌رشد میکند وبزرگ وبزرگترمیشود ودرنتیجه ترك برمیدارد ودرهم میشکند .

این عوارض گمرکی و موانعی که در راه داد وستد بوجود آمده است و میآید در واقع در هر کشورفقط بنفع بعضی طبقات خاص میباشد اماعملاهمین طبقات هستندکه در کشور های خودشان زمام حکومت را در دست دارند و به سیاست‌کشورشان شکل میدهند . بدینگونه است که هر کشور میکوشد که بر دیگران غلبه‌کند و درنتیجه همه با هم رنج میکشند و رقابت های ملی‌وکینه‌ها ونفرت‌ها متقابلا افزایش‌می‌یابد .

کوشش‌های مکرری صورت‌گرفته است که اختلافات متقابل را از راه تشکیل کنفرانس‌های متعدد وگوناگون حل‌کنند و سیاستمداران ورجال کشور- های مختلف منتهای حسن نیت خود را ابراز میدارند و با اینهمه هیچ نتیجه بدست نمیآید .

آیا این وضع ، کوشش های مکرری را که در هند بمنظور رفع

اختلاف فرقوی هندو ها ▪ مسلمان ها و سیك ها صورت میگیرد بخاطـرت نمی‌آورد ؟

شاید در تمام آن‌ها علت‌اصلی‌ناکامی‌ها، مطرح‌ساختن‌نادرست ، مقدمات نادرست و هدف های نادرست میباشد که درهرمورد وجود دارد .

طبقاتی که از عوارض و موانع گمرکی وسایروسایل تشویق‌ناسیونالیسم اقتصادی مانند پاداش‌ها برای‌صادرات ، کمك‌های مالی ، نرخ های ارزانتـر در حمل و نقل راه آهن و غیره سود میبرند طبقات ثروتمند و صاحبان‌صنایع هستند که ضمناً از حمایت شدن بازارهای داخلی هم بهره مند میشوند . این‌ها که صاحبان‌منافع‌مستقرمیباشند بوسیلهٔ وضع‌عوارض‌وموانع گمرکی موردحمایت قرارمیگیرند وما نندتمام‌صاحبان‌منافع‌مستقر با هر تغییر وضعی‌که برای ایشان زیان‌آور باشد بشدت مخالفت میکنند .

این‌یکی‌ازدلایلی‌است‌که هروقت عوارضی‌وضع‌شد همچنان باقی‌وبرقرار میماند بهمین‌جهت‌هم‌هست که‌هرچند بسیاری‌ازمردم اعتقاد دارند که‌ناسیونالیسم اقتصادی برای همه کس بد و زیانبار میباشد باز هم همچنان در سراسر جهان ادامه می‌یابد . هروقت که منافع مستقری بوجود آمد پایان‌دادن بآن‌دیگرکار آسانی نیست واگر کشوری بخواهد بتنهائی به چنین اقدامی بپردازدکارخیلی دشوارتر است .

اگر تمام کشور ها باهم توافق کنند که همه با هم عوارض و موانع گمرکی را از میان ببرند یا تقلیل دهند شاید بتوان چنین کاری را عمـلی ساخت اما در اینصورت هم مشکلات تازه بوجود خواهد آمد زیراکشورهائی که از لحاظ صنعتی عقب مانده هستند از چنین اقدامی زیان خواهند دید چون نخواهنـد توانست با شرایط متساوی با کشور های مترقی صنعتی رقابت کنند . صنایع تازه اغلب درسایهٔ حمایت دولت‌ها و حمایت های گمرکی‌ساخته شده‌اند .

ناسیونالیسم اقتصادی مانع رونق داد وستد و بازرگانی میـان ملت ها میشود و در نتیجهٔ آن بازار جهانی‌صدمه می‌بینند . هر کشوری بصورت‌منطقه‌یی

انحصاری در میآیدکه بازاری انحصاری خواهد داشت باین ترتیب بازار های آزاد ازمیان‌میرود .

در داخل هرملت نیز انحصار ها توسعه می‌پذیرند و بازار های گشاده و آزاد تدریجاً نابود میشوند . « تراست » های بزرگ ،کارخانه‌های بزرگ، مغازه ها و فروشگاههای بزرگ ، تدریجاً تولیدکنندگان‌کوچك ودکانداران کوچك را می‌بلمند و نابود میسازند و باین ترتیب به رقابت در بازار ها پایان میدهند .

در آمریکا ، انگلستان ، آلمان ، ژاپن و سایر کشور های صنعتی این انحصار های ملی بسرعت زیاد توسعه می یابند و در نتیجه قدرت فقط در دست عده‌ئی معدود متمرکز میشود . نفت ، صابون ، کالاهای شیمیائی، تجهیزات، فولاد ، بانکها همه چیز در دست انحصارها قرارگرفته است و همهٔ این‌چیزها نتایجی شگفت‌انگیز ببارمی‌آورد .

این‌وضع‌نتیجهٔ‌گریز ناپذیر رشد علوم و توسعه و تکامل‌سرمایه داریست و در عین‌حال ریشهٔ سرمایه داری را خود بخود قطع میکند زیرا سرمایه‌داری با بازارهای‌جهانی وبازارهای‌آزاد بوجودمی‌آید و رقابت مایهٔ حیات‌وزندگی سرمایه داریست .

اگر بازار جهانی و بازار های آزاد ورقابت در داخل مرزهای ملی‌از میان برود بنیان سازمان سرمایه داری جامعه هم واژگون میشود . اما اینکه چه چیز بجای آن خواهد آمد خود مطلب جداگانه‌ئیست ، آنچه مسلم بنظر میرسد اینست‌که نظم قدیم نمیتواند با این تضادهای متقابل و عظیم مدتی‌دراز ادامه یابد .

علوم و پیشرفتهای صنعتی خیلی از وضع موجود جامعه پیشتر رفته‌اند . علوم و فنون مقادیر هنگفتی خواربار و لوازم عالی زندگی تولید میکنند . دنیای سرمایه داری نمیداند با این چیز ها چه بکند . در واقع اغلب اتفاق می‌افتد که این چیز ها را تعمداً نابود میکنند یا میزان تولیدشانرامحدود میسازند ، باین ترتیب است که منظرهٔ فوق‌العادهٔ فراوانی و فقر که در کنار

هم قراردارند ، دربرابرما بوجود آمده است .

اگر سرمایه داری باندازهٔ کافی پیش نرفته است که بتواند با علوم و فنون تازه سازگار باشد ناچار باید سیستم دیگری برقرار شود که بیشتر با علوم سازگار باشد و گرنه تنها راه چاره آنست که علوم را خفه‌کرد و راه پیشرفت آنرا مسدود ساخت . اما این کار هم ابلهانه و در عمل تصور ناپذیر است .

تعجب‌آور نیست‌که براثر وجود ناسیونالیسم اقتصادی و رشد انحصارها و رقابت‌های ملی وسایر نتایج انحطاط سرمایه داری ،آشفتگی‌های فراوان در سراسرجهان بوجودآید . امپریالیسم تازه خود نوعی از سرمایه داریست زیرا هر قدرت امپریالیستی میکوشدکه مسائل ملی خود را با بهره‌کشی و استثمار سایر مردم حل‌کنند . خود این‌امر هم موجب رقابت‌ها وتصادمات بیشترمیان قدرتهای امپریالیستی میشود . در دنیای آشفته و در هم برهم امروز همه چیز به تصادمات منتهی میشود .

در ابتدای این‌نامه برایت‌گفتم‌که چگونه پول ، در دوران پس‌ازجنگ وضع شگفت‌انگیزی‌پیداکرد .

اماوقتی‌که همه چیزوضعی‌شگفت‌انگیزو فوق‌العاده دارد آیامیتوان تنها پول را لعنت کرد و از آشفتگی آن متعجب بود ؟

۱۷۴

اقدامات و عکس‌العملها

۱۸ ژوئن ۱۹۳۳

دونامهٔ اخیرم دربارهٔ مسائل اقتصادی و پولی بود. تصورمیشود که‌این موضوعها برای فهم خیلی‌دشوار و مرموز است. راست است که فهم‌این‌مطالب خیلی‌ساده نیست ومحتاج تفکر واندیشه است اما آنقدرها هم هولناك نیست. دانشمندان اقتصادو کارشناسان این‌رشته تااندازه‌ئی‌مسئول‌وضع‌وقیافهٔ مرموزی هستندکه دراطراف این‌موضوعها بوجودآمده‌است.

در روزگار قدیم معمولا کاهنان و روحانیان معابد اسرار و رموز را در انحصار خود داشتند و ادعیه و اوراد و تشریفات خاصی‌بکار میبردندواغلب‌هم آنها را بزبانهای بسیار قدیمی میخواندند تا هیچ‌کس چیزی نفهمد وازاین‌راه اراده و میل‌خودرا برمردم جاهل تحمیل میکردند وچنین‌وانمود میساختند که با قدرتهای نامرئی و فوق‌عادی ارتباط دارند.

امروز دیگر قدرت‌کاهنان وروحانیان خیلی‌کمتر شده‌است‌ودرکشورهای صنعتی تقریباً از میان رفته است. اما بجای آنها کارشناسان امور اقتصادی و بانکداران و نظایرایشان پیدا شده‌اندکه با زبانی مرموز سخن میگویند و بیشترکلمات و اصطلاحات فنی و خاصی رابکار میبرندکه برای مردم عادی فهم آن دشوار است. باین جهت افراد عادی این مسائل را برای کارشناسان وا میگذارند و به آنهانمیپردازند. ولی‌کارشناسان‌هم دانسته یانادانسته‌خود-را به طبقات حاکمه مربوط میسازند و از منافع‌آنها دفاع میکنند. ضمناًمیان ایشان‌هم تفاوت‌ها واختلافاتی وجود دارد.

ازین رو بسیار مفید است‌که همهٔ ما بکوشیم مطالبی در بارهٔ این قبیل

امور اقتصادی بیاموزیم و بفهمیم زیرا چنین بنظر میرسید که امروز اقتصاد بر سیاست و برهمه چیز مسلط میباشد .

موجودات بشری را میتوان از لحاظ های مختلف به دسته ها و طبقات مختلف تقسیم کرد یکی از راههای تقسیم مردم آنست که آنها را بدو طبقه تقسیم کنند: یکی توده های مردمی که دستخوش میل و ارادهٔ دیگران هستند، از خود اراده‌ئی ندارند و میگذارند که همچون خاشاکهائی که بر سطح آب شناورند بهر جا که جریان آنها را ببرد ، رانده شوند . دیگری اشخاصی که نقش مؤثری در زندگی داشته باشند و در محیط اطراف خود اثر بگذارند . برای این دستهٔ اخیر فهم و اطلاع بر حقایق امور ، لازم و اساسی است زیرا اقدام مثبت و مؤثر فقط براساس فهم و اطلاع ممکن میباشد . داشتن‌حسن‌نیت یا داشتن امیدهای‌عالی به تنهائی‌کافی‌نیست .

در موقعیکه یك بلای طبیعی پیش می آید مثلا بیماریهـای مسری شیوع پیدا میکند ، یا خشکسالی روی میدهد و باران نمی بارد یا مصیبت دیگـری اتفاق می‌افتد اغلب می‌بینیم که نه فقط در هند ، بلکه حتی در اروپا مردم با دعا و مناجات در جستجوی کمك برمی‌خیزند . بدیهیست که اگر این‌دعاونماز-ها موجب تسکین روحی ایشان شود و اعتماد و شهامتی در ایشان بوجودآورد چیزخوبیست و هیچ‌کس با آن مخالف نخواهد بود ، اما این فکر که دعا و نماز مثلا خواهد توانست جلو یك بیماری مسری را بگیرد ، دیگر جای‌خود-را به طرز فکر علمی داده است یعنی امروز هر شخص فهمیده میداند که باید ریشهٔ بیماریهای مسری را پیدا کرد و با وسایل بهداشتی آن را از میان برد .

آیا کسی شنیده است در موقعی که ماشین های یك کارخانه منفجر شود و در هم بشکنند یا وقتیکه مثلا لاستیك چرخ اتومبیل سوراخ و پنچر شودمردم فقط بنشینند و امیدوار باشند و آرزو کنند یا دعا بخوانند که شکستگـی ماشین ها خود بخود مرتفع گردد یا لاستیك سوراخ شده خود بخود درست شود ؟ در چنین مواقعی میکوشند که ماشین را تعمیر کنند یا سوراخ لاستیك

را درست کنند آنوقت دوباره باز ماشین‌ها بکار می‌افتد واتومبیل هم بانرمی و ملایمت‌راه خودرا درجاده دنبال‌میکند . بهمین‌قراردرکارخانه وماشین‌اجتماع بشری ما هم علاوه برداشتن حسن‌نیت باید ازچگونگی و طرزکار و احتمالاتی که درحرکات وتغییرات‌آن پیش‌می‌آید اطلاع داشته باشیم . این‌قبیل‌اطلاعات هرگز دقیق وقطعی‌نیست زیرا باچیزهای نامشخص مانند آرزوها وامیال‌بشری و تصورات واحتیاجات وغیره ارتباط پیدا میکند و موقعی‌که تمام این چیز ها در مقیاس توده های مردم وتمامی جامعه یا طبقات مختلف مردم سنجیده شود نامشخص بودن آن خیلی بیشتر میشود . با اینهمه مطالعه و آزمایش و مشاهده تدریجاً حتی درهمین توده های نامشخص هم نظمی بوجود می آورد و دانش و اطلاع رشدمی‌یابد . با افزایش‌دانش ومعرفت‌امکان آشنائی‌وسروکاریافتن با محیط اطرافمان نیز بیشترمیشود .

اکنون‌میخواهم‌دربارهٔ‌مظاهرسیاسی‌اروپادرطی‌سالهای‌پس‌ازجنگ‌مطالبی برایت بگویم .

نخستین چیزی که در این مورد بذهن می‌آید آنست که قارهٔ اروپا به سه قسمت شده بود : یکی فاتحان جنگ ، دیگری شکست خوردگان و سومی روسیه شوروی .

بعضی‌کشور های کوچك مانند نروژ و سوئد و هلند و سویس هم بودند که جزء هیچ یك ازین‌سه دسته حساب‌نمیشدند اما از نظرکلی‌ترسیاسی اهمیت زیاد نداشتند .

روسیه شوروی خودبخود باحکومت کارگری که بوجودآورده بود ، برای قدرتهای فاتح‌درجنگ سرچشمهٔ ناراحتی‌وتحریك دائمی‌بود . این‌ناراحتی‌تنها بخاطرشکل این حکومت نبود که‌طبعاً کارگران کشورهای‌دیگررا نیز به برپا کردن انقلاب بر می‌انگیخت بلکه ازآنجهت نیز بود که مانع اجرای‌بسیاری‌از نقشه‌ها وطرح‌های دولتهای فاتح ، درمشرق زمین هم میشد .

قبلا برایت‌گفتم که چگونه در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ بیشتر این کشور های فاتح عملا بدخالت و جنگ در داخل قلمرو روسیه پرداختند و

کوشیدند شورویهارا بکلی از میان ببرند . معهذا روسیه شوروی زنده ماند و قدرتهای امپریالیستی اروپا ناچار گشتند موجودیتش را بپذیرند منتهی این حقیقت را با حد اقل حسن نیت و میل پذیرفتند . مخصوصاً رقابت دیرینه میان انگلستان و روسیه که از دوران تزاری شروع شده بود همچنان ادامه یافت و حتی گاه بگاه به وضع حساس و بحرانی نیز میکشید که خطرتصادم و جنگ را نیز بوجود می‌آورد . شورویها عقیده داشتند که انگلستان دائماً به دسیسه و توطئه چینی بر ضد آنها مشغولست و میکوشد یك « گروه ضد شوروی » از قدرتهای اروپائی بوجود آورد . و ازین رو چند بارهم بیم جنگ میرفت .

در اروپای غربی و مرکزی تفاوت میان کشورهای فاتح وکشورهای مغلوب کاملا مشخص بود ، مخصوصاً فرانسه نماینده روح فاتحان بود . کشورهای مغلوب طبعاً از بسیاری شرایط پیمان صلح که برایشان تحمیل‌شده بود ناراضی بودند و هرچند قدرت و نیروئی نداشتند رؤیای تغییرات آینده را در سرمیپروراندند .

اطریش و مجارستان ، هردو ، کشورهای علیل بودند و چنین بنظر میرسید که وضعشان هم دائماً بدترمیشد .

یوگوسلاوی از توسعهٔ صربستان بوجود آمد و مجموعه‌ای از ملیت‌های متفاوت بود که بیکدیگر نمی‌چسبیدند . چند سالی طول نکشیدکه نواحی مختلف آن ازیکدیگر خسته شدند وکوشیدند از هم جدا شوند . درکروواسی (که قسمتی از یوگوسلاوی بود) نهضت استقلال طلبانهٔ نیرومندی بوجود آمد که‌ازطرف حکومت صربستان بشدت سرکوب میشد .

لهستان ازنودر روی نقشهٔ اروپا ظاهرگشت . اما رؤیاهای امپریالیستی فوق‌العادهٔ خودرا هم در سرداشت که حدود خودرا در جنوب تاسواحل دریای سیاه برساند و مرزهای باستانی لهستان را در سال ۱۷۷۲ برای خوداحیا کند . در عین حال لهستان قسمتی از اوکراین روسیه را نیزتصاحب کرد و میکوشید از راه « لهستانی کردن » آن بوسیلهٔ برقرار ساختن‌حکومت‌فشار

وترور وشکنجه ومرگ وتنبیهات وحشیانهٔ دیگر آنجارا آرام نگاهدارد.

اینهاهمه آتشهای کوچکی بودند که آهسته آهسته دراروپای شرقی میسوختند وازجهت آنکه خطر توسعهٔ آتش را همراه داشتند مهم بودند .

ازنظر سیاسی ونظامی ، فرانسه در سالهای پس از جنگ قدرت مسلط براروپا بود . ازنظر ارضی بسیاری از آنچه را میخواست بدست آورده بود و بعلاوه امیدوار بود که غرامات وخسارات جنگی را نیز از آلمان دریافت دارد، با اینهمه راضی و خوشوقت نبود ، زیرا همواره ترس بر او چیره بود . یعنی میترسید که آلمان دوباره نیرومند شود و او را درجنگ تازه‌ئی ازپادرآورد. علت اصلی این ترس آن بود که آلمان جمعیت خیلی بیشتری داشت .

فرانسه ازنظر وسعت ازآلمان بزرگتراست وشایداراضی حاصلخیزتری هم داشته باشد اما جمعیت آن از۴۱ میلیون نفر کمتراست و تعداد این جمعیت نیز تقریباً ثابت میباشد . جمعیت آلمان بیش‌از۶۲ میلیون نفربود ودائماً هم‌زیادتر میشد . همچنین مشهوراست که آلمانیها ملتی متجاوز و جنگجوهستند ودرمدتی کمتراز نیم‌قرن دوبار به فرانسه حمله کرده بودند .

بدینقرار ترس از جنگ انتقامی آلمان برفرانسه سایه می‌افکندواساس فکروتمام سیاست فرانسه براصل « امنیت » یعنی حفظ آنچه بدست آورده بود تکیه داشت . اولویت نظامی فرانسه تمام کشورهائی راکه ازپیمان صلح‌ورسای ناراضی بودند تحت کنترل و تسلط نگاهمیداشت زیرا حفظ این وضع برای امنیت‌فرانسه لازم بنظر میرسید . بعلاوه فرانسه برای‌تقویت‌موقعیت‌خود گروهی از کشور ها ترتیب داد که به حفظ پیمان صلح ورسای علاقمند بودند . این کشور ها عبارت بودند از بلژیك ، لهستان ، چکوسلواکی ، رومانی ، یوگوسلاوی .

بدینقرار فرانسه اولویت و رهبری خود را بر اروپا برقرار ساخت و انگلستان ازین وضع راضی نبود زیرا انگلستان هرگز نمیخواست هیچ قدرتی جز خودش بر اروپا مسلط باشد . در نتیجه در روابط دوستانه میان انگلستان و متفق جنگیش فرانسه سردی محسوسی پیش آمد . در مطبوعات

انگلستان ازفرانسه خرده‌گیری میکردند و فرانسه را به خود خواهی وسخت دلی متهم میساختند در حالی‌که با لحنی دوستانه از آلمان که دشمن سابق بود یاد میکردند .

انگلیسی‌ها میگفتند ما بایدگذشته ها را فراموش‌کنیم وبه بخشیم ونباید بگذاریم‌که در زمان صلح دستخوش خاطرات جنگ شویم . البته‌این‌احساسات عالی بود و مخصوصاً از نظر انگلیسی ها بیشتر ارزش داشت زیـرا با سیاست ایشان جور می‌آمد .

یکی ازسیاستمداران ایتالیا بنام «کنت اسفورزا» گفته است‌که «خداوند يك عطيهٔ بزرگ به مردم‌انگلستان هدیه داده است وآن اینست‌که تمام طبقات آن‌هراقدامی‌راکه بنفع سیاست انگلستان‌باشد یاهرعمل‌سیاسی‌حکومت‌بریتانیا را با اصول اخلاقی توجیه میکنند . »

از اوایل سال ۱۹۲۲ اختلاف و جدائی سیاست انگلستان وفرانسه‌یکی از عوامل مشخص سیاست های اروپائـی بود . در ظـاهر تبسم ها و کلمات مؤدبانه بچشم میخورد ، نخست وزیران و سیاستمداران دو کشور ، اغـلب با یکدیگر ملاقات میکردند و با هم عکس میگرفتند اما سیاست دو کشور اغلب بدوسوی‌مختلف‌کشیده میشد . از جمله وقتی‌که آلمان درسال۱۹۲۲غراماتش را نپرداخت و فرانسه ناحیهٔ « رور » را اشغال کرد انگلستان با این اشغـال موافق‌نبود ولی‌فرانسه باوجوداین مخالفت وبدون آنکه بریتانیا دراین‌اشغال شرکت‌کند باین اقدام پرداخت .

ایتالیا که یکی دیگر از متفقین سابق بود نیز با فرانسه در افتـاد و اختلافات دائمی میان دوکشوروجود داشت . علت اصلی این اختلافات آن بود که در سال ۱۹۲۲ موسولینی در ایتالیا زمام قدرت را بدست آورد و فرانسه با سیاست امپریالیستی او موافق نبود . دربارهٔ موسولینی و فاشیسم در نامـهٔ بعدی برایت خواهم نوشت .

سالهای پس‌از جنگ بعضی تمایلات جدائی طلبانه راکه درامپراطوری بریتانیا وجود دارد نیز نمایان ساخت . درنامه‌های دیگرم بعضی جنبه‌های‌این

مسئله را ذکر کرده‌ام . در اینجا فقط بیکی از آنها می‌پردازم . استرالیا و کانادا هر دو بیش از پیش به محیط نفوذ فرهنگی و اقتصادی امریکا وارد میشدند ویکی ازچیزهای مشترك میان هرسهٔ آنها نارضائی ایشان از ژاپنی‌ها و مخصوصاً مهاجرت ژاپنی‌ها بود . ازین نظر استرالیا در معرض خطرشدید وجدی قرارداشت زیرا درآنجا نواحی غیر مسکون وسیعی هست وژاپن هم که جمعیت‌آن‌بشکلی فوق‌العاده زیاد می‌شودازآن دورنیست . نه‌این‌دو، دومینیون کانادا و استرالیا و نه ایالات متحدهٔ آمریکا از اتحاد انگلستان و ژاپن خوششان می‌آید .

انگلستان می‌خواست آمریکا راراضی نگاهدارد زیراآمریکا چه‌ازلحاظ آنکه وام دهنده بجهان شده بودوچه ازجهات دیگر برسراسرجهان مسلط‌بود. همچنین انگلستان میخواست که امپراطوری خودرا هرچه بتواند بیشترمحفوظ نگاهدارد. باین‌جهت‌بریتانیا ناچارشد درکنفرانس‌سال ۱۹۲۲ واشنگتن‌اتحاد انگلستان وژاپن را فدا سازد .

درآخرین نامه‌ئی‌که دربارهٔ چین برایت نوشتم راجع به این‌کنفرانس هم مطالبی‌گفتم . درهمین‌کنفرانس بود که «موافقت نامهٔ چهاردولت بزرگ»و «پیمان نه‌کشور» بوجودآمد .این پیمانها دربارهٔ چین وسواحل اقیانوس‌آرام بود .اما روسیهٔ شوروی که منافع‌حیاتی دراین‌منطقه داشت باوجوداعتراضهای مکررش به‌کنفرانس دعوت نشد .

کنفرانس واشنگتن درسیاست شرقی انگلستان تغییری بوجودآورد. تا این‌زمان انگلستان برای‌کمك خوددرشرق دوروحتی درهند، بهنگام‌ضرورتهای احتمالی ، به ژاپن متکی بود . امااکنون شرق دوردرامورجهانی عامل‌بسیار مهمی شده بود ومیان قدرتهای مختلف درآنجاتصادم منافع فراوان‌پیش‌میآمد. چین درحال رشد بود یا لااقل چنین بنظرمیرسید . ژاپن و امریکا روز بروز نسبت بیکدیگر بیشترخصمانه رفتار می‌کردند . بسیاری اشخاص تصورمیکردند که در جنگ بزرگ آینده ،اقیانوس آرام مرکز اصلی حوادث مهم خواهد بود .

بطوریکه دیدیم‌دررقابت خصمانه میان ژاپن وآمریکا ، انگلستان‌جانب امریکا راگرفت ، یا بعبارت صحیح‌تر جانب ژاپن رارهاکرد . سیاست‌بریتانیا آن بودکه باآمریکای قوی و ثروتمند دوست باشد بدون آنکه هیچگونه‌تعهدی به عهده خود بگیرد . چون اتحاد انگلستان و ژاپن پایان یافت بریتانیا شروع کرد که خود را برای جنگ احتمالی در خاور دور آماده سازد . باین منظور لنگرگاههای بسیار بزرگ و پر خرجی در « سینگاپور » ساخت و این محل را به یك پایگاه عظیم نیروی دریائی خود مبدل کرد . انگلستان ازاینجا می‌توانست رفت وآمد میان اقیانوس هند واقیانوس آرام رازیرکنترل خود درآورد ومی‌توانست ازیکسو برهند وبرمه و ازسوی دیگر برمستعمرات فرانسه و هلند در شرق دورنظارت داشته باشد و مهمتر از همه می‌توانست در جنگ احتمالی اقیانوس آرام چه برضدژاپن وچه برضدکشوری دیگر،باسانی باقدام بپردازد .

درهم شکستن اتحاد ژاپن وانگلستان درکنفرانس‌سال۱۹۲۲ واشنگتن موجب‌گشت‌که ژاپن تنها بماند . ژاپنی‌ها ناچار متوجه روسیه شدند وروابط خودشانرا با شوروی ها بهتر کردند . سه سال بعد در ژانویه ۱۹۲۵ پیمانی میان‌ژاپن واتحاد شوروی‌بسته شد .

در نخستین سال‌های پس از جنگ کشورهای فاتح در اروپا با آلمان بصورتی بسیار ناروا و نا پسند رفتار می‌کردند . آلمان هم که نسبت به این کشورها علاقهٔ زیاد نداشت و مخصوصاً برای آنکه کمی آنها را ناراحت سازد و بترساند متوجه روسیهٔ شوروی گشت و در آوریل ۱۹۲۲ پیمانی میان این دو کشور بسته شد که بنام پیمان « راپالو » معروفست . مذاکرات برای انعقاد این‌پیمان مخفیانه انجام می‌گرفت . درنتیجه وقتی خبراین پیمان‌منتشر شد برای حکومت‌های متفقین بکلی غیر منتظره وناراحت کننده‌بود.مخصوصاً حکومت بریتانیا سخت برآشفت زیرا طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان بهیچوجه از حکومت شوروی خوشش نمیآمد . انگلیسی‌ها حساب می‌کردندکه در واقع اگر با آلمان بصورت بهتری رفتار نشود ممکن است بیش از پیش به روسیه

نزدیك شود وهمین ترس موجب شدکه سیاست خودرا نسبت به آلمان تغییردهند وتعدیل کنند .

ازآنپس انگلستان نسبت به مشکلات آلمان تفاهم بیشتری نشان میداد و ازجهات گوناگون کمکهای غیرمستقیم وغیررسمی برای آلمان فراهم میساخت. در ماجرای اشغال ناحیهٔ « رور » نیزخودرا کنارکشید . تمام اینها بخاطرعلاقه ومحبت ناگهانی نسبت به آلمان نبود بلکه ازآنجهت بودکه میخواست آلمان را ازسوریه دورنگاهدارد وبه گروه کشور های ضدشوروی بکشاند . این موضوع تا چند سال اساس سیاست انگلستان بود تا اینکه درکنفرانس « لوکارنو » درسال ۱۹۲۵ موفقیت فرارسید .

درآن سال در « لوکارنو » (در سویس) کنفرانسی از دولتهای مختلف تشکیل شد و برای نخستین بار پس از پایان جنگ میان کشور های پیروز و آلمان مغلوب دربارهٔ چند موضوع که در پیمانی گنجانیده شدیك موافقت نامهٔ واقعی بوجودآمد .

البته این پیمان یك موافقت‌نامهٔ کامل نبود زیرا هنوز هم مسئلهٔ عظیم غرامات جنگ و بعضی مسائل دیگر باقی بود اما درهرحال شروع خوبی برای ایجاد تفاهم بود وطرفین متقابلا تضمین‌هائی بیکدیگردادند .

بنابر این پیمان آلمان مرزهای غربیش را بهمان صورت‌که در پیمان ورسای تعیین شده بود و بطور قطعی قبول کرد . در موردمرزهای شرقی ودالان لهستان به دریا ، آلمان این وضع‌را بطور نهائی نپذیرفت‌اما وعده دادکه فقط روشهای مسالمت آمیز را بکار برد و بکوشد که آن وضع را تغییر دهد . در موافقت‌نامه پیش‌بینی‌شده بودکه چنانچه هریك‌ازامضاکنندگان آنرا نقض‌میکرد دیگران حق‌داشتندکه متفقاً بهمبارزه با او بپردازند .

امضای موافقت‌نامهٔ « لوکارنو » درواقع پیروزی سیاست بریتانیا بود . زیرا تا اندازه‌یی در اختلاف میان فرانسه و آلمان ، انگلستان را داور میساخت و آلمان را از روسیه جدا میکرد . اهمیت مهم پیمان لوکارنو آن بود که اروپای غربی را در یك گروه ضد کمونیست گرد می آورد . روسیه

ازین وضع خشمگین شد و متقابلا در ظرف چند ماه پیمان اتحادی با تـرکیه منعقدساخت.

این قرارداد روسیه و ترکیه در دسامبر ۱۹۲۵ درست دو روز پس از اعلان رأی جامعهٔ ملل در بارهٔ موصل (که لابد بیاد داری مخالف ترکیه بود) بامضارسید . در سپتامبر ۱۹۲۶ آلمان وارد سازمان « جامعهٔ ملل » شدوهمهٔ اعضای سابق ازاین‌امر بامسرت و خوشوقتی استقبال کردند .

بدینقرار این اقدامات و عکس‌العملهای‌آن درمیان ملل اروپائی‌جریان داشت و اغلب تحت تأثیر سیاست داخلی کشور ها نیز قرار میگرفت . در انگلستان در دسامبر ۱۹۲۳ انتخابات عمومی صورت گرفت که بر اثر آن محافظه‌کاران شکست خوردند و حزب کارگر «هرچندکه در پارلمان اکثریت قاطع و روشنی نداشت ، برای نخستین بار حکومتی تشکیل داد و « رمزی‌ـ مکدونالد » نخست وزیر آن شد . این حکومت عمر درازی نداشت و فقط نه ماه و نیم دوام‌کرد . معهذا در همین قدرت موافقت نامه ئی با روسیهٔ شوروی امضاکرد وروابط سیاسی‌وبازرگانی میان دوکشور برقرارگردید .

محافظه کاران با شناسائی رسمی حکومت شوروی مخالف بودند و در انتخابات بعدی‌که یکسال پس از آخرین انتخابات صورت‌گرفت و روسیه‌نقش عمده‌ئی داشت . محافظه‌کاران نامه‌ایرا‌که بنام « نامهٔ زینوویف » مشهور شد بهانهٔ اتهامات برضد حزب‌کارگرقرار دادند و هنگام انتخابات و تبلیغات و هیاهوی‌فراوانی راه انداختند . طبق‌این‌نامه ازکمونیست‌های‌انگلستان‌خواسته میشدکه مخفیانه برای انقلاب‌کارکنند .

« زینوویف » یکی از رهبران معـروف بلشویك در حکـومت شوروی بود . او بکلی منکر بود که چنین نامه‌ئی نوشته باشد و میگفت که این نامه مسلماً جعلی و ساختگی است معهذا محافظه کاران از هیاهوی تبلیغاتی‌خود دست بردار نبودند و باکمك همین نامه توانستند در انتخابات پیروز شوند. در نتیجه حکومت تازه‌ئی از محافظه‌کاران تشکیل شد و « استانلی بالدوین» نخست وزیر شد . بار ها از این حکومت خواسته شدکه واقعیت موضوع‌جعلی

بودن یا راست بودن « نامۀزینوویف » را روشن سازد اما ایـن درخواست را قبول نمیکرد .

چندی بعد جریان حوادثی در برلین روشن ساخت که این‌نامه بوسیلۀ یکی از « سفیدها » یعنی یکی از روسهای مهاجر ضد بلشویك ، جعل و ساخته شده بود . معهذا این جعلیات اثر خودرا در انگلستان بوجود آورده بود ، حکومتی را پایان داده بود وحکومت دیگری را بجایش نشانـده بود. شگفت‌انگیز است که چنین ماجراهائی‌ختی در امور بین‌المللی‌هم‌اثرمیگذارد!

چندی‌بعد درهمین سال ، حوادث دیگری‌که در خاور دور اتفاق‌افتاد، دردسر بزرگی برای انگلستان فراهم ساخت . در چین یك حکومت ملی نیرومند روی کارآمد که با شورویها هم روابط بسیار دوستانه داشت . براثر این واقعه انگلیسی‌ها تا چند ماه در چین گرفتاری فراوان داشتند و ناچار شدند مقداری از آبرو و اعتبار خودرا از دست بدهند و کارهائی که برخلاف میلشان بود بپذیرند امـا بعد نهضت ملی چین پس از یك دوران کوتاه موفقیت های درخشان دچار تجزیه و تفرقه‌گشت و از میان‌رفت.سرداران چینی‌بکشتار و اخراج عناصر مترقی نهضت‌پرداختند وترجیح‌دادند که‌بنیروی بانکداران خارجی‌که درشانگهای بودند متکی شوند .

تغییر وضع چین در بازارهای بین‌المللی برای روسیه شکست‌بزرگی بود و اعتبار و حیثیت شوروی‌را در چین و جاهای دیگر کم‌میکرد.امابرای انگلستان این تغییرات پیروزی شمرده میشد و کوشید که از این شکست معنوی روسیه بنفع خود استفاده کند و بازهم باقداماتی پرداخت که‌یك‌گروه ضد شوروی در شرق دور تشکیل دهد و بمحاصرۀ روسیۀ شوروی بپردازد .

در حدود اواسط سال ۱۹۲۷اقداماتی بر ضد شورویهادرنواحی مختلف جهان شروع شد . در آوریل ۱۹۲۷ در یك روز ، حمله‌ئی برسفارت شوروی در پکینگ و برکنسولگری شوروی درشانگهای صورت‌گرفت . این دوشهر در قلمرو تسلط دو حکومت مختلف چینی بودند معهذا در هر دوجا یکنوع اقدام صورت میگرفت . حمله بردن بیك سفارت و توهین کردن به یك سفیر

کاری بسیار غیر عادیست و تقریباً میتواند به جنگ منتهی شود. شورویها عقیده داشتند که انگلستان و سایر کشورهای ضد کمونیست، حکومت چین را به چنین اقدامی برانگیخته‌اند تا روسیه را به جنگ بکشانند. اماروسیه به جنگ نپرداخت.

یکماه بعد در ماه مه ۱۹۲۷ اقدام فوق‌العادهٔ دیگری صورت گرفت و این بار مرکز بازرگانی شوروی در لندن مورد حمله واقع شد. این واقعه به ماجرای «آرکوس» مشهور شد زیرا «آرکوس» نام کمپانی بازرگانی روسی در انگلستان بود. این کار نیز ماجرائی بزرگ و توهینی ناروا نسبت به یك کشور خارجی شمرده میشد. در نتیجهٔ این واقعه بلافاصله روابط سیاسی و بازرگانی میان دو کشور قطع گشت.

در ماه بعد، یعنی در ژوئن ۱۹۲۷ وزیر مختار شوروی درلهستان در شهر ورشو بقتل رسید. (چهارسال پیش از آن هم وزیر مختار شوروی در ایتالیا، در شهر لوزان در سویس بقتل رسیده بود). تمام این حوادث که هریك بسرعت از پی دیگری روی مینمود اعصاب شورویها را خراب‌میکرد و منتظر بودند که نیروهای امپریالیستی دسته جمعی بایشان حمله برند. روسیه سخت از جنگ میترسید. در بسیاری از کشورهای اروپای غربی کارگران تظاهرات دامنه داری برای‌هواداری از شوروی و بمخالفت با جنگ که بنظرمیرسید خیلی نزدیك شده است انجام میدادند اما ترس از جنگ ازمیان‌رفت وجنگی روی نداد.

در همان سال ۱۹۲۷ روسیهٔ شوروی دهمین سال انقلاب بلشویکی خود را با وسعت بسیار جشن گرفت. در آن موقع انگلستان وفرانسه نسبت به شوروی خیلی خصمانه رفتار میکردند اما دوستی شوروی با کشورهای شرقی از آنجامعلوم‌میگشت که هیئت‌های رسمی از ایران، ترکیه،افغانستان ومغولستان دراین جشن‌ها شرکت کردند.[1]

۱ـ خود نهرو هم که‌دراروپا بود باتفاق پدرش درآنموقع به‌شوروی‌سفر کرد و دراین جشنها شرکت جست.

درهمان‌حال که این‌وضع تهدید کننده وتدارکات‌جنگی دراروپا و جاهای دیگر جریان داشت ودنبال می‌شد مذاکرات فراوانی هم دربارهٔ خلع سلاح صورت می‌گرفت . منشورجامعهٔ ملل مقرر می‌داشت‌که « اعضای جامعه قبول دارندکه حفظ صلح ایجاب می‌کندکه‌میزان تسلیحات ملی درهر کشوربحداقل که برای حفظ امنیت ملی و تضمین اقدامات مشترك برای تعهدات بین‌المللی کافی باشد تقلیل پذیرد.»

جامعهٔ ملل غیر از بنیان‌گزاری این اصل پرهیزکارانه و پسندیده در آن‌موقع هیچ‌کار دیگری نکرد امااز شورای جامعه درخواست‌کرد که‌اقدامات لازم را در این مورد بعمل آورد . بدیهیست آلمان و سایر کشورهای مغلوب با پیمان‌های صلح خلع سلاح شده بودند . دولت‌های فاتح هم تعهدکرده‌بودند که همین کار را بکنند اماکنفرانس‌های متعدد هیچ یك نتوانست نتیـجهٔ مهمی بدست دهد . این وضع هم تعجب آور نبود زیرا هریك از دولت‌های بزرگ می‌خواست خلع سلاح بشکلی صورت گیرد که خود او بطور نسبی قوی‌تر از دیگران بماند و طبعاً دیگران هم با چنین وضعی موافقت نمی‌کردند . فرانسه هم همواره میخواست‌که پیش ازاتخاذ تصمیمی دربارهٔ خلع سلاح تضمینی برای امنیت خود بدست‌آورد .

از دولتهای بزرگ،ایالات‌متحدهٔ امریکا واتحاد شوروی هیچکدام‌عضو جامعهٔ ملل نبودند . درواقع شوروی‌ها جامعهٔ ملل تظاهری از نیروهای رقیب ومخالف خود و گروهی ازکشورهای سرمایه داری‌که درمقابل اتحاد شوروی صف‌بندی‌کرده‌بودند میشمرد ، اتحاد شوروی بخودی خود (همچنانکه‌گاهی دربارهٔ امپراطوری بریتانیا هم‌گفته می‌شود) یکنوع « جامعهٔ ملل » شمرده میشد زیرا اتحادیه‌یی از جمهوریهای متعدد وگوناگون بود .

ملل شرقی نیزبا شك‌وبدبینی به جامعهٔ ملل می‌نگریستند وآنراابزاری دردست قدرتهای امپریالیستی میشمردند. معهذا هم‌آمریکا وهم روسیه و تقریباً تمام‌کشورهای دیگردرکنفرانسی که‌ازطرف جامعهٔ‌ملل برای گفتگو دربارهٔ‌خلع سلاح تشکیل‌شد شرکت کردند .

در سال ۱۹۲۵ جامعهٔ ملل یك «کمیسیون تدارك» تعیین کرد که میبایست زمینه را برای تشکیل کنفرانس جهانی خلع سلاح فراهم سازد. این کمیسیون مدت هفت‌سال به‌آزمایشهای بی پایان مشغول بود و نقشه‌یی را ازپس نقشهٔ دیگر مطالعه می‌کرد بدون اینکه هیچ نتیجه‌یی بدست آید. عاقبت درسال ۱۹۳۲ خود کنفرانس جهانی خلع سلاح تشکیل شد وپس ازچندماه مذاکرات بیهوده و بی‌ثمر بپایان رسید وفراموش شد.

آمریکا نه فقط درمباحثات خلع سلاح شرکت کرد بلکه بخاطر موقعیت ممتاز و تسلط اقتصادیش برجهان علاقه‌اش به اروپا وامور اروپائی افزایش یافت. تمام اروپا به او مدیون بود و او علاقمند بود که نگذارد یکبار دیگر کشورهای اروپائی گلوی یکدیگر را پاره کنند زیرا صرفنظرازملاحظات عالی اخلاقی معلوم نبود که اگرچنین وضعی پیش آید برسر مطالبات و بازرگانی آمریکا چه خواهد آمد؛

مذاکرات خلع سلاح هیچ نتیجهٔ سریعی ببارنمی‌آورد. درسال ۱۹۲۸ بدنبال مذاکرات میان حکومت‌های فرانسه و آمریکا پیشنهادی تازه برای حفظ صلح مطرح گشت. این پیشنهاد شجاعانه می‌کوشید که جنگ را «غیر قانونی» اعلان کند. فکر اصلی این بود که فقط میان فرانسه وامریکا پیمانی بسته شود اما بعد این فکر توسعه یافت و تقریباً شامل تمام ملل جهان گشت.

دراوت سال ۱۹۲۸ این پیمان درپاریس امضا شد وباینجهت بنام «پیمان سال ۱۹۲۸ پاریس» یا «پیمان کیلوگ ـ بریان» یافقط «پیمان کیلوگ» نامیده میشود. «کیلوگ» وزیر امورخارجهٔ امریکا بود که دراین جریان نقش مهمی داشت و «آریستید بریان» هم وزیرخارجهٔ فرانسه بود.

این پیمان سند کوتاهی بود که توسل به جنگ را برای حل اختلافات بین‌المللی محکوم می‌کرد و جنگ را بعنوان وسیله‌یی برای اجرای سیاست ملی در روابط متقابل میان کشورهای امضاکنندهٔ پیمان، مردود می‌شمرد. این کلمات که تقریباً از عبارات خود پیمان اقتباس شده است بسیار عالی

جلوه میکند و اگر بدرستی اجرا میشد مفهومش این بود که جنگ برای همیشه پایان می‌پذیرد . اما بزودی معلوم شد که کشور های مختلف تا چه اندازه از صمیمیت بدورهستند . هم فرانسه وهم انگلستان ومخصوصاً انگلستان ، پیش از امضای این پیمان شرایطی برای خود گذاشتند که عملا پیمان را بشکل دلخواه خودشان در می‌آورد .

حکومت بریتانیا هر نوع عملیات جنگی را که برای حفظ امپراطوری صورت گیرد ازحدود پیمان خارج شمرد . مفهوم این عمل آن بود که هروقت میل داشت به جنگ بپردازد . درواقع انگلستان درمورد قلمرو نفوذ خود یك نوع « اصل مونروئه » [1] را اعلان کرد .

در موقعیکه باین ترتیب علناً جنگ « غیر قانونی » اعلان میشد یك پیمان دریائی مخفی در سال ۱۹۲۸ میان انگلستان و فرانسه بسته شد . اما خبراین پیمان مخفی انتشار یافت و تمامی اروپا و امریکا را ناراحت ساخت و تکان داد . امضای این پیمان نشان میداد که پشت صحنه‌ها چه جریانهای ناگواری وجود دارد .

اتحاد شوروی « پیمان کیلوگ » را پذیرفت و امضا کرد . دلیل واقعی اقدام او این بود که میخواست باین وسیله لااقل تا اندازه‌ئی مانع آن شود که یك گروه ضد شوروی تشکیل گردد که احتمالا بتواند بنام این پیمان به او حمله برد. شروط و ملاحظات انگلستان هم ظاهراً فقط متوجه شوروی بود و شوروی در هنگام امضای این پیمان بشدت باشرایطی که انگلستان وفرانسه برای خود بوجود آوردند مخالفت کرد .

روسیه باندازه‌یی خواستار صلح بود که برای جلوگیری ازآن و برای احتیاط قرارداد های صلح جداگانه و مخصوصی هم باکشور های همسایه‌اش ، یعنی لهستان ، رومانی ، استونی ، لاتوی ، ترکیه و ایران امضا کرد . این

---

۱ ــ سابقاً گفته شد که مونروئه رئیس جمهوری امریکا بود واصلی بوجود آورد که به « امریکا مال امریکائیها » معروفست وغیرامریکائیان را ازمداخله درامور قارهٔ امریکا منع میکرد .

پیمان‌ها بنام « پیمان لیتوینف » معروفست که در فوریهٔ ۱۹۲۹ یعنی‌شش‌ماه‌پیش ازآنکه « پیمان کیلوگ » بصورت قانونی بین‌المللی درآید امضاشد .

بدین ترتیب این پیمانها و اتحادیه‌ها امضا میشدکه در واقع کوششهای نومیدانه‌ئی برای جلوگیری از جنگ و زوال جهان بود . گوئی‌باچنین‌پیمانها یا سرهم بندیهای ظاهری میشد بیماری عمیقی راکه در وجود جهان نهفته‌بود درمان کرد .

این زمان دوران سالهای ۱۹۲۰ به بعد بودکه اغلب سوسیالیست ها یا سوسیال دموکراتها درکشور های اروپا روی کار بودند . هر چه آنها بیشتر برسر کار میماندند بیشتر در نظام وساختمان سرمایه داری فرومیرفتنددرواقع آنها بهترین مدافعان سرمایه داری شدند و چه بساکه خودشان هم بانـدازهٔ محافظه‌کاران یاسایرعناصر ارتجاعی امپریالیست واستعمار طلب بودند .

اما در هرحال تب انقلابی اروپا که در نخستین سالهای پس از جنگ مشهود بود تا اندازه‌ئی آرام گرفت . چنین بنظر میرسیدکـه سرمایه داری خودرا برای مدتی دیگر ؛ با شرایط تازه سازش داده است وهیچگونه علائـم محسوسی از تغییرات انقلابی تازه در هیچ‌جا بنظرنمی‌آمد .

وضع‌اروپا درسال ۱۹۲۹ چنین بود .

۱۷۵

موسولینی و فاشیسم در ایتالیا

۲۱ ژوئن ۱۹۳۳

ماجرای مهم سرگذشت اروپا را تا سال ۱۹۲۹ رسانده‌ام . اما یك فصل مهم‌آن تاکنون ازقلم افتاده است و بایدکمی به عقب بروم وبه آن‌هم بپردازم. این فصل به حوادثی که پس‌ازجنگ در ایتالیا روی داد مربوط میشود . این حوادث نه فقط از آنجهت که بما میگویند درایتالیا چه روی‌داده‌است‌مهم‌میباشد بلکه از آنجهت که نوع تازه‌ئی از تحولات جهانی هستند ومارا نسبت‌به‌تصادمات تازه‌ئی که درسراسرجهان‌روی میدهد بیدار میسازد نیزاهمیت دارد . بدینقرار این‌حوادث خیلی بیش‌ازوقایع‌ملی پرمعنی‌هستند وبهمین‌دلیل‌آنهارا برای‌نامه‌ئی جداگانه نگاه داشتم .

پس‌این‌نامه باموسولینی، که یکی‌ازشخصیت‌های‌ممتازونمایان‌امروزاست، وباقیام فاشیسم درایتالیا سروکارخواهد داشت .

حتی‌پیش‌ازآنکه جنگ جهانی شروع‌شود ایتالیا درچنگال‌آشفتگی‌های جدی اقتصادی دست و پا میزد . جنگ ایتالیا باترکیه درسالهای۱۲-۱۹۱۱ با پیروزی بپایان رسید و تصرف طرابلس درشمال‌افریقا برای‌امپریالیست‌های ایتالیا خیلی خوشایند بود . اما این‌جنگ بهبودی‌درداخل کشور بوجودنیاورد واوضاع اقتصادی را بهترنساخت وضع‌ایتالیا همچنان بدترمیشد ودرسال۱۹۱۴ درآستانهٔ جنگ جهانی چنین بنظر میرسید که این کشور در معرض انقلاب قرار دارد . در کارخانه ها اعتصابهای بزرگ صورت میگرفت و کارگران فقط تحت تسلط رهبران سوسیالیست اعتدالی بودند که توانستند اعتصابها را فرونشانند .

سپس جنگ فرا رسید ، ایتالیا از پیوستن بمتحدین آلمانیش خودداری کرد و کوشید از بیطرف ماندن خود استفاده کند و امتیازاتی ازهر دو طرف بدست آورد . این روش خود فروشی بهر کس پیشنهاد بهتری بدهد و مبلغ بیشتری بپردازد خیلی پسندیده نیست اما ملت ها بر روی هم اغلب بیماطفه هستند و روشهائی دارند که برای افراد موجب شرمساری است و ناپسند میباشد .

متفقین ، یعنی انگلستان و فرانسه میتوانستند رشوه‌های بزرگتری، چه درموقع جنگ بصورت مبالغ نقد و چه برای بعد ازجنگ بصورت سرزمین‌هائی که وعده داده میشد بپردازند و میکوشیدند ایتالیا را بسوی خود بکشانند باین ترتیب بود که درماه مه ۱۹۱۵ ایتالیا در صف متفقین وارد جنگ شد .

خیال میکنم در بارهٔ پیمان مخفی که بعداً میان ایتالیا و متفقین بسته شد و طبق آن « ازمیر » و قسمتی ازآسیای صغیر (ترکیه) به ایتالیا واگذار میشد قبلا برایت مطالبی گفته‌ام . اما پیش از آنکه این قرار داد در میان متفقین بتصویب برسد انقلاب بلشویکی روسیه فرارسید و بازی را دگرگون ساخت . این ماجرا موجب خشم ایتالیا شد . در قرار داد های صلح پاریس هم ایتالیا ناراضی شد و چنین احساس میکرد که « حقوق » ایتالیا نا دیده گرفته شده است .

امپریالیست ها و بورژوازی ایتالیا در انتظار آن بودند که سرزمین‌های تازه‌ئی رابتصرف آورند و به بهره کشی استعماری بنفع خود بپردازند واوضاع اقتصادی داخل کشور را هم بهتر کنند . اوضاع اقتصادی ایتالیا پس از جنگ بسیار بد بود و این کشور بیش از سایر کشور های متفق فرسوده شده بود . بنظر میرسید که سیستم اقتصادی ایتالیا درهم خواهد شکست . هواداران سوسیالیسم و کمونیسم دائماً زیاد تر میشدند . طبعاً سرمشق روسیهٔ بلشویک هم درمقابل ایشان بود .

از یکسو کارگران کارخانه ها بودند که از بدی وضع اقتصادی رنج میبردند ، از سوی دیگر گروه کثیری سربازان بودند که از خدمات سربازی

مرخص میشدند واغلب نمیتوانستند کاری پیداکنند . آشفتگی و بی نظمی رشد می‌یافت . رهبران طبقات متوسط کوشیدندکه سربازان را برای مقابله باقدرت کارگران مجهزسازند و سازمان بدهند .

در تابستان سال ۱۹۲۰ بحرانی پیش‌آمد . اتحادیهٔ بزرگ کارگران فلزات که نیم میلیون نفر عضو داشت درخواست بالا بردن دستمزدها را مطرح ساخت . این درخواست ردشد ، باین جهت کارگران تصمیم گرفتند که بشکلی تازه اعتصاب کنند و به « اعتصاب در محل کار » بپردازند . یعنی کارگران به محل کارخود میرفتند اما بجای کارکردن، هیچ‌کاری انجام نمی‌دادند و از هر کار خودداری می‌کردند . این روش سندیکالیست‌ها بود که مدت‌ها قبل کارگران فرانسوی هوادار آن بودند . صاحبان کارخانه‌ها برای مقابله با این اعتصاب به تعطیل کارخانه‌ها پرداختند . در این موقع کارگران کارخانه‌ها را تصاحب کردند و کوشیدند با روش‌های سوسیالیستی آنهارا بکار اندازند و اداره کنند .

این اقدام‌کارگران کاملا جنبهٔ انقلابی داشت و اگرادامه پیدامیکرد یا ممکن بودبه یك انقلاب اجتماعی منتهی شودیا باشکست مواجه گردد . ممکن نبودکه راه میانه وجود داشته باشد .

درآنزمان حزب سوسیالیست درایتالیا بسیار نیرومند بود. علاوه‌بر تسلط براتحادیه‌های‌کارگران ۳۰۰۰ انجمن شهردا زیرنفوذ خود داشت و ۱۵۰ نفر نماینده یعنی درحدود یك‌ثلث نمایندگان رابه پارلمان‌میفرستاد، اما یك‌حزب نیرومندکه املاك فراوان دارد و مقامهای ممتازی را در دولت اشغال می کند بندرت انقلابی می‌شود . معهذا این حزب، حتی عناصر اعتدالـی آن ، اقدام کارگران را در تصرف کارخانه‌ها تأیید کرد . اما پس از این تأیید هیچ کار دیگری انجام نداد .

این حزب نمیخواست به عقب بازگردد اما به جلو هم نمیخواست پیش برود. باین جهت راه میانه یعنی حداقل مقاومت را انتخاب کرد وما نند تمام عناصرمردد و دودل وتمام‌کسانی که دچار تردید هستند ونمیتوانندافکارخودرا

در راهی صحیح قرار دهند درجای خودماندند وحوادث‌زمانه بدون آنها پیش رفت ودرنتیجه آنها تدریجاً درجریان حوادث سرکوب شدند .

بعلت تردید ودو دلی رهبران کارگران وعناصر مترقی سوسیالیست ، اشغال‌کارخانه‌ها از طرف کارگران به نتیجه نرسید این عدم موفقیت کارگران موجب تشویق طبقهٔ مالکان و سرمایه داران شد ، باین ترتیب آنها از اندازهٔ نیرو و قدرت کارگران و رهبرانشان مطلع شدند و فهمیدند که این نیروی اصلی‌کمتر از مقداریست‌که تصور می کردند و انتظار داشتند . باین جهت بعنوان انتقام تصمیم گرفتند نهضت کارگری و حزب سوسیالیست را سرکوب کنند واز میان بردارند. برای این منظور مخصوصاً متوجه بعضی گروههای داوطلبان گشتند که‌در سال ۱۹۱۹ از سربازان‌خلع سلاح شده و بیکار، بوسیلهٔ «بنیتوموسولینی» تشکیل شده بود . این گروه‌ها « فاشی دی‌کومبا تیمانتی » (گروه‌های جنگجو) نامیده می‌شدند وکار عمده‌شان آن بودکه درهرجا لازم باشد و فرصتی پیش آید به سوسیالیست‌ها ورادیکالها (عناصر مترقی متمایل به سوسیالیسم) ومؤسسات‌آنهاحمله‌برند. باین‌ترتیب‌آنها چاپخانه‌های‌روزنامه‌های سوسیالیست را درهم می‌شکستند و نابود می‌کردند یا به انجمن‌های شهرداری یا سازمانهای تعاونی‌که تحت نفوذ سوسیالیست ها و رادیکال ها بود حمله می بردند .

صاحبان بزرگ صنایع وطبقات بالای بورژوازی بطورکلی به‌هواداری و سرپرستی این «گروه‌های جنگجو» پرداختند و در مبارزات ایشان برضد کارگران و سوسیالیست‌ها به ایشان‌کمک‌های مالی میدادند . حتی حکومت هم نسبت به ایشان باسهل انگاری رفتار می‌کرد زیرا می‌خواست قدرت حزب سوسیالیست را درهم بشکند .

اکنون به‌بینیم این «بنیتو موسولینی‌که‌گروه‌های جنگجو یا «فاشی دی کمباتیمانتی» یا بطور خلاصه «فاشیست‌ها» را سازمان میداد چه‌کسی بود ؟

درآنزمان‌اومردی جوان بود (اکنون‌که این‌نامه را مینویسم درحدود ۵۰ سال دارد زیرا در سال ۱۸۸۳ متولد شده است) که بکارهای گوناگون

وجالب پرداخته بود . پدرش آهنگر واز سوسیالیست‌ها بود وباین جهت «بنیتو» با افکار سوسیالیستی رشد یافته بود . در روزگار جوانیش یك آژیتاتـور (تحریك کننده و سخنران و فعال اجتماعی) آتشین بود که بعلت تبلیغات انقلابیش از چندکانتون (ایالت نیمه مستقل) سویس اخراج شده بود . او بـه رهبران اعتدالی سوسیالیست بخاطر اعتدالی بودن و ملایمتشان حمله می‌بردو علناً بکار بردن بمب و نارنجك و سایر روشهای تروریستی را بر ضد دولت تأیید می‌کرد .

دردوران جنگ ایتالیا باترکیه بسیاری از رهبران سوسیالیست ازجنگ هواداری کردند. اما موسولینی چنین نکرد و باآن بمخالفت پرداخت . حتی چند ماهی بعلت اقدام خشونت آمیز زندانی شد. سپس رهبران اعتدالی سوسیالیستها رابرای هواداری ایشان ازجنگ مورد حمله قرارداد درآنموقع مدیر یك روزنامهٔ اعتدالی سوسیالیست شدکه بنام «آوانتی» (پیشرو) درشهر «میلان» منتشر میشد . دراین روزنامه هر روز بکارگران توصیه می‌کرد که خشونت رابا خشونت پاسخ بگویند درصورتی که رهبران اعتدالی با این تحریك با اقدامات خشونت آمیز مخالف بودند .

سپس جنگ جهانی فرا رسید . موسولینی تا چند ماه با جنگ مخالفت می‌کرد وهوادار بیطرفی ایتالیا بود. امابعد بشکلی تقریباً ناگهانی نظر خودرا تغییر داد وطرز بیان خود راعوض کرد وخودرا هوادارالحاق به متفقین اعلان کرد. دراین موقع از روزنامهٔ سوسیالیستی «آوانتی» کناره گرفت و بروزنامهٔ دیگری که این نظرجنگی را تبلیغ می‌کرد پیوست . بهمین مناسبت از حزب سوسیالیست هم اخراج شد . کمی بعدبعنوان داوطلب واردخدمت نظامی شد و بصورت سرباز ساده درجبههٔ جنگ خدمت کرد ومجروح گشت .

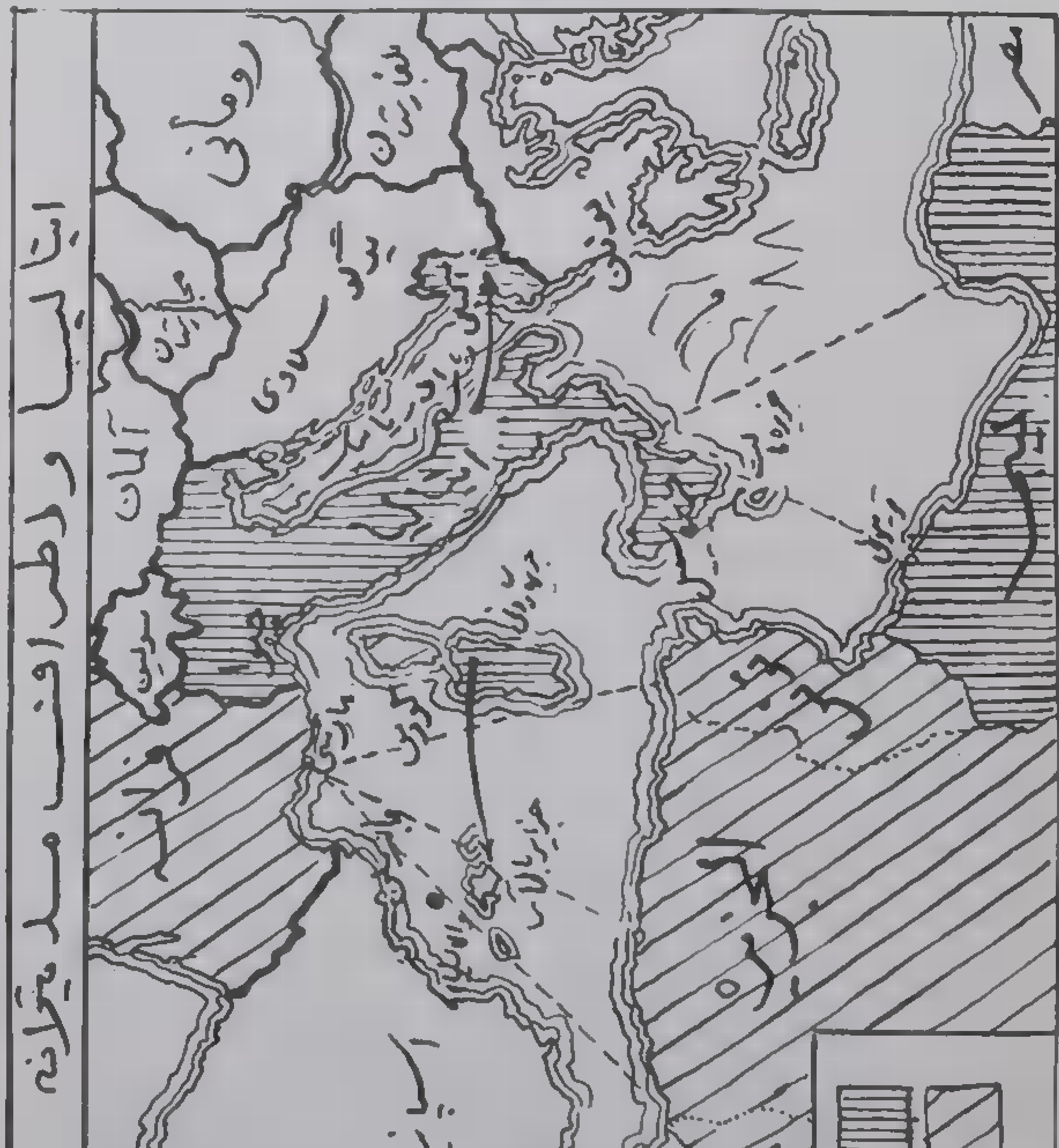
پس ازجنگ موسولینی دیگر خود را سوسیالیست نمی‌نامید . او مردی بدون مرام شده بود که حزب سابقش او را نمی‌پذیرفت واوهم در طبقهٔ کارگر نفوذی نداشت . ازین زمان او از پاسیفیسم (صلح جوئی) و صلح طلبی بکلی صرفنظر کرد ودرعین حال با دولت بورژواهم مخالف بود . اوبا هرنوع دولت

مخالف بود وخود را یك «اندیویدوآلیست» و هوادار «آنارشی» می‌نامید. اینها چیزهائی بود که‌می‌گفت. اما درعمل درماه مارس ۱۹۱۹ به‌تشکیل «فاشیسمو» یا «فاشیسم» پرداخت وسربازان مرخص‌شده وبیکارراردر گروه‌های جنگجوی خود گردآورد.

این گروه‌ها خشونت را روش وهدف خود قرار دادند و چون حکومت بندرت‌در کارشان دخالتی میکرد جرأت ایشان‌برای اقدامات تجاوزآمیز بیشتر شد. گاهی اوقات طبقهٔ کارگرشهرها به مبارزهٔ جدی باآنها میپرداخت و آنها راازمیدان بیرون میراند. اما رهبران سوسیالیست با این روح مبارزکارگران مخالف بودند وبه‌آنها توصیه وسفارش می‌کردند که در‌مقابل اعمال تروریستی‌و خشونتهای فاشیستی با حوصله وبردباری وبا مسالمت وتحمل رفتارکنند. اینها امیدوار بودند کـه فاشیسم عاقبت خود بخود خسته و فرسوده شود اما برعکس گروه‌های فاشیستی باکمك‌های‌مالی که ازثروتمندان دریافت‌می‌داشتند وازآنجا که حکومت درکارشان دخالتی نمی‌کرد و مزاحم ایشان نمی‌شد دائماً قوی‌تر می‌شدند، درحالی‌که‌توده‌های‌مردم تدریجاًروح مقاومت خودراازدست‌میدادند. حتی یکبار هم‌کوشش نشدکه‌کارگران در مقابل اعمال فاشیستها به اسلحهٔ خود یعنی «اعتصاب» بپردازند.

فاشیست‌ها درزیررهبری موسولینی توانستند دوچیزمتضاد راباهم سازش دهند، وجمع‌کنند. اول ومهمترازهمهٔ آنکه‌آنها با سوسیالیسم وکمونیسم دشمن بودند وباین جهت هواداری طبقات ثروتمند ومالك رابرای خودجلب‌کردند. اما موسولینی شخصاً یکی ازسوسیالیست‌های قدیمی ویك مبلغ وانقلابی‌با سابقه بود وبسیاری ازشعارهای مردم پسند ضد سرمایه‌داری را میدانست کـه طبقات فقیرراجلب‌می‌کرد. همچنین بسیاری‌ازروشهای‌فعالیت‌های انقلابی‌راازکمونیستها که‌کارشناسان این امورهستندآموخته بود.

باین قرار فاشیسم اختلاطی شگفت انگیز بود که می‌شد آنرا بـانواع مختلف تفسیر کرد یعنی در حالی که اصولا یـك نهضت سرمایه‌داری بود شعارهائی را فریاد می‌کشید که برای سرمایه‌داری خطرناك مینمود واز این


ایتالیا در اطراف مدیترانه

راه عناصر و اشخاص گوناگونی را درلابلای تشکیلات خود گرد می‌آورد. ستون فقرات و تکیه گاه اصلی فاشیسم طبقات متوسط و مخصوصاً بیکاران قشرهای پائین طبقات متوسط بودند. کارگران بیکار و نا ماهر عادی هم که در سازمان های اتحادیه‌های کارگران متشکل نشده بودند تدریجاً و به‌نسبتی که قدرت فاشیست ها بیشتر می شد به آنها پیوستند زیرا هیچ چیز به‌اندازهٔ موفقیت موجب موفقیت نمی شود. روش خشونت آمیز فاشیست‌ها مغازه‌داران را مجبور میساخت که قیمت اجناس خودرا بالا نبرند و درحداقل نگاهدارند از این راه مردم‌فقیرهم راضی میشدند و حسن نظرشان جلب‌میشد. بسیاری ازماجراجویان‌فرصت‌طلب نیز زیرپرچم فاشیست گردمی‌آمدند. باتمام این احوال فاشیسم بازهم بصورت یك نهضت اقلیت باقی ماند.

باین شکل در موقعی‌که رهبران سوسیالیست دچار دو دلی و تردید بودند و باخودشان رقابت و منازعه داشتند قدرت فاشیست‌هاافزایش‌مییافت. ارتش رسمی ایتالیا هم با فاشیست‌ها بسیار دوستانه رفتار میکرد. موسولینی ژنرالهای ارتش را بهواداری خود جلب‌کرده بود وآنها در صف فاشیست ها وارد شده بودند. در واقع برای موسولینی پیروزی بزرگی بود که این همه عناصر گوناگون و متضاد را در اطراف خود گرد می‌آورد و همه را با هم پیوسته نگاهمیداشت و هر گروه تصور می کرد که فاشیسم مخصوصاً بخاطرمنافع همین گروه است.

فاشیست‌های ثروتمندآنرا وسیلهٔ دفاع ازاملاك و ثروتشان میشمردند و نطقهای ضد سرمایه داری موسولینی و رهبران فاشیستها را جملات تهی و توخالی میدانستندکه برای‌آرام نگاهداشتن توده ها مفید بود.

فاشیستهای فقیرعقیده داشتند که تنها مفهوم فاشیسم همان جنبهٔ ضد سرمایه‌داری‌آنست و سایر اقدامات وتظاهرات بمنظور فریب‌دادن و دلخوش ساختن ثروتمندان میباشد. باین‌شکل موسولینی می کوشید هر دسته را به‌بازی برضد دستهٔ دیگر وا دارد. یکروز به‌نفع ثروتمندان سخن می‌گفت و روز بعد به‌نفع فقیران. اما اصولا قهرمان دفاع از طبقات ثروتمند بود که

به او کمك‌های مالی میپرداختندومصمم بودند که‌قدرت کارگران وسوسیالیست‌ها راکه ازمدتهاپیش‌آنها را تهدید میکرد در هم بشکنند .

عاقبت دراکتبر ۱۹۲۲ گروه های فاشیست تحت‌فرمان‌ژنرال‌های‌ارتش ازشهر میلان بسوی شهر رم حرکت کردند . نخست وزیر ایتالیا که تا این زمان فعالیت های فاشیست ها را تحمل می‌کرد حکومت نظامی اعلان کرد اما دیگر خیلی دیر شده بود و خود پادشاه هم اکنـون از موسولینی جانبداری میکرد . باین‌جهت با اعلان حکومت نظامی‌مخالفت کرد و استعفای‌نخست‌وزیر را پذیرفت و از موسولینی دعوت کرد که بجای او نخست وزیر شود و کابینهٔ وزیران را تشکیل دهد . ارتش فاشیست ها روز۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ به رم‌رسید و در همان‌روز موسولینی هم با قطار راه‌آهن از « میلان » به رم وارد شد تا نخست‌وزیر شود .

بدینگونه فاشیسم پیروزشده بود و موسولینی بر آن تسلط داشت.اکنون چه میخواست بکند ؟ آیا برنامه و سیاست فاشیسم چه بود ؟

معمولا نهضت‌های بزرگ که دراطراف افکاری روشن و مشخص‌وایدالهائی معلوم‌که به اصول ثابتی بستگی‌دارند بوجود می‌آیند و هدف‌ها و برنامه‌هاشان هم معلومست . فاشیسم تنها نهضتی‌بودکه هیچ اصول ثابتی‌نداشت و ایدئولوژی یا فلسفه‌ئی دره‌اورای‌آن نبود مگرآنکه خود مخالف باسوسیالیسم و لیبرالیسم را بتوان فلسفه‌ئی بحساب آورد .

درسال ۱۹۲۰ یکسال‌پس‌ازآنکه‌گروه‌های فاشیستی‌تشکیل‌شدندموسولینی دربارهٔ فاشیست‌ها گفت :

« فاشیست ها به هیچ اصل ثابتی بسته نیستند ، آنها دائمـاً بسوی یك هدف به پیش میروند و آینده از آن مـردم ایتالیا خواهـد بود . »

بدیهیست که این حرف هیچ سیاست مشخصی نیست زیرا هر کس میتواند بگوید که هوادار آیندهٔ مردم و ملتش می‌باشد . در ۱۹۲۲ درست یکماه پیش از « حرکت بسوی رم » موسولینی گفت : « برنامهٔ ما خیلی ساده

است ماميخواهيم برايتاليا حکومت کنيم. »

در مقاله ئی که موسولینی برای « آنسیکلوپدی ایتالیائی » دربارهٔ اصل و منشاء فاشیسم نوشت مطلب را روشن‌تر میسازد. در این جا موسولینی نوشته است که حتی وقتی « حرکت بسوی رم » را آغاز کرد هیچ برنامهٔ مشخصی در بارهٔ آینده نداشت. حوادث زمان او را ناچار ساخت که بخاطر ضروریات اوضاع به بحران سیاسی بپردازد و نتایج پرورش سوسیالیستی سابقش را بکار ببندد.

فاشیسم و کمونیسم هرچند بشدت باهم مخالف ومتضاد هستند بعضی‌جهات مشترك دارند. اما تا آنجا که باصول و ایدئولوژی مربوط میشود هیچ چیز باندازهٔ این‌دو باهم متفاوت و متضاد نیست زیرافاشیسم بطوریکه دیدیم‌مبنای اصولی‌ندارد و از هیچ شروع میشود. در صورتیکه کمونیسم یا مارکسیسم یك نظریهٔ جذاب اقتصادی وتوجیه مخصوصی ازتاریخ جهان میباشدکه محتاج‌نظم فکری ومطالعه وفهم جدی‌میباشد.

هرچند فاشیسم هیچ‌اصل یا آرمانی نداشت، روش‌های‌خشونت‌وتروریسم آن‌کاملا مشخص بود و دربارهٔ گذشته ها نظر هائی داشت که بما کمك میدهد آنرا بهتربفهمیم.

علامت فاشیست ها یکی از علائم دوران امپراطوری قدیم رم بود که معمولا آنرا پیشاپیش امپراطوران و رؤسای رم حرکت میدادند. این علامت یکدسته چوب بود که تبری هم در وسط آنها قرار داشت. (این چوبها « فاشس » نامیده میشد و کلمهٔ « فاشیسم » نیز از همان گرفته شده است). همچنانکه این‌علامت ازدوران‌باستانی امپراطوری رم اقتباس شده بودسازمان فاشیستی نیز بر سر مشق های رم قدیم تکیه داشت حتی اسامی هم از همان زمان قدیمی گرفته میشدند. سلام فاشیستی که « فاشیستا » نام دارد سلام‌قدیمی رومی‌است که بهنگام سلام دست راست را بالا می‌آوردند وبا بازو های کشیده سلام میدادند.

بدینقرار فاشیسم به عقب، و به الهامات دوران امپراطوری باستانی

رم مینگریست و نظریات امپریالیستی داشت . شعار آنها که « بی گفتگو ، فقط اطاعت » بود شعاریست که شاید برای یک ارتش مناسب باشد امـا مسلماً موافق دموکراسی نیست . موسولینی رهبر فاشیست‌ها « ایل‌دوچه » یعنی « دیکتاتور » لقب داشت . فاشیست‌ها برای لباس خود پیراهـن سیاه میپوشیدند و باین جهت به «پیراهن‌سیاهان» معروف شدند .

از آنجا که تنها برنامهٔ مثبت فاشیست‌ها آن بـود که قدرت‌را بدست آورند ، موقعی که موسولینی نخست‌وزیر شد به هدف خود رسیدند . دراین موقع موسولینی کوشید که با از میان برداشتن مخالفان ، موقعیت خـودرا استوار سازد و باین مناسبت موج عظیم و دامنه‌داری از خشونت و تروریسم آغازشد وگسترش یافت .

خشونت در تاریخ بشری عنصری بسیار عادی است اما معمولا ضرورتی دردناك و ناپسند شمرده می‌شود که میکوشند آنرا توجیه کنند و به بخشند . در صورتیکه فاشیسم با این نظر پوزش طلبانه به خشونت نمینگریست بلکه آنرا علناً تمجید و ستایش می‌کرد و حتی در موقعی هم که مقاومتی در برابر خود نداشت به خشونت میپرداخت . نمایندگان مخالف در پارلمان با کتك خوردن و توهین بوحشت می‌افتادند . قانون تازه‌ئی بـرای انتخابات بزور تحمیل شد که وضع قانون اساسی را بکلی تغییر میداد و باین ترتیب‌اکثریت عظیمی در پارلمان برای هواداری ازموسولینی بوجودآمد .

تعجب‌آور این بود که فاشیست‌ها درحالیکه عملا زمام قدرت و نیروهای پلیس و دستگاه دولت را در اختیار خـود داشتند بازهم‌عملیات خشونت آمیز وغیرقانونی خودرا ادامه میدادند و در واقع اکنون میدانی بـازو گسترده پیداکرده بودند زیرا دیگرپلیس دولتی بهیچوجه دخالتی در کارآنها نداشت چه بسا که اشخاص‌را میکشتند ، شنکجه میدادند ، کتك میزدند و اموالشان را ویران و نابود میکـردند . مخصوصاً فاشیستها روش تازه‌ئی پیداکرده بودند که آنرا زیاد بکار می‌بستند و آن این بود که بهرکس مخالف ایشان بود مقادیرزیادی « روغن کرچك » میخوراندند .

در سال ۱۹۲۵ « جیاکوموماتئوتی » یکی از رهبران سوسیالیست که نمایندهٔ مجلس هم بود بدست فاشیست‌ها کشته شد و این واقعه اروپا را تکان داد. «جیاکومو» در پارلمان بسخن پرداخت و از روشهای فاشیست‌ها درانتخابات که بتازگی صورت گرفته بود انتقاد کرد ولی پس از چند روز کشته شد. برای حفظ ظاهر قاتلان را محاکمه کردند اما عملا هیچ کیفری به ایشان داده نشد. «آمندولا» یکی از رهبران اعتدالی لیبرالها نیز براثر کتکی که به اوزدند مرد. « نیتی » از نخست وزیران سابق لیبرال توانست خودرا نجات دهد و از ایتالیا بگریزد اماخانه‌اش‌را ویران کردند.

اینها فقط نمونه‌هائیست که توجه جهانیان را جلب میکرد درحالیکه خشونت وتروریسم درایتالیا ادامه داشت و بسط می‌یافت. این‌اعمال‌خشونت‌آمیز غیراز روشهای باصطلاح قانونی بود که برای از میان بردن وسرکوب ساختن مردم بکار میرفت اقدامات فاشیست‌ها بصورت خشونتهائی که هنگام شورشها از طرف انبوه مردم لجام‌گسیخته پیش می‌آمدنبود، بلکه خشونتهای منظم و سازمان یافته‌ئی بود که با انضباط و ترییب برضد مخالفان بکار میرفت نه فقط سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بلکه لیبرالهای میانه رو و اعتدالی و مسالمت‌جو نیز ازآن آسیب میدیدند.

دستور موسولینی آن بود که برای مخالفان زندگی باید دشوار و « غیرممکن » شود. واین دستور هم با کمال دقت اجرا میشد. هیچ‌حزب دیگر و هیچ سازمان و مؤسسهٔ اجتماعی دیگر نمیبایست وجود داشته باشد. همه چیز باید فاشیست باشد و تمام امور باید در دست فاشیست‌ها قرار گیرد.

موسولینی دیکتاتور مطلق‌العنان ایتالیا شد. او نه فقط نخست‌وزیر بلکه در عین‌حال وزیر امورخارجه ،کشور، مستعمرات،جنگ، نیروی‌دریائی نیروی هوائی‌وکار، نیزبود! تقریباً او به‌تنهائی تمامی‌کابینهٔ‌وزیران بود.پادشاه بیچاره به‌پشت صحنه رانده شده‌بود وبندرت‌کسی چیزی ازاومیشنید. پارلمان هم تدریجاً کنار گذارده شد و فقط بصورت سایه‌ئی درآمد. «شورای بزرگ فاشیست‌ها» بر همه چیزمسلط بود و موسولینی هم براین شورای بزرگ تسلط

داشت . نخستین سخنرانیهای موسولینی دربارهٔ امور خارجی تعجب وناراحتی وهیجان فراوانی در اروپا بوجودآورد . این نطق‌ها فوق‌العاده بود ، صورت انفجار بمب‌را داشت ، پرازتهدید بود ، و بکلی با اظهارات و بیانات معمولی سیاستمداران ورجال دولتی تفاوت داشت . همیشه چنین بنظر میرسید که خودرا آماده جنگ میسازد . ازسرنوشت امپراطوری ایتالیا ، از هواپیماهای ایتالیائی که با تعداد خود آسمانهارا تاریك خواهند کرد و از قدرت ایتالیا سخن میگفت و علناً کشورهمسایه‌اش فرانسه را در چند مورد تهدیدمیکرد.

بدیهیست فرانسه خیلی بیش از ایتالیا نیرومند بود اما در آنجا هیچکس نمیخواست بجنگد وباین جهت حرفهای موسولینی‌راتحمل‌میکردند. جامعهٔ ملل هم هرچند که ایتالیا خود در آن عضو بود همواره هدف انتقادات تمسخرآمیز موسولینی قرارمیگرفت . یکبارهم بشدت باجامعهٔ ملل درافتاداما جامعهٔ ملل وسایردولت‌ها بااین وضع‌میساختند وسرمیکردند .

در ایتالیا تغییرات ظاهری فراوان‌روی داد . یك مسافرخارجی‌از اینکه همه چیزرا منظم ودقیق می‌دید تحت تأثیر ظواهر امور قرار میگرفت شهر رم که مرکز امپراطوری قدیمی است زیباتر شد و طرحهای جاه‌طلبانه برای بهبود اوضاع تهیه گشت . رؤیای تأسیس مجدد امپراطوری رم در برابردیدگان موسولینی موج میزند .

در سال ۱۹۲۹ منازعهٔ قدیمی میان پاپ و حکومت ایتالیا بوسیلهٔ ـ موافقت‌نامه‌ئی که میان موسولینی و نمایندهٔ پاپ امضا شد پایان یافت . از وقتی‌که سلطنت ایتالیای واحد در سال ۱۸۷۱ شهر رم را پایتخت خود قرار داد پاپها هرگزآنرا برسمیت نشناختند و مدعی حاکمیت بر شهر رم بودند. از همان زمان هر وقت پاپ تازه‌ئی انتخاب میشد به کاخ عظیم واتیکان که کلیسای بزرگ « سنت‌پتر » را هم شامل میگشت پناه میبرد و هرگز از آن قدم بیرون نمی‌نهاد تا باصطلاح به قلمرو ایتالیا که آنرا برسمیت نمیشناخت قدم نگذارد . باین ترتیب پاپها داوطلبانه خودشان را در این کاخ عظیم زندانی میساختند .

با امضای موافقت نامهٔ سال ۱۹۲۹ ، منطقهٔ کوچك واتیکان که مقر پاپ میباشد بعنوان قلمرو یك دولت مستقل و حاکم برسمیت شناخته شد. در این دولت ، پاپ فرمانروای مطلق و بیچون و چرا میباشد و تعدادافراداین دولت ۵۰۰ نفر است ! این دولت‌برای‌خود دربار، سکه، تمبرپست،ادارات دولتی‌وگرانترین خط‌آهن‌کوچك دنیارا دارد. پاپ دیگریك‌زندانی‌داوطلب نیست بلکه گاهی‌اوقات ازکاخ واتیکان بیرون هم‌می‌آید. امضای این‌قرارداد باپاپ موسولینی‌را درنظرکاتولیك‌ها محبوب ساخت.

عملیات خشونت‌آمیز و غیر قانونی فاشیست‌ها پس از روی کار آمدن موسولینی تا یکسال با وسعت زیاد ادامه داشت و بعد هم تا ۱۹۲۶ کمابیش وجود داشت.

در سال ۱۹۲۶ «قوانین استثنائی» در مورد مخالفان دولت بتصویب رسید که قدرت فوق‌العاده‌ئی به‌دولت میداد وازآنپس دیگرعملیات غیرقانونی لازم بنظرنمیرسید.

این قوانین استثنائی چیزی شبیه دستورها و مقرراتی است که با فرمانهای مخصوص در هند بوجود می‌آید و ما آنرا خیلی خوب میشناسیم.

با این « قوانین استثنائی » نیز مردم همچنان کیفرمیدیدند ، بزندان میرفتند ، و بتعداد زیاد به تبعید فرستاده میشدند . بنابرارقام رسمی‌درفاصلهٔ نوامبر ۱۹۲۶ تااکتبر۱۹۳۲ تعداد ۱۰۰۴۴ نفرطبق این‌قوانین‌بداد گاههای مخصوص کشیده شدند . سه جزیره مخصوص تبعید محکومان سیاسی تعیین شده بود یکی « پونزا » ، دیگری « ونتولن » و سومی « تره میتی » وضع زندگی درهرسهٔ آنها بسیار بد بود .

از آنپس هم فشارها و توقیف ها همچنان ادامه یافت و از همین چیزها پیداست که یك سازمان انقلابی مخالف در کشور هست که باوجود تمام سخت‌گیریها و کوششها برای نابود ساختن آن باز هم فعالیتش‌را دارد.

اکنون فشاربارمالی هم درایتالیا افزایش‌می‌یابدواوضاع اقتصادی‌کشور همچنان بدترمیشود .

۱۷۶
دموکراسی و دیکتاتوری

۲۴ ژوئن ۱۹۳۳

چنین بنظر میرسید که سرمشق « بنیتو موسولینی» برای تحمیل کردن خود بعنوان دیکتاتور درایتالیا ، در اروپا مورد پسند واقع شد . موسولینی گفته بود « در هر کشور اروپا تختی خالی هست کـه در انتظار مردی لایق میباشد تاآنرا اشغال کند .»

دیکتاتوری در بسیاری ازکشورهای اروپائی بوجودآمد و پـارلمان‌ها دربرابر دیکتاتورها یا منحل شدند و یا ناچار گشتند که موافق میل آنـها رفتارکنند . یك نمونهٔ نمایان آن اسپانیا بود .

اسپانیا در جنگ جهانی شرکت نداشت و از راه فروش کالاهای خـود به کشورهای داخل در جنگ ثروتی بدست‌آورد . اما برای خودگرفتاریهای دیگری داشت و از لحاظ صنعتی کشوری عقب مانده بود . دوران عظمتش در اروپا ، یعنی زمانی که ثروت امریـکا و کشورهای شرقی بسوی‌بنادر اسپانیا سرازیر میگشت مدتها پیش سپری شده بود و اکنون دیگـر حتی از کشورهای مهم اروپا هم بشمارنمی‌آمد .

در اسپانیا پارلمان ضعیفی وجود داشت که « کورتس » نامیده میشد و نفوذ کلیسای کاتولیك رم در اسپانیا زیاد بود . همچنانکه در کشورهـای عقب ماندهٔ صنعتی اروپـا پیش می‌آمد بجای آنکه مارکسیسم استوار ، با سوسیالیسم معتدل مانند آلمان و انگلستان رواج یابد در اسپانیا سندیکالیسم (نهضت اتحادیه‌ها) وآنارشیسم توسعه یافت . درسال ۱۹۱۷وقتی که بلشویکها در روسیه برای بدست آوردن قدرت و حکومت مبارزه می‌کردند کارگران

وعناصر رادیکال (مترقی و متمایل بسوسیالیسم) در اسپانیا نیز کوشیدند از راه اعتصابهای عمومی یك جمهوری دموکراتیك برقرار سازند. اما این اعتصابها و تمامی نهضت کارگری بوسیلهٔ حکـومت شاه و با دست ارتش سرکوب گشت و در نتیجه قدرت ارتش در کشور خیلی زیاد شد. شاه‌هم‌که به‌ارتش متکی بود کمی مستقل و مستبد گشت.

مراکش (که در گوشهٔ شمال شرقی افریقاست) کمابیش بدو منطقه نفوذ میان فرانسه واسپانیا تقسیم شده بود. درسال ۱۹۲۱ رهبری بزرگ بنام «عبدالکریم» در میان قبایل «ریف» در مراکش ظهور کرد و به‌مبارزه با حکومت اسپانیا پرداخت. اولیاقت و شهامت فراوانی از خود نشان داد و بارها سربازان‌اسپانیائی را درهم شکست. در نتیجهٔ این شکست‌هادرداخل اسپانیا بحرانی پیش‌آمد.

هم شاه وهم‌سران ارتش میخواستند به قانون اساسی وحکومت‌پارلمانی پایان دهند و حکومت دیکتاتوری برقرار سازند و در این مورد باهم‌موافقت حاصل‌کردند اما برسراینکه چه‌کسی دیکتاتور باشد توافقی بوجود نیامد. شاه اسپانیا میخواست خودش حکمران مطلق و دیکتاتور کشور باشد، ورهبران ارتش میل داشتند که دیکتاتوری نظامی برقرار شود.

در سپتامبر ۱۹۲۳ یك شورش نظامی صورت گرفت و مسئله رابنفع ارتش حل‌کرد. در نتیجه ژنرال «پریمودو ریورا» دیکتاتور شد و مجلس «کورتس» یا پارلمان اسپانیارا منحل ساخت و علناً براساس زور یعنی باتکاء ارتش حکومت میکرد. معهذا وضع جنگ مراکش بر ضد قبایل «ریف» بهتر نشد و عبدالکریم همچنان با کمال شدت اسپانیائیهارا شکست میداد، حتی حکومت اسپانیا حاضر شد شرایط مساعدی برای پایان دادن بجنگ به او پیشنهاد کند اما عبدالکریم نپذیرفت و خواستار استقلال کامل بود.

احتمال دارد که حکومت اسپانیا به تنهائی هرگز نمیتوانست با او بمقابله پردازد. بالاخره در سال ۱۹۲۵ فرانسویها نیز که علائق فراوانی

درمراکش داشتندتسلیم بمداخله گرفتند و منابع‌عظیمی را برضد«عبدالکریم» بکار انداختند . در نتیجه در اواسط سال ۱۹۲۶ عبـدالکریم شکست یافت و مبارزهٔ طولانی و دلیرانهٔ او پایان پذیرفت و او خود را به فرانسوی‌ها تسلیم کرد .

درتمام‌این مدت‌دراسپانیا ، دیکتاتوری «پریمودوریورا» باتمام‌خصوصیات عادی‌آن‌یعنی زورگوئیهای نظامی ، سانسور، فشار،وگاهی اوقات هم‌حکومت نظامی ، ادامه داشت .

باید بیاد داشت‌که این دیکتاتوری با دیکتاتوری موسولینی متفاوت‌بود زیرا منحصراً به ارتش متکی بودونه مانند ایتالیا به بعضی‌طبقات‌مردم.همینکه ارتش از«پریمودوریورا» خسته شد دیگرازاو هواداری نکرد ودر اوایل سال ۱۹۳۰ شاه اسپانیا «پریمو» را معزول ساخت .

درهمان سال انقلابی صورت‌گرفت‌که سرکوب شداما احساسات انقلابی و جمهوری خواهی بیشتراز آن‌گسترش یافته بودکه بتوان آنرا خاموش نگاه داشت. درسال۱۹۳۱ جمهوری‌خواهان قدرت‌عظیم‌خودرا درانتخابات‌شهرداریها نشان دادند و کمی بعد پادشاه «آلفونسو» که احساس کرد احتیاط بهترین چیزهاست از سلطنت استعفا داد و به خارج ،ر کشورگریخت بلافاصله‌حکومتی موقتی تشکیل شد و اسپانیا که مظهر قدیمی سلطنت استبدادی و مطلقه و تسلط کلیسا در اروپا بود بصورت جوانترین جمهوری اروپا درآمد که شاه سابق آلفونسو را غیر قانونی اعلان کرد و بمبارزه با نفوذ کلیسا پرداخت .

من نامه‌ام را دربارهٔ دیکتاتورها شروع کرده بودم ...

کشورهای دیگری غیرازایتالیا واسپانیاکه ازشکل دموکراتیك‌حکومت صرفنظر کردند وحکومت دیکتاتوری‌رابرقرارساختندعبارت بودنداز،لهستان، یوگوسلاوی، یونان، بلغارستان، پرتغال، مجارستان، اطریش .

در لهستان پیلسودسکی که از سوسیالیست های قدیمی زمان تزارها بود چون بقدرت ارتش متکی بود دیکتاتور شد . او بشدیدترین لحنی

دربارهٔ قانونگزاری‌پارلمان لهستان‌سخن میگفت وعملاهم گاهی‌اوقات‌نمایندگان پارلمان بدستوراوبازداشت میشدند یا تبعید میگشتند .

دریوگوسلاوی خود پادشاه «آلکساندر» دیکتاتورشد . بقراری که‌گفته میشد درزمان دیکتاتوری اودربعضی نواحی‌کشوروضع بسیاربدترشد و فشارها حتی اززمان تسلط ترکها براین‌کشورهم بیشتر گشت .

تمام‌کشورهائی‌که دربالا برایت‌نام بردم‌دائماً تحت تسلط‌علنی‌دیکتاتوری نبودند . بعضی اوقات پارلمانهای آنها برای مدتی قیام می‌کردند و اجازهٔ عمل می‌یافتند و گاهی اوقات همانطور که اخیراً در بلغارستان اتفاق افتاد ، حکومتی که برسرکار بود هرقدر از نمایندگان که موافق میلش نبودند مانند کمونیست‌ها یا هواداران ایشان را دستگیر می‌کرد و باجبار از پارلمان بیرن می‌راند و آنوقت دیگران موافق میل و دلخواه حکومت ، به بهترین صورتی‌کار می‌کردند .

این کشورها همواره یا تحت حکومت دیکتاتوری و یا درآستانهٔ چنین حکومتی زندگی می‌کردندواین قبیل حکومت‌های فردی یاحکومت دسته‌های محدودکه متکی به زور بودند ناچار خود را بوسیلهٔ ادامهٔفشاروکشتاروزندانی ساختن مخالفان وبرقراری سانسور شدید و بوجود آوردن دستگاههای وسیع جاسوسی حفظ میکردند .

دیکتاتوری به خارج از اروپا نیز سرایت‌کرد . سابقاً برایت‌گفتم که در ترکیه کمال پاشا دیکتاتور مطلق‌العنان شد . در آمریـکای جنوبی نیز دیکتاتوری‌ها فراوان بودند اما در آنجا این امر اهمیت زیاد ندارد زیرا جمهوری‌های آمریکای جنوبی هرگز علاقهٔ فراوانی به حکومت دموکراسی نداشته‌اند .

نام اتحاد شوروی را در میان کشورهای دیکتاتوری که در بالا گفتیم نیاوردم زیرا هر چند در آنجا هم دیکتاتوری مانند سایر دیکتاتوری‌ها در جاهای دیگرخشن است‌اما ازنوعی بکلی‌متفاوت می‌باشد . درآنجادیکتاتوری

یك فرد یا یك گروه معدود وجود ندارد بلکه دیکتاتوری یك حزب متشکل سیاسی‌است که مخصوصاً به قدرت کارگران‌متکی‌است و «دیکتاتوری‌پرولتاریا» نامیده میشود .

بدینقرار می بینیم که سه نوع دیکتاتوری وجود دارد . دیکتاتوری کمونیستی ، دیکتاتوری فاشیستی و دیکتاتوری نظامی . در دیکتاتوری‌نظامی هیچ خصوصیت تازه وجود ندارد زیرا از قدیمترین ایام وجود داشته است . دیکتاتوری های نوع کمونیست و فاشیست درتاریخ‌تازگی‌دارند و از محصولات خاص زمان ما هستند .

نخستین چیزی که دراین مورد بذهن می آید اینست که تمام این دیکتاتوریها و انواع مختلف آن ، همه‌مخالف دموکراسی و حکومت پارلمانی میباشند . شاید بیاد داشته باشی که برایت گفتم قرن‌نوزدهم قرن دموکراسی و دورانی بود که روح اعلامیهٔ حقوق بشر و انقلاب فرانسه بر افکار تسلط داشت و آزادیهای فردی مورد نظر بود . از این طرز فکر بودکه حکومتهای پارلمانی با انواع مختلفش در بیشتر کشور های اروپائی بوجود آمد و تکامل یافت . از نظر اقتصادی هم‌این طرز فکر نظریهٔ « بگذارید بکنند » رابوجود می‌آورد .

قرن بیستم ، یا بعبارت صحیح سالهای پس ازجنگ‌جهانی به‌این‌سنت‌های بزرگ قرن نوزدهم پایان بخشید و بتدریج مردم‌کمتر و کمتر به شکل حکومت دموکراسی احترام میگذارند . با سقوط فکردموکراسی، گروههای باصطلاح لیبرال در همه جا سرنوشتی یکسان پیدا کردند و اهمیت خود را از دست داده‌اند ودیگر نیروی‌مؤثری‌بشمار نمی‌آیند .

کمونیسم و فاشیسم هر دو با دموکراسی مخالف هستند و از آن انتقاد میکنند منتهی هریك از آنها در زمینهٔ کاملا متفاوتی عمل میکنند . حتی در کشور هائی که نه‌کمونیست هستند و نه فاشیست بتدریج اعتبار دموکراسی خیلی‌کم شده است و میشود و دیگر باندازهٔ سابق نیست . پارلمان دیگرآنچه در سابق بود نمیباشند و دیگر تا آن اندازه احترام ندارد . به سران‌دستگاه

اجرائی قدرتهای فوق‌العاده داده میشود تا هر چه صلاح و لازم میدانند بدون مشورت با پارلمان انجام دهند.

این وضع تا اندازهٔئی بعلت زمان خاصی‌است که‌ما درآن زندگی‌میکنیم و درآن اقدام سریع ضرورت دارد و دستگاههای پارلمانی ومجامع‌نمایندگان همیشه نمیتوانند بسرعت عمل کنند.

آلمان هم در همین اواخر حکومت پارلمانیش را بکلی کنارگذاشت و اکنون بدترین نوع حکومت فاشیستی را دارد. ایالات متحده آمریکا همیشه برؤسای‌جمهوری قدرت زیاد داده است واخیراً نیز قدرت رئیس جمهوری افزایش یافته است. انگلستان و فرانسه در حال حاضرتنها دوکشوری هستند که هنوز ظاهراً همان سبك پارلمانی سابق را حفظ کرده‌اند اما فعالیت های فاشیستی ایشان درکشور های مستعمره وتابع ایشان انجام میگیرد.

در هند ما فاشیسم انگلستان را می‌بینیم که چگونه عمل میکند و در هند و چین فاشیسم فرانسوی دست بکار است تا کشور را باصطلاح «امن و آرام» سازد. اما حتی در خود لندن و پاریس پارلمانها بصورت هدفهای میان تهی در آمده‌اند. همین ماه گذشته یکی از رهبران لیبرال انگلستان گفت:

«حکومت‌پارلمانی ما که از نمایندگان منتخب تشکیل‌میشود بسرعت فقط به یك دستگاه ثبت دستورهای گروه محدود حاکمه‌ئی‌تبدیل میگردد که بوسیلهٔ دستگاهی انتخاباتی که بسیار بد کار میکند انتخاب میشود.»

بدینقرار دموکراسی و پارلمانهای قرن نوزدهم در همه جا تدریجاً ارزش و اعتبار خود را از دست میدهند، در بعضی کشور ها علناً و با کمال خشونت‌کنار گذارده شده‌اند، در بعضی دیگر مفهوم واقعی خود را از دست داده‌اند و بصورت «نمایشی پر شکوه و میان تهی» در می آیند. یکی از مورخان این انحطاط و بی اعتباری پارلمانها را به انحطاط و بی اعتباری سلطنت ها در قرن نوزدهم تشبیه میکند. بنظر این تاریخ نویس همچنانکه

پادشاه در انگلستان و جاهای دیگر قدرت واقعی را ازدست داده و بصورت پادشاه مشروطه درآمده که کما بیش خاصیت نمایشی دارد، پارلمانها نیز بتدریج کم قدرت شده‌اند و میشوند و فقط مظهری بشمار میروند که بظاهر بزرگ و پراهمیت جلوه میکنند اما درواقع معنی ومفهوم زیاد ندارد .

باید دید چرا این چیزها اتفاق افتاده است ؟ چرا دموکراسی که در مدت یك قرن یا بیشتر آرمان و الهام بخش مردمان بیشمار بوده و هزاران هزارنفر درراه آن قربانی شده‌اند اکنون اعتبار و محبوبیت خودرا ازدست داده است ؟

این قبیل تغییرات بدون دلایل واقعی و کافی صورت نمی‌پذیرد . این چیزها فقط به هوس‌ها یا تخیلات مردمی بوالهوس بستگی ندارد . لابد در شرایط و اوضاع و احوال جدید زندگی چیزی وجود داردکه با دموکراسی رسمی قرن نوزدهم جور در نمی‌آید. مطالعهٔ این موضوع بسیار جالب وجذاب است . در اینجا نمیتوان باین موضوع پرداخت اما میخواهم یکی دومطلب را برایت مطرح سازم .

در عبارات بالا به دموکراسی « رسمی » اشاره کردم . کمونیست‌ها می‌گویند که این دموکراسی کنونی، واقعی وحقیقی نبوده است و فقط صدفی برای دموکراسی بود تا این حقیقت را که طبقه‌ئی بر طبقات دیگر حکومت می‌کندپنهان‌دارد ، بنظر کمونیست‌ها ، این دموکراسی پوششی برای‌دیکتاتوری طبقهٔ سرمایه دار بوده است . این نوع حکومت در واقع « پلوتوکراسی » و حکومت پولداران می‌باشد . در این دموکراسی و نمایش انتخاباتی آن ، فقط این حق به توده‌های مردم داده می‌شود که هر چهار پنج سال یکبار بگویندکه مثلا آقای «الف» برایشان حکومت کند وآنها را مورد استثمارقرار دهد یا آقای «ب» باید باینکاربپردازد ودرهرحال توده‌های مردم‌تحت استثمار طبقه حاکم قرار میگیرند .

بنظرکمونیست‌ها دموکراسی واقعی فقطوقتی بوجود می‌آیدکه حکومت طبقاتی و استثمار پایان پذیرد و فقط یك طبقه وجود داشته باشد و

این وضع هم فقط در جامعهٔ سوسیالیستی یاکمونیستی مقدور است . اما برای اینکه این دولت و جامعهٔ سوسیالیستی بوجود آید لازمست که یك دوران موقتی دیکتاتوری پرولتاریا برقرار شود تا بتواند تمام عناصر سرمایه دار و بورژوا را آرام ومطیع نگاهدارد و مانع دسیسه و توطئهٔ ایشان بر ضد دولت کارگران و پرولتاریا شود .

در روسیهٔ شوروی این دیکتاتوری بوسیلهٔ شورا ها انجام می شود که درآنها تمام‌کارگران و دهقانان و سایر عناصر « فعال » جامعه نماینده‌دارند. درنتیجه این دیکتاتوری درواقع دیکتاتوری ۹۰ درصد یا ۹۵ درصد مردم بر ۱۰ یا ۵ درصد بقیه می‌باشد .

این تئوری و نظریهٔ‌کلی‌کمونیست‌هاست . اما در عمل حزب کمونیست شوراها را تحت نظارت و تسلط خود دارد و گروه حاکمهٔ کمونیست ها هم حزب را تحت نظر و تسلط خود دارند و در روسیه هم دیکتاتوری تا آنجاکه مربوط به وجود سانسور یا محدود ساختن فکر و اندیشه می باشد مانند سایر کشور های دیکتاتوریست . اما از آنجاکه این‌حکومت بر حسن‌نظرکارگران متکی می‌باشد باید کارگران را با خود همراه داشته باشد . در واقع اکنون در روسیه استثمارکارگران یا هیچ طبقهٔ دیگر برای سود شخص دیگری‌وجود ندارد . درآنجا طبقهٔ استثمارگرباقی نمانده است . اگراستثماری‌وجود دارد بوسیلهٔ دولت و برای سود و منفعت تمام مردم صورت میگیرد .

در ضمن باید بیاد داشت که روسیه هرگز حکومت دموکراسی نداشته است و در سال ۱۹۱۷ مستقیماً از حکومت استبدادی تزارها به حکومت کمونیستی جهید.

روش فاشیست ها کاملا متفاوت است . همانطور که در نامهٔ اخیرم گفتم به آسانی نمیتوان فهمید که اصول فکـری فاشیست ها چیست زیرا ظاهـراً هیچگونه اصل ثابت و استواری ندارند . اما جـای تردید نیست‌که درهرحال با دموکراسی مخالف هستند . مخالفت‌ایشان مانند کمونیست ها بر این اساس نیست که این دموکراسی دروغین و غیر واقعی میباشد بلکه ازآنروست

که اصولا دموکراسی را نادرست وناپسند میدانند .

فاشیست‌ها باتمام اصول فکری که در ماورای دموکراسی وجود دارد مخالف هستند و باتمام قدرتی که دراختیارخود دارند به دموکراسی دشنام میدهند . موسولینی آنرا « جسم فاسد و گندیده » نامیده است ؛ فاشیست‌ها فکر آزادی فردی را نیزدوست نمیدارند . بنظر آنها دولت همه چیز است و فرد اصلا بحساب نمی‌آید . (کمونیست‌ها نیز برای آزادیهای فردی ارزش زیاد قائل نیستند) .

معلوم نیست اگر امروز « مازینی » بیچاره ، پیامبر لیبرالیسم دموکراتیك قرن نوزدهم زنده میبود در بارهٔ هموطنش موسولینی چه میگفت !

نه فقط کمونیست‌ها وفاشیست‌ها بلکه بسیاری مردم دیگر که دربارهٔ آشفتگی‌های دوران حاضر بتفکر پرداخته‌اند از این فکر قدیمی ناراضی هستند که به هرکس فقط یك حق رأی داده شود و نام آنرا دموکراسی بگذارند. دموکراسی در واقع بمعنی برابریست و فقط درجامعه‌یی که براساس برابری واقعی متکی باشد میتواند بوجودآید .

کاملا نمایانست که فقط دادن رأی به همه کس جامعه ئی موافق اصول برابری بوجود نمی‌آورد و امروز با وجود آنکه تمام مردم بالغ حق رأی بدست آورده اند و اغلب هم در انتخابات شرکت میکنند باز نا برابریهای عظیم وجود دارد . ازین رو برای اینکه دموکراسی بتواند بوجودآید باید جامعه‌ئی براساس برابری ایجاد شود . این استدلال‌ها طبعاً به افکار دیگر وآرمانها وایده‌آل‌های گوناگون و روشهای مختلف کشیده میشود . اما در هر حال همه موافق هستند که پارلمان‌های کنونی بهیچوجه رضایت انگیز نیستند .

بهتر است کمی عمیق‌تر به‌فاشیسم بنگریم و بکوشیم تا به بینیم فاشیسم درواقع چیست ؛ فاشیسم علناً به‌خشونت وتشددمباهات دارد و ازمسالمت‌جوئی بیزار است . موسولینی در کتاب دائرةالمعارف ایتالیا (آنسیکلوپدیا ایتالیانا) مینویسد :

« فاشیسم به ضرورت و مفید بودن صلح عقیده ندارد . بااین جهت با روح مسالمت جوئی که صرفنظر کردن ازمبارزه و ترس از فداکاری را توصیه میکند مخالف است . جنگ و فقط جنگ است که نیروهای بشری را به حد اعلا پرورش میدهد و بکسانی که جرأت و شهامت پذیرفتن آنرا دارند افتخار اشرافیت را می‌بخشد . تمام آزمایش های دیگر بجای جنگ فاقد ارزش است زیرا فردرا درمقابل مسئلهٔ انتخاب مرگ یازندگی قرارنمیدهد . » فاشیسم کاملا جنبهٔ ملی دارد . در حالی که کمونیسم بین‌المللی است . فاشیسم عملا با انترناسیونالیسم مخالف است . فاشیسم دولت رابصورت خدائی در می‌آورد که آزادی وحقوق فرد باید درآستانه‌اش قربانی شود . در نظر فاشیسم تمام کشورهاخارجی و کمابیش دشمن هستند . یهودیان ، چون‌عناصر خارجی تلقی میگردند ، مورد آزار و بد رفتاری قرار میگیرند . صرفنظر از بعضی شعارهای ضد سرمایه داری و روشهای انقلابی فاشیسم اصولا با طبقات ثروتمند وملاك وباعناصر ارتجاعی متفق است .

اینها بعضی از جنبه‌ها و خصوصیات شگفت انگیز فاشیسم است . فلسفهٔ فاشیسم ، اگراصولا چنین فلسفه‌ئی وجود داشته باشد ، بسختی قابل درك‌است . بطوریکه دیدیم ابتدا فاشیسم با میل سادهٔ کسب قدرت شروع شد . وقتی که موفقیت بدست آمد کوشیدند در اطراف آن فلسفه‌ئی هم بوجود آورند .

برای اینکه نشانت بدهم که این افکار چقدر ناپخته و درهم و آشفته است قسمت‌هائی از نوشته‌های یکی از فیلسوفان معروف فاشیست را برایت نقل میکنم . نام این شخص « جیووانی‌جنتیل » است و فیلسوف رسمی فاشیسم شمرده میشود و همچنین یکی از وزیران فاشیست در حکومت ایتالیا بوده است . « جنتیل » میگوید که مردم نباید آنچنانکه در دموکراسی مرسوم است در صدد آن باشند که بوسیلهٔ شخصیت خود یا خصوصیت فردی خود چیزی را درك کنند بلکه بنا بر نظریهٔ فاشیسم باید درکشان بوسیلهٔ اقدامات عالی ومافوق عادی قبلی مانند توجه بنفس جهانی (که البته فهم این معانی

بکلی از حدود قدرت من بیرونست) باشد . بدینقرارددراین نظریه بهیچوجه برای آزادی و شخصیت فردی جائی وجود ندارد ۰ زیرا حقیقت و آزادی واقعی برای فرد چیزیست که بوسیله گم ساختن وجود خود در چیز دیگر یعنی دولت بدست می‌آورد .

« شخصیت من از پیوستن وغرقه شدن در شخصیت خانواده ، دولت و روح ، از میان نمیرود بلکه بالا میرود ، قدرت می‌یابد و بزرگ میشود .»

همچنین« جنتیل » میگوید :

« هر نیروئی ، نیروی اخلاقیست بشرط آنکه بتواند در اراده اثر بگذارد و هر وسیله میتواند برای رسیدن بمنظور مفید واقع شودچه استدلال ، چه سوگند و چه چماق » .

بدینقرار ماهم‌میتوانیم بفهمیم که وقتی حکومت بریتانیا در هند ضربات چماق و « لاتی » را بکار میبرد تا چه اندازه ازنیروهای اخلاقی بهره‌مند میباشد !

تمام این حرف‌ها کوششهای بعدیست که برای توجیه یا بیان و تفسیر واقعه‌ئی که اتفاق افتاده است صورت‌میگیرد . همچنین گفته میشود که‌فاشیسم هدفش بوجود آوردن یك « دولت بهم پیوسته» است که تصور میکنم منظور این باشد که درآن همه‌کس بخاطر مصلحت مشترك عمومی با دیگران پیوند داده میشود . اماچنین دولتی نه در ایتالیا و نه در جای دیگر بوجود آمده است.کاپیتالیسم درایتالیا کمابیش بهمان صورت کشورهای دیگر سرمایه‌داری عمل میکند ولی بظاهر بعضی محدودیت‌های ناچیز برایش ایجاد شده است .

ازآنجاکه فاشیسم درکشورهای دیگر هم رواج پیداکرده است روشن شده است که عنصری خاص ایتالیا نمیباشد بلکه چیزیست که وقتی بعضی شرایط خاص اجتماعی واقتصادی در کشوری بوجود آید پیدا میشود. هروقت کارگران نیرومند شوند و عملا دولت سرمایه‌داری را تهدید کنند طبقهٔ کاپیتالیست طبعاً میکوشد خودرا حفظ کند ونجات دهد . معمولااین‌تهدیدها

ازطرف کارگران هنگام بحرانهای شدید اقتصادی صورت میگیرد .

اگر طبقهٔ مالکان و ثروتمندان یعنی طبقهٔ حاکم نتواند با وسایل دموکراتیك و راه‌های عادی و با استفاده از نیروی قانون و پلیس‌وارتش کارگران را آرام و مطیع نگاهدارد در اینصورت به روشهای فاشیستی متوسل میشود . این روشها شامل بوجود آوردن یك نوع نهضت عمومی توده‌ها میشود که در آن شعارهائی برای جلب مردم ساده دل عادی‌بکار میرود اما عملا برای حفظ طبقهٔ سرمایه‌دار ومالك میباشد .

معمولا ستون فقرات و پشتیبان این قبیل نهضت‌ها قشرهای پائینی طبقات متوسط هستند که از بیکاری رنج میبرند و بسیاری از کارگران و دهقانان که از لحاظ سیاسی عقب مانده هستند و سازمانی ندارند نیزمجذوب این شعارها میشوند و امیدوارند با پیوستن به این نهضت وضعشان بهبودیابد. یك چنین نهضتی همیشه از طرف ثروتمندان بزرگ کمك دریافت میدارد زیرا آنها امیدوارند از آن بهره‌مند شوند . هرچند این نهضت علناً بکار بردن خشونت را هدف خود قرار میدهد و عمل میکند ، حکومت کاپیتالیستی آنرا تا اندازه‌ئی زیاد تحمل میکند زیرا هردوی آنها ، چه حکومت کاپیتالیستی و چه نهضت فاشیستی ، با دشمن‌مشترك‌یعنی کارگران‌سوسیالیست مبارزه میکنند .

فاشیست‌ها بصورت حزب ومخصوصاً وقتی بصورت حکومت قدرتی بدست آورند سازمانهای کارگری را متلاشی میکنند و مخالفان خود را با عملیات تروریستی از پای درمی‌آورند .

بدینقرار فاشیسم در موقعی ظاهر میشود که مبارزهٔ طبقاتی میان سوسیالیسمی که در حال پیشرویست و کاپیتالیسمی که رو بضعف و زوال‌میرود شدت می‌یابد و به مرحلهٔ حساس و بحرانی میرسد این جنگ طبقاتی نتیجهٔ سوء تفاهم و عدم درك نیست بلکه بر عکس بعلت فهم بهتر تصادمات اجتماعی و تضادهائیست که درجامعهٔ امروزی وجود دارد .

این تصادمات را نمیتوان از راه نادیده‌گرفتن آنها حل کرد وازمیان

برد . هرچه مردمی که از وضع موجود و سیستم کنونی اجتماع رنج میبرند بیشتر به‌اختلاف منافع پی ببرند بیشتر از سرنوشت خود و وضع ناگواری که نصیب ایشانست ناراحت و خشمگین میشوند . طبقهٔ مالك و ثروتمند هم هرگز قصد ندارد آنچه را بدست آورده از دست بدهد بدینقرار تصادمات دائماً شدیدتر و دامنه‌دارتر میشود .

تا وقتیکه سرمایه‌داری میتواند دستگاه دموکراسی را برای تسلط خود و آرام نگاهداشتن کارگران مورد استفاده قرار دهد دموکراسی اجازه می‌یابد و میتواند باقی بماند . اما وقتی که این منظور غیرممکن شد سرمایه‌داری دیگر از دموکراسی روی بر میگرداند و علناً بروشهای فاشیستی ترور و خشونت متوسل میگردد .

فاشیسم بدرجات مختلف در تمام کشورهای اروپا ، جز روسیه ، وجود دارد . آخرین پیروزی آن در آلمان بود . حتی در انگلستان افکار فاشیستی در میان طبقات حاکمه توسعه می‌پذیرد و می‌بینیم که اغلب در هند هم بکار بسته میشود . در روی صحنهٔ جهانی ، امروز فاشیسم که آخرین پناه و سنگر سرمایه‌داریست در مقابل کمونیسم قرار گرفته است .

اما فاشیسم ، صرفنظر از جنبه‌های دیگرش حتی هیچگونه راه حلی برای آشفتگی‌های اقتصادی که بردوش جهان فشار می‌آورد پیشنهاد نمیکند و ندارد . فاشیسم بعلت ناسیونالیسم شدید و متجاوزانه که همراه دارد مانع و مخالف تمایلات جهانی برای همکاریها و همبستگی‌های بین‌المللی است و در نتیجه مسائلی را که انحطاط سرمایه‌داری بوجود آورده است شدیدتر میسازد و رقابت‌ها و اختلاف‌های ملی را نیز حادتر میکند که اغلب به‌جنگ منتهی میشود .

۱۷۷

انقلاب و ضد انقلاب در چین

۲۶ ژوئن ۱۹۳۳

اکنون اروپا را باتمام نارضائیها و آشفتگی هایش ترك میگوئیم و بدیدن منطقهٔ پر آشوب دیگری در شرق دور یعنی چین وژاپن میرویم. در آخرین نامه‌ئی که در بارهٔ چین نوشتم برایت از مشکلات فراوان جمهوری جوان چین که با یکی از کهن‌ترین فرهنگهای زندهٔ جهان پیوند داشت سخن گفتم. بنظر می‌رسید که این کشور بکلی متلاشی و تجزیه شده است. سران جنگجوی نظامی «توچون‌ها» و «سوپرتوچون‌ها» بر روی صحنه جلوه میکردند که اغلب هم مورد تشویق قدرت های امپریالیستی قرار میگرفتند و از ایشان کمك دریافت میداشتند زیرا امپریالیست‌ها میخواستند چین ضعیف ونامتحد بماند.

این توچون‌ها به هیچ اصلی پایبند نبودند، هر یك از آنها فقط در فکرافزایش قدرت و ثروت خود بود و اغلب آنها در جنگ‌های کوچك داخلی که دائماً جریان داشت صف خودرا تغییر می‌دادند. در عین حال آنهاو ارتشهاشان برروی دوش دهقانان بدبخت زندگی می‌کردند وفشار می‌آوردند.

همچنین برایت گفتم که چگونه حکومت ملی در ناحیهٔ «کانتون» در جنوب چین تحت ریاست «دکترسن‌یاتسن» رهبر بزرگ که تمام عمرخودرا درراه‌آزادی چین صرف‌کرده بود سازمان یافت.

تمامی کشور چین تحت استیلای منافع اقتصادی قدرتهای امپریالیستی خارجی بود که در بنادر بزرگ و عمدهٔ چین مانند شانگهای و هونگ‌کونگ مستقرشده بودند و تمام بازرگانی خارجی چین را تحت کنترل و تسلط خود

داشتند . دکتر « سن » بدرستی گفته بود که چین‌ازلحاظ اقتصادی مستعمرهٔ این دولت های خارجی بود . اصولا داشتن ارباب وضع بدیست و داشتن چندین ارباب خیلی‌بدتراست .

« دکترسن » می کوشید که برای صنعتی‌ساختن کشوروایجادنظم وترتیبی در چین از خارج کمك بگیرد . مخصوصاً با امید بسیار به آمریکا و انگلستان می‌نگریست اماهیچ‌یك ازآنها وهیچ قدرت استعماری به‌کمك اونیامدند . همهٔ آنها فقط به استثمار چین علاقه داشتند نه به رفاه و اقتدارش. باین‌جهت‌بود که دکترسن درسال ۱۹۲٤ متوجه روسیهٔ شوروی شد .



در چین تمایلات کمونیستی بشکلی پنهانی و با کمـال سرعت در میان دانشجویان و طبقات درس خوانده بسط می‌یافت . در سال ۱۹۲۰ یك حزب کمونیست در چین تأسیس شد که بصورت یکی از انجمن های مخفی کار می‌کرد زیرا دولت های مختلف اجازه نمیدادند که چنین حزبی علناً فعالیت داشته باشد .

دکتر « سن » شخصاً بهیچوجه کمونیست نبود . چنانکه از « اصول سه‌گانه زندگی مردم » که او اعلام می‌داشت معلوم میشد اوفقط یك سوسیالیست میانه رو بود ، معهذا اقدام کریمانه و طرز رفتار جوانمردانهٔ شوروی ها نسبت به چین و سایر کشور های شرقی تأثیر عمیقی در او بوجود آورد و روابطی دوستانه با آنها برقرار ساخت . چند تن مستشار روسی‌برای خود دعوت‌کرد که معروف ترین آنها یکی از کمونیست های بسیار لایق بنام « بورودین » بود .

« بورودین » مایهٔ قدرت حکومت ملی « کوئومین تانگ » در کانتون شد و کوشید که سازمانی نیرومند ازیك حزب ملی‌که مورد تأیید وهواداری توده های مردم باشد بوجود آورد . او بهیچوجه نمیکوشید که کاملا موافق روش ها و اصول کمونیستی رفتار کند بلکه اصول ملی را برای حزب در نظر گرفت اما کمونیست‌های چین هم بعضویت این حزب که‌بنام « کوئومین‌تانگ» نامیده می‌شد در می آمدند و پذیرفته می‌شدند . بدینقرار یك نوع اتحاد غیر رسمی میان حزب ناسیونالیست کوئومین تانگ و حزب کمونیست بوجودآمد. بسیاری از اعضای محافظه کار و ثروتمند حزب کوئومین تانگ ، مخصوصاً مالکان بزرگ از این همکاری با کمونیست ها خوششان نمی آمد ، از سوی دیگر بسیاری از کمونیست ها نیز با این اتحاد موافق نبودند زیرا مفهوم‌آن عقب‌کشیدن از برنامه‌ئی‌که میخواستند و انجام ندادن بسیاری کار ها که می‌توانستند انجام دهند بود .

این اتحاد خیلی استوار نبود و بطوریکه خواهیم دید بزودی در موقعیتی حساس در هم شکست و برای چین مصیبتی پیش آورد . همیشه بسیار

دشواراست که بتوان دویا چند طبقه راکه منافعشان با یکدیگر تصادم دارد با هم متفق نگاهداشت . اما وقتی که این اتحاد پـا برجا و باقی بود ثمرات فراوان ببار می‌آورد و موجب افزایش قدرت کوئومین تانگ و حکومت «کانتون» میگشت.

در آنزمان سازمانهای دهقانان مورد تشویق قرار گرفت و بسرعت توسعه یـافت . همچنین اتحادیه‌های کارگـران نیز گسترش یـافت . همین سازمانهای توده‌ئی بودند که موجب قدرت واقعی حکومت کوئومین تانگ در کانتون می‌گشتند و ضمناً همین‌ها بودند که موجب وحشت رهبران مالك و ثروتمند این حزب می‌شدند و آنها را بر می‌انگیختند که کمی بعد حزب را درهم بشکنند .

وضع دو کشورچین و هند هر چند با هم اختلاف اساسی دارد در عین حال از جهات بسیار بیکدیگر شبیه است . چین اصولا کشوری کشاورزی است که‌در آن تعداد کثیری دهقانان وکشاورزان زندگی می‌کنند . صنایع‌سرمایه داری فقط در پنج یا شش شهر وجود دارد و تحت تسلط خارجیهاست.میلیونها دهقان و زارع در زیر فشار بار سنگین وامها از پا در می‌آیند . اجارهٔ زمین مانند هند خیلی گرانست و دهقانان مدت زیـادی از سال در موقعی کـه در مزرعه‌ها کار کمتر است وقتشان اجباراً بیهوده می‌گذرد . بهمین جهت بایـد بصنایع روستائی بپردازند تا بتوانند هـم این ساعات بیکاری را پر کنند و هم در آمدی اضافی برای خود بدست آورند . در واقع انواع گوناگون از این قبیل کارها وجود دارد . تعداد املاك بزرگ بسیار کم است و هروقت‌هم چنین املاکی بوجود آید بزودی در میان وراث مالك تقسیم می‌شود . تقریباً نیمی از دهقانان خودشان مالك زمین هستند، نیم دیگردهقانان دراملاك‌مالکان کار میکنند .

بدین قرار چین کشوریست که تعداد زیادی املاك کوچك دارد . در طی صد سال دهقانان‌چین برای آنکه می‌توانسته‌اندحداکثر استفاده راازمین بیرون بکشند شهرت داشته‌اند . آنها ناچار بوده‌اند چنین عمل‌کنند زیـرا

مقدار زمینی که در اختیار داشته‌اند خیلی کم بوده است و مجبور بوده‌اند با کار سخت وجدی و بکار انداختن تمام قدرت فکری خود حد اکثر محصول را بدست آورند. آنها بهیچوجه وسایل جدیدی که به کشاورزی کمك می‌دهد نداشتند و درنتیجه مجبور بودند جدی‌تر و بیشترکارکنند تا نتیجهٔ مطلوب را بدست آورند.

حتی با تمام این مساعی و کوشش‌ها تقریباً نیمی از دهقانان چین‌نمی‌توانند هزینهٔ زندگی حقیر خود را تأمین کنند و زندگی‌کوتاه وپر از رنج خود را، همانطورکه در پیش دهقانان هند هم می‌بینیم، درحال نیمه‌گرسنگی بپایان می‌رسانند. آنها همواره در آستانهٔ نابودی بسر می‌برند. آفات و مصائب، قحطی‌ها و طغیان های آب هر بار میلیون‌ها نفر ایشان را هلاك می‌کند.

حکومت دکتر «سن»، به پیشنهاد «بورودین» قوانین و مقرراتی برای کمك به دهقانان و کارگران وضع کرد. میزان اجارهٔ زمین۲۵ درصد تقلیل یافت، هشت ساعت کار درروز و حداقل دستمزد برای کارگران تثبیت گشت و اتحادیه‌های دهقانان استقراریافت. طبیعی است‌که این اصلاحات از طرف دهقانان استقبال می‌شد وشور و شوق آنها را بر می انگیخت. باین جهت به اتحادیه های تازهٔ خود رو می آوردند و از حکومت‌کانتون هواداری می‌کردند.

بدینقرار موقعیت‌حکومت کانتون‌تثبیت‌و استقرار می‌یافت وخودرا برای مقابله با توچون‌های شمال‌آماده‌میساخت. باین منظوریك دانشکدهٔ نظامی نیز تأسیس‌گردید وارتش تازه‌ئی تشکیل شد.

یکی از اقداماتیکه صورت‌گرفت ونه فقط در کانتون بلکه در سراسر چین وتا اندازه‌ئی درشرق اهمیت داشت‌آن بودکه مقامات غیرمذهبی تدریجاً جای مقامات مذهبی راگرفتند. آموزش و پرورش‌که معمولا دردست عناصر مذهبی بود ازمذهب جدا شد.

نمایان ترین نمونه‌ها و مظاهر این نهضت اصلاحی استفاده‌ئی بود

که از معابد قدیمی صورت میگرفت . درکانتون محل یکی از معابد مشهور قدیمی به مرکز پرورش وتعلیمات پلیس مبدل گردید! درجای دیگرمعابد به بازارهای فروش سبزی مبدل شد .

دکتر سن یاتسن در ماه مارس ۱۹۲۵ درگذشت اما حکومت کانتون که «بورودین» همچنان بصورت مستشار در آنجا خدمت می کرد بازهم‌قدرتش روزافزون بود .

بزودی حادثه‌ئی روی‌داد که چینی‌ها را نسبت‌به امپریالیستهای‌خارجی و مخصوصاً انگلیسی‌ها بسیار خشمگین ساخت . درکارخانه‌های صنایع پنبه در شانگهای اعتصاباتی شروع شد. و هنگام‌یکی از تظاهرات کارگران در ماه ■ ۱۹۲۵ کارگری‌کشته شد . برای تجلیل از او مراسم عظیم و پر دامنه‌ئی ترتیب داده شد و باین مناسبت دانشجویان و کارگران به تظاهـرات ضد امپریالیستی پرداختند . یکی از افسران انگلیسی پلیس به پلیس‌های « سیك » هندی که تحت فرمانش بودند دستور داد که بروی مردم تیراندازی کنند . فرمـان او آن بود که «تیراندازی کنید وبکشید» . در این واقعه چند تن از دانشجویان کشته شدند ولی خشم و نفرت نسبت به انگلیسی‌ها در سراسرچین شعله‌ورگشت .

کمی بعد نیز حادثهٔ دیگری روی دادکه اوضاع را وخیم‌تر ساخت . این واقعه در ماه ژوئن ۱۹۲۵ در منطقه‌ئی خارج از کانتون (که بنام منطقهٔ «شامین» معروفست) روی داد . در اینجا با مسلسل بروی گروهی از چینی‌ها که بیشترشان دانشجو بودند تیر اندازی شد و در نتیجه ۵۲ نفرکشته شدند وتعداد خیلی بیشتری مجروح گشتند . برای این واقعه‌که بنام «کشتارشامین» معروف شد مخصوصاً انگلیسی‌هـا مسئول شمرده می‌شدند . باین جهت در کانتون تحریم سیاسی کالاهای انگلیسی اعلان شد و در « هنگ کنگ » بازرگانی و داد و ستد تا چند ماه متوقف گشت و خسارات هنگفتی برای مؤسسات انگلیسی وحکومت بریتانیا بوجود آورد . بطوری که شاید مبدانی بندر « هنگ کنگ » درجنوب چین از متصرفات انگلستان بشمار میرود وبه

بندر « کانتون » بسیار نزدیک است. بازرگانی وسیع و پر دامنه‌ئی ازراه هنگ‌کنگ جریان دارد.

پس ازمرگ «دکترسن» میان عناصر محافظه‌کار جناح راست و عناصر مترقی جناح چپ حکومت کانتون اختلافات مداومی ظهور کرد. گاهی اوقات این دسته وزمانی آندسته بیشترقدرت می‌یافتند. در حدود اواسط سال ۱۹۲۶ «چیانگ کایچك» که از جناح راست بود فرمانده کل ارتش حکومت کانتون شد وکمونیست‌ها را اخراج کرد و تحت فشار گذاشت اما هنوز هم دو گروه مزبور هرچند بیکدیگر اعتمادی نداشتند و از هم خوششان نمی‌آمدبایکدیگر همکاری می‌کردند.

سپس پیشروی ارتش حکومت کانتون برای جنگ با شمال و از میان برداشتن توچون‌های گوناگون وبوجودآوردن یك حکومت واحد ملی درسراسر کشورآغازگشت. این پیشروی بسوی شمال کار فوق‌العاده‌ئی بودوبزودی توجه تمام جهان را بخود جلب کرد. درواقع عملا جنگی صورت نمیگرفت وارتش جنوب باکمال سرعت پیروزی‌های پشت سرهم بدست می‌آورد. شمال چین نامتحد بود وقدرتی نداشت. اما قدرت واقعی حکومت جنوب ازمحبوبیتی که درمیان دهقانان وکارگران پیداکرده بودناشی می‌شد.

پیش ازآنکه صفوف منظم ارتش حرکت کند، گروه کوچکی ازمبلغان و فعالان انقلابی حرکت می‌کردند وبه جائی که می‌بایست ارتش برودمیرفتند. درآنجا اتحادیه‌های دهقانان وکارگران راسازمان می‌دادند وازفوایدونتایجی که تحت حکومت کانتون برای ایشان بوجود می‌آمد سخن میگفتندباین‌ترتیب دهکده‌ها و شهرها باآغوش بازازارتشی که پیش میآمد استقبال می‌کردند و از هرلحاظ بآن کمك میدادند.

دسته‌های سربازان ونیروهائی که برای مقابله با ارتش جنوب اعزام می‌شدند به ندرت بجنگ می‌پرداختند بلکه برعکس اموال وتسلیحات وذخایر خود را هم به آنها تسلیم می‌کردند. پیش از آنکه سال ۱۹۲۶ بپایان رسد نیروهای حکومت کانتون نیمی از چین را فتح‌کردند وشهر بزرگ «هانکئو»

در ساحل رود یانکتسه را مسخر ساختند. دراین موقع پایتخت ومرکز حکومت خود را ازکانتون به « هانکئو » انتقال دادند و آنرا « وونان » نامیدند. سرداران جنگجوی شمالی شکست میخوردند و از میان میرفتند و قدرت های امپریالیستی ناگهان باکمال ناراحتی و نگرانی متوجه شدند که یك چین تازه «ناسیونالیست دربرابر ایشان ایستاده است که مدعی برابری با ایشان می باشد وحاضر نیست دربرابرشان گردن خم کند.

در ابتدای سال ۱۹۲۷ تصادمی میان چینی ها و انگلیسی ها روی داد و آن موقعی بود که ناسیونالیست های چین کوشیدند امتیازاتی راکه انگلیسی‌ها در هانکئو بدست آورده بودند پس بگیرند. معمولا یك چنین اقدام تجاوز- آمیزی از طرف چین، به جنگ منتهی می‌شد و حکومت بریتانیا نه فقط به جنگ می پرداخت بلکه پس از سرکوبی چینی ها آنها را مجبور میساخت که مبالغ هنگفتی هم خسارت و غرامت بپردازند. در مورد جنگ تریاك در سال ۱۸۴۰ چنین وضعی پیش آمد. اما اکنون زمانه عوض شده بود و چین دیگری در برابر ایشان قرار داشت و بهمین جهت بلافاصله وبرای نخستین بار سیاست بریتانیا در چین نیز تغییر یافت و روشی سازشکارانه نسبت به چین نو اتخاذ کرد.

موضوع امتیازات هانکئو امری ناچیز و کم اهمیت بود و به آسانی حل می‌شد. اما کمی دورتر بندر بزرگ شانگهای قرار داشت که بزرگترین و ثروتمند ترین منطقهٔ امتیازات خارجی در چین بود. منافع عظیم و مستقری در آنجا بوجود آمده بود که همه به سرنوشت شانگهای علاقمند بودند. خود شهر یا بعبارت صحیح تر منطقهٔ امتیازات مختلف عملا تحت کنترل و تسلط خارجیان و بیرون از قلمرو حکومت چین بود. وقتی که ارتش های ملی چین به شانگهای نزدیك شدند این خارجیان و حکومت های مربوطه شان نگران گشتند و باین جهت باکمال شتاب کشتی های جنگی وسربازان خودرا به آنجا فرستادند. مخصوصاً حکومت بریتانیا در اوایل ژانویه ۱۹۲۷ نیروهای زیادی که شامل سربازان هندی میشد به شانگهای فرستاد.

حکومت ناسیونالیست که اکنون در « هانکئو » یا « ووان » مستقر شده بود با مسئلهٔ دشواری روبرو شد. آیا پیش برود یا پیش نرود، شانگهای را بگیرد یا نگیرد؟

پیروزیهای آسانی که تاکنون بدست آورده بودند آنها را بوجد می‌آورد و شانگهای هدف باارزشی بود. ازسوی‌دیگرآنها فقط به‌یك راه‌پیمائی‌وپیشرفت سریع درمسافتی قریب یکهزار کیلومتر پرداخته بودند وهنوز موقعیت خود را استوار نکرده بودند. حمله بردن به شانگهای ممکن‌بود مشکلات بزرگی با دولت های‌خارجی برای‌ایشان‌فراهم‌آورد و این مشکلات حتی پیروزی‌هائی‌را که قبلا بدست آورده بودند ازدستشان بگیرد.

« بورودین » توصیه میکرد که احتیاط راپیش گیرند وموقعیت‌خودشان را استوار سازند. او عقیده داشت که نیرو های ملی باید از شانگهای دور بمانند و در نیمهٔ جنوبی چین که به چنگشان افتاده بود وضع خود را تثبیت و استوارکنند و با تبلیغات خود زمینه را برای پیشرفت بسوی شمال فراهم سازند. بنظراو بزودی و در مدتی کمتر از یکسال تمامی چین آماده میشد و از پیشرفت های نیرو های ملی استقبال میکرد وهمان زمان هم وقتی میبود که باید شانگهای راگرفت و بسوی پکینگ پیش رفت و باقدرت های امپریالیست خارجی مواجه شد.

« بورودین » که مردی انقلابی‌بود این‌احتیاط ها را توصیه می‌کردزیرا او درسنجش عوامل و عناصرمختلف تجارب گرانبهائی داشت.

رهبران جناح راست « کوئومین تانگ » و مخصوصاً چیانگ کایچك اصرار داشتند که بسوی شانگهای پیشروی‌کنند. دلیل واقعی این میل شدید برای تصرف شانگهای بعداً در موقعی که کوئومین تانگ بدو قسمت منشعب گشت معلوم شد. رهبران جناح راست کوئومین تانگ از رشد و افزایش قدرت اتحادیه های دهقانان و کارگران ناراضی بودند. بسیاری از ژنرالها خودشان از مالکان بزرگ بودند. و باین جهت تصمیم گرفتند این‌اتحادیه‌ها را از میان ببرند ولو حزب واحد‌کوئومین‌تانگ تجزیه شود وقدرت‌نیروهای

ملی ضعیف گرد . شانگهای مرکزمهم بورژوازی بزرگ چین بودوژنرال‌های جناح راست به‌کمك آنها امیدوار بودند و انتظار داشتندکه با پول آنهاوسایر کمك‌های آنها بتوانند با عناصر مترقی داخل حزب واز جمله با کمونیست‌ها مبارزه کنند . آنها می‌دانستندکه برای پیروزی در این مبارزه فقط می‌توانند به هواداری بانکداران خارجی و صاحبان صنایع که در شانگهای هستند متکی باشند .

باین ترتیب آنها در روز ۲۲ مارس ۱۹۲۷ بسوی شانگهای حرکت کردند . قسمت چینی شهر به آسانی بدست ایشان افتاد اما بمنطقهٔ امتیازات خارجی‌ها حمله نبردند . این تصرف شانگهای بدون جنگ و زد و خورد انجام شد . واحدهای نظامی که برای جنگ با نیروهای ملی فرستاده میشدند به آنها می‌پیوستند . یك اعتصاب عمومی کارگران نیزکه در شهرصورت گرفت موجب گشت که حکومت موجود شانگهای سقوط کند و شهر بدست نیروهای ملی بیفتد .

دو روز بعد شهر بزرگ «نانکینگ» نیز بهمین شکل بوسیلهٔ ارتشهای ملی فتح شد و سپس جدائی و انشعاب درداخل کوئومین تانگ صورت گرفت وجناح راست وچپ‌آن ازیکدیگر جدا شدند و در دوران فتوحات پایان یافت ودوران‌شکست‌ها وناکامی‌ها فرارسید. دیگردوران انقلاب‌بپایان رسیدواکنون ضد انقلاب آغاز می‌شد .

چیانگ کایچك بر خلاف میل بسیاری از اعضای حکومت‌هانکئو بسوی شانگهای پیشروی‌کرد اکنون هر دو طرف باقدام برضدیکدیگر میپرداختند. آنان‌که در هانکئو بودند می‌کوشیدند موقعیت و نفوذ چیانگ را در ارتش متزلزل سازند و بر او چیره شوند ، چیانگ هم حکومت تازه‌ئی که رقیب هانکئو بود در نانکینگ درست‌کرد . تمام این حوادث فقط در ظرف‌چندروز پس از تصرف شانگهای اتفاق افتاد . چیانگ‌کایچك‌که برضد حکومت‌متبوع خودش در هانکئو قیام کرده بود در این موقع جنگ ومبارزه باکمونیست‌ها وجناح چپ واتحادیه‌های کارگران را شروع‌کرد . همان کارگران که فتح

شانگهای رابرای‌اوآسان ساختندوباآغوش بازدرآنجاازاواستقبال کردنداکنون مورد تعقیب واقع میشدند وسرکوب میگشتند .

بسیاری از مردم تیر باران شدند یا سرشان بریده شد . هزاران نفر بازداشت گشتند و بزندان‌ها فرستاده شدند . آزادی و استقلالی که انتظار می‌رفت ناسیونالیست‌ها برای شانگهای همراه بیاورند بصورت ترور خونینی در آمد .

در همین روزهای آوریل ۱۹۲۷ بود که دریك موقع به سفارت کبرای شوروی در پکینگ و کنسولگری شوروی در شانگهای حمله و هجوم صورت گرفت وکاملانمایان بودکه چیانگ‌کایچك با توافق وهمراهی سردارجنگجوی شمال چین ، «چانگ تسولین» که باصطلاح با او در حال جنگ بود عمل می‌کند . درپکینگ هم مانند شانگهای «تصفیه» کمونیست‌ها وکارگران‌مترقی ادامه داشت . طبعاً قدرت‌های امپریالیستی ازاین جریانها استقبال‌می‌کردند زیرا باین ترتیب صفوف ملی و قدرت ناسیونالیست‌های چین ضعیف می‌شد درهم می‌شکست .

چیانگ‌کایچك درصدد بر آمد با نمایندگان قدرت‌های خارجی مقیم شانگهای همکاری کند . لابد بیاد می‌آوری که در حدود همین زمان‌ها و در ماه مه ۱۹۲۷ بود که حکومت بریتانیا «حمله آرکوس» را به نمایندگان بازرگانی شوروی در لندن ترتیب داد و بر اثر آن روابط انگلستان و روسیه شوروی قطع‌شد .

بدین‌گونه در ظرف یکی دوماه تصویر چین بکلی دگرگون گشت . حزب کوئومین تانگ ،از صورت حزبی واحد و متحد وپیروزکه‌مظهرتمامی ملت چین بود و موفقیت‌های پشت سرهم بدست می‌آورد و در برابرقدرت‌های خارجی می‌ایستاد ، بصورت دو گروه منشعب که با هم می‌جنگیدند درآمد و کارگران و دهقانان که مایهٔ قدرت آن بودند اکنون تحت فشار و تعقیب و تضییقات شدید قرار می‌گرفتند . صاحبان منافع مستقر خارجی در شانگهای که بوحشت افتاده بودند دو باره نفسی تازه‌کردند و با شادی ومسرت گروهی

را برضد گروهی دیگر برمی‌انگیختند و مخصوصاً برای از میان بردن‌ودرهم کوبیدن قدرت کارگران کمك میدادند .

کارگران کارخانه‌های شانگهای (وسراسرچین) بشکل هولناکـی از طرف کارفرمایان و صاحبان صنایع استثمار میشدند ، وضع زندگی ایشان بسیار بد و ناگوار بود . نهضت سندیکاها و اتحادیه‌ها مایهٔ قدرت ایشان گشت و مالکان و کارفرمایان را ناگزیر ساخته بود که مزدهارا بالاببرند. باین جهت کارفرمایان و صاحبان‌صنایع ، چه اروپائی ، چه ژاپنی وچه‌چینی بااتحادیه‌های‌کارگران موافق نبودند .

در مسکو « بورودین » بعلت تحولاتی که در چین پیش‌آمده بودبشدت مورد انتقاد واقع شد ودرماه ژوئیه ۱۹۲۷ به روسیه بازگشت . با رفتن او جناح چپ حزب کوئومین تانگ که در هانکئوبود ، متلاشی گشت. حکومت نانکینگ و جناح راست کاملا زمام حزب کوئومین تانگ را دراختیار خود گرفت و مبارزه برضد تمام جناح چپ و مخصوصاً کمونیست‌ها و رهبران کارگران بشدت ادامه یافت . از جمله کسانی که در این موقع چین‌راترك گفتند یا در واقع از چین رانده شدند « مادام‌سن » همسر بسیار محترم رهبر بزرگ و فقید ، دکتر سن‌یاتسن بود . او با کمال اندوه اعلام داشت کـه میلیتاریست‌ها و دیگران به مساعی ارجمند و هدف بزرگ شوهرش در راه آزادی چین خیانت کرده‌اند . و عجب آنکه این میلیتاریست ها همچنان مدعی پیروی از سه اصل معروف دکترسن یعنی « ناسیونالیسم ، دموکراسی وعدالت اجتماعی» بودند .

چین دوباره به سرزمین سرداران جنگجو و گروهی رؤسای مختلف که برضد یکدیگر می‌جنگیدند مبدل گشت . «کانتون» با حکومت نانکینگ قطع ارتباط کرد و حکومت‌جداگانه و مخصوصی در جنوب برای خودتأسیس داد . در سال ۱۹۲۸ شهر پکینگ بتصرف حکومت نانکینگ درآمد و نام آن به « په‌پینگ » یعنی«صلح‌شمالی» مبدل گشت ، درصورتیکه پکینگ بمعنی «پایتخت شمالی» بود . اکنون این شهر دیگر پایتخت نبود .

باوجود سقوط پکینگ یاد په‌پینگ ، جنگهای داخلی درنواحی‌مختلف کشور ادامه یافت . کانتون برای خود حکومتی جداگانه تأسیس کرد، اما حتی در شمال نیز سرداران جنگجو هرکدام هرچه میخواستند میکردند و منازعات شخصی خودرا ادامه میدادند . فقط گاه‌گاه برای‌مدتی‌باهم موافقتی می‌یافتند وکنار می‌آمدند .

اسماً حکومت‌باصطلاح «ملی» نانکینگ برسراسرچین ،جز،«کانتون» حکومت میکرد . اما عملا مناطق بسیاری از حدود قلمرو حکومت نانکینگ بیرون بود ، مخصوصاً منطقهٔ بزرگی در داخل کشور که در آنجا یك حکومت کمونیستی تأسیس شده بود .

حکومت نانکینگ بیشتر به کمکهای مالی بانکداران شانگهای متکی بود . ارتش‌های عظیم سرداران مختلف باری سنگینی.برای دهقانان بودند . تعداد بسیار زیادی از سربازان سابق و مرخص شده نیز درجستجوی کار در سراسر کشور آواره بودند و چون کاری نمی‌یافتند به دزدی و راهزنی می‌پرداختند .

روابط حکومت نانکینگ با روسیهٔ شوروی در دسامبر ۱۹۲۷ قطع شد و نانکینگ تحت سرپرستی قدرت های امپریالیستی سیاست ضد شوروی متجاوزانه‌ئی پیش گرفت که ممکن بود در سال ۱۹۲۷ بجنگ منتهی شود اما خودداری مداوم روسیه مانع جنگ میگشت . در سال ۱۹۲۹ یکباردیگر چین سیاست تجاوز آمیزی اتخاذ کرد اما این بار میدان عملش «منچوریا» بود . کنسول‌شوروی مورد حمله قرارگرفت و مأموران روسی که درهراه‌آهن شرقی چین» کارمیکردند معزول گشتند . این راه‌آهن در واقع و تا اندازهٔ زیاد متعلق به روسها بود و باین جهت حکومت شوروی بلافاصله باقدام بر ضد چین پرداخت . مدت چند ماه نوعی جنگ میان آنها جریان داشت تا بالاخره حکومت چین بادرخواست شوروی ها موافقت کرد که همان نظم و ترتیب سابق برقرار باشد .

منچوریا و راه‌آهنی که در آن کشیده شده است مشکلات فراوان

بین‌المللی بوجود آورده است زیرا در آنجا منافع گوناگون و متعددی مخصوصاً منافع چینی‌ها و ژاپنی‌ها و روس‌ها با هم برخورد و تصادم داشته است . اخیراً ژاپن بر این استان شمال شرقی چین مسلط گشته است اما تمامی دنیا با این اقدامش مخالف هستند . دراین مورد در نامهٔ بعدی برایت خواهم نوشت .

در بالا یك‌حکومت کمونیستی که جائی در داخل چین تشکیل شده بود اشاره کردم . ظاهراً نخستین حکومت کمونیستی در چین در نوامبر ۱۹۲۷ در بخش «هایفنگ» در ایالت « کوانتونگ » در جنوب تأسیس شد که بنام «جمهوری شوروی هایفنگ» نامیده‌میشد . این جمهوری ازاتحادیه‌های‌مختلف دهقانان بوجود آمد . تا اواسط سال۱۹۳۲ قلمرو این حکومت بتدریج‌توسعه می‌یافت و تقریباً به یك ششم مجموع مساحت چین اصلی رسید . یعنی وسعت آن در حدود ۲۵۰ هزار میل مربع بود که مجموعاً در حدود ۵۰ میلیون نفر درآن سکونت داشتند .

این حکومت ارتش سرخی مرکب از ۴۰۰ هزار نفر برای خودتشکیل دادوسازمانهای جوانان، دختران وپسران هم به‌آن‌کمك میدادند .هم‌حکومت «نانکینگ» که برشمال چین مسلط بود وهم حکومت «کانتون» در جنوب چین با تمام مساعی خود کوشیدندکه این حکومت شوروی چین را سرکوب ونابود کنند و چیانگ‌کایچك بارها بلشکرکشی برضدآنها پرداخت اما نتیجه‌ئی بدست نیاورد. فقط‌گاه بگاه شورویهای چین عقب نشینی میکردند تا موقعیت خود را درداخل قلمروشان‌استوارتر سازند . [۱]

۱ ــ مبارزه میان چیانگ‌کایچك وحکومت شوراهای چین وهمکاری‌آنها برای جنگ ومقابله با تجاوز ژاپن وهجوم ژاپن بر چین وجنگهائیکه براثرآن روی داد در قسمت نهائی‌کتاب مورد گفتگو قرارگرفته است .

۱۷۸

ژاپن به دنیا اعتنا نمیکند

۲۹ ژوئن ۱۹۳۳

داستان ملال انگیز تجربهٔ چین و انقلابی را کـه بنظر می‌رسید فاتح می‌شود وبعد ناگهان مضمحل گشت و بوسیله نیروهای خشن وسیع ضد انقلاب ازمیان رفت دنبال کردیم . اما این ماجرا هنوز پایان نیافته است وقسمت‌عمدهٔ آن باقیست .

انقلاب چین از آنجهت ناکام گشت که منافع بیدار شدهٔ طبقاتی بزرگتر وپراهمیت‌تراز نیروهای ناسیونالیسم بود که میبایست‌همهٔ طبقات را بهم‌پیوسته‌نگاه دارد . مالکان ثروتمند اراضی و صاحبان سایر منافع مستقر ترجیح میدادند که نهضت ملی در هم بشکند تااینکه توده‌های دهقانان وکارگران بالا بیایندو مسلط شوند .

چین صرفنظراز آشفتگی‌های داخلی اکنون ناچار بود با حملهٔ‌مصممانهٔ یك دشمن نیرومند خارجی نیز مقابله کند . این دشمن ژاپن بودکه‌میخواست از ضعف چین و اشتغالات فراوان سایر قدرت‌های استعماری ، بنفع خود استفاده کند .

ژاپن اختلاطی فوق‌العاده و عجیب از تمدن صنعتی تازه با فئودالیسم قرون وسطائی و حکومت پارلمانی ، و قـدرت مطلقه سلطنتی و تسلط نظامی می‌باشد . طبقات حاکمه که از مالکان و نظامیان هستند تعمداً کوشیده‌اندکه دولتی بصورت یك قبیله بسازند که خودشان در رأس امور آن قرار دارند و امپراطور هم مافوق همه و رئیس عالی می‌باشد . مذهب ، آموزش و پـرورش و همه چیز برای کمك دادن به این منظور مورد استفاده واقع شده است .

مذهب یکی ازاموریست که کاملا تحت کنترل ونظارت دولت می‌باشد . معابد و اماکن مقدس‌همه زیر نظارت‌مستقیم قراردارندوروحانیان مأموران رسمی‌دولتی هستند. بدین ترتیب یکدستگاه عظیم تبلیغاتی ، ازراه معابد و مدارس مشغول کاراست و دائماً به مردم تعلیم می‌دهدکه نه فقط باید نسبت بکشور خود وطن پرستی داشته باشند بلکه نسبت به ارادهٔ امپراطور نیزکه موجودی نیمه خدا شمرده می‌شود مطیع بی چون وچرا باشند .

مقررات نظام قدیمی ژاپونی که شبیه رسوم قدیمی شوالیه‌های اروپائی بود و«بوشیدو» نامیده میشد یکنوع وفاداری وفداکاری درراه‌قوم وقبیله بود . درژاپن جدید همین افکارتوسعه یافته ودولت را دربر گرفته است که‌امپراطور هم دررأس‌آن قراردارد. امپراطوردرواقع مظهریست که طبقات مالکان بزرگ ونظامیان بنام اوقدرت را دردست خود دارند .

صنعتی شدن‌ژاپن‌یك طبقهٔ«بورژوا» درژاپن‌بوجودآورده است‌اماصاحبان صنایع بزرگ ازهمان خانواده‌های قدیمی مالکان بزرگ هستند وازین رو در ژاپن مانندکشورهای اروپائی قدرت ازطبقات فئودال به طبقات بورژوازی و سرمایه‌داری منتقل نگشت . حقیقت اینست که درژاپن چنان همه چیز در دست انحصارها متمرکزاست که فقط چند خانواده، همه چیز، یعنی صنایع و سیاست کشور را تحت تسلط وکنترل خود دارد .

مذهب بودائی از روزگاری قدیم درژاپن رواج داشته است . امامذهب «شینتو» بیشترجنبهٔ مذهب ملی داردزیرا این مذهب‌دربارهٔ ستایش‌آباء واجداد تأکید میکند . این ستایش وپرستش شامل امپراطوران وقهرمانان ملی گذشته ومخصوصاً کسانیکه درجنگ کشته‌شده‌اند نیزمیشود.ازین راه‌این‌مذهب‌وسیله‌ئی نیرومند برای ترویج احساسات وطن پرستانه وتبلیغ فکراطاعت بی چون و چرا نسبت به امپراطور زنده می‌باشد .

ژاپنی‌ها برای‌احساسات شدید وطن پرستی وقابلیت فداکاریهای‌بزرگ در راه وطن و کشورشان معروف هستند . اماکمتر کسی میداندکه این وطن پرستی ژاپنی‌ها بسیار متجاوز ومهاجم است ورؤیای امپراطوری جهانی را در

سرخود میپروراند . درحدود سال ۱۹۱۵ فرقهٔ تازه‌ئی در ژاپن تأسیس شد که«اوموتو- کیو» نامیده می‌شد و باکمال سرعت درسراسرکشوربسط یافت. نظریهٔ اساسی و اصلی این فرقه آن بود که ژاپن باید حاکم تمام جهان شود و امپراطور ژاپن رئیس عالی جهان باشد . از طرف این فرقه چنین اعلان شده بود :

« ما تنها هدفمان آنست که امپراطورژاپن حکمران وفرمانروای تمام جهان باشد زیرا او تنها سلطان وحکمران جهانست که مأموریت روحانی را ازقدیمترین اجداد خودکه در جهان خدائی بوده‌اندبمیراث دریافت داشته است .»

دردوران جنگ، بطوریکه دیدیم ، ژاپن کوشیدبا«بیست ویک‌درخواست» خود چین رادرفشاربگذارد وبرآن چیره شود. اما نتوانست‌آنچه را میخواست بدست آوردزیرا برسراین موضوع هیاهوی‌بزرگی درآمریکا واروپا برخاست. با اینهمه بمقدارزیادی ازمنظورهای خودرسید .

پس از جنگ ، وقتی امپراطوری تزاری روسیه منقرض گشت ژاپن فرصت مناسبی برای خود دید که در آسیا منبسط شود . باین‌منظورارتشهایش را به سیبری اعزام داشت و مأمورانش تا حدود سمرقند و بخارا تـا آسیای مرکزی نیز آمدند . این ماجرا عاقبت با شکست مواجه گشت زیرا روسیهٔ شوروی توانست سر زمین‌های سیبری را پس بگیرد و تا اندازه‌ئی هم آمریکا با این بسط نفوذژاپن مخالف‌بود . باید بیاد داشت‌که اصولا میان‌ژاپن‌وایالات متحدهٔ آمریکا دوستی فراوانی وجود ندارد . این هردوکشور بشدت نسبت بهم عداوت دارند و از ماورای اقیانوس آرام نسبت بیکدیگر خیره خیره می‌نگرند .

کنفرانس واشنگتن سال ۱۹۲۲ (که درنامه‌های قبلی بیان‌شد) ضربتی برجاه طلبی‌های ژاپن وموفقیتی برای سیاست آمریکا بود . در این کنفرانس نه‌کشور مقتدر ازجمله ژاپن متعهدگشتندکه تمامیت چین را محترم شمارند . مفهوم این امر آن بودکه ژاپن می‌بایست از تمام امیدهای خود برای منبسط

گشتن در چین‌صرفنظر کند . درهمین کنفرانس بود که پیمان اتحاد انگلستان‌و ژاپن (بخاطر آمریکا) پایان یافت وژاپن درشرق دورتنها ومنفردماند .

حکومت بریتانیاساختمان یك پایگاه عظیم دریائی را در سینگاپورآغاز کرد و این‌کار علناً تهدیدی برای ژاپن بشمار می‌رفت . درسال۱۹۲٤قانونی برضد مهاجرت ژاپنی‌ها در ایالات متحده بتصویب رسید زیرا می‌خواستند کارگران ژاپنی را از ایالات متحده دور نگاهدارند این تبعیض نژادی عکس‌العمل و خشم شدیدی در ژاپن و تا اندازه‌ئی در تمام شرق بر انگیخت. اما ژاپن نمی‌توانست به هیچ کاری بر ضد آمریکا بپردازد . ژاپن که خود را تنها ومنفرد دید ملاحظه می‌کرد که حلقه‌ئی ازکشورهای مخالف اورامحاصره کرده‌اند متوجه روسیهٔ شوروی شد و در ژانویهٔ ۱۹۲۵ پیمانی با این کشور امضاکرد .

باید در اینجا مصیبت بزرگی راکه برای ژاپن پیش آمدوموجب ضعف فراوانش شد برایت بگویم . در اول سپتامبر۱۹۲۵ زلزلهٔ هولناکی در ژاپن اتفاق افتادکه بدنبال‌آن هم طغیان‌های‌آب وحریق بزرگی درتوکیوکه‌پایتخت ژاپن بود روی نمود . درنتیجه این شهرعظیم ویران‌شد . همچنین بندر مهم «یوکوهاما» نیزبشدت‌آسیب دید. بیش‌از۱۰۰/۰۰۰ نفرکشته‌شدند وخسارات بسیارپیش‌آمد مردم ژاپن با اراده ودلیری بااین مصیبت مقابله‌کردندودرروی ویرانه‌های توکیوشهرتازه‌ئی بناکردند .

بطوریکه دیدیم ژاپن با روسیهٔ شوروی کنار آمد و پیمانی بست اما این امر از جهت مشکلاتی بود که برایش پیش آمده بود نه بعلت علاقه به کمونیسم وتأییداین فکر. کمونیسم بمعنی‌پایان یافتن‌ستایش‌وپرستش‌امپراطور، پایان فئودالیسم ، پایان استثمار توده‌های مردم‌بوسیلهٔ طبقهٔ حاکمه ودر واقع پایان تمام‌چیزهائی بودکه‌نظام موجودژاپن برآن‌متکی‌بودوازآن‌دفاع‌میکرد. این احساسات وتمایلات‌کمونیستی درژاپن‌هم نفوذکرد وبعلت‌افزایش‌فقرمردم که بیش ازپیش‌مورد استثمارصاحبان صنایع‌بزرگ قرارمیگرفتندرشدمی‌یافت. بعلاوه جمعیت ژاپن هم بسرعت زیاد می‌شد و نمی‌توانستند به‌آمریکا یا کانادا

وحتی به سر زمین‌های پهناور وبایراسترالیا مهاجرت کنند زیرا تمام‌این‌درها بروی ژاپن بسته شده بود .

چین درنزدیکی ژاپن بود اماخود چین هم جمعیت‌فوق‌العاده زیادداشت و باینجهت فقط مهاجرتهائی به«کره» و «منچوری» صورت میگرفت .

علاوه براین گرفتاریهای خاص، ژاپن میبایست بادشواریهای مشترکی که نتیجهٔ بحران اقتصادی وصنعتی سراسرجهان بود نیزمقابله کند. چون‌وضع داخلی دشوارتر و جدی‌تر می‌شد افکار «تمایلات کمونیستی ورادیکال (متمایل بسوسیالیسم) با شدت‌بیشتری منبسط گشت . درسال ۱۹۲۵ «قانون‌حفظ‌آرامش» درژاپن بتصویب رسید .ازآنجاکه عبارات این قانون جالب وپرمعنی است‌ماده اول‌آنرا برایت نقل میکنم‌که چنین بود :

«کسانی‌که انجمن یا سازمان اخوت و برادری بمنظور مخالفت با سازمان ملی یا تجاوزبه سیستم مالکیت خصوصی تشکیل دهندیاکسانی که با علم واطلاع ازهدف‌های چنین‌انجمن یا سازمانی به‌آن‌ملحق‌شوند به‌کیفرهائی خواهند رسید که از اعدام تا بیش از پنج سال حبس باکار خواهد بود .»

لحن‌بسیارشدید این‌قانون که‌نه فقط‌باکمونیسم‌بلکه‌باتمام‌انواع‌سوسیالیسم وافکار رادیکال واصلاحات اساسی مخالفت داشت نشان میدادکه حکومت ژاپن تاچه اندازه میخواست با توسعه و رشدکمونیسم مبارزه‌کند .

اماکمونیسم نتیجهٔ توسعهٔ فقریست‌که ازاوضاع اجتماعی بوجود می‌آید وبدون آنکه این اوضاع تغییر پذیرد، تنهابکاربردن فشار وتضییقات نمیتواند آنرا علاج‌کند . درژاپن درحال حاضرفقرفوق‌العاده و هولناکی وجوددارد . دهقانان ژاپن مانند چین وهند زیر فشاروامهای سنگین ازپادرمیآیند. مالیاتها مخصوصاً بخاطر هزینه‌های هنگفت نظامی بسیار سنگین است . گزارش‌هائی منتشر شده که نشان مـی دهد دهقانان گرسنه می‌کوشند خود را با ریشهٔ علف‌ها سیر کنند و حتی فرزندانشان را می‌فروشند . طبقات متوسط هم بعلت توسعهٔ بیکاری در وضع بدی هستند و تعداد خودکشی خیلی افزایش یافته است .

مبارزه باکمونیسم دراوایل سال ۱۹۲۸ باشدت شروع شد بطوریکه دریك شب بیش از ۱۰۰۰ نفر بازداشت شدند و روزنامه‌ها خبر این واقعه را تا بیش‌ازیکماه بعدهم نمیتوانستند منتشر کنند. حملات پلیس و بازداشت‌های دسته جمعی هرسال از پی هم صورت میگرفت. یکی‌از بزرگترین‌هجومهای پلیس در اکتبر ۱۹۳۲ بود که ۲۲۵۰ نفر یکباره بازداشت شدند. بیشتر بازداشت شدگان کارگر نبودند بلکه دانشجو ومعلم بودند. درمیان‌آنها صدها نفر دکترهای تحصیل کرده و صاحبان درجات علمی وزنان‌نیز بودند.

ذکر این مطلب بسیارجالب است که بسیاری جوانان ازخانواده‌های ثروتمند نیز در ژاپن مجذوب کمونیسم میشدند. در آنجا هم مانندهندو جاهای دیگر صاحبان افکار مترقی بیش از جنایتکاران گناهکار شمرده میشوند. بعضی محاکمات کمونیست‌های ژاپن‌هم‌مانند محاکمات «میروت» هند چندین سال ادامه می‌یافت.

آنچه در بارهٔ اوضاع ژاپن گفتم برای آنست که تصوری ذهنی از مقدمات ماجرای منچوری که ازطرف ژاپن شروع شد واکنون به‌آن‌خواهیم پرداخت داشته باشی.

در نامه‌های قبلی خوانده‌ای که ژاپن بطور مداوم میکوشید که در روی قارهٔ اصلی آسیا ابتدا در «کره» و بعد هم در «منچوری» جای پائی برای خود فراهم سازد. جنگ ژاپن باچین درسال ۱۸۹٤وجنگ باروسیه که دهسال بعد روی داد همه بهمین منظور بود. در این ماجراها ژاپن موفق گشت وقدم بقدم پیش میرفت. «کره» بوسیلهٔ ژاپن بلعیده شد و بصورت قسمتی از امپراطوری ژاپن درآمد.

در منچوری، که نام کلی سه ایالت شمال شرقی چین است. روسهادر حدود «پرت‌آرتور» امتیازات و تأسیساتی داشتند که بجنگ ژاپنی‌ها افتاد. قسمتی از راه‌آهنی که روسها درمنچوری ساخته بودند وبنام «راه‌آهن‌شرقی چین» معروف بود نیز تحت نظارت و تسلط ژاپنی‌ها قرار گرفت و آنرا «راه‌آهن جنوبی‌منچوری» نامیدند. باتمام این تغییرات، منچوری‌هنوزهم

تحت تسلط حکومت چین بود و بعلت وجود راه آهن مهاجران چینی بتعداد زیاد به منچوری می‌آمدند. در واقع مهاجرت به این سه ایالت شمال‌شرقی چین یکی‌ازبزرگترین مهاجرت‌های تاریخ جهان میباشد.

در ظرف هفت سال از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ بیش از ۲٫۵۰۰٫۰۰۰ نفر چینی مهاجرت کردند. جمعیت منچوری در حدود ۳۰ میلیون نفراست که ۹۵ درصد ایشان چینی هستند و در نتیجه، این سه ایالت کاملاچینی‌میباشند. ۵ درصد بقیهٔ جمعیت منچوری هم مخلوطی از روسی‌ها، قبایل بیابانگرد مغول، کره‌ئی‌ها و ژاپنی‌هامیباشد. اهالی‌قدیم واصلی‌منچوری‌درمیان‌چینی‌ها حل شده‌اند وحتی زبان خودرانیزفراموش کرده‌اند.

لابدآنچه را در بارهٔ «قرارداد نه‌کشور» که در کنفرانس‌واشنگتن‌سال ۱۹۲۲ امضا شد برایت گفته‌ام بیاد داری. هدف این قرار داد که‌بوسیلهٔ کشورهای غربی طرح شد مخصوصاً آن بود که ازطرحهای ژاپن برای چین جلوگیری شود. هر نه‌کشور ـ که ژاپن هم یکی از ایشان بود ـ علناً و بدون هیچ ابهامی موافقت کردند که: «حاکمیت و استقلال وتمامیت ارضی‌و اداری چین را محترم بشمارند.»

تا چند سالی ژاپن دست نگاهداشت. اما در پشت صحنه‌ها با پول و وسایل دیگر به بعضی سران و سرداران جنگجوی چین یا «توچون» ها کمك میداد تا جنگ‌های داخلی را برضد یکدیگر ادامه دهند وباین ترتیب چین ضعیف بماند. مخصوصاً به «چانك تسولین» که بر منچوری و حتی پکینگ هم تا زمان فتح ناسیونالیست‌های جنوبی چین مسلط بود کمك زیاد میدادند.

در سال ۱۹۳۱ حکومت ژاپن علناً روش تجاوز آمیزی در منچوری پیش گرفت. شاید این کار نتیجهٔ بحران اقتصادی شدیدی بود که آنهارا ناچار ساخت به‌اقدامی در خارج از کشور بپردازند تا توجه عمومی‌رامشغول دارند و مقداری از فشار بحران داخلی تقلیل یابد. یا شاید بعلت آن بود که نظامیان بر دستگاه حکومتی ژاپن مسلط بودند. شاید هم بآن علت‌بود

که ژاپـن احساس میکرد تمام کشورهـای مقتدر دیگر بـا آشفتگی ها و گرفتاریهای خود و بحران اقتصادی سرگرم هستند و احتمالا کاری به‌کاراو نخواهد داشت .

ممکن هم هست که تمام این دلایل همه باهم دربرانگیختن حکومت ژاپن برای پرداختن به این‌کارجدی مؤثر بوده است .

این کار از آنجهت اهمیت داشت که عملا نقض رسمی « قرارداد نه‌کشور » سال ۱۹۲۲ بود . همچنین نقض مقررات اساسنامهٔ جامعهٔ ملل بود زیرا چین و ژاپن هردو عضو این سازمان بودند و باین‌قرارنمیتوانستند بدون مراجعه به جامعهٔ ملل به حمله برضد یکدیگر بپردازند و بالاخره نقض صریح پیمان پاریس سال ۱۹۲۸ (یا پیمان‌کیلوگ) بود کـه جنگ را غیر قانونی اعلان میکرد . ژاپن ، با حمله بردن بر چین صریحاً تمام این‌پیمانها را نقض‌کرده بود وعملا به‌تمام جهان اعتنائی نداشت .

البته ژاپنی‌ها رسماً به چنین کاری نپرداختند . آنها ظاهراً بهانهٔ دروغینی برای کارخود درست کردند و مدعی شدند که بعلت‌وجوددسته‌های راهزنان در منچوری و بعضی حوادث که پیش آمده است ناچارشده‌اند نیروهای خودرا به آنجا بفرستند تا منافع خویش را حفظ‌کنند . باین جهت علناً اعلان جنگ ندادند اماعملا برمنچوری هجوم بردند .

مردم چین از این ماجراسخت خشمگین بودند . حکومت‌چین‌درمقابل این کاراعتراض کرد و به جامعهٔ ملل و سایر دولت‌های مقتدر دیگر شکایت برد اما هیچکس توجهی به او نشان نداد. هرکشور چنان سرگرم گرفتاری‌های خود بود که میخواست بعلت مخالفت با ژاپن گرفتاری تازه واضافه‌ئی هم برای خود فراهم سازد .

شاید هم بعضی از دولت‌های بزرگ و مخصوصاً انگلستان پنهانی با ژاپن قرارهائی گذاشته بودند . دسته‌های نامنظم مدافعان چینی درمنچوری دردسر بزرگی برای ژاپنی‌ها فراهم میساختند . معهذا چنین وانمود میشد که جنگی میان دوکشور وجود ندارد ! مهمترین مبارزه‌ئی که برضد ژاپن

صورت میگرفت نهضت دامنه داری بود که برای تحریم کالاهای ژاپنی آغاز گشت .

در ژانویه ۱۹۳۲ ارتش ژاپن با حمله‌ئی ناگهانی در خاك اصلی چین در نزدیکی شانگهای فرود آمدند ویکی از فجیع‌ترین کشتارهای عصر حاضر را انجام داد . ژاپنی‌ها از نزدیك شدن به منطقهٔ امتیازات کشورهای بزرگ دیگر خودداری کردند تا کشورهای غربی را بر ضد خود تحریك نکنند اما به محلات و نواحی دیگر که مسکن چینی‌ها بود و جمعیت بیشتر هم داشت حمله میبردند و کشتار میکردند . منطقهٔ عظیمی در نزدیکی شانگهای (که تصور میکنم نامش « چاپه » بود) بمباران شد و بشدت ویران گشت هزاران نفر کشته شدند و گروه بسیاری بی‌خانمان گشتند .

بیاد بیاور که این اقدامات ، عملیات جنگی برضدارتش نبود، گلوله‌ها و بمب‌های ژاپن بر سر مردم بیگناه عادی و غیر نظامی افکنده میشد وقتی از دریاسالار ژاپنی که مأمور انجام این اقدامات دلیرانه(!) بود درباره این عملیات سؤال شد اظهار داشت که ژاپن بدون هیچ ترحمی تصمیم گرفته است که « باید فقط دو روز دیگر هم بمباران بدون تبعیض غیر نظامی‌ها ادامه یابد !» حتی خبرنگار روزنامهٔ تایمز لندن در شانگهای که خود هوادار ژاپن بود از این اقدامی که خود او « کشتار عمومی و کلی » چینی‌ها بوسیلهٔ ژاپنی‌ها می‌نامید متحیر شده بود . بنابراین میتوان تصور کرد که مردم چین در مقابل این اقدامات چه احساسی داشته‌اند .

سراسر چین را موجی از وحشت و نفرت فراگرفت. سرداران مختلف جنگجو و حکومت‌های مختلف چین در مقابل این هجوم وحشیانهٔ خارجی رقابت‌های خودرا فراموش کردند یا ظاهراً فراموش کردند . صحبت از آن بمیان آمد که جبههٔ متحدی در مقابل ژاپن تشکیل شود و حتی حکومت کمونیست داخلهٔ چین نیز کمك و همکاری خودرا به حکومت نانکینگ عرضه داشت . معهذا عجیب است که حکومت نانکینگ یا بعبارت صحیح‌تر « چیانگ‌کایچك » رهبر آن برای دفاع ازشانگهای در مقابل نیروهای ژاپنی



که پیش می‌آمدند اقدامی نکرد . تنها کاری که حکومت نانکینگ کرد آن بود که اعتراضنامه‌ئی به جامعهٔ ملل فرستاد . حتی سعی نکرد که نیروی متحدی برای مقاومت در برابر ژاپنی‌ها ترتیب دهد . ظاهراً چنین معلوم میشد که این حکومت با وجود حرف‌هائی که میزد و با وجود نارضائی‌که درسراسر کشور شعله میکشید قصد مقاومت دربرابر ژاپنی‌ها نداشت .

در این موقع واقعهٔ شگفت انگیزی روی نمود . سپاهی عجیب از جنوب چین که بنام « سپاه نوزدهم پیاده » نامیده میشد در شانگهای ظاهر گشت . این سپاه از اهالی کانتون بود اما نه تحت فرماندهی نانکینگ‌قرار داشت و نه زیر فرمان حکومت کانتون بود. ارتشی‌بودخشم‌آلودکه تجهیزات کافی و توپ‌های بزرگ و انیفورم صحیح نداشت . حتی افراد آن لباس کافی نداشتند که خودرا در برابر سرمای شدید زمستان چین محفوظ نگاه دارند . در میان افراد این سپاه بسیاری جوانان شانزده و چهارده ساله خدمت میکردند و حتی بعضی‌ها فقط دوازده سال داشتند .

این سپاه خشمگین تصمیم گرفت که بجنگد و برخلاف دستور و فرمان چیانگ‌کایچك جلو ژاپنی‌هارا بگیرد . مدت دوهفته در اواخر ژانویه‌واوایل فوریه ۱۹۳۲ همین سپاه بدون دریافت هیچ کمکی از حکومت نانکینگ دلیرانه جنگید و چنان مقاومتش جسورانه و قهرمانی بودکه نیروهای‌ژاپنی باوجود آنکه تجهیزات خیلی بهتر داشتند و بسیارنیرومندتر بودند در مقابل آنها متوقف گشتند . نه فقط ژاپنی‌ها بلکه همه‌کس ، چه قدرت‌های‌خارجی و چه خود چینی‌ها از این مقاومت دلیرانه متحیر بودند . پس ازدوهفته جنگ و مقاومت بدون کمك ، در موقعی‌که همه کس شهامت و دلیری این سپاه را میستود چیانگ‌کایچك هم دسته هائی از نیروی خودرا برای کمك آنها اعزام داشت .

« سپاه نوزدهم پیاده » تاریخ را بوجود می‌آورد و در سراسر جهان مشهور گشت . دفاع دلیرانهٔ آنها نقشه‌های ژاپنی ها را واژگون ساخت و چون دولت‌های غربی نیز در بارهٔ منافع خودشان در شانگهای نگران بودند

نیروهای ژاپنی تدریجاً منطقهٔ شانگهای را تخلیه کردند و باکشتی‌های خود عقب نشستند. قابل تذکر است که دولت‌های مقتدر غربی خیلی بیشتر در بارهٔ منافع مالی و سایر منافع خودشان نگران بودند تا در بارهٔ کشتارهای فوق‌العاده نظیر کشتار «چاپه» که در آن هزاران نفر چینی کشته میشدند یا در باره نقض علنی مقررات و پیمان‌های بین‌المللی.

جامعهٔ ملل بارها این موضوع را مطرح میساخت اما بارها به بهانه‌ئی اقدام را به تأخیر می‌انداخت. این واقعیت که عملا جنگی جریان داشت و هزاران نفر کشته میشدند برای جامعهٔ ملل اهمیت فوری نداشت. گفته میشد که در آنجا جنگ واقعی وجود ندارد زیرا رسماً جنگ اعلان نشده است! بر اثر این ضعف‌و بدرفتاری تقریباً عمدی، حیثیت و اعتبار جامعهٔ ملل‌آسیب فراوان دید. بدیهیست مسئولیت اصلی این وضع بعهدهٔ بعضی از دول بزرگ بود و مخصوصاً انگلستان در جامعهٔ ملل بهواداری ازژاپن میپرداخت.

بالاخره جامعهٔ ملل یك کمیسیون بین‌المللی برای تحقیق در بارهٔ موضوع منچوری تحت ریاست «اردلایتون» تشکیل داد.

این اقدام فوراً مورد تصویب دولت‌های بزرگ‌غربی قرار گرفت زیرا مفهوم واقعیش این بودکه تا چند ماه هرگونه اخذ تصمیمی به‌تأخیر می‌افتاد. منچوری بسیار دور بود و مدتی طول میکشید تا این کمیسیون به آنجا برود وگزارشی تهیه کند وشاید تا آنوقت قضیه بکلی خاتمه می‌یافت.

ژاپنی‌ها نیروهای خود را از شانگهای عقب‌کشیدند اما توجه بیشتری به‌منچوری مبذول داشتند. در آنجا حکومتی عروسکی و دست‌نشانده بوجود آوردند و اعلان‌کردندکه منچوری از حق خودمختاری برای‌حکومت برخود استفاده میکند. این دولت عروسکی «منچوکوئو» نامیده میشد و جوانی که ظاهراً ازاعقاب حکمرانان باستانی منچو بودکه روزگاری بر چین حکومت میکردند پادشاه دولت تازه شد. بدیهیست تمام این‌ها فقط مثل یك نمایش خیمه شب‌بازی بود و درواقع ژاپن حکمران این منطقه بود. همه‌کس بخوبی میدانست که اگر ارتش ژاپن عقب‌نشینی کند دولت «منچوکوئو» در ظرف

یك روز ازمیان میرود .

ژاپنی‌ها در منچوری درد سرهای فراوان و بزرگ داشتند زیرا دسته‌های داوطلبان چینی (پارتیزان‌ها) دائماً بر ضد آنها می‌جنگیدند . این دسته‌ها را ژاپنی‌ها « راهزنان » مینامیدند . ارتش‌های دولت منچوکوئو که از چینی‌های محلی تشکیل میشد بوسیلهٔ ژاپنی‌ها تربیت و مجهز میشدند اما وقتی که برای مقابله با این‌باصطلاح « راهزنان! » فرستاده میشدند با تمام تجهیزات تازه و مدرن خود بطرف مقابل میرفتند و به «راهزنان» میپیوستند. بر اثر این جنگهای لاینقطع منچوری آسیب فراوان دید و بازرگانی پرسود «سویا» که قبلا برایت گفتم روبمرگ نهاد .

پس از چندماه تحقیقات « کمیسیون لایتون » که از طرف جامعهٔ ملل تعیین شده بود گزارش خود را تهیه و تقدیم کرد . این سند باکمال دقت و ملاحظه و با رعایت کامل عبارات واصطلاحات قضائی تهیه شده بود اما درعین حال برضد ژاپن بودباین جهت حکومت بریتانیا را بسیار ناراحت وخشمگین ساخت زیرا میخواست از ژاپن حمایت کند . باز هم رسیدگی باین موضوع چند ماه بتأخیر افتاد ولی عاقبت می‌بایست قضیه در جامعهٔ ملل مطرح شود .

روش آمریکا با روش انگلستان تفاوت کلی داشت و بیشتر مخالف ژاپن بود . آمریکا اعلان کرد که هیچ تغییری راکه باجبار بوسیلهٔژاپن در وضع منچوری یا جاهای دیگر صورت گیرد برسمیت نخواهد شناخت . اما با وجود این مخالفت صریح وجدی آمریکا ، انگلستان و تا اندازه‌یی فرانسه و ایتالیا و آلمان از ژاپن جانبداری‌کردند .

در حالیکه جامعهٔ ملل تمام مساعیش را بکار میبرد که از اتخاذ تصمیم خود داری‌کند ژاپن به‌اقدامی تازه پرداخت . در روز اول سال ۱۹۳۳ یك سپاه ژاپنی بطور ناگهانی درسرزمین اصلی‌چین ظاهر گشت وبه «شانهایکوان» که در داخل دیوار بزرگ‌چین بسمت داخلهٔچین میباشد حمله برد . در این یورش گوله‌های سنگین توپ‌های بزرگ و بمب‌های هواپیماها مشترکاً مورد استفاده قرار میگرفت . این حمله کاملا مدرن و تازه بود و شهر

«شان‌هایکوان» به خرابه‌های دود کننده‌ئی مبدل گشت و گروه بسیاری از ساکنانش مقتول یا مجروح شدند.

سپس ارتش ژاپن به پیشروی در ایالت چینی «جهول» پرداخت وبه «پیینگ» نزدیك شد. بهانهٔ این حملهٔ وحشیانه آن بودکه «راهزنان»، ایالت «جهول» را تکیه‌گاه خود برای حمله بر«منچوکوئو» قرار داده‌اند و اصولا «جهول» قسمتی از «منچوکوئو» میباشد!

این حملهٔ تازه و کشتار روز اول سال، جامعهٔ ملل را تکان دادوبیدار ساخت و در این بیداری مخصوصاً اصرار دولت‌های کوچکتر عضو جامعه‌مؤثر بود. جامعهٔ ملل طی قطعنامه‌ئی «گزارش لایتون» را تصویب کرد و ژاپن را محکوم ساخت. اما حکومت ژاپن کمترین توجهی باین قطعنامه مبذول نداشت (زیرا خوب میدانست که بعضی از دول بزرگ و مخصوصاً انگلستان از او هواداری میکنند) و از جامعهٔ ملل کناره گرفت.

در حالیکه ژاپن جامعهٔ ملل را ترك میگفت همچنان پیشروی خود را بسوی پیینگ ادامه میداد ودر راه خود تقریباً با مقاومتی روبرو نمیشد. در موقعی که نیروهای ژاپنی تقریباً بدروازه‌های پیینگ رسیده بودند، در ماه مه ۱۹۳۳ پیمان ترك مخاصمه‌ئی میان چین و ژاپن اعلان گردید. ژاپن پیروز شده بود.

تعجب‌آور نیست که‌حکومت نانکینگ و حزب کنونی کوئومین تانگ محبوبیت خوددادر چین‌بکلی از دست داده باشند زیرا پس‌از روش حقیرانه‌ئی که در برابر تجاوز ژاپن اتخاذکردند آبروئی برای ایشان باقی نماند.

در بارهٔ موضوع منچوری مطالب زیادی گفتم، این موضوع خیلی مهم است زیرا در آیندهٔ چین اثر میگذارد. اما اهمیت بیشتر موضوع از آنجهت است که ماهیت جامعهٔ ملل و بی اثر و بی ثمربودن‌آنرا در مقابل سوء رفتار بین‌المللی بخوبی نشان میدهد. همچنین دوروئی دولت های مقتدر اروپائی و توطئه‌ها و دسیسه‌هاشان را فاش میسازد.

در این مورد بخصوص آمریکا (که عضو جامعهٔ ملل هم نبود) کوشید

که روش جدی و مصممانه‌یی نسبت بژاپن پیش‌گیرد و تقریباً کار را بمرحلهٔ نزدیك بجنگ هم کشاند . اما هواداری مخفیانه‌که انگلستان و سایر دولت‌ها نسبت به‌ژاپن ابراز میداشتند روش جدی‌آمریکا را هم بی اثر میساخت وچون آمریکا احساس کرد که در مقابله با ژاپن ممکن است تنها بماند روش احتیاط آمیزتری پیش گرفت .

اعضاء جامعهٔ ملل دولت عروسکی « منچوکوئو » را برسمیت نشناختند اما این عدم شناسائی بیشتر جنبهٔ شوخی داشت .

با وجود آنکه جامعهٔ ملل ژاپن را محکوم کرد ، وزیران و سفیران بریتانیا از این دستور سرپیچی میکردند و اقدامات ژاپن را موجه نشان میدادند . این روش انگلستان با روشی که نسبت به روسیه پیش گرفت تضاد نمایانی داشت . در آوریل ۱۹۳۳ چند تن مهندس انگلیسی بعلت جاسوسی در روسیه محاکمه شدند بعضی از آنها تبرئه گشتند و دونفر بمحکومیت های سبك محکوم شدند . دراین موقع هیاهوی عظیمی در انگلستان برپا گشت و حکومت بریتانیا ورود کالاهای روسی را به انگلستان ممنوع ساخت و روسیه هم متقابلا از ورود کالاهای انگلیسی جلوگیری کرد [1] .

بدینقرار حکومت چین ، منچوری وچیزهای فراوان دیگری‌راازدست داد و ژاپن همچنان بقیهٔ نواحی چین را هم تهدید میکرد . تبت‌مستقل بود. مغولستان‌کشوری شوروی بودکه با اتحاد شوروی اتحاد داشت . همچنین در ایالت بزرگ « سینکیانگ » با ترکستان چین که در فاصلهٔ تبت و سیبری واقع شده است ناراحتی‌ها و آشفتگی‌هائی برای حکومت چین بوجود آمد .

از شهر سرینگر مرکز کشمیر در هند و از راه « لـه » در « لاداخ » کاروان هائی منظماً بـه شهرهای «یارقند» و «کاشغر» که در سینکیانگ هستند رفت و آمد داشتند . جمعیت این ناحیه بیشتر از ترکهای مسلمان میباشد. اینها از حیث ظاهر و قیافه وفرهنگ و حتی اسامیشان چینی هستند اما خیلی

---

۱ ــ این جنگ بازرگانی میان انگلستان‌و روسیه‌چندی بعد باقراردادی که‌میان دوکشور بسته‌شد پایان یافت .

از قلب چین دور میباشند وبیابان «گبی» آنها را از چین اصلی جدامیسازد. وسایل ارتباط این ناحیه بسیار ابتدائیست . رشته‌های ارتباطی کـه آنها را بچین پیوند میدهد خیلی نیرومند نیست و یکنوع احساس ناسیونالیسم ترکی در اینجا وجود داردکه گاه بگاه ظاهر میشود .

این منطقهٔ پهناوریکی‌از مراکز توطئه ها و دسیسه های بین‌المللی‌است که از زمان جنگ بزرگ ادامه داشته است . انگلستان و روسیه و ژاپن در اینجا بجاسوسی میپردارندو برضدیکدیگر و بر ضد حکومت چین عمل‌میکنند و به رؤسـای محلی‌که رقیب یکدیگر میباشند کمك میدهند .

در اوایل سال ۱۹۳۳ یك شورش ترکی در سینکیانگ آغاز شد . شهرهای یارقند و کاشغر سقوط کرد و حکومتی جمهوری اعلان گردید . انگلیسی ها ، شورویها را متهم میساختند که این‌شورش را تشویق میکنند اما شورویها علناً انگلیسی ها را مسئول این شورش معرفی میکردند و میگفتند که هدف ایشان آنست که دولتی پوشالی نظیر « منچوکوئو » در فاصلهٔ چین و روسیه بوجود آورند . حتی نام افسرانگلیسی که شورش سینکیانگ را براه انداخته بود معرفی میکردند .

یادداشت مؤلف

این شورش سینکیانگ بـا هواداری شورشی از حکومت چین و کمکهای غیر رسمی‌که مقامات شوروی میدادند و سرکوب شد و درنتیجه اعتبار شورویها درآسیای مرکزی بیشتر شد وحیثیت وآبروی انگلیسی‌ها سقوط کرد وتقلیل یافت.

۱۷۹

اتحاد جمهوریهای شوروی سوسیالیستی

۷ ژوئیه ۱۹۳۳

اکنون بروسیه ، بسرزمین شوراها ، بازگردیم و رشتهٔ داستان خودرا از آنجا که رها شده است دنبال کنیم . در روسیه ما به ژانویه ۱۹۲٤ یعنی زمانیکه لنین ، رهبر و الهام بخش انقلاب درگذشت رسیدیم .

در بسیاری ازنامه‌های بعدی خودکه از آنوقت در بارهٔ کشورهای‌دیگر برایت نوشته‌ام اغلب نام روسیه بمیان آمده است . هنگام مطالعهٔ مسائل اروپائی ، یا موضوع مرز هند ، یاکشورهای خاورمیانه و ترکیه و ایران ، یا شرق دور وچین و ژاپن بارها و بارها نام روسیه هم مطرح شده است .

لابد باین موضوع توجه کرده‌ای که بزحمت میتوان مسائل سیاست و اقتصاد ملتی را از دیگران جداساخت و در واقع‌چنین کاری غیرممکن‌است. روابط متقابل و بستگی‌های متقابل ملل در سالهای اخیر خیلی زیادتر شده است و جهان از جهات گوناگون بصورت یك واحد درمی‌آید .

تاریخ هم جنبهٔ بین‌المللی‌پیداکرده است و تاریخ‌جهانی شده است‌وفقط وقتی میتوان آنرا حتی ازلحاظ یك‌کشور، بدرستی فهمید ودرك کردکه بتوانیم تمامی جهان را یکجا بنظر آوریم .

منطقهٔ پهناوری که اتحـاد شوروی را در اروپا و آسیا تشکیل میدهد از دنیای سرمایه‌داری جداست ، معهذا در همه‌جا بااین دنیای جداگانه‌تماس و اغلب تصادم دارد . درنامه‌های سابق برایت‌گفتم که چگونه شوروی روشی سخاوتمندانه نسبت به کشورهای شرقی اتخاذ کرد و بترکیه و ایران و

افغانستان کمك داد . وچگونه روابطی صمیمانه با چین برقرار ساخت که بعد ناگهان قطع شد .

همچنین از «حملهٔ آرکوس» درانگلستان و«نامهٔ زینوویف» که معلوم شد جعلی بوده است ومعهذا در انتخابات عمومی بریتانیا اثر گذاشت برایت گفتم. اکنون میخواهم‌ترا به‌مرکزسرزمین شوروی ببرم تاتحولات‌آزمایش اجتماعی عظیم وجذابی راکه درآنجا صورت میگرفت ببینی .

نخستین چهار سال پس از انقلاب از ۱۹۱۷ تا۱۹۲۱ دوران جنگ و مبارزه برای‌حفظ حیات انقلاب درمقابل‌گروهی ازدشمنان‌گوناگون بود.این دوران زمان مشقات دردناك، جنگهای داخلی وشورش وگرسنگی و مرگ و مصیبتی بودکه توده‌های‌مردم‌با غیرت شبیه به تعصب مذهبی‌آنراتحمل‌میکردند ودردفاع ازآرمان خود دلیری فوق‌العاده نشان میدادند . این جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها چیزی نبودکه پاداش فوری داشته باشد جزامیدهای مژده بخشی‌که مردم رادلخوش میداشت وبآنها نیرومیداد تا بارسنگین رنجهای هولناك‌راتحمل کنند وحتی شکم‌های‌گرسنهٔ خود را هم تامدتی ازیاد ببرند . این زمان‌دوران «کمونیسم مبارز» بود .

سپس دوران آسایش نسبی ومحدودی فرا رسیدکه لنین سیاست اقتصادی تازه‌ئی راکه بطورخلاصه «نپ» نامیده می‌شود درسال ۱۹۲۱ شروع‌کرد.این اقدام بظاهرنسبت به‌کمونیسم قدمی به عقب بود وسازشی با عناصر بورژوازی کشور بشمار میرفت. البته مفهوم این امرآن نبودکه رهبران بلشویك هدفهای خود راتغییر داده‌اند . بلکه معنی این‌اقدام‌آن بودکه فقطیك قدم‌بعقب‌رفته‌اند تاکمی استراحت‌کنند ونیروهای خود رامجهز سازند تابعد دوباره چندین‌قدم به جلو بیایند .

بدینقرار شوروی‌ها مستقر گشتند و مسئلهٔ عظیم ساختمان ملتی که تا اندازهٔ زیادویران شده وآسیب دیده‌بود دربرابرشان قرارگرفت. برای‌ساختن کشوروانجام‌کارهای‌مثبت‌ماشین وموادومصالحی‌مانند لوکوموتیوها ،واگونهای راه‌آهن ، وسایل حمل ونقل ، کامیون‌ها، تراکتورها ، و تجهیزات کارخانه‌ها

لازم بود . آنها ناچار بودند این چیزها را از کشورهای خارجی خریداری کنند و پول کافی هم نداشتند . باین جهت تصمیم گرفتند اعتباراتی در این کشورهای خارجی برای خود بدست آورند تا بتوانند قیمت کالاهائی را که می‌خرندبا شرایط مساعدی بپردازند . اما اعتبارات خارجی‌هم فقط‌وقتی‌داده میشود که کشورهائی که بایکدیگر مذاکره میکنند روابطی داشته باشندونه‌این که یکدیگررا برسمیت نشناسند .

ازین جهت‌روسیهٔ شوروی‌بسیار علاقمند بود که ازطرف‌کشورهای‌بزرگ برسمیت شناخته شود و بتواند روابط سیاسی وبازرگانی باآنها برقرارسازد . اما این کشورهای بزرگ امپریالیستی از بلشویکها و تمام اقداماتشان نفرت داشتند . درنظرآنها کمونیسم چیزی زشت ومنفوربود که میبایست نابود شود . حتی با تمام مقدورات خودکوشیده بودند که با جنگها ومداخلات نظامی خود آنرا نابود سازند اما ناکام شده بودند .

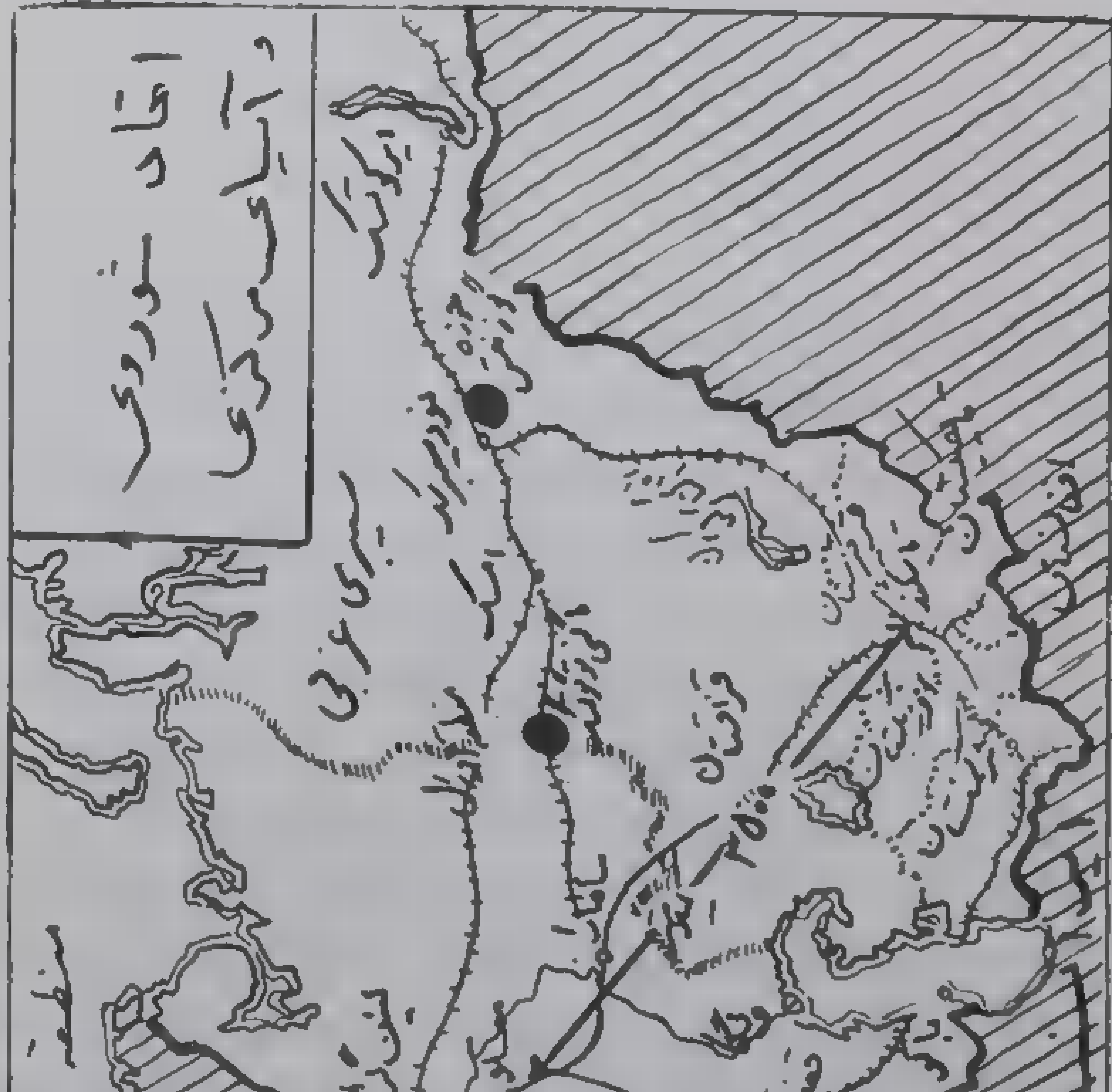
آنها ترجیح میدادندکه اصولا با شوروی‌هاکاری نداشته باشندولی‌خیلی دشواراست حکومتی راکه بریك ششم سطح‌کرهٔ‌زمین مسلط است‌نادیده‌گرفت، وازآن دشوارتر اینکه نمیتوان‌کشوری راکه میتواندمصرف‌کنندهٔ خوبی‌برای کالاهای بازرگانی باشد ومقدارزیادی‌از ماشین‌های‌گرانقیمت راخریداری‌کند نادیده انگاشت . دادوستد وبازرگانی میان‌کشوری‌کشاورزی مانند روسیه با کشورهای صنعتی مانندآلمان ، انگلستان وآمریکا بنفع هردوطرف بود زیرا روسیه به ماشین‌های صنعتی احتیاج داشت ومیتوانست درمقابل، خواربارومواد خام را با قیمتهای مناسبی بفروشد .

بالاخره قدرت منافع کیسه‌ها بیش از کینه نسبت به کمونیسم بود و تقریباً تمام کشورها حکومت شوروی را برسمیت شناختند وبسیاری ازایشان قراردادهای بازرگانی با شوروی منعقد ساختند تنها دولت مقتدری که از شناسائی شوروی بطور مداوم خودداری می‌کرد ایالات متحدهٔ آمریکا بود [1]

۱ ــ ایالات متحدهٔ آمریکا عاقبت درسال ۱۹۳۳ حکومت شوروی‌را به رسمیت شناخت وروابط سیاسی میان دوکشور برقرارگردید .

بدین‌ترتیب شوروی‌ها روابط را با بیشتر دولت‌های بزرگ‌سرمایه‌داری و امپریالیستی برقرار ساختند و تا اندازه‌ئی از رقابت‌های میان آنها بهره‌مند گشتند. همچنانکه دیدیم آلمان مغلوب درسال ۱۹۲۲ هنگام امضای «پیمان راپالو» متوجه شوروی گردید و شوروی‌ها از این جریان استفاده کردند.

با این همه سازش میان شوروی‌ها و کشورهای دیگر ثابت و پایدار



نبود و اصولا بنیان ثابتی برای سازش میان دو سیستم کاپیتالیستی وکمونیستی وجود نداشت . بلشویک‌ها هدواره مردم اسیر وتحت فشاررا چه در کشورهای مستعمره و چه درکارخانه‌های کشورهای غیر مستعمره تشویق‌میکردند که‌برضد استثمارگران خود قیام‌کنند . البته این کار را بطور رسمی نمیکردند بلکه بوسیلهٔ « کمیترن » یا « سازمان بین‌المللی کمونیست انترناسیونال » انجام میدادند . از طرف دیگر کشورهای امپریالیستی و مخصوصاً انگلستان دائماً بتحریك روسیه‌برضد موجودیت شوروی‌ها میپرداختند . درنتیجه‌ناچارآشفتگی پیش‌می‌آمد و اغلب تصادماتی روی مینمود که‌گاهی بقطع روابط سیاسی‌وتهدید جنگ منتهی میگشت .

لابد بیاد داری که برایت گفتم بدنبال ماجرای « حملهٔ‌آرکوس » در انگلستان که در سال ۱۹۲۷ روی داد روابط دو کشور شوروی و انگلستان قطع شد . فهم این تصادمات خیلی آسانست زیرا انگلستان یکی ازدولت‌های عمدهٔ امپریالیست میباشد و روسیه شوروی هم مظهر افکاریست که ریشهٔ انواع امپریالیسم و استعمار را قطع میکند . اما صرفنظر ازین اختلاف اصولی که موجب‌کدورت‌وخصومت میان‌این کشورهامیشد گوئی یك نوع دشمنی موروثی و مرسوم هم در طی چند نسل میان روسیهٔ تزاری و انگلستان وجود داشت .

امروز انگلستان و سایر کشورهای امپریالیستی ترسشان از ارتشهای شوروی خیلی کمتراست تا از چیزی که بنظر ایشان خیلی شدیدتر و خیلی خطرناکتر وخیلی نیرومندتر میباشد و آنهم افکارشوروی و تبلیغات کمونیستی است . برای مقابله با این تبلیغات و رواج افکار کمونیستی ، تبلیغات وسیع و اغلب هم نادرست و غیرواقعی بطور مداوم بر ضد روسیه جریان دارد و عجیب‌ترین داستان‌ها در بارهٔ زشتکاری‌های شوروی انتشار می‌یابد .

رجال رسمی و سیاستمداران انگلیسی‌کلمات وعباراتی را برضدرهبران شوروی بکار میبرند که هرگز برضد هیچ کس بکار نمیبرده‌اند مگر بر ضد دشمنان زمان جنگ . « لردبیرکهند » ، رجال و سیاستمداران شوروی را « یك مشت آدم‌کش » و « یك مشت قورباغه‌خور » مینامید آن هم در موقعیکه

دو کشور ظاهراً نه فقط باهم درحال صلح بودند بلکه روابط سیاسی نیز با یکدیگر داشتند .

در چنین اوضاعی بخوبی پیداست که روابط دوستانه واقعی نمیتوانست میان شوروی‌ها و کشورهای امپریالیستی برقرار شود . اختلاف میان آنها اصولی و اساسی بود . ممکن بود فاتحان جنگ جهانی با مغلوبان جنگ کنار بیایند . اما کمونیست‌ها و کاپیتالیست‌ها نمیتوانستند با هم سازش پیدا کنند . صلح میان این دو فقط میتوانست موقتی باشد و در واقع یکنوع متارکهٔ جنگی بود .

یکی از موارد عمدهٔ اختلاف میان روسیه شوروی و کشورهای سرمایه‌داری این بود که شوروی ها حاضر نبودند وام های خودرا به آنها بپردازند . اکنون این موضوع دیگر مسئلهٔ زنده‌ئی نیست زیرا اکنون روزگار دشواری پیش‌آمده است که تقریباً تمام کشورها از پرداخت دیون خودعاجزهستند معهذا این موضوع گاه‌بگاه مطرح میشود .

پس ازآنکه شوروی‌هاروی کارآمدند بزودی اعلان کردند که‌وامهای سابق روسیهٔ تزاری را بکشورهای دیگر نخواهند پرداخت . این‌سیاست‌حتی سال‌ها پیش هنگام انقلاب سال ۱۹۰۵ که پیروز نگشت نیز اعلان شده بود . در عین حال شوروی‌ها از دعاوی خود نسبت به کشورهای شرقی وچین وغیره نیزصرفنظر کردند . بعلاوه‌آنها از غرامات جنگی‌آلمان هم سهمی نخواستند .

در ۱۹۲۲ حکومت های متفقین یادداشتی برای شوروی ها فرستادند و موضوع وام‌ها را مطرح کردند . شوروی‌ها هم در پاسخ متذکر شدندکه در سابق دولت‌های سرمایه‌داری بارها ازپرداخت دیون وتعهدات‌خویش‌خودداری کرده‌اند و اموال ودارائی خارجی‌هارا ضبط کرده‌اند و میگفتند « حکومت‌ها و رژیم‌هائی که از میان انقلاب ها بوجود می‌آیند مجبور نیستندتعهدات حکومت‌های سابق راکه سقوط کرده‌اند محترم بشمارند .»

حکومت شوروی مخصوصاً به متفقین یادآوری میکرد که فرانسه که یکی ازخودآنها بود در دوران انقلابش چنین عمل کرده است .

« مجلس کنواسیون فرانسه ، کـه فرانسهٔ کنونـی خودرا جانشین قانونی آن معرفی میکند در ۲۳ دسامبر ۱۷۹۲ اعلان داشت که « حاکمیت مردم ، به پیمان هائی که جباران امضا میکنند بستگی ندارد . » فرانسهٔ انقلابی موافق این اعلامیه نه فقط پیمان هـای سیاسی رژیم سابق را با کشور های خارجی پاره میکرد بلکه دیون ملی خودرا نیز نپرداخت .»

با وجود این استدلال منطقی و موجه ، حکومت شوروی باندازه‌ئی خواستار توافق با سایر دولت‌های دیگر بود که کاملاآمادگی‌داشت‌دربارهٔ موضوع دیون روسیه نیز بمذاکره بپردازد . اما متذکر میگشت که این مذاکرات فقط پس از شناسائی بدون قید و شرط حکومت شوروی‌ها صورت خواهد گرفت . در واقع شوروی ها به‌انگلستان و فرانسه و آمریکا در مورد پرداخت مطالباتشان اطمینان های فراوان میدادند اما این کشورهـای امپریالیست‌خیلی مشتاق نبودندکه باروسیهٔ شوروی‌کنار بیایند .

وقتی که انگلیسی‌ها دعاوی و مطالبات خودرا مطرح‌ساختند ، شورویها نیز متقابلا دعاوی‌بسیار جالبی را مطرح‌کردند ، مجموع‌ادعای بریتانیابرای مطالباتش ازروسیه‌بعنوان‌مطالبات دولتی‌وقروض‌جنگی‌مبلغ ۸۴۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره بود . بلشویك‌ها دعاوی متقابل خودرا بعنوان سهم انگلستان ازخساراتی که در طی جنگهای داخلی بعلت هواداری بریتانیا از دشمنان شوروی ها و مداخلاتش در سر زمین شوروی بوجود آمده است مطرح میکردند . مجموع این خسارات به ۴،۰۶۷،۲۲۶،۰۴۰ لیره تخمین زده میشد و سهم بریتانیا در حدود ۲،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره میگشت بطوریکه دعاوی متقابل شورویها تقریباً معادل دوبرابرونیم دعاوی بریتانیا میشد .

شوروی‌ها در مطرح ساختن این دعاوی زمینهٔ نا استواری نداشتند . آنها مثال مشهور « ناوشکن آلاباما » را ذکر میکردند . این ناوشکن هنگام جنگهای داخلی آمریکا در سال های پس از ۱۸۶۰ بوسیلهٔ انگلستان برای ایالات جنوبی که با ایالات شمالی می‌جنگیدند ساخته شد . ناوشکن

مزبور پس ازآنکه جنگهای داخلی شروع شد بند رلیورپول (درانگلستان) را ترك گفت وخسارات بسیاری برای بازرگانی ایالات شمالی بوجودآورد بطوریکه انگلستان وآمریکانزدیك بودباهم بجنگند .

حکومت ایالات متحدهٔ آمریکا مدعی بود که انگلستان حق نداشته است در زمان جنگ داخلی این ناوشکن را به ایالات جنوبی تحویل‌دهد و باینجهت جبران تمام خساراتی را که بوسیلهٔ این‌ناوشکن بوجودآمده بود مطالبه میکرد . بالاخره موضوع بحکمیت رجوع شد و انگلستان‌ناگزیر گشت مبلغ ۳٫۲۲۹٫۱۶۶ لیره به‌ایالات متحده خسارت بپردازد .

دخالت انگلستان در جنگهای داخلی روسیه خیلی مهم‌ترو بیشتر از واگذاری یك ناوشکن به ایالات جنوبی آمریکا بودکه بخاطرآن مجبور شد خسارت سنگینی بپردازد . بطوریکه رسماً از طرف شوروی‌ها اظهار شده است درطی جنگهای‌داخلی و مداخلات نیروهای خارجی در روسیه در حدود ۱٫۳۵۰٫۰۰۰ نفراز افراد کشته شدند .

موضوع دیون سابق روسیه تا کنون تا اندازهٔئی حل شده است اما بمرور زمان اهمیت خودرا از دست داده است . در این ضمن‌می‌بینیم که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری وامپریالیست مانند انگلستان ، فرانسه، آلمان وایتالیا خودشان تقریباً همان کاری را میکنند که وقتی شوروی‌ها میکردند آنهارا ناراحت و خشمگین میساخت . بدیهیست اینها منکردیون خود نمیشوند و اصولا مانند شوروی بنیان سیستم سرمایه داری را تهدید نمیکنند . آن‌ها فقط پرداخت‌های خودرا عقب می‌اندازند و دیون خودرا نمی‌پردازند .

سیاست شوروی با ملل دیگر سیاست صلح بود که میخواست بهر قیمت شده آنرا حفظ کند زیرا میخواست فرصتی بدست آورد تا ضایعات خودرا ترمیم‌کند و کار عظیم ساختمان کشور بزرگی موافق طرح های سوسیالیستی تمام‌توجهش را بخودمشغول میداشت . بنظرمیرسید که احتمال انقلاب‌اجتماعی نزدیك در کشورهای دیگر وجود ندارد باین جهت کم‌کم فکر « انقلاب

جهانی» اهمیت خودرا موقتاً ازدست داد .

روسیهٔ شوروی باکشورهای شرقی روابط دوستی و همکاری نزدیك برقرار ساخت هر چند که این کشورها حکومت‌های سیستم سرمایه‌داری داشتند . قبلا برایت گفتم که چگونه شبکه‌ئی از پیمان‌ها میان روسیه‌وترکیه و ایران و افغانستان بوجود آمد . ترس مشترك و بیزاری مشترك‌ازقدرتهای بزرگ امپریالیستی رشته‌ئی بود که این کشورهارا بیکدیگر پیوندمیداد.

سیاست تازهٔ اقتصادی « نپ » که لنین درسال ۱۹۲۱ آغازکرد برای آن بود که دهقانان متوسط را به سوسیالیستی کردن معتقد سازد . دهقانان ثروتمند که «کولاك» نامیده میشدند (کلمهٔ کولاك بمعنی مشت است) تشویق نمیشدند زیراآنها تااندازه ئی کاپیتالیست و سرمایه دار حساب‌میشدند و در- مقابل جریان سوسیالیستی شدن کشاورزی مقاومت میکردند .

لنین ، طرح بسیار عظیمی نیز برای الکتریکی‌کردن مناطق روستائی آغازکرد و کارخانه‌های بسیار بزرگ تولید نیروی برق ساخته شد . هدف این طرح آن بود که از راه‌های مختلف بدهقانان کمك شودوآنهارا برای صنعتی کردن کشور آماده سازد . و بالاتر از همه هدف این طرح آن بود که باین وسیله دهقانان به کارگران شهری یاپرولتاریا نزدیکترشوند . دهقانی که دهکده‌اش با برق روشن میشد و نیروی برق ، بسیاری از کارهای روستائیش را انجام میداد طبعاً عادات کهنه و خرافات قدیمیش را ترك میگفت وبشکلی تازه فکرمیکرد .

همیشه میان منافع شهر و روستا و میان شهرنشینان و روستائیان تضاد و تصادمی وجود داشته است‌کارگران شهرها میخواهند مواد خوراکی و مواد خام را با قیمت ارزان ازروستاها بدست آورند و در مقابل‌قیمت‌گزافی‌برای مصنوعات و تولیدات کارخانه‌ها مطالبه میکنند . در طرف دیگر ، دهقانان میخواهند ابزار کار و سایر مصنوعات صنعتی را از شهری‌ها بقیمت ارزان بخرند و محصولات غذائی و مواد خام خودرا بقیمت گزاف به‌آنها بفروشند. در روسیه این تضاد و تصادم بعلت چهارسال جنگ داخلی‌دردوران

« کمونیسم مبارز» خیلی شدیدترشده بود . تااندازهٔ زیاد بهمین علت وبرای تخفیف بحران بود که سیاست « نپ » اتخاذ گردید و بدهقانان برای داد و ستد خصوصی وفروش‌محصولاتشان تسهیلاتی داده شد .

لنین بقدری به برنامه توسعهٔ نیروی برق و الکتریکی ساختن زندگی مردم علاقمند بود که فورمولی بوجودآورد واین فورمول مشهورشده است . اومیگفت « برق باضافهٔ شوراهـامساویست بـاسوسیالیسم » . حتی‌پس‌ازمرگ لنین کار توسعه وافزایش نیروی برق باسرعت فوق‌العاده ادامه یافت .

یکی دیگر از راههای نفوذ در دهقانان و پیشرفت روشهای کشاورزی بکار بردن تعداد زیادی تراکتور بـرای شخم زدن زمین و سایر کارهای کشاورزی بود . کمپانی « فورد » آمریکائی این تراکتور ها را تحویل میداد . همچنین شورویها با « فورد » قراردادی بستندکه یك کارخانهٔ عظیم موتورسازی در شوروی بسازد که درهرسال ۱۰۰٫۰۰۰ موتور تولید کند . درضمن این‌کارخانه بیشترموتور تراکتورمیساخت .

یکی دیگر از فعالیت‌های شورویها که با منافع خارجیان تصادم پیدا میکرد موضوع تولید و فروش نفت بود . در آذربایجان و گرجستان‌شوروی در قفقاز منابع غنی نفت وجود دارد . ممکن است‌کهاین منابع قسمتی از منطقهٔ وسیع نفتی باشد که تا ایران و موصل و عراق گسترده است.شهر باکـو در ساحل دریای خزر شهر بزرگ نفتی شوروی در جنوب‌میباشد. شورویها شروع کردند که نفت و محصولات خودرا در خارجه باقیمت‌هـای ارزانتراز‌نفت کمپانیهای بزرگ نفتی بفروشند .

این کمپانیهای بزرگ نفتی مانند «استانداردأویل کمپانی» آمریکائـی و « آنگلوپرشین » انگلیسی و « رویال‌داچ شل » هلندی و دیگران بسیار نیرومند هستند و عملا بر تولید و فروش نفت جهان مسلط می‌باشند، ارزان فروشی شوروی‌ها سبب شد که این کمپانی‌ها بمقدار زیادی زیان دیدنـد و خشمگین شدند . باین‌جهت‌آنها هم مبارزهٔ دامنه داری را برضد نفت شوروی آغازکردند و آنرا « نفت‌دزدی » مینامیدند زیرا چاههای نفت قفقاز بوسیلهٔ

شورویها از دست صاحبان سرمایه‌دار سابقشان گرفته و ضبط شده بود. معهذا پس ازمدتی این کمپانیها با همین «نفت دزدی» هم کنار آمدند.

در این نامه و نامه‌های دیگر اغلب به «شوروی» و «شوروی‌ها» اشاره میکنم. گاهی اوقات هم برایت میگویم که روسیه چنین وچنان کرد. این کلمات را اغلب بدون توجه و برای بیان چیزی واحد بکاربرده‌ام و اکنون‌میخواهم برایت بگویم‌این چیز چیست.

بدیهیست میدانی که جمهوری شوروی در نوامبر ۱۹۱۷ درشهر پتروگراد و پس‌ازانقلاب وپیروزی بلشویکها اعلان شد.

امپراطوری تزارها یك دولت یکدست ملی نبود. روسیهٔ‌اصلی‌بر تعداد بسیاری ملت‌های تابع دیگر در اروپا وآسیا مسلط بود. تقریباً ۲۰۰ ملیت مختلف در قلمرو روسیه بودندکه باهم تفاوتهای نمایان داشتند. در زمان تزارها با این ملیت‌های مختلف بصورت اسیران ودست‌نشاندگان‌رفتار میشد، زبان و فرهنگ آنها کمابیش درفشار قرار می‌گرفت. عملاهیچ‌کاری برای پیشرفت و بهبود وضع ملل عقب ماندهٔ آسیای مرکزی انجام نمی‌شد. یهودیها هر چند که منطقه وسرزمین خاصی نداشتند که آنرامال خود وسرزمین خویش معرفی کنند از تمام اقلیت‌های ملی دیگر وضعشان بدتر بود و «پاگرام» ها یا کشتارهای یهودیان مشهور بود. این اوضاع‌سبب‌میشدکه بسیاری از افراد این ملت‌های اسیر به‌نهضت انقلابی روسیه‌می‌پیوستند هرچند که منفعت اصلی ایشان درانقلاب ملی‌بود، نه درانقلاب اجتماعی.

حکومت موقتی که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (انقلاب اولی سال ۱۹۱۷) تشکیل شد، به ملیت‌های مختلف وعده‌های بسیار میداد اما عملا هیچ کار مؤثری انجام نمی‌داد. از طرف‌دیگر لنین از همان‌نخستین روز های تشکیل حزب بلشویکها، خیلی پیش ازآنکه انقلاب صورت پذیرد و پیروز شود. اصرار داشت که به هرملیت باید حق کامل‌خودمختاری‌داده‌شود تا بجائیکه حتی‌بتواند جدائی و استقلال خودرا از دیگران نیزاعلان‌کند. این موضوع قسمتی از برنامهٔ قدیمی بلشویکها بود. وقتی که‌انقلاب بلشویکی

اکتبر صورت گرفت بلشویکها که اکنون حکومت کشوررا در اختیار خود داشتند بلافاصله اعتقادشان را به‌اصل خودمختاری ملیت‌ها اعلان کردند .

در دوران جنگهای داخلی امپراطوری تزاری قطعه قطعه شد وازمیان رفت و تا مدتی جمهوری شوروی فقط منطقهٔ کوچك و محدودی در اطـراف مسکو و پتروگراد را زیر نظارت خود داشت . بتشویق دولت‌های غربی چند ملیت از جمله آنانکه در سواحل‌دریای بالتیك بودند . یعنی‌فنلاند،استونی لاتوی ، لیتوانی ـ بصورت دولتهای مستقل درآمدند . لهستان نیزمستقل‌شد.

وقتی که جنگهای داخلی با پیروزی شورویها بپایان رسید و ارتش‌ـ های خارجی‌ناچارعقب‌کشیدندو بیرون‌رفتند در سیبری وآسیای‌میانه‌حکومت‌ـ های شوروی جداگانه تشکیل شد . از آنجا که این حکومت‌ها هدفهای‌مشترك داشتند طبعاً بیکدیگرنزدیك شدند وباهم متفق‌گشتند .

درسال ۱۹۲۲ این حکومت‌های مختلف همه با هم اتحاد شوروی یا با نام‌کامل و رسمیش « اتحادیهٔ جمهوریهای شوروی سوسیالیستی» راتشکیل دادند که اغلب در زبان‌های انگلیسی و خارجی فقط حروف اول این‌کلمات را بکارمیبرند .

از سال ۱۹۲۲ در تعداد جمهوریهای متحد تغییراتی حاصل شده است زیرا دریکی دو مورد یك جمهوری به دو جمهوری کوچکتر تقسیم گشته‌است فعلا هفت جمهوری‌متحده وجود دارد :

۱ـ جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیو روسیه .
۲ـ جمهوری « « روسیهٔ سفید .
۳ـ جمهوری « « اوکراین .
٤ـ جمهوری « « فدراتیو ماورای قفقاز .
۵ـ جمهوری « « ترکمنستان .
٦ـ جمهوری « « ازبکستان .
۷ـ جمهوری « « تاجیکستان .

مغولستان نیز با اتحاد جماهیر شوروی‌یکنوع اتحاد ووابستگی‌دارد.

بدینقرار اتحاد شوروی اتحادیه‌ئی از چند جمهوریست . بعضی ازاین جمهوریهای عضو اتحادیه ، خودشان فدراسیونی از چند جمهوری کوچکتر می‌باشند . جمهوری فدراتیو روسیهٔ شوروی سوسیالیستی اتحادیه‌یی از ۱۲ جمهوری خودمختار وجمهوری فدراتیو ماورای قفقاز اتحادیه‌ئی از۳جمهوری آذربایجان شوروی ، گرجستان شوروی و ارمنستان شوروی می‌باشد . علاوه براین جمهوریهای مستقل‌وخود مختاربسیاری« مناطق ملی» ونواحی‌خودمختار هم درداخل جمهوریها وجود دارد .[۱]

منظور از دادن این‌همه خود مختاری درهرجاآنست که هرملیت‌تشویق شود تا زبان و فرهنگ خودرا حفظ کند و از حداکثرآزادی مقدوربهره‌مند گردد . حد اکثر کوشش بعمل آمده است که از تسلط یك گروه‌ملی‌یانژادی بردیگری اجتناب دجلوگیری شود .

راه حل شورویها برای مسئلهٔ اقلیت‌ها برای ما هم بسیارجالب توجه است زیرا ما نیز درکشور خود با مسئلهٔ دشوار اقلیت‌های ملی مواجه‌هستیم. مشکلات شوروی ظاهراً خیلی بیش از ما بوده است زیرا آنها با ۱۸۲ ملیت مختلف سروکار داشتند و راه حلی که پیدا کرده‌اند بسیار موفقیت آمیز میباشد . آنها هرملیت جداگانه را برسمیت شناخته‌اند و تشویق می‌کنند که کارهای خود و امور آموزش و پرورش خودرا بزبان ملی خویش انجام دهد. این امر فقط برای راضی ساختن و خوشایند تمایلات جدائی طلبانۀاقلیت‌-های مختلف نبوده بلکه از آنجهت بوده است که احساس میشد آموزش و فرهنگ عمومی بدون توسعهٔ زبان ملی و استفاده از آن نمی‌تواند در توده‌-های مردم پیشرفت کند . نتایجی‌هم که شورویها تاکنون بدست‌آورده‌اند بسیارقابل ملاحظه است .

با وجود این تمایلات برای آنکه یکنواختی و یکسانی دراتحادشوروی

۱ـ این وضع مربوط به سال ۱۹۳۳ و زمان نوشتن نامه‌است. پس‌ازجنگ جهانی‌دوم‌تعدادجمهوری‌های‌شوروی‌عضواتحادجماهیرشوروی‌زیادترشده‌است‌وشامل ۱۶جمهوری شوروی‌و۱۶جمهوری خودمختارو۹بخش خودمختارمیباشد .

وجود نداشته باشد عملا نواحی مختلف بیش از پیش بیکدیگر نزدیك میشوند و خیلی بیش از دوران حکومت مقتدر مرکزی زمان تزارها بـا هم متفق هستند. دلیل این امر آنست که آنها آرمان‌های مشترك دارند و همه با هم درراه مشترکی کارمی کنند. هرجمهوری اصولا حق داردکه هروقت بخواهداز جمهوری‌های دیگرجدا شوداماعملا امکان چنین جدائی زیاد نیست‌زیرااتحادیهٔ جمهوریهای شوروی سوسیالیستی بهترمی‌تواند درمقابل خصومت دنیای‌سرمایه‌داری مقابله کند.

بدیهیست جمهوری اصلی‌اتحاد شوروی، جمهوری فدراتیوروسیه است که ازلنینگراد درغرب تا سراسرسیبری درشرق گسترده است. جمهوری شوروی روسیهٔ سفید همسایهٔ لهستانست. جمهوری اوکراین درجنوب‌آن ودرسواحل دریای سیاه میباشد وانبارغلهٔ روسیه بشمارمیرود.

ماورای قفقاز همچنانکه از اسمش پیداست در پشت‌کوهستان قفقاز میان دریای خزرودریای‌سیاه‌قراردارد. یکی‌ازجمهوری‌های ماورای‌قفقازارمنستانست که مدتهای درازصحنهٔ کشتارهای مهیب ترکها وارمنی‌ها بوده است واکنون‌که بصورت یك جمهوری شوروی درآمده است استقراریافته و فعالیت‌های مسالمت آمیز خود را دنبال میکند.

درآنطرف دریای خزرسه‌جمهوری شوروی‌آسیای میانه یعنی‌ترکمنستان وازبکستان‌که بخاطرشهرهای بخارا وسمرقند مشهوراست، وتاجیکستان واقع شده‌اند. تاجیکستان درست درشمال‌افغانستان قراردارد ونزدیکترین‌جمهوری شوروی به سرزمین هند است.

این جمهوری‌های آسیای میانه موردعلاقهٔ خاص ما میباشندوبسیارجالب هستند زیرا ما ازروزگارقدیم باآسیای میانه‌تماس داشته‌ایم مخصوصاًازلحاظ پیشرفتهائی که درطی چند سال اخیرانجام داده‌اند حیرت انگیز هستند. در دوران حکومت تزارها این نواحی بسیارعقب مانده وخرافاتی بودند.آموزش وپرورش درآنها تقریباً راه نداشت وزنانشان درپشت حجاب قرار داشتند اما امروز ازبسیاری جهات ازهند پیش‌تر هستند.

۱۸۰

«پیاتی لتکا» یا برنامهٔ پنجساله شوروی

۹ ژوئیه ۱۹۳۳

تا وقتی لنین حیات داشت رهبر بلامنازع روسیه شوروی‌بود. هر موضوع در برابر تصمیم نهائی او حل می‌شد. هروقت اختلافی پیش می‌آمد حرف او همچون قانون بشمار میرفت وجناح‌های مختلف ومخالف حزب کمونیست را به یکدیگر پیوند میداد.

وقتی که لنین مرد خواه نا خواه آشفتگی فرا رسید زیرا گروه‌های رقیب برسر اولویت بایکدیگر مبارزه میکردند. برای دنیای خارجی وتااندازهٔ کمتری درداخل روسیه، درمیان بلشویکها پس از لنین شخصیت «تروتسکی» از همه ممتازتر بود. تروتسکی درانقلاب اکتبرسهم نمایانی را انجام داده بودوباوجود مشکلات فراوان ارتش سرخ را بوجودآورد که درجنگهای داخلی در مقابل مداخلات خارجی‌هاپیروزگشت. باتمام‌این احوال‌تروتسکی‌درحزب بلشویکها «تازه رسیده» بود وبلشویکهای قدیمی صرفنظرازخود لنین نه اورادوست می‌داشتند ونه زیاد به اواعتمادمیکردند.

یکی ازین بلشویك‌های قدیمی که استالین‌بود، دبیرکل‌حزب کمونیست شد ودر این مقام زمام نیرومندترین سازمانی را که بر همه چیز روسیه مسلط بود بدست آورد. میان تروتسکی و استالین روابط خوب و دوستانه نبود. آنها از یکدیگر نفرت داشتند و هیچیك از دیگری خوشش نمی‌آمد.

تروتسکی نویسنده و سخنران توانا بود و در دوران انقلاب لیاقت سازمان دهنده و قدرت‌اقدام خودرا ثابت‌کرده بود. قدرت فکری و هوش

تیزداشت که تئوری‌های انقلابی را حل میکرد و به مخالفانش باکلماتی حمله میبرد که مثل تازیانه یا نیش عقرب آنها رامیگزید.

استالین در برابر تروتسکی مردی عادی جلوه می‌کرد که خاموش و آرام بود و شخصیتش جلوه‌ئی نداشت و نمی‌درخشید. معهذا او نیز سازمان دهنده‌ئی بزرگ و مبارزی قهرمان و مردی با ارادهٔ آهنین بود. در واقع بهمین جهت بلقب «استالین» یعنی «مرد پولادین» نامیده می‌شد. در حالی‌که تروتسکی بیشتر مورد تحسین قرار می‌گرفت استالین بیشتر اعتماد را بخود جلب میکرد. اوخودازمیان توده‌های مردم بیرون آمده بود زیرا فرزند یك دهقان گرجی بود.

درحزب کمونیست برای دوشخصیت درجه اول‌جای‌کافی وجود نداشت. خصومت و اختلاف استالین با تروتسکی هر چند شخصی بود اما در واقع مهمترازاختلاف نظرشخصی بود. زیرا هریك ازآنها نمایندهٔ سیاستی مختلف و روشی مختلف برای پیشرفت‌انقلاب بودند.

تروتسکی، سالها پیش ازانقلاب دربارهٔ نظریهٔ «انقلاب مداوم» کار کرده بود. بنابراین نظریه، یك‌کشورمنفرد هرقدرهم موقعیتش خوب ومساعد باشد نمیتواندبه تنهائی سوسیالیسم رابوجودآورد. سوسیالیسم واقعی‌فقط وقتی‌میتواند تحقق پذیردکه انقلاب جهانی صورت‌گیرد. زیرافقط درآنموقع میتوان‌دهقانان را بشکل مؤثری به سوسیالیسم کشاند.

سوسیالیسم مرحلهٔ تکاملی بعدی وعالی‌ترپس ازکاپیتالیسم وسرمایه داری میباشد.همچنانکه‌کاپیتالیسم یك رژیم بین‌المللی شده‌است، خواه‌ناخواه بطوری که درقسمتهای عمده‌جهان دیده‌میشودعاقبت درهم‌خواهدشکست. فقط‌سوسیالیسم میتواند ازاین‌ساختمان موجودجهانی بنفع‌مثبت استفاده کندوجانشین‌کاپیتالیسم شود زیرا سوسیالیسم اجتناب ناپذیراست.

نظریهٔ کمونیسم چنین بود. بنا براین اگر کوشش بعمل می‌آمد که سوسیالیسم در کشور واحدی پیروز شود یعنی صورت ملی پیدا کند و نه بین‌المللی، این امر از لحاظ اقتصادی بمعنی عقب نشستن بمرحلهٔ پست‌تری

می‌بود. برای هر نوع پیشرفت وازجمله پیشرفت سوسیالیستی، انترناسیونالیسم شرط اصلی و ضروری است وعقب نشینی از انترناسیونالیسم ، نه ممکن استو نه مناسب.

بنا برنظرتروتسکی وبا توجه به نظریات کمونیستی فوق‌الذکر ازلحاظ اقتصادی ممکن نبود که در کشوری جداگـانه ، حتی در کشوری بزرگ و پهناور مثل اتحـاد شوروی ، سوسیالیسم ساخته شود زیرا شورویها ناچـار بودند به کشورهای صنعتی اروپای غربی متکی باشند و با آنها همکاری کنند . این همکاری نظیر همکاری شهر یا دهکده یا مناطق روستائی بود ، که اروپای صنعتی غربی معادل شهروروسیهٔ کشاورزی معادل مناطق وسیع‌روستائی بشمار میرفت .

ازنظرسیاسی نیزتروتسکی عقیده داشت‌که یك‌کشور منفرد سوسیالیستی نمیتواند درحالیکه ازطرف کشورهای سرمایه‌داری محاصره‌شده است‌مدتی‌دراز دوام‌داشته‌باشد.این دودنیابطوریکه دیدیم باهم‌سازش‌ناپذیرهستند، یاکشورهای کاپیتالیستی‌کشورسوسیالیستی را نابود خواهند کرد یا انقلابهـای اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری روی خواهد داد و سوسیالیسم درهمه جا برقرارخواهد شد. بدیهیست برای مدتی‌کوتاه یا چند سال ممکن است این دوباهم ودرکنار هم وجود داشته باشند وتعادلی بوجودآورند .

تااندازهٔ زیاد ظاهراً رهبران‌بلشویکها پیش ازانقلاب وپس‌ازآن‌تقریباً چنین بود. آنها باکمال بیصبری درانتظارانقلاب جهانی بودند یا لااقل انتظار داشتندکه دربعضی‌کشورهای اروپائی انقلاب صورت پذیرد. تاچندماهی‌هم‌رعد وبرقی درفضای اروپاوجودداشت ونشانه‌هائی ازانقلاب بنظرمیرسید امابطوری که دیدیم هوای‌طوفانی‌گذشت وانقلاب بزرگی روی ننمود . روسیه هم‌استقرار یافت وبابرنامهٔ تازهٔ اقتصادی (نپ) خود زندگی‌کما بیش یکنواخت و دشوار خود را ادامه میداد .

در این موقع بود که تروتسکی فریاد برداشت و اعلان خطر کرد و متذکرشدکه انقلاب دچار مخاطره‌خواهدگشت مگرآنکه سیاست‌جسورانه‌تری

برای بر انگیختن انقلاب جهانی دنبال شود . این اعلان خطر تروتسکی موجب مبارزهٔ شدیدی میان او و استالین شد که‌تا چند سال حزب کمونیست‌را دستخوش خود ساخته بود . این مبارزه با پیروزی کامل استالین که مخالف نظرهای تروتسکی بود پایان یافت و این پیروزی مخصوصاً از آنجهت بود که او بر دستگاه حزبی تسلط داشت. تروتسکی و هوادارانش بعنوان دشمنان انقلاب تلقی گشتند وازحزب اخراج شدند . تروتسکی ابتدابه سیبری‌فرستاده شد و بعدهم از اتحاد شوروی تبعید گردید .

نخستین اختلاف نظرمیان استالین و تروتسکی وقتی پیش آمد کـه استالین پیشنهاد کرد سیاست کشاورزی جدی تری اتخاذ شود تا دهقانان به سوسیالیسم کشانده شوند . این اقدام کوششی بود برای‌آنکه سوسیالیسم در داخل اتحاد شوروی و صرفنظر از آنچه در کشورهای دیگر روی میدهد ساخته شود . تروتسکی با این پیشنهاد مخالفت کرد و همان نظریهٔ « انقلاب مداوم » خود را مطرح ساخت که میگفت دهقانان‌نمیتوانندکاملا به‌سوسیالیسم کشانده شوند وکشاورزی سوسیالیستی نمیتواند بوجود آید .

حقیقت اینست که استالین بسیاری از حرف‌ها و پیشنهادهای تروتسکی را پذیرفت منتهی آنها را از راه مخصوص خود بکار بست نه به‌آن صورتی که تروتسکی میگفت و پیشنهاد میکرد . تروتسکی با اشاره باین موضوع‌درکتاب شرح زندگی خود میگوید « در سیاست فقط این موضوع مطرح نیست که « چه » تصمیمی گرفته میشود بلکه موضوع « چگونه » و « چـه کسی » نیز اهمیت دارد . »

بدینسان مبارزه میان دو شخصیت عظیم و ممتاز شوروی پایان یافت و تروتسکی از صحنه‌ایکه مدتها نقشی دلیرانه و درخشان درروی‌آن اجراکرده بود بیرون رانده شد . او ناچار گشت از اتحـاد شوروی که او یکی از معمارانش بود بیرون برود . تقریباً تمام کشورهای سرمایه‌داری از این شخصیت دینامیك و نیرومندمیترسیدند و اورا بخود راه ندادند . انگلستان او را نپذیرفت وبسیاری از کشورهای دیگراروپائی نیز چنین کردند . عاقبت

موقتاً به ترکیه پناه برد و درجزیرهٔ کوچك «پرینکیپو» در نزدیکی استانبول سکونت گزید . درآنجا تمام وقت و نیروی خود را برای نوشتن صرف کرد و باین ترتیب بودکه کتاب نفیس « تاریخ انقلاب‌روسیه » را بوجود آورد . کینه و نفرتی که نسبت به استالین داشت هنوز هم در او باقی بود وهنوزهم با زبان شدید ونیشدار خود انتقاد و حمله بر استالین را دنبال‌میکرد [۱] دربعضی از نواحی جهان احزاب منظم هوادار تروتسکی تشکیل شد و این احزاب در صف مخالفان حکومت شوروی و سازمان رسمی «کمینترن» قرارگرفتند .

استالین پس از آنکه بر تروتسکی غلبه کرد تمام نیرویش را باشهامت فراوان برای پیشرفت سیاست تازهٔ دهقانیش اختصاص داد . ناچار بود با وضع دشواری روبرو شود . در میان روشنفکـران نا امیدی و بیکاری وجود داشت حتی اعتصابات کارگری نیز پیش می‌آمد . استالین برای کولاکها یـا دهقانان ثروتمند مالیات‌های بسیار سنگین وضع کرد و این پولهـا را برای بوجود آوردن مزارع دسته‌جمعی اختصاص داد. این مزارع درواقع سازمان‌های بزرگ تعاونی تولید بودند که در آنها تعداد زیادی روستائیان با هـم کار میکردند وسود حاصله ازکار را نیز میان خود تقسیم میکردند.

کولاکها و دهقانان ثروتمند با این سیاست مخالفت میکردند و نسبت به حکومت شوروی خشمگین شدند . آن‌ها میترسیدند که دام‌هاشان و لوازم کار روستائیشان بامال همسایگان فقیرشان یکی شود و در هم آمیزد و بعلت این ترس عملا با نابودکردن وکشتار دامها وحیوانات خود پرداختند. براثر این روش کولاکها چنان دامها از میان رفتند که در سال بعد مواد غذائی و گوشت و محصولات دامی و لبنیات بسیارکم شد .

این واقعه برای استالین ضربتی غیرمنتظره بود اما او با قیافهٔ جدی و اخم‌آلود خویش برنامهٔ خود را دنبال کرد. درواقع او کار خود را توسعه

---

۱ ــ تروتسکی ازآنجا به مکزیکو رفت و درسال ۱۹۴۰ گویا بوسیلهٔ یکی از کمونیست‌های هوادار استالین‌کشته شد .

داد وبه‌برنامهٔ بسیاروسیعی مبدل ساخت که‌هم بکشاورزی وهم بصنایع‌میپرداخت وتمامی اتحاد شوروی را دربرمیگرفت. ازراه تأسیس مزارع بزرگ نمونهٔ دولتی ومزارع دسته جمعی، دهقانان بصنایع نزدیکتر میشدند، بعلاوه تمامی کشور صورتی صنعتی پیدا می‌کرد ، در همه جاکارخانه‌های بزرگ، تأسیسات عظیم هیدروالکتریك ،کارگاه‌های استخراج معادن ونظایرآن بوجود می‌آمد. پهلو به پهلوی این اقدامات بزرگ یك‌رشته فعالیت‌های دامنه‌دار دیگردربارهٔ توسعهٔ آموزش و پرورش وپیشرفت علوم وخرید وفروش تعاونی و خانه سازی برای میلیون‌ها کارگر وبطورکلی بالا بردن سطح زندگی و غیره نیز صورت می‌گرفت . این کارها همه در « برنامهٔ پنجساله » معروف که بزبان روسی «پیاتی لتکا» گفته می‌شدگنجانیده شده بود این برنامه‌ئی عظیم و جاه طلبانه بودکه اجرای آن حتی برای یك نسل مردم در کشوری ثروتمند و مترقی نیزدشوارمینمود . برای‌روسیهٔفقیر وعقب مانده پرداختن به‌چنین اقدام‌عظیمی دیوانگی بزرگ بنظرمیرسید .

این برنامهٔ پنجساله پس ازمطالعات ورسیدگی‌های دقیق طرح‌شده بود. دانشمندان ومهندسان در تمامی‌کشور مطالعه و تحقیق‌کرده بودند وکارشناسان بسیار دربارهٔ تطبیق دادن هر قسمت برنامه با سایر قسمت‌ها به بحث وگفتگو پرداخته بودند زیرا مهمترین مسئله موضوع سازش دادن و هماهنگ ساختن کارها بود .

اگر فی‌المثل کارخانهٔ بزرگی ساخته می‌شد اما برای آن مواد خام وجود نمی‌داشت مفید نبود . حتی اگر مواد خام و کارخانه هردو میبود اما راه‌های خوب و وسایل حمل ونقل نمی‌بود باز هم ثمری بدست نمی‌آمد. باین جهت مسئلهٔ حمل و نقل اهمیت پیدا می‌کرد ومی‌بایست راه آهن‌هائی ساخته شود . راه آهن به زغال سنگ احتیاج داشت بنا براین می‌بایست استخراج معادن زغال سنگ را نیز در نظر گرفت . بعلاوه کارخانه نیز برای‌کارخود به نیروی برق احتیاج داشت و ناچار می‌بایست برق تهیه کرد . نیروی‌برق‌را می‌شد از سد بندی بر روی رودهای بزرگ را بدست‌آورد . ضمناً برق‌این

مراکزعظیم میبایست بوسیلهٔ شبکه‌های وسیع به‌کارخانه‌ها و مزارع توزیع‌شود و برای روشنائی شهرها ودهکده‌ها صرف گردد . برای تمام‌این کارهامهندسان و مکانیسین‌ها وکارگران متخصص لازم بود و آسان نیست‌که در مدتی کوتاه گروهی کثیروهزاران نفرمردان وزنان کارشناس وتعلیم یافته آماده ساخت . به آسانی می‌شود هزاران تراکتور را بدهکده‌ها فرستاد اماچه‌کسی می‌تواند باآنها بخوبی‌کارکند . بنابراین پرورش‌کارگران متخصص وآشنا بکارها نیز اهمیت فراوان داشت .

اینها فقط نمونه‌های چندیست‌که تصوری ازمسائل‌کار عظیم وبهم پیچیده که در « برنامهٔ پنجساله » پیش می‌آمد برایت مجسم سازد . یك اشتباه‌کوچك ممکن بود عواقبی عظیم بوجود آورد یك حلقهٔ ضعیف یا یك رشتهٔ عقب مانده ممکن بود تمام زنجیر فعالیت‌های بهم پیوسته را از هم بگسلد و تمام‌کارها را متوقف سازد . اما روسیه امتیاز بزرگی نسبت بکشورهای سرمایه‌داری‌داشت.

در سیستم سرمایه‌داری تمام این فعالیت‌ها به ابتکارات فردی و تصادف واگذار می‌شودوبخاطررقابت‌هائی‌که وجوددارد بسیاری ازنیروها تباه‌میشود. در کشورهای سرمایه‌داری میان تولید کنندگان مختلف یا گروه‌های مختلف کارگران هماهنگی وجود ندارد مگرآنکه بر حسب اتفاق هماهنگی پیدا شود ومثلا خریداران وفروشندگان یك‌کالا باهم به یك بازار بیایند . بطور خلاصه در این کشورها برنامه‌های بزرگ وجود ندارد . منفعت فردی و خصوصی است که فعالیت‌های آینده را طرح ریزی می‌کند اما بیشتر این برنامه‌های خصوصی کوشش‌هائی برای پیش افتادن از دیگران و بدست آوردن سودبیشتر از دیگران میباشد .

ازنظر ملی هم این وضع درست بر خلاف داشتن برنامه می‌باشد زیرا دراین وضع، فراوانی واحتیاج وثروت و فقر درکنار هم وشانه بشانه‌هم‌قرار میگیرند . حکومت شوروی این امتیاز را داشت که می‌توانست بر تمام‌صنایع مختلف و فعالیت‌های مختلف در سراسر اتحاد شوروی نظارت داشته باشد

وباین جهت میتوانست برنامه‌یی واحد وهماهنگی طرح واجرا کنندکه در آن هر فعالیت جای خاص خود را پیدا کند. درچنین وضعی نیروها وفعالیت‌ها تباه وضایع نمیشود جز ضایعاتی که ممکن است براثر اشتباه در محاسبات یا سوء انجام کارها پیش آید وحتی چنین اشتباهاتی هم خیلی زودتر جبران پذیرمیباشد زیرا یك کنترل وبازرسی متحد وبهم پیوسته وجوددارد.

هدف این برنامهٔ پنجساله آن بودکه بنیانی استوار برای صنعتی ساختن اتحاد شوروی بوجود آورد، منظوراین نبودکه کارخانه‌هائی بنا شودکه محصولات مورداحتیاج عمومی مانند لباس وغیره تهیه کند. چنین کاری خیلی آسان میبود ومیشد با خرید ماشین‌هائی ازخارجه وبرپا کردن آنها درکشورآنرا انجام‌داد، همچنانکه درهند نیزاین کارشده است. این قبیل صنایع که کالاهای موردمصرف را تهیه میکند «صنایع سبك» نامیده می‌شوند. اما این صنایع سبك طبعاً به «صنایع سنگین» یعنی صنایع تولیدآهن‌وفولاد وصنایع ماشین‌سازی بستگی‌دارند که ماشین‌های صنایع سبك و تجهیزات فنی آنها و موتورها و غیره را بوجود می‌آورند.

حکومت شوروی خیلی دور اندیش‌تر بود و تصمیم گرفت نیروی خود را در دوران « برنامهٔ پنجساله » برای ایجاد صنایع سنگین متمرکز سازد. زیرا ازین راه پایه‌های صنعتی شدن کشور بشکلی استوار بنا می‌شد و بعداً به آسانی ممکن می‌بود کـه صنایع سبك بوجود آیند. همچنین صنایع سنگین روسیه را از لحاظ ماشین‌ها و لوازم جنگی وغیره از کشورهای خارجی بی‌نیاز می‌ساخت. بدیهیست که مزیت صنایع سنگین ظاهراً درچنین‌وضع وموقعی‌خیلی واضح‌تر است اما مفهوم آن تحمل رنج و محرومیت فراوانی از طرف مردم بود. ایجاد صنایع سنگین خیلی پرخرج‌تر ازصنایع سبك است و یك تفاوت اساسی آن اینست که ثمرات آن هم خیلی دیرتر بدست می‌آید. یك کارخانهٔ بافندگی بلافاصله پس از تأسیس می‌تواند پارچه ببافد، پارچه‌ها را هم میتوان بلافاصله بمردم فروخت و پول و سود بدست آورد. در مورد سایر صنایع سبك نیز چنین است. اما یك مرکز ذوب آهن و فولاد مدتی‌ساختمانش طول

می‌کشد بعدهم می‌تواند رایل راه آهن ولوکوموتیو و غیره تولیدکند. اما این چیزها قابل مصرف فوری نیست وحتی تا موقعی که راه آهن ساخته نشود قابل استفاده هم نمی‌باشد، ساختن راه آهن هم وقت لازم دارد وتاآن زمان مقدار هنگفتی پول وسرمایه در این تأسیسات بیفایده می‌ماند و از دسترس استفادهٔ کشور خارج خواهد بود وکشور ظاهراً مقداری پول خود راازدست می‌دهدو فقیرترمی‌شود.

بنابراین برای روسیه ساختن وایجاد صنایع سنگین آن هم باسرعت زیاد بمعنی فداکاریهای بزرگ بود. تمام این‌ساختمانها وتمام‌این ماشینها که‌ازخارج می‌آمد پول‌لازم‌داشت ومیبایست پول‌آنها پرداخت‌شودآنهم بصورت نقدوباطلا، آیااینکار چگونه مقدور میبود؟

مردم اتحاد شوروی کمربندهای خود را محکمترمی‌کشیدند وگرسنگی راتحمل می‌کردند وخودرا ازلوازم اولیهٔزندگی هم‌محروم می‌ساختندتابتوانند پول چیزهائی راکه‌ازخارجه میخرند بپردازند. آنها موادغذائی خودرابخارج میفرستادند وباپولی‌که درمقابل فروش‌آنها بدست می‌آوردند ماشین‌میخریدند، هرچه داشتند وهرچه میتوانستند بفروشند: گندم، چاودار(گندم سیاه)، جو، غلات، سبزی‌ها، میوه، تخم مرغ، کره، گوشت حیوانات، گوشت پرندگان، عسل، ماهی، خاویار، شکر، روغن‌ها، محصولات قنادی وغیره، همه رابخارج میفرستادند. ارسال این چیزها بخارج مفهومش این بود که خودمردم شوروی ازآنها محروم‌میماندند. مردم شوروی خودشان کره نداشتند یاخیلی کم‌داشتند زیرا کره‌های شوروی برای پرداخت بهای ماشین‌ها بخارج میرفت. همچنین بود بسیاری چیزهای دیگر.

این کوشش عظیم که در برنامهٔ پنجساله متمرکز و مجسم میشد در سال ۱۹۲۹ آغاز گشت. یکبار دیگر روح انقلاب جلوه‌گر شد. پیام آرمان و هدفی بزرگ توده‌های مردم رابر می‌انگیخت و آنها را وامی‌داشت که‌تمام نیروشان را در راه این مبارزهٔ تازه صرف کنند. این مبارزه بر ضد هیچ دشمن خارجی یا هیچ مخالف داخلی نبود. این مبارزه بر ضد عقب‌ماندگی

روسیه ، برضد بقایای سرمایه‌داری و برضد سطح پائین و پست زندگی بود . تقریباً همهٔ مردم با شور و شوق بسیار ، خود را برای فداکاری های بیشتر آماده ساختند و زندگی دشوار و مرتاضانه‌ئی را پذیرفتند . آنها «حال» را فدای «آینده» بزرگ میساختند که در برابر ایشان قرار داشت و خودآنها با کمال افتخار آنرا میساختند .

در زمان‌های گذشته ملت‌ها بارها نیروها و مساعی خودرا برای انجام وظیفه ئی بزرگ متمرکز ساخته بودند اما اینکار فقط در زمان های جنگ صورت میگرفت . در دوران جنگ جهانی ، آلمان و انگلستان و فرانسه فقط بخاطر یك منظور زندگی میکردند و آنهم پیروزی در جنگ بود ، همه چیز در راه این منظور بزرگ فدا میشد .

اتحاد شوروی برای نخستین بار در تاریخ ، تمامی نیروی ملت را هنگام صلح برای ساختمان مسالمت‌آمیز و نه برای ویران ساختن ، و برای بالاآوردن کشوری عقب مانده ازلحاظ صنعتی ،آنهم درداخل‌حدود سوسیالیسم، مجهز ساخت . اما محرومیت ها مخصوصاً برای طبقات بالا و متوسط دهقانان سنگین‌بود وگاهی چنین بنظرمی‌رسید که تمام این طرح‌های بزرگ و جاه طلبانه‌ئی بناکامی می‌انجامد و فرو میریزد و شاید حکومت شوروی را نیز با خود واژگون سازد . دنبال‌کردن‌کار ، شهامت و نیروی فوق‌العاده لازم داشت .

بسیاری از بلشویك‌های معروف فکر میکردند که فشار و باری که بر-اثر برنامهٔ کشاورزی بر دهقانان تحمیل شده است خیلی زیاد است و باید تقلیل یابدوآسایشی‌فراهم شود . اما استالین چنین فکری دنبال نمیکرد . او با قیافه درهم‌کشیده و ظاهر خاموش وآرام ، کار خود را دنبال میکرد . او سخنگوی بلیغی نبود . بندرت دربرابر مردم سخن میگفت ، اما بنظرمیرسید که چهرهٔ فولادین تقدیری تغییر ناپذیر است که بسوی سرنوشت مقدر پیش میرود . شهامت وثبات قدم و ارادهٔ تزلزل ناپذیر او در سایر اعضای حزب کمونیست وکارگران روسیه هم اثر میگذاشت .

تبلیغات دامنه‌دار و مداومی که دربارهٔ برنامهٔ پنجساله انجام میگرفت شور و شوق مردم را زنده نگاهمیداشت و آنها را بکوششها و فداکاریهای بیشتر و تازه‌تر بر می‌انگیخت. تمام مردم بساختمان‌های عظیم مراکز بزرگ هیدروالکتریك وسدهای بزرگ وپلها وکارخانه‌هاو مزارع اشتراکی که بوجود میآمد اظهار علاقه میکردند. مهندسی از محبوبترین مشاغل شد وروزنامه‌ها پر از شرح جزئیات فنی دربارهٔ پیروزیهای علوم مهندسی بود.

دشتها و استپ‌های روسیه از مردمی‌تازه مسکون میگشت. در اطراف هر کارخانه و مرکز صنعتی تازه شهری تازه بوجود میآمد. راههای تازه، کانالهای تازه، راه‌آهنهای تازه که بیشترشان برقی بودند در همه‌جا ساخته میشد، خطوط هوائی تأسیس میگشت. صنایع شیمیائی بوجود آمد، صنایع جنگی: صنایع ابزار سازی و غیره ایجاد شد. بزودی اتحاد شوروی تولید تراکتورها، اتومبیل‌ها، لوکوموتیوهای نیرومند، انواع موتورها، توربین‌ها و هواپیما ها را شروع کرد. نیروی برق در مناطق وسیعی پخش شد و رادیو در همه‌جا مورد استفاده قرارگرفت.

بیکاری بکلی از میان رفت زیرا آنقدر کارهای ساختمانی و کارهای دیگر انجام شدنی بود که تمام کارگران و کارکنان کشور را بخود مشغول میداشت. در واقع بسیاری از مهندسان کارشناس هم از خارجه بشوروی می‌آمدند و از ایشان استقبال میشد. باید بیادآورد که این زمان موقعی بود که بحران اقتصادی سراسر اروپا وآمریکا را فراگرفته بود و بیکاری در همه‌جا افزایش می‌یافت و بارقام عظیم میرسید.

کار انجام برنامهٔ پنجساله با ملایمت و همواری پیش نمیرفت. اغلب آشفتگی‌هائی پیش میآمد و عدم هماهنگی موجب تأخیر یا تلف شدن نیرو ها میشد. اما با وجود تمام این دشواریها، سرعت پیشرفت امور روزافزون بود و همیشه کار بیشتر و بیشتر درخواست میشد. و بعد شعار «برنامهٔ پنجساله در چهار سال» مطرح گشت. گوئی همان پنجسال برای اجرای برنامه‌یی به‌آن عظمت خود باندازهٔ کافی کوتاه نبود!

برنامهٔ پنجساله بطور رسمی در ۳۱ دسامبر (آخرسال) ۱۹۳۲ در پایان چهار سال بپایان رسید و بلا فاصله از اول ژانویه ۱۹۳۳ یك برنامهٔ پنجسالهٔ دیگرآغازگشت .

مردم اغلب دربارهٔ برنامهٔ پنجسالهٔ شوروی زیادگفتگو میکنند . بعضیها آنرا موفقیتی عظیم میشمارند و بعضی دیگر میگویند که با شکست و ناکامی مواجه شده است . به‌آسانی میتوان موارد ناکامی‌آنرا نشان داد . از بعضی جهات این برنامه نتوانست بتمام‌آنچه پیش‌بینی شده بود برسد . در بسیاری چیزها در روسیهٔامروزی عدم تناسب وجود دارد و مخصوصاً احتیاج‌بکارگران کارشناس و متخصص بسیار شدید است . تعدادکارخانه ها از تعداد مهندسانی که‌آنها را بکار اندازند بیشتر و تعداد رستوران‌ها از تعدادآشپزهای‌متخصص زیادتر میباشد! بدون تردید این عدم تناسب بزودی از میان خواهد رفت یا در هرصورت‌کمتر خواهد شد .

در هر حال یك مطلب کامــلا روشن است و آن اینکه برنامهٔ پنجساله قیافهٔ روسیه را بکلی دگرگون ساخته است . روسیه از یك کشور فئودالی بشکل ناگهانی به‌یك‌کشور مترقی صنعتی مبدل‌گشته است . در زمینهٔ فرهنگ پیشرفتهای‌حیرت‌انگیز صورت‌گرفته‌است و خدمات اجتماعی، خدمات‌بهداشتی و بیمهٔ حوادث در شوروی ازهمه جای جهان پیش‌تر وکاملتر است . باوجود محرومیت‌ها وکمبودها ، ترس مهیب از بیکاری و گرسنگی که بر کارگران سایرکشورهاچیره میباشددر روسیه ازمیان رفته‌است ، در اینجا یکنوع‌احساس امنیت اقتصادی تازه در میان مردم بوجودآمده است .

استدلال دربارهٔ موفقیت یا ناکامی برنامهٔ پنجساله‌کاری بیهوده است . پاسخ واقعی باین حرفها وضع‌کنونی اتحاد شوروی است و پاسخ بیشتر ، این واقعیت است‌که این برنامه در تمام جهان اثر گذاشت . اکنون در همه جا هرکس از « طرح برنامه» و از برنامه های پنجساله و دهساله و سه ساله و غیره‌سخن‌میگویدوشوروی‌هاهستند که‌باین کلمات‌مفهومی‌اعجازآمیز بخشیده‌اند.

۱۸۱

مشکلات اتحاد شوروی ناکامیها و کامیابیها

۱۱ ژوئیه ۱۹۳۳

برنامهٔ پنجسالهٔ اتحاد شوروی کاری عظیم بود . اینکار در واقع تعدادی انقلابات بزرگ بود که باهم پیوند داشت مخصوصاً انقلاب بزرگی در کشاورزی بشمار میرفت که بجای روش قدیمی و تولیدهای کوچك کشاورزی روشهای تازهٔ تولیدهای عظیم دستجمعی و مکانیزه را برقرار میساخت . ازلحاظ صنعتی نیز انقلاب بزرگی صورت گرفت زیرا روسیه را با سرعتی زیاد صنعتی کرد . اما جالبترین خصوصیت این برنامه روحی بود که در ماورای آن وجود داشت زیرا این روح در سیاست وصنعت تازگی داشت .

این روح تازه ، روح علم بود وکوشش بعمل می‌آمد که روشهای علمی و اندیشه‌های علمی برای ساختن جامعه بکار بسته شود . پیش ازآن در هیچ کشوری حتی در پیشرفته‌ترین کشورها چنین چیزی وجود نداشت و همین بکار بستن روشهای علمی در مورد امور اجتماعی و انسانی خصوصیت بارز ونمایان برنامه‌های شوروی میباشد . بهمین جهت است که اکنون تمام جهان بطرح و اجرای برنامه‌ها پرداخته است . اما در موقعی که بنیان اصلی سیستم اجتماعی مثل جامعهٔ سرمایه‌داری براساس رقابت‌ها ▪ حمایت ازحقوق مالکیت‌ها متکی است نمیتوان برنامه‌های مؤثری طرح و اجراکرد .

همانطور که برایت گفتم این برنامهٔ پنجساله رنج ها و محرومیتها و دشواریهای فراوان بود بوجود آوردو مردم قیمت گزافی برای آن پرداختند.

بیشتر مردم این بها را داوطلبانه میپرداختند و از روی میل فداکاری‌ها را می‌پذیرفتند و رنجها را برای چندسال تحمل میکردند و امیدوار بودند که پس از آن دوران زندگی بهتر فرا خواهد رسید. بعضی‌ها هم با بی میلی و فقط بخاطر اجبار حکومت شوروی رنجها را تحمل میکردند.

از جمله کسانی که بیشتر رنج دیدند کولاکها یا دهقانان ثروتمند بودند. آنها با ثروت و نفوذ زیادی که داشتند با وضع تازه سازگار نبودند. آنها عناصری سرمایه‌دار بودند که از تشکیل کشاورزی دسته‌جمعی بر اساس شیوه‌های سوسیالیستی جلوگیری میکردند. آنها اغلب با اجتماعی کردن کشاورزی بشدت مخالفت نشان میدادند، بعضی اوقات خودشان بـه این کشاورزی دسته‌جمعی می‌پیوستند تا از داخل آنرا ضعیف سازند و از آن برای نفع‌خصوصیشان استفاده‌های نامشروع ببرند.

حکومت شوروی نسبت به این اقدامات با کمال خشونت و شدت رفتار میکرد. همچنین حکومت با افراد طبقات متوسط که نسبت به ایشان مظنون میگشت و آنها را عامل جاسوسی وخرابکاری دشمنان میشمرد سختگیر بود. باین جهت تعداد بسیاری از مهندسان کیفر دیدند و بزندان‌هافرستاده شدندو چون مخصوصاً بوجود مهندسان نیاز شدیدی بود. دستگیری آن‌ها اجرای بسیاری از طرح ها و بطورکلی به اجرای برنامهٔ پنجساله‌زیان میرساند.

عدم تناسب تقریباً در همه جا وجود داشت. دستگاه حمل و نقل عقب مانده بود و در نتیجه کالاهائی که در کارخانه‌ها و مزارع تولید میشد اغلب ناچار مدتی درانتظار تسهیلات ولوازم حمل ونقل باقی میماند و این امروضع را دررشته‌های دیگر نیز خراب میکرد. بزرگترین‌دشواری کمبودکارشناسان و مهندسان بود.

در دوران سال های برنامهٔ پنجساله، دنیا، یا بعبارت صحیح‌تر دنیای سرمایه داری با بزرگترین‌بحرانی که تا آن زمان‌سابقه نداشت دست‌بگریبان بود. داد و ستد تقلیل یافت. کارخانـه ها تعطیل شد، بیکاری افزایش پیدا کرد. کشاورزان در تمام جهان بشدت آسیب دیدند زیرا قیمت محصولات

کشاورزی و مواد خواربار و مواد خام تقلیل کلی یافت . وضع شوروی که در آنجا کار با کمال وسعت توسعه پیدا میکرد و بیکاری اصلا وجود نداشت با عدم فعالیت و بیکاری جاهای دیگر تضاد نمایانی بوجود می‌آورد . چنین بنظر میرسید که اتحاد شوروی از بحران اقتصادی جهانی مصونست زیرا اساس اقتصاد شوروی متفاوت بود . اما شوروی هم از نتایج بحران اقتصادی در امان نبود . این بحران بطور غیرمستقیم در شوروی هم اثر میگذاشت و برمشکلات می افزود .

برایت گفتم که شوروی‌ها ماشین‌های مورد احتیاج خود را از خارجه میخریدند و درمقابل آن محصولات کشاورزی خود را بکشورهای خارجی میفروختند . وقتی که قیمت محصولات کشاورزی وغلات و غیره در بازارجهانی سقوط کرد شوروی‌ها هم درمقابل صادرات خود پول کمتری بدست می‌آوردند درحالیکه ناچار بودند مقدارکافی طلا بدست آورند که بتوانند قیمت ماشین‌های وارداتی خود را بپردازند و درنتیجه مجبور بودند مقدار بیشتری مواد خواربار صادر کنند . باین قرار فشار بحران اقتصادی جهانی و سقوط قیمت‌ها موجب زیان شوروی ها میگشت و بسیاری از حسابهای آنها را بهم میزد و موجب میشد که بسیاری از مواد مورد احتیاج در داخل کشور کمتر شود و زندگی دشوارتر گردد .

در حالیکه از یکسو کمبود مواد غذائی بیشتر میشد ، از سوی دیگر درسراسراتحاد شوروی جمعیت بسرعت‌افزایش می‌یافت. این رشد سریع جمعیت که با افزایش کند تولید کشاورزی تناسبی نداشت یکی از مسائل مهم اتحاد شوروی بود . جمعیت سرزمین های شوروی پیش از انقلاب ۱۳۰ میلیون نفر بود و میتوانی در زیر به‌بینی که درسال‌های بعد با وجود تلفات عظیم جنگهای داخلی با چه سرعتی افزایش یافته است .

درسال ۱۹۱۷ جمعیت شوروی	۱۳۰ میلیون نفر بود
« ۱۹۲۶ « «	۱۴۹ « «
« ۱۹۲۹ « «	۱۵۴ « «

در سال ۱۹۳۰ جمعیت شوروی ۱۵۸ میلیون نفر بود
در سال ۱۹۳۳ جمعیت (تخمین بهاری) ۱۶۵ « «

یعنی در ظرف کمی بیش از پانزده سال ۳۵ میلیون نفر برجمعیت شوروی اضافه شد که معادل ۲۲ در صد میباشد و رقم فوق‌العاده‌ایست .

نه فقط جمعیت در سراسر شوروی زیاد میشد بلکه مخصوصاً در شهرها جمعیت افزایش میبافت. شهرهای قدیمی بزرگ و بزرگتر میشدند و شهرهای تازهٔ صنعتی حتی در بیابانها و استپ‌ها بوجود می‌آمدند . گروه کثیری از دهقانان از دهکده‌های خود بشهرها می‌آمدند وبکارهای ساختمانی درمؤسسات عظیمی که طبق برنامهٔ پنجساله بوجودمی‌آمد میپرداختند .

درسال ۱۹۱۷ در قلمرو اتحاد شوروی فقط ۲۴ شهر بود که بیش از صدهزار نفرجمعیت داشت . درسال ۱۹۲۶ تعداد این قبیل شهرها ۳۱ و در ۱۹۳۳ بیش از ۵۰ بود . در مدت پانزده سال شورویها بیش از ۱۰۰ شهر صنعتی ساختند . از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۲ جمعیت مسکو دو برابر شد و از ۱/۶۰۰/۰۰۰ نفر به ۳/۲۰۰/۰۰۰ نفر رسید . به جمعیت لنینگراد هم یك میلیون نفر اضافه گشت و به حدود ۳ میلیون نفر رسید . باکو در ماورای قفقاز نیز جمعیتش دو برابر شد و از ۳۳۴ هزار به ۶۶۰هزار نفر افزایش یافت . بطورکلی جمعیت شهری شوروی که در سال ۱۹۱۳ معادل ۲۰ میلیون نفر بود در سال ۱۹۳۲ به ۳۵ میلیون نفر رسید .

دهقانی که از دهکدهٔ خود بشهر میرود و بصورت کارگر در میاید دیگر مثل زمانی که دردهکده زندگی میکرد بتولید مواد خواربار نمیپردازد. او بعنوان کارگر کارخانه ممکن است کالاهای ماشینی یا ابزار آلات تولید کند اما تا آنجا که به مواد غذائی مربوط میشود او اکنون فقط یك مصرف کننده میباشد . بدینقرار مهاجرت و انتقال عظیم دهقانان از دهکده‌ها به شهرها بمعنی تبدیل گروههای عظیمی از تولیدکنندگان خواربار به مصرف کنندگان آن بود و خود این امر یکی دیگر از عواملی بود که وضع‌خواربار را دشوار میساخت .

یك عامل دیگر هم این بود که بعلت رشد صنایع در کشور ،کارخانه ها بیش از پیش بمواد خام صنعتی احتیاج داشتند . بدینقرار مثلا پنبه برای کارخانه‌های پارچه بافی مورد نیاز بود باینجهت در بسیاری نواحی بجای محصولات خواربار پنبه و سایر محصولات کشاورزی که برای صنایع لازم بود کاشته میشد و خود این امر نیزموجب تقلیل مواد غذائی میگشت .

افزایش عظیم جمعیت شوروی خود یکی از مظاهر نمایان افزایش رفاه و آسایش عمومی بود ، این افزایش جمعیت مانند آمریکا بعلت مهاجرت از خارج نبود . این افزایش نشان میداد که مردم با وجود محرومیت‌ها و زندگی دشوار بطور کلی گرسنه نیستند . یك سیستم جدی و شدید جیره‌بندی موجب میگشت که مواد مورد احتیاج عمومی به همه‌کس برسد .

بعضی از ناظران باصلاحیت اظهار نظر میکنند که افزایش سریع جمعیت شوروی تا اندازهٔ زیاد برای آنست که مردم ازلحاظ اقتصادی‌احساس امنیت می‌کنند . کودکان برای خانواده‌باری نیستند زیرا دولت‌آمادهٔ‌مراقبت و نگاهداری ایشان و تغذیه ایشان و آموزش ایشانست .

یك دلیل دیگر افزایش جمعیت شوروی توسعهٔ مراقبت های بهداشتی و افزایش تسهیلاتی پزشکی است که در نتیجه میزان تلفات نوزادان و کودکان از ۲۷ در صد به ۱۲ درصد تقلیل یافته است. و در ۱۹۱۳ در مسکو تعداد متوسط اموات ۲۳ در هزار بود و در ۱۹۳۱ این رقم به‌کمتر از ۱۳ در هزار تقلیل پیداکرده بود .

علاوه برمشکلات گوناگون در مورد کمبود خواربار ، در بعضی نواحی شوروی در سال ۱۹۳۱ خشکسالی نیز روی نمود . هم چنین در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ خطر شروع جنگ در خاور دور وجود داشت و شورویها که میترسیدند ژاپنیها با همکاری سایر کشورهای سرمایه‌داری حمله‌یی را شروع کنند به‌ذخیره کردن‌مقادیری غلات‌وموادخواربار پرداختند تا درصورت احتیاج برای مصارف ارتش دفاعی خود صرف کنند .

یك ضرب‌المثل قدیمی روسی میگوید « ترس چشمهای بزرگ دارد »

این حرف بسیار صحیح است . چه آنرا در مورد کودکان خردسال بکار بریم چه دربارهٔ فرقه‌ها و چه دربارهٔ ملت‌ها ! از آن جهت که صلح واقعی میان کمونیسم وکاپیتالیسم مقدور نیست وکشورهای امپریالیست بسیاراشتیاق دارند که کمونیسم را نابود سازند ودائماً برای این منظور به توطئه ودسیسه مشغول هستند اعصاب بلشویکها همیشه تحریك شده و چشمهاشان همیشه گشاده است و مراقب کوچکترین تحریکات و توطئه‌ها هستند . آنها اغلب برای نگرانیهای خود دلایل موجهی هم دارند و ناگزیرند خود را برای مقابله آماده سازند حتی در داخل کشور نیز کوشش‌های دامنه‌داری برای خرابکاری و از میان بردن کارخانه‌ها و مؤسسات بزرگ صنعتی و غیره صورت می‌گیرد که باید مراقب آن باشند !

برای اتحاد شوروی سال ۱۹۳۲ سالی بسیار حساس بود . حکومت به منظور مقابله با خرابکاری وسرقت اموال‌عمومی که دربسیاری ازمزارع‌عمومی رواج یافته بوداقدامات بسیار جدی بعمل می‌آورد . معمولا درشوروی‌مجازات اعدام وجود ندارد. اما درمورد عملیات ضد انقلابی این کیفر بـر قرار گشت . حکومت شوروی اعلان کرد که سرقت اموال عمومی معادل عملیات ضد انقلابی می‌باشد وکیفراعدام خواهدداشت.زیرا بقول استالین: «وقتی که‌سرمایه‌داران مالکیت خصوصی را مقدس وتجاوز ناپذیر می‌شمارند و باین وسیله بنیان نظام سرمایه‌داری خود را استوارساخته‌اند ماکمونیست‌ها هم‌میتوانیم مالکیت‌عمومی را خیلی بیشترمقدس وتجاوز ناپذیر بشماریم تا بنیان اقتصاد تازهٔ سوسیالیستی خود را مستحکم کنیم .»

همچنین حکومت شوروی اقداماتی برای بوجود آوردن تسهیلات از راههای دیگر نیز بعمل‌آورد . مهمترین این اقدامات اجازه دادن به مزارع عمومی و فردی برای فروش مستقیم مازاد محصولاتشان در بازارهای شهرها بود . این تصمیم ، شخص را تـا اندازه‌ئی بیاد تصمیمات دوران «نپ» می انداخت که در سال ۱۹۲۱ و پس از دوران کمونیسم مبارز اتخاذ گشت . اما اتحاد شوروی اکنون با آن زمان تفاوت بسیار داشت . زیرا اکنون

مقدار زیاد درراه سوسیالیسم پیش رفته بود. کشور، صنعتی شده‌بود وکشاورزی آن‌هم تا اندازهٔ زیاد بصورت اجتماعی درآمده بود .

در فاصلهٔ سالهای۱۹۲۹ تا۱۹۳۳ تعداد ۲۰۰/۰۰۰ سازمان‌کشاورزی دسته جمعی(کلخوز) ودر حدود ۵۰۰۰ سازمان‌کشاورزی دولتی (سووخـوز) تأسیس شد . این مراکز کشاورزی دولتی نمونه‌هائی برای دیگران بودند و بعضی‌ها وسعت بسیار زیاد داشتند. درهمین دوران ۱۲۰/۰۰۰ تراکتور تازه بکارگمارده شد وتقریباً دو سوم دهقانان درسازمانهای‌کشاورزی دسته جمعی عضویت یافتند .

یکی دیگر از فعالیتهائیکه بشکل حیرت‌انگیز توسعه و رشد پیدا کرد سازمانهای‌تعاونی مصرف بود. درسال ۱۹۲۸ این سازمانها ۲٦/۵ میلیون نفر عضوداشتند و در سال ۱۹۳۲ تعداد اعضاشان به بیش از۷۵ میلیون نفر رسیده بود . این‌شرکتهای تعاونی یك سلسله خریدهای عمده و انبارهای ذخیره داشتند که در سرتاسر اتحاد شوروی حتی در دور افتاده‌ترین گوشه های آن بسط داشت .

دراول ژانویه ۱۹۳۳ دومین برنامهٔ پنجساله‌آغازگردید. دراین‌برنامه بوجودآوردن صنایع سبك هدف بودکه سطح زندگی رابسرعت بالا میبرد.امید میرفت‌که پس از سال‌های دشوار نخستین برنامهٔ پنجساله ، وسائل آسایش و راحتی بیشتری برای مردم فراهم شود . دیگرآنقدرها لازم نبودکه از خارج ماشین خریداری شودزیرا صنایع‌سنگین شوروی بکارافتاده‌بود وحالامیتوانست بسیاری از ماشین‌های مورد احتیاج را بسازد . شورویها دیگر مجبور نبودند مقادیر هنگفتی مواد خوراکی را برای پرداخت قیمت کالاهائی‌که در خارجه خریداری میکردند بفرستند .

در یکی ازکنگره‌های دهقانان‌که از اعضای مزارع دسته‌جمعی درسال ۱۹۳۳ تشکیل شد استالین خطاب به نمایندگان دهقانان‌گفت :

« هدف فوری ما آنست که وضع تمام دهقانانی راکه در مزارع وکشاورزی دسته جمعی‌گرد آمده‌اند بهتر سازیم . بلی رفقا ، بهتر و

مرفه سازیم ... گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند : اگر سوسیالیسم برقرار شده است پس چرا باید هنوز هم کارکرد؛ ما پیش از این کار می‌کردیم حالا هم‌کار میکنیم . پس‌آیا وقت‌آن نرسیده است که دیگرکار نکنیم؟ ... نه، رفقا، سوسیالیسم فقط باکاروزحمت ساخته میشود... سوسیالیسم اقتضا داردکه تمام مردم شرافتمندکارکنند نه برای سوددیگران، نه‌برای ثروتمندان، نه برای استثمارگران‌بلکه برای خودشان و برای جامعه .»

کارکردن بجای خود باقی می‌ماند وبایدباقی می‌ماند هرچندکه‌محتملا درآینده مطبوع‌تر وسبك‌تر ازسال‌های دشوار نخستین برنامهٔ پنجساله باشد . در واقع شعار اتحاد شوروی آنست که : «کسی‌که‌کار نمی‌کند نخواهدخورد.» اما شعاربلشویکها چیزی بالاتر یعنی «کارکردن بخاطر بهبود وضع اجتماعی» بود . در زمان‌های‌گذشته ایده‌آلیست‌ها و بعضی افراد منفرد بودند که افکار عالی داشتند و برای چنین منظورهائی‌کار می‌کردند . اما سابقه نداشت که جامعه‌ئی متفقاً و با هم این اصل را بپذیرد و موافق آن‌کارکند.اساس جامعهٔ سرمایه‌داری بررقابت و استفادهٔ شخصی نهاده شده و این استفاده همواره بر ضرر افراد دیگر است . این هدف سودجوئی جامعهٔ سرمایه داری در اتحاد شوروی جای خود را به هدف عالی‌تر اجتماعی داده است و همانطور که یك نویسندهٔ آمریکائی می‌گویدکارگران روسیه می‌آموزند که «رهائی از چنگ ترس و احتیاج از قبول پیوستگی‌های متقابل نتیجه می‌شود . » همین از میان رفتن ترس مهیب از فقر و از عدم امنیت در شوروی‌که در همه جای دیگر بر توده‌های مردم فشار می‌آورد یك کامیابی بسیار بزرگ است . گفته می‌شودکه همین وضع سبب شده است‌که بیماریهای روحی در شوروی تقریباًاز میان برود .

بدینقرارهرچند دراین سال‌های‌کار دشوار وپرمشقت در اتحادشوروی تقریباً در همه جا و همه چیز رنجهای فراوان و رشد ناموزون و بدون تناسب بچشم می‌خورد ، معهذا در همین سال‌ها شهرهای تازه وصنایع تازه و

مراکز عظیم کشاورزی دسته جمعی ، سازمان‌های بزرگ تعاونی توسعه یافت و بازرگانی و جمعیت زیاد شد و فرهنگ و علم و دانش رونق بسیار گرفت . مافوق همه در میان مردم مختلفی که از دریای بالتیك در غرب تا اقیانوس آرام در شرق کوهستان پامیر و کوههای هندوکش در آسیای مرکزی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی می‌کنند وحدت و هم بستگی رشد یافت .

احساس میکنم که میل دارم دربارهٔ پیشرفت آموزش و پرورش و علوم و بطور کلی فرهنگ در اتحاد شوروی هم مطالبی برایت بنویسم اما باید خودداری کنم . در این مورد چند واقعیت نمایان را ذکر میکنم که ممکنست برایت جالب باشد .

بقراری‌که بسیاری ازقضات صلاحیتدار اظهار نظر کرده‌اند تصورمیشود سیستم آموزش و پرورش در شوروی از همه جا بهتر و برای زندگی امروز مناسب‌تر باشد . بیسوادی تقریباً از میان رفته است در نواحی عقب مانده مانند ازبکستان و ترکمنستان در آسیای مرکزی پیشرفت‌های حیرت انگیز حاصل شده‌است .

درسال ۱۹۱۳ در این منطقه آسیای مرکزی مجموعاً ۱۲۶ مدرسه و ۶۲۰۰ شاگرد بود در سال ۱۹۳۲ تعداد مدارس ۶۹۷۵ و تعداد شاگردان به ۷۰۰۰۰۰ نفر رسیده بودکه یك سوم آنها دختر بودند . تعلیمات‌عمومی واجباری اجرا گشته است . برای این که اهمیت این پیشرفت نمایان را بهتر درك کنی باید بخاطر آوری که تا همین اواخر دختران این نواحی‌در حجاب ودوراززندگی نگاهداشته میشدند و اجازه نداشتندکه‌درمجامع عمومی ظاهر شوند .

گفته شده استکه این پیشرفت سریع نتیجهٔ بکاربردن الفبای لاتین می‌باشد که آموزش ابتدائی را آسانتر از تعلیمات بوسیلهٔ الفباهای گوناگون محلی ساخته است . لابد بیاد داری‌که برایت‌گفتم «کمال پاشا» در ترکیه‌خط والفبای لاتین را بجای خط عربی برای زبان ترکی انتخاب کردوبکاربست.

او این فکر را ازآزمایش های شوروی گرفته بود . در سال ۱۹۲٤ جمهوریهای قفقاز الفبای عربی را منسوخ ساختند و الفبای لاتین را بکار گرفتند . این امر در ازمیان بردن بیسوادی کمك بزرگی بود و بسیاری‌از ملیت‌های دیگر اتحادشوروی نیز الفبای لاتین را پذیرفتند . چینی‌ها ، مغولها ترکها ، تاتارها ، بوریات‌ها ، باشگیرها ، تاجیکها و بسیاری ملل دیگرهمه این خط را بکار میبرند .

زبانی که این مردم بکار میبرند همیشه همان زبان مرسوم محلیشان میباشد فقط طرز نوشتن و خط خودرا تغییرداده‌اند .

شاید برایت جالب باشدکه‌بدانی بیش از دوسوم تمام شاگردان‌مدارس در اتحاد شوروی هرروز در مدرسه غذای گرم دریافت میدارندو بدیهیست که این غذا مجانیست‌همچنانکه خودآموزش هم مجانیست و دریك دولت کارگری باید هم مجانی باشد .

رشد و توسعهٔ با سوادی و پیشرفت آموزش و پرورش یك طبقهٔ بزرگ خوانندگان را بوجودآورده است و احتمال دارد که در شوروی بیش از هر کشور دیگر کتاب و روزنامه چاپ میشود .

بیشتر این‌کتابها جدی و « سنگین » هستند و از جملهٔ کتابهای داستان و افسانه‌که در سایر کشورها رواج فراوان دارند نمیباشد .

کارگران روسی به‌اندازه‌ئی دربارهٔ مهندسی و برق و این قبیل چیزها شور وعلاقه دارندکه ترجیح میدهندکتابهائی در این زمینه‌بخوانند تاکتابهای داستان و افسانه ، اما برای‌کودکان زیبا ترین و مطبوع ترین کتاب ها و از جملهٔ قصه‌های پریان وجود دارد هرچندکه تصور میکنم بعضی از بلشویکهای متعصب این قبیل داستانها و قصه ها را مناسب نمیدانند و تأیید نمیکنند .

در زمینهٔ علوم ، اتحاد شوروی ، اکنون چه از لحاظ علوم محض وچه از لحاظ علوم عملی در صف نخستین قرار گرفته . مؤسسات عظیم علمی در رشته‌های مختلف دانش و مراکزآزمایشی در همه‌جا رشد و توسعه یافته اند .

در لنینگراد مؤسسه گیاه شناسی بزرگی وجود دارد که در آن بیش از ۲۸۰۰۰ نوع مختلف گندم هست . این انستیتو روشهای‌کاشت برنج بوسیلهٔ هواپیمارا نیزمطالعه و آزمایش میکرد .

کاخ‌های قدیمی تزارها و اشراف اکنون به موزه‌ها و آسایشگاهها و خانه‌های استراحت مردم مبدل شده است . در نزدیکی لنینگراد شهرکوچکی است که « تزارکویه‌سلو» (یعنی «دهکدهٔ تزار») نامیده میشد زیرا در آن دوکاخ عظیم سلطنتی بود که تزار تابستانهارا در آنجا میگذراند . اکنون نام آنجا به «دتسکویه‌سلو» (دهکدهٔ کودکان)" مبدل گشته است و خیال میکنم کاخهای قدیمی اکنون برای استفاده کودکان و جوانان اختصاص یافته است .

کودکان وجوانان در شوروی امروز اشخاص محبوب و ممتاز میباشند وبهترین چیزها برای آنهاست هرچند که ممکن‌است دیگران ازکمبود آن در مضیقه باشند . نسل کنونی بخاطر آنها کار میکنند زیرا آنها هستند که دولت سوسیالیستی و علمی را که میکوشند هرچه زودتر بوجود آید به ارث خواهند برد . در مسکو یك « مؤسسهٔ مرکزی برای حمایت مادر وکودك » هست‌که بسیار بزرگ ووسیع میباشد .

زنان در شوروی شاید از همه جای جهان بیشتر آزادی داشته باشند و در عین حال مورد حمایت خاص دولت هستند . آنها بتمام مشاغل میپردازند و بسیاری از ایشان مهندس هستند . نخستین زن جهان که از طرف حکومتی بمقام سفیر کبیری تعیین گردید بانو « کولونتای » یکی از بلشویکهای قدیمی بود . همسر بیوهٔ لنین ، بانوکروپسکایا ، نیز رئیس یکی ازشعب‌وزارت آموزش شوروی میباشد .

اتحاد شوروی با تغییراتی که روز بروز و ساعت بساعت در آن صورت میگیرد سرزمین هیجان انگیزیست اما هیچ‌جای‌آن باندازهٔ صحراها و دشت‌ـ ها و استپ‌های سیبری و دره های باستانی آسیای میانه که در طی نسلهای متمادی از تغییرات و تحولات بشری دور و جدا مانده بودند جذاب و حیرت

انگیز نیست زیرا این نواحی اکنون با سرعت عظیم پیش میروند . برای آنکه تصوری از این تغییرات شگرف و سریع داشته باشی مطالبی دربارهٔ تاجیکستان برایت نقل میکنم که شاید یکی از عقب مانده‌ترین نواحی اتحادشوروی بود .[۱]

تاجیکستان در دره‌های کوهستان پامیر در شمال رودجیحون و در همسایگی افغانستان و ترکستان چین واقع شده است و از مرزهای‌هند دور نیست ، تاجیکستان معمولا زیر حکومت امیران بخارا قرار داشت‌که تابع تزارهای روسیه‌بودند ، در سال ۱۹۲۰ در بخارا یك انقلاب‌محلی صورت گرفت و « امیر » برکنار گشت و «جمهوری شوروی مردم بخارا » تشکیل گردید . سپس جنگهای داخلی پیش‌آمد و در همین آشفتگی ها بود که «انورپاشا» که زمانی یکی ازرهبران محبوب ترکیه بودکشته شد .

جمهوری بخارا بعداً بنام « جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبک » تغییر نام یافت و یکی از اعضای مؤسس جمهوریهای مستقل اتحاد جماهیر شوروی گردید .درسال ۱۹۲۵در داخل قلمروجمهوری ازبك ، یك‌جمهوری خود مختار تاجیکستان تشکیل شد . درسال ۱۹۲۹تاجیکستان‌خودیك‌جمهوری مستقل ویکی ازهفت جمهوری عضواتحادجماهیرشوروی‌گشت .

تاجیکستان به این مقام عالی نائل شد اما درواقع ناحیه‌یی کوچك و عقب مانده بود که کمتر از یك میلیون نفر جمعیت داشت . تقریباً راههای ارتباط در آن هیچ نبود و مهمترین وسیلهٔ حمل و نقل کاروانهای شتر بود . در دوران رژیم تازه نخستین اقدامات برای ایجاد جاده‌ها وتأسیسات‌آبیاری و کشاورزی و صنایع و آموزش و خدمات بهداشتی صورت گرفت . راههای اتومبیل‌رو ساخته شد . کاشت پنبه شروع‌گشت و براثر توسعهٔ‌آبیاری‌باموفقیت

۱ــ از آنجا که زبان رسمی مردم جمهوری تاجیکستان فارسی‌است و با زبان وادبیات ایران پیوند نزدیك دارد برای مردم ایران نیز اطلاعات‌مربوط‌به تاجیکستان اهمیت دارد .

توسعه یافت . در اواسط سال ۱۹۳۱ بیش از ٦۰ درصد مراکـز کشت پنبه بصورت مزارع دسته جمعی درآمده بود و قسمت عمده‌ئی از مراکز کشت گندم نیز اجتماعی و اشتراکی شده بود . یك مرکز بزرگ تولید نیروی بـرق وهشت کارخانهٔ پنبه و سه کارخانهٔ روغن کشی ساخته شد . یك رشته خط آهن نیز بوجود آمد که تاجیکستان را از راه ازبکستان به شبکهٔ راه آهن‌هـای اتحاد شوروی متصل میساخت . همچنین یك خط هوائی تأسیس گردیدکـه با خطوط هوائی اصلی و عمدهٔ شوروی مربوط میشد .

در سال ۱۹۲۹ فقط یك درمانگاه در این ناحیه وجود داشت . سه‌سال بعد در ۱۹۳۲ شصت‌ویك بیمارستان و ۳۷ درمانگاه دندانپزشکی و ۲۱۲۵ تخت در بیمارستان و ۲۰ دکتر درتاجیکستان بوجودآمده بود . پیشرفتهای آموزش و پرورش را میتوان ازارقام زیرتخمین زد :

در۱۹۲۵فقط ٦ مدرسه تازه وجودداشت .

درانتهای سال ۱۹۲٦ مقدار مدارس ۱۱۳ و تعداد دانش آمـوزان ۲۳۰۰ نفربود .

در ۱۹۲۹ تعداد مدارس به ۵۰۰رسید .

در ۱۹۳۱ بیش از ۲۰۰۰ مؤسسهٔ آموزشی و ۱۲۰۰۰۰ دانش آموز ودانشجو وجودداشت .

بدیهیست اعتباراتی که برای آموزش اختصاص یافته است بسرعت بالا رفته است . بودجهٔ مدارس در سال ۳۰ـ۱۹۲۹معادل ۸ میلیون روبل بود و در سال بعد ۳۱ـ ۱۹۳ به ۲۸میلیون روبل افزایش یافت . علاوه بـر مدارس عادی ، تعدادزیادی کودکستان ، مدارس‌حرفه‌ئی ، کتابخانه‌وقرائتخانه نیز در تاجیکستان افتتاح شد . در میان مردم عطش شدیدی برای کسب علم ودانش بوجودآمد .

در چنین‌اوضاعی انزوای زنان در پشت حجاب نیز دیگر نمیتوانست ادامه داشته باشدوبسرعت‌ازمیان رفت .

تمام‌این چیزها تقریباً باور نکردنی بنظر میرسد . من‌این ارقام‌و

اطلاعات را از گزارش یك ناظر صلاحیتدار آمریکائی اقتباس کرده‌ام که شخصاً تاجیکستان را در اوایل سال ۱۹۳۲ دیده است و احتمال دارد که از آن زمان ببعد هم تا امروز که این نامه را مینویسم تغییرات خیلی بیشتری روی داده باشد.

بدیهیست که تمام اتحاد شوروی به جمهوری جوان تاجیکستان برای پیشرفت آموزش ومنظورهای دیگر کمکهای مالی وفنی داده است زیرا سیاست اتحاد شوروی آنست که نواحی عقب‌مانده را جلو بیاورد. بنظر میرسد که تاجیکستان از لحاظ منابع زیرزمینی منطقه‌ئی بسیار غنی است. طلا و نفت و زغال‌سنگ در آنجا یافت شده است و تصور میشود که ذخایر طلای آن بسیار بزرگ و سرشار است. در زمانهای قدیم تا دوران هجوم چنگیزخان معادن طلای این ناحیه مورد بهره برداری قرار میگرفت اما ظاهراً از آن ببعد دیگر در آنها کار نشده است.

در ۱۹۳۱ یك قیام ضد انقلابی در تاجیکستان روی داد و بسیاری از افراد طبقهٔ مالکان بزرگ و ثروتمند که هنگام انقلاب به افغانستان گریخته بودند به تاجیکستان هجوم آوردند اما این قیام ناکام شد زیرا دهقانان از آن هواداری نکردند.

این نامه خیلی‌مفصل شده و مطالب مختلفی در آن آمده است امابايد پیش از پایان آن مطالبی هم در بارهٔ فعالیت‌های اتحاد شوروی در زمینهٔ بین‌المللی برایت بگویم.

بطوریکه قبلا برایت گفتم اتحاد شوروی «پیمان کیلوگ» را که ظاهراً جنگ را تحریم میکرد و «غیرقانونی» میشمرد امضا کرد. همچنین «پیمان لیتوینف» درسال ۱۹۲۹ میان شوروی و همسایگانش بسته شد. شوروی که‌میل داشت صلح‌را محفوظ نگاهدارد با کشورهای متعدد پیمانهای «عدم تجاوز» امضا کرد. درمیان همسایگان شوروی ژاپن تنها کشوری بود که از امضای چنین پیمانی خودداری کرد. در نوامبر ۱۹۳۲ شوروی و فرانسه پیمان عدم تجاوزی امضا کردند و این امر در دنیای سیاست اهمیت

فراوان‌داشت زیرا روسیه رادر حدود سیاست‌های اروپای‌غربی وارد میساخت.

چین ، پس از یکدوران ممتد خصومت خاموش و قطع روابط سیاسی در موقعی‌که بشدت در منچوری تحت فشار ژاپن قرارگرفت از نو حکومت شوروی را برسمیت شناخت .

شوروی با ژاپن تماسهای عادی سیاسی داشت اما روابطشان همیشه تیره بود شورویها جلو جاه‌طلبی‌های ژاپن را در قاره آسیا میگرفتند و اغلب تصادفات مرزی میان ایشان روی میداد . حکومت‌ژاپن‌دائماً شوروی را تحریك میکرد و اغلب صحبت جنگ میان آنها پیش می‌آمد اما روسیه ترجیح میداد که توهین‌ها را تحمل کند و بجنگ نپردازد .

تصادمات و اختلافات انگلستان و روسیه یکی از عوامل دائمی سیاست بین‌المللی بود . محاکمهٔ مهندسان انگلیسی در آوریل ۱۹۳۳ در مسکو اقدامات تلافی‌جویانه‌ئی در انگلستان و عملیات متقابلی در شوروی بوجود آورد اما طوفانی‌که برسر این موضوع پیش‌آمد از میان رفت و از نوروابط عادی میان آنها بر قرار گشت . حکومت محافظه کار انگلستان ازشورویها خوشش نمی‌آمد و همیشه اختلاف و کشمکش هائی میان‌آنها وجود داشت .

در ایالت متحدهٔ آمریکا تدریجاً احساسات دوستانه تری نسبت بشوروی رشد می‌یافت . پرزیدنت روزولت روابط عادی سیاسی میان دوکشور بر قرار ساخت . منافع آمریکا و شوروی هرگز در هیچ جای جهان بـا یکدیگر تصادمی‌پیدا نمیکرد .

قیام حکومت نازی هیتلر در آلمان دشمنی تازه و متجاوز و خشن برای شوروی بوجود آورده است . هر چند که آنها نمیتوانند مستقیماً زیانی بشوروی برسانند اما خطرات بزرگی برای آینده وجود دارد . در اروپا تمایلات فاشیستی توسعه می‌پذیرد .

از لحاظ بین‌المللی روسیه شوروی همواره یکی از دولتهای راضی بوده ، ادعائی نداشته است و میکوشیده است از آشفتگی‌ها جلوگیری کند و صلح را بهر قیمتی که باشد محفوظ نگاهدارد . این سیاست مخالف‌سیاست

یك‌کشور انقلابی میباشد که هدفش آنست که در سایر کشورها هم انقلاب را بر انگیزد. در واقع این یك سیاست ملیست که هدفش ساختن و بوجود آوردن سوسیالیسم در کشوری واحد میباشد و از تمام آشفتگی های خارجی دوری میجوید. طبعاً نتیجهٔ چنین سازش بـا قدرتهـای امپریالیست و کاپیتالیست میباشد. اما اصول اساسی سیاست اقتصاد شوروی همچنان ادامه دارد و پیروزی‌وموفقیت این سیاست خود دلیل‌استواری بنفع‌سوسیالیسم‌میباشد.

*

چنین بود وضع اتحاد شوروی در ژوئیهٔ ۱۹۳۳ (زمانی کـه این نامه نوشته میشد) سپس یك کنفرانس اقتصادی جهانی در لندن تشکیل گردید و شوروی از شرکت کشورهای دیگر در کنفرانس استفاده کرد که قرار ـ دادهای عدم تجاوز دیگر با همسایگانش امضا کند وباین ترتیب قراردادهائی با افغانستان، استونی، لاتوی، ایران، لهستان، رومانی، ترکیه ولیتوانی امضا کرده است. اما ژاپن باز هم مانند سابق از حدود این قراردادهـا بیرون مانده است [1]

---

۱ ــ قابل تذکر است‌که‌جواهر لعل نهرو درسال ۱۹۲۷ که‌شوروی‌دهمین سال انقلاب خود را جشن گرفت باتفاق پدرش موتی لعل نهرواز اروپا بشوروی رفت و چند روزی درآنکشوربود و مطالعاتی بعمل‌آورد. پس از مراجعت بهند مقالاتی دراین‌زمینه نوشت‌که مجموعهٔ آنها بصورت‌کتاب‌کوچکی چاپ‌ومنتشرشد و آن کتاب یکی از نخستین‌کتابهای نهرو بود. مطالبی‌هم که در این نامه‌هادر بارهٔ شوروی‌نوشته شده تا اندازه‌ئی باستناد مشاهدات ومطالعات‌همان‌سفرمیباشد. در کتاب شرح‌حال نهرو (زندگی‌من) باین‌موضوع اشاره شده‌است.

۱۸۲

علم پیش‌میرود

۱۳ ژوئیه ۱۹۳۳

دربارهٔ حوادث سیاسی مطالب زیادی برایت نوشته‌ام ، همچنین دربارهٔ تغییرات اقتصادی که طی سالهای پس از جنگ در سراسر جهان روی داد مطالبی نوشتم . در این نامه میخواهم به موضوع‌های دیگر مخصوصاً بعلوم و نتایج آن بپردازم .

اما پیش از آنکه در بارهٔ علوم گفتگو کنیم میخواهم برایت یاد آوری کنم کــه چه تغییرات بزرگی پس از جنگ در وضع زنان روی داد . آنچــه باصطلاح « آزادی » زنان از بندهای قانونی و اجتماعی وقیود عادات ورسوم نامیده میشود از قرن نوزدهم با ظهور صنایع بزرگ شروع شد که کارگران زن را نیز بکار واداشت. از آنزمان تدریجاً تغییرات کندی روی مینمود، وبعد جنگ جریان این‌تغییرات را سریعتر ساخت و درسال‌های پس‌از جنگ‌آزادی زنان تقریباً تکمیل شد .

امروز حتی در تاجیکستان که در باره‌اش در نامهٔ اخیر مطالبی نوشتم زنانی پزشک و معلم و مهندس هستند که چندسال پیش در حجاب و انزوا بسرمیبردند . شاید برای تو و نسل شما این موضوع امری عادی و مسلم باشد اما باید بدانید که این وضع نه فقط در آسیا بلکه در اروپا نیز تازه است .

کمتراز یکصدسال پیش (اززمان نوشتن نامه ــ مترجم) در سال ۱۸٤۰ نخستین « کنفرانس جهانی ضد غلامی » در لندن تشکیل شد . از آمریکا که در آنجا غلامی سیاهپوستان، بسیاری مردم را بهیجان آورده بود

زنانی برای شرکت دراین کنفرانس آمدند . اما این کنفرانس « نمایندگان جنس ماده» را نپذیرفت واظهار عقیده میشد که شرکت زنان درفعالیتهای عمومی نامناسب است وموجب انحطاط جنسی میشود !

اکنون به علوم بپردازیم .

درموقع گفتگو ازبرنامهٔ پنجساله درروسیهٔ شوروی برایت گفتم که این امر انطباق دادن روح علم باامور اجتماعی بود. تااندازه‌یی، هرچند هم نسبتاً ناچیز باشد، همین روح درمدت ۱۵۰ سال اخیر بااین حدودها درماورای تمدن غربی نیزوجود داشته است به‌نسبتی که نفوذعلم افزایش می‌یافت افکاری که برچیزهای غیرمنطقی و غیر مستدل یا برسحروجادو و خرافات متکی بود تدریجاً بکنار رانده میشد و روشها و چیزهائیکه با علم سازش نداشت و جور نمی‌آمد مورد مخالفت قرار میگرفت .

البته مفهوم این حرف آن نیست که روح علمی یکباره وکاملا برطرزفکر غیرمستدل وبرسحروجادو وخرافات غلبه کرد وچیره شد. متأسفانه چنین نبود، بلکه بطورنسبی تااندازهٔزیادی پیشرفت حاصل کرد وقرن نوزدهم شاهدمقداری پیروزیهای درخشان علوم بود .

سابقاً برایت نوشته‌ام که براثر بکار بستن علوم در صنایع و در زندگی چه تغییرات عظیم وشگرفی درقرن نوزدهم روی داد . جهان، مخصوصاً اروپای غربی وآمریکای شمالی بطوری تغییر یافت که دیگر شناخته نمی‌شد . این تغییرات خیلی بیش از مقداری بود که در طی هزاران سال پیش از آن روی داده بود .

یکی از واقعیات حیرت انگیز، این دوران افزایش جمعیت اروپادرطی قرن نوزدهم میباشد . در حدود سال ۱۸۰۰ یعنی ابتدای قرن نوزدهم جمعیت تمام اروپا ۱۸۰ میلیون نفر بود. درطی سالهای بعد، جمعیت با ملایمت وکم کم زیاد می‌شد ورقم آن بالاتر می‌رفت ولی ناگهان سرعت افزایش خیلی زیادتر شد ودرسال ۱۹۱۴ به رقم ٤٦۰ میلیون نفررسید، درهمین مدت میلیونها نفر اروپائی نیز به قاره‌های دیگر ومخصوصاً به‌آمریکا مهاجرت کردند. اگر تعداد

آنها را رویهمرفته درحدود ٤٠ میلیون نفر حساب کنیم می‌بینیم که جمعیت اروپا درمدت کمی بیش ازیکصد سال از ۱۸۰ میلیون به ۵۰۰ میلیون افزایش یافت . این افزایش جمعیت مخصوصاً در کشورهای صنعتی اروپا بیشتر مشهود بود .

انگلستان درابتدای قرن‌هیجدهم (حدود سال ۱۷۰۰) فقط ۵میلیون‌نفر جمعیت داشت وفقیرترین کشوراروپای غربی بشمارمیرفت ولی بعداً ثروتمندترین کشورجهان گشت وجمعیتش به ٤٠ میلیون نفررسید .

این رشد جمعیت وثروت‌نتیجهٔ تسلط بیشتر برطبیعت یا بعبارت صحیح‌تر فهم بیشتر تحولات طبیعت بودکه پیشرفت دانش وعلوم آنرا مقدورمیساخت. در دانش بشری پیشرفتهای نمایان حاصل میشداماتصورنکن که مفهوم آن‌این‌بود که عقل وخرد انسان هم لزوماً همپای آن پیشرفت میکرد. انسان کم کم شناسائی و تسلط واستفاده ازنیروهای طبیعت راآغازکرد بدون‌آنکه بروشنی‌بداند هدف زندگی چیست یا چه باید باشد ؟

یك اتومبیل قوی ونیرومند چیزخوب ومفیدیست اما انسان باید بداند که باآن بکجا می‌خواهد برود. اگراین اتومبیل بدرستی رانده نشود ممکن است درپرتگاهی سقوط کند . رئیس انجمن « علوم بریتانیا » اخیراً گفت : « تسلط برطبیعت دردست انسان نهاده شده است پیش ازآن‌که بداند چگونه برخود مسلط باشد .»

اغلب ما، محصولات علم را مورد استفاده قرار می‌دهیم ، راه آهن‌ها ، هواپیماها ، برق، بی سیم و هزاران چیز دیگر را بکار می‌بریم بدون آنکه فکر کنیم چگونه بوجود آمده‌اند . برای ما اینها چیزهای عادی هستند.مثل اینکه همیشه این چیزها در اختیارمان بوده است . ما خیلی مغرور ، هستیم که در دورانی مترقی زندگی می‌کنیم وخودمان هم بسیار « مترقی » هستیم. بی‌گمان دوران ما با زمان‌های سابق تفاوت بسیار دارد وکاملا درست است که بگوئیم دوران ما از هرزمان دیگر بمراتب مترقی‌تر است . اما این حرف ، با این‌که بگوئیم ما ، چه بصورت افراد و چه بصورت گروهها ،

مترقی‌تراز مردمان سابق‌هستیم تفاوت دارد. کاملانادرست خواهدبود که‌بگوئیم چون رانندهٔ یك ماشین می‌تواند آنرا بکاربیندازد وراه ببرد و«افلاطون» یا «سقراط» چنین‌کاری‌رانمی‌دانستندواین رانندهٔ ازآنهامترقی‌تراست یابرافلاطون وسقراط برتری دارد . امااین حرف‌کاملا صحیح است‌که بگوئیم خوداتومبیل برای حرکت وسیله‌ئی بمراتب مترقی‌تر از ارابه‌هائیست‌که افلاطون وسقراط بکار میبردند .

امروزکتاب‌های بسیار می‌خوانیم که متأسفانه بیشتر آنها کتاب‌هـای نا مناسب و بد هستند . در زمانهای سابق مـردم کمتر کتاب می‌خواندند اما کتاب‌های بهتری داشتند وآن‌ها را بخوبی فرا می گرفتند ومی‌دانستند . یکی ازبزرگترین‌فیلسوفان‌اروپاکه‌دانش‌وخردی‌فراوان‌داشت«اسپینوزا» بود .اودر قرن هفدهم در آمستردام زندگی میکرد گفته می‌شودکه کتابخانهٔ او کمتر از ۶۰ جلدکتاب داشت .

بنـا براین بسیار خوبست که بدانیم . افزایش عظیم دانش در جهان لزوماً ما را خردمندتر نمیسازد . پیش از آنکه دانش را بکار بریم بایدخوب بدانیم که این دانش را چگونه بکار می‌بریم . قبل از آنکه به اتومبیل قوی و نیرومند خود سوار شویم باید بدانیم بکجا می‌خواهیم برویم . یعنی باید لااقل افکاری دربارهٔ هدف خود داشته باشیم و بدانیم که منظور از زندگی‌چه باید باشد .

اکثریت عظیمی از مردم امروز چنین افکار وتصورات روشنی ندارند و خودشانرا برای چنین مطالبی ناراحت نمی‌کنند .آنها دردوران علوم زندگی میکنند اما افکاری که برآنها و رفتارشان چیره است متعلق بدورانهای گذشته می‌باشد. درنتیجه‌طبیعی است که‌مشکلات وتصادماتی پیش‌آید. یك‌میمون باهوش هم میتواند راندن اتومبیل را بیاموزد اما رانندگی او نمیتواند مانند یك شوفورخوب، مطمئن و بی‌خطرباشد .

دانش وعلوم جدید بسیار جذابست وبسط فراوان دارد . دهها هـزار محقق‌کنجکاو دائماً مشغول بکارهستند و هریك در رشته وکار خود به تحقیقات

عمیق میپردازند، هریك میکوشد چیز تازه‌ئی کشف کند وباین ترتیب اندك‌اندك کوه عظیم دانش بشری بوجود میآید وبالا میرود .

میدان دانش بقدری پهناوراست که هریك ازکارکنان علوم باید در رشتهٔ کوچکی متخصص شودواغلب ازرشته‌های دیگرعلم بی‌خبراست. درنتیجه‌هرچند دریك رشته ازعلوم تخصص دارد دررشته‌های دیگر بی‌اطلاع می‌ماند و برایش دشوارمی‌شود که دربارهٔ تمامی زمینه‌های فعالیت بشری نظری داشته باشدچنین شخصی بمعنی قدیمی کلمه «بافرهنگ» نیست .

بدیهیست افرادی هستندکه ازحدودتنگنای این تخصص‌ها بالاتر میروند ودرحالی‌که دریك رشته متخصص میشوند می‌توانند نظری وسیع‌ترداشته‌باشند. اینها بدون باك و ترسی از جنگ و آشفتگی‌های انسانی تحقیقات علمیشان را دنبال می‌کنند وددده پانزده سال اخیر درافزایش دانش وعلم سهم شایانی داشته‌اند .

تصور می‌شودکه بزرگترین دانشمندان امروز «آلبرت‌آینشتاین»یکی از یهودیان آلمان می‌باشدکه ازطرف حکومت هیتلر از آلمان رانده شدزیرا آنها با یهودیان موافق نیستند .آینشتاین با محاسبات بسیارجالبی‌درریاضیات بعضی ازقوانین اساسی فیزیك راکشف‌کردکه در تمامی عالم وجوداثرداردودر نتیجه بعضی ازقوانین علمی «نیوتن» راکه‌درمدت ۲۰۰سال بدون گفتگومورد قبول بوددگرگون ساخت . نظریهٔ «آینشتاین» ازراههای بسیار جالب‌وجذاب تأییدگردید .

بنا براین نظریهٔ «نور» بشکل مخصوصی عمل می‌کند و این امـر را می‌توان هنگام گرفتن خورشید مشاهده‌کرد . در موقعی‌که خورشید گـرفتگی پیش می‌آمد ملاحظه می‌شد که اشعهٔ نوربهمان شکل‌که اینشتاین میگفت عمل دارند درنتیجه‌آنچه او با محاسبات ریاضی پیداکرده‌بود باآزمایش‌های عملی هم تأیید میشد .

من قصد ندارم‌که بکوشم این نظریه را برایت بیان کنم زیرا بسیار غامض است . این نظریهٔ تازه کـه اینشتاین مطرح ساخت « نظریهٔ نسبی

بودن» نامیده می‌شود. آینشتاین هنگام مطالعه درطبیعت دریافت که تصور «زمان» و تصور «فضا» را نمی‌توان جدا از یکدیگر بکار بست. باین جهت این هردو تصور را نفی کرد و تصور تازه‌ئی از ترکیب آن مطرح ساخت که تصور «فضا ـ زمان» می‌باشد.

آینشتاین باعالم بزرگ وجود سروکار داشت. ازسوی مقابل بعضی دانشمندان هم بموجودات «بی‌نهایت کوچك» پرداختند.

یك «نوك سوزن» یا کوچکترین چیزی را که میتوان با چشم عادی دید در نظر بیاور. دانشمندان ثابت کردند که همین چیزی که باندازهٔ نوك سوزن کوچك است برای خود باندازهٔ عالمی بزرگ است، هر ذرهٔ کوچك از «مولکول» هائی ترکیب می‌شود که گرد یکدیگر درحرکتند هر «مولکول» خود شامل چندین ذرهٔ کوچکتر یا «اتم» است که آن‌ها نیز دائماً درحرکت میباشند بدون اینکه بیکدیگر برخورد داشته‌باشند، هر «اتم» شامل مقداری «پارتیکول» یا «نیروی برق» است که آنهارا «پروتون» یا «الکترون» نامیده‌اند و این ذرات باسرعتی فوق‌العاده و تصورناپذیر درحرکتند. از اینها کوچکترهم «پوزیترون»ها و «نوترون»ها و «دنتون»ها هستند. وعمر متوسط یك «پوزیترون» باندازهٔ یکهزار میلیونیم ثانیه تخمین زده شده است!

تمام این چیزها که بی‌نهایت کوچك هستند همچون کرات و ستارگانی می‌باشند که گرداگرد هم در فضای لایتناهی درحرکت هستند. بیاد بیاور که مولکول آنقدر کوچك است که حتی با نیرومندترین میکروسکوپ‌ها دیده نمی‌شود. بنابراین «اتم»ها و «پروتون»ها و «الکترون»ها بتصورهم نمی‌آیند. و معهذا فنون علمی به اندازه‌ئی پیشرفت کرده است که دربارهٔ این «پروتون»ها و «الکترون»ها اطلاعات فراوانی در دست است و اخیراً «اتم» را نیز تقسیم کرده‌اند.

مطالعهٔ آخرین نظریه‌های علمی سر انسان را بچرخ می‌آورد و درك و فهم آن‌ها بسیار دشوار می‌باشد. حالا میخواهم چیزهائی بگویم که حتی بیشتر موجب حیرت میشود.

ما میدانیم کرهٔ زمین که‌درنظرمان بسیار بزرگ مینماید کرهٔ کوچکی‌در منظومهٔ خورشید است که‌این خورشید خودستاره‌ئی کوچك بشمار میرود.مجموع منظومهٔ شمسی با تمام عظمتش همچون قطره‌ئی در اقیانوس فضاها می‌باشد . در فضای عالم‌مسافات بقدری زیاداست که‌رسیدن‌یك پرتوروشنائی ازبعضی‌قسمتهای آن بماهزارها ومیلیون‌ها سال‌طول‌میکشد . بدینقراروقتی که هنگام‌شب‌ستاره‌ئی را میبینیم آنچه مامی‌بینیم درواقع‌آن چیزی نیست که اکنون وجود دارد بلکه چیزیست که وقتی نوری که اکنون بما میرسد ازآنجا آمده وسفر دراز خود را شروع کرده وجود داشته است . ممکن است‌این سفر صدها یا هزارهاسال‌طول کشیده باشد .

این مطالب برای تصورات زمان وفضا بسیارابهام انگیز می‌باشدو‌بهمین جهت است که آینشتاین نظریهٔ «فضا ـ زمان» را بوجود آورد که برای مطالعهٔ این امور کمك بزرگی است اگرما «فضا» را درنظر نگیریم و فقط «زمان» را بسنجیم ممکن است گذشته وحال دریکدیگر بیامیزدواشتباه شود.زیراستاره‌ئی که حالامی‌بینیم برای ما در زمان حال وجود داردامادرواقع‌آنچه مامی‌بینیم «گذشته» می‌باشد. چه‌بسا درموقعی که نورستاره‌ئی بچشم‌ما میرسدخودآن‌ستاره مدتها پیش از میان رفته باشد زیرا نوری که به‌چشم ما میرسد صدها وهزاران سال درراه بوده است .

برایت گفتم که خورشید ما ستاره‌ئی کوچك و بی اهمیت می‌باشد.درحدود ۱۰۰/۰۰۰ ستارهٔ دیگر نظیرآن وجود داردواین‌ها همه‌با هم‌یك کهکشان‌نامیده میشوند. بیشترستاره‌هائی که مادرشب می‌بینیم ازهمین کهکشان هستند.اما باچشم عادی وبدون کمك اسبابها ودوربین‌ها فقط مقدارکمی از ستاره‌ها را می‌بینیم . تلسکوپهای نیرومندبخوبی بماکمك میدهد که‌ستاره‌های خیلی بیشتری‌رامشاهده کنیم .کارشناسان نجومی حساب کرده‌اند که درفضای عالم بیش از ۱۰۰/۰۰۰ کهکشان وجود دارد !

یك واقعیت حیرت انگیز دیگر اینست که‌گفته میشود عالم وجود دائماً در گسترش است یکی از علمای بزرگ علوم ریاضی بنام « سرجیمس جان »

عالم وجودرا به‌گلوله‌های‌کف صابون تشبیه میکند که بتدریج بـزرگ و بزرگترمیشود . عالم وجود در سطح خارجی این‌کره صابون میباشد و این کرهٔ بزرگ عالم بقدری بزرگ است که حتی نور بـا سرعت فوق‌العاده‌اش میلیون‌ها سال طول‌میکشد تابتواند از این‌طرف این‌کره به آن‌طرف آن‌عبور کند . اگر هنوز برای شنیدن چیزهای حیرت‌انگیز حوصله و استعداد داری در بارهٔ این عالم که براستی حیرت انگیز است میتوانم مطالب دیگری هـم برایت بگویم .

یکی از ستاره شناسان معروف « کمبریج » بنام «سرآرتورادینگتون» میگوید که عالم وجود تدریجاً رو بزوال و نیستی میرود و همچون ساعت بزرگی که در نشیبی بپائین غلطانده شود از هم متلاشی خواهد شد واگرباز بشکل تازه‌ئی بهم پیوند نیابد بکلی از میان میرود . بدیهیست تمام این چیزها میلیون‌ها سال بعد اتفاق خواهد افتاد و بنابراین مانباید نگران‌شویم.

در قرن نوزدهم فیزیك و شیمی مهمترین علوم بودند . این علوم‌به‌بشر کمك دادند که برطبیعت یا جهان خارجی چیره شود . آنگاه دانشمندان‌به‌جهان درونی متوجه‌گشتند و بمطالعهٔ خود انسان پرداختند . « زیست‌شناسی» اهمیت فراوان‌یافت . این علم بمعنی‌مطالعه در حیات‌و زندگی‌انسان‌وحیوانات وگیاهان است . این دانش هم تا کنون به پیشرفت‌های فوق‌العاده نایل شده است و دانشمندان زیست‌شناس میگویند که بزودی مقدور خواهد بود که بـا تزریق یك انژکسیون تغییراتی در خصال و طبایع اشخاص بوجود آورد و مثلا شخصی ترسورا به‌شخصی دلیروباشهامت مبدل‌ساخت چه‌بساکه‌دراینصورت حکومت‌ها دست بکار شوند و با همین وسایل مخالفان و انتقادکنندگـان خودرا بصورتی درآورند که قدرت مقاومتشان کمترشود !..

قدم بعدی که پس از پیشرفت « زیست شناسی » برداشته شد در عـلم « روانشناسی » بود که باروح و اندیشه و تفکرات ومحرك‌ها وترس‌ها وامیال وآرزوهای موجودات بشری سروکار دارد . بدینقرار دانش بزمینه هـای تازه‌ئی قدم نهاده و پیش میرود واطلاعات بیشتری دربارهٔ‌خودمان‌دراختیارمان

می‌گذارد وشاید بماکمك بدهدکه بتوانیم برخودمان مسلط شویم .

« نژاد شناسی » نیز بعنوان شاخه و رشته‌ئی از « زیست شناسی» تکامل یافته است‌که دربارهٔ پیشرفت‌های نژادی بمطالعه میپردازد .

این موضوع قابل تذکر است‌که مطالعه در بعضی حیوانات به پیشرفت علوم کمك فراوان کرده است . قورباغهٔ بیچاره ازهم دریده میشد یا دست‌و پایش قطع میگشت تا معلوم شود عمل‌ها و عکس‌العملهای اعصاب و عضلات چگونه است .

مگس کوچك و حقیری که برروی موزهای رسیده می‌نشیند وباین جهت بنام « مگس‌موز » نامیده می‌شود بیش از هرموجود دیگر به کشف قوانین توارث کمك کرده است . از راه مشاهدهٔ دقیق در زندگی مگس کشف شد که چگونه خصال و خصائص‌یك نسل به نسل بعد منتقل میشود و همین‌کشفیات تااندازه‌یی به‌فهم چگونگی عمل قوانین ارث درانسان نیزکمك کرد .

یك حشرهٔ ناقابل دیگرکه چیزهای بسیار بماآموخته است ملخ‌میباشد. مطالعات ممتد ودقیق در زندگی ملخ‌های عادی که بوسیلهٔ محققان امریکائی صورت گرفته نشان داده است که چگونه جنس نر و ماده در حیوانات ودر انسان مشخص میشود ، اکنون ما اطلاعات فراوانی در بارهٔ این‌مطلب‌بدست آورده‌ایم که چگونه جنین کوچك در همان ابتدای زندگیش بصورت «نر» یا «ماده» درمی‌آید وبعد تدریجاً شکل یك حیوان نر یاماده یا پسر یا دختر را بخود میگیرد .

چهارمین حیوانی را که میتوانم برایت نام ببرم سگ عادی است . یکی از دانشمندان مشهور روس که معاصر زمان ماست و « پاولف » نام داشت به مطالعهٔ دقیق زندگی سگ پرداخت و مخصوصاً ملاحظه کرد که‌دهان سگ هنگام دیدن غذا به آب می‌افتد . آب افتادن دهان سگ بهنگام دیدن غذا امری خود بخودی است که «رفلکس غیرمشروط » نامیده میشود . همچنانکه یك کودك بدون آزمایشها و تجارب قبلی ، خمیازه میکشد ، عطسه میکند، یادست‌وپایش را میکشد وتمدد اعصاب می کند .

سپس پاولف کوشید که رفلکس‌های مشروط بوجود آورد یعنی به سگ تعلیم داد که همیشه باعلامت مخصوص مثلا صدای زنگ غذایش را دریافت دارد. درنتیجه این علامت در ذهن سگ با غذا ترکیب میشد و همان عکس‌العملهای غذارادرسگ بوجود می‌آورد.

این آزمایش ها در بارهٔ سگان و آب دهان ایشان اساس روانشناسی انسان را تشکیل میدهد و نشان داده شده است که چگونه‌یك انسان در دوران کودکی خود مقادیری «رفلکس‌های غیرمشروط» دارد و هرچه بزرگ و بزرگتر میشود «رفلکسهای مشروط» دراو بیشتر میگردد. در واقع هرچه مامی‌آموزیم بر اساس همین رفلکس‌هاست. بهمین ترتیب عاداتی کسب میکنیم، زبان می‌آموزیم و غیره. اعمال ما تحت تسلط رفلکس‌های ماست که هم مطبوع و هم نامطبوع میباشد. مثلا رفلکس «ترس» بطور عمومی در همه کس وجود دارد. هر کس بدون اطلاع از آزمایش های پاولف هم وقتی ماری را در نزدیکی خود به بیند بدون اندیشه و باکمال سرعت بعقب می‌جهد، حتی اگر قطعه ریسمانی راکه بشکل‌مارباشد به‌بیندهمین‌عکس‌العمل را ازخودنشان می‌دهد.

آزمایش‌های پاولف تغییرات انقلابی در علم روانشناسی بوجود آورد. بعضی ازین تغییرات بسیار جالب هستند اما در اینجا نمیتوانم بیشتر باین موضوع بپردازم. معهذا باید اضافه کنم که روش‌های متعدد دیگری هم‌برای تحقیقات روانشناسی وجود دارد.

این مثال‌هارا ازآنجهت ذکرکردم که تصوری در بارهٔ روشهای علمی برایت بوجود آورم. روشهای قدیمی مافوق طبیعی بطور مبهم در بارهٔ چیزهائی بزرگ صحبت میکردند که تجزیه وتحلیل آن آسان و مقدور نبود و در نتیجه فهم کامل آن هم ممکن نبود. مردم در بارهٔ این مطالب به‌گفتگوی فراوان میپرداختند و مباحثات گرم و سوزانی بوجود می‌آمد اما چون هیچ آزمایش نهائی از حقیقت یا وسایلی برای سنجش استدلال‌ها نبود مطلب همیشه نا معلوم ومبهم باقی میماند.

آن‌ها آنقدر سرگرم بحث و گفتگو دربارهٔ دنیای دیگر بودند که شایستهٔ خود نمی‌شمردند به چیزهای عادی این جهان بپردازند. در صورتیکه روش علوم کاملا برعکس است. چیزهائی که حتی بسیار ناچیز و کم اهمیت بنظر می‌آیند مورد مشاهدات دقیق و آزمایش‌های فراوان قرار میگیرند و ازین مشاهدات و آزمایش‌هاست که نتایج بزرگ بدست می‌آید. سپس در چهارچوب این نتایج، نظریه‌ها بوجود می‌آیند و خود این نظریه‌ها باز بوسیلهٔ آزمایش‌ها و مشاهدات بیشتر بعدی مورد رسیدگی قرار میگیرند تا درستی یا نادرستی‌شان معلوم گردد.

مفهوم آنچه گفتم این نیست که علوم دستخوش اشتباه نمیشوند. بلکه برعکس در زمینهٔ علوم هم اغلب اشتباهاتی پیش می‌آید و ناچار باید کارها را ازسرگرفت. اما بنظر میرسد که روش علمی تنها راه صحیح‌پرداختن‌به مسائل است. علوم امروز تمام اعتماد بنفس و اطمینان خاطرغرورآمیزی را که در قرن نوزدهم‌داشتند از دست داده‌اند. علم از کامیابیهائی که‌حاصل کرده مغرور است ولی در عین حال خودرا در برابر اقیانوس پهناور دانش که در برابرش کشف ناشده گسترده است و هر روز هم دامنه‌اش پهناور تر میشود احساس‌حقارت دارد.

خردمندان می‌دانند که اطلاعاتشان تا چه اندازه ناچیز است. فقط ابلهان هستند که تصور می‌کنند همه چیزرا می‌دانند. در علم نیزچنین‌است. هرچه علم پیش‌تر میرود کمتر بصورت قالب‌های خشك در می‌آید و باتردید بیشتر به سؤالاتی که برایش‌مطرح میشود پاسخ میگوید.

ادینگتون می‌گوید: «پیشرفت دانش را نباید با تعداد سؤالهائی که میتوان پاسخ داد بلکه باید با تعداد سؤالهائی که میتوان مطرح ساخت سنجید» شاید در واقع چنین باشد اما علم هرروز بسؤالات بیشتری پاسخ میگوید و بما کمك میدهد که زندگی را بهتر و بیشتر بشناسیم و درك‌کنیم و مارا قادر میسازد که اگر بخواهیم و بتوانیم از نتایج آن بهره‌مند شویم، زندگی بهتری برای منظورهای عالی وباارزش بوجود آوریم.

علم گوشه‌های تاریك حیات را روشن میکند و مارا بجای ابهام وگنگی وبی‌استدلالی باحقایق واقع مواجه میسازد.

۱۸۳

بکار بستن خوب و بد علوم

۱۴ ژوئیه ۱۹۳۳

در آخرین نامه‌ام نگاه کوتاهی بدنیای شگفت‌انگیز علوم و پیشرفت‌های اخیرشان افکندیم . نمیدانم آیا این نظارهٔ کوتاه برایت جالب توجه هست وترا باین‌دنیاهای عجیب‌اندیشه‌ها وموفقیت‌ها جلب میکند یا نه ؟ اگر بخواهی در بارهٔ این موضوع مطالب بیشتری بدانی بآسانی میتوانی به کتابهای بسیار دست داشته باشی . امابیاد داشته باش‌که اندیشهٔ انسان دائماً درپیشرفت‌است، دائماً با طبیعت دست بگریبان و گلاویزاست و می‌کوشد مسائل عالم را کشف کند و بفهمد. آنچه امروز برایت میگویم ممکن است فردا بکلی نارساوکهنه ومتروك باشد .

این تلاش اندیشهٔ بشری و تکاپو در دورترین گوشه‌های عالم و کوشش برای دست یافتن به اسرار و رموزآن و جرأت داشتن برای چنگ‌ اندازی و اندازه‌گیری آنچه بی‌نهایت بزرگ‌ مینماید وآنچه بی‌نهایت کوچك‌است، همه برای من بسیار جذاب می‌باشد .

تمام این‌ها چیزیست که علوم « محض » نامیده می‌شود ، یعنی‌علومی نیست که تأثیر فوری و مستقیم در زندگی داشته باشد . کاملا روشن است که « نظریهٔ نسبی بودن » یا تصور «فضا-زمان» یا اندازهٔ عالم ، با زندگی روزانهٔ ما ارتباطی ندارد . بیشتر این نظریه‌ها با ریاضیات عالی مربوط می‌شود و این مراحل عالی‌و جذاب ریاضیات از این لحاظ از«علوم‌محض» بشمار میرود .

بیشتر مردم باین قبیل علوم توجه و علاقهٔ زیادندارند ،آنها طبعاً خیلی

بیشترمجذوب انطباق علوم بازندگی روزانه هستند . همین علوم منطبق شده بازندگی یا «علوم عملی» است که زندگی‌را در ۱۵۰سال اخیردگرگون ساخته است . در واقع زندگی امروز تحت تسلط و نفوذ همین متفرعات علوم قرار دارد وتصور زندگی بدون آنها برای ما دشوار میباشد .

اغلب مردم در بارهٔ روزگار خوش گذشته و دورانی طلائی که از میان رفته است صحبت میکنند . بعضی دوران‌های تاریخ بسیار جذاب جلوه میکند و چه بسا بهتر از زمان امروز می‌نماید . اما حتی این جلوه هم‌احتمالاًنتیجهٔ دور بودن و ابهام آنهاست نه چیزدیگر ، ممکن است که ما آن دورانهارا از آنجهت بهتر و بزرگتر می‌شماریم که بعضی اشخاص بزرگ که مورد ستایش ماهستند در آن زمان‌ها زندگی میکرده‌اند و برآن دوران ها مسلط بوده‌اند. در صورتی که سرنوشت مردم عادی در تمام طول تاریخ بسیار بد و ناگوار بوده است . و علوم جدید وسایل آسایش و رفاه نسبی برای ایشان فراهم ساخته است .

اگر باطراف خود بنگریم خواهیم دید که چیزهائی که در نظرمان می‌آید با علوم تازه ارتباط دارد . وسایل مسافرت و وسائل ارتباط ما با یکدیگررا علوم جدیدبوجود آورده‌اند . مواد غذائی ما نیز بیشترباروش‌های علمی تازه بدست می‌آید و با وسایل حمل و نقل تازه از جائی بجائی منتقل میگردد ، روزنامه‌ئی که میخوانیم ، کاغذی که بروی آن مینویسیم ، قلمی که بکار میبریم ، همه جز با روش های علمی تولید شده است . بهداری و بهداشت و پیروزی بر بیماریها همه بعلوم بستگی دارد . دنیای‌امروزنمیتواند بدون بکار بستن علوم زندگی کند .

صرفنظراز تمام دلایل ، یك دلیل‌دیگر اهمیت نهائی‌وقاطع‌داردوآن‌اینست که بدون استفاده ازعلوم مواد خوراکی کافی برای جمعیت دنیا وجودنخواهد داشت و نیمی از جمعیت جهان یا بیش از نیم آن از گرسنگی خواهند مرد . برایت گفتم که جمعیت جهان در طی یکصدسال گذشته چگونه با سرعت فوق‌العاده زیاد شده است . این جمعیت هنگفت و روز افزون فقط در صورتی

ممکن است زنده بماند وزندگی کندکه از برکات علوم برای تولید خواربار و از وسایل حمل و نقل جدیدی برای حمل مواد خواربار ازجائی بجائی دیگر استفاده شود .

از وقتیکه علوم ماشین‌های بزرگ را وارد زندگی انسان ساختند زندگی بشکل مداومی تکامل یافته‌است . ازهر سال تا سال دیگر وحتی از هرماه تا ماه بعد تغییرات کوچك بیشمار روی میدهد که ماشین‌ها را کامل تر و مؤثرترمیسازد بطوریکه کمتر به‌کارانسان بستگی دارند . این تکامل فنی ، و پیشرفت‌هـای مختلف مخصوصاً در طی سال‌هـای قرن بیستم خیلی سریعتر شده است . سرعت جریان تغییرات در سال های اخیر بقدری زیاد بوده است که در روش‌های تولید صنعتی انقلابی شبیه انقلاب صنعتی که در نیمهٔ دوم قرن هجدهم روی داد پیش آورده است .

این انقلاب تازه بیشتر مرهون بکار بردن نیروی برق در تولید میباشد . بدینقرار در قرن بیستم یك « انقلاب برقی » ، مخصوصاً در ایالات متحدهٔ آمریکا صورت گرفته ، که وضع زندگی را بکلی تغییر میدهد ۰ همچنانکه‌انقلاب صنعتی قرن هیجدهم دوران ماشین را بوجود می‌آورد ، انقلاب برقی کنونی هم دوران نیروی برق را بوجود می‌آورد . نیروی برق که برای صنایع ، راه‌آهن ، و منظورهای بیشمار دیگر مصرف میشود برهمه چیز مسلط گشته است . بهمین جهت بود که « لنین » با دوراندیشی بسیار تصمیم گرفت که در روسیهٔ شوروی‌مراکز بزرگ هیدروالکتریك برای تولید برق از آب رودها بسازد .

این بکار بستن نیروی برق در صنایع همراه با سایر پیشرفت‌ها اغلب تغییراتی بزرگ بدون هزینه‌های سنگین‌بوجود می آورد . مثلا کمی تغییر دادن واصلاح کردن ماشین‌هائی که با برق‌کار میکنند ممکن است بامیزان‌تولید آنها را دو برابر سازد . در نتیجهٔ این تکامل فنی عامل انسانی که نسبت به ماشین کندترکارمیکند وممکن است دچار اشتباه نیز بشود بتدریج و بشکلی روز افزون حذف میگردد . بدینسان هرچه ماشین‌ها بیشتر تکامل می‌پذیرند

تعداد کمتری کارگر لازم دارند .

اکنون ماشین‌های عظیم و غول آسا فقط بوسیلهٔ یك نفر بکار می‌افتند که دسته‌ئی را بالا یا پائین می‌برد یا دکمهٔ برقی را میفشارد. این وضع موجب میشود که تولید کالاها بمیزان فوق‌العاده افزایش یابد ودر عین‌حال بسیاری ازکارگران از کارخانه‌ها بیرون رانده شوند زیرا دیگر بوجود آنها نیازی نیست . ضمناً پیشرفت علوم و فنون بقدری سریع است که اغلب تا موقعی که یك ماشین تازه درکارخانه‌ئی نصب گردد بعلت پیشرفت‌های تازه‌تر ، خود آن ماشین تا اندازه‌یی کهنه شده است .

جریان بکار گماردن ماشین‌ها بجای کارگران از نخستین روزهای پیدا شدن ماشین آغاز گردید و خیال میکنم برایت گفتم که باین مناسبت درهمان اوان کارشورش‌های بزرگ اتفاق می‌افتاد و کارگران خشمگین و ناراضی ماشین‌های تازه را هم در هم میشکستند . معهذا بطوریکه معلوم شد پیدا شدن ماشین‌ها موجب بکارگمارده شدن تعداد بیشتری کارگر گردید .

چون یك کارگر با کمك ماشین میتوانست مقدار بیشتری کالا تولید کند دستمزدها هم بالاتر رفت و قیمت کالاها پائین‌آمد. ازین رو کارگران و مردم عادی هم توانستند مقدار بیشتری ازاین کالاها خریداری کنند. سطح زندگی ایشان بالاتر رفت و درخواست برای کالاهای صنعتی هم بیشتر شد . خود این امر موجب گشت که کارخانه‌های تازه‌تروبیشتر ساخته شودوگروه بیشتری کار پیدا کنند . پس بطوریکه می‌بینیم هر چند بطور کلی در هر ـ کارخانه ماشین‌ها جای کارگران را میگرفتند اما تعداد بیشتری کارگر مشغول کار میشدند زیرا کارخانه‌های بیشتری بوجود می‌آمد .

این جریان تا مدتی دراز ادامه داشت و به استثمار کشور های صنعتی از بازارهای کشورهای دور دست وعقب‌مانده کمك میداد . در طی چند سال اخیر این جریان ظاهراً متوقف گردید . شاید در سیستم سرمایه‌داری کنونی دیگرجائی برای بسط و توسعهٔ صنایع وجود ندارد و ناچار باید تغییری در این سیستم موجود صورت پذیرد .

صنایع تازه به «تولید کثیر» میپردازند اما آن کارها فقط درصورتی ممکن است ادامه یابد که توده‌های مردم بتوانند کالاهائی را که باین ترتیب و بمقدار زیاد تولید میشوند بخرند و مصرف کنند. اگر توده‌های مردم زیاد فقیر یا بیکار باشند نخواهند توانست این کالاها را خریداری کنند.

اما با وجود تمام مشکلات، ترقیات فنی و صنعتی بطور مداوم ولاینقطع ادامه دارد وموجب میشود که ماشین‌ها هرروز بیش ازپیش جای انسان رابگیرند وتعداد بیشتری کارگر بیکارشوند. ازسال ۱۹۲۹ به بعد بحران ورکوردفوق‌العاده ئی درداد و ستد تمام جهان پیش‌آمد اما حتی این بحران مانع پیشرفت وتکامل فنی نگشت. گفته میشود که ازسال ۱۹۲۹ آنقدرپیشرفت فنی درایالات متحدهٔ آمریکا صورت گرفته است که میلیون‌ها مردمی که ازکاررانده شده‌اند، حتی اگر سطح تولید سال ۱۹۲۹ نیزمحفوظ بماند هرگز نخواهندتوانست بکاربازگردندوکاری پیدا کنند.

این یکی ازدلایل متعددیست که مسئلهٔ بزرگ بیکاری رادرسراسرجهان ومخصوصاً درکشورهای مترقی صنعتی بوجود آورده است. این مسئله‌ئی عجیب و معکوس است زیرا تولید بیشتر بوسیلهٔ ماشین‌های تازه و جدید بمعنی تولید ثروت بیشتر برای ملت و سطح عالی‌تر زندگی برای هر فرد می‌باشد اما بطوری که دیده می‌شود بجای چنین پیشرفتی موجب فقر و رنجی هولناك گشته است.

ممکن است شخص فکر کند که پیدا کردن یك راه علمی برای این مسئله نباید دشوارباشد. شاید هم واقعاً دشوارنیست. اما دشواری واقعی وقتی ظاهر میشود که بکوشیم راه حلی علمی ومنطقی را بکار بندیم. زیرا درچنین صورتی صاحبان بسیاری ازمنافع‌موجود ومستقرزیان میبینندوآنهاهم باندازه‌یی نیرومند هستندکه برحکومت‌ها ودولت‌های خودمسلط میباشند ومانع کار میشوند. بعلاوه این مسئله اصولا جنبهٔ بین‌المللی‌دارد وامروزرقابت‌های ملی مانع حل بین‌المللی مشکلات میباشند.

روسیهٔ شوروی برای حل این قبیل مسائل روش‌های علمی را بکار

می‌بندد اما ازآنجا که ناچاراست درداخل حدود خود عمل کند وسایر قسمتهای جهان، سیستم سرمایه‌داری دارند و با شورویها مخالف میباشند طبعاً مشکلاتش خیلی بیشتر ازحال عادی میشود .

امروزدنیا صورت‌کاملا بین‌المللی دارد هرچندکه هنوز ساختمان سیاسی آن‌خیلی عقب مانده میباشد وصورت‌کوته نظرانهٔ ملی را حفظ کرده‌است. وقتی که عاقبت سوسیالیسم پیروز شود ناچار دنیای بین‌المللی سوسیالیستی بوجود خواهدآمد .

عقربه‌های ساعت زمان به‌عقب باز نمی‌گردد بهمین قرار ساختمان انترناسیونالیستی امروز،هرچند هم‌که ناکامل است نمیتواند به خاطر انزوا-طلبی‌های ملی از میان برود .کوشش برای توسعه و تقویت ناسیونالیسم ، به آن صورت که فاشیست‌ها در کشورهای مختلف می‌کوشند عمل کنند ، عاقبت محکوم‌به شکست است‌زیرا برخلاف خصوصیت اصلی وبین‌المللی اقتصادامروز میباشد . البته ممکن است‌که با این شکست سراسر جهان را نیز باخود درهم بریزد و آنچه را تمدن جدید نامیده می‌شود با خود به فاجعه‌ئی بزرگ و عمومی بکشاند .

خطریك چنین فاجعه‌ئی بهیچوجه دور، یا تصورناپذیر نیست. بطوری‌که دیدیم، علوم، بسیاری چیزهای خوب را با خود همراه‌آورده است اما درعین حال علوم جنگ را نیز بشکل فوق‌العاده‌ئی مهیب ساخته است . دولت‌ها و حکومت‌ها اغلب به بسیاری ازجهات وجنبه‌های مفید علوم محض و علوم عملی توجه واعتنائی نشان نمیدهند اما متأسفانه جنبه‌های جنگی علوم ازنظرشان‌دور نمیمانند وآخرین اکتشافات علمی وفنی رابرای مسلح ساختن ونیرومندکردن خودبکار میبرند .

درتجزیه وتحلیل نهائی، اصولا بیشتر دولت‌ها به زور متکی هستند و روشهای علمی و فنی چنان این قبیل حکومت‌ها را نیرومند میسازد که معمولا بدون ترس ازعواقب اموربا کمال جباریت مردم را تحت فشارقرار میدهند . اکنون دیگر روزگار درازیست که دوران قیامهای عمومی بر ضد جباریت

حکومت‌ها و ساختن سنگر و « باریکاد » و جنگ درکوچه و خیابان به آنصورت که در زمان انقلاب کبیر فرانسه روی میداد ، سپری شده است . اکنون برای انبوهی مردم غیر مسلح و حتی مسلح ، غیر ممکن‌است که بتوانند با نیروهای سازمان یافته و مجهز دولتی بجنگند ومقابله‌کنند .ممکن است که خود ارتشهای دولتی ، به‌آنصورت که درانقلاب روسیه اتفاق‌افتاد بر ضد حکومت شورش کنند اما اگر چنین اتفاقی نیفتد ، نیروهای عادی مردم نمی‌توانند با زور عادی خود آنهارادرهم بشکنند . باین جهت‌است‌که مردمی که در راه آزادی مبارزه میکنند ناچار و مجبورند که روش‌های دیگر مسالمت جویانه و اقدامات وسیع وتوده‌ئی را بکار برند .

پس بطوریکه می‌بینیم پیشرفت علوم به‌حکومت اولیگارشی یا حکومت گروهی ثروتمندان منتهی میشود که بر دولت مسلط میشوند و آزادیهای فردی و افکار قدیمی قرن نوزدهم دربارهٔ دموکراسی بکلی از میان میرود.

چنین اولیگارشی‌هائی در کشورهای مختلف بشکل‌های مختلف عمل میکنند . در بعضی جاها ممکن است ظاهراً به تمجید و ستایش از اصول دموکراسی بپردازند (مثل کشورهای دموکراسی اروپای غربی و ایالات متحدهٔ آمریکا) و در بعضی جاها ممکن است علناً دموکراسی را هم‌محکوم کنند (مانند کشورهای فاشیستی) . این دولت های مختلف اولیگارشی با یکدیگر تصادم پیدا میکنند و ملت‌هارا بجنگ میکشانند . یك چنین جنگی که امروز یا درآینده روی دهد نه فقط خـود این حکومت‌های اولیگارشی ثروتمندان را نابود خواهد ساخت بلکه تمدن بشری را نیز نابود میکند یا شاید هم از میان خاکسترهای آن یك نظام سوسیالیستی بین‌المللی بـه آن صورت که فلسفهٔ مارکسیستی انتظاردارد بیرون‌آید .

جنگ و حقایق نفرت انگیز آن چیز خوبی‌نیست وبهمین‌جهت است‌که حقیقت آن در پشت کلمات زیبا و عبارات خوش ظاهر و موسیقی شورانگیز و لباسهای پر زرق وبرق نظامی پنهان میگردد . اما بسیار لازمست که تا اندازه‌ئی بدانیم جنگ امروز چه معنی دارد ؟

جنگ اخیر، جنگ جهانی (اول) ، وحشت نفرت انگیز خودرا تادرون خانه‌های مردم عادی کشاند و گفته می‌شود که جنگ گذشته در برابر جنگ احتمالی آینده هیچ بود . زیرا اگر فنون علمی و فنی ، صنایع را در چند سال گذشته ده برابر جلو برده‌اند ، علوم و فنون جنگی صدبرابر پیش رفته‌اند .

جنگ امروز دیگر جنگ نیروهای پیاده نظام یا حملات سواران نیست . دیگر نیروهای پیاده و سوار سابق تقریباً بیفایده شده‌ودرجنگهای کنونی مانند تیروکمان‌های روزگارهای قدیم گشته است . اکنون جنگ با ماشین‌های عظیم ، با تانکها ، هواپیماها وبمب‌هاصورت میگیرد،خصوصاً بمب و هواپیما بیشتر بکار میرود . هواپیماها چه ازلحاظ سرعت وچه از لحاظ قدرت خرابی هرروزتکامل بیشتر پیدا میکنند .

اگر جنگی شروع شود ، انتظار می رود که ملل داخل در جنگ بلافاصله مورد حملهٔ نیروهای هوائی قرار گیرند . هواپیماها بلافاصله پس از اعلان جنگ و چه بسا پیش از اعلان جنگ یورش خودرا شروع میکنند تابتوانند بردشمن پیشدستی داشته باشند .

بمب‌های عظیم با قدرتهای ویران کننده شگرف بر شهرها و کارخانه‌ها افکنده خواهد شد . ممکن است که بعضی هواپیماها بهنگام هجوم واژگون و نابود شوند اماآنچه باقی می‌ماند کافی خواهد بودکه بمب‌های خود را بر روی ملت متخاصم فرو ریزد . و همین بمب‌ها کافیست که مناطق بسیار وسیعی را نابود کند و هرموجود زنده راکه درحدودتأثیرش قرار گیرد بکشد .

با بمبارانهای هوائی گروه کثیری از مردم عادی غیر نظامی به فجیع‌ترین شکل و دردناکترین صورتی نابود می‌شوند و رنجهای بیشمار و تحمل ناپذیر روحی بوجود می‌آید . این کارها همزمان یکدیگر و متقابلا در شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی هر دو طرف رقیب که با یکدیگر می‌جنگند اتفاق می‌افتد .

در یك جنگ احتمالی اروپائی ، لندن و پاریس و برلین ممکن است ظرف چندروز یا چند هفته بصورت ویرانی‌های عظیم مبدل گردد . ۱

ممکن است چیزهای خیلی بدتر هم اتفاق بیفتد . ممکن است بمبهائی که از هواپیماها فرو می‌افتد انواع میکرب های بیماری‌های مهیب و هولناك را پخش کنند بطوریکه تمام مردم یك شهر یا منطقه به آن بیماری‌ها دچار شوند . این نوع « جنگ میکربی » ممکن است بشکلی دیگر نیز انجام شود . مثلا بصورت آلوده ساختن مواد خواربار و آب‌های آشامیدنی . یا با استفاده از حیوانات مانند پخش کردن موش‌های حامل میکرب طاعون وغیره .

تمام این چیزها وحشتناك و عجیب و باورنکردنی جلوه میکند و در واقع هم‌چنین‌است . حتی یك حیوان و یك غول بیابانی چنین چیزهائی را نمی‌پسندد اما در موقعی که از یکدیگر میترسند و بخاطر مرگ و زندگی خود با هم می‌جنگند حتی چیزهائی بسیار باور نکردنی هم اتفاق می‌افتد. خود ترس ازاینکه کشور دشمن ممکن است چنین روش های ناپسند و حیوانی‌را بکار برد ، هر کشور را وادارمیسازد که این روش‌هارا بپذیرد و حتی زودتر از دیگران بکار بندد. زیرا سلاح های کنونی بقدری مهیب هستند که کشوری که‌زودتر آن‌ها را بکاربرد میتواند برحریف خود امتیازات بیشتری داشته باشد . و ترس هم چشمان گشاده دارد .

عملا در دوران جنگ گازهای سمی باوسعت زیاد مورد استفاده قرار گرفت وبطوریکه مشهور است دولت‌های مقتدر اکنون کارخانه‌های بزرگی برای تهیهٔ‌گازهای جنگی تأسیس کرده‌اند . یکی از نتایج شگفت‌انگیز تمام این چیزها آنست که در جنگ بزرگ‌آینده ، پیکار های واقعی درجبهه ها

---

۱ ـ بسیاری‌ازآنچه نهرودراین نامه درجنگ‌پیش‌بینی کرده‌است‌متأسفانه در دوران‌جنگ‌دوم‌جهانی‌بثبوت رسید وبطوریکه‌معلوم شد خسارات وتلفات‌جنگ دوم جهانی چندبرا رجنگ اول بود. اکنون‌که دوران سلاحهای اتمی‌وموشکهای دورپروازقاره‌پیما میباشد مخاطرات جنگ خیلی بیش‌ازپیش‌شده است

و میدان‌های جنگ صورت نخواهدگرفت . زیر احتمال دارد که ارتش‌ها در جبهه‌ها در مقابل یکدیگر سنگربندی کنند و به پناهگاه‌های زیرزمینی بروند و روبروی هم مستقرشوند اما جنگ واقعی در پشت جبهه‌ها ، در شهرها و خانه‌ها به‌کشتار بپردازد واهالی غیرنظامی را ازمیان ببرد .

ممکن هم هست‌که در زمان جنگ سالم‌ترین و بی خطرترین جاها همان جبهه‌ها باشد زیرا در آنجاها سربازان از حملات هوائی‌وگازهای سمی و آلودگی‌های میکرب هـا حمایت خواهند داشت و مصون خواهند بود درصورتیکه برای مردان و زنان وکودکانی که در پشت جبهه‌ها هستند چنین حمایت‌هائی وجود ندارد .

آیا نتیجهٔ تمام این چیزها چه‌خواهد بود ؟ویرانی عمومی جهانـی ! پایان یافتن ساختمان زیبای فرهنگ و تمدن بشری‌که در طی قرن‌هابامساعی فراوان بوجود آمده است !

هیچکس نمیداند که در آینده چه اتفاق خواهد افتاد . ما نمیتوانیم نقاب چهرهٔ آینده را از هم بدریم . اما میتوان دید که دوجریان درجهان امروز تکامل می‌پذیرد که رقیب و متضاد یکدیگر هستند . یکی از آن ها جریان توسعهٔ همکاری و تکامل عقل و بالا بردن تمدن بشریست و دیگری جریان ویران کننده‌ییست که همه چیز را ویران میسازد و در واقع یك نوع کوشش برای خودکشی جامعهٔ بشری میباشد .

این هر دوجریان با سرعتی روزافزون پیش میروند هر دو خود را با سلاح علم و دانش و فنون جدید مجهز میسازند .

آیـا کدام یك پیروز خواهند شد ؟

۱۸٤

رکورد بزرگ وبحران جهانی

۱۹ ژوئیه ۱۹۳۳

هرچه بیشتر به نیروئی‌که علوم در اختیار بشر گذارده و استفاده‌هائی که بشر از آن میبرد بیندیشیم ، بیشتر متعجب میشویم ، زیرا وضع امروزی دنیای سرمایه‌داری در واقع حیرت انگیز است . علم بوسیلهٔ رادیو صدای ما را تا دورترین نقاط میرساند . بوسیلهٔ تلفن بیسیم با مردمی‌که در آنسوی کرهٔ خاك هستند صحبت میکنیم و بزودی خواهیم توانست حتی خود آنها را نیزبوسیلهٔ « تلویزیون » به‌بینیم. علم با وسایل فنی وعالی و کاملی که بوجود آورده است میتواند تمام احتیاجات بشری را با کمال وفور فراهم سازد و بیماری فقر را که همیشه گریبانگیر بشر بوده است از جهان ریشه ـ کن سازد .

از نخستین دوران زندگی بشر و از اول تاریخ، انسان همیشه‌کوشیده است وسایلی پیداکند که زحمت زندگی روزانه او را که برایش طاقت فرسا بوده‌تقلیل دهد . همواره در رؤیاهای خودبه « الدورادو » یا سرزمین بهشتی موعودی می‌اندیشیده است که در آن جویهای شیرو عسل جریان یابد و همهٔ نعمات‌وافر باشد .

همه تصور میکردندکه در روزگاران گذشته چنین چیزی وجود داشته و از میان رفته‌است وبعد بامنتهای‌امید به آینده مینگریسته‌اند تا بهشتی‌بوجود آید که در آن صلح وشادمانی برقرار باشد .

وقتی که علوم تازه فرارسید وسایل وفور نعمت را در اختیار انسان نهاد معهذا در میان وفوری‌که بوجود آمده است و میتواند بیشتر هم باشد .

هنوزهم اکثریت عظیم جامعهٔ بشری در فقر و تیره روزی بسر میبرد . آیا این وضع تضادی شگفت‌انگیز نیست ؟

درحال‌حاضر جامعهٔ بشری عملا از علوم‌ووفور نعمتی‌که هدیه‌آورده‌اند بدردسر افتاده است . اکنون دیگر در میان علم و زندگی امروزی سازشی وجود ندارد . میان شکل سرمایه داری جامعه و تولیدات علوم و فنون و روش‌های تازهٔ تولید تضاد نمایانی بوجود آمده است . جامعهٔ بشری آموخته است که چگونه میتواند تولید را بیشتر کند اما نیاموخته است که آنچه را تولید میکند چگونه باید بدرستی توزیع کند .

پس از این مقدمهٔ مختصر باید اکنون یکبار دیگر نظری به اروپا و آمریکا بیفکنیم .

قبلا در بارهٔ مشکلات و آشفتگی‌هائی که در نخستین سال‌های پس‌از-جنگ در اروپا و آمریکا پیش آمد مطالبی برایت گفته‌ام . کشورهای مغلوب یعنی آلمان وکشورهای کوچك اروپای مرکزی براثر اوضاع پس از جنگ وضع بسیـار بدی داشتند . پول این کشور هـا متزلزل‌و بی‌ارزش گشت و همواره سقوط آن ، طبقات‌متوسط این کشورها نیز بسختی آسیب دیدند .

وضع کشورهای فاتح و دولت‌هائی کـه از دیگران طلبکار بودند نیز بهتر نبود . هر یك ازآنهامبالغی به‌آمریکامقروض بودند و مبالغ هنگفتی هم قرض‌های داخلی داشتندکه براثرجنگ‌پیش‌آمده بود. بارسنگین‌قروض‌دوگانه آنها را در فشار میگذاشت و متزلزل میساخت.آن‌ها امیدوار بودند که بابت غرامات جنگ پولهائی از آلمان بگیرند و آنرا لااقل برای پرداخت قروض خود بمصرف برسانند اما این امید خیلی منطقی و بجا نبود زیرا آلمان کشوری نبود که بتواند قروض خود را بپردازد .

تا مدتی با پرداخت وام از طرف آمریکابه آلمان ، مشکلات‌حل میشد زیرا آلمان با این پول‌ها و اعتبارات که ازآمریکا وام‌میگرفت غرامات‌خود-را به انگلستان وفرانسه ودیگران میپرداخت وآن‌ها هم بنوبهٔ خویش همان‌ها را بعنوان پرداخت قروض خود به آمریکا باز می گرداندند .

درطی دهسال پس ازجنگ ایالات‌متحده تنها کشورمرفه جهان بود بنظر میرسید که آمریکا در پول غوطه می‌زند و همین رفاه فراوان آمریکا موجب میگشت که امیدهای بزرگ دردل بپرورانند و به قمار کردن با وامها وسهام شرکت‌ها بپردازند.

احساس کلی دردنیای سرمایه‌داری آن بود که بحران اقتصادی مانند دورانهای قبلی سقوط قیمت‌ها، خواهد گذشت ودنیا دوباره تدریجاً رونق خواهد گرفت. درواقع چنین بنظرمیرسد که زندگی سرمایه‌داری بطورمداوم ازرونق به بحران و از بحران به رونق میرود. مدت‌ها پیش بعضی از دانشمندان اجتماعی گفته بودند که چنین وضعی نتیجهٔ طبیعی روش‌های غیر علمی و اقتصاد بدون برنامهٔ سرمایه‌داریست.

معمولا دردوران رونق صنایع، قیمت‌کالاها به بالا میرودودرنتیجه هرکس می‌خواهد هرچه بیشتر کالا تولید کند واز بازار پر رونق سود ببرد. براثراین تلاش «تولید اضافی» بوجود می‌آید یعنی مقدارکالائی که تولید می‌شود بیش از اندازه‌ئیست که بتواند فروش برود. باین ترتیب مقادیر عظیمی‌کالا درانبارها می‌ماند، بحران فرا می‌رسد و صنایع ناچار می‌شوند کار خود را کندتر و کمتر کنند.

آنگاه پس‌از یکدوران سکون وتولید کمتر، همینکه تدریجاً ذخایرانبار شدهٔ قبلی مصرف شد، دوباره صنایع بکارمی‌افتند وبازاررونق میگیرند و با سرعت‌کالا تولید میکنند. این جریان دردنیای سرمایه‌داری بطورمنظم تکرار میشود. باین جهت هنگام بحرانی‌که تقریباً دهسال پس ازجنگ فرارسید نیز مردم امیدوار بودند که‌این‌بحران نیز بزودی‌خواهد گذشت وبازندگی‌اقتصادی رونق خواهدگرفت.

اما در سال ۱۹۲۹ ناگهان اوضاع خیلی بدتر شد. آمریکا پرداخت وام به آلمان و دولت‌های آمریکای جنوبی را متوقف ساخت وبه جریان‌کاغذ بازی ودادن اعتبارات واسترداد وامها پایان داد. کاملا پیدا بود که سرمایه‌داران آمریکائی وام دادن خود را تا ابد ادامهٔ نخواهند داد زیرا این‌امر

فقط مطالبات ایشان را زیادتر می‌کـرد و هرگز ممکن نبود که طلب‌هاشان پرداخت شود.

تا این زمان آنها ازآنجهت وام میدادندکه پول‌های فراوانی داشتند و نمیدانستند آنها را چگونه مصرف کنند واین وفورپولهای پس‌اندازشده موجب میگشت که معاملات بزرگی بصورت سفته بازی وخرید وفروش سهام وغیره در بورس‌ها صورت میگرفت. تب شدید قماربازی همه رافرا گرفته بود وهرکس میخواست زودتر ثروتمند شود.

متوقف‌شدن پرداخت وام به‌آلمان، بلافاصله موجب بروزبحران گردید وبعضی ازبانکهای‌آلمانی ورشکست شدند. تدریجاً جریان پرداخت غرامات‌به کشورهای فاتح، و پرداخت قروض این‌کشورها هم‌متوقف‌گشت. بسیاری از حکومتهای‌آمریکای جنوبی وکشورهای‌کوچك دیگراز پرداخت تعهدات‌خود عاجز گشتند. پرزیدنت «هوور» رئیس جمهوری‌آمریکا که ملاحظه میکردوضع خطرناکی پیش‌آمده وتمام دستگاه اعتبارات وپرداختهای متقابل فرومی‌ریزد وواژگون‌میشود درماه‌ژوئیه سال ۱۹۳۱ مدت یکسال مهلت‌اعلان‌کرد، مفهوم این‌امرآن بودکه تمام پرداخت‌ها وتعهدات میان حکومت‌های مختلف‌تایکسال پرداخت نمیشد و باین ترتیب برای تمام‌کشورهای مقروض مهلتی پیش‌می‌آمد که خودکمکی بود.

دراین ضمن، دراکتبر ۱۹۲۹ واقعهٔ شگفت انگیزی در آمریکا روی نمود. قمار بازی‌هائی‌که در بورس‌ها صورت می‌گرفت قیمت سهام و غیره را بشکل غیر طبیعی و مضحك و بی تناسبی بالا برد و بعد ناگهان قیمتها سقوط کرد. در محافل مالی نیویورك بحران بزرگی پیش‌آمد وازآن زمان دوران رونق آمریکا هم بپایان رسید. آمریکا هم در ردیف سایر ملل قرار گرفت که از سقوط قیمت‌ها رنج می‌بردند. از آن پس رکود بزرگ بازرگانی و بحران داد وستد در سراسر جهان گسترش یافت. البته نباید تصور کرد که معاملات بورس یا بحران محافل مالی نیویورك موجب سقوط قیمت‌ها در آمریکا یا رکود داد و ستد گشت. بلکه این حادثه در واقع مثل بادبسیار

مختصری بود که دیگرمقاومتی برای تحمل آن وجود نداشت.

دلایل واقعی این‌امرخیلی عمیق‌تر بود. بازرگانی ودادوستد در سراسر جهان روبکم‌شدن نهاد. قیمتها، مخصوصاً قیمت محصولات کشاورزی بسرعت تقلیل یافت. گفته‌میشد که درهمه چیز«تولید اضافی» بوجودآمده است. امامعنی این حرف درواقع آن‌بود که مردم پول کافی‌ندارند تاکالاهای تولیدشده راخریداری کنند، یعنی میزان مصرف کالاها کمتراز تولید میباشد. چون کالاهای صنعتی نمیتوانست بفروش‌برسد طبعاً جمع‌وانبارمی‌شد وکارخانه‌هائی که آنهارامیساختند طبعاً تعطیل میشدند. کارخانه‌ها نمیتوانستند باز هم کالاهای بیشتری بسازندکه بفروش نمیرسید.

درنتیجهٔ این وضع‌وچون‌کارخانه‌ها تعطیل میشد، بیکاری بشکلی‌بیسابقه دراروپا وآمریکا وجاهای دیگرافزایش یافت. تمام‌کشورهای صنعتی بچنین وضعی گرفتارشدند. کشورهای کشاورزی نیزکه موادخواربارومواد خام برای صنایع وبرای بازارجهانی تهیه میکردند دچاربحران گشتند. بدینقرارهند هم تا اندازه‌یی ازین‌وضع‌رنج میبرداماسقوط قیمتها مخصوصاً موجب رنج‌وخسارت طبقات‌کشاورزان ودهقانان میگشت.

معمولا پائین‌آمدن قیمت مواد خواربار موجب مسرت مردم می‌شود زیرا باین ترتیب مـی‌توانند مواد خوراکی مـورد احتیاج خود را بقیمت ارزانتری بدست آورند. اما در سیستم سرمایه داری دنیا وضعی آشفته و درهم برهم پیدا کرده است و وفور مواد غذائی بصورت کیفری ناگوار در می‌آمد. زیرا دهقان ناچار بود مال‌الاجارهٔ زمین یا مالیات دولت راباپول نقد بپردازد، برای بدست آوردن این پول نقد باید محصولات خود را

---

۱ ـ در متن کتاب اصطلاح «آخرین‌کاه برپشت‌شتر» بکار رفته است که مفهوم آن اینست‌که‌شتری آنقدر بار میشودوبارش سنگین میگرددکه‌حتی‌اگریك پرکاه برآن اضافه شود تحمل نمیآورد وپشتش میشکند. درزبان‌فارسی،اصطلاح «پیمانهٔ لبریز» را داریم‌که دیگرحتی جای «یك قطره» هم ندارد.

میفروخت . اما قیمت محصولات بقدری پائین آمده بود که حتی بافروش تمام محصول جمع‌آوری شده هم‌پول باندازهٔ کافی بدست نمی‌آمد، اغلب دهقانان بعلت نپرداختن سهم مالکانه یا مالیات دولتی اززمینها وکلبه‌های اندوهبارخودنیز بیرون رانده میشدند وحتی اسباب واثاث ناچیزخانه‌شان ضبط وحراج می‌شد تامال‌الاجارهٔ زمین تأمین گردد. باین ترتیب حتی‌وقتیکه خوار‌بار بسیارارزان بود حتی کسانی که آنرا تولید کرده بودند گرسنگی‌می‌کشیدند و بی‌خانمان می‌شدند .

همبستگیهای جهانی موجب میگشت که این رکود بازارها وسقوط‌قیمتها درهمه جاتوسعه پذیرد واثر‌بگذارد. تصورمیکنم شاید فقط ناحیه‌یی مثل‌تبت که ازدنیای خارجی جداست ازآسیب این بحران مصون میماند. هرماه داد وستد بازرگانی جهانی بیشتر تقلیل می‌یافت. این وضع‌همچون بیماری فلجی بودکه تمامی سازمان اجتماع را ناتوان میساخت .

شاید برای‌آنکه بهتر‌بتوانی‌تصوری ازاین بحران وتقلیل بازرگانی‌وداد وستدداشته‌باشی بهتراست ارقامی‌راکه ازطرف‌جامعهٔ‌ملل دربارهٔ‌وضع‌بازرگانی جهانی انتشاریافته است مطالعه‌کنی، واحد این ارقام‌یك‌میلیون دولارطلاست و مربوط به سه ماههٔ اول هر سال میباشد .

سه‌ماهه‌اول‌سال	واردات	صادرات	واردات‌صادرات
۱۹۲۹	۷۹۷۲میلیون‌دولار	۷۳۱۷میلیون‌دولار	۱۵۲۸۹میلیون‌دلار
۱۹۳۰	۷۳٦٤ »	٦٥٢۰ »	۱۳۸۸٤ »
۱۹۳۱	۵۱۵٤ »	٤۵۳۱ »	۹٦۸۵ »
۱۹۳۲	۳٤۳٤ »	۳۰۲۷ »	٦٤٦۱ »
۱۹۳۳	۲۸۲۹ »	۲۵۵۲ »	۵۳۸۱ »

این ارقام بمانشان‌میدهدکه چگونه دادوستد بطورروز افزون کمترمیشد ودرسه ماههٔ اول ۱۹۳۳ به ۳۵ درصدیعنی تقریباً یك سوم‌آنچه چهارسال بیش ازآن‌بود تقلیل یافت اکنون ببینیم این‌ارقام خشك دربارهٔ دادوستدوبازرگانی جهانی، آیا ازلحاظ انسانی چه معنی دارند ؟

این‌ارقام بما می‌گویند که‌مردم رویهمرفته‌آنقدر فقیر هستند که نمیتوانند آنچه را تولید میکنند بخرند ومصرف کنند . میگویند که گروههای کثیری از کارگران بیکارمیباشند و با حداکثر کوشش ومنتهای حسن نیت هم نمیتوانند کاری بدست‌آورند .

تنها دراروپا وایالات متحدهٔ آمریکا ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر کارگر بیکار بودند. بریتانیا به‌تنهائی درحدود ۳میلیون نفروایالات متحده بیش‌از۱۳میلیون کارگر بیکار داشتند .

هیچکس نمیداند که تعدادبیکاران در هند وسایر کشورهای‌آسیائی‌چقدر است ؛ احتمال دارد که درهند به تنهائی تعدادشان باندازهٔ مجموع بیکاران اروپا و آمریکا برسد .

به این ارقام عظیم و به تعداد فوق‌العادهٔ بیکاران در سراسر جهان بیندیش و بنظر بیاور که خانواده‌هاشان‌نیز به ایشان بستگی دارند ، آنوقت می‌توانی از اندازهٔ رنجی که رکود بازرگانی بوجود آورده است تصوری داشته باشی .

دربسیاری ازکشورهای اروپا بیمه‌های دولتی برای‌کارگران وجوددارد وبکارگرانی‌که نامشان درسازمانها ثبت شده است وبیکارمیشوند مقداری‌کمك هزینهٔ بیکاری پرداخت میگردد. درایالات متحده، ازراه جمع‌آوری اعاناتو اقدامات نیکوکاری بایشان‌کمك داده می‌شود. اما این‌کمك هزینه‌ها و این دستگیریها خیلی زیاد نیست و بسیاری از کارگران حتی از همین چیزها هم محروم هستند وگرسنگی میکشند. دربعضی از نواحی مرکزی و شرقی اروپا اوضاع واقعاً مهیب بود .

درمیان‌کشورهای صنعتی ، ایالات متحدهٔ آمریکا آخرین‌کشوری بود که تحت تأثیر رکود بازارجهانی قرارگرفت‌اماعکس‌العمل این‌واقعه‌درآنجا ازهمه بیشتر بود . مردم آمریکا با رکودهای ممتد بازرگانی وبا سختیهای حاصل ازآن عادت نداشتند . آمریکای مغرور وثروتمند ازین ضربت شدید گیج شد .

بهمان نسبت که تعداد بیکاران افزایش می‌یافت و میلیونها نفر بدنبال هم بصفوف بیکاران افزوده میشدند روحیهٔ ملت هم شکست بر می‌داشت. اعتماد به بانك‌ها و اعتماد به سرمایه گذاری‌ها متزلزل گردید. مردم پول‌هاشان را از بانك‌ها و شرکت‌ها بیرون می‌کشیدند. بانك‌ها هم اصولا بر اساس اعتماد و اعتبار بوجود می‌آیند و کار می‌کنند، اگر اعتماد ازمیان برود بانك نیز با آن ازمیان میرود. بهمین جهت درآمریکا هزاران ورشکستگی بانکی پیش آمد و هر ورشکستگی بحران را شدیدتر و اوضاع را وخیم‌تر می‌ساخت.

گروه‌های کثیری ازمردان وزنان بیکارسرگردان ودربدر، درجستجوی کاراز شهری بشهری می‌رفتند. آنها درطول جاده‌های بزرگ پای پیاده در حرکت بودند وازعابران اتومبیل‌دار و سواره درخواست می‌کردند ایشان را مقداری همراه ببرند. یا اغلب خود را به ایوان‌های قطارهای راه‌آهن کندرو باربری‌میاویختند. ازآنهم‌زننده‌تر ودردآورتر گروههای کثیر پسران‌ودختران جوان و حتی‌کودکانی بودند که بتنهائی یا در دسته‌های کوچك در سراسر کشور سرگردان وآواره میگشتند. در حالی‌که اشخاص بالغ و مردان لایق بیکار بودند و عمرشان بیهوده می‌گذشت وکارخانه‌های نمونه وعالی‌هم‌تعطیل وبسته بودند.

معهذا طبیعت سرمایه‌داری طوریست‌که در همانموقع دکان‌های‌کوچك‌و تیره وتاریك افزایش میبافت وکودکان دوازده تاشانزده ساله درآنجاهادرهر روزاز ۱۰ تا ۱۲ ساعت درمقابل مزدی ناچیزبکارگمارده میشدند. بعضی کار-فرمایان ازفشارفراوان بیکاری بنفع خود استفاده میکردند واین دختران و پسران جوان وگرسنه را ساعت‌های درازدرکارخانه‌های خودبکارمیگرفتند. بدین ترتیب می‌بینیم که رکوردبازرگانی بدون اعتنا به قوانین ومقررات کار، ازنو کارکردن کودکان را درآمریکا برقرار میساخت درحالیکه قوانین‌رسمی چنین‌کاری راممنوع میداشت همچنانکه بسیاری قوانین دیگر نیزنقض‌میگشت یا مورد سوء استفاده قرار میگرفت.

بیاد بیاور که درآن موقع مواد خواربار یا کالاهای ساخته شدهٔ صنعتی در آمریکا یا در سایرجاهای جهان کم نبود . بلکه بر عکس شکایت ازین بود که مقدار آن‌ها خیلی زیاد است و باصطلاح « تولید اضافی » بوجود آمده است . یکی ازعلمای مشهور اقتصادانگلستان بنام « سرهنری‌استراکش» در ژوئیه ۱۹۳۱ یعنی در دومین سال رکورد عظیم و بحران اقتصادی اظهار داشت که در بازارهای جهانی آنقدر کالا موجود است که تمام مردم جهان میتوانند در همان سطح زندگی که داشتند تا دو سال وسه ماه دیگرهم زندگی کنند بدون اینکه هیچ کار دیگری انجام شود . معهذا در همین دوران محرومیت و گرسنگی با وسعت و اندازه‌ئی که در دنیای صنعتی جدیدبیسابقه بود وجود و رواج داشت .

همزمان با این محرومیت و گرسنگی عملا مقادیر هنگفتی مواد غذائی نابود میگشت . خرمن‌ها دور نمیشد و در مزارع میپوسید ، میوه‌هارا از درخت‌ها نمی‌چیدند و جمع‌آوری نمیکردند . بسیاری مواد عملا و تعمداً نابود میشد . برای اینکه تصوری داشته باشی فقط یك مثال برایت ذکر میکنم : از ماه ژوئن ۱۹۳۱ تا ماه فوریه ۱۹۳۳ بیش از ۱٤٫۰۰۰٫۰۰۰ کیسه قهوه در برزیل نابود شد . و چون هر کیسه ۱۳۲ پوند وزن دارد مجموعاً بیش از ۱٫۸٤۸٫۰۰۰٫۰۰۰ پوند قهوه باین ترتیب نابود شد .[۱] اگر این قهوه را میان تمام مردم جهان تقسیم میکردند هر کس برای خود یك پوند (تقریباً نیم کیلو) قهوه میداشت . اما خوب میدانیم کسانی که باکمال اشتیاق خواستار قهوه بودند نمیتوانستندآنرا خریداری کنند .

غیر از قهوه ، مقادیرهنگفتی گندم ، پنبه وچیزهای دیگر نیز نابودشد.

اقداماتی صورت گرفت که مقدار تولید محصولات درآینده نیز از راه محدود ساختن کشت پنبه و لاستیك و چای و غیره کمتر شود . تمام این

۱ــ هرپوند تقریباً ٤٥٤ گرم میباشد ورقم قهوه‌ئی‌که نابود شددرحدود ۹۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ کیوگرم میشود .

نابود کاریها و محدودیت ها برای آن انجام میگرفت که قیمت محصولات کشاورزی ترقی کند و براثر کمبود مواد خواربار ومحصولات کشاورزی مقدار تقاضا بیشتر شود و قیمت‌هارا بالاتر ببرد.

بدیهیست چنین وضعی برای کشاورزانی کـه کالایشان را در بـازار میفروختند بهتر و سودآور میبود اما طبعاً بر ضرر مصرف کننده تمام میشد. براستی که دنیای زمان ما شگفت‌انگیز است. اگر تولید کم باشد قیمت‌ها آنقدر گران میشود که بیشترمردم نمیتوانندچیزی بخرند و دچار محرومیت خواهند شد. اگر تولید بیش از اندازه باشد و وفور نعمت فراهـم شود، قیمت‌ها بقدری پائین می‌آید که صناعت و کشاورزی مختل میگردد و بیکاری بوجود می‌آید وطبعاً شخص بیکار نمیتواند چیزی بخرد زیرا پولی برای‌خرید ندارد! درهردو صورت چه کمبود باشد و چه فراوانی، نصیب‌توده‌های‌مردم محرومیت وتنگدستی است.

همانطور که گفتم درآمریکا و در جاهای دیگر در دوران رکود و بحران، محصولات و کـالاها کم نبود، کشاورزان و دهقانان محصولات کشاورزی داشتند که نمیتوانستند بفروشند و اهالی شهرها نیز کالاهـای صنعتی داشتند که بفروش نمیرسید، در حالیکه هر یك به کالاهای دیگری احتیاج داشت. هر دوطرف پول برای خرید نداشتند تدریجاً روش مبادلهٔ جنس بجنس رواج یافت. بدینقرار در آمـریکای صنعتی و مترقی و سرمایه‌داری، بسیاری مردم بروش‌های باستانی معاوضهٔ اجناس باز گشتند که در روزگـار های قدیم و دورانی که هنوز پول اختراع نشده بود وجود داشت.

صدها مؤسسه و سازمان معاوضه و مبادله در آمریکا توسعه یافت. وقتی‌که سیستم مبادلات سرمایه‌داری بعلت‌کمبود پول درهم فرو ریخت مردم زندگی خودرا بدون پول سامان دادند و کالا و کار خود را بدون واسطهٔ پول مبادله میکردند، انجمن‌های مبادله و معاوضه بوجود آمد که بوسیلهٔ صدور گواهینامه بکار مبادله و معاوضه کمك می دادند. از جمله موارد

جالب معاوضه اجناس آن بود که یك شیر فروش مقداری شیر و کره و تخم‌مرغ بعنوان هزینهٔ تحصیلی فرزندانش به یك دانشگاه تحویل میداد .

درکشورهای دیگر نیز معاوضه اجناس کمابیش توسعه یافت . حتی در میان ملتها نیز روش مبادلهٔ کالا بکالا صورت میگرفت زیرا روش مبادلات بر اساس غامض پولهای بین‌المللی درهم شکسته بود . باین ترتیب بود که مثلا انگلستان در مقابل چوبی که از کشورهای اسکاندیناوی دریافت میداشت زغال سنگ تحویل میداد و کشور کانادا ، در مقابـل نفت شوروی آلومینیوم تحویل میداد و ایالات متحده در مقابل قهوهٔ برزیل ، به آن کشور گندم میفرستاد .

براثر سقوط قیمتها ، کشاورزان امریکا بشدت خسارت دیدند بطوری که نمیتوانستند پولهائی را که از بانکها در مقابل رهن گذاردن املاکشان وام گرفته بودند مسترد دارند ، بانکها هم سعی‌کردند از راه تصاحب و فروش این املاك مطالبات خودشان را وصول کنند اما دهقانان بچنین چیزی تن نمیدادند و کمیته‌های اقدامی تشکیل دادند تا بمقابله پردازند و از فروش اراضی خود جلوگیری کنند . نتیجه آن شد که هیچکس جرأت نمیکرد در حراج اراضی کشاورزان شرکت جوید و املاك ایشان را بـخرد . بانکهاهم ناچار شدند با شرایط کشاورزان موافقت کنند و بایشان مهلت بیشتر بدهند .

این شورش کشاورزان که در مناطق کشاورزی « میدل‌وست» آمریکا توسعه یافت بسیار پرمعنی بود و نشان میداد که چگونه توسعهٔ بحران اقتصادی حتی این کشاورزان محافظه کار و قدیمی امریکا را که مدتها ستون فقرات کشور بوده‌اند به اتخاذ روشهای انقلابی و نظرهای خشونت آمیز میکشاند . نهضت آنها مخصوص کشور خودشان بود و بهیچوجه با سوسیالیسم و کمونیسم ارتباط نداشت . ناکامیهای اقتصادی این طبقات متوسط کشاورزان را که حقوق مالکیت داشتند بصورت دهقانی در می‌آورد که فقط زمین را میکاشتند و دارائی ناچیزی بدست می‌آوردند . در میان شعارهای آنها جملات پرمعنی دیده میشد مانند : « حقوق انسانی ما فوق حقوق قانونی و مالکیت است »

« زمین‌های رهنی بیش ازهرچیز به‌زنان وکودکان تعلق دارد .»

در مورد این رکود بزرگ و بحران اقتصادی باتفصیل بیشتری دربارهٔ ایالات متحده آمریکا گفتگو کردم زیرا آمریکا از جهات مختلف کشوری جذاب و خیره‌کننده است . امریکا از تمام کشورهای سرمایه‌داری پیش‌تراست و مانند اروپا و آسیا ریشه‌های فئودالی ندارد . بهمین جهت تغییرات امریکا هم خیلی سریع است . کشورهای دیگر کما بیش با محرومیت توده‌های مردم عادت دارند در صورتی که در آمریکا این وضع آنهم با این وسعت و گسترش فراوان عنصری بسیار تازه و گیج کننده بود . وقتی که امریکاچنین وضعی داشت می‌توان تصور کرد، که وضع دیگران در دوران بحران چگونه بوده است . بعضی ها وضعشان خیلی بدتر و بعضی کمی بهتربود . رویهمرفته کشورهای کشاورزی و عقب مانده در این بحران باندازهٔ صنعتی آسیب ندیدند . همان عقب ماندگی ایشان تا اندازه‌ئی موجب نجاتشان میگشت. تنها نگرانی آنها سقوط قیمت های محصولات کشاورزی بود که موجب دشواری وضع دهقانان می‌شد .

استرالیا که بیشتر کشوری کشاورزیست نتوانست قروضش را بـه بانکهای انگلستان مسترد دارد وبخاطرسقوط قیمت‌هاتالب پرتگاه‌ورشکستگی رسید و برای آنکه بتواند خودرا نجات دهد ناچار گشت شرایط دشوار و سنگین بانکداران انگلیسی را بپذیرد .

در موقع رکود بازار و بحران اقتصادی طبقه‌ئی که خیلی سود می‌برد و بردیگران مسلط می‌گردد طبقهٔ بانکداران می‌باشد که میتواند با دادن وام و اعتبار دیگران را نجات دهد یا با ندادن پول ووام موجب ورشکستگی ایشان شود . در آمریکای جنوبی متوقف شدن پرداخت وام از طرف ایالات متحده آمریکا و رکود بازرگانی ، بحرانی پیش آورد که موجب واژگون شدن بسیاری از حکومت های جمهوری یا بعبارت صحیح‌تر تغییر بسیاری از دیکتاتـورهائی کـه در آنجا حکومت می‌کردند گشت . در سراسر آمریکای جنوبی و از جمله در کشور های « آ . ب . ث » (آرژانتین،

برزیل ، شیلی)انقلابهائی روی داد . این انقلابها مانند تمام انقلابهای معمولی آمریکای جنوبی بیشتر از نوع انقلابهای درباری بود که فقط دیکتاتورها و گروه حاکمه‌ئی را که در رأس امور قرار داشتند تغییر میداد . در آنجا معمولا شخص یا گروهی که بر ارتش و پلیس مسلط است برتمام کشور حکومت می‌کند .

کشورهای آمریکای جنوبی همه در زیر بار وامهای سنگین بودند و اغلب نمی‌توانستند وامهای خودرا بپردازند .

۱۸۵

علل بحران چه بود ؟

۲۱ ژوئیه ۱۹۳۳

رکود عظیم و بحران اقتصادی گلوی جهان را گرفته بود و تقریباً تمام فعالیت هارا بخفقان انداخت و کند ساخت . چرخهای صنایع دربسیاری جاها متوقف گشت . مزارعی که خواربار یا محصولات دیگر در آنها کاشته میشد و میروئید متروك و کشت نشده باقی ماند . درختهای کائوچو همچنان صمغ‌های گرانبهای خود را بیرون می‌دادند اما هیچکس نبود که آنهـارا جمع‌آوری کند . دامنه‌های کوهستانی که با منظرهٔ زیبای بوته‌های چای جلوه‌ئی دل انگیز داشت با گیاههای وحشی پوشیده شد و کسی نبودکه بآنها رسیدگی کند . در عین حال کسانی که باین‌کارها میپرداختند به‌صفوف‌ارتش‌های عظیم بیکاران می‌پیوستند و در انتظار پیدا کردن کاری بودند که پیدا نمیشد و سرگردان و نا امید با گرسنگی و محرومیت روبرو می‌شدند . در بسیاری ازکشورها تعداد خودکشی‌ها بمقدار زیاد بالا رفت وزیاد شد .

بطوریکه گفتم تمام صنایع تحت تأثیر رکود و بحران قرار گرفتند اما یك رشته از صنایع هیچ آسیبی ندید و آنهم صنایع تسلیحات بود که همچنان برای ارتش‌ها و نیروهای دریائی و هوائی کشورهای مختلف سلاح‌های گوناگون و تجهیزات ومواد جنگی میساخت . این صنایع جنگی تحت تأثیر بحران قرار نمی‌گرفت زیرا از رقابتها و تصادمات ملی سود می‌برد و دردوران بحران هم این رقابتها بیشترمی‌شد .

فقط یك منطقهٔ بزرگ جهان از تأثیر مستقیم رکود و بحران جهانی مصون ماند و آن اتحاد شوروی بود . درآنجا بیکاری وجود نداشت بلکه

بمناسبت اجرای برنامهٔ پنجساله کارخیلی بیشتر و جدی‌تر انجام میگرفت . اتحاد شوروی ازمنطقه‌ئی که تحت نفوذ و تسلط‌سرمایه‌داری قرارداشت بیرون بود واقتصادش هم‌بکلی متفاوت بود . اما همانطور که قبلا برایت گفتم بطور غیر مستقم از عواقب این بحران جهانی آسیب میدید زیرا بحران جهانی موجب سقوط قیمت‌های محصولات کشاورزی میشد که شوروی درخارج میفروخت و با آن برای خود ماشین‌آلات صنعتی می‌خرید .

اکنون به‌ببینیم علل این رکورد عظیم و بحران جهانی‌که در نوع خود باندازهٔ جنگ جهانی زیان داشت چه بود ؟

این بحران را بحران سرمایه داری میگویند زیرا بر اثر آن تمام دستگاه غامض سرمایه‌داری بشدت شکست‌برداشت . اما چرا کاپیتالیسم باین صورت عمّل میکند ؟ آیا این بحرانی گذران و موقعی بود که سرمایه‌داری از آن سالم بیرون می جست یا آیا آغاز دوران احتضار و مرگ نهائی این سیستم اقتصادی بود که مدتی دراز برجهان مسلط بوده است ؟

سؤالات بسیاری از این قبیل مطرح میشود که بسیار جالب وجذاب است‌زیرا آیندهٔ جامعهٔ بشری و حتی آیندهٔ خودمان به پاسخ این سؤالات بستگی دارد .

در دسامبر ۱۹۳۲ حکومت بریتانیا یاد داشتی برای حکومت آمریکا فرستاد و درخواست کرد که وامهای جنگی دریافت نگردد . در این نامه یادآوری میشد که‌داروهائی که بکار رفته بیماری را سخت تر کرده است . حکومت بریتانیا میگفت « درهمه‌جا مالیات‌ها با کمال بیرحمی افزایش‌یافته و هزینه‌ها باکمال شدت و دقت کمتر شده معهذا تدابیری که بر علاج آشفتگی‌ها اتخاذ میگشت فقط اوضاع را وخیم‌تر ساخته است . » سپس در این‌یادداشت گفته میشد که « این خسارات و رنجها نتیجهٔ خست طبیعت نیست. پیروزی علوم فیزیکی و مادی هر روز گسترش بیشتر پیدا میکند و امکانات برای تولیدثروت واقعی بشکلی بیسابقه زیادتر شده است . » بدینقرار گناه‌از طبیعت‌نبود بلکه از خود انسان و از سیستم نامناسبی بودکه‌بوجود آورده‌بود.

به‌آسانی نمیتوان این بیماری سرمایه‌داری را درست تشخیص داد یا داروی مشخص و قاطعی برای آن تجویز کرد. دانشمندان اقتصاد که باید در این‌باره اطلاعات کامل داشته باشند در میان خود اختلاف فراوان دارند و علل مختلف و داروهای مختلف پیشنهاد میکنند. تنها کسانی که در این مورد نظری روشن دارند ظاهراً کمونیست ها و سوسیالیست‌ها هستند که این ورشکستگی سرمایه داری را دلیل درست بودن نظریه‌های خودشان میدانند.

کارشناسان سرمایه‌داری در مقابل این وضع علناً دچارسر گیجه‌شده‌اند. «مونتاگ نورمن» که از بزرگترین و لایق‌ترین کارشناسان امور مالی بریتانیاست و مدیر «بانک انگلستان» میباشد در یك اجتماع عمومی گفت: «مسائل اقتصادی بزرگتر از اندازهٔ فهم من است. مشکلات بقدری پردامنه و بقدری تازه و بیسابقه است که من با کمال جهل و ناتوانی و حقارت به‌آن میپردازم زیرا بیش از اندازهٔ توان من میباشد. امیدوارم وقتی آینده فرا میرسد. بتوانیم در انتهای دالان تاریکی که در آن قرار گرفته‌ایم روشنائی راکه بعضی‌ها توانسته بودند بما نشان بدهند به‌بینیم.» اما این روشنائی هم نقش سرابی بیش نیست و فقط صورتی خیالی از آرزوهای ما میباشد که ما را مجذوب خویش میکند و بعد ناکام میسازد.

«سراوکلاند جیدس» یکی از سیاستمداران بریتانیا گفته است که «مردم متفکر عقیده دارند که تجزیه و فروریختگی جامعه شروع شده است. در اروپا ما میدانیم که دورانی بپایان میرسد و در حال مرگست.»

آلمانی‌ها میگفتند که غرامات جنگی که بر آلمان تحمیل شده علت اصلی بحران میباشد. عدهٔ زیاد دیگری عقیده داشتند که بحران نتیجهٔ وجود وامهای جنگی است که چه درمیان کشورهای مختلف و چه در داخل ملت ها بار سنگینی را تشکیل میدهد و تمام صنایع را از میان‌میبرد. بدینسان جنگ مهمترین مسئول آشفتگی جهانی شمرده میشود.

بعضی از دانشمندان اقتصاد معتقد بودند که آشفتگی واقعی در روش شگفت‌انگیز پول میباشد. سقوط قیمت‌ها بعلت کمبود پول متکی به طلاست

و طلاهم ازآنجهت کم شده است که ازیکسو باندازهٔ کافی از معادن استخراج نمی‌شود و از سوی دیگردولت‌های مختلف آنرا جمع‌آوری و ذخیره میکنند. بعضی دیگر میگفتند همهٔ این ناراحتی‌ها بعلت ناسیونالیسم اقتصادی، وجود عوارض ومرزهای گمرکی و این قبیل چیزهاست که مانع بازرگانی‌ودادوستد بین‌المللی میشود . کسان دیگری عقیده داشتند که پیشرفت علوم و فنون موجب بحران میباشد زیرا براثر تکامل ماشین‌ها احتیاج به‌کارگر کم‌شده است و بیکاری افزایش یافته است .

در بارهٔ این نظرها و نظرهای دیگری‌که وجوددارد میتوان‌حرف‌های فراوان گفت و چه بسا که همهٔ آنها کمابیش در بحران شدید جهانی اثر داشته‌اند اما بدشواری میتوان تمام مسئولیت بحران را بعهدهٔ یکی ازین دلایل شمرد . در واقع بسیاری از این «علل» خود از جمله « نتایج » بحران بوده‌اندکه درضمن بتشدیدآن نیز کمك میکرده‌اند .

علت اصلی بحران باید درجای عمیق‌تری باشد . این بحران‌باشکست در جنگ بستگی نداشت زیرا گریبانگیر کشورهای فاتح نیزبود ، بافقرملی نیز مربوط نبود زیرا آمریکا که غنی‌ترین کشور جهانست بیش‌از همه ازآن رنج میبرد . بدون تردید جنگ جهانی در تسریع بحران اثر داشته استو چه بخاطر بارسنگین وامها و چه بخاطر وضع تقسیم وامها در میان کشورهای وام دهنده در تشدید بحران مؤثر واقع شده است . همچنین در دوران جنگ قیمت‌ها ترقی کرد و تاچند سال پس ازجنگ هم بطور مصنوعی بالا نگهداشته میشد و ناچار میبایست روزی سقوط کند . باین جهت جنگ از چندین‌جهت مختلف در پیش آمدن بحران اثر داشته است اما باید بازهم عمیق‌تر مطلب را مطالعه‌کرد .

گفته میشود که « تولید اضافی » موجب آشفتگی‌ها شده است . این کلمه در واقع موجب گمراهی میگردد زیرا در موقعیکه میلیونها نفر دچار کمبود وسایل زندگی هستند و حتی از ضروریات زندگی محروم میباشند هرگز نمیتوان گفت « تولید اضافی » وجود دارد . صدها میلیون نفردرهند

باندازهٔ کافی پارچه گیر نمی‌آورند که بدنشان را بپوشانند و درعین حال‌شنیده میشود مقادیر هنگفتی پارچه در کارخانه‌های بافندگی وانبارها مانده است وباصطلاح «تولید اضافی» پارچه بوجودآمده است .

توضیح واقعی این امر آنست که مردم آنقدر فقیر هستند که قادربخرید پارچه نمی‌باشند نه اینکه بپارچه احتیاج ندارند . توده‌های مردم پول‌ندارند. این بی‌پولی هم ازآنجهت نیست که پول در دنیا ازمیان رفته است بلکه وضع توزیع پول در میان مردم جهان تغییر یافته و دائماً هم تغییر می‌یابد یعنی‌در توزیع ثروت نابرابری وجود دارد . دریکسو کثرت ثروت وجوددارد و صاحبان این ثروت‌ها نمیدانند آنهارا چگونه مصرف کنند اینها فقط این پول‌هارا جمع میکنند و حسابهای بانکیشان زیادتر میشود . این پول‌برای خرید احتیاجات و لوازم زندگی در بازارها صرف نمیشود وبجریان‌نمیافتد. از سوی دیگر پول وجود ندارد و بعلت نبودن پول حتی مایحتاج‌ضروری زندگی‌را نمیتوان خرید .

این حرف خیلی عادی بنظر میرسد که گفته شود غنی و فقیر در دنیا وجود داشته‌اند و دارند . این حقیقتی است که محتاج استدلال‌نیست، غنی و فقیر از ابتدای تاریخ در جهان بوده‌اند ، پس چرا باید وجود فقیر وغنی موجب بحران بزرگ‌کنونی باشد واین‌وضع مسؤل آن بشمارآید ؟

خیال میکنم در یکی از نامه‌های سابقم گفتم که اصولا اساس سیستم سرمایه‌داری نیز تشدید نابرابری ها در توزیع ثروت میباشد . در دوران فئودالی اوضاع و احوال تقریباً ساکن و یکسان بود یا خیلی بکندی تغییر می‌یافت . در دوران سرمایه‌داری بعلت وجود ماشین‌ها و صنایع بزرگ و بازارجهانی حرکت وتغییرات خیلی بیشتر وسریعتر شد وثروت دردست افراد یا گروههائی متمرکز می‌گشت . افزایش نابرابری در توزیع ثروت باضافهٔ بعضی عوامل دیگر به مبارزهٔ تازه میان « کار » و « سرمایه » در کشورهای سرمایه‌داری منتهی گشت .

در این کشورها سرمایه داران با دادن بعضی امتیازات به کارگران،

مانند افزایش دستمزد و بوجود آوردن شرایط بهتر کار و غیره ، از شدت مبارزه میکاستند اما این امتیازات بعلت استثماری که از نواحی مستعمره و عقب مانده صورت میگرفت داده میشد . باین ترتیب بود که استثمار آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی و اروپای شرقی به کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکای شمالی کمك می‌داد که ثروت هنگفتی جمع‌آوری کنند و قسمتی ازآنرا هم به‌کارگران کشورخودشان بدهند .

وقتی که بازارهای تازه کشف شد صنایع تازه هم توسعه یافت یا صنایع قدیمی تکامل پیدا کرد . امپریالیسم صورت متجاوزانهٔ جستجوی بازارهای تازه را بخود گرفت تا بتواند مواد خام برای صنایع بدست آورد . رقابت میان کشورهای مختلف صنعتی آن‌هارا بتصادم با یکدیگر میکشاند . درموقعی که عملا تمام جهان تحت تسلط استثمارگرانهٔ سرمایه‌داری قرار گرفت‌دیگر امکان توسعهٔ بازارها بپایان رسید وتصادم ورقابت میان قدرتهای سرمایه‌داری بجنگ منتهی گشت .

تمام این چیزهارا سابقاً برایت گفته‌ام اما از آنجهت آن‌هارا تکرار میکنم‌که بحران جهانی وعلل‌آنرا بهتردرك کنی .

در دوران توسعهٔ سرمایه‌داری ورشد امپریالیسم و استعمار بحرانهای متعددی در «غرب» بوجودآمد که نتیجهٔ جمع‌آوری فوق‌العادهٔ پول دریکسو و نداشتن پول برای خرج کردن در سوی دیگر بود . اما از آنجهت که پول‌های جمع‌آوری وپس ازانداز شدهٔ سرمایه‌داران ، برای توسعه و استثمار نواحی عقب مانده صرف میشد این بحران ها از میان میرفت زیرا در این نواحی عقب‌مانده بازارهائی ایجاد میشد که مصرف کالاهارا زیادتر میساخت .

گفته میشود که امپریالیسم (استعمار) مرحلهٔ نهائی کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) است و درحال عادی جریان استثمار همچنان ادامه دارد تا تمامی جهان صنعتی شود . اما مشکلاتی دراین راه بوجودمی‌آمد.مهمترین دشواری رقابت شدید و سبعانهٔ قدرت امپریالیستی با یکدیگر بود که هریك میخواستند در استثمار ملل دیگر سهم بزرگتر و بیشتری برای خود

داشته باشند. یك دشواری دیگر رشد احساسات تازهٔ ناسیونالیستی در کشورهای مستعمره و رشد و توسعهٔ صنایع در این قبیل کشورها بود که سبب میشد خودشان تا اندازه‌ئی کالا برای بازارهای داخلیشان تهیه کنند. تمام این جریان‌ها، بطوریکه دیدیم، به جنگ بزرگ جهانی منتهی شد، اما جنگ مشکلات سرمایه‌داری را نمیتوانست حل کند و حل نکرد.

پس از جنگ یك قسمت بزرگ جهان، یعنی اتحاد شوروی بکلی از دنیای سرمایه‌داری جدا شد و دیگر بازاری نبود که بتواند مورد و استثمار واقع شود. در شرق‌هم ناسیونالیسم رشد پیدا کرد و صورت جدی‌تر و خشن‌تری گرفت و ضمناً صنایع جدید توسعه یافت. پیشرفتهـای عظیم و فوق‌العادهٔ علوم و فنون در دوران جنگ و پس از جنگ به نابرابری در توزیع‌ثروت کمك کرد و بیکاری وسیعی بوجود آورد. وامهای جنگی نیز عامل مهمی بود.

این وامهای جنگی مبالغ هنگفتی بود و باید بیاد آورد که این وامها بهیچوجه ثروتی بوجود نمی‌آورد. اگر کشوری از کشور دیگر وام بگیرد که مثلا راه‌آهن بسازد یا تأسیسات آبیاری ایجاد کند، یا کار دیگری ازین قبیل انجام دهد که بنفع کشور باشد در مقابل پولی که وام گرفته و خرج کرده چیزی دارد که با ارزش است. در واقع این کارهای انجام شده عملا بیش از پولی که برای ساختن آنها خرج و صرف شده ثروت بوجود می‌آورد و بهمین جهت «کارهای تولیدی» نامیده میشود. اما پولی که در دوران جنگ وام گرفته شد برای چنین مصارفی نبود. مصارف آن پولها نه فقط «تولیدی» نبود بلکه «ویران‌کننده» بود.

مبالغ هنگفتی پول خرج شد و توده‌ئی از ویرانیهای عظیم پشت‌سر خود باقی گذاشت. باین جهت وامهای جنگی مطلقاً بیهوده و بی ثمر بُود و فقط باری سنگین را تشکیل میداد. وامهای جنگی برسه نوع بود: یکی غرامت که کشورهای مغلوب ناچار بودند به فاتحان بپردازند، دیگر وامهائی که کشورهای داخل در جنگ بیکدیگر داشتند و مخصوصاً به آمریکا مدیـون بودند، وسومی وامهای‌ملی که‌حکومت هر کشور ازمردم خود کشور گرفته‌بود.

هریك ازین سه نوع وام مبلغ بزرگی بود اما برای هر حکومت رقم وامهای ملی از همه بیشتر بود . بدین ترتیب بود که وامهای ملی بریتانیا پس از جنگ به‌رقم هنگفت ۶٫۵۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ لیره میرسید . حتی‌پرداخت سود چنین وامی خود باری دشوار میباشد و لازمه‌اش تحمیل مالیاتهای سنگین خواهد بود .

آلمان بوسیلهٔ بوجود آوردن انفلاسیون و تورم پولی که موجب از میان رفتن پول قدیمی کشور میشدوامهای داخلیش را ازمیان برد وباین‌ترتیب از شر این قبیل وامها آسوده شد البته در این میان کسانی که وام داده بودند سخت زیان دیدند . فرانسه نیز همین روش انفلاسیون را ، منتهی نه‌به وسعت آلمان ، بکار بست و ارزش پول خودرا به یك پنجم آنچه بود تقلیل داد و باین ترتیب یکباره وام‌های داخلیش را به یك پنجم پائین آورد . اما این کار را نمیشد در مورد وام بکشورهای دیگر (یعنی غرامات جنگ و وام‌های دولتی به کشورهای خارجی) نیز عمل کرد زیرا این وام‌ها باید با طلایا با محاسبهٔ طلا پرداخت شود .

پرداخت قروض دولتی کشوری بکشور دیگر مفهومش اینست که کشور پرداخت کننده باندازهٔ وام های خود پول خودرا از دست میدهد وفقیرتر میشود . در صورتی که پرداخت قروض ملی که در داخل کشور گرفته شده چنین تغییری برای کشور بوجود نمی‌آورد زیرا پول بهر صورت در داخل کشور باقی میماند و بیرون نمیرود .

با اینوصف همین وضع هم‌تغییر عمده‌ئی بوجود می‌آورد زیرااین‌قروض را دولت‌ها از راه بالابردن و افزایش مالیات ها مسترد می‌داشتند . این مالیاتهارا ، هم فقیران و هم ثروتمندان میپرداختند . اماکسانی که بدولت پول قرض داده بودند پولداران بودند که پول خودرا پس میگرفتند . یعنی غنی و فقیر هردو مالیات و پول میدادند تابه‌ثروتمندان داده شود . درنتیجه ثروتمندان آنچه‌را بصورت مالیات بدولت داده بودند پس میگرفتند و مبالغی خیلی بیشتر هم دریافت میداشتند در صورتیکه فقیران مالیات میدادند و هیچ

چیز پس نمیگرفتند . یعنی ثروتمندان تدریجاً ثروت بیشتر بدست می‌آوردند و فقیران فقیرتر میشدند .

اگر کشورهای مقروض اروپا تمام یا مقادیری از وامهای خودرا به آمریکا پس میدادند تمام این پولها بجیب بانکداران و ثروتمندان بزرگ آمریکا میرفت . بدینقرار وامهای جنگی وضع بدی را که قبلا وجودداشت بدتر و وخیم‌تر میساخت و مبالغ هنگفت بیشتری پول فقیران را به‌ثروتمندان منتقل میکرد . ثروتمندان هم میخواستند این پولهای تازه را در جائی بکار بیندازند و سودهای بیشتر بدست‌آورند . زیرا هیچ صاحب ثروت‌وسرمایه‌داری نمیخواهد پول و ثروتش بی ثمر و بیکار بماند . اینها پولهای خودرا برای ایجاد کارخانه‌ها و صنایع تازه و هزینه‌های سرمایه‌داری دیگرمصرف‌میکردند که بطور کلی با وضع مردمی که فقیرتر شده بودند سازگارنبود . همچنین پولهای تازهٔ خود را برای خرید و فروشهای سهام در بورس‌ها که یکنوع‌قمار وسفته بازی بود بکار میبردند .

آن‌ها میتوانستند وحاضر بودند که پولها و سرمایه‌های تازهٔ خودرا برای تهیه و تولید مقادیر هنگفتی کالا ، کالاهای مورد نیاز توده‌های‌مردم ، صرف‌کنند . اما وقتی‌که توده‌های مردم پول نداشتند که این کالاهارا بخرند تولید آنها چه فایده میداشت ؟ باین ترتیب بود که باصطلاح « تولیداضافی» بوجود می‌آمد . کالاهای تولید شده بفروش نمیرسید ، صنایع ضرر میداد و بعضی کارخانه‌ها ناچارتعطیل میشد . سرمایه‌داران که ازین وضع بوحشت افتادند سرمایه‌گذاری در صنایع را متوقف ساختند و پولهای خودرا بصورت راکد در بانکها نگاهداشتند بدین ترتیب بیکاری توسعه و عمومیت یافت و رکود دادوستد و تولید ، جهان‌گیرشد .

علل مختلفی را که برای بحران ذکر میشد جداجدا برایت گفتم و بحث کردم اما بدیهیست که همهٔ آنها با هم اثر میگذاشتند و رکود صنعتی و بحران را خیلی بزرگتر از تمام بحرانهای قبلی ساختند . اصولا بحران‌نتیجهٔ توزیع نابرابر اضافه سودی بود که بوسیلهٔ سرمایه‌داری تولید میشد .

بعبارت دیگر توده‌های مردم باندازهٔ کافی پول بعنوان دستمزد و حقوق دریافت نمیداشتند که بتوانند چیزهائی را که کارشناسان تولید میکردند خریداری کنند . ارزش محصولاتی که بوجود می‌آمد بیش از مجموع پولی بود که به‌آنها پرداخت میشد . پولی که اگر در دست توده‌های مردم میبود برای خرید این کالاها مصرف میشد در دست چند تن نسبتاً معدود که بسیار ثروتمند بودند متراکم شده بود که نمیدانستند با آن چه بکنند .

همین پولهای فوق‌العاده و اضافی بود که بصورت وامها از آمریکا به آلمان و اروپای مرکزی و آمریکای جنوبی منتقل میگشت . همین وامهای خارجی بود که اروپای جنگجو و دستگاه سرمایه‌داری را تا چند سالی راه میبرد ومی‌چرخاند و در عین‌حال خودیکی ازعلل بحران بود ، ومتوقف شدن همین وامهای خارجی هم بود که عاقبت درهم‌ریختگی عظیمی بوجود آورد .

اگر این تشخیص بحران وبیماری سرمایه‌داری درست باشد درمان و علاج آن‌هم فقط چیزیست که برابری درآمدها را بوجود آورد یا لااقل در راه تعدیل درآمدها بکوشد . برای چنین منظوری باید سوسیالیسم پذیرفته شود و سوسیالیسم هم تا وقتی‌که شرایط و موقعیت مناسب بوجود نیاید و مردم را مجبور بقبول آن نسازد خود بخود برقرار نخواهد شد .

در بارهٔ سرمایه داری از روی برنامه ، یا در بارهٔ همکاری وترکیب بین‌المللی برای استثمار نواحی عقب مانده و نظایرآن صحبت‌هائی میشود . اما در پشت تمام‌این حرف‌ها رقابت‌های ملی و مبارزهٔ قدرت‌های امپریالیستی برسربازارهای جهانی با خشونت و شدت بیشتر رشد پیدا میکند .

این طرح برنامه‌ها که از آن‌صحبت میشود برای چیست؟ در واقع‌برای آنست که یکی میخواهد از دیگری سود ببرد و بهره‌کشی کند . اساس سرمایه‌داری برسودجوئی شخصی است و « رقابت » شعار آن میباشد رقابت هم با طرح برنامه جور درنمی‌آید .

علاوه بر سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها ، بسیاری مردم دیگر هم کم‌کم در بارهٔ مؤثر و مفید بودن سیستم سرمایه‌داری در شرایط و اوضاع و احوال

کنونی تردید دارند. بعضی‌ها حتی پیشنهادهای هیجان انگیزی مطرح میسازند که نه فقط باید سیستم سودجویانه کنونی کناره گذارده شود بلکه باید اصولا سیستم قیمت گذاری اشیاء و کالاها که طبق آن خرید و فروش بوسیلهٔ پول صورت میگیرد نیز متروك گردد. این‌ها موضوع بسیار جالب و جذابیست که نمیتوان در اینجا مطرح ساخت و بعضی از آنها هم خیلی خیالبافانه است. من مخصوصاً ازآن‌جهت به‌این موضوع‌هااشاره‌میکنم که نشانت بدهم چگونه‌ذهن‌وفکر اشخاص‌براثر‌بحران بتکان‌آمده‌است وحتی پیشنهادهای بسیارانقلابی‌از طرف کسانی که‌بهیچوجه انقلابی نیستند مطرح میگردد.

«دفتر بین‌المللی کار» که مرکز آن در شهر ژنو است‌اخیراً پیشنهاد ساده‌ئی برای تقلیل فوری بیکاری مطرح ساخت. بنابراین پیشنهاد ساعات کار برای کارگر باید در هر هفته به ٤٠ ساعت محدود گردد. در نتیجه میلیون‌ها نفر کارگر اضافی لازم خواهند بود و بهمان نسبت از تعداد بیکاران کم خواهد شد. تمام نمایندگان کارگران درسازمان دفتر بین‌المللی کارازین پیشنهاد استقبال و هواداری کردند اما حکومت بریتانیا با آن مخالف بود و توانست باکمك آلمان وژاپن آنرا معوق بگذارد. روش بریتانیا درسازمان بین‌المللی کار در دوران سالهای پس از جنگ همیشه مرتجعانه بوده است.

بحران و رکود اقتصادی موضوعی جهانست و تصور میشود که علاج آن هم باید بین‌المللی باشد. کشورهای مختلف کوشش‌هائی بعمل آوردند که راههائی برای همکاری پیداکنند اما تاکنون تمام این فعالیت ها ناکام گشته است و بدینقرار هر کشور درحالی که ازحل مشکلات بین‌المللی مأیوس میباشد میکوشد که با اتخاذ ناسیونالیسم اقتصادی یك راه علاج ملی برای خود پیدا کند. و میگویند اگر بازرگانی و داد و ستد جهانی از میان رفته است لااقل بازرگانی در داخل کشور خود راتوسعه دهیم و مانع ورودکالاهای خارجی شویم.

چون وضع بازرگانی صادراتی مشکوك و نا مطمئن میباشد هر کشور نیروی خود را در بازارهای داخلی خویش متمرکز میکند. عوارض گمرکی

برای جلوگیری ازورود کالاهای خارجی وضع گشته یاافزایش یافته استوخود این امر به‌بازرگانی‌ودادوستد بین‌المللی آسیب بیشتر وارد میسازد زیرا سدهائی درراه بازرگانی جهانی بوجودمی‌آورد. اروپا وآمریکا وتااندازه‌ئی‌آسیاازین دیوارهای گمرکی پر شده است .

یکی دیگرازنتایج وضع عوارض گمرکی افزایش هزینهٔ زندگیست زیرا قیمت مواد خواربارومایحتاج زندگی وهرچیزی‌که به این ترتیب موردحمایت قرارمیگیرد بالا رفته است . برقراری عوارض و موانع گمرکی موجب بوجود آمدن انحصارهای ملی میگردد ومانع‌رقابت خارجی میشود یالااقل آنراخیلی دشوارتر میسازد . وقتی‌که سیستم انحصاری برقرار گردید قیمت‌ها هم بالاتر میرود . با بر قراری عوارض و موانع گمرکی صنایع یا بعبارت صحیح‌تر صاحبان صنایعی که باین ترتیب مورد حمایت قرار می‌گیرند ممکن است سود ببرند اما این سود تا اندازهٔ زیاد بزیان مردمیست که کالاهای آنها را خریداری می‌کنند زیرا ناچارند قیمت‌های گرانتری بپردازند. بدینسان وضع عوارض گمرکی موجب سود ومنفعت‌بعضی طبقات میشود ومنافع مستقری‌بوجود می‌آورد و صاحبان صنایعی‌که ازین وضع سود میبرند میخواهند آنرا محفوظ نگاهدارند .

بهمین شکل است‌که درهند صنایع پارچه بافی درمقابل واردات صنایع بافندگی ژاپن مورد حمایت قرارگرفته‌اند . این وضع برای صاحبان‌صنایع بافندگی بسیار خوب و مفید است زیرا درغیر این صورت نمیتوانستند باژاپن رقابت کنند ولی اکنون محصولات خود را باقیمت‌گرانتری می‌فروشند.صنایع قند و شکر هند نیز به همین ترتیب وبا وضع عوارض‌گمرکی برای‌محصولات خارجی ، مورد حمایت واقع شده‌اند و در نتیجه در همه جای هند مخصوصاً در ایالات بزرگ «ولایات متحد» و « بیهار » کارخانه‌های قندسازی و شکر-سازی فراوان بوجود آمده ورشد یافته است . بدینقرارمنافع مستقری بوجود آمده است بطوریکه اگر عوارض گمرکی قند و شکر لغو شود صاحبان این منافع زیان خواهند دید و ممکن است بسیاری از کارخانه‌های تازهٔ قند وشکر

سازی ورشکست شوند .

اکنون دونوع انحصار توسعه یافته است : یکی انحصارهای خارجی که بوسیلهٔ وضع عوارض گمرکی در میان ملل به آن کمك شده است ودیگری انحصارهای داخلی که شرکت‌های بزرگ در داخل هر کشور تدریجاً شرکتها وسازمان‌های کوچکتر را ازمیان برمیدارند ودرخود تحلیل میبرند. بدیهیست توسعهٔ انحصارها جریان تازه‌یی نیست . این‌کار از سال‌ها پیش وحتی قبل از جنگ جهانی شروع شده بود . منتها اکنون سرعت توسعهٔ انحصارها بیشتر شده است .

عوارض گمرکی اکنون در بسیاری از کشورها برقرار گشته است . انگلستان تنها کشور بزرگی بود که تاکنون ازبازرگانی آزاد وبدون عوارض گمرکی هواداری میکرد . اما حالا بریتانیا هم ناگزیر گشته است که‌این‌سنت قدیمی خودرا رها کند وبه صف سایر کشورها که عوارض گمرکی وضع کرده‌اند به پیوندد. این اقدام سبب گشته است که به بعضی صنایع بریتانیا کمك شود . تمام این اقدامات هرچند موجب بوجودآمدن کمك موقتی و محلی گشته است ازنظر جهانی وبطورکلی وضع را بدترکرده است . زیرا نه فقط موجب‌تقلیل داد وستدوبازرگانی جهانی میشود بلکه نا برابری درتوزیع ثروت رانیزحفظ وتشدید میکند. این وضع موجب افزایش رقابت میان ملت‌ها میگردد وهریك عوارض خود را دربرابرعوارض دیگران بالا میبرد ودرنتیجه «جنگ‌عوارض» بوجودآمده است .

از آنجاکه بازارهای جهانی کمتر و محدودتر می‌شوند و بیشتر مورد حمایت‌های ملی قرار می‌گیرند مبارزه بر سر بدست آوردن بازارها شدت می‌پذیرد وکار فرمایان به‌کارگران خود فشاربیشتروارد میکنند تا از مزدشان بکاهند و در نتیجه بتوانند کالاهای خود را با قیمت ارزانتری بسازند و با کشورهای دیگر بهتر رقابت‌کنند . بدینقرار رکود بازارها افزایش می‌یابد و صفوف بیکاران گسترده‌تروبزرگتر میشود زیرا هرچه میزان دستمزدها تقلیل یابد نیروی خرید کارگران هم کمتر میشود وکمتر میتوانند جنس بخرند .

۱۸۶

مبارزهٔ آمریکا و انگلستان بر سر رهبری

۲۵ ژوئیه ۱۹۳۳

برایت گفتم که در دوران رکودداد وستد وبحران اقتصادی، بازرگانی جهانی بمیزان یك سوم آنچه بود تقلیل یافت ودرهمان سطح پائین باقی ماند. داد وستد وبازرگانی داخلی کشورها نیز کمتر شد زیرا قدرت خرید مردم کم میشد. بیکاری افزایش می‌یافت و نگاهداری میلیون‌ها کارگر بیکار بارسنگینی برای حکومت‌های مختلف بوجود می‌آورد. با وجود وضع مالیات‌های سنگین بسیاری از حکومت‌ها نمی‌توانستند خود را بخوبی اداره کنند زیرا درآمدشان کم شده‌بود و هزینه‌هاشان هرچندهم که درموارد مختلف صرفه‌جوئی میکردند یا دستمزدها را پائین می‌آوردند، زیاد بود. قسمت عمده‌ئی ازهزینه‌ها برای نگاهداری ارتش‌ها و نیروهای دریائی و هوائی و بـرای پس دادن وامهای داخلی و خارجی صرف میشد. درتمام کشورها کسر بودجه وجود داشت. یعنی میزان هزینه‌ها بیش از درآمدها بود. این کسر بودجه را فقط ممکن بود از راه وام گرفتن بیشتر یا صرف پول‌ها از ذخایر دیگری کـه وجود داشت جبران کـرد. در نتیجه وضع مالی کشور مربوط ضعیف و متزلزل میگشت.

در عین حال مقادیر فراوانی کالای فروش نرفته باقی بود زیرا مردم پول کافی برای‌خرید آنهانداشتند. درموارد بسیاداین مقادیراضافی‌خوار بار وسایر مواد عمداً از بین برده میشد در حالیکه مردمی درجاهای‌دیگر بشدت به‌آنها محتاج بودند.

بحران ورشکستگی همهٔ جهان (غیر ازاتحاد شوروی) را دربر گرفت.

معهذا کشورهای مختلف حاضر نبودند به همکاری بین‌المللی بپردازند تا آنرا پایان دهند. هر کشورفقط درفکر خود بود ومیکوشید بردیگران چیره شود و حتی سعی‌داشت ازگرفتاری وتیره روزی دیگران استفاده کند. این طرزاقدام فردی وخودخواهانه و بعضی چاره جوئیهای نسبی دیگر که صورت می‌گرفت وضع را وخیم‌تر میساخت.

صرفنظرازرکوداقتصادی‌دوعامل‌جهانی دیگر نیزوجود داشت که‌درتشدید بحران‌اثرمیگذاشت: یکی رقابت وخصومت جهان‌سرمایه‌داری بااتحادشوروی ودیگری رقابت میان انگلستان وآمریکا.

بحران سرمایه‌داری تمام کشورها را ضعیف و فقیر ساخت و از لحاظی احتمال جنگ را کمتر کرد. هر کشور سرگرم آن بود که درخانهٔ خودنظمی بوجود آورد و پولی برای صرف کردن در راه ماجراهای جنگی نداشت و معهذا عجب آنست که خود همین بحران خطر جنگ را نیز افزایش میداد زیرا ملت‌ها و حکومت‌ها را مأیوس و گرفتار می‌ساخت و در چنین مواقعی حکومت‌ها میکوشند مشکلات داخلیشان را با جنگ‌های خارجی مخفی‌سازند و حل کنند.

مخصوصاً این وضع‌وقتی‌پیش‌می‌آیدکه‌یك دیکتاتوریاگروهی‌ازثروتمندان زمام قدرت‌کشوری را دردست دارند. این قبیل دیکتاتورها یاگروه‌های‌محدود حاکمه پیش ازآنکه برکنار روندکشور خود را در ورطهٔ جنگ فرو خواهند بردتابااین‌وسیله توجه مردم کشورراازمشکلات داخلی‌به حوادث جنگ‌معطوف سازند. بااین‌جهت است که همواره‌امکان‌یکنوع جنگ‌مسلکی برضداتحادشوروی و کمونیسم وجـود دارد زیرا در چنین صورتی متحملا بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری بیکدیگر نزدیك خواهند شد.

اتحاد شوروی‌بطوریکه برایت‌گفتم‌مستقیماً دستخوش بحران‌سرمایه‌داری نگشت وچون بابرنامه‌های پنجسالهٔ خود مشغول بود میکوشید بهرقیمت که‌باشد ازجنگ اجتناب کند.

رقابت میان آمریکا وانگلستان نیزکه یکی ازعوامل‌مهم امورجهانیست

پس ازجنگ اجتناب ناپذیر بود. این دو کشور، بزرگترین قدرتهای جهانی کنونی هستند وهریك ازآنها میخواهد براموور جهان مسلط باشد. پیش ازجنگ جهانی انگلستان اولویت مسلم وبیچون وچرا داشت. اما جنگ ایالات‌متحده راجلوآورد وغنی‌ترین ومقتدرترین کشور جهان ساخت. باین جهت آمریکا ازهمان وقت حق خود میشمارد که‌مقام شایستهٔ خود را درجهان احراز کندیعنی‌رهبری جهان را دردست خود بگیرد. آمریکا دیگر به انگلستان اجازه نخواهد داد که دررأس امور وجریانهای جهانی باشد.

انگلستان هم خود بخوبی توجه داردکه اکنون دیگر زمانه عوض شده است. وباین جهت میکوشد ازراه جلب دوستی‌آمریکا خودرا بامقتضیات تازه سازش دهد. بهمین جهت‌بودکه ازاتفاق با ژاپن‌برای خوشامدآمریکا صرفنظر کرد وامتیازات‌تسلی بخش دیگری هم‌به‌آمریکا داد. بااینهمه‌انگلستان‌حاضر نبودکه ازموقعیت ومنافع خاص‌خود ومخصوصاً رهبری امورمالی‌جهان‌صرفنظر کند زیرا عظمت‌وامپراطوری بریتانیا به‌آن بستگی‌داشت، ودرست‌همین‌رهبری امورمالیست‌که‌آمریکا خواستارآن میباشد.

تصادم میان دوکشوراجتناب ناپذیر مینمود. در ماورای‌کلمات نرم و عبارات مطبوع، که ظاهراً میان طرفین مبادله میشد. بانکداران دوکشور با پشتیبانی حکومت‌های خود برسرهدف بزرگ رهبری جهانی درامور مالی و صنعتی با یکدیگر می‌جنگیدند. دراین مبارزه ظاهراً آمریکا دستی قوی‌تر و امکاناتی بیشتر داشت اما آزمایش‌ها و تجارب ممتد، انگلستان را بازیکن بهتری ساخته بود.

موضوع وام‌های جنگی بررقابت شدید میان دوکشورافزوده‌میشد. در انگلستان به آمریکائیها دشنام میدادند وآنها را «شیلوك»هائی مینامیدندکه خواستاریك کیلوگوشتشان هستند.[۱]

واقعیت این بودکه وامهای زمان جنگ را حکومت بریتانیاازبانکهای

---

۱ ــ اشاره به «شیلوك» ربا خوار نمایشنامهٔ «تاجر ونیزی» اثر شکسپیر میباشدکه قبلا هم ذکرش بمیان آمد.

خصوصی آمریکا گرفته بود که بصورت پول یا اعتبار در دوران جنگ به بریتانیا داده شده بود . حکومت ایالات متحده فقط در این میان از حکومت بریتانیا ضمانت کرده بود . بدینقرار موضوع صرفنظر کردن حکومت آمریکا از مطالباتش در میان نبود. اگر انگلستان وام‌های خودرا نمیپرداخت یا از پرداخت آن معاف میشد حکومت ایالات متحده که برای دادن این وامها ضمانت کرده بودمیبایست آنها را بپردازد کنگرهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا هم دلیلی نمیدید که مخصوصاً در دوران بحران اقتصادی بار این تعهدات اضافی را هم بعهده بگیرد .

بدینقرار منافع اقتصادی انگلستان و آمریکا در جهات مختلف سوق میبافت و کشش منافع اقتصادی هم از هر کشش دیگر نیرومندتر است . میان دو کشور چیزهای مشترك بسیار وجود دارد. معهذا این تصادم اجتناب ناپذیر هم وجود دارد که در آن قدرت ومنابع وذخایر ایالات متحده خیلی بیشتر است . این تصادم ومبارزه ممکن است بصورت حادتر وشدیدتری درآید.

درغیر اینصورت انگلستان باید بصورت تدریجی اما مداوم امتیازاتی به ایالات متحده واگذارد و باین ترتیب، موقعیت این کشور استوارتر خواهد شد .

واگذاری بسیاری از منافعی که انگلستان برای خود داشته است، از دست دادن سود ومنفعتی که از استثمار امپریالیستی حاصل میشد، عقب نشستن از مقام درجهٔ اول درجهان و دستخوش حسن نیت آمریکا بودن، برای انگلیسی‌ها بهیچوجه مطبوع نیست و بدون مبارزه‌ئی شدید بچنین وضعی تسلیم نخواهند شد. این فاجعه ئیست که امروز در برابر بریتانیا قرار دارد .

تمام سرچشمه‌های قدرت سابق بریتانیا رو بخشکی نهاده‌اند وآینده خواه نا خواه با انحطاط همراه خواهد بود. اما مردم انگلستان که طی چندنسل با تسلط بر جهان عادت کرده‌اند آماده نیستند که این سرنوشت مقدر خودرا بپذیرند واکنون سرگرم مبارزه‌ئی جسورانه برای مقابله باآن هستند واین مبارزه را دنبال خواهند کرد .

دراین نامه به دورقابت بزرگ که درجهان امروز وجود دارد اشاره کردم زیرا این موضوع بروشن ساختن بسیاری از حوادثی که روی می‌دهد

کمك می کند . اما باید دانست که رقابت‌های جهان بهمین‌ها محدود نمیشود. بدیهیست که رقابت‌های گوناگون و فراوان دیگر هم وجود دارد . اصولا اساس سیستم سرمایه‌داری و استعمار بر مسابقه و رقابت نهاده شده است .

اکنون باز به مطالعه جریان حوادث‌را در دوران رکورد اقتصادی و بحران جهانی بپردازیم .

منطقهٔ « راین » (راینلاند) درآلمان که بعلت عدم پرداخت غرامات از طرف آلمان بوسیله فرانسه و بلژیك اشغال شده بود در ماه ژوئن ۱۹۳۰ تخلیه شد تا برای آلمانیها کمکی باشد . اما این تخلیه دیرتر از آن صورت گرفت که نشانی از حسن نیت بشمار آید زیرا شبح مهیب رکورد اقتصادی و بحران همه‌جا و همه چیز را تیره ساخته بود .

چون وضع داد و ستد جهانی وخیم شده بود . مقروضان پول بدست نمی‌آوردند وکار پرداخت غرامات ودیون خیلی دشوارتر وحتی غیرممکن‌شد برای اینکه مشکلات عدم پرداخت موقتاً تخفیف یابد پرزیدنت « هوور » رئیس‌جمهوری‌آمریکا مدت یکسال مهلت تعیین‌کرد . در این ضمن کوشش - هائی بعمل آمد که تمامی موضوع وامهای جنگی مورد تجدید نظر قرارگیرد اما کنگرهٔ آمریکا با چنین تجدید نظری مخالف بود .

حکومت فرانسه نیز در مورد دریافت غرامات از آلمان با شدت رفتار میکرد . حکومت بریتانیا که هم مقروض وهم طلبکار بود ازاین نظرهواداری میکرد که هم غرامات و هم وامهای جنگی ملغی شود . و حسابها صاف شود. هر کشور بشکلی دیگر و موافق منافع خودش پیشنهادی مطرح میساخت و نتیجه آن میشد که اقدام مشترکی صورت نمیگرفت و مقدور نبود .

در اواسط سال ۱۹۳۱ یك ورشکستگی بزرگ در آلمان پیش آمد و بانکها ورشکست شدند . این وضع سبب شد که در انگلستان هم بحرانی روی نمود زیرا دیگر نمیتوانست تعهداتش را بپردازد بریتانیا هم در لب پرتگاه ورشکستگی قرارگرفت . براثر دشواریهای شدید ، حکومت حزب کارگر که بر سر کار بود و « رمزی مك‌دونالد » ریاست‌آنرا عهده داشت

وضع خود را تغییر داد و باصطلاح یك « حکومت‌ملی » بوجود آورد که حزب محافظه کار هم درآن شرکت جست و تسلط داشت . اما حکومت ملی هم نتوانست ارزش پول انگلستان (پوند) را محفوظ نگاهدارد .

در حدود همان زمانها ملاحان انگلیسی در ناوگان اقیانوس آرام بر سر تقلیل دستمزدشان شورش کردند . این شورش مسالمت آمیز تأثیری عمیق در انگلستان و اروپا بوجود آورد .

خاطرهٔ انقلاب روسیه وشورشهای ملاحان درآنجادرذهن همه‌کس‌تجدید میگشت ، سرمایه‌داران انگلیسی از ترس تصمیم گرفتند پیش ازآنکه ناکامی و خطری فرا رسد سرمایه‌های خود را نجات دهند و مبالغ هنگفتی به کشور های خارجـه بفرستند . در میان مردم ثروتمند، احساسات وطن دوستی نمیتواند در مقابل خطر از دست رفتن پول و منافع مستقر ایستادگی داشته باشد .

وقتیکه سرمایه‌های انگلیسی بخارج منتقل گشت قیمت پوند انگـلیسی عملا سقوط کرد و عاقبت در۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱ انگلستان ناچار شد که‌سیستم پول‌متکی به‌طلا را رهاکند یعنی برای نجات طلاهای‌خود ارزش پوندانگلیسی را از طلا جدا ساخت از آنزمان دیگر کسانیکه اسکناسهای لیرهٔ استرلینگ داشتند نمی‌توانستند در مقابل آن طلا دریافت دارند.

این تقلیل ارزش پوند انگلیسی از لحاظ امپراطوری بریتانیا و موقعیت جهانی انگلستان واقعهٔ بسیار مهمی بود . مفهوم این امر آن بود کـه لااقل بطور موقتی هم که باشد انگلستان رهبری مالی جهان را رها میکند و لندن که از لحاظ پولی مرکز و پایتخت جهان بود دیگر موقعیت سابق خود را ندارد .

در سال ۱۹۲۵ انگلستان برای حفظ موقعیت جهانی خویش ، ارزش پول خود را بر اساس طلا حفظ کرد ، در حالیکه این امر موجب انحطاط صنایع وبوجود آمدن بیکاری و اعتصابات کارگران‌صنایع زغال سنگ وغیره میشد . اما تمام تدابیر بریتانیا بی‌ثمر بود و پوند انگلیسی بعلت وقایعی کـه

درکشورهای دیگر اتفاقی می‌افتاد ناچارگشت ارزش طلائی‌خود را رهاکند. این‌واقعه بظاهر شروعی برای پایان‌امپراطوری بریتانیابود و درسراسرجهان بهمین معنی تعبیر میگشت. تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۱ بعنوان آغازاین‌ماجرای تاریخی، اهمیت فراوان‌کسب کرد.

اما انگلستـان جنگجوئی پرتوان بود و هنوز امپراطوری بیچاره و ناتوانی رادر اختیار خود داشت که از آن پول بیرون بکشد. انگلستـان توانست با بیرون‌کشیدن مقادیر هنگفتی طلا از هند و ازمصر یعنی دوکشوری که تحت تسلطش بودند بحران خود را تا اندازهٔ زیاد جبران کند صنایعش بر اثر پائین آمدن قیمت پوند رونق‌گرفت وتوانست مصنوعاتش را بقیمت ارزانتری در خارجه بفروشد و باین ترتیب بشکل نمایانـی وضع خود را جبران کرد.

مسئلهٔ غرامات و وامهای جنگی هنوز حل نشده باقیست. کاملا نمایان بود که آلمان نمیتواند غرامات را بپردازد و رسماً هم از پرداخت آنهـا خودداری کرد. عاقبت در کنفرانسی که در شهر «لوزان» در سال ۱۹۳۲ تشکیل شد غرامات به ارقام ناچیزی تقلیل داده شد بامیدآنکه ایالات متحده نیز بهمین ترتیب‌وامهای جنگی را کم خواهد کرد. اما ایالات متحده حاضر نبود وامهای جنگی را با غرامات مربوط سازد یا از آن صرفنظر کند. این وضع بـاز هیاهـوئی بوجود آورد و مردم اروپا را نسبت بآمریکـا خشمگین ساخت.

موعد پرداخت اقساط وامها به‌ایالات متحده‌در دسامبر۱۹۳۲ فرارسید زیرا مهلت یکساله تمام شده بود. با وجود درخواستهای فصیح و گویـای انگلستان و فرانسه و دیگران، آمریکا اصرار داشت کـه مبالغ تعهد شده پرداخت گردد. پس از مدتی گفتگو انگلستان قسط وام خود را پرداخت اما متذکر شدکه آخرین پرداخت او خواهد بود. فرانسه و بعضی کشورهای دیگر وام خود را نپرداختند واز پرداخت آن خودداری‌کردند. بدنبال‌این وضع توافق تازه‌یی صورت نگرفت.

ماه گذشته، یعنی ژوئن ۱۹۳۳ دوباره موعد پرداخت‌قسط بعدی وامها فرا رسید . فرانسه بازهم از پرداخت سهم خود ناتوان بود و خود داری کرد . آمریکا نسبت به انگلستان با سخاوتمندی رفتار کرد و پذیرفت که انگلستان مبلغ ناچیزی بپردازد تا بعد در بارهٔ تمامی مسئله تصمیم گرفته شود [۱]

این موضوع بسیارجالب است‌که دولتهای‌بزرگ وثروتمندسرمایه‌داری مانند انگلستـان و فرانسه خودشان میکوشند قروضی را که مدیون هستندو بایدبدیگران بپردازند موافق سیستم خاص خود از میان ببرند اما وقتیکه شورویها از پرداخت دیون حکومت تزاری خود داری کردند هیجان و هیاهو راه انداختند و روش شورویها را محکوم ساختند .

در هند نیز وقتیکه کنگرهٔ ملی پیشنهاد می‌کند که مبالغی که هند باصطلاح به انگلستان مدیونست قابل پرداخت نمی‌باشد ، محافل وابسته بـه حکومت با هیاهوی تقدس مآبانه میگویند که باید دادگاههای بیطرف این موضوع را رسیدگی کنند و در بارهٔ آن تصمیم بگیرند .

یکی از موارد دیگر این امر ، عدم پرداخت تعهدات ملی ایرلند به انگلستان میباشد که به‌تصادم و اختلاف نظر جدی و جنگ بازرگانی میان آنها منتهی گشت که هنوز ادامه دارد .

در این نامه چندبار به رهبری مالی انگلستان و مبارزهٔ آمریکا بر سر این موضوع و بحران بانکی و ورشکستگی مالی کشور های مختلف اشاره کردیم .

ممکن است بپرسی که آیا این عبارات نامفهوم و کلمات نامأنوس

---

۱ ــ در طی پنجسال بعدیعنی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ انگلستان وفرانسه بهیچوجه مبلغی برای استرداد وامهای خود به‌ایالات متحده نپرداختند . ظاهراًچنین‌بنظر میرسد که بطور غیر رسمی قبول شده است که این وامها پرداخت شدنی نیست و باید نادیده گرفته شود وفراموش‌گردد . (یادداشت مؤلف)

چه معنی دارند . زیرا تردید دارم که تو معانی آنها را بدرستی بدانی ، شاید این موضوع برایت جالب نیست اما اکنون که اینهمه در این باره نوشته‌ام احساس می‌کنم که باید آنرا کاملا برایت روشن سازم و توضیح دهم .

چه باین مسائل علاقه داشته باشیم و چه نداشته باشیم امور وحوادث مالی در زندگی ما ، هم از نظر ملی و هم ازنظر فردی تأثیر فراوان‌دارد، بنابراین لازمست دربارهٔ چیزی که در حال وآیندهٔ ما اثر میگذارد اطلاعاتی داشته باشیم .

بسیاری ازمردم به سیستم مالی سرمایه داری با هیبت واحترام فراوان مینگرند وتحت تأثیرطرزکارمرموزآن قرارمیگیرند. بنظرآن‌ها این سیستم مبهوت‌کننده ،دقیق‌تروحساس‌تر وغامض‌تر ازآنست‌که بتوان ازآن‌سردرآورد و از این رو ، این موضوع‌ها را برای کارشناسان امور مالی و بانکداران و نظایر ایشان میگذارند . بدون تردید این موضوع‌ها جالب و غامض هستند اما غامض بودن لزوماً صفت خوبی نیست ، در هر صورت اگر بخواهیم وضع کنونی را درك کنیم و بفهمیم باید اطلاعات و تصوری از این امور کسب کنیم .

بدیهیست من نمی‌خواهم تمام سیستم مالی سرمایه داری را برای تو تشریح کنم . این کاراز حدود مقدورات من بیرونست زیرا من دراین‌رشته کارشناس و متخصص نیستم و فقط یك دانشجو می‌باشم . باین جهت فقط چند واقعیت را برایت نقل میکنم که امیدوارم بتو کمك دهد تا بتوانی بعضی‌از حوادث جهانی و اخباری را که در روزنامه‌ها می‌بینی با هوشیاری بیشتر و بهتر درك کنی . شاید ناچار باشم بعضی مطالب را که سابقاً هم برایت گفته‌ام دوباره تکرار کنم اما اهمیتی ندارد زیرا بفهم موضوع کمك خواهد داد .

بیاد داشته باش‌که اصولا سیستم وجودکمپانی‌ها و شرکت‌های خصوصی که در آنها سهامی وجود دارد و بانك های خصوصی و بورس‌ها که در

آنجاها سهام خرید وفروش می‌شود همه از خصوصیات سیستم سرمایه داریست. در اتحاد شوروی سیستم مالی و صنعتی بکلی متفاوت است. در آنجا این قبیل شرکتها و کمپانی‌ها و بانك‌های خصوصی و بورس‌ها وجود ندارد. در آنجا تقریباً همه چیز متعلق بدولت و تحت کنترل و تسلط دولت است و بازرگانی خارجی هم اصولا بر اساس مبادلهٔ کالا به کالا و معامـلات پایاپای صورت میگیرد.

بطوریکه میدانی در داخل هر کشور معاملات ودادوستد وکارهای بزرگ بوسیلهٔ چك‌های بانکی و مقدار کمتری هم بوسیلهٔ اسکناس‌ها انجام می‌شود. طلا و نقره بندرت مورد استفاده قرار می‌گیرند مگر برای خریدهای کوچك. عملا طلا به آسانی بدست نمیآید. این پول‌های کاغذی درواقع نمایندهٔ اعتبار هستندوتا وقتی که مردم ببانك یا حکومتی که این پولها را منتشرمیسازداعتماد دارند، این پول‌ها با ارزش می‌باشند و بجای پول نقد بـرای معاملات بکار میروند. اما این اسکناس‌ها و پول‌های‌کاغذی برای معاملات و پرداخت‌های کشوری به‌کشور دیگر مفید نیست وبکار نمیرود زیرا هر کشور برای‌خود پول ملی‌جداگانه دارد. باین جهت اساس پرداخت‌های بین‌المللی طلا می‌باشد که بعنوان فلزی‌کمیاب چه بصورت‌سکه‌های طلا وچه بصورت غیرمسکوك که‌معمولا «شمش» نامیده میشود ارزشی استوار دارد ومیتواند مورد استفاده قرارگیرد. اما اگرعملا کشوری بخواهد برای پرداخت‌های خودبه‌کشورهای دیگرمبالغ نقد طلارا بکاربرد گرفتاری‌های فراوان بوجود می‌آید وبازرگانی‌بین‌المللی نمیتواند توسعه پذیرد.

بعلاوه درچنین صورتی مبلغ طلائی که دردنیاوجوددارد معاملات‌جهانی را محدود خواهد ساخت زیرا وقتی حجم معاملات به اندازهٔ مقدارموجود طلا دردنیا باشد دیگربازرگانی خارجی نمیتواند توسعه بیشتر داشته باشدومتوقف میگردد تا مقداری ازطلاهائی که برای خرید ومعامله‌صرف شده‌آزادشودوباز گردد ودوباره بتوان‌معامله‌ئی انجام‌داد. بهمین‌جهت درعمل هم‌وضع بازرگانی جهانی چنین نیست ومعاملات با مبادلهٔ طلاانجام نمیشود.

درسال ۱۹۲۹ مجموع پول طلای موجود در دنیا معادل یازده میلیارد دولار بود . در همان سال ارزش مجموع کالاهای مبادله شده در جهان به ۳۲ میلیارد دولار میرسید . بعلاوه وامهای خارجی وجود داشت که معادل ٤ میلیارد دولار بود . همچنین پرداخت‌های بین‌المللی دیگری مانند هزینه‌های سیاحان و توریست ها ، هزینه‌های حمل و نقل بین‌المللی، و پول‌هائی که مهاجران بکشورهای خود می‌فرستادند نیز بود . بدینقرار مجموع پرداخت‌های بین‌المللی بحدود ٤٠ میلیارد دولار میرسید که تقریباً چهار برابر پول طلای موجود در جهان بود .

باید دید این پرداخت‌های بین‌المللی چگونه انجام میگرفت؟ زیرا عملاتمام این پرداخت‌ها نمیتوانست باپول‌طلا انجام‌شود . معمولااین‌پرداخت‌ها بوسیلهٔ یکنوع پول کمکی یا اوراق اعتباری مانند چك‌های بانکی یا اسناد مبادلات که بازرگانان بعنوان سند وام خود در مقابل دریافت کالا بخارج میفرستند صورت می‌گیرد . این کار بوسیلهٔ بانك‌هائی که به امور مبادلات میپردازند انجام می‌شود . بانك مبادلاتی با خریداران و فروشندگان در کشورهای مختلف تماس دارد وحساب‌های آنهارا بوسیلهٔ صدور گواهینامه‌های دریافت پول مبادلات واریز و تسویه میکند واین گواهینامه‌ها باارزش هستند ومعادل پول بشمار میروند .

اگر بانك موقعی باندازهٔ کافی گواهینامه‌های لازم یعنی‌پول برای‌واریز حساب‌های خارجی نداشته باشد ازمحل اسنادبهادار دیگرمانند اوراق بهادار یا وامهای دولتی یا سهام‌کمپانی‌های بین‌المللی و نظایر آن‌ها پرداخت هارا انجام میدهد . این سهام‌را میتوان فروخت یا بایك پیام تلگرافی بدیگری منتقل ساخت وباین ترتیب پرداخت پول اجناس خریداری شده و معاملات بازرگانی میان کشورها باوساطت بانك ها باسرعت انجام میشود بدون آنکه عملا مبالغی طلا مبادله شد .

پرداخت‌های کنونی در بازرگانی بین‌المللی عملابوساطت بانکهای مرکزی مبادلات و بوسیلهٔ اوراق بازرگانی اعتبارنامه‌های مبادلاتی واوراقی

از قبیل برگه‌های وام واوراق بهادار و سهام وغیره صورت میگیرد . این بانك‌ها باید بمقدار کافی اوراق و اسناد بهادار و ضمانت‌نامه‌های بانکی در اختیار خود داشته باشند تا بتوانند احتیاجات داد وستد بازرگانی روزانه را تأمین کنند بهمین جهت در هر هفته بیلان و فهرستی از موجودی طلاو اسعار خارجی و اوراق بهادار خودرا چاپ و منتشرمی‌کنند . معمولا برای پرداخت ها هرگز طلا بخارج فرستاده نمی‌شود اما هروقت وضعی پیش بیاید که ارسال خود طلا از پرداخت بوسایل دیگر باصرفه‌تر وارزانتر باشد بانکداران طلا میفرستند .

در کشورهائی که پول ملی براساس طلا متکی باشد هرکس میتواند درخواست کند که پرداختهایش باطلا صورت گیرد . بدینقرار این قبیل پول‌ها ارزش بین‌المللی پیدا می‌کنند ومیتوانند برای مبادلات بکاروند زیرا در هر موقع قابل تبدیل بطلا هستند . تنها اختلاف فقط در هزینهٔ ارسال طلا از کشوری بکشور دیگر میباشد زیرا اگر کسی که پول با ارزش بین‌المللی در اختیار خود دارد ، قیمت طلا در کشور خودش بیشتر باشدبه‌آسانی‌میتواند در کشوری دیگر طلا بخرد و پول‌هایش را با طلا مبادله کند . این خلاصهٔ سیستم پول بر اساس طلا می‌باشد . در چنین سیستمی ارزش پول کشورهای مختلف ثابت بود و ثابت باقی میماند . باین جهت بود که بازرگانی بین‌المللی هم رواج پیدا می‌کرد . این وضع در تمام دوران قرن نوزدهم درست تا زمان جنگ جهانی وجودداشت . اما امروز دیگراین سیستم درهم شکسته است و درنتیجه پول شکل دشواری بخود گرفته است وبیشتر پول‌های ملی غیرثابت شده‌اند .

معمولا و بطور کلی صادرات هرکشور تقریباً با وارداتش برابری میکند . بعبارت دیگر هرکشور در واقع پول کالاهائی راکه وارد میکند با کالاهائی که بخارج میفرستد میپردازد . اما این مطلب کاملا صحیح نیست و اغلب پیش می‌آید که واردات کشوری بیش از صادراتش میباشد و باصطلاح برای تعادل کمبود دارد در اینصورت کشور باید از محل دیگری‌پول‌تهیه‌کند

و قیمت کالاهای وارداتی ازخارج را بپردازد .

جریان رفت‌وآمد کالا میان کشورهـای مختلف هرگز جریانی منظم نیست . اغلب تفاوت زیاد پیدا میکند وصعود ونزول دارد وچون وضع مبادلهٔ کالا تغییر میکند درخواست و تهیهٔ اعتبارهای اسنادی واوراق بهادار بانکی نیزتغییر می‌پذیرد .

اغلب پیش می‌آید که کشوری مقداری زیاد ازین نوع اسناد بـهادار و اعتبار نامه‌های مبادلات جنسی از یکنوع معین دارد که بیش از اندازهٔ احتیاجش میباشد و اوراق بهادار نوع دیگر کمتر از میزان احتیاج خود دارد . مثلاممکن است فرانسه اعتبارات مالی به مارك آلمانی ، درآلمان‌زیاد داشته باشد اما اعتبارات دولاری بـاندازهٔ کافی نداشته بـاشد که حسابهایش را با آمریکا تسویه کند . در این موقع فرانسه مقداری از اعتبارات مارك آلمانی خودرا میفروشد و بجای آن اعتبارات دولاری آمریکائی میخرد . برای اینکه چنین کاری انجام پذیرد باید یك بازار مرکزی برای‌این قبیل معاملات وجود داشته باشد که در آنجا بتوان مبادلات بین‌المللـی را انجام داد . یك چنین بازار میتواند فقط در کشوری وجود داشته باشدکه‌سه‌صفت درآن جمع باشد .

۱ـ بازرگانی خارجیش بایدبسیار وسیع ومتنوع باشدتاهمیشه اعتبارات مبادلاتی فراوان ازهمه نوع دراختیارش باشد .

۲ـ باید انواع اوراق وامهای ضمانت شده نیز درآنجا بدست‌آید یعنی باید بزرگترین بازار سرمایه باشد .

۳ـ ضمناً بایدبزرگترین بازار طلا نیز باشد تا در صورتیکه اعتبارات اسنادی و اوراق بهادار وامهای ضمانت شده و غیره کم بیاید و کافی نباشد طلا به‌آسانی فراهم شود .

درتمام قرن نوزدهم انگلستان تنها کشوری بود که این سه‌شرط را در خود جمع داشت . چون ازلحاظ‌صنعتی نخستین‌مقام‌را داشت وضمناً‌امپراطوری پهناوری نیز بعنوان مناطق انحصاری دراختیارش بود . حجم‌معاملات‌بازرگانی

خارجیش ازتمام کشورهای جهان بیشتر میشد . انگلستان کشاورزی خودرا فدای صنایعش ساخت که دائماً درحال رشد بود . کشتی‌هایش کالاهای مختلف واسناد اعتباری درمقابل کالاهای فروخته شده را ازتمام بنادر جهان همراه می‌آوردند . انگلستان بعلت همین توسعه و تکامل عظیم صنعتی بزرگترین بازار سرمایهٔ جهان گشت و انواع اوراق بهادار جهانی‌واوراق وامهای ضمانت شده در آنجا متراکم گردید .

علل دیگری که به این موقعیت انگلستان کمك میداد آن بود که دوسوم معادن طلای دنیا در داخل امپراطوری بریتانیا یعنی در آفریقای جنوبی ، استرالیا ، کانادا و هند بود . این معادن طلا همیشه درلندن بازارفروشی آماده داشتند و بانك انگلستان تمام طلائی را که این کشورها تهیه میکردند به قیمت ثابت میخرید .

بدینقرار ناحیهٔ مرکزی لندن (سیتی‌آف لندن) مرکزبازار جهانی برای اسناد اعتباری مبادلات و اوراق بهادار وطلا وغیره شد . لندن پایتخت مالی جهان شد و هرحکومت یا بانکدار دنیا که میخواست حسابی درخارجه بازکند و در کشور خود وسیله‌ئی پیدا نمیکرد به لندن می‌آمد ودرآنجاانواع اوراق و اسناد بهادار بازرگانی و مالی وپول طلا دراختیارش بود .

اگر مثلا دانمارك یا سوئد میخواستند چیزی در آمریکای جنوبی خریداری کنند ، قرارداد مبادله و خرید و فروش آنها به پوند انگلیسی‌بسته میشد هر چندکه اجناس آنها هرگز به لندن هم نمی‌آمد . این معاملات برای انگلستان بسیار پرسود بود زیرا تمام دنیا برای این خدمات بانکی سهمی به انگلستان میپرداخت و این سودی مستقیم بود .

بعلاوه تجارتخانه های بزرگ خارجی حساب‌های خود و اعتبارات پرداخت های خودرا در بانکهای انگلستان انجام میدادند و بوسیلهٔ این‌بانکها میپرداختند . سرمایه‌هائی که باین ترتیب دراین بانکها سپرده میشد برای بانکها سودآور بود زیراآنهارا برای مدت‌های کوتاه به‌سایر مشتریان خود وام میدادند ودرمقابل سودی بنفع خود دریافت میداشتند .

همچنین بانکهای انگلستان ازتمام امور صنعتی و بازرگانی خارجی و معاملات مهمی که انجام میشد با خبر میگشتند . آنها از روی‌اعتبارات‌اسنادی و اوراق مبادلاتی که بدستشان میرسید باخبر میشدند که‌مثلا بازرگانان‌آلمانی یا فلان بازرگان در کشوری دیگرچه قیمتی برای کالای خود تعیین کرده و حتی‌کالایش را در کجا و به چه‌کسی فروخته است . این اطلاعات نیز برای صاحبان صنایع‌بریتانیا بسیار مفید بود زیرابااین وسیله میتوانستند رقبای‌صنعتی خارجی خودرا به‌آسانی ازمیدان بدرکنند .

بانك‌های انگلیسی برای اینکه قدرت خودرا توسعه دهند و بازرگانی جهانی توسعه یابد شعبات و نمایندگی‌هائی در سراسرجهان بازکردند . این شعبات صرفنظر از آنکه کشورهای خارجی را زیر نفوذ صنایع بریتانیا می‌آوردند خدمات پرسود دیگری هم انجام میدادند که ازنظر بریتانیا بسیارمهم بود .

آن ها درهر کشور در بارهٔ تمام مؤسسات صنعتی و بازرگانی بتحقیق میپرداختند و اطلاعاتی جمع‌آوری و ضبط میکردند . بطوریکه هر وقت مؤسسه‌ئی برای مبادله و خرید و فروش کالا درخواست بازکردن اعتبار میکرد بانك اصلی انگلیسی یا نماینده محلیش ارزش و اعتبار اسناد اورا میدانست و میتوانست اگرصلاح میدانست‌آنرا تضمین کند . این‌امر «پذیرش» اعتبار نامیده میشود زیرا بانك ارزش اعتبار بازشده را می‌پذیرفت و تضمین میکرد . موقعیکه بانك ارزش این سند اعتباری را تضمین میکرد به آسانی میشد آنرا فروخت یابدیگری منتقل کرد زیرا شهرت واعتبار بانك‌درپشت سرش‌قرارداشت .

بدون چنین تضمین یاپذیرشی از طرف یك بانك معتبر ، اسناد اعتباری یك مؤسسهٔ ناشناس نمیتوانست در بازار دوردستی چون لندن یا جای دیگر خریداری پیداکند چون هیچ‌کس این مؤسسهٔ محلی را نمیشناخت . بانکی که این اسناد اعتباری را می‌پذیرفت و تضمین میکرد طبعاً خودرا با خطری مواجه میساخت اما بدیهیست وقتی چنین کاری میکرد که قبلا بوسیلهٔ شعبه

یا نمایندگی محلی خود تحقیقات کامل بعمل‌آورده بود .

سیستم « پذیرش » اسناد اعتباری از یکسو کار انتقال اسناد معاملات و مبادلات را آسانتر میکرد و به توسعهٔ بازرگانی جهانی کمك میداد و از سوی دیگر تسلط « لندن » را بر بازرگانی جهان استوارتر میساخت . هیچ کشور دیگری نبود که بتواند باین اندازه چنین پذیرش‌هائی بدهد زیـرا بانك‌های هیچ کشور اینهمه شعبات در خارجه نداشتند .

بدینسان مدتی بیش از ۱۰۰سال لندن پایتخت مالی و اقتصادی جهان بود و تمام رشته‌های امور مالی و بازرگانی جهان در دست لندن‌قرار داشت. در آنجا پول فراوان بود و بهمین جهت با نرخی ارزانتر وشرایطی مساعدوام داده میشد . این امر بانکداران تمام جهان را بلندن میکشاند . تمام اطلاعات در بارهٔ دادوستد وبازرگانی واوضاع مالی از چهارگوشهٔ دنیا برای « مدیر بانك انگلستان » میرسید واو بایك نگاه مختصر بدفاتر و اوراق بایگانیش میتوانست بگوید که وضع اقتصادی هر کشوری چگونه است . در واقع گاهی اوقات اطلاعات او دربارهٔ اوضاع اقتصادی کشوری از حکومت و زمامداران خودآن کشور بیشتر بود .

این بانك میتوانست بوسیلهٔ طفره رفتن از خرید یا فروش اوراق قرضهٔ تضمین شدهٔ دولتی از حکومت هـای مختلف با دادن وام هـای کوتاه مدت به آن ها در سیاست این حکومت های خارجی اثر بگذارد و آن هارا تحت فشارقرار دهد یا بایشان کمك کند .

جریان این دادن یا ندادن کمك‌ها وتسهیلات مالی واقتصادی که«امور عالی مالی » نامیده میشود یکی از مؤثرترین روش‌ها برای اعمال فشار در دست قدرت‌های امپریالیستی بوده وهست .

پیش از جنگ جهانی (اول)وضع چنین بود . « سیتی‌آف‌لندن»[1] مرکز

۱ـ سیتی‌آف‌لندن ـ نام ناحیه مرکزی شهرلندنست که کانون بانکها و سرمایه‌داران میباشدومظهرسرمایه‌داری انگلستان است . همچنانکه«وال‌استریت» درنیویورك مرکز بانکهای‌بزرگیست ومظهرسرمایه‌داری‌آمریکا بشمارمیرود .

ومظهر اقتدار و رونق‌امپراطوری بریتانیا بشمار میرفت . اما جنگ تغییرات فراوانی پیش آورد و نظم قدیمی را واژگون ساخت . جنگ به پیروزی انگلستان منتهی گشت اما این پیروزی برای لندن و انگلستان بقیمت بسیار گزافی تمام شد .

آنچه پس از جنگ اتفاق افتاد موضوعیست که باید در نامهٔ بعدی برایت بگویم .

۱۸۷

دولار ، پوند ، روپیه

۲۷ ژوئیه ۱۹۳۳

جنگ جهانی دنیارا به سه بخش تقسیم کرد : دو قسمت کشورهائی که با هم در جنگ بودند و سومی کشورهای بیطرف . میان دو قسمتی که باهم می‌جنگیدند دادوستد و رابطه‌ئی وجود نداشت جز اقدامات مخفیانهٔ جاسوسی که هریك در دیگری انجام میداد . بدیهیست در نتیجهٔ جنگ بازرگانی بین‌المللی بشدت آسیب دید وکم شد . متفقین چون بردریاها تسلط داشتند میتوانستند با مستعمرات و کشورهای بیطرف مقداری دادوستد داشته باشند اما همین امر هم‌خیلی محدود بود زیرا زیردریائیهای‌آلمانی کار حمل و نقل دریائی متفقین را مختل میساختند .

تمام منابع کشورهای داخل در جنگ برای جنگ بمصرف میرسید و مبالغ هنگفتی خرج میشد . مدتی نزدیك یکسال‌ونیم انگلستان و فرانسه به متفقین فقیرترخودکمك مالی میدادند . این‌هردوکشورپولهائی ازداخل‌کشور خودوام میگرفتند یااوراق بهاداری درآمریکا میفروختند واین‌پول‌هارا برای جنگ وبرای‌وام دادن به متفقین خود صرف میکردند .

سپس فرانسه قدرت مالیش تمام شد و نتوانست بدیگران کمك دهد . از آنموقع انگلستان مدت یکسال وسه ماه دیگر به‌تنهائی بارمالی جنگ را تحمل میکرد تا اینکه در ماه مارس ۱۹۱۷ ذخایر مالی این کشورهم‌ته‌کشید زیرا نتوانست مبلغ ۵۰ میلیون لیره را که میبایست در این موقع به ایالات متحده پرداخت‌کند بپردازد .

از خوشبختی انگلستان‌و فرانسه‌و متفقین ایشان در چنین موقع‌حساسی

که برای هیچیك از آن‌ها ذخیرهٔ مالی باقی نمانده بود ایـالات متحده وارد جنگ شد و به صف آنها پیوست . ازآن به‌بعد تا پایان جنگ ، آمریکا برای مصارف جنگی متفقین پول میداد . آمریکا بعنوان دفاع از « آزادی » و بخاطر « پیروزی » مبالغ هنگفتی پول از مردم بصورت مالیات و وام و غیره گرفت و این پول ها را با سهل‌انگاری ولخرجی میکرد یا به متفقین خود وام میداد . در نتیجه ، همانطورکه برایت گفته‌ام ، وقتی جنگ پایان یافت ایالات متحده صراف جهان شده بود و تمام کشورها به‌او مقروض بودند .

در موقعیکه جنگ شروع شد حکومت ایالات متحدهٔ امریکا مبلغ ۵ میلیارد دولار به اروپا مقروض بود ، وقتی‌که جنگ‌بپایان رسید ۱۰ میلیارد دولار از اروپا طلب داشت . این تنها سودی نبود که آمریکا در دوران جنگ بدست آورد . بلکه بازرگـانی خارجی آمریکا هم در دوران جنگ توسعـه یافت و تا اندازه‌ئی جای بازرگانی انگلستان و آلمان راگرفت وبابازرگانی بریتانیا برابر شد . همچنین‌دوسوم طلای جهان و مقادیر هنگفتی‌اسناد وامهای دولتی و اوراق بهادارکشورهای مختلف در ایالات متحده جمع شد .

بدینسان ایالات متحده از لحاظ مالی وضعی بسیـار استوار و نیرومند پیداکرد و میتوانست هـر کشوری را بـه او مقروض بود فقط بـا درخواست مطالباتش ، ورشکست کند . باین جهت طبیعی بود کـه آمریکا به‌رقابت با موقعیت سابق لندن بپردازد که پایتخت مالی جهان بود و بخواهد که این مقام را برای خود بدست آورد . آمریکا میخواست نیویورك ، که اکنون ثروتمندترین شهرجهان بود جای لندن را بگیرد وباین ترتیب مبارزهٔ شدیدی میان بانکداران ومقامات مالی نیویورك و لندن شروع شد کـه حکومت‌های دوکشور هم در پشت سرآن‌ها بودند .

فشار آمریکا موقعیت «پوند» انگلیسی‌را متزلزل‌ساخت . بانك‌انگلستان نمیتوانست در مقابل اسکناسهای خود پول طلا تحویل دهد و پونداسترلینگ که باین ترتیب ارزش طلائی و قابلیت تبدیل خود به طلا را از دست داده بود قیمتش تغییرمی‌یافت وکم میشد .

قیمت فرانك فرانسه نیزسقوط کرد.دردنیائی بی‌ثبات فقط‌دولارآمریکائی بود که همچون صخره‌ئی استوار و پا برجا بنظر میرسید.

هرکس تصور میکرد که چنین وضعی امور مالی و پولی و معاملات طلا از لندن به‌نیویورك منتقل میشود. اما هرچند عجیب بنظرمیرسد این امر اتفاق نیفتاد و اسناد اعتباری مبادلات بازرگانی وطلاهائی‌که از معادن جهان استخراج میشد بازهم به‌لندن میرفت. این وضع به این دلیل نبود که مردم «پوند» استرلینگ انگلیسی را بر «دولار» آمریکائی ترجیح میدادند بلکه بآن دلیل بود که «دولار» به‌آسانی‌بدست‌نمی‌آمد وهمه‌جا در دسترس‌مردم‌نبود.

لابد بیاد داری که‌دربارهٔ سیستم «پذیرش» اعتبار که‌بانك‌های انگلیسی در سراسر جهان بوسیلهٔ شعبه‌ها و نمایندگی‌های خود عمل میکردند، مطالبی برایت گفتم، بانکهای آمریکائی چنین شعبات یا نمایندگی‌های خارجی نداشتند و بدینقرار وسیله‌ئی در اختیارشان نبود که بتوانند اسناد اعتباری مبادلات و معاملات خارجی را از راه «پذیرش» آنها بدست آورند و در-نتیجه طبعاً این‌قبیل اسناد بوسیلهٔ شعبات بانك‌های انگلیسی به‌لندن میرفت.

بانکداران آمریکائی برای غلبه بر این دشواری بلافاصله شعبات و نمایندگیهائی درکشورهای خارجی افتتاح کردند و در بسیاری از شهرهای بزرگ ساختمانهای عالی وزیبابرای این شعبات‌بوجود آمد امابازهم دشواری دیگری وجود داشت. کار «پذیرش» فقط بوسیلهٔ اشخاصی آزموده و پرورش یافته مقدور بود که در بارهٔ اوضاع محلی و مؤسسات محلی‌کشورهای مختلف اطلاعات کافی داشته باشند. بانکهای انگلیسی درمدت پیش‌ازیکصد سال‌فعالیت و رشد خود چنین اطلاعاتی داشتند وبه آسانی نمیشد از این لحاظ به آنها رسید وبا ایشان رقابت کرد.

در این موقع آمریکائیها برای مقابله با لندن به همکاری با، بانکهای فرانسوی و سویسی وهلندی‌پرداختند اما باز هم‌نتیجهٔ نمایانی بدست‌نیاوردند. فرانسه هرچندکشوری بسیار غنی بودکه مقدار زیادی سرمایه‌بخارج میفرستاد هرگزبه سازمان‌دادن وجمع‌آوری اسناداعتباری‌بازرگانی‌توجهی‌نشان‌نمیداد.

بدینگونه مبارزه میان نیویورك و « سیتی آف‌لندن » ادامه یافت و روبهمرفته لندن خیلی آسیب ندید . در سال ۱۹۲٤ عامل تازه‌یی بنفع نیویورك ظاهر شد یعنی « مارك » آلمانی پس از گذراندن دوران انفلاسیون از نو تثبیت شد . سرمایه‌های آلمانی که دردوران انفلاسیون از کشور بیرون رفته بود و به بانك‌های سویس و هلند منتقل شده بود دوباره به بانك‌های آلمانی بازگشت . (معمولا بهنگام خطر همیشه سرمایه‌ها میگریزندوازکشور بیرون میروند !)

اکنون آلمان میتوانست به گروه مالی آمریکا بپیوندد و این وضع تفاوت محسوسی برای لندن بوجود می‌آورد . زیرا اکنون تعداد زیادی از اسناد مبادلاتی بهادار آمریکا را میشد با اسناد بهادار اروپائی ، درآلمان و بدون رجوع به‌لندن مبادله کرد . بعلاوه پول لندن هنوز ثابت نبود یعنی پونداسترلینگ ارزش ثابتی به تناسب طلا نداشت و از ارزش طلائی جدا شده بود .

محافل مالی و سرمایه داران « سیتی‌آف لندن » وضع خود راخطرناك دیدند و متوجه شدند که معاملات پر سود و مفید در مبادلات بین‌المللی به نیویورك و متفقین اروپائیش منتقل خواهد گشت و لندن عقب خواهد ماند . نخستین اقدامی که می‌بایست برای جلوگیری ازچنین اتفاقی صورت‌گیرد آن بود که رابطهٔ « پوند » با طلا از نو تثبیت شود . این‌امر دوباره معاملات مفید اسناد اعتباری و مبادلات را متوجه لندن میساخت. باین جهت بودکه‌در سال ۱۹۵۲ ارزش پوند نسبت بطلا تثبیت گشت .

تثبیت نرخ « پوند » نسبت به طلا برای بانکداران و وام دهندگان انگلیسی پیروزی بزرگی بود زیرا وجود پوند با ارزش‌تر یعنی درآمد بیشتری برای ایشان بود اما این‌وضع برای صنایع انگلستان خوب نبود چون قیمت کالاهای انگلیسی را در خارجه‌بالا میبرد و صاحبان صنایع انگلیسی نمیتوانستند در این‌صورت با آمریکا و آلمان و سایر کشورهای صنعتی، در بازارهای خارجی رقابت کنند .

اما انگلستان تعمداً تا اندازه‌یی صنایعش را فدای بانک‌هایش یا بعبارت صحیح‌تر فدای اولویت در مبادلات اسناد بازرگانی بازارهای جهانی ساخت. باین ترتیب حیثیت و اعتبار پوند بالا رفت اما، بطوریکه بیادداری، این وضع در داخل انگلستان مشکلات و آشفتگی‌های ناگوار ببارآورد و ضربتی بر صنایع انگلستان وارد ساخت. بیکاری توسعه یافت، معادن زغال مدتها تعطیل گشت. اعتصابات عمومی پیش آمد و دستمزدهای کارگران کمتر شد.

گفتم که ارزش پوند تثبیت گشت اما این کار کافی نبود. انگلستان مبالغ هنگفتی به آمریکا مقروض بود که تاریخ قطعی نداشت و آمریکائیان می توانستند هر وقت میل داشته باشند مطالبه‌کنند. ایالات متحده میتوانست با درخواست پرداخت قروض انگلستان را در وضع دشواری بگذارد و بازهم «پوند» را متزلزل سازد. باین جهت گروهی‌از سیاستمداران ممتاز بریتانیا و از جمله «استانلی بالدوین با عجله رهسپار نیویورك گشتند تا شرایطی برای پرداخت وام‌های جنگی خود بگذارند و آن‌ها را بصورت پرداخت‌های اقساطی درآورند.

تمام کشورهای اروپائی به آمریکا مقروض بودند و راه صحیح برای آن‌ها این بود که با یکدیگر مشورت کنند و بعد با ایالات متحده تماس بگیرند تا بتوانند مساعدترین شرایط را بنفع خود بدست آورند اما حکومت بریتانیا باندازه‌یی در بارهٔ وضع خود برای نجات «پوند» و حفظ رهبری مالی لندن نگران و شتابزده بود که دیگر فرصتی برای مشورت با فرانسه و ایتالیا نداشت و میخواست هرچه زودتر و بهرقیمتی هست ترتیباتی برای پرداخت‌های خود بدهد. انگلیسی‌های در این منظور خود موفق شدند اما بقیمتی سنگین، و ناچار گشتندتمام شرایط دشواری را که ایالات متحده تعیین کرده بپذیرند. در صورتیکه بعداً فرانسه وایتالیا برای پرداخت قروضشان شرایط مساعدتری بدست آوردند.

این مساعی سخت و جدی توانست موقعیت «پوند» واعتبار «سیتی

آف لندن » را نجات دهد اما مبارزه میان لندن و نیویورک در تمام بازارهای جهان ادامه یافت . نیویورک که پول فراوانی در اختیار خودداشت قرض‌های طویل‌المدت باسود ناچیز پیشنهاد میکرد و بیاری کشورها که معمولا در بازار لندن وام می گرفتند ازجمله کانادا ، آفریقای جنوبی واسترالیا که‌دومینیون-های انگلستان بودند متوجه نیویورک گشتند.

لندن نمیتوانست در زمینه وام های طویل المدت با نیویورک رقابت کند، باین جهت کوشید اعتبارات ووام های کوتاه مدت به بانک های‌اروپای مرکزی بدهد . معمولا تجارت و حیثیت بانکی در مورد وام های کوتاه مدت بیشتر اهمیت دارد و این امر بنفع لندن بود . بدین قرار بود‌که بانک های لندن روابط نزدیکی بابانك های « وین » برقرار ساختند و بوسیلهٔ این بانك های اطریشی ، با بانك های اروپای مرکزی و جنوب شرقی اروپا یعنی منطقهٔ دانوب مربوط گشتند . نیویورک نیز معاملاتی بـا بانك های این منطقه انجام میداد.

این زمان دوران عنان گسیختگی و هجوم دیوانه وار مالی بود ، بعلت رقابت‌لندن‌ونیویورك مبالغ‌عظیمی‌پول‌بسوی‌اروپا سرازیرگشت وتعدادمیلیونرها و میلیاردرها بسرعت افزایش یافت .

راه میلیونر شدن بسیار ساده بود . مثلا شخصی متهور وجسور در یکی ازین کشورها امتیازی برای ساختن راه آهن یاکاری بزرگ از این قبیل، یا انحصاری مثلا برای ساختن و فروش کبریت بدست می آورد . بعد شرکت وکمپانی بزرگی برای این امتیاز ترتیب میداد و این کمپانی مقداری سهام منتشر می‌ساخت و میفروخت . بانك های بزرگ نیویورك یـا لندن براساس وجود این سهام مبالغی پول و اعتبار میدادند . باین ترتیب استفاده گـران مبالغ‌هنگفتی پول در نیویورک به دولار وبا سود ناچیز ۲ درصد وام میگرفتند وبعد همین پول در برلین با سود ٦ در صد یا در «وین» بـا سود ۸ در صد به وام میدادند. بااین وسیلهٔ زیرکانه و بااستفاده از پول دیگران . این‌قبیل اشخاص بسیار ثروتمند میشدند.

یکی از معروفترین اشخاص ازین نوع یك نفر سوئدی بنام «ایوان ـ کروگر» بود که بنام «سلطان کبریت» مشهور بود زیرا انحصار تهیه و فروش کبریت را در دست داشت. «کروگر» اعتبار و حیثیت فراوانی بدست آورد اما بعداً معلوم شد که او کلاهبردار فریبکاری بیش نیست و مبالغ هنگفتی اختلاس کرده است و در موقعی که در آستانهٔ ورشکستگی بود خودکشی کرد.

عدهٔ دیگری از معامله‌گران و پولداران معروف آنزمان نیز بخاطر همین قبیل روش‌های نادرست خود گرفتار مشکلاتی گشتند.

این رقابت و مسابقهٔ انگلستان و آمریکا در اروپای مرکزی و شرقی یك فایده داشت. پولهائی که باین ترتیب به این نواحی سرازیر می‌گشت در سال‌های پیش از فرارسیدن بحران ۱۹۲۹ توانست در احیای اروپا نقش عمده‌ئی داشته باشد و باین منظور کمك دهد.

دراین ضمن درسال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ درفرانسه یك انفلاسیون و تورم پولی پیش آمد وارزش فرانك بمقدار هنگفتی تنزل کرد. و پولداران فرانسه «معمولا هر بورژوای کوچك فرانسه مبالغی پول پس انداز دارد» ازترس آنکه بعلت سقوط ارزش فرانك پول وسرمایه‌شان راازدست بدهند، سرمایه‌های خودرا بخارج فرستادند. بااین پولها مبالغ هنگفتی اوراق قرضهٔ تضمین شدهٔ خارجی واسناد اعتباری معاملات خارجی خریداری شد.

درسال ۱۲۹۷ قیمت فرانك دوباره تثبیت گشت وبا معیار طلا تعیین گردید اما قیمت فرانك تازه، یك‌پنجم فرانك سابق بود. کسانی که اوراق بهادار وسهام خارجی داشتند اکنون باکمال اشتیاق میخواستند آنهارا بافرانك مبادله کنند. زیرا درمدتی کوتاه معاملهٔ خوبی انجام داده بودند ودرواقع پنج برابر سرمایهٔ اصلیشان ثروت بدست می‌آوردند وبهیچوجه از انفلاسیون آسیبی ندیده بودند در صورتیکه، اگر پولهاشان را نگاه میداشتند در جریان تورم پولی زیان میدیدند.

حکومت فرانسه تصمیم گرفت از این فرصت استفاده کند و باین منظور

تمام این قبیل‌اوراق بهادارخارجی رااز‌فرانسویان خرید ودرمقابل‌ازاسکناس های فرانك‌تازه تحویل داد. درنتیجه حکومت فرانسه ناگهان‌ثروت بین‌المللی هنگفتی بدست‌آورد ودرآن‌زمان بیش‌ازکشورهای دیگر اوراق و اسناد بهادار بین‌المللی‌دراختیارداشت. فرانسه نه‌میل داشت ونه‌میتوانست برای رهبری‌مالی جهان باآمریکا یاانگلستان رقابت‌کنداما دروضعی بود که میتوانست‌درهردوی آن‌ها نفوذداشته باشد.

فرانسوی‌ها مردمی محتاط هستند وحکومتشان هم همینطور است . آنها ترجیح میدهندکه سودهای‌کمتر ولی مطمئن وکم خطرداشته باشند تا اینکه به کارهای پرسود وپرمخاطره بپردازندکه احتمالا خطر ازبین رفتن ثروتشان را در بر داشته باشد . باین جهت حکومت فرانسه باکمال احتیاط و ملاحظه اضافهٔ پولش را به مؤسسات بزرگ ومطمئن لندن باسودی ناچیزوام داد، یعنی ازآنها فقط ۲ در صد سود می‌گرفت . انگلیسیها این اعتبارات را به بانکهای آلمانی با ۵ تا۶ درصد سود واگذار می‌کردند و آن‌ها بنوبهٔ خود همین پول راباسود ۸تا۹ درصد به بانك‌های وین میدادند وبالاخره این پول‌ها باسود۱۲ درصد به مجارستان یاکشورهای بالکان میرسید!

هرچه خطر بیشتر میبود میزان سودهم بیشتر بود اما بانك فرانسه‌ترجیح میدادکه باخطری مواجه نشود وباهمان سود مختصر بسازد ودرمقابل بابانکها ومؤسسات مطمئن بریتانیا سروکار داشته باشد . بدین ترتیب فرانسه مبالغ هنگفتی پول واز جمله مقادیر زیادی اوراق بهادار و اسناد اعتباری راکه بـه لندن‌فروخته بود به‌انگلستان منتقل‌کرد واین موضوع برای لندن‌کمك مؤثری بودکه درمبارزه بانیویورك مفید واقع میشد.

دراین ضمن رکودوبحران‌اقتصادی فرارسید وقیمت محصولات‌کشاورزی سقوط‌کرد . در پائیز ۱۹۳۰ قیمت‌گندم بقدری پائین آمده بودکه بانکهای اروپای شرقی نتوانستند مطالباتشان را ازوامـداران وصول‌کنند ، درنتیجه نتوانستند پولی راکه به «پوند» و «دولار» دربانك های «وین» وام‌گرفته‌بودند بپردازند و این امر موجب‌گشت‌که بانك های « وین » دچار بحران گشتند و

بزرگترین بانك وین بنام «کردیت آنشتالت» ورشکست شد.

ورشکستگی بانك های اطریش ، بانك‌های آلمان را متزلزل ساخت و بنظر می‌رسید که مارك آلمانی بازدچار ورشکستگی میشود . چنین وضعی برای سرمایه‌های انگلیسی و آمریکائی که درآلمان بود خطر داشت وبهمین جهت بود که پرزیدنت «هوور» رئیس جمهوری آمریکا یکسال مهلت برای پرداخت وامها وغرامات تعیین کرد. زیرا اگر برای پرداخت غرامات پافشاری میشد آلمان با ورشکستگی کامل مواجه میگشت . معهذا حتی این تدابیرمفید واقع نشد چون آلمان نتوانست حتی قرضهای خصوصیش بکشورهای دیگـر را نیز بپردازد وناچار میبایست دراین مورد نیزمهلتی داده میشد.

مفهوم این امرآن بود که مبالغ هنگفتی ازپول‌های بانك‌های انگلستان که بصورت وام های کوتاه مدت به آلمان داده شده بود از آنجا بازنگشت و باصطلاح منجمدو«یخ زده»گشت . وضع بانکداران لندن دشوارشد زیرا ناچار بودندتعهدات خودرا بپردازند وامید داشتند که پولهاشان ازآلمان وصول‌شود.

در این موقع آمریکا و فرانسه بکمك بانکداران لندن آمدند و ۱۳۰ میلیون لیره به‌آن‌ها وام دادند اما دیگردیر شده بود زیرا ترس ونگرانی در محافل مالی‌لندن شیوع یافته بودوموقعی که چنین ترسی بوجود می‌آیدهرکس میکوشد پول خودرا از بانك پس بگیرد وبیرون بکشد . درنتیجه ۱۳۰میلیون لیره‌ئی که وام گرفته شده بود بسرعت ازمیان رفت . باید بیاد داشته باشی که ازسال ۱۹۲۵ قیمت لیره باطلاتثبیت شده بود وهرکس میتوانست بجای پول و مطالبات خود یادرمقابل اسکناس لیره ، طلا مطالبه‌کرد .

حکومت بریتانیا که دراین وقت حکومت حزب کارگر بود تصمیم گرفت پول بیشتری وام بگیرد و باکمال نگرانی و اضطراب به بانکداران نیویورك و فرانسه رجوع کرد . اما بنظر میرسید آنها فقط با تحمیل بعضی شرایط حاضرند وام بدهند . از جمله اینکه حکومت بریتانیا باید متعهد میشد که ازپرداخت‌های خود برای کارگران‌وبرای خدمات اجتماعی وغیره‌صرفه‌جوئی کند و شاید هم پیشنهاد شدکه از دستمزد های کارگران کاسته شود . این

پیشنهادها در واقع مداخلهٔ بانکداران خارجی درامورداخلی بریتانیا بود و میخواستند ازاین موقعیت برضد حکومت حزب‌کارگر استفاده کنند .

«رمزی مکدونالد» نخست وزیر ورئیس حکومت حزب کارگر، به این پیشنهادها تسلیم شد و در واقع بحزب خود خیانت کرد و حکومت دیگری تشکیل داد که محافظه کاران در آن شرکت کردند و بیشتر از طرف آن حزب هواداری می‌شد . این حکومت تازه « حکومت ملی » نامیده میشدو باصطلاح برای مقابله با بحران تشکیل گردید . این‌اقدام «رمزی‌مکدونالد» یکی از بزرگترین نمونه‌های نمایان گریز وخیانت، درتاریخ نهضت‌کارگری اروپا میباشد .

«حکومت ملی» باصطلاح برای‌نجات « پوند » بوجود آمد و آمریکا و فرانسه وعده دادندکه وامهائی به این حکومت بپردازند اما حتی با این کمك‌ها هم نمی‌شد « پوند » را نجات داد . بطوری که قبلا هم گفتم در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱ حکومت بریتانیا ناچار شد بستگی « پوند » راباطلانقض‌کند و پوند دوباره بصورت پولی بی ثبات درآمد که قیمتش بسرعت سقوط کرد و به ۱٤ شلینگ طلا پائین آمد یعنی تقریباً یك سوم ارزش سابق خود را از دست داد .

این واقعه واین تاریخ درجهان اثرعمیقی بوجود آورد. اروپا آنرا نشانه‌ئی از نزدیکی انقراض امپراطوری بریتانیا شمرد زیرا مفهوم آن پایان تسلط بریتانیا بربازار پولی جهان بود . اما این انتظاریاآرزو(زیراصرفنظر ازآسیا، اروپا وآمریکا هم به امپراطوری بریتانیا علاقهٔ زیاد ندارند و با آن مخالف هستند) هنوزکمی زود بود .

سقوط ارزش « پوند » پول بسیاری از کشورها را متزلزل ساخت زیرا این کشورها اسکناس‌های پوند را بجای طلا و معادل با طلا پذیرفته بودند ونگاهمیداشت چون در هرموقع می‌توانستند آنرا با طلا مبادله کنند . اما اکنون که پوند استرلینگ برابری وارزش طلائی خود را از دست داده بود و نمی‌توانست با طلا مبادله شود قیمتش ۳۰ درصد پائین آمده بود. درنتیجه

پول سایر کشورها هم بهمین نسبت‌سقوط میکرد و آنها نیز بدنبال انگلستان ناچار میشدند پیوندپول خود را باطلاازمیان ببرند .

دراین موقع فرانسه‌وضع استواری داشت . سیاست احتیاط آمیزش اکنون ثمرمفید خودرا نشان‌میداد. درموقعیکه‌اعتبارات آمریکاوخیلی بیش‌ازاوانگلستان، درآلمان‌یخ زده و «منجمد» شده بودواین دو کشوربپول احتیاج داشتند. فرانسه مقادیر هنگفتی پول بصورت فرانك معادل با طلا و اسناد و اوراق بهادار بین‌المللی دراختیار خودداشت ، اکنون حکومت‌های آمریکا و انگلستان هر دونسبت بفرانسه اظهارعلاقه میکردند وسخت میکوشیدندکه اورا بهمراهی‌خود برضد دیگری بکشانند . اما فرانسهٔ بسیار محتاط، این پیشنهادها راردمیکرد وحاضرنبود با هیچکدام یکباره کناربیاید ودرنتیجه هردو طرف بیشتر چانه میزدند وشرایط بهتری پیشنهاد میکردند .

درآخر سال ۱۹۳۱ درانگلستان انتخابات عمومی پارلمان تجدید شد و «حکومت ملی» یعنی در واقع حزب محافظه کار پیروزی درخشانی بدست آورد. حزب‌کارگرتقریباً ازمیان رفته بود .

بورژوازی وسرمایه‌داری بریتانیا ازداستانهای گوناگونی که‌ساخته‌شده شده بودومیگفتند اگرکارگران‌درانتخابات پیروزشوند سرمایه‌هاراضبط‌میکنند بوحشت‌افتاده بودند. شاید هم‌ترس ازقیام‌کوتاه مدت ملاحان درناوکان‌اقیانوس آرام که بخاطر تقلیل مزدشان شروع شد صورت وحشت ازانقلاب را پیداکردو باین جهت این طبقه از«حکومت ملی» که درواقع زیر نفوذ حزب محافظه‌کار بود هواداری کردند .

با وجود بحران و مخاطراتی که پس از سقوط‌پوند پیش‌آمد، سه کشور بزرگ آمریکا ، انگلستان و فرانسه یا بعبارت صحیح‌تر ، بانکداران آن‌ها نتوانستند باهم توافق و همکاری‌کنند، هر یك از آنها دست تنها بازی خودرا دنبال می‌کرد و امیدوار بود وضع خود را با خراب کردن‌وضع دیگران، بهتر سازد . آن‌ها می‌توانستند بجای آنکه برسر رهبری مالی جهان رقابت و مبارزه‌کنند نیروهای خود را بهم پیوند دهند و یك بازار مشترك برای

مبادلات جهانی بوجود آوردند. اما هر یك ترجیح میداد که راه خود را دنبال کند. بانك انگلستان کوشید مقام ازدست رفتهٔ لندن را برایش تجدید کند و هر چند استرلینگ اکنون ارزش مبادلهٔ با طلا را ازدست داده بود این بانك توانست در منظور خود تا اندازهٔ زیاد موفق شود وموجب حیرت جهانیان گردد.

در موقعیکه انگلستان پول خود را ازطلا جدا ساخت، بانکهای رسمی کشورهای دیگر (که بانك‌های مرکزی نامیده می‌شوند) اسکناس‌ها و اوراق بهادار خود را که بەلیرهٔ استرلینگ بود فروختند تا بجای آن طلا بدست آورند. آن‌ها تا این زمان اسکناس‌های پوند استرلینگ را نگاه می‌داشتند زیرا در هرموقع قابل تبدیل به طلا بود وبدینقرار همچون طلا حساب میشد. اما وقتی که مقدار زیادی از این پوندهای کاغذی فروخته شد قیمت آن درمقابل طلا بسرعت وتا ۳۰ درصد سقوط کرد. این سقوط قیمت سبب می‌شد که بسیاری ازوامداران به بریتانیا، ازجمله حکومت‌ها وصاحبان مؤسسات بزرگ اقتصادی وام‌های خود را بصورت طلا به انگلستان بپردازند زیرا درواقع ۳۰ درصد ازمقدار وامشان کم می‌شد. اما باین ترتیب مقدار زیادی طلا به انگلستان آمد وموجب اعتبار انگلستان شد.

اما مقادیر اصلی وهنگفت طلا ازهند وازمصر به انگلستان انتقال یافت. این دو کشور بیچاره وفقیر که اسیر و دستخوش ارادهٔ بریتانیا بودند ناچار گشتند به کمك انگلستان ثروتمند برخیزند وذخایر پنهانی آنها برای تحکیم موقعیت مالی بریتانیا صرف شد. این‌ها نمیتوانستند دراین موارد چیزی بگویند واقدامی بکنند. میل یا منافع آن‌ها دربرابر احتیاجات انگلستان بحساب نمی‌آمد و ناچیز مینمود.

داستان «روپیه» (پول هند) بیچاره دراز و از نظر هند بسیار غم‌انگیز است. بارها ارزش تبدیل این پول بخاطر منافع حکومت بریتانیا و سرمایه داران بریتانیا تغییر داده شد. اکنون نمی‌خواهم در اینجا بتفصیل این امور پولی بپردازم جز اینکه باید بگویم فعالیت‌های حکومت بریتانیا در سال‌های پس از جنگ، از لحاظ مالی برای هند بقیمت بسیار گزافی تمام شد.

سپس در سال ۱۹۲۷ برسر تعیین نسبت وارزش «روپیه» با پوند استرلینگ وطلا گفتگوها واختلافات فراوان پیش آمد. درآنموقع پوند استرلینگ نسبت به طلا تثبیت شده بود وهمچون طلا بشمار می‌رفت. این گفتگوها «اختلافات نسبت ارزش» نامیده می‌شد زیرا حکومت بریتانیا که بر هند هم مسلط بود می‌خواست ارزش هر روپیه هند را «یك شلینگ وشش پنس» تثبیت کندو افکار عمومی هند متفقاً خواستار آن بود که هرروپیه به«یك شلینگ وچهار پنس» تثبیت شود.[1]

این همان مسئلهٔ قدیمی بود که آیا باید ارزش پول بالاتر تثبیت شود و در نتیجه بانکداران ووام دهندگان وپولداران سود ببرند و واردات خارجی به کشورزیادترشود یااینکه باید قیمت ارزانتری برای پول تعیین‌شود تابارقرض- داران سبکتر گردد وصنایع داخلی رونق بگیرد وصادرات زیادترشود.

حکومت انگلیسی هند بدون اعتنا بعقاید و منافع هندنظرخودراتحمیل ساخت و هر روپیهٔ هندی را معادل یك شلینگ وشش پنس طلا تثبیت کرد. بنظر بسیاری ازمردم این تعیین قیمت یك دفلاسیون بود وقیمت روپیه کمی بیش ازقیمت واقعیش تثبیت گردید. تنها کشوری که چنین‌کاری کرده بودانگلستان‌بود که درسال ۱۹۲۵ دفلاسیون راانتخاب کرد وبطوریکه دیدیم‌نرخ لیره را برای تبدیل باطلاتثبیت کرد ومنظورش این بود که بااین اقدام رهبری مالی خودرا برجهان حفظ کند ودراینراه بسیاری چیزهارافدا ساخت ومشکلات‌فراوان‌پیش آمد. درصورتیکه فرانسه وآلمان وکشورهای‌دیگرانفلاسیون راانتخاب کردند تاوضع اقتصادی خود را بهترسازند.

تعیین‌ارزش‌بیشتروبالاتربرای«روپیه» بمعنی زیادترشدن‌ارزش‌سرمایه‌های بریتانیائی بود که درهند بکارافتاده است. همچنین بمعنی باری برای صنایع هند می‌باشد زیرا قیمت‌کالاهای هندوکمی بالاتر می‌رود و گران می‌شود. مافوق همه باری اضافی برای تمام دهقانان و مالکانیست که به صرافان و بانکداران مقروضند، زیرا چون ارزش پول بیشتر شده است ارزش مقدار

۱ــ هرلیره یاپوندانگلیسی ۲۰ شلینگ‌وهرشلینگ۱۲ پنس میباشد.

قرض ایشان نیز بالاتر رفته است .

اختلاف دوپنس میان یك شلینگ وشش پنس بایك شلینگ وچهارپنس معادل افزایش ۱۲/۵ درصد برارزش روپیه میباشد. اگرفرض کنیم که مجموع وامهای کشاورزی هند ۱۰ میلیارد روپیه باشد یکباره ۱۲/۵ درصد یعنی ۱۲۵۰ میلیون روپیه مقدار آن زیادتر میشود که رقم بسیار هنگفتی است .

ازلحاظ رقم پولی این وام‌ها مثل سابق همانکه بوده‌اند باقی می‌مانند اما ازلحاظ قیمت محصولات کشاورزی مقدارقرضها بیشتر میشود. اررش واقعی هرپول قدرت خرید آنست یعنی اینکه میتوان باآن چه مقدار گندم یا پارچه یا سایر مایحتاج زندگی را خرید. اگرپول را بحال خود بگذارند ارزش واقعی خودرا نشان میدهد. وقتی که قدرت خریدپول کم شود ارزش پول هم کم میشود . اما اگر بطورمصنوعی ارزش بیشتری برای آن قائل شوند مفهومش اینست که قدرت خرید مصنوعی برایش بوجود می‌آورند که با واقعیت تطبیق نمیکند . دهقانان میدیدند که اکنون مقادیر بیشتری از محصول کار ودرآمدشان برای پرداخت وام‌ها و سود وامهاشان صرف میشود و مبالغ کمتری برای خودشان می‌ماند. باین جهت تثبیت نرخ روپیه در یك شلینگ و شش پنس فشار بر دهقانان را بیشتر ساخت .

درسال ۱۹۳۱ لیرهٔ استرلینگ ازارزش معادل طلائی خودجداشد. طبعاً روپیه نیزازمعادل طلای خودجدا میشداما رابطهٔ روپیه ولیره بهمان صورت سابق نگاهداشته‌شد. یعنی بازهم همان یك شلینگ وشش پنس برای ارزش هرروپیه باقی ماندا ما درواقع ارزش طلائی آن کمترشده بود. رابطهٔ قیمت روپیه باپوندانگلیسی ازآنجهت محفوظ نگاهداشته شدکه سرمایه‌های انگلیسی که درهندهستندآسیب نه‌بینند، زیراا گرروپیه آزاد میبود محتملا قیمتش بیشترسقوط می‌کرد وموجب زیان وخسارت سرمایه‌های انگلیسی که به استرلینگ بودمیگشت، اما دروضع کنونی که رابطهٔ روپیه با پوند محفوظ‌ماندفقط‌سرمایه‌های‌غیرانگلیسی که درهند بود مانند سرمایه های آمریکائی و ژاپنی وغیره ضرر می‌کردند زیرا بمقدار کمتری طلا مبدل میشدند .

یك استفادهٔ بزرگ دیگر که انگلستان ازین اقدام وازپیوسته نگاهداشتن روپیهٔ هند باپوند انگلیسی بدست میآورد آن بود که میتوانست بهای مواد خام مورد احتیاج صنایع خود را با پول انگلیسی بپردازد وهرچه منطقهٔ نفوذاسترلینگ بزرگتر میبود برای تحکیم موقعیت جهانی پوند بهتر بود.

وقتیکه ارزش روپیه دراثر پیوند داشتن با پیوند پائین آمد طبعاً دربازار داخلی قیمت طلابالاتر میرفت یعنی باهمان مقدار طلا که قبلا ممکن بود مبلغی روپیه بدست آورد حالا مبالغ بیشتری روپیه بدست میآمد. زندگی سخت ودشواری که در کشور بوجود آمده بود مردم راوادار میساخت حالا که قیمت طلابالاتر رفته است هرچه طلابصورت زیورآلات وغیره داشتند بفروشند تابتوانند پول بیشتری بدست آورند و قروض خودرا بپردازند.

باین ترتیب بود که مقادیر هنگفتی طلا بصورت جریان‌های کوچك ازسراسر کشور بسوی بانك‌ها می‌رفت وبانك‌ها با خرید این طلاها سود می‌بردند زیرا آن‌ها را دربازارلندن می‌فروختند. ضمناً جریانی ازطلا منظماً به لندن میرفت ومقادیر هنگفتی طلا درآنجا جمع آوری شد. این جریان هنوزهم ادامه‌دارد. همین طلاها که ازهندبیرون کشیده میشود وطلاهای دیگری که بانظیر این اقدامات ازمصر بیرون کشیده شدموقعیت بانك انگلستان و اوضاع مالی بریتانیا رانجات داد و توانستند در سپتامبر ۱۹۳۱ با استفاده از همین طلاها پول‌هائی را که از آمریکا و فرانسه وام گرفته بودند ردکنند و خود را ازورشکستگی نجات دهند.

مطلب جالب توجه اینست که درهمان موقع که هر کشوراز جهان وازجمله ثروتمندترین کشورها بسختی میکوشد طلائی راکه درکشور دارد حفظ کند و حتی برمقدارآن بیفزاید در هندکاملا برعکس عمل میشود. حکومتهای آمریکا وفرانسه مقادیر هنگفتی طلادرزیرزمین‌ها وسرداب‌های بانکهای خودنگاهداری میکنند. جریان شگفت انگیزی پیش آمده است. درمعادن طلابازحمت بسیار طلا را استخراج می‌کنند تا دوباره آنرا در اعماق زیرزمینهای بانکها مخفی وپنهان سازند.

بسیاری کشورها ازجمله دومینیون‌های بریتانیا خروج طلا را از قلمرو خودشان ممنوع ساخته‌اند یعنی هیچ کس اجازه ندارد طلا را از کشور بیرون ببرد . انگلستان مقیاس طلا راکه برای تبدیل پوند استرلینگ وجود داشت رهاکرد تا بتواند طلا را درداخل کشور خود نگاهدارد اما در هند بر عکس رفتار می‌شود وچنین عمل نمی‌کنند زیرا سیاست مالی هندفدای منافع انگلستان می‌شود .

اغلب دربارهٔ طلا ونقره‌یی که درهند ذخیره واحتکار میشود زیادصحبت میکنندوشاید این حرفها تااندازه‌یی دربارهٔ یك‌مشت ثروتمندان کشور درست باشد. اما توده‌های مردم هندآنقدرفقیرهستند که نمیتوانندهیچ چیزذخیره کنند. طبقات مرفه‌تر ودهقانی کـه کمی ثروتمند هستند ممکن است مقدار مختصری زیورآلات طلا و نقره داشته باشند که «ذخیره» ایشان حساب می‌شود . برای آنها تسهیلات بانکی وجود ندارد و همین زیور آلات محدود، یکنوع ذخیره و پس انداز برای ایشان بوده است . اکنون براثر فشار بحران اقتصادی و بالا رفتن ارزش طلا همین زیور آلات مختصر هم از دست مردم بدر می‌رود . اگریك حکومت ملی‌واقعی درهند می‌بوداین طلاها رادر کشور و بعنوان‌ذخایر اعتبارکشور نگاهمیداشت زیراطلا تنهاوسیلهٔ رسمی‌برای پرداختهای‌بین‌المللی می‌باشد .

اکنون به داستان‌خود دربارهٔ مبارزهٔ «پوند» با‌«دولار» بازگردیم. بانك انگلستان با وسایلی‌که‌گفتم وباتدابیر زیرکانهٔ‌دیگری‌که دراینجا احتیاجی به ذکرش نیست توانست موقعیت خود را بطوری محسوس ونمایان استوار سازد . دراوایل سال ۱۹۳۲ خوشبختی دیگری هم برایش فراهم شد زیرا بعلت آنکه پولها واعتبارات ایالات متحده نیزدرآلمان «منجمد» شده بوددرآن کشور نیز بحران بانکی پیش آمد .

دردوران بحران بسیاری ازآمریکائی‌ها دولارهای خود را فروختندو بجای آن اوراق بهادار به لیره استرلینگ خریدند . بدین ترتیب حکومت بریتانیا مقادیر زیادی اوراق بهادار دولاری بدست آورد که بعداً آن‌ها را

درنیویورک به بانك دولتی آمریکا عرضه داشت ودر مقابل طلا دریافت داشت. چون دولار هنوز معادل طلا بودهرکس می‌توانست درمقابل اسکناس دولار، یا اوراق بهادار دولاری، طلا مطالبه کند. از این راه ذخایر طلای انگلستان بدون آنکه با واقعهٔ ناگواردیگری مواجه شودیا بدون اینکه پونداسترلینگ تنزل قیمت پیدا کند زیادتر شد در حالی که پوند استرلینگ دیگر متکی به طلا نبود.

«سیتی آف لندن» که مقادیر زیادی اوراق بهادار واسناد اعتباری بچنگ آورده بوددوباره مرکز بزرگ وبازارجهانی مبادلات بین‌المللی شد. نیویورك موقتاً شکست خورده بود. مخصوصاً که بعلت‌بحران بانکی بزرگی که‌درآمریکا پیش آمد، همانطور که‌دریکی‌ازنامه‌های سابقم گفتم‌هزاران‌بانك کوچك آمریکائی ورشکست شده بودند.

۱۸۸

دنیای سرمایه‌داری نمیتواند پیوسته باشد

۲۸ ژوئیه ۱۹۳۳

چه داستان طولانی و مفصلی دربارهٔ رقابت‌ها و بازی‌های مالی برایت گفته‌ام و می‌دانم که متأسفانه تو از این جهت از من سپاسگزار هم نیستی! امور بین‌المللی همچون کلاف بهم پیچیده و غامضی است که از هم گشودن آن آسان نیست یا موقعی که به آن وارد شدیم نمی‌توان به سادگی و آسانی ازآن بیرون رفت. بسیار کوشیده‌ام که فقط مختصری ازآنچه کما بیش درسطح ظاهری جریان‌ها بود نشان دهم در صورتیکه بسیاری از آنچه اتفاق می‌افتد هرگز ظاهر نمیشود ودر روشنائی قرار نمیگیرد.

در دنیای تازه، بانکداران و مقامات مالی نقش بسیار مهمی دارند. حتی اکنون دیگر دوران خداوندان صنایع سپری شده است. اکنون بانکداران بزرگ هستند که برهمه چیز مسلط می‌باشند. صنایع، کشاورزی، راه‌آهن‌ها، سیستم‌های حمل و نقل و حتی تا اندازهٔ زیاد، حکومت‌هارا زیر نظارت دارند.

برای آنکه صنعت یا بازرگانی پیشرفت کند به اعتبارات مالی روز ـ افزون احتیاج دارد و بانکهاهستند که این اعتبارات را در موارد خاص بیشتر یاکمتر میکنند و درهرحال برآن نظارت دارند.

صاحبان صنایع و صاحبان کشاورزی هردو ناچارند برای گرفتن وام وبدست‌آوردن پول‌وگرداندن کارهای خود به‌بانکها رجوع کنند. بانکداران نه فقط از راه وام دادن پول وبطور مستقیم سود میبرند بلکه تدریجاً برصنایع وکشاورزی هم مسلط میشوند ونفوذ بیشترپیدا میکنند.

بانکداران میتوانند از راه ندادن وام یا پس گرفتن و تجدید نکردن وام‌هاشان درمواقع حساس تمام زندگی و کار قرض کننده را واژگون و آشفته سازند یا اورا ناچار سازند که به شرایطشان تن دردهد. این موضوع چه درداخل یك کشور و چه درامور بین‌المللی صحیح است زیرا بانك‌های بزرگ بین‌المللی بحکومتهای کشورهای مختلف هم وام می‌دهند ودرنتیجه آنها را تحت نفوذ خوددرمی‌آورند و میتوانند بایشان فشار وارد کنند. باین ترتیب است که بانکداران نیویورك حکومت‌های بسیاری از کشورها را درآمریکای مرکزی وجنوبی تحت نفوذو تسلط خوددارند.

یکی از خصوصیات مهم بانك‌های بزرگ آنست که چه در مواقع خوبی، چه در مواقع بدی اوضاع اقتصادی سود میبرند. درزمان‌های رونق کار، آنها بطورکلی از رونق امور اقتصادی و جریان داد وستد پول و وام دادن پول مستقیماً سود میبرند. در دوران‌های رکود و بحران و بدی‌اوضاع اقتصادی آنها پول‌های خودرا نگاه‌میدارند و بخطر نمی‌اندازند و ازین راه بحران ها را تشدید میکنند زیرا بدون اعتبارات مالی گرداندن بسیاری از کارها دشوار است.

در این مواقع بانك‌های بزرگ از راه‌های دیگر سود میبرند. چون در این مواقع قیمت‌ها سقوط میکند و ازجمله قیمت زمین و کارخانه‌ها و غیره پائین می‌آید و بسیاری از صاحبان صنایع ورشکست میشوند و اموالشان بقیمت ارزان بفروش میرسد بانکها وارد میدان میشوند و همه چیزرا بقیمت های ناچیز میخرند و از آن سود میبرند! بدینقرار دوران های منظم رونق اقتصادی و بحران اقتصادی که در سرمایه‌داری پشت سر هم فرا میرسد هردو بنفع بانکداران است.

دررکود عظیم وبحران بزرگ اقتصادی که اکنون گریبانگیر جهانست بانك‌های بزرگ همچنان منافع هنگفت بدست آورده‌اند و به سهامداران خود سودهای کلان پرداخته‌اند. راست است که هزاران بانك در ایالات متحدهٔ آمریکا وبعضی از بانك‌های بزرگ در اطریش و آلمان ورشکست شدند.

اما بانکهائی که در آمریکا ورشکست شدند همه بانکهای کوچك بودند و ظاهراً سیستم بانکداری آمریکا خیلی خوب نیست. بانك های بزرگ نیویورك همه وضعشان خوب بود و در انگلستان هم ورشکستگی بانکی پیش نیامد.

بدینقرار درجهان سرمایه داری کنونی بانکها اربابان واقعی هستند و بهمین جهت است که دوران مارا «عصر مالی» مینامند که پس‌از «عصر صنعتی» فرارسیده‌است. میلیونرها ومیلیاردرها درکشورهای غربی ومخصوصاً درآمریکا که سرزمین میلیونرهاست زیاد میشوند ومورد ستایش وتجلیل قرار میگیرند. اما هر روز بیشتر معلوم میشود که روش‌های «امورمالی عالی» بسیار مشکوك میباشد وباآنچه معمولا سرقت وراهزنی نامیده میشود فقط بخاطروسعت وعظمت میدان عملشان تفاوت دارند.

انحصارهای بزرگ تمام‌مؤسسات وشرکتهای کوچك راازمیان برمیدارند وبا عملیات بزرگ مالی که عدهٔ کمی از آن سردر میآورند، سرمایه داران کوچکتر راکه سرمایه‌شان محدود است می‌چاپند. اخیراً بعضی از بزرگترین سرمایه‌داران‌دراروپا وآمریکا بمردم‌شناسانده شدند وچهرهٔ واقعی‌آنها بهیچوجه مطبوع وخوشایند نبود.

بطوری‌که دیدیم مبارزه برسر رهبری مالی جهان میان انگلستان و آمریکا موقتاً به پیروزی «سیتی‌آف لندن» پایان یافت. اما آیا پاداش این پیروزی چه بود؟ وقتی این مبارزه ده تا دوازده سال طول کشیده بود دیگر پیروزی‌آن اهمیت زیاد نداشت.

ازآنجاکه بازرگانی جهانی تقلیل یافت، سودی هم که رهبری مالی جهان وجود داشت تقلیل پیداکرد. اسناد اعتباری مبادلات کمتر شد ودر عین حال اوراق قرضهٔ تضمین شده نیز ارزش واعتبارشان کم میشد. بندرت اوراق سهام و قرضه های تضمین شدهٔ تازه انتشار میافت. اما در عین حال پرداخت منظم سود برای مبالغ هنگفت وام های خصوصی و عمومی بجای خود باقی بودوکشورهای مقروض حتی برای پرداخت سود ووام‌های خودبمشکلات

فراوان گرفتار میشدند . چون وسیله‌ئی برای پرداختهای بین‌المللی نبود همه ناچار می‌بایست تعهدات خودرا باطلا بپردازند و قیمت طلا افزایش یافت اما طلاهم ازدست کشورهای فقیر بیرون‌میرفت و بکشورهای‌غنی‌تر که پول‌استوارتری داشتند منتقل میگشت .

درآمریکا تمام این جمع‌آوری وتراکم طلا و ثروت و آخرین سیستم صنایع نتوانست وقتی که رکورد اقتصادی و بحران فرا رسید کمکی باشد . سرزمین بزرگ امکانات نامحدودکه مردان وزنان گوناگون را از نقاط دور دست جهان بخود جلب میکرد به سرزمین ناکامی وحرمان مبدل گشت. معلوم شدکه مؤسسات ومعامله‌گران بزرگ امور مالی که امورکشوررا میگرداندند همه دستخوش فسادهستند واعتماد به رهبران امورمالی وصنعتی‌متزلزل گردید. پرزیدنت «هوور» رئیس جمهوری آمریکا که با سرمایه داران بزرگ دوست بود محبوبیت خودرا بکلی از دست داد و منفور گشت . در انتخابات ریاست جمهوری که در نوامبر ۱۹۲۲ صورت گرفت « فرانکلین روزولت » اورا شکست داد.

در اوایل مارس ۱۹۳۳ یکبار دیگر بحران بانکی امریکا را مورد حمله قرار داد . این امر موجب شد که ایالات متحدهٔ آمریکا نیز بستگی دولار با طلا را رها کند در نتیجه هرچند که آمریکا بیش از هر کشور دیگر طلا داشت ارزش دولار سقوط کرد . هدف این تصمیم ایالات متحده‌آن بود که باری را که برصنایع و کشاورزی فشار می‌آورد سبك سازد و گرچه بانکها زیان میدیدند به بدهکاران کمك شود . این درست خلاف روشی بود که حکومت بریتانیا درهند باوجود مخالفت عمومی مردم هند ، عملا میکرد. در ژوئن ۱۹۳۳ کوشش دیگری بعمل آمد که دنیای سرمایه داری بهم نزدیکتر شود و پیوند یابد تا بتواند بسیاری مسائل را که در برابرش قرار داشت حل کند . باین منظور یك کنفرانس اقتصادی جهانی در لندن تشکیل شد ونمایندگان آن از «دنیائی که درآن برترسها غلبه شود » سخن می‌گفتند و اعلان خطر می‌کردند که « اگر کنفرانس با شکست مواجه گردد تمامی

سازمان سرمایه‌داری درهم فرو خـواهد ریخت و از هم خواهد گسست . «اما باوجود تمام این اعلان خطرها و مخاطرات ، دولتهای بـزرگ و مقتدر نتوانستند به همکاری بایکدیگر بپردازند و هریك میکوشید که راه خود را دنبال کند . کنفرانس شکست خورد و هر کشور را دستخوش نـاسیونالیسم اقتصادی باقی گذاشت .

برای انگلستان غیرممکن بود که بتواند بخود متکی بـاشد و تمام احتیاجاتش را تأمین کند زیرا در آنجا باندازهٔ کافی مواد خواربار برای ادامهٔ زندگی وجود ندارد . مواد خام برای چرخاندن‌صنایعش نیزازخارج می‌آید . باین‌جهت انگلستان کوشید ناسیونالیسم اقتصادی را در مقیاس امپراطوری تحقق بخشد و تمامی امپراطوری بریتانیا را بصورت یك‌واحد اقتصادی در آورد که قیمت‌های آن بر اساس استرلینگ متکی باشد . باین منظور یك « کنفرانس امپراطوری بریتانیا » در سال ۱۹۳۲ در « اتاوا» (کانادا) تشکیل گردید . اما حتی در آنجا هم دشواریهائی پیش‌آمد . زیرا کانادا و استرالیا و آفریقای جنوبی که دومینیونهای انگلستان بودند حاضر نبودند از هیچ چیز خود بخاطر منافع انگلستان صرفنظر کنند . بلکه‌برعکس بریتانیا بود که ناچارگشت بادرخواست آنها موافقت کند .

هند در این کنفرانس رسماً مجبور گشت که برای کالاهای‌بریتانیائی امتیازات بیشتر قائل شود هر چند هم که مردم هندبشدت بااین امر مخالف بودند . حوادث بعدی نشان داد کـه کنفرانس « اتاوا » بـرای انگلستان موفقیت‌آمیز نبود ودرآن چه میان دومینیونها و انگلستان و چه میان هند و انگلستان اختلافات وتصادمات بسیارپیش‌آمد .

در این ضمن خطرمهیب و ترس‌آور دیگری برای صنایع و بازارهای امپراطوری انگلستان ظهور کـرد . کالاهای ارزان قیمت ژاپن بصورتـی سیل‌آسا بهمه‌جا سرازیرگشت وبقدری ارزان بود که حتی‌عوارض‌گمرکی که وضع میشد نمیتوانست آنهارا از میدان رقابت بدر کند . این ارزانی کالاهای ژاپنی بعلت سقوط قیمت « ین » (پول ژاپنی) و دستمزدهای ناچیزی بود

که در ژاپن به کارگران میپرداختند . این کارگران بیشترشان دخترانی بودند که با حقوق بسیار کم کار می‌کردند . همچنین صنایع ژاپن از دولت کمکهای مالی دریافت میداشتند و مؤسسات حمل و نقل‌دریائی ژاپن هم کالاهای آنهارا بقیمت ارزان حمل میکردند . یك واقعیت دیگر هم این بود که صنایع ژاپن خیلی تازه بود و خوب کار میکرد در صورتیکه بسیاری ازصنایع انگلستان قدیمی شده بود و نمیتوانست با آنها رقابت داشته باشد .

چون عوارض و موانع گمرکی نتوانستند راه ورود کالاهای ژاپنی را مسدود سازند ، بازارها بکلی بروی ایـن کالاهـا بسته شد و یك سیستم سهمیه وضع شد کـه بنابرآن بمقدار محدودی کـالای ژاپنی اجازهٔ ورود داده میشد .

وقتیکه کالاهای ژاپنی باین ترتیب از بازارهای جهان بیرون‌رانده میشد آیا بر سرصنایع عظیم ژاپن چه می‌آمد ؟ بدینقرار تمام سیستم‌اقتصادیش ناچار درهم میریخت وکوشش برای فروش این کالاها هم‌ممکن‌بودبتصادمات شدید اقتصادی و حتی جنگ منجر گردد . این وضع نتیجهٔ اجتناب ناپذیر جریان حوادث در سیستم سرمایه‌داریست که براساس رقابت‌ها و مسابقه های تباه‌کنندهٔ نیرو ، متکی میباشد .

بهمین قرار اگر بازارهای بریتانیا بروی کالاهای سایر کشورهای اروپائی بسته میشد موجب‌ورشکستگی بعضی از این کشورها میگشت . بدینسان معلوم شد تمام‌اقداماتی که هرکشوربرای رفع گرفتاری‌های فوری خود بعمل آورده است ومی‌آورد با منافع سایرکشورها وبا منافع‌دادوستد جهانی تضادو تصادم پیدا میکند وبالاخره به‌تصادمات وآشفتگی‌های بزرگ منتهی میشود .

۱۸۹

انقلاب در اسپانیا

۲۹ ژوئیه ۱۹۳۳

اکنون‌ترا از میان گزارش‌های ممتد و کسالت‌انگیز رکورد بازرگانی و بحران اقتصادی بیرون میبرم و بشرح دو واقعهٔ پراهمیت‌که اخیراً روی‌داد میپردازم. این دو واقعه یکی انقلاب در اسپانیا و دیگری پیروزی نازی هم در آلمان است.

اسپانیا و پرتغال گوشهٔ جنوب غربی اروپا را تشکیل‌میدهند و بطوری که دیدیم در زمان‌های سابق در اروپا و در تاریخ جهان نقش عمده‌ئی‌داشتند. آن‌ها نیروی خودرا در ماجرای استعماری و بدست آوردن مستعمرات تباه کردند و خود را فرسوده ساختند. در موقعیکه اروپای غربی از لحاظ‌صنایع واز جهات دیگر در قرن نوزدهم توسعه و تکامل می‌یافت آن‌ها عقب ماندند و همچنان تحت تسلط و نفوذ مذهبی قرار داشتند.

اسپانیا با تمایلات ناسیونالیستی خود بر ناپلئون غلبه‌کرد اما نتوانست از افکار و آرمان‌هائی که انقلاب فرانسه همراه آورده بود بهره‌مند شود. در موقعیکه فرانسه فئودالیسم را از میان برمیداشت و سیستم مالکیت زمین خود را بکلی تغییر میداد اسپانیا همچنان بصورت نیمه فئودالی باقی‌ماند. اشرافی در آن بودند که املاکی پهناور داشتند و از انواع امتیازات خاص بهره‌مند میگشتند.

کلیسای کاتولیك رم نیز بر اسپانیا مسلط بود و این تسلط نه‌فقط جنبهٔ روحانی و مذهب داشت بلکه بر اراضی و داد و ستد وبازرگانی وآموزش و پرورش اسپانیا نیز مسلط بود. کلیسا بزرگترین مالکان اسپانیا بشمار

میرفت که املاك پهناوری داشت و با وسعت زیادی بکار معـاملات داد و ستد و بازرگانی میپرداخت . آموزش هم بکلی زیر نفوذ ونظارت کلیسا بود .

افسران ارتش در اسپانیا طبقهٔ ممتازی بشمار میرفتند و امتیازات خاص داشتند . نسبت افسران نسبت به سایر صنوف خیلی زیاد و به یك هفتم میرسید .

در میان روشنفکران ، عناصر مترقی و آزادمنشی بودند . یك نهضت کارگری که به گروههای سندیکالیست ، سوسیالیست و آنارشیست تقسیم میشدند در حال رشد بود . اما تمام قدرت واقعی در دست کلیسا و ارتش و اشراف بود . در « کاتالونیا » (ایالت‌شمال‌شرقی اسپانیا) و ناحیهٔ «باسك» در شمال هم نهضتهای نیرومندی برای بدست آوردن خودمختاری وجود داشت .

حکومت‌های هر دوکشوراسپانیا وپرتغال کما بیش سلطنت‌های استبداد و مطلقه بود که مجامع پارلمانی ضعیف و کم تأثیری هم داشتند . در اسپانیا این مجلس « کورتس » نام داشت .

در اسپانیا در سالهای پس از ۱۸۷۰ یك حکومت جمهوری تأسیس گشت که عمرش کوتاه بود و موفقیت زیاد نداشت و در نتیجه پادشاه بکشور بازگشت و باز تمام قدرت استبدادی را بدست آورد . جنگهای اسپانیا با ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۱۸۹۸ بموجب گشت که اسپانیا تقریباً تمام مستعمراتش را از دست بدهد . مستعمرات اسپانیا فقط بقسمتی از مراکش‌در گوشهٔ شمال غربی آفریقا که بخود اسپانیا نزدیك بود محدود گشت .

پرتغال هنوز برای خود مستعمراتی در افریقا دارد . بعلاوه نواحی کوچکی مانند « گوا » را نیز در هند متصرف میباشد .

در پرتغال درسال ۱۹۱۰ پادشاه ازسلطنت خلع شد وحکومت جمهوری تأسیس گشت . از آن ببعد شورشهای متعدد در آنجا روی داده است که هواداران سلطنت میکوشیدند شاه را بسلطنت بازگردانند و جناح چپ کشور میکوشیده است بر دیکتاتورها و حکومت های ارتجاعی غلبه کند .

معهذا جمهوری همچنان بهر صورت بود ادامه یافت و معمولا تحت تسلط و استیلای گروهی از نظامیان قرار داشت.

در دوران جنگ جهانی ، پرتغال در صف متفقین قرار گرفت و با قروض سنگین از جنگ بیرون آمد که کشور را تا لب پرتگاه ورشکستگی کشاند. حکومت کنونی پرتغال بسیار ارتجاعی و متمایل به فاشیست‌هاست. در « گوا » مستعمرهٔ پرتقال در هند هر نوع فعالیت سرکوب میشود و هیچگونه آزادی مدنی وجود ندارد.

اسپانیا در دوران جنگ جهانی بیطرف ماند واز وضع خود سود برد. کالاهایش را به هر دوطرف وارد در جنگ میفروخت و صنایع کشور توسعه یافت. در سال‌های پس از جنگ رکورد اقتصادی وبیکاری در کشور پیش‌آمد و موجب ناراحتیهای اجتماعی گشت.

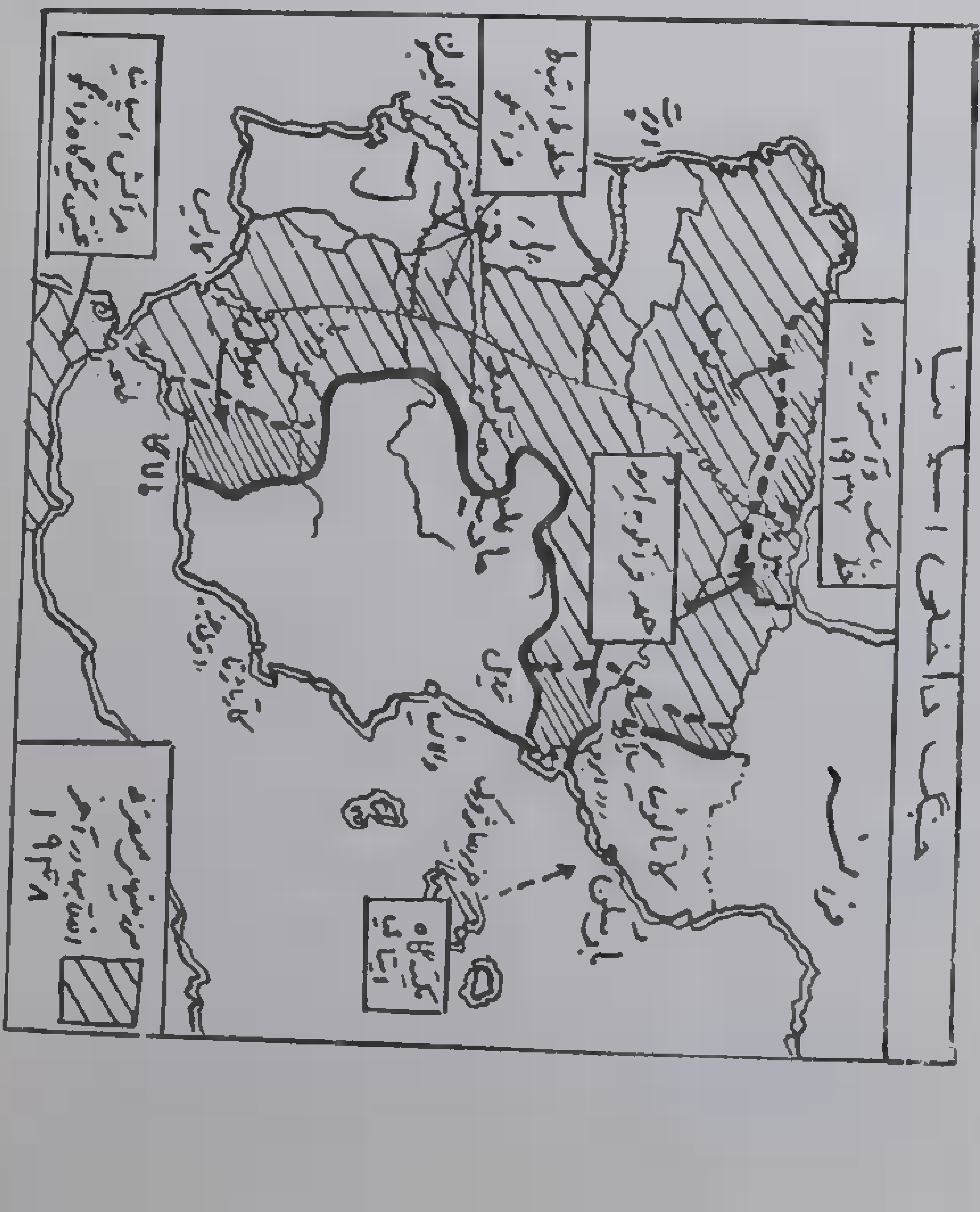
در حدود همان زمان‌ها در سال ۱۹۲۱ قیام عبدالکریم ریف در مراکش آغاز شد و بطوریکه قبلا گفتم عبدالکریم واحده‌ـای ارتش اسپانیا را بشدت درهم میشکست. اما بعد فرانسوی‌ها دخالت کردند و عبدالکریم را شکست دادند و مراکش را برای اسپانیا نجات دادند[1]. در دوران جنگهای مراکش بود که « پریمو دوریورا» خود را پیش انداخت و در سال ۱۹۲۳ دیکتاتور اسپانیا شد و قانون اساسی را معلق ساخت. حکومت « ریورا » شش‌سال ادامه یافت اما تدریجاً اعتماد ارتش را از دست داد و ناچار گشت پس از بحران مالی سال ۱۹۲۹ استعفا دهد. در تمام این مدت « الفونسو» پادشاه اسپانیا هم در مقام خود باقی بود و از گروه‌های ارتجاعی هواداری میکرد و میکوشید موقعیت خود را استوار سازد وحفظ کند.

اسپانیولی‌ها مردمی بسیار منفرد هستند. گروه‌های مترقی ایشان نیز

---

۱ ــ دخالت فرانسویها از آنجهت بود که قسمتی از مراکش هم در دست فرانسه بود و آنها میترسیدند که عبدالکریم در صورت پیروزی تمام مراکش را آزاد سازد.

اغلب در میان خودشان منازعه دارند . از دوران « باکونین» رهبر آنارشیست روس ، فلسفهٔ آنارشیستی برای طبقهٔ کارگر تازهٔ این کشور جذبهٔ بیشتر یافت و اتحادیه‌های کارگری بسبك انگلستان و آلمان در اسپانیا رواج زیاد پیدا نکرد . « آنارکو ـ سندیکالیست» ها یعنی هواداران مختلف افکار آنارشیستی و هواداران نهضت‌های اتحادیه‌ها گروه‌هـای نیرومندی مخصوصاً در ایالت « کاتالونیا » ترتیب دادند . سایر گروه‌های مترقی اسپانیا عبارت بودند از



دموکراتهای لیبرال ، سوسیالیست‌ها ، و حزب کوچك کمونیست که درحال رشد بود . تمام این گروه‌ها هـوادار جمهوری بودند . تجربهٔ تلخ حکومت دیکتاتوری « پریمودو ریورا » تمام این گروهای جمهوریخواه را با هم متفق ساخت وبه همکاری بایکدیگر پرداختند .

درانتخابات شهرداری‌ها در سال ۱۹۳۱ این گروه‌های متفق پیروزی درخشانی بدست آوردند . همین پیروزی کافی بود که شاه را متوحش سازد (پادشاه اسپانیا از نسل خاندان‌های بوربن فـرانسوی وهاپسبورگ اطریش بود) . در این موقع شاه با عجله از کشور گریخت . جمهوری‌اسپانیااعلان‌شد و یك حکومت موقتی در ۱٤آوریل ۱۹۳۱ تشکیل گردید و بدینقرار انقلاب اسپانیا باشکلی مسالمت‌آمیز پیروز شد .

پیروزی انقلاب در اسپانیا به‌نخستین‌انقلاب روسیه در ماه مارس(فوریه) ۱۹۱۷ شباهت بسیار داشت . دستگاه سلطنتی قدیمی اسپانیا مانند سلطنت تزارها در روسیه زنگ زده و پوسیده بود و حتی بدون آنکه بکوشد با مخالفان خود مواجه شود یا مقاومتی کند در هم فروریخت و متلاشی شد .در هردو مورد ، انقلاب مظهر تمایلاتی برای از میان بردن بقایای فئودالیسم وتغییر وضع مالکیت زمین بود وفشار انقلاب بیشتر از طرف دهقانان فقیر وارد می‌شد .

در اسپانیا نیروی کلیسا و مذهب حتی بیش از روسیه باری سنگین و ناگوار تلقی میشد . این هردو انقلاب شرایط بی ثبات و متزلزلی داشتند که در آن‌ها نیروهای مختلف به جهات مختلف کشیده میشدند . در هر دو مورد قیام‌های متعدد از طرف نیروهای افراطی دست راست ونیروهای‌افراطی دست چپ اتفاق می‌افتاد . در روسیه این عدم ثبات عاقبت به پیروزی انقلاب نوامبر (اکتبر) بلشویك ها منتهی گشت . در اسپانیا هنوز این عدم ثبات ادامه دارد .

در قانون اساسی جدید اسپانیا بعضی چیزهای جالب توجه هست. طبق این قانون اسپانیا فقط یك مجلس قانونگذاری دارد که همان « کورتس »

نامیده میشود و نمایندگان بـا آراء عمومی انتخاب میشوند . یـکی از خصوصیات منحصر بفرد قانون اساسی اسپانیا آنست که رئیس جمهوری حق ندارد بدون تصویب جامعهٔ ملل اعلان جنگ بدهد . تمام مقررات و قرار ـ دادهای بین‌المللی که در جامعهٔ ملل بتصویب نمایندهٔ اسپانیا هم برسد در اسپانیا بلافاصله ارزش قانونی خواهد داشت و قوانین پارلمانی را که باآنها ناسازگار و متناقض باشد بی‌اثر خواهد ساخت .

حکومت جمهوری تازهٔ اسپانیا ، یك حکومت چپ لیبرال دموکرات با تمایلات مختصر سوسیالیستی توصیف میشد . نخست وزیـر و مرد نیرومند این حکومت « مانوئل‌آزانا » بود .

این حکومت ناگزیر بود که بلافاصله با مسائل دشوار مواجه شود و در بارهٔ زمین ، کلیسا و ارتش تصمیم بگیرد . باین منظور قوانین جالب و مؤثری در مجلس « کورتس » تصویب شد اما عملا اقدامات زیاد صورت نگرفت . مثلا مجلس مقرر میداشت که هیچ خانواده نمیتواند بیش از ۲۵ جریب زمین آبیاری شده داشته باشد آن هم فقط در صورتیکه مورد کشت و بهره برداری باشد . معهذا با وجود این قانون عملامالکان بزرگ همچنان اراضی را در تصرف خود داشتند وفقط املاك سلطنتی و املاك چند تن از اشراف سر کش و شورشی ضبط و تقسیم شد .

همچنین مجلس اموال و املاك کلیسا را ملی ساخت اما این اقدام هم عملی نگشت . جز بعضی محدودیت‌های کوچك در مورد آموزش ، در آزادی اقدام کلیسا دخالتی صورت نگرفت . بعضی از امتیازات افسران ارتش لغو گشت و بسیاری از آن‌ها کنار گذاشته شدند ولی حقوق باز نشستگی هنگفتی به ایشان پرداخت میشد .

در ژانویه ۱۹۳۲ قیامی بزرگ از طرف آنارشیستها و سند یکالیست‌ها در ایالت « کاتالونیا » آغاز شد که بوسیلهٔ حکومت سر کوب گشت . کمی بعد در همان سال یك قیام دیگر دست راستی پیش‌آمد .

نتیجهٔ کار حکومت جمهوری در نخستین سالهای وجودش رویهمرفته

خوب بوده است ومخصوصاً در زمینهٔ توسعهٔ آموزش اقدامات مثبتی انجام داده است . همچنین برای حل مسئلهٔ زمین وبهبود زندگی کارگران اقداماتی صورت‌گرفته است. اما درمورد اصلاحات ارضی پیشرفت خیلی کند بوده است ودهقانان ناراضی هستند. درضمن صاحبان منافع مستقر وعناصر ارتجاعی‌هنوز نیرومند میباشند وجمهوری را تهدید میکنند . حکومت لیبرال کشور با آنها بملایمت رفتار کرده است.

یادداشت‌مؤلف(درنوامبر۱۹۳۸)

درسال ۱۹۳۳ (که نامهٔ بالا نوشته شد) عناصرارتجاعی‌نیروهای خودرا تقویت‌کردند و اتحاد دست راستیها موجب گشت که در انتخابات آن سال اکثریت بدست آورند . بدنبال این پیروزی یك حکومت ارتجاعی برسر کار آمد و موضوع اصلاحات ارضی را متوقف ساخت ، به تقویت نفوذ کلیسا کمك کرد وبسیاری از اقدامات مثبت راکه بوسیلهٔ حکومت سابق صورت گرفته‌بود ازمیان برد.

وجود این حکومت موجب‌گشت که‌گروه های مترقی ودست چپ متفق شوند تا بتوانند بمقابله باارتجاع بپردازند . دراکتبر ۱۹۳٤ شورش‌هائی در سراسراسپانیا صورت‌گرفت اما حکومت توانست‌آن‌ها را فرونشاند ونیروهای دست چپی را سرکوب سازد.

سپس نیروهای چپ موقعیت خودرا تحکیم کردند و یك « جبههٔ مردم » شامل لیبرال‌ها ، سوسیالیستها ، آنارشیست‌ها وکمونیست‌ها ترتیب دادند . در فوریه ۱۹۳٦ این «جبههٔ مردم» در انتخابات مجلس « کورتس » پیروزگشت و دولت تازه را تشکیل داد . احساس میشدکه این دولت تازه اقدامات‌جدی‌تری برای حل مسئلهٔ زمین وکم کردن قدرت ونفوذکلیسا بعمل خواهد آورد

ومانند حکومت لیبرال سابق نسبت به‌صاحبان منافع مستقر بالملایمت و سهل‌انگاری رفتار نخواهدکرد.

بدلایل فوق نیروهای ارتجاعی تصمیم بمقاومت گرفتند. موسولینی و آلمان هیتلری نازی هم کمک‌هائی به‌ایشان دادند.

در ژوئیه ۱۹۳۶ ژنرال فرانکو شورشی را در مراکش اسپانیا شروع کرد. دراین شورش ازارتش‌های مراکشی کمک میگرفت وبه آن‌ها وعده داد که پس از پیروزی بمراکش اسپانیا استقلال بدهد. افسران ارتش اسپانیا و قسمت عمده‌ئی ازارتش بافرانکو موافق بودند و حکومت مرکزی بلادفاع و ناتوان بنظر میرسید. باینجهت حکومت ازتوده‌های مردم دعوت کرد که‌مسلح شوند واگر هیچ چیز بدست‌نمی‌آورند حتی با مشت برهنه خود بجنگ و دفاع بپردازند. باین دعوت پاسخی عالی داده شد و مخصوصاً در «مادرید» و «بارسلون» مردم ازآن استقبال کردند. باین ترتیب حکومت وجمهوری‌نجات یافت اما فرانکوقسمت عمده‌ئی از اسپانیارا بتصرف‌آورد.

از همان وقت در اسپانیا جنگ داخلی ادامه دارد. ایتالیا و آلمان کمک های فراوان به فرانکو می‌دهند و برایش ارتش، هواپیما، خلبان و تجهیزات میفرستند. جمهوری اسپانیا نیز واحدهائی از داوطلبان بین‌المللی برای کمک خود ترتیب داد و در ضمن یك ارتش تازه و عالی اسپانیائی هم بوجودآورد.

حکومت‌های انگلستان وفرانسه اظهار داشته‌اند که سیاست عدم مداخله را پیش میگیرند اما این سیاست عملا بنفع فرانکو می باشد و به او کمک کرده است.

جنگهای داخلی اسپانیا ماجراهای مهیب و هولناك فراوان داشته است ودرآن بسیاری مردم براثر بمباران‌های مهیب هوائی شهرهای بلادفاع ومردم غیر نظامی‌که بوسیلهٔ هواپیماهای ایتالیائی و آلمانی و برای کمك به فرانکو صورت می‌گرفته است کشته شده‌اند. دفاع از مادرید در مقابل هجوم فرانکو عالی‌ودلیرانه بودومشهورگشت. فعلا فرانکو برسه‌چهارم اسپانیا مسلط استاما

جمهوریخواهان بشکل مؤثری دربرابرش ایستادگی میکنند. جمهوری‌خواهان نیروی نظامی خوبی دارند ولی از حیث خواربار درمضیقه هستند.

جنگهای داخلی اسپانیا بیش‌از آنکه جنبهٔ تصادمات داخلی و ملی را داشته باشد بعلت مداخلات نیروها و تسلیحات خارجی مظهر مبارزهٔ میان دموکراسی و فاشیسم شده است و باین جهت بشکل وسیعی توجه و همدردی جهانیان را بخود جلب کرده است.

۱۹۰
پیروزی نازی در آلمان

۳۱ ژوئیه ۱۹۳۳

انقلاب اسپانیا بعضی اشخاص را متعجب و متحیر ساخت اما در واقع هیچ چیز تعجب انگیز در آن وجود نداشت. این انقلاب بشکلی طبیعی روی نمود و کسانی که از نزدیك شاهد وقایع بودند و حوادث را عمیقاً می‌دیدند میدانستند که این انقلاب اجتناب ناپذیراست. سیستم قدیمی تسلط ونفوذ شاه وفئودالیسم وکلیسا زنگ زده وفرسوده‌شده بود ودیگر قدرتی درآن باقی‌نبود. آن وضع بهیچوجه با اوضاع و احوال دنیای تازه سازگاری نداشت و بهمین جهت همچون میوهٔ رسیده‌ئی که خود بخود از شاخه فرو میافتد با مختصر تکانی درهم فروریخت.

در هند نیز هنوز این قبیل بقایای فئودالی که متعلق به روزگارهای گذشته میباشند باقی هستند واگر قدرت خارجی آن‌ها را بزورنگاه نمیداشت وحمایت نمیکرد باکمال سرعت وسهولت ازمیان میرفتند.

تغییراتی که اخیراً درآلمان پیش‌آمد بکلی از نوع دیگراست و بدون تردید اروپا را تکان داد و بسیاری مردم راگیج و متحیر ساخته است. این واقعیت که ملتی با فرهنگ و بسیار مترقی همچون مردم آلمان اجازه بدهد که روش و رفتاری خشونت آمیز ووحشیانه صورت پذیرد واقعاً حیرت انگیز می باشد.

هیتلر و نازی های هوادارش درآلمان پیروز شدند. گفته میشود اینها «فاشیست» هستند وپیروزی ایشان پیروزی نیروی‌های ضد انقلاب وعقب نشینی

نسبت بانقلاب ۱۹۱۸ آلمان و آنچه بدنبال آن روی داد میباشد. تمام این حرفها درست است و در هیتلریسم تمام خصوصیات فاشیسم که قبلا برایت گفته‌ام وجود دارد. ارتجاع سبع و حملات وحشیانه نسبت به تمام عناصر لیبرال وآزادی طلب و مخصوصاً کارگران مترقی درهیتلریسم جمع است، معهذادرآن چیزی بیش از ارتجاع وجود دارد و یکنوع احساس کلی تر بر اساس تمایلات توده ها نیز در آن هست که حتی از فاشیسم ایتالیا نیرومند تر میباشد. این احساسات و تمایلات توده‌ئی، تمایلات کارگران نیست بلکه تمایلات توده‌های طبقات متوسطی میباشد که وضع خود را از دست داده‌اند و گرسنگی میکشند و درنتیجه بسوی اقدامات انقلابی گرائیده‌اند.

در یکی از نامه‌های سابقم که در بارهٔ ایتالیا بود فاشیسم را مورد بحث قرار دادیم و متذکر شدم وقتی فاشیسم ظهور میکندکه یك دولت سرمایه داری در دوران بحران اقتصادی مورد تهدید انقلاب اجتماعی قرار می گیرد. طبقات سرمایه داران صاحب ثروت و مالك میکوشند از راه بوجود آوردن نهضت توده‌ها در اطراف هسته‌ئی از افراد قشرهای پائین طبقات متوسط، خود را حفظ کنند. در این موارد شعار های ضد سرمایه داری برای گمراه ساختن مردم بکار میرود تا توده‌های دهقانان و کارگران سرگردان که نظر و سازمان روشنی ندارند جلب شوند.

وقتی که فاشیسم با این نیرنگ بقدرت رسید و زمام حکومت را بدست آورد تمام سازمان‌های دموکراتیك را از میان میبرد و مخالفان خود را نابود میسازد و مخصوصاً تمام سازمان های کارگری را در هم میکوبد بدینقرار حکومت فاشیستی اصولا بر خشونت وشدت عمل و تجاوز متکی است.

وقتی حکومت فاشیستی روی کار آمد به هواداران خود که از طبقات متوسط میباشند در دولت تازه کار میدهد وآن‌ها را راضی میسازد و معمولا تا اندازه‌یی هم صنایع را تحت نظارت در می‌آورد تا باصطلاح اقدامات بنفع کارگران صورت گیرد. اما در واقع سرمایه داریست که محفوظ میماند.

تمام این چیزها بهمان صورت که انتظار میرفت درآلمان نیز صورت گرفت اما آنچه حیرت انگیز میباشد نیروی فوق العادهٔ ضرورتیست که در پشت این حوادث وجود داشت و تعداد کثیر مردمیست که به هیتلر پیوستند.

پیروزی نیروی ضد انقلابی نازی در مارس ۱۹۳۳ صورت گرفت اما من ترا کمی عقب تر خواهم برد تا بتوانی آغاز کار این نهضت را نیز به بینی:

انقلاب۱۹۱۸آلمان امری غیرواقعی بود واصولا انقلاب نبود. کایزر (قیصر) از آلمان بیرون رفت و حکومت جمهوری اعلان شد اما سیستم قدیمی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ادامه یافت. تا چند سالی سوسیال دموکراتها برحکومت نظارت وتسلط داشتند. اما آن‌ها از ارتجاع قدیمی و از منافع مستقری که در آلمان وجود داشت سخت میترسیدند و همیشه میکوشیدند با آن‌ها سازش کنند وکنار بیایند.

سوسیال دموکراتها دستگاه عظیم ونیرومندی بصورت حزب درپشت‌سر خود داشتند که میلیون‌ها نفرعضوداشت، همچنین اتحادیه های‌کارگران نیز دراختیارشان بود وبسیاری ازمردم هم هوادار ایشان بودند بااینهمه‌سیاستشان در مقابل عناصر ارتجاعی همواره سیاست دفاعی بود و فقط نسبت به جناح‌های مترقی و افراطی خودو نسبت بحزب‌کمونیست‌سیاست تند و شدید و متجاوزانه داشتند.

سوسیال دموکرات های آلمان بقدری وظیفهٔ خودرا بد عمل کردندکه بسیاری از هوادارانشان ایشان را ترک گفتند. کارگرانیکه از ایشان جداشدند به حزب کمونیست پیوستندکه بتدریج قدرت یافت و چندین میلیون نفر عضو پیدا کرد. طبقات متوسطی‌که از سوسیال دموکراتها جدا گشتند باحزاب ارتجاعی ملحق شدند میان سوسیال دموکراتها وکمونیست‌ها همواره‌اختلاف‌و کشمکش وجود داشت وهردورا ضعیف میساخت.

وقتی‌که انفلاسیون عظیم درسال های پس از جنگ پیش آمد و پول

را بی‌اعتبار ساخت صاحبان صنایع و مالکان اراضی در آلمان از آن هواداری میکردند . مالکان اراضی که مقادیر هنگفتی مقروض بودند و املاکشان در گرو بود وامهای خود را با این پولهای متورم که در واقع بی ارزش بود پرداختند و دوباره املاکشان را بچنگ آوردند . صاحبان کارخانه‌های بزرگ هم ، مؤسسات خودرا توسعه دادند و «تراست»های بزرگ صنعتی بوجود آمد . بر اثر انفلاسیون ، کالاهای آلمانی در خارج از کشور بقدری ارزان شد که در هر جا فوری برای خود بازار پیدا می کرد و در نتیجه بیکاری در آلمان از میان رفت .

طبقات کارگر آلمان در اتحادیه‌های کارگری نیرومند سازمان یافته بود که توانستند هرچند ارزش مارك سقوط میکرد ، دستمزدها را بالا نگاهدارند. در نتیجه ، انفلاسیون فقط طبقات متوسط مردم آلمان را از پا در می آورد و به فقر و تهیدستی میکشاند و همین طبقهٔ مضمحل شده در سالهای ۲۴-۱۹۲۳ بود که نخستین بار به هیتلر پیوست .

وقتی که دورهٔ بحران فرارسید و رکود توسعه یافت و بانکها ورشکست شدند . بیکاری افزایش پیداکرد ، باز عدهٔ بسیار دیگری به هیتلر پیوستند و سازمان او پناهگاهی برای تمام ناراضی‌ها شده بود .

يك طبقهٔ بزرگ دیگر که هیتلر از آن نیرو میگرفت افسران ارتش سابق بودند . پس از جنگ وشکست آلمان ، ارتش آلمان بنا بر مقررات پیمان ورسای ، منحل شده بود . هزاران نفر افسران ارتش بیکار شده بودند و نمیدانستند چه بکنند . باین جهت به ارتشهای خصوصی مختلفی که بوجود آمد از جمله بواحدهای شبه نظامی « گروههای طوفان » نازیها و به « کلاه خود پولادین » ها که از طرف ناسیونالیستهای محافظه کار تشکیل شده بود و هوادار بازگشت «کایزر» بودند میپوستند .

اکنون ببینیم آدلف هیتلر که بود ؟

جالب توجه آنست که هیتلر تا یکی دوسال پیش از آنکه زمام قدرت را بدست آورد ، حتی تابعیت آلمانی نداشت . او یکی از آلمانیهای

اطریش بود که در زمان جنگ بامقام حقیری در ارتش اطریش جنگیده بود . پس از جنگ ، هنگام تشکیل جمهوری آلمان ، هیتلر در یکی از قیامهای بی‌نتیجهٔ ارتجاعی برضدجمهوری که «پوچ» نامیده میشدشرکت‌کرد و هر چند پس از این واقعه بمدتی زندان محکوم گشت از طرف مقامات دولتی با او به ملایمت رفتار شد . سپس حزبی تشکیل داد که‌آنرا « ناسیونال‌سوسیالیست» نامید ، این حزب در واقع در مقابل حزب « سوسیال دموکرات » تشکیل شد ،کلمهٔ « نازی » هم از حروف مخفف دوکلمهٔ «ناسیونال» و« سوسیالیست » اقتباس شده است .

این حزب هرچند باصطلاح « سوسیالیست » نامیده میشد اما بهیچوجه با سوسیالیسم ارتباطی نداشت بلکه هیتلرآنچنان‌که بطور عادی فهمیده میشود یکی از دشمنان سوگند خوردهٔ سوسیالیسم بوده و هست .

حزب«نازی» برای‌علامت خود «سواستیکا» (صلیب شکسته) را انتخاب کرد این کلمه سانسکریت است اما خود علامت از قدیمترین ایام در سراسر جهان وجود داشت و بکار میرفت . در هند این نقش بسیار رایج است و مظهر فرخندگی ومبارکی بشمار میرود .[۱]

نازیها ، نیروی جنگجوئی بنام «گروه‌های طوفان» تشکیل دادند که پیراهن های یکسان قهوه‌ئی رنگ میپوشیدند . باین جهت نازیها اغلب به‌ـ « پیراهن قهوه‌ایها » نامیده میشوند ، همچنانکه فاشیست های ایتالیائی را «پیراهن سیاهان» مینامیدند .

برنامهٔ نازی‌ها روشن یا مثبت نبود . این برنامه بیشتر ناسیونالیستی بود و دربارهٔعظمت آلمان وآلمانی‌ها تأکید داشت . از نظرسایرچیزهایک‌مشت مطالب درهم و برهم و کینه های گوناگون بود . نازی‌ها با پیمان ورسای مخالف بودند وآنرا توهینی برای آلمان میشمردند ، این موضوع بسیاری

۱ــ در ایران نیز نقش صلیب‌شکسته از قدیم‌ترین‌ایام وجود داشت حتی در دوران پس از اسلام هم ادامه یافت . شیعیان ایران‌آنرا بعنوان ترکیبی از چهار بار تکرار نام «علی» محترم میدارند .

از آلمانی‌ها را مجذوب میساخت . همچنین برنامه ئی مخالف مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها و اتحادیه‌های کارگران و نظایر آن داشتند ، با یهودی‌ها نیز مخالفت میورزیدند و آن‌ها را نژادی خارجی میشمردند که موجب انحطاط و پستی نژاد عالی و « آریائی » آلمانی شده‌اند . در ضمن برنامهٔ نازی بشکل مبهمی ضد سرمایه‌داری هم بود اما این مخالفت فقط صورت دشنام دادن به ـ سوداگران سودجو و ثروتمندان را داشت . تنها جهت سوسیالیستی در برنامهٔ نازی‌ها فقط مقداری نظارت‌های دولتی بود و بس .

در ماورای تمام این چیزها یك فلسفهٔ خشونت شدید و فوق‌العاده قرار داشت . نه فقط خشونت مورد تمجید و ستایش قرار میگرفت و تشویق می‌شد بلکه عالیترین وظیفهٔ انسان بحساب می‌آمد . یکی از فیلسوفان معروف‌آلمان بنام«اوسوالداشپنگلر» از مظاهر ممتاز این فلسفه میباشد . او میگوید«انسان حیوانی شکاری ، جسور ، صنعتگر وبیرحم است .... داشتن آرمان‌های‌عالی از جبن و ترس میباشد ... خصلت حیوانی و شکاری بودن عالیترین شکل محرك‌های حیات است . » او « عواطف همدردی وسازش و محبت و آرامش » را احساسات بی‌مزه میشمارد و میگوید « کینـه عالیترین نوع احساس در انواع‌حیوان‌های شکاری میباشد . انسان باید مثل شیر باشد که هرگزهیچکس رادر خانه‌اش برابر با خود تحمل نمیکند ونه مانندگاومسالمت‌جو که بصورت گله‌ها به‌اینسو و آنسو رانده میشود .

بدیهیست برای چنین شخصی ، جنگ عالیترین سرگرمی‌هـای شادی آفرین میباشد .

« اوسوالداشپنگلر » یکی از دانشمندترین مردان زمان خود میباشد . کتابهائی‌که او نوشته شخص را از اندازهٔ اطلاعات و دانشی‌که در خود دارند متحیر میسازد . معهذا تمام این دانش و معرفت او را به‌این استنتاج های عجیب و نفرت‌انگیز کشانده است .

من از آنجهت جملاتی از او نقل‌کردم که برای فهم روحیاتی‌که در پشت هیتلریسم وجود دارد بما کمك میدهد و دلایـل بیرحمی و خشونت

فوق‌العاده‌ئی را کـه در رژیم هیتلـری هست تشریح میکند . بدیهیست نباید تصورکرد که تمام نازی‌ها چنین افکاری دارند اما رهبران وعنـاصر متجاوز آنها چنین فکر میکنند و سرمشق‌هائی برای دیگران بوجود می‌آورند . شاید درست‌تر آن باشد که بگوئیم یك نازی متوسط اصلا فکر نمیکند . او فقط دستخوش فقر و تیره روزی خود و تحقیر ملی و خشم از وضع موجود میباشد . (اشغال ناحیهٔ « رور » از طرف فرانسه که سابقاً گفتم خشم‌وناراحتی شدیدی درآلمان بوجود آورد) .

هیتلر سخنوری تواناست و در شنوندگانش هیجان شدید بر می‌انگیزد و برای هر اتفاقی مارکسیست‌ها و یهودی ها را مسئول میشمارد . اگرفرانسه یا کشورهای دیگر با آلمان بدرفتاری میکردند دلیلی میشد که عدهٔ بیشتری به نازی ها به پیوندند زیرا آنها مدعی بودند که از شرافت آلمان دفاع میکنند . اگر هم اوضاع اقتصادی وخیم میگشت باز کسان دیگر و بیشتری به‌سوی حزب نازی رومینهادند به امید آنکه اوضاع را عوض‌خواهدکرد .

حزب سوسیال دموکرات بزودی تسلطش را بر حکومت ازدست داد و گروه دیگری بنام « حزب مرکزی کـاتولیك » زمام قدرت را بدست آورد زیرا دیگران همه باهم رقابت داشتند . هیچ حزب به‌تنهائی آنقدر نیرومند نبودکه دسته‌های دیگر را در « رایشتاگ » (پارلمان‌آلمان) نادیده بگیرد. باین‌جهت انتخابات مکرر ومتعدد همراه با دسته‌بندی‌ها وتوطئه‌ها و بازی‌های احزاب‌صورت میگرفت .

رشد و افزایش قدرت نازی‌ها ، بقدری سوسیال دموکرات‌ها را متوحش ساخت که از حزب مرکزی کاتولیك هواداری کردند و ژنرال پیر « فن‌هیندنبورگ » را برای ریاست جمهوری برگزیدند. باوجود رشدوتوسعهٔ قدرت نازی‌ها هنوز هم دوحزب کارگری یعنی حزب سوسیال دموکراتیك و حزب کمونیست نیرومند بودند وهریك برای خود میلیون‌ها نفر عضووهوادار داشتند اما نمیتوانستند حتی در مقابل خطر دشمن خطرناك مشترك بایکدیگر بهمکاری بپردازند .

از یکسو کمونیست‌ها خاطرهٔ فشارها و خشونت‌هائی را که سوسیال دموکرات‌ها در دوران قدرتشان از ۱۹۱۸ به بعد نسبت بکمونیست‌ها نشان داده بودند بیاد می‌آوردند ودر خاطرداشتند که در هرموقع بحرانی‌سوسیال دموکراتها با گروه‌های ارتجاعی همراه وهمداستان میشدند.

از سوی دیگر حزب سوسیال دموکرات هم مانند حزب کارگر بریتانیا که درجنگ بین‌الملل دوم بایکدیگرهمکاری‌داشتند حزبی ثروتمند وپرگسترش بود که بربسیاری امور نفوذ و سرپرستی داشت و نمیخواست با هیچ خطری مواجه شود که امنیت و موقعیت ممتازش را تهدید کند. بهمین جهت از دست بردن به هراقدامی که مخالف قانون باشد یا از پرداختن به هر اقدام مستقیم و جدی میترسید. و بیشتر نیروهایش را برای مبارزه با کمونیست‌ها صرف میکرد. در عین حال این هردو حزب مارکسیست بودند و از جهاتی‌بیکدیگر شباهت داشتند.

بدینسان آلمان بصورت اردوگاهی از نیروهای مختلف در آمد که همه با یکدیگر متمادل بودند. شورش‌های فراوانی روی میداد و قتل‌هائی اتفاق می‌افتاد مخصوصاً این کشتارها بیشتر بوسیلهٔ نازی‌ها صورت میگرفت که کارگران فعال کمونیست را میکشتند. بعضی اوقات هم کارگران انتقام می‌گرفتند.

هیتلر در جمع‌آوری عناصر گوناگون و مختلف کـه قدر مشترکـی بـایکدیگر نداشتند موفقیت نمایانی بدست آورد. درحزب او قشرهای‌پائین طبقات متوسط به صاحبان صنایع بزرگ ازیکسوودهقانان ثروتمندو دیگران از سوی دیگر همه باهم اتحادی شگفت‌انگیزرا بوجود می‌آوردند. صاحبان صنایع بزرگ از هیتلر هواداری میکردند و به او پـول میدادند زیـرا او به‌سوسیالیسم دشنام میداد و بنظر میرسید که تنها کسیست که میتواند درمقابل پیشرفت مارکسیسم یا کمونیسم ایستادگی کند. قشرهای فقیر طبقات متوسط و دهقانان و حتی بعضی از کارگران هم بخاطر شمارهای ضدکاپیتالیستی دور اوجمع میشدند.

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ مارشال هیندنبورگ ، رئیس‌جمهور پیر آلمان (که در آن وقت ۸۶ سال داشت) از هیتلر دعوت کرد که صدراعظم شود یعنی عالیترین مقام نیروی اجرائی آلمان را که معادل نخست وزیریست عهده‌دار گردد . در واقع باین‌ترتیب اتحادی میان نازی‌ها با ناسیونالیستهای ارتجاعی صورت میگرفت . اما بزودی روشن شد که تمام قدرت در دست نازیهاست و هیچکس دیگر بحساب نمی‌آید .

در انتخابات عمومی که صورت گرفت نازی ها و متفقین ایشان یعنی ناسیونالیست‌ها در مجلس رایشتاگ اکثریت نمایانی بدست آوردند . اگر اکثریت هم بدست نیاورده بودند برای‌ایشان اهمیتی نداشت زیرا با خشونت بسیار تمام مخالفانشان را در پارلمان دستگیر کردند وهمه را زندانی ساختند. بدین ترتیب بود که تمام نمایندگان کمونیست وبسیاری از سوسیال‌دموکراتها ازمجلس رایشتاگ بیرون برده شدند .

درست درهمین موقع عمارت رایشتاگ آتش گرفت وبکلی سوخت . نازی‌ها میگفتند که‌این حریق‌کار کمونیست‌هاست و توطئه‌ئی برضد دولت بوده است . کمونیست‌ها بشدت منکر این اتهام شدند ومیگفتند خود رهبران حزب هیتلر این حریق‌را بپاکردند تابهانه‌ئی برای حمله‌برمخالفانشان‌فراهم‌سازند.

سپس ترور نازی یا باصطلاح « ترور قهوه‌ئی »[۱] در سراسر آلمان آغاز گشت . ابتدا پارلمان تعطیل شد (هرچند که نازی‌ها در آن اکثریت داشتند) . و تمامی قدرت دردست هیتلر و اعضای کابینه‌اش قرارگرفت . آنها نمیتوانستند قانون وضع کنند وهرکارکه میل داشتند انجام دهند .

باین ترتیب قانون اساسی جمهوری وایمار از بین برده شد و تمام مظاهر دموکراسی علناً از میان رفت . آلمان تا این زمان بصورت یکنوع حکومت فدرال بود اما شکل حکومت فدرال هم پایان یافت وقدرت حکومتی

۱ــ بخاطر آنکه نازی‌ها پیراهن قهوه‌ئی و لباس متحدالشکل‌قهوه‌ئی رنگ می‌پوشیدند .

تمام آلمان‌در برلین متمرکز گشت . درهرمقامی یکنفردیکتاتور مطلق‌العنان منصوب گشت که فقط تابع دیکتاتور مافوق خود بود و بدیهیست که هیتلر دیکتاتور عالی‌ومافوق همه بود .

در حالیکـه این تغییرات صورت میپذیرفت ، دسته‌های نظامی نازی یعنی « گروه‌های طوفان » [۱] به چپاول و غارت در سراسر آلمان‌پرداختند و حکومت خشونت‌ووحشت فوق‌العاده وحشیانه‌و حیرت‌انگیزی‌را برقرارساختند که در نوع خود بی‌نظیر بود . پیش از آن هم حکومت‌های ترور و وحشت وجود داشت « تروورسرخ » (بوسیله نیروهای انقلابی) وتروورسفید (از طرف نیروهای ضدانقلابی) سابقه داشت اما این قبیل تروورها وقتی پیش می‌آمـد که کشور یا گروه حاکمه‌ئی بامخاطرات بزرگ مواجه میگشت ودرجنگهای داخلی با مسئلهٔ مرگ و زندگی روبرو میشد . معمولا آن تروورها عکس‌العمل خطرات‌مهیب و بعلت ترس دائمی بود .

در مقابل نازی‌ها چنین مخاطراتی وجود نداشت و هیچ‌بهانه‌ئی هم برای ترس ایشان نبود . آن‌ها بر حکومت مسلط بودند وهیچ نوع‌مخالفت یا مقاومت مسلحانه هم در برابر خود نداشتند . بدینقرار « ترور قهوه‌ئی » عکس‌العمل هیجان‌های فوق‌العاده وترس نبود بلکه اقدامی عمدی وخونسردانه بودکه با کمال توحش و خشونت میخواست هرکس را که با نازی‌ها همراه و موافق نیست ازمیان بردارد .

فایده ندارد که فهرستی از اعمال خشونت‌آمیز و نفرت انگیزی‌که در آلمان پس از روی کارآمدن نازی‌ها صورت گرفته است و هنوز هم ادامه دارد نقل شود . حملات وحشیانه ، کتك زدن‌ها ، شکنجه‌ها ، تیراندازی‌هاو کشتارها بمیزان بسیار وسیع برضد مردان و زنان بدون تفاوت‌جریان‌داشته است. گروه‌های عظیمی از مردم بزندان‌ها و به اردوگاههای اسیران فرستاده

---

۱ ــ افراد این گروه‌های طوفان بعلت حروف اول کلمات گروه‌های طوفان درزبان آلمانی ، اس اس نامیده میشدند و بهمین نام معروف شدند .

شدند و باآن‌ها فوق‌العاده بدرفتاری میشود .

کمونیست‌ها مورد حملات بسیار شدید و سبعانه قرار گرفتند اما باسوسیال دموکرات‌های اعتدالی کمی بهتر رفتار شد . یهودی‌ها بقصد کشت مورد حمله واقع میشدند و پاسیفیست‌ها (دوستداران‌صلح وآشتی)،لیبرال‌ها ، هواداران اتحادیه‌ها ، و انترناسیونالیست‌ها سایرکسانی بودند که دستخوش حملات نازی‌ها میگشتند .

نازی‌ها علناً میگفتند که جنگی برای ریشه‌کن ساختن مارکسیسم و مارکسیست‌ها و عملا برضد تمام « چپ‌ها » شروع کرده‌اند . یهودی‌ها نیز میبایست از تمام کارها و مشاغل ومقامات بر کنار شوند . هزاران نفر استاد و معلم وموسیقیدان و قانون‌دان و قاضی و پزشك و پرستار یهودی از کارهای خود عزل و اخراج شدند . دکانداران یهودی مورد تحریم قرار میگرفتندو کارگران یهودی ازکارخانه‌ها بیرون رانده میشدند .

نازی‌ها به‌نابودکردن کتابهائی که تأیید نمیکردند نیزپرداختند و آنها را درمیدان‌های عمومی میسوزاندند . روزنامه‌ها با کمال خشونت و برای کمترین اختلاف نظریا انتقاد توقیف و تعطیل میشدند. خبرهیچ یك ازوقایع هولناك وحشت و ترروری که در کشور رواج داشت اجازهٔ انتشار نمی‌یافت . حتی زمزمه کردن پنهانی این‌اخبارهم باکیفرشدید مواجه میشد .

تمام سازمان‌ها و احزاب ، جزسازمان‌های حزب نازی ممنوع شدند . حزب کمونیست پیش از همه و بعد حزب سوسیال دموکرات و بدنبال آن‌ها حزب مرکزی کاتولیك و بالاخره ناسیونالیست ها که متفقین نازی‌ها بودند ممنوع گشتند . اتحادیه‌های کارگری عظیم آلمان که مظهر کاروفداکاری و قربانی‌های نسل‌ها کارگران آلمان بود همه درهم شکست ودارائی‌واموالشان ضبط شد . فقط یك حزب ، ویك سازمان میتوانست باقی باشد ، آنهم حزب نازی بود .

فلسفهٔ عجیب نازی گلوی همه کس را میفشرد ، معهذا ترس از ترور نازی باندازه‌یی بود که هیچ‌کس جرأت نمیکرد سربلند کند . آموزش

وپرورش ، تآتر ، هنر ، علوم ، همه می‌بایست نشان نازی داشته باشد ودر خدمت حزب نازی باشد .

هرمان گورینگ یکی از رهبران عالیرتبهٔ حزب هیتلر میگوید : «آلمانی واقعی باخون خود می‌اندیشد !. یکی دیگر ازرهبران نازی‌میگوید: «دوران خرد محض و علوم بدون تمایل سپری شده است» . بکودکان آلمان تعلیم داده میشود که هیتلر . مسیح ثانوی است که از خود عیسی مسیح هم بزرگتر است . حکومت نازی بتوسعهٔ آموزش و دانش درمیان مردم‌وبخصوص در میان زنان توجه زیاد ندارد . در نظرهیتلری‌ها جای زن درخانه و مطبخ است ومهمترین وظیفه‌اش زائیدن فرزند میباشد تا در راه دولت بجنگد و کشته شود .

دکتر« یوزف‌گوبلس» یکی دیگر از رهبران نازی که وزیر «تبلیغات وهدایت افکار عمومی » است گفته است « جای زن در خانواده است وکارش اینست که برای وطن ومردم وطنش فرزند تهیه‌کند ... آزادی زنان خطری برای‌دولت میباشد . زن بایدکارهائی راکه برای‌مردانست به‌مردان‌بسپارد.» همچنین ، همین دکتر گوبلس میگویدکه روش او در« هدایت و روشن ساختن افکار عمومی » چه و چگونه است ومیگوید « قصد من آنست که مطبوعـات‌را همچون پیانوئی بکار برم .»

در ماورای تمام این وحشیگری‌ها و خشونت‌ها و آتش‌ها وصاعقه هـا محرومیت وگرسنگی‌طبقات متوسطی که موقع و مقام و ثروت‌خودرا ازدست داده‌اند قرار دارد . در واقع نهضت نازی مبارزه‌ئی برای بدست‌آوردن کار و نان بود . اخراج استادان و معلمان و پزشکان و پرستاران وغیره که‌یهودی بودند ازآنجهت بود که‌آلمانیهای باصطلاح آریائی » نمیتوانستند با آن ها برابری کنند و باین جهت با عطش و حسد به کامیابی های‌آن‌ها مینگریستند و میخواستند پست‌ها ومقامهای ایشان را بگیرند . دکانهای یهودیان بسته میشد زیرا آن‌ها در کسب و کار توانائی داشتند و رقیبانی سرسخت وپیروز بودند . بسیاری از مغازه‌ها و دکانهای غیریهودیان نیزبسته شد و صاحبانشان

از طرف نازی‌ها بازداشت شدند و بهانهٔ این اقدام آن بود که صاحبان این مغازه‌ها مظنون به استفاده جوئی و تعیین قیمتهای گزاف بوده‌اند. دهقانان هوادار نازی‌ها با عطش فراوان و مشتاقانه به املاك بزرگ «پروس شرقی» چشم دوخته بودند ومیخواستند آن‌هارا میان خودشان تقسیم‌کنند.

یکی از خصوصیات جالب برنامهٔ نازیها پیشنهاد برای محدود ساختن حداکثر حقوق‌های دولتی به ۱۲۰۰۰مارك درسال بود که من نمیدانم این تصمیم را چگونه عملی ساخته‌اند. حقوق‌کنونی صدراعظم آلمان در هرسال ۲۶۰۰۰ مارك میباشد. پیشنهاد شده است که حتی حقوق مدیران یا کارکنان کمپانیهای خصوصی‌که از دولت کمك دریافت میدارند نباید درسال‌از ۱۸۰۰۰ مارك تجاوز کند در صورتیکـه این قبیل اشخاص معمولا حقوقهای بسیار هنگفت وگزاف دریافت میداشته‌اند.

میتوان این ارقام را با حقوقهای گزافی که مردم فقیرهند به مأموران عالیرتبهٔ حکومت بریتانیائی هند میپردازند مقایسه کرد. کنگره ملی هند در دوران اجلاسیه‌اش در کراچی پیشنهاد کرد که حد اکثر حقوق کارکنان دولت به ۵۰۰ روپیه درماه محدود شود.

نباید تصور کرد که فقط همین خشونت و ترور عامل پیروزی نهضت نازی‌میباشد. بدون تردید در میان بسیاری از آلمانی‌ها، صرفنظرازاکثریت عظیمی از کارگران، نسبت به هیتلر احساسات شورانگیز وجوددارد. اگر ارقام آخرین انتخابات‌را ملاك سنجش قرار دهیم او ۵۲درصد ازمردم‌آلمان را پشت سرخود دارد و ۴۸ درصد بقیه یا لااقل قسمت عمده‌ئی ازآن‌هارا با ترورو‌خشونت خفه میسازد.

هیتلر با این ۵۲ درصد از آراء عمومی که بهواداری خـود دارد محبوبیت فراوان کسب کرده است. کسانیکه به آلمان میروندازمحیط‌روحی که در آنجا بوجود آمده و صورت یکنوع احیای مذهبی را دارد صحبت میکنند. آلمانی ها احساس میکنند که بر اثر زمامداری هیتلر سال های دراز حقارت وتوهین و فشار که با پیمان ورسای بر آلمان تحمیل شده‌بود

سپری گشته است و اکنون میتواند دوباره آزادانه نفس بکشند.

اما نیمهٔ دیگر آلمان یا حدود نیمی ازآلمان که تحت فشار است بکلی طور دیگری فکر می‌کند، طبقهٔ کارگر آلمان کینه وخشم فراوانی‌را در درون سینهٔ خود می‌پرورانند وازترس انتقام هولناك وتسلط سبعانهٔ نازی‌ها آنرا ظاهر نمی‌سازد. آنها رویهمرفته درمقابل نیروی ترور وفشار تسلیم شده‌اند وبا غم‌و اندوه تماشاگر از میان رفتن تمام چیزهائی هستندکه با کار وفداکاری ایشان بوجودآمده بود.

یکی ازحیرت‌انگیزترین چیزهائی که درطی ماههای اخیردرآلمان پیش آمد. انقراض وزوال حزب بزرگ سوسیال دموکراتیك آلمان بودکه بدون کوچکترین کوشش برای‌مقاومت‌ازمیان‌رفت، این‌حزب‌قدیمی‌ترین‌وبزرگترین وبا سازمان‌ترین احزاب طبقهٔ‌کارگر دراروپا بود وستون فقرات انترناسیونال دوم حساب می‌شد. معهذا درکمال‌آرامی وبدون کوچکترین اعتراض-هرچند اعتراض خالی وبدون عمل هم‌کاری کاملا بیهوده و بی ثمراست - درمقابل‌تمام توهین‌ها و دشنام‌های ناروا با ضعف و ناتوانی سکوت کرد و عاقبت هم بکلی خاموش شد.

رهبران حزب سوسیال دمواکرت آلمان قدم بقدم درمقابل نازی‌هاعقب نشستند بامید اینکه این تسلیم شدن و تحمل حقارت‌کردن ممکن است لااقل چیزی را برای ایشان نجات دهد و باقی بگذارد. اما خود همین تسلیم شدن سلاحی برضد خودشان شد زیرا نازی‌ها به کارگران متذکر می‌شدند و نشان می‌دادندکه رهبران ایشان چگونه در مقابل مخاطرات نالایق هستندودرکمال پستی میگریزند.

درتاریخ ممتد مبارزات طبقات کارگر اروپا چندین پیروزی وبسیاری شکست‌ها وجود دارد اما هرگز یك چنین تسلیم پست و گریز از هدف‌های کارگران بدون کوچکترین و کمترین کوششی برای مقاومت سابقه نداشته است. حزب کمونیست کوشید که در مقابل نازی‌ها مقاومت‌کند وازکارگران خواست که باعتصاب بپردازند اما رهبران سوسیال دمـوکرات از آن‌ها

هواداری نکردند ودرنتیجه‌اعتصاب هم‌ناکام گشت . نهضت‌کارگری‌آلمان‌هرچند بظاهر درهم شکسته وسرکوب شده اما پنهانی ادامه دارد وتوسعه می‌پذیرد . با وجود سیستم جاسوسی نازی‌ها ظاهراً روزنامه‌های مخفی درچندین‌صدهزار نسخه پخش وتوزیع می‌شوند . بعضی ازرهبران سوسیال دموکرات‌آلمان‌هم‌که توانستنداز‌آلمان بگریزند میکوشیدند مقداری فعالیت‌های تبلیغاتی‌را باروشهای مخفی ازخارج دنبال کنند .

طبقهٔ‌کارگر‌آلمان بیش ازهمه از «ترور قهوه‌ئی» رنج‌کشید . اما افکار عمومی جهانیان بیشتر براثر سوء رفتارنسبت به یهودیان به هیجان آمد . دلیل این امر آنست‌که اروپابا جنگهای طبقاتی عادت‌داشت وهمیشه احساس‌همدردی بااحساس‌طبقاتی مربوط میشود وباین جهت اروپای سرمایه‌داری دربارهٔ‌فشاری که نسبت به طبقهٔ‌کارگر آلمان وارد می‌شد عکس‌العمل مهمی اظهار نمی‌داشت . در صورتیکه تضییقات وحملات نسبت به یهودیان جنبهٔ نژادی داشت و از نوع چیزهائی بودکه درقرون وسطااتفاق می‌افتادیا دراین اواخردرکشورهای‌عقب مانده مانند روسیهٔ تزاری روی‌میداد .

تضییقات وفشارهای رسمی‌که نسبت به تمام افراد یك نژاد صورت می‌گرفت در افکار عمومی اروپا و آمریکا اثر گذاشت و عکس‌العمل شدیدی بوجود آورد . مخصوصاً این تکان افکار عمومی از آن جهت بیشتروشدیدتر می‌شد که در میان یهودیان آلمان تعدادی از مشهورترین مردان جهان ، دانشمندان بزرگ ، پزشکان ، قانون دانان ، موسیقیدان و نویسندگان عالیقدر بودند که در رأس آنها نام بزرگ « آلبرت آینشتاین » میدرخشید. این اشخاص آلمان را وطن خود می‌شمردند و در تمام عالم هم‌آلمانی بحساب می‌آمدند ، هر کشور جهان بوجود چنین اشخاص افتخار می‌کرد اما نازی‌ها، تحت تأثیر احساسات شدید و جنون آمیز نژادی آن‌ها را بیرون راندند و باین مناسبت فریاد اعتراض‌ازسراسر جهان برخاست . سپس دکانهاومغازه‌های یهودیان و پیشه‌وران یهودی مورد تحریم رسمی قرار گرفت و عجب آن که نازی‌ها به این یهودی‌ها اجازهٔ خروج‌از آلمان هم نمیدادند : وناچار بودند

گرسنگی بکشند و نابود شوند . عاقبت فشار افکار عمومی جهان موجب گشت که ظاهراً در روشهای شدید خود نسبت به‌یهودیان تعدیلی بوجود آورند اما سیاست‌ضد یهودی ایشان همچنان ادامه یافت .

قوم یهودی هم هرچنددر سراسر جهان پراکنده شده است و در هیچجا هیچ ملت واحد یا سرزمینی نیست که ملت و وطن یهود معرفی شود ، ملت ناتوانی نیست که نتواند به اقدامات تلافی جویانه بپردازد . یهودیان قسمت عمده‌ئی از امور اقتصادی و مالی جهان را زیر تسلط خود دارندو باین جهت آرام وبیسروصداکالاهای آلمانی را تحریم کردند. و نه فقط به‌این‌کارپرداختند بلکه در کنفرانسی که در ماه مه ۱۹۳۳ در نیویورك تشکیل شد قطعنامه‌گی بتصویب‌رسید که مقرر میداشت: « تمام کالاها و مواد و محصولات صنعتی که در آلمان تهیه یا تکمیل‌میشود یا به نحوی به آلمان مربوط میشود ، همچنین حمل و نقل با کشتی‌های آلمانی و وسایل حمل‌ونقل آلمانی و تمام محصولات بهداشتی و تفننی و چیزهای دیگر آلمانی تحریم میگردد و بطورکلی از هر اقدام که به نحوی از انحاء کمکی برای رژیم کنونی آلمان باشد خودداری خواهد شد . »

این یکی از عکس‌العملهای هیتلریسم در خارج از آلمان بود . عکس‌العمل‌های دیگری هم پیش آمد که عواقب شدیدتری بوجود آورد . نازی‌ها پیمان‌ورسای را نفی میکردند ومیگفتند مخصوصاً باید ازلحاظ‌مرزهای شرقی آلمان درآن تجدیدنظر شود زیرا بوجود آوردن دالان دانتزیك برای لهستان قسمتی از سرزمین آلمان را ازسایر نواحی آلمان جدا میسازد . همچنین با هیاهوی بسیار خواستار آن بودند که از لحاظ نظامی وتسلیحاتی با دیگران‌برابر باشند. (لابد بیاد داری‌که با پیمان ورسای آلمان تا اندازهٔ زیادی خلع سلاح شد .)

نطق‌های آتشین و صاعقه آسای هیتلر که بوی خون میداد و تهدید تجدید تسلیحات آلمان را در برداشت سراسر اروپا و مخصوصاً فرانسه را منقلب میساخت زیرا فرانسه بیش از هر کشور دیگر از یك آلمان مسلح

و قوی میترسید . باین مناسبت چند روزی در اروپا احساس میشد که بزودی جنگ در خواهد گرفت. ناگهان ترس از نازی‌ها سبب گشت که درگروه‌بندی دولت‌ها و قدرت‌های اروپائی تغییری صورت پذیرد . فرانسه روشی بسیار دوستانه نسبت به روسیهٔ شوروی اتخاذ کرد . تمام کشورهائی که باپیمان ورسای بوجود آمده بودند یا از آن‌سود میبردند مانندلهستان، چکوسلواکی، یوگوسلاوی و رومانی ، ازترس آنکه پیمان ورسای لغو شود بیکدیگرپیوستند و به شوروی نزدیکتر شدند .

در اطریش وضع شگفت‌انگیزی پیش آمد . در آنجـا یك صدراعظم فاشیست بنام « دولفوس » زمامدار بود اما فاشیسم او با فاشیسم هیتلر تفاوت داشت . نازی‌های هوادار هیتلر در اطریش‌نیرومند بودند . اما دولفوس باآنها مخالفت میورزید .

ایتالیا از پیروزی هیتلر حسن استقبال کرد اما جاه‌طلبی های هیتلر را تشویق نمیکرد . در انگلستان‌که مدت چند سال روش دوستانه نسبت به‌آلمان پیش‌گرفته شده بود مردم احساسات ضد آلمانی پیدا میکردند و دوباره آنها را « هون‌های وحشی » مینامیدند . آلمان هیتلری بکلی از اروپا جدا شد و تنها ماند . کاملا نمایان بود کـه اگر جنگی درگیرد ، آلمان غیر مسلح در مقابل ارتش نیرومند فرانسه از پا در خواهد آمد و نابود خواهد شد . باین‌جهت هیتلر تاکتیك‌های خود را تغییر داد ولحنی صلح‌آمیز پیش گرفت. موسولینی هم به‌کمك او آمد و وعده کرد پیمانی میان چهار قدرت بزرگ اروپائی یعنی فرانسه و انگلستان و آلمان و ایتالیا بوجود آورد .

این پیمان عاقبت در ژوئن ۱۹۲۳ میان چهـار دولت مقتدر امضا شد در حالیکه فرانسه‌تا مدتی از امضای‌آن‌تردید داشت. تا آنجاکه ظاهرعبارات این پیمان نشان میدهد پیمانی بی خطر است و فقط حاکی از آنست‌که چهار دولت امضاکنندهٔ پیمان دربارهٔ امور بین‌المللی و مخصوصاً در مورد هرتغییر و تجدید نظری در پیمان ورسای با یکدیگرمشورت خواهند کرد . معهذااین اقدام اصولا کوششی بود برای بوجود آوردن یك گروه نیرومندضد شوروی.

فرانسه ظاهراً این پیمان را با بی‌میلی امضا کرد .

شاید بهمین‌جهت وبرای پاسخی بآن بود که پیمان عدم تجاوزی دراول ژوئیهٔ ۱۹۳۳درلندن میان شوروی‌وهمسایگانش امضاشد. وجالب توجه‌است‌که فرانسه نسبت باین پیمان شوروی علاقه وموافقت فراوانی اظهارمیداشت .

برنامهٔ اصلی‌واساسی هیتلر که درضمن‌برنامهٔ اساسی سرمایه‌داری‌آلمان هم می‌باشد ، آنست که قهرمان اروپا برای مبارزه با روسیهٔ شوروی بشود . اگرآلمان بخواهد سر زمین‌های بیشتری بدست آورد ناچار این اراضی را باید در اروپای شرقی یا اراضی اتحاد شوروی تصاحب کند . پیش از اینکه چنین اقدامی صورت پذیردآلمان باید مسلح شود و باین جهت باید درپیمان ورسای تجدید نظرصورت‌گیرد تابرای‌آلمان چنین امکانی بوجودآید یا لااقل مطمئن شود که‌کسی درمسلح شدن اودخالت نخواهدکرد . در این موردهیتلر به پشتیبانی و هواداری ایتالیا امیدوار است . اگر هـواداری انگلستان را نیز بدست آورد کارش آسان خواهد شد زیرا در این صورت خواهد توانست هنگام مذاکرات و مباحثات چهار دولت ، مخالفت‌های احتمالی فرانسه را بلااثر سازد .

باین جهت است‌که هیتلر می‌کوشید هواداری انگلستان را برای خود جلب‌کند و بهمین منظوراست‌که علناً میگویدکه اگرتسلط انگلستان بر هند ضعیف شود ، ضایعه وفاجعهٔ عظیمی خواهد بود . خود سیاست ضدشوروی هیتلر هم‌برای‌حکومت بریتانیابسیارجذابست زیراهمانطورکه برایت‌گفتم،امپریالیسم بریتانیا ازهیچ چیزباندازهٔ روسیهٔ شوروی نفرت ندارد و بیزار نیست . امـا مردم انگلستان چنان از فعالیت‌های‌نازی‌ها نفرت پیدا کرده‌اندکه مدتی‌طول خواهدکشید . تابتوان آنها رابرای قبول پیشنهادی برای تأیید هیتلریسم‌قانع وراضی ساخت .

بدینقرارآلمان نازی‌کانون طوفانی برای اروپا شده است‌که وجودش‌بر ترس‌های دیگری‌که دنیا رادرخودگرفته است افزوده میشود.آیادرخودآلمان چه اتفاق خواهد افتاد؟ وآیا رژیم «نازی» ادامه خواهد یافت ؟

آنچه مسلم است در آلمان مخالفت ونفرت شدیدی نسبت به نازی‌هاوجود دارد وتوسعه می‌پذیرد اما روشن است که هرگونه مخالفت سازمان یافته‌ئی از میان رفته وسرکوب شده است . در آلمان هیچ حزب یا سازمان دیگری‌وجود ندارد ونازی‌ها بر همه جا و همه چیز مسلط هستند . بنظرمی‌رسدکه در میان خود نازی‌ها هم ، دوگروه متفاوت هستند : یکی عناصر سرمایه‌دار و صاحبان صنایع بزرگ و غیره که جناح راست را تشکیل میدهند و دیگری اکثریت کسانی که‌صفوف عادی حزب را تشکیل میدادند و گروه‌هائی از کارگران هم بایشان ضمیمه شده‌اند ومجموعاً جناح چپ را بوجود می‌آورند. مردمی‌که هیتلررا باقدامات انقلابی میکشاندند تمایلات اصلاح طلبانه ضد سرمایه داری داشتند و بهمین جهت تدریجاً بسیاری از سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها را هم بداخل حزب پذیرفتند .

جناح‌های راست وچپ‌نهضت نازی‌با یکدیگرقدرمشترکی ندارندموفقیت بزرگ هیتلردرآن بوده است‌که توانسته این دوجناح متضاد راباهم‌نگاهدارد و هر یك را به اقدام برضد دیگری برانگیزد . فقط تا موقعی ممکن بود این دوجناح با هم پیوسته بمانندکه دشمن مشترکی در برابرشان وجود میداشت . واکنون‌که درداخل‌آلمان دشمن مشترکی وجود ندارد، خواه ناخواه اختلاف میان‌آنها توسعه خواهد یافت .

این تصادم بخوبی محسوس بود. جناح چپ‌نازی‌ها درخواست داشت‌که چون نخستین انقلاب باپیروزی پایان یافته است اکنون باید «دومین انقلاب» آغازگرددکه باید برضد سرمایه‌داری ومالکان بزرگ وغیره باشد ولی‌هیتلربا این دومین‌انقلاب باکمال‌شدت مخالفت‌کرد وآنراازمیان برد وبدینقراربطور قاطع درصف سرمایه‌داران ومالکان جناح راست قرارگرفت. ازآنجاکه بیشتر دستیارانش اکنون مقامهای عالی رااشغال کرده‌اند وبرای خود وضعی‌آسوده‌و مرفه دارند بهیچوجه تغییرات تازه‌یی نمیخواهند .

آنچه دربارهٔ هیتلریسم برایت نوشتم بسیار مفصل شده است . اما قبول میکنی که پیروزی نازی‌ها در آلمان و عواقبی که بوجود آورده است برای

اروپا و برای تمام‌جهان نتایج دامنه‌داری در بر خواهد داشت . بدون تردید نهضت نازی فاشیستی است و خود هیتلر هم نمونهٔ کامل و مشخص یك فاشیست میباشد . اما نهضت نازی بیش از فاشیسم ایتالیا توسعه داشته و با اصلاح طلبی همراه بوده است آینده نشان خواهد داد که آیا عناصر اصلاح طلب در آن‌تغییراتی بوجودخواهند آورد ویا سرکوب‌خواهند شدوازمیان‌خواهندرفت.

نظریه‌های اصولی و خشك مارکسیستی تا اندازه‌ئی با رشد نهضت نازی تغییر یافته و دچارابهام شده است . بنابر نظریهٔ مارکسیستی تنها طبقهٔ انقلابی واقعی ، طبقهٔ کارگر است و موقعیکه اوضاع اقتصادی وخیم‌تـر میشود ، طبقهٔ کارگر، عناصر ناراضی واز دست رفتهٔ قشرهای پائین طبقات متوسط را بخود جلب خواهد کرد و عاقبت انقلاب کارگری صورت خواهدگرفت اما واقعیات نشان داد که در آلمان حوادث دیگری اتفاق افتاد . کارگران آلمان در ـ موقعیکه بحران فرا رسید بهیچوجه جنبهٔ انقلابی نداشتند و طبقات انقلابی بیشتر از قشرهای پائین طبقات متوسط کـه موقعیت خود را از دست داده و ناراضی شده بودند تشکیل میشد. این وضع با نظریهٔاصلی مارکسیسم جور نمی‌آید .

بعضی مارکسیست‌های دیگر میگویند کـه نباید بمارکسیسم بصورت نظریه‌ئی جامد و قالبی یا مذهبی‌نگریست که یکباره مانند مذاهب مدعی بیان تمام حقایق میباشد. مارکسیسم در واقع یکنوع فلسفهٔ تاریخ و راهی برای نگریستن بتاریخ و تشریح و پیوند دادن حوادث تاریخ بیکدیگراست. ضمناً روشی برای اقدام برای وصول به سوسیالیسم یا عدالت اجتماعی نیز میباشد. بدینقرار اصول‌آن میتواند از راههای‌مختلف با مقضیات مختلف‌وشرایط خاص و متغیر درزمان‌های مختلف وکشورهای مختلف انطباق پذیرد .

یادداشت مؤلف (نوامبر ۱۹۳۸) :

از موقعیکه نامهٔ بالا در پنجسال وسه ماه پیش نوشته شد . هیچ چیز باندازهٔ رشد و افزایش قدرت و حیثیت آلمان نازی تحت رهبری هیتلر « در سیاست جهانی نمایان نبوده است . هیتلر امروز بر اروپا مسلط است و دولت ـ های مقتدر و بزرگ یاآنان که بظاهر بزرگ بودند در برابر او سر فرود آوردند و از تهدید او بر خود میلرزند . بیست‌سال پیش آلمان شکست‌یافت، از پا درآمد و سرکوب شد. و اکنون بدون هیچگونه‌پیروزی نظامی یاجنگ، هیتلرآنرا بصورت کشوری فاتح و پیروز درآورده است . پیمان ورسای فرو مرده و مدفون شده است .

نخستین منظور هیتلر پس از روی کار آمدن و زمامداریش سرکوب کردن و از میان‌بردن مخالفانش در داخل آلمان و تحکیم موقعیت‌حزب‌نازی بود . پس ازآنکه تمام‌آلمان را « نازی » کرد تصمیم‌گرفت به تمایلات چپی در داخل صفوف نازی که‌خواستار یك انقلاب دوم و ضد سرمایه‌داری بودپایان دهد . باین مناسبت سازمان‌های پیراهن قهوه‌ئی‌ها منحل گشت و در ۳۰ ژوئن ۱۹۳٤ رهبران آنها تیرباران شدند . بسیاری از آلمانیهای دیگر و از جمله ژنرال فون‌شلایخر که زمانی صدراعظم آلمان بود نیزکشته شدند .

در اوت ۱۹۳٤ « فون هیندنبورگ » رئیس جمهور آلمـان در گذشت و هیتلر مقام او را احراز کرد در حالیکه‌هم رئیس جمهوری و هم صدراعظم بود . از آن پس مرد مطلق‌العنان آلمان گشت که با لقب « فورر » یا «رهبر مردم‌آلمان » نامیده میشد .

در میان مردم ناکامی و حرمان خیلی زیاد بود وباین جهت سازمانهای نیکوکاری وسیع تشکیل‌گردیدکه تقریباً اجباری بود ، تا بمردم حرمان زده کمك بدهند . همچنین اردوگاههـای کار اجباری تشکیل شد کـه کارگران بیکار به آنجا اعزام میشدند . تعداد زیادی از یهودیان بزور ازکارهای خود اخراج گشتند و مقام‌های آن‌ها به آلمانی‌ها واگذارگردید . وضع اقتصادی

آلمان بهتر نشد وحتی بدترهم شد اما بیکاری بظاهر از میان رفت . دراین ضمن تجدید تسلیحات بشکلی مخفی ادامه یافت و تـرس از آلمان افزایش پیداکرد .

دراوایل سال ۱۹۳۵ درحوزهٔ «سار» مراجعه به‌آراء عمومی‌صورت گرفت واکثریت قاطع وهنگفتی بنفع‌الحاق به‌آلمان رأی دادند واین‌ناحیه به آلمان ضمیمه‌شد. درماه مه‌آنسال هیتلرعلناً مادهٔ مربوط به خلع سلاح‌آلمان،درپیمان ورسای رازیرپاگذاشت وفرمان خدمت نظامی اجباری را صادرکرد و برنامهٔ عظیمی برای تجدید تسلیحات‌آغازگردید. هیچیك ازدولت‌های بزرگ ومقتدر «جامعهٔ‌ملل» کاری دراین موردنکردند زیراهمه‌راترس فراگرفته بودومخصوصاً فرانسه سخت وحشت زده بود .

فرانسه دربارهٔ‌انعقاد یك پیمان‌اتحاد باروسیهٔ شوروی بمذاکره‌پرداخت. اماحکومت بریتانیاترجیح دادکه باآلمان‌نازی همراه‌شودودرماه ژوئن ۱۹۳۵ یك پیمان دریائی امضاکرد. این حوادث عواقب شگفت انگیزی بوجودآورد. فرانسه‌که احساس می‌کردانگلستان ازکناراومی‌گریزد، بسوی ایتالیا متوجه گشت وموسولینی‌که فکرمیکرد موقع و فرصت خوبی برایش فراهم شده است هجوم به حبشه را آغازکرد .

درماه‌مارس ۱۹۳۸ هیتلربسوی‌اطریش حرکت‌کردو«آنشلوس» یاالحاق واتحاد اطریش وآلمان رااعلان داشت . باز هم « جامعهٔ ملل » اقدامی بعمل نیاورد. دراطریش هم فعالیت دامنه‌دارو بسیار خشن ووحشیانه برضد یهودیان آغازگشت .

سپس چکوسلواکی هدف تجاوز نازی‌ها قرارگرفت وتا چند ماه مسئلهٔ آلمانی‌های «سودت» اروپا را بهیجان آورده بود . انگلستان به سیاست نازی کمك بسیارمیداد وفرانسه هم جرأت نداشت‌برضد این سیاست بعملی‌بپردازد . عاقبت بر اثر تهدید شروع جنگ فوری ، فرانسه از حمایت چکوسلواکی که متفقش بود شانه خالی‌کرد و انگلستان هم در این خیانت سهیم بود . با پیمانی که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ میان آلمان و انگلستان و فـرانسه و ایتالیا

منعقد شد سرنوشت چکوسلواکی مسلم گشت. نواحی «سودت» وبسیاری‌ازنواحی دیگرچکوسلواکی ازطرف‌آلمان اشغال شد وبااستفاده ازاین‌فرصت، لهستان‌و مجارستان هم قسمتهائی ازچکوسلواکی را تصاحب کردند.

بدینقرار اروپا بشکل تازه‌ئی تقسیم گشت که در آن فرانسه و انگلستان قدرت‌های درجهٔ دوم حساب می‌شدند وآلمان نازی تحت حکومت‌هیتلر بشکلی پیروزمندانه بردیگران اولویت‌وتسلط داشت.

۱۹۱

خلع سلاح

۲۰ اوت ۱۹۳۳

برایت گفتم که کنفرانس اقتصادی جهانی که در لندن تشکیل شدبا شکست مواجه گشت . کنفرانس بپایان رسید و نمایندگان شرکت کننده در آن به کشورهاشان بازگشتند درحالیکه امیدوار بودند دوباره در موقعیت مناسب‌تری یکدیگررا بازیابند و باهم ملاقات کنند .

یکی دیگر از کوششهائیکه در زمینهٔ همکاری جهانی با شکست مواجه گشت کنفرانس خلع سلاح بود . این کنفرانس بنابـر میثاق جامعهٔ ملل میبایست تشکیل شود . پیمان ورسای مقرر میداشت‌که آلمان (وسایر کشور-های مغلوب درجنگ مانند اطریش و مجارستان) خلع سلاح‌شوند .آلمان‌حق نداشت که نیروی دریائی یا هوائی یا ارتشی بزرگ نگاهداری‌کند همچنین پیشنهاد شده بود که سایر کشورها هم باید تدریجاً خلع سلاح شوند تـا تسلیحات در همه جابه حد اقل و فقط برای ضرورت حفظ امنیت داخلی‌ملت‌ها تقلیل پذیرد .

نخستین قسمت این برنامه که خلع سلاح آلمان بود بـلافاصله اجرا گشت . اما قسمت دوم آن که خلع سلاح عمومی بود بصورت امیدی عالی باقی ماند و هنوزهم باقیست . برای انجام همین دومین قسمت برنامه بودکه کنفرانس خلع سلاح بالاخره سیزده سال پس از امضای پیمان ورسای تشکیل شد . اما پیش از آنکه کنفرانس عمومی تشکیل گردد کمیسیون‌های تدارک کنفرانس ، سالها در بارهٔ این موضوع باصطلاح مطالعه میکردند .

سرانجام در اوایل سال ۱۹۳۲ کنفرانس خلع سلاح تشکیل گشت .

ماهها از پی‌هم و سالها از پی‌هم با مطالعهٔ پیشنهادهای مختلف که همه را رد میکرد و قرائت گزارشهای مختلف و استماع استدلالهای بیشمار و بی‌پایان وقت صرف میشد. این کنفرانس در واقع بجای آنکه کنفرانس خلع سلاح باشد، صورت کنفرانس تسلیحاتی را بخود گرفت. هیچگونه موافقتی نمیتوانست بوجود آید زیرا هیچ کشور حاضر نبودمسئله را ازلحاظ وسیعتر و جنبهٔ جهانی آن مطرح سازد. هر کشور میخواست که دیگران خلع‌سلاح شوند و تجهیزات و قدرت نظامی خودرا تقلیل دهند اما اوهمچنان قدرت خودرا حفظ کند.

تقریباً تمام کشورها روش خود خواهانه داشتند اما مخصوصاً روش ژاپن و بریتانیا ازاین لحاظ بیش از دیگران مغرضانه‌بود و مشکلات‌فراوانی بوجود می‌آورد. در همان موقع که کنفرانس مشغول کار بود ژاپن بدون اعتنا به «جامعهٔ ملل» جنگ خونین و متجاوزانهٔ خودرا در منچوری دنبال میکرد. دوجمهوری از کشورهای آمریکای جنوبی نیز بایکدیگر میجنگیدند. انگلیس‌ها بمب‌های خودرا برسر افراد قبایل نواحی شمالغربی هند فرو میریختند. مخالفت امریکا نسبت بتجاوز ژاپن بسرچین بعلت روش بریتانیا که نسبت به ژاپن دوستانه رفتار میکرد بلااثر میشد.

از پیشنهادهای مختلف که برای خلع سلاح مطرح گشت سه پیشنهاد عمده از طرف روسیهٔ شوروی وایالات متحدهٔ آمریکا و فرانسه داده شد. روسیهٔ شوروی پیشنهاد میکرد که بطور کلی تمام کشورها تسلیحات خود را ۵۰ درصد تقلیل دهند. آمریکا پیشنهاد میکرد که یك ثلث از تسلیحات کاسته شود. اما انگلستان با این هردو پیشنهاد مخالفت میکرد و میگفت نمی‌تواند از تسلیحات ونیروهای نظامی خود و مخصوصاً نیروهای دریائی خود کم کند زیرا این نیروها فقط برای منظورهای پلیسی وحفظ امنیت بکارمیروند.

فرانسه با خاطراتی که ازتجاوزهای مکرر آلمان داشت دائماً در بارهٔ «امنیت» تأکید میکرد یعنی میخواست ترتیبی داده‌شود که تجاوز را اگر

غیرممکن نمیسازد لااقل دشوار سازد . فرانسه پیشنهاد میکرد که یك نیروی بین‌المللی تحت سرپرستی جامعهٔ ملل تشکیل شود که برضد متجاوز بکار رود و هرملت هم فقط نیروی مختصری برای امنیت داخلی خود نگاهدارد و تمام نیروهای هوائی تحت فرمان جامعهٔ ملل قرار گیرد . بااین پیشنهاد هم مخالفت شد زیرا گفته میشد تمام قدرت در دست دولتهای بزرگ قرار خواهد گرفت که بر جامعهٔ ملل مسلط هستند و در نتیجه فرانسه بر اروپا مسلط خواهد گشت .

آیا متجاوز کیست ؟

این سؤال یکی از مسائل دشوار بود زیرا معمولا هر ملت متجاوز مدعی می‌شود که باقدامات دفاعی میپردازد . ژاپن در منچوری ، ایتالیا در حبشه قبول نداشتند که متجاوز هستند . در جنگ بزرگ جهانی هم هر کشور مخالفان و دشمنان خودرا متجاوز میشمرد بنابراین لازم بود که توصیفی جامع و قاطع و روشن در باره تجاوز و متجاوز بعمل‌آید تادرصورت لزوم اقدام برضدمتجاوز ، تکلیف روشن باشد .

روسیهٔ شوروی توصیفی‌را مطرح ساخت که بنابر آن اگر کشوری نیروهایش را به‌داخل مرزهای کشوری دیگربفرستدیا سواحل کشور دیگری‌را در محاصره بگیرد متجاوز بشمار می‌آید . پرزیدنت روزولت رئیس‌جمهوری آمریکا و کمیته‌ئی که از طرف جامعهٔ ملل تعیین شده بود نیز « متجاوز » را بهمین شکل توصیف میکردند . همین توصیف هنگام امضای قراردادهای عدم تجاوز میان شوروی و همسایگانش نیز پذیرفته شد . بیشتر کشورها چه بزرگ و چه کوچك ، و از جمله فرانسه با این توصیف موافق بودند . اما ژاپن از این توصیف سخت ناراضی بود و انگلستان هم آنرا نمی‌پذیرفت و میخواست موضوع‌همچنان مبهم‌بماند . ایتالیاهم‌ازانگلستان هواداری میکرد.

پیشنهاد انگلستان برای خلع سلاح مبنی برآن بود که برای انگلستان لازم نیست که تسلیحاتش را تقلیل دهد بلکه سایر کشورها باید خلع سلاح شوند . در مورد بمباران‌های هوائی همه کس باتحریم کامل آنها موافق بود

اما انگلستان شرطی با این عبارت اضافه کرد که « مگر برای منظورهای پلیسی و امنیت در نواحی شورشی .» که منظورش آن بود دستش برای بکار بردن بمباران در داخل قلمرو امپراطوریش باز بماند . این شرط ازطرف دیگران قبول نشد و در نتیجه تمامی موضوع تحریم و الغای کامل بمبارانها ازمیان رفت .

آلمان هم طبعاً درخواست میکرد که مساوی دیگران باشد ، یا باید به او اجازه داده شود که از نو و تا حدود دیگران مسلح گردد ،یادیگران میبایست خلع سلاح شوند و تسلیحاتشان به میزان آلمان محدود شود . این استدلال پاسخی نداشت . زیرا میثاق جامعهٔ ملل تصریح میکرد که خلع سلاح آلمان مقدمه‌ئی برای خلع سلاح دیگران میباشد . در موقعیکه این مباحثات جریان داشت نازیها در آلمان روی کار آمدند و روش تجاوزآمیز و تهدیدکنندهٔ آنها فرانسه و دیگران را بوحشت انداخت و به سخت گیری بیشتر واداشت وهیچ‌یك از دوصورت پیشنهاد آلمان پذیرفته نشد .

علاوه برمشکلات عادی که در راه‌خلع‌سلاح وجوددارد ، درپشت‌صحنه‌ها نیز توطئه‌ها و دسیسه‌هائی صورت میگیرد که مخصوصاً بوسیلهٔ مأموران مخفی و عمال صنایع اسلحه سازی که حقوقهای گزاف دریافت میدارند انجام میشود . دردنیای سرمایه‌داری جدید ، تهیه و فروش اسلحه و وسایل کشتارو نابودی یکی‌از پر رونق‌ترین صنایع میباشد . این سلاحها برای حکومت‌های مختلف ساخته میشود زیرا معمولا حکومت‌ها هستند که با یکدیگر بجنگ میپردازند درحالیکه سلاحهارا مؤسسات خصوصی تهیه میکنند . .

صاحبان اصلی این مؤسسات اسلحه سازی ثروتهای هنگفت بدست می‌آورند ومعمولا بادولتها خیلی‌نزدیك‌هستند. در بارهٔ « سربازیل‌زاهاروف » که یکی ازین قبیل اشخاص بود دریکی از نامه‌های سابقم مطالبی برایت گفتم . سهام شرکت‌ها ومؤسسات اسلحه‌سازی سودهای هنگفتی‌میدهند و باین جهت‌اغلب خریداران فراوان دارد وبسیار گران است . بسیاری‌ازشخصیت - های ممتاز درزندگی عمومی‌وحکومت‌ها در این قبیل مؤسسات سهامدارهستند.

جنگ وتدارکات جنگی بمعنی سودواستفاده برای مؤسسات اسلحه‌سازی میباشد. آنها بطور کلی به تجارت مرگ مشغولندودستگاههای کشنده‌وماشینهای نابودکننده خودرا به هرکس که خریدارباشد بدون‌هیچگونه تفاوتی‌میفروشند. درموقعیکه جامعهٔ ملل‌روش ژاپن رادرتجاوزبرچین محکوم میساخت، مؤسسات اسلحه سازی انگلستان وفرانسه ودیگران، آزادانه وبدون ملاحظه، هم‌به‌ژاپن وهم بچین اسلحه میفروختند.

روشن است که خلع سلاح واقعی بمعنی زیان و نابودی صاحبان این صنایع می‌باشد و داد وستد ایشان ازمیان می‌رود. باین جهت است که آن‌ها با تمام مساعیشان می‌کوشند از آنچه برای ایشان ضایعه و مصیبتی بزرگ خواهد بود جلوگیری کنند. در واقع آنها اقدامات خیلی بیشتری بعمل می‌آورند.

کمیسیونی از طرف «جامعهٔ ملل» تعیین گشت که دربارهٔ وضع و کار مؤسسات خصوصی اسلحه سازی به تحقیق بپردازد و پس ازتحقیقات ومطالعات خود باین نتیجه رسیدکه این مؤسسات و صاحبان این صنایع دربوجود آوردن ترس ازجنگ ومتقاعد ساختن کشورهای خودشان برای‌اتخاذ سیاستهای‌جنگی نقش عمده داشته‌اند و دارند. همچنین معلوم گشت که این مؤسسات اخبار دروغ و گزارش‌های جعلی دربارهٔ هزینه‌های نظامی و قدرت نظامی و دریائی و هوائی‌کشورهای مختلف منتشر می‌سازند تا دیگران را به افزایش‌هزینه‌های نظامی و خرید مهمات جنگی وادار سازند. این‌هاکوشیده‌اند ومی‌کوشندکه کشوری را برضدکشوری دیگربرانگیزند وبایجاد مسابقهٔ تسلیحاتی میان‌آنها کمک می‌دهند.

صاحبان این صنایع به مأموران عالیرتبهٔ دولت‌ها رشوه‌های گزاف پرداخته‌اند و نویسندگان روزنامه‌ها را خریده‌اند تا بتوانند در افکار عمومی اثر بگذارند. بعدهم با یکدیگر تراستها و انحصارهای بین‌المللی تشکیل داده‌اند تا قیمت اسلحه و مهمات وغیره را بالا ببرند و سودهای بیشتربچنگ آورند. کمیسیون جامعهٔ ملل پیشنهاد کرد که صنایع اسلحه سازی خصوصی

وغیر دولتی باید متوقف شوداما دراین موردهم بازحکومت بریتانیا با کمال سرسختی مخالفت کرده است .

این صنایع و مؤسسات اسلحه سازی در کشورهای مختلف همه با هم ارتباط نزدیك دارند .آنها احساسات وطن پرستی را برمی‌انگیزند وبامرگ بازی میکنند در حالی که خودشان بیوطن هستند وبرای کارشان بهیچ چیز پای‌بندنمیباشند و یکنوع انترناسیونال دارندکه «انترناسیونال مخفی» نامیده شده است .

بسیار طبیعی است که این اشخاص تمام مساعی خود را برای جلوگیری ازبوجودآمدن موافقتی دربارهٔ خلع سلاح بکاربرند . مأموران و عمال آنها درمحافل عالی سیاسی رفت وآمد دارند، همین قیافه‌های شوم هنگام کنفرانس خلع سلاح درژنو هم دیده می‌شدندکه می‌کوشیدند از پشت پرده سر نخها را بکشند و نمایندگانی راکه در دست آنها همچون عروسك‌های خیمه شب بازی بودند باقدام وگفتار وادارند .

اغلب دستگاه‌های جاسوسی و فعالیت‌های مخفی حکومت‌های مختلف هم با این « انترناسیونال مخفی » اتحاد و همکاری نـزدیك دارد . هـر کشور و هر حکومت جاسوسانی را بکار وا می‌دارد تا از اسرار پنهانی کشورهای دیگر اطلاعاتی کسب‌کنند . گاهی اوقـات جاسوس‌ها گرفتار و رسوامیشوند و در این مواقع فوراً حکومت‌های خودشان منکر ارتباط بـا ایشان می‌گردند .

« آرتور پونسونبی » که چند سال پیش معاون وزارت امور خارجهٔ بریتانیا بود و اکنون « لرد پونسونبی » شده است در ماه مه ۱۹۲۷ باشاره به همین فعالیت‌ها در مجلس عامهٔ بریتانیا گفت : « در موقعی‌که ما براسب عالی اخلاق سوار می‌شویم باید این واقعیات را درنظر بگیریم‌که جعل‌اخبار، سرقت ، دروغگوئی، رشوه دادن، وفساد درتمام وزارت خانه‌های امورخارجه وتمام حکومت‌های جهان رواج دارد... منظوراینست‌که اگرازلحاظ‌مقررات عادی اخلاقی سنجیده شودنمایندگان مادرخارجه اگرنتوانند اسرار پنهانی

را ازبایگانی‌های مخفی کشوری که به‌آنجا میروند بدست آورند در واقع به بی‌لیاقتی‌درانجام وظایف خود متهم میشوند .»

از آنجا که این دستگاه‌ها فعالیتشان مخفیانه است ، بازرسی کردن کار آنها دشوار می‌باشد . آنها در سیاست خارجی کشورهای خودشان نفوذ و تأثیرفراوان دارند . این قبیل سازمانها وسیع و نیرومند می‌باشند. سازمان « انتلیجنت سرویس » با فعالیت‌های مخفی بریتانیا شاید امروز از همه‌قوی‌تر باشد و شعب و شاخه‌های بیشتر دارد . یکی از نمونه‌های کار آنها اینست که یکی ازجاسوسان مشهور انگلیسی یکی از مقامات عمدهٔ حکومت شوروی رادر روسیه بدست‌آورد !

« سر ساموئل هوئر » وزیر کابینهٔ انگلستان در دوران جنگ ریاست سازمان عملیات مخفی وانتلیجنت سرویس را در روسیهٔ تزاری بعهده داشت و اخیراً با کمال غرور اظهار داشت که دستگاه خبرآوری او بقدری خوب عمل می‌کرد که اوخیلی‌پیش‌ازدیگران از کشته شدن «راسپوتین» کشیش فاسدوبانفوذ روسی مطلع گشت .

مشکل واقعی دربرابر کنفرانس خلع سلاح این بوده است که بطور کلی کشورهادودسته می‌باشند : کشورهای راضی‌وکشورهای ناراضی، کشورهای‌مسلط وکشورهای اسیر، کشورهائیکه میخواهند وضع موجود باقی بماند وادامه یابد وکشورهائیکه خواستارتغییروضع میباشند، بدیهیست میان‌این دو گروه نمیتواند تعادلی بوجودآید همچنانکه دریك جامعه ، میان طبقهٔ حاکمه و طبقهٔ اسیر هم نمیتواند سازش ثابتی برقرار گردد .

جامعهٔ ملل رویهمرفته مظهرونمایندهٔ قدرتهای مسلط میباشد وباین‌جهت میکوشد وضع موجود را حفظ کند . پیمانهای امنیت وکوشش برای تعریف و توصیف ملت «متجاوز» همه بمنظورحفظ اوضاع موجود میباشد. احتمال‌داردکه هراتفاقی هم که بیفتد جامعهٔ ملل هرگز یکی ازقدرتهای بزرگی راکه براین سازمان مسلط هستند «متجاوز» معرفی نخواهدکرد . وهمیشه کوشش میشودکه طرف مقابل «متجاوز» قلمداد شود .

عناصر صلح‌طلب و کسانیکه میخواهند ازجنگ جلوگیری کنند باپیمان‌های امنیت موافق هستند وازآنها استقبال می‌کنند وباین جهت ازیك لحاظ به‌حفظ وضع موجود و غیر عادلانهٔ جهان کمك میدهند . وقتیکه در اروپا وضع چنین است درآسیا و افریقاکه قدرت‌ها و دولت‌های امپریالیستی نواحی‌وسرزمینهای پهناوری را متصرف شده‌اند طبعاً بیشترخواهان حفظ وضع موجود می‌باشند و در اینجاها حفظ وضع موجود بمعنی ادامهٔ تسلط و استثمار امپریالیستی و استعمارگرانه خواهد بود .

ایالات متحدهٔ آمریکاتاکنون ازاتحادیه‌ها ودسته بندیهای‌اروپائی بمنظور حفظ وضع موجود دوری جسته است .

هیچ چیز باندازهٔ شکست کوشش‌هائی که در راه خلع سلاح صورت می‌گیرد مسخره‌گی و دروغین بودن وضع جهان امروز را فاش نمیسازد . همه کس ازصلح صحبت‌می‌کند ودرعین‌حال خود رابرای جنگ آماده‌میسازد. پیمان «کیلوگ ـ بریان» جنگ را غیر قانونی ساخته است اماچه‌کسی‌آن را بیاد می‌آورد ؛

یادداشت مؤلف

پیشنهادی که‌آلمان‌به‌کنفرانس خلع‌سلاح داد، ردشدوباین جهت دراکتبر ۱۹۳۳آلمان ازکنفرانس خلع سلاح بیرون رفت وازعضویت درجامعهٔملل نیز کناره‌گرفت وازهمان زمان ازجامعهٔ ملل بیرون‌میباشد ژاپن نیزبرسرموضوع منچوری ازجامعهٔملل بیرون رفت، ایتالیاهم بعلت روش جامعه، نسبت‌بتجاوزش برحبشه ازجامعه جداشده است .

بدینقرار سه دولت بزرگ ومقتدر از جامعهٔ ملل جدا شده‌اند. درچنین وضعی هر گونه اتخاذ تصمیم بین‌المللی در بارهٔ خلع سلاح و تحت سرپرستی جامعهٔ ملل تقریباً غیرممکن‌میباشد. عملا هم‌پس از شکست کنفرانس خلع‌سلاح، تجدید تسلیحات با وسعت زیاد در تمام کشورها شروع شده است .

آلمان بتأسیس ارتش ونیروی هوائی عظیمی پرداخته است . انگلستان، فرانسه ، ایالات متحدهٔ آمریکا و کشورهـای دیگر هم مبالغ اضافی هنگفتی برای تسلیحات خود اختصاص داده‌اند .

۱۹۲

پرزیدنت روزولت در جستجوی راه‌علاج

۴ اوت ۱۹۳۳

میخواهم پیش از آنکه این داستان دراز بپایان برسد . کـه ناچار نمیتوان‌پایان آنرا زیاد بتأخیرانداخت. نگاه دیگری به ایالات متحدهٔ‌آمریکا بیفکنی. اکنون درآنجا آزمایشی بزرگ وجذاب در جریانست‌که‌دنیانگران آن میباشد زیرا تحولات آیندهٔ‌کاپیتالیسم به آن بستگی دارد .

باید تکرار کنم‌که ایالت متحدهٔ آمریکا ازتمام‌کشورهای سرمایه‌داری خیلی پیش‌تر است . ثروتش از همه بیشترمیباشد و از لحاظ صنایع و فنون‌هم از دیگران جلوتر است . آمریکا بـه هیچ کشوری مقروض نیست و فقط به اتباع خودش قرضهای داخلی دارد . بازرگانی صادراتیش بسیار زیاد و در حال رشد است و در عین‌حال‌قسمت ناچیزی معادل ۱۵ درصد بازرگانی عظیم داخلیش میباشد .

این کشور به‌تنهائی تقریباً باندازهٔ قارهٔ اروپا وسعت‌دارد اما تفاوتهای بزرگ میان آنهاست زیرا اروپـا به‌ملت‌ها و کشورهـای کوچك تقسیم شده است که هر يك برای خود دیوارهای مرتفعی ازعوارض‌گمرکی در مرزهای خود بوجود آورده‌اند درحالیکه ایالات متحده چنین مرزهائی در داخل خود ندارد که مانع داد و ستد بازرگانی شود . بهمین جهت بازرگانی داخلی آمریکا خیلی بیش از بازرگانی‌اروپا توسعه یافت واز این جهات برکشورهای فقیر ومقروض اروپا خیلی امتیازدارد. در آمریکا طلای فراوان، پول‌فراوان وکالای فراوان هست .

معهذا با تمام‌اینها بحران سرمایه داری‌گریبان آمریکای ثروتمند را

نیز گرفت و تمام غرورش را بر باد داد . سرنوشت مقدر ، بر سر مردمی که فعالیت و نیروشان حدی نمیشناخت فرود آمد. کشورروبهمرفته ثروتمند باقی بود، پول از میان نرفته بود ، اما تمام پولها در چند جا انباشته بود. درنیویورك صدها میلیون ثروت وجود داشت . « ج . پی.یرپونت مورگـان » بانکدار بزرگ هنوز با کشتی خصوصی لوکس و زیبایش کـه بیش از ۶۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ تمام شده بگردش و تفریح میپرداخت و با اینهمه نیویورك « شهرتشنه » توصیف میشد .

سازمان شهرداری شهر بزرگی مانند شیکاگو عمـلا ورشکست بود و نمیتوانست دستمزد و حقوق هزاران نفرکارکنان و کارگرانش را بپردازد . در عین‌حال در همین شیکاگو یك بازار مکاره و نمایشگاه عظیم جهانی ترتیب داده شد که « قرن پیشرفت و ترقی » نام داشت .

این تضادها فقط به ایالات متحدهٔ آمریکا محدود نیست . اگر بلندن بروی ثروت و تجمل طبقات ممتاز انگلیسی بشکلی فوق‌العاده بچشم میزند . البته نه در محله‌های فقیر و کثیف . ولی اگر به لانکاشایر (که مرکزصنایع بافندگیست) یا نواحی دورتر شمالی‌و مرکزی انگلستان، یا به بنادر ایالات « ولز » و « اسکاتلند » بروی ، صفهای دراز کارگران بیکار و چهره‌هـای فرسوده و ماتمزده و شرایط دشوار و تیرهٔ زندگی را خواهی دید .

یکی از خصوصیات نمایان سالهای اخیرآمریکا رشدجنایات ومخصوصاً افزایش انواع « گانگستر » هاست یعنی دزدانی که با هم بصورت یك‌گروه‌کار میکنند وهرکس راکه‌درراه ایشان قرارگیرد بضرب گلوله‌ازپا درمی‌آورند . گفته میشود از وقتی که قانونی برای منع و تحریم مشروبات الکلی‌تصویب شد عملیات‌گانگستری خیلی بیشترشده است .

منع و تحریم مشروبات الکلی کمی پس از جنگ جهانی صورت‌قانون بخودگرفت واین امر تا اندازه‌ئی بآنجهت بود که کارفرمایان بزرگ می‌ـ خواستند کارگرانشان از صرف این مشروبات احتراز کنند تا بهتر بتوانند بکـار بپردازند . اما ثروتمندان خودشان باین قوانین اعتنائی نداشتند

و مشروبات را بطور قاچاق وغیرقانونی از خارجه وارد میکردند. بطوریکه کم‌کم یك تجارت عظیم غیرقانونی برای مشروبات الکلی بوجود آمد و توسعه یافت.

این تجارت وداد و ستد غیرقانونی « بوت‌لگینگ » نامیده میشد که هم شامل قاچاق و حمل مخفیانه مشروبات الکلی از خارجه و هم تولید و تهیهٔ مخفیانه در داخلهٔ آمریکا میگشت. معمولا این مشروبات که مخفیانه تهیه میشد خیلی بدتر وزیان‌بارتر ازالکل واقعی و طبیعی بود. اماکن خرید و فروش و مصرف این مشروبات « اسپیك ـ ایزی » (آسان حرف بزن) نام داشت که در آنجاها مشروبات‌با قیمت‌های خیلی گزاف خرید و فروش میشد وهزاران میخانهٔ مخفی ازین‌نوع در تمام شهرهای بزرگ آمریکابوجودآمد.

بدیهیست‌تمام این کارها مخفیانه‌وغیرقانونی بود و برای جریان افتادن آن به مأموران پلیس و سیاستمداران و مقامات دولتی رشوه‌های کلان دادهٔ میشد، گاهی هم آنهارا تهدید میکردند و در فشار میگذاشتند و میکشتند. این عملیات‌وسیع که برخلاف قانون جریان داشت به رشد و افزایش گروههای گانگستران کمك میداد. منع استعمال مشروبات الکلی از یکسو برای کارگران و مردمان روستاها مفید بود و از سوی دیگر مفاسد بزرگی ببار می‌آورد و تجارت قاچاق « بوت لگینگ » توسعه می‌یافت. تمامی مردم آمریکا درمقابل این موضوع به‌دو گروه تقسیم شده بودند. طرفداران‌تحریم مشروبات «خشك‌ها»، وکسانی‌که با این تحریم مخالف بودند «ترها» نامیده میشدند.

از جمله جنایات بسیار هیجان‌انگیز و ناراحت‌کنندهٔ گانگسترها سرقت کودکان خردسال ثروتمندان بود که آنها را مخفی میساختند تا در مقابل دریافت پول و فدیه‌ئی‌آزادشان کنند. چندی پیش فرزند « لیندبرگ » خلبان مشهور بهمین ترتیب سرقت‌شد که موجب‌حیرت و اندوه جهانیان گردید و این کودك خردسال تا سرحد مرگ مورد خشونت قرارگرفت وکشته شد.

تمام این چیزها بانضمام رکود و بحران اقتصادی و آفتابی شدن این

حقیقت که بسیاری ازمأموران عالیرتبه وصاحبان صنایع و بانکها وغیره فاسد و نالایق هستند اعصاب مردم آمریکا را بهیجان می‌آورد ودرهم میشکست . بهمین جهت هنگام انتخابات ریاست‌جمهوری در نوامبر ۱۹۳۲ میلیونها نفرمردم آمریکا متوجه « روزولت » گشتند و امیدوار بودند که او بتواند کمکی برای بهبود اوضاع بدهد . روزولت ازجملهٔ «ترها» وطرفدار الغای تحریم مشروبات واز حزب دموکرات آمریکا بود که بندرت رئیس جمهوری ازاین حزب انتخاب شده است .

مقایسه‌کردن کشورهای مختلف ودر نظر داشتن خصوصیات مشخصهٔ آنها همیشه بسیارمفیداست باین جهت‌می‌توان حوادث اخیرایالات متحده راباآلمان و انگلستان مقاسه‌کرد . مقایسهٔ آمریکا با آلمان وجه مشابهت بیشتری پیدا می‌کند زیرا این هردوکشورهرچند بسیارصنعتی هستند تعدادکشاورزانشان‌هم زیاد است . درآلمان تعدادکشاورزان ۲۵ درصد جمعیت‌کشوراست ودرایالات متحده ۵۰ درصد . این کشاورزان در تعیین سیاست ملی نقش عمده و مؤثری دارند درصورتیکه درانگلستان چنین‌نیست زیرا تعدادکشاورزان خیلی‌کم‌است و چندان اهمیتی ندارد ولی در این اواخر کوشش می‌شود که تعداد ایشان افزایش یابد .

یکی ازعلل‌عمدهٔ نهضت‌نازی درآلمان‌رشدتعداد افرادی ازقشرهای‌پائین طبقات‌متوسط بودکه‌زندگی خود راازدست میدادند وتعدادآنهاپس‌ازانفلاسیون وتورم پولی‌آلمان بسرعت زیاد میشد.همین طبقه بودکه درآلمان‌احساس‌انقلابی پیدا می‌کرد. درآمریکا هم همین طبقه درحال رشداست و«پرولتاریای‌یقه‌سفید» نامیده می‌شود تا از « پرولتاریای کارگری » که کمتر یقهٔ سفید بکار میبرد متمایزباشد .

یکی دیگر از جهات مقایسه ، بحران پولی می‌باشد . «مارك»آلمان و « پوند » انگلیسی و « دولار » آمریکائی از وابستگی به طلا جدا شدند و انفلاسیون پیش آمد و بانکها ورشکست شدند . در انگلستان ورشکستگی بانکی پیش نیامد زیرا در آنجا بانك‌های کوچك زیاد نیست و چند بانك

بزرگ برتمام امور بانکی مسلط هستند .

ازجهات دیگرهم جریان حوادث دراین سه کشور بیکدیگرشباهت‌دارد، ابتدا درآلمان بحران پیش‌آمد. بعد در انگلستان وبعد در ایالات متحده، در پشت‌سر «نازی‌ها» درآلمان و «حکومت ملی»دربریتانیا هنگام انتخابات ۱۹۳۱ وپرزیدنت روزولت درانتخابات نوامبر ۱۹۳۲، درهرسه‌کشورکما بیش طبقات یکسانی وجود داشتند . این‌ها افرادی از قشرهای پائینی طبقهٔ متوسط بودند که اغلبشان سابقاً در احزاب دیگر بودند ولی علل اقتصادی جای ایشان را تغییرداد .

بدیهیست این مقایسه را نباید خیلی توسعه داد . نه‌برای‌آنکه‌تفاوتهای ملی دراین سه‌کشور وجود دارد بلکه از آن جهت‌که اوضاع درانگلستان و آمریکا هنوز باندازهٔ آلمان تکامل نیافته است . اما مطلب اینجاست‌که‌نفوذهای اقتصادی یکسانی در این هرسه‌کشورکه ازلحاظ صنعتی بسیار تکامل یافته‌اند دست اندرکار می‌باشد و طبعاً نتایجی هم‌که ببار می‌آورند کما بیش یکسان خواهد بود . در صورتی‌که در فرانسه (یا درکشورهای دیگر) تغییرات باین اندازه وبدین‌گونه نیست زیرا فرانسه هنوز بیشتر جنبهٔ‌کشاورزی وکمترجنبهٔ صنعتی دارد .

روزولت درماه مارس۱۹۳۳ریاست جمهوری‌آمریکا را عهده‌دار گشت و بلافاصله‌با بحران‌بانکی شدیدی مواجه‌شد واین امرغیرازرکودوبحران‌بزرگ کلی بودکه ادامه داشت . چند هفته بعد روزولت وضع کشوررا درموقعی که او بریاست جمهوری رسید بصورت‌کشوری‌که «وجب بوجب بسوی مرگ میرفت» توصیف‌کرد .

روزولت باقدامات سریع و قاطعی پرداخت . از کنگرهٔ آمریکا درخواست کرد در مورد بانک‌ها و صنایع و کشاورزی اختیاراتی به‌اوبدهد وکنگره هم که تحت تأثیر بحران و نفوذ افکار عمومی از روزولت هواداری می‌کرد،این اختیارات را به او داد . روزولت عملا دیکتاتورآمریکا(منتهی دیکتاتوری دموکرات) شد و هر کس در انتظار آن بود که او باقدامات

فوری بپردازد تا همه‌را از وضع مصیبت بارشان نجات دهد . اوهم با سرعت برق اقداماتی کرد و در ظرف چند هفته با فعالیت‌های گوناگونی آمریکارا تکان دادو اعتماد خیلی بیشتری نسبت بخودش در میان مردم بوجوجودآورد.

ازجمله اقدامات بسیارقاطع پرزیدنت روزولت اینها بود :

۱ـ اجازه دادکه دولار از بستگی با طلا جدا شود و قیمتش تنزل‌پیدا کند بدین ترتیب تااندازه‌ئی انفلاسیون پیش‌آمد و بار وامداران سبك شد .

۲ـ با پرداخت مبالغ نقدی به‌کشاورزان کمك داد ومبلغ عظیم ۲۰۰۰ میلیون دولار (دومیلیارد دولار) برای‌کمك بکشاورزان اختصاص داد .

۳ـ فوراً ۲۵۰،۰۰۰ نفررا بکارهای عمومی مانند خدمات جنگلی و کارهای جلوگیری از طغیان رودها گماشت . این امر تااندازه‌ئی ازتعداد بیکاران میکاست .

٤ـ از کنگره خواست که ۸۰۰ میلیون دولار برای کمك به بیکاران اختصاص داده شود وبااین تقاضا موافقت شد .

۵ ـ مبلغ هنگفت ۳۰۰۰ میلیون دولار اعتبار تعیین کردکه باید وام گرفته میشد وصرف کارهای عمومی میگشت تا بیکاری تخفیف پذیرد .

۶ـباکمال سرعت قانون منع و تحریم مشروبات الکلی‌راملغی‌ساخت.

تمام این مبالغ هنگفت می‌بایست بوسیلهٔ وام از ثـروتمندان گرفته میشد . تمام سیاست روزولت آن بود و هست که قدرت خرید مردم را زیاد کند . وقتی که مردم پول در دستشان‌باشد بخریدکالامیپردازند وپول‌بجریان می‌افتد و رکود بازرگانی خود بخود تخفیف می‌پذیرد . بهمین منظورمیباشد که باجرای طرح‌های دامنه دار کارها و خدمات عمومی پرداخته است تـا کارگران بیکار مشنول کارشوند و پولی بدست آورند . و باز بهمین منظور است‌که میکوشد مزدکارگران را زیاد کند وازساعات کارشان بکاهد . وقتی از تعداد کار هر کارگر در روز کاسته شود معنیش اینست‌که تعداد بیشتری کارگرمشنول کارخواهند شد .

این روش درست مخالف روش کارفرمایان در زمانهای بحران ورکود

اقتصادی بود . آن‌ها تقریباً همیشه میکوشیدند که از میزان مزدها بکاهند و برساعات کار بیفزایند تا کالاهاشان بقیمت ارزانتری تمام شود و بتوانند آنرا راحت‌تر بفروشند . اما روزولت میگفت اگرمامیخواهیم کالاهارا بامیزان و مقدار توده‌ها تولید کنیم باید بتوده‌ها هم قدرت خرید آن هارا بدهیم و برای این منظور باید دستمزدهای عالیتری میان توده‌ها توزیع و تقسیم کنیم .

همچنین حکومت روزولت وامی به روسیهٔ شوروی پرداخت تا بتواند پنبهٔ آمریکارا خریداری کند . دو کشور به مذاکراتی برای امکان مبادلات جنسی وسیع میان خود پرداختند .

تا کنون آمریکا دولتی کاملا سرمایه داری و کاپیتالیستی بوده است که در آن رقابت کامل و نامحدود وجود داشته است وبدولت «اندیوالیست» و فعالیت های آزاد و نامحدود فردی معروف بوده است . سیاست جدید روزولت با این اصول کلی سازش ندارد زیرا از راه‌های مختلف بدخالت در کارهای صنایع و بازرگانی و کشاورزی و غیره پرداخته است‌یعنی عملامقدار زیادی نظارت دولتی را در کار صنایع برقرار ساخته است منتهی نام دیگری به‌آن نهاده است . در واقع یکنوع سوسیالیسم دولتی بوجود آورده است که ساعات کار و شرایط کار را تنظیم میکند و صنایع را تحت نظارت‌قرارمیدهد و مانع مسابقهٔ کشنده و نابودکنندهٔ دیگران میگردد . روزولت این روش‌را « همکاری در تنظیم برنامه ونظارت دراجرای برنامه » مینامد .

این روش‌اکنون با همان حرارت و نیروی خاص آمریکائی پیش‌میرود و دنبال میشود . کارکردن کودکان ممنوع شده است و به‌کودکان تا ۱۶ سالگی نباید کار رجوع شود .

شعارهای « مزدبیشتروساعات‌کارکمتر» مطرح گشته است . این‌فعالیت و تبلیغات « افزایش رفاه » نامیده میشود و تبلیغات دامنه داری در سراسر کشور صورت میگیرد . هواپیماها پیامهای تبلیغاتی در این باره برای کارفرمایان و دیگران فرو میریزند .

در هررشتهٔ جداگانه ازصنایع خواسته شده است که خودشان«مقرراتی» برای مزد بیشتر و غیره وضع کنند و آنرا به مرحلهٔ عمل درآورند اما اگر نتوانند خودشان چنین‌کاری را انجام دهند حکومت بشکلی ملایم آن‌ها را تهدیدکرده است که این کار را خود انجام خواهد داد.

از کارفرمایان فردی خواسته شده است که پیمان‌هائی با کارگران خود امضا کنند که مزد بیشتر و ساعات کارکمتر برای ایشان در نظر گرفته شود. به کارفرمایانی که در این زمینه پیشقدم باشند نشانهای افتخار اهداء میشود و برای تجلیل از آن‌ها حلقه‌های افتخار ایشان در ادارات پست هرشهر نصیب میگردد.

تمام این اقدامات موجب شده است که قیمت‌ها بالا برود و داد و ستد رونق بیشتری بگیرد اما پیشرفت واقعی در احساسات و روحیات مردم است. احساس شکست کم‌کم از میان میرود و در میان توده‌های مردم و مخصوصاً طبقات متوسط اعتقاد به‌پرزیدنت روزولت افزایش می‌یابد. اورا با پرزیدنت «لینکلن» قهرمان بزرگ آمریکا مقایسه میکنندکه در هنگامی بحرانی در دوران جنگهای داخلی مقام ریاست جمهوری را عهده دار شد.

حتی در اروپا مردم کم‌کم متوجه او شده‌اند و انتظار دارند که او رهبری جهانی را برای از میان بردن بحران اقتصادی عهده دار شود. اما او در کنفرانس اقتصادی جهانی لندن در میان نمایندگان سایر کشورها محبوبیتی نیافت زیرا به‌نمایندگان خود دستور داد که قبول نکنند که دولار با طلا بستگی پیدا کند وبا هیچ چیزکه در اجرای طرح‌های بزرگ او در ایالات‌متحده تضاد پیداکند موافقتی نشان ندهند.

سیاست روزولت مسلماً سیاست «ناسیونالیسم اقتصادی» میباشد و هدفش آنست‌که اوضاع آمریکا را بهتر سازد. بعضی حکومت‌های اروپائی این سیاست را دوست نمیدارند ومخصوصاً بانکداران از آن ناراضی هستند. حکومت بریتانیا تمایلات مترقیانهٔ روزولت را تأیید نمیکند. بریتانیا بیشتر هوادار بانکداران وسرمایه‌داران بزرگ است.

روزولت نقشی جدی‌تر ومؤثرتر از پیشینیان خود درامور جهانی اجرا میکند . در موضوع خلع‌سلاح و سایر مسائل بین‌المللی روشی روشن‌تر و مترقی‌تر از روش بریتانیا اتخاذ کرده است . تهدید مؤدبانه‌ئی که نسبت به هیتلر نشان داد موجب گشت که لحن او ملایم‌تر شود ، همچنین تماس‌بااتحاد شوروی را آغازکرد و ادامه میدهد .

مسئلهٔ بزرگ‌امروز در آمریکا و جاهای‌دیگر اینست‌که آیا روزولت موفق خواهد شد ؛ اوکوشش دلیرانه‌ئی انجام میدهد که سرمایه‌داری بتواند ادامه پیداکند . اما موفقیت او بمعنی آنست کـه سرمایه‌داران و بانکداران بزرگ (بیگ‌بیزنس) از مقام خود سقوط کنند و بنظر نمیرسد که آن‌ها به چنین وضعی تن در دهند . سرمایه‌داران و بانکداران بزرگ آمریکائی در جهان امروز بزرگترین و مقتدرترین صاحبان منافع مستقر هستند و حاضر نیستند که فقط در مقابل دستور یـا خواهش پرزیدنت روزولت از قدرت و امتیازات خود دست بکشند . فعلا وضع آرام است زیرا افکـار عمومی و محبوبیت پرزیدنت روزولت بر امور مسلط است اما آن‌ها در کمین فرصت هستند . اگر پیشرفت محسوسی در اوضاع آمریکا حاصل نشود افکارعمومی از پرزیدنت روزولت روگردان خواهد شد و در آنوقت سرمایـه‌داران و بانکداران بزرگ علناً بمیدان می‌آیند .

بسیاری از ناظران با صلاحیت تصور میکنند کـه پرزیدنت روزولت دست بکار غیرممکنی برده است و نخواهد توانست موفق شود. شکست او موجب خواهد شدکه «بیگ‌بیزنس» (سرمایه‌داری بزرگ) دوباره بر امور مسلط شود و احتمالا قدرتی بیش از پیش بدست آورد زیرا دستگاه سوسیالیسم دولتی که روزولت بوجود آورده است در اینموقع برای سود و منفعت‌خصوصی آنها مورد استفاده‌قرارخواهد گرفت . نهضت‌کارگری درآمریکازیاد قوی‌نیست و ممکن است به‌آسانی سرکوب شود .

یادداشت مؤلف (در ۱۹۳۸)

کوشش عظیم پرزیدنت روزولت برای غلبه بر بحران اقتصادی وانطباق دادن کاپیتالیسم با اوضاع و شرایط تازه هرچند تغییرات اساسی بوجود نیاورد اما موفقیت نسبی حاصل کرد. اوضاع امریکا بهبود یافت.

کوشش روزولت اصولا بر اساس اجرای طرح‌های بزرگ کمکی و انتقال قسمتی از سود صنایع به‌کارگران بودکه این کار میبایست از راه قانع ساختن کارفرمایان بپرداختن مزد بیشتروبرقراری ساعات‌کارکوتاه‌ترصورت میگرفت. کارفرمایان بزرگ مخصوصاً «فورد» با این نظر مخالفت بودند و آنرا حمله‌ئی به آزادی خودشان تلقی میکردند. مقرراتی که می‌بایست برای صنایع و کشاورزی تهیه شود با ناکامی مواجه‌گشت و اعتصابهای متعدد پیش آمد. کارگران آمریکائی قدرت بیشتر یافتند و بیشتر فهم طبقاتی پیدا کرده‌اند و روحیه تازه‌ئی در آن‌ها رشد یافته است. اعضای اتحادیه‌های کارگران هم خیلی بیشتر شده‌اند.

وقتی که وضع اقتصادی بهتر شد، «بیگ‌بیزنس» (سرمایه‌داری بزرگ) هم مقاومت بیشتری در مقابل روزولت نشان داد. دادگاه عالی آمریکا مؤثرترین قسمت‌های دو قانون مهمی که روزولت وضع‌کرد: یکی «قانون بهبود ملی» و دیگری «قانون تعدیل کشاورزی» را مخالف قانون اساسی آمریکا و غیر قابل اجرا معرفی کرد. بدینقرار «نیودیل» (طرح‌نو روزولت) در واقع بامشکلات فراوان مواجه‌گردید و خنثی شد.

در سال ۱۹۳۶ روزولت برای دومین بار با اکثریتی هنگفت بریاست جمهوری انتخاب شد. مبارزهٔ اوبا سرمایه‌داری بزرگ (بیگ بیزنس) ادامه دارد. اما کنگرهٔ آمریکا دیگر تحت نفوذ وتسلط او نیست و در موارد گوناگون‌با اومخالفت‌نشان داده است.

۱۹۳
شکست پارلمانها

۶ اوت ۱۹۳۳

حوادث‌اخیر را تا اندازه‌یی با جزئیاتشان از نظر گذراندیم و بسیاری از نیروها وتمایلاتی‌راکه بدنیای‌متغیر ما شکل‌میدهد دیدیم. در میان واقعیات نمایانی‌که در این زمان وجود دارد دو مطلب هست‌که قبلا هم متذکر شدم ولی شایستهٔ توجه بیشتری است . این دو ، یکی شکست نهضت‌کارگری‌بشکل سابق و نوع قدیمی سوسیالیسم در سالهای پس از جنگ ، و دیگری انحطاط و شکست پارلمانها میباشد .

قبلا برایت‌گفتم‌که چگونه سازمان کارگری‌که « انترناسیونال دوم » را تشکیل میدادند موقعی‌که جنگ جهانی در سال ۱۹۱٤ آغاز گشت ، در هم شکستند . این امر نتیجهٔ ضربت ناگهانی جنگ بودکه احساسات شدید ملی را بر انگیخت و جنون موقتی جنگ همه مردم را در بر گرفت . اما درچهار سال اخیر حوادثی دیگر و بسیار پرمعنی روی داده است که از نظر فهم موقعیت نهضت کارگری اهمیت دارد . در این چهار سال اخیر بزرگترین بحران اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری پیش‌آمد که هرگز سابقه نداشت و در نتیجه فقر و تیره روزی کارگران بشکل روزافزونی افزایش یافت . معهذا این‌وضع ناگوار بطورکلی درهمه‌جا و مخصوصاًدرانگلستان و ایالات‌متحده ، موجب تقویت و توسعهٔ احساسات انقلابی درمیان‌توده‌های کارگران شد . ظاهراً شکل قدیمی شکل‌کاپیتالیسم درحال درهم‌شکستن است . ازلحاظ « اوبژکتیو » یعنی آنطور که واقعیات ظاهری نشان میدهد شرایط و اوضاع برای تغییرات بزرگ و بوجود آمدن اقتصاد سوسیالیستی مساعد و

آماده میباشد . اما اکثریت عظیم مردمی که باید مخصوصاً خواستار چنین وضعی باشند یعنی کارگران تمایلی به انقلاب نشان نمیدهند . احساسات انقلابی در میان کشاورزان محافظه کار آمریکائی ، و بطوریکه چند بار بـرایت گفته‌ام ، میان قشرهای پائینی طبقات متوسط اغلب کشورها ، بیشتراست تا در میان کارگران . این طبقات باشدت بیشتر و گستاخانه‌تر ومتجاوزانه‌تـر عمل‌میکنند ، این وضع‌در آلمان بخوبی نمایانست و بمیزان کمتری‌در انگلستان ، در ایالات متحدهٔ آمریکا و در جاهای دیگر هم نمایـانست . تفاوت اندازهٔ میان ایشان با خصائل ملـی آنها و به مـراحل مختلف توسعهٔ بحران در کشورهای‌مختلف بستگی دارد .

بـاید دید چرا کارگران که در نخستین سال‌های پس از جنگ آنقدر انقلابی بودند ، تا این‌اندازه خاموش شده‌اند و به هرچه حوادث برای‌ایشان پیش آورد تسلیم میشوند ؛ چرا حزب سوسیال دموکرات آلمان بدون هیچ - گونه مبارزه و مقاومتی درهم شکست و اجازه داد که نازیها درکمال سهولت نابودش کنند ؛ چرا حزب کارگر انگلستان اینقدر محتاط وارتجاعی است ؛ وچرا کارگران‌آمریکا ازآنها هم بیشترارتجاعی میباشند ؛

اغلب رهبران کارگران بخاطر بی‌لیاقتی‌شان و مخصوصاً بخاطر خیانت بمنافع طبقه کارگـر مورد اتهام قرار میگیرند و مسئول این وضع شمرده میشوند . بدون گفتگو بسیاری از ایشان شایستهٔ دشنام‌هائی‌که بایشان داده میشود هستند و بسیار تأسف آور است که دیده می‌شود آنها از عقایـد خود دست می‌کشند و نهضت کارگری را وسیله و تکیه‌گاهی بـرای ارضای جاه- طلبی‌های خود قرار میدهند . متأسفانه فرصت‌طلبی وخودخواهی (اپورتونیسم) درتمام مظاهر فعالیت های بشری بچشم میخورد . اما وقتی کـه فرصت طلبی و خودخواهی، امیدها وآرمان‌ها و فداکاری‌های میلیون‌ها نفرمردم‌ستمکشیده و رنجبر را برای پیشرفت‌ها و منافع شخصی مورد بهره‌برداری قرار میدهد یکی ازبزرگترین فاجعه‌های بشری میشود .

البته ممکن است رهبران کارگران ، شایستهٔ سرزنش باشند امـا

بالاخره رهبران هم نتیجه‌ئی از اوضاع و شرایط نهضت هـا میباشند . معمولا هر کشور حکومت و حکمرانانی دارد که شایستهٔ آنهاست وهر نهضت هـم رهبرانی دارد که در تجزیه و تحلیل نهائی مظهر و نمایندهٔ واقعی آرزوها وآرمان‌های‌آن هستند .

حقیقت اینست که در این کشورهای سرمایه‌داری ، رهبران کارگران و پیروان ایشان سوسیالیسم را آرمانی زنده نمیشمارند که خواهان فـوری آن باشند . کاپیتالیسم ، دست‌وپای سوسیالیسم را برای‌آنها به‌بندافکنده‌است. استثمار کشورهای مستعمره ثروت فراوانی برای سرمایه‌داران‌آن کشورها بوجود می‌آورد که سهم مختصری از آن را هم به کارگران میپردازند و باینجهت کارگران امیدوارند کاپیتالیسم سطح زندگی آنهارا بالا ببرد . در نظر آنها سوسیالیسم آرزو و آرمانی دوردست، و نوعی بهشت رؤیائی میباشد که باید بعدها تحقق پذیرد نه امروز . بهمین جهت مانند تصور قدیمی دربارهٔ بهشت محصول وآلت دست سرمایه‌داری شده است .

بدینقرار احزاب کارگری ، اتحادیه‌های کارگری،سوسیال‌دموکرات‌ها انترناسیونال دوم ، وتمام سازمان‌های مشابه‌آنها ، وقت خودرا بیهوده برای اصلاحات کوچك و ناچیز صرف میکردند واساس سازمان کـاپیتالیستی را همچنان دست نخورده باقی میگذاشتند . ایدآلیسم وآرمان‌های عالی‌را تدریجاً ازدست دادند وبصورت‌دستگاههای بوروکراتیك بیحاصلی درآمدند که درآنها روح یاقدرت واقعی وجود نداشت .

حزب کمونیست که سازمان تازه‌ئی از نهضت کارگری بودوضع دیگری داشت . پیام این حزب برای کارگران ، زنده‌تروفعال‌تر بود وکارگران‌را بیشتر جلب میکرد مخصوصاً که در پشت سر آن جذبهٔ اتحاد شوروی هـم وجود داشت . معهذا حتی این حزب هم در کشور های سرمایه داری موفقیت فراوان بدست نیاورد ونتوانست توده‌های کارگران را در اروپا یا آمریکا ، بحرکت آورد . در آلمان و درفرانسه این حزب تااندازه‌ئی قدرت‌یافت اما بطوریکه دیدیم نتوانست ازین قدرت استفاده کند ، یا لااقل در آلمان چنین

بود . از نظر بین‌المللی کمونیست‌ها در سال ۱۹۲۷ در چین و در سال ۱۹۳۳ درآلمان شکست‌های بزرگ خوردند .

باید دید چرا در این دوران رکود اقتصادی و بحران‌های مکرر وتقلیل دستمزدها و توسعهٔ بیکاری که باید احزاب کمونیست توسعه داشته باشند ، باشکست مواجه شده‌اند ؟

پاسخ باین سؤال آسان نیست . بعضی‌ها میگویند که این عدم موفقیت بعلت تاکتیك های نادرست وروش های اقدام اشتباه آمیز بوده است بعضی‌ها هم عقیده دارند که احزاب کمونیست به حکومت شوروی بستگی زیاد داشته‌اند و باین جهت سیاستشان بیش از آنکه جنبهٔ بین‌المللی داشته باشد تابع سیاست ملی اتحاد شوروی بوده است . اما این پاسخ‌ها بدشواری ممکن است بتواند وضع را توضیح دهد .

واقعیت اینست که حزب کمونیست در میان کارگران رواج پیدا نکرد بلکه افکارکمونیستی بمقدار زیاد مخصوصاً میان طبقات تحصیل کرده توسعه یافت . درهمه جا ، حتی درمیان هواداران کاپیتالیسم یکنوع انتظار و ترس وجود داشت و تصور میشد که بحران اقتصادی بشکلی اجتناب ناپذیربه‌نوعی از کمونیسم منتهی خواهد شد . بطور کلی همه قبول داشتند که نوع قدیمی کاپیتالیسم دورانش سپری شده است . این روش اقتصاد سود جویانه ، این سیاست غارت فردی ، که در آن هیچگونه نقشه‌ئی وجود ندارد و در آن نیروها تباه میشود و تناقضات و تصادمات و بحران‌های ادواری همیشگی است باید از میان برود و بجایش باید نوعی اقتصاد سوسیالیستی موزون و بابرنامه یا اقتصاد تعاونی برقرارگردد .

مفهوم این حرف لزوماً آن نیست که طبقهٔ کارگر پیروز شود زیرا ممکن است‌دولتی باشکل نیمه سوسیالیستی تشکیل گردد که بیشتر بسودطبقات مالك و دارا باشد . سوسیالیسم دولتی ، و کاپیتالیسم دولتی خیلی بهم شبیه هستندتنها مسئلهٔ متفاوت‌آنهااینست‌که آیا چه کسانی دولت را در اختیار دارند و چه‌کسانی از آن سود میبرند ؟ آیا تمامی جامعه از دولت بهره‌مند

میشود یا فقط طبقه‌ئی مشخص و دارا ؟

در حالیکه روشنفکران سرگرم مباحثات خود بودند ، قشرهای پائینی طبقات متوسط یا باصطلاح « خرده بورژوازی » در کشورهای صنعتی غربی باقدام پرداختند . این طبقات بشکلی مبهم احساس میکردند که سرمایه‌داری وسرمایه‌داران آنهارا استثمارمیکند وباین‌جهت نسبت به‌آنها خشمگین بودند اما ترس ازاینکه طبقه کارگریاکمونیسم روی کاربیاید وزمام اختیاررا بدست بگیرد خیلی بیشتربود .

کاپیتالیسم هم معمولا با این قبیل احساسات فاشیستی وفعالیت‌هاموافقت داشت زیرا احساس میکردکه راه دیگری برای متوقف ساختن کمونیسم‌ندارد. تدریجاً تقریباً تمام‌کسانی‌که ازکمونیسم میترسیدند بااین تمایلات که فاشیسم میباشد همراه ومتحدگشتند .کمابیش باین ترتیب بودکه در هرجا کاپیتالیسم بخطرمی‌افتاد و درمقابل کمونیسم قرار میگرفت یا احتمال پیروزی کمونیسم وجودداشت ، فاشیسم توسعه می‌یافت . در میان این دو قدرت فاشیسم و کمونیسم ، حکومت‌های پارلمانی ازمیان میرفتند .

همین جاست که به دومین مطلب نمایانی‌که در ابتدای این نـامه اشاره کردم یعنی انحطاط و شکست پارلمان‌ها میرسیم .

درنامه‌های سابقم مطالب بسیاری در بارهٔ رواج دیکتاتوری و شکست دموکراسی نوع قدیمی برایت گفته‌ام . این مطلب در روسیه ،ایتالیا ،اروپای مرکزی و اکنون در آلمـان نیز نمایانست‌که در آنجا حکومت پارلمانی‌حتی پیش از آنکه نازیها قدرت حکومتی را بدست آورند دچـار شکست شد . در ایالات متحده دیدیم که چگونه « کنگره » که پارلمان آمریکاست بـه پرزیدنت روزولت اختیارات وسیعی واگذار کرد . این جریان حتی‌درفرانسه وانگلستان، دوکشور اروپائی‌که قدیمی‌ترین و باثبات‌ترین سنن‌دموکراسی‌را دارند نیزنمایانست .

بدنیست مورد انگلستان‌را بیشترمطالعه کنیم .

روش اقدام انگلیسی هـا با روش های مردم روی قارهٔ اروپا بکلی

متفاوت است. آنها همواره میکوشند ظواهر قدیمی را حفظ کنند و بهمین جهت تغییرات آنها زیاد نمایان نیست. درچشم یك ناظر عادی، پارلمان بریتانیا هم چنان مانندسابق بکارخود ادامه میدهد اما واقعیت اینست که تغییرات عظیمی در آن روی داده است.

درزمانهای سابق مجلس عامهٔ بریتانیا مستقیماً قدرت را بکار می‌بست و یك عضو عادی و متوسط پارلمان می‌توانست در این مورد کاملا اظهار نظر کند. اما اکنون کابینهٔ وزیران و هیئت دولت است که در بارهٔ هرموضوع‌مهم تصمیم می‌گیرد و مجلس عامه در مقابل این تصمیم فقط مـی‌تواند «بلی» یا «نه» بگوید.

بدیهیست مجلس می‌تواند با دادن رأی منفی هیئت حکومت را ساقط و برکنار کند امااین‌اقدام بسیار جدی ومؤثریست که بندرت روی می‌دهد زیرا موجب آشفتگی‌های فراوان می‌شود و بدنبال آن باید انتخابات تجدیدگردد. اکنون وضع طوریست که اگر حکومتی در مجلس عوام اکثریت داشته باشد تقریباً می‌تواند هرکار که می‌خواهد انجام دهد و مجلس را هم با آن موافق سازد و صورت قانونی بآن ببخشد. بدین‌قرار قدرت از قوهٔ قانونگزاری‌به قوهٔ اجرائی منتقل گشته است و هنوز هم جریان این انتقال قدرت ادامه دارد.

همچنین‌اکنون پارلمان‌آنقدرکارهای مختلف دربرابرخود داردوباچنان مسائل غامضی مواجه میشود که عملا رسم چنین شده‌است که پارلمان فقطدربارهٔ اصول کلی هراقدام یا قانون تصمیم میگیرد واتخاذ تصمیم دربارهٔ جزئیات آن را بعهدهٔ دستگاه اجرائی حکومت یا ادارات وقسمت‌هائی از دستگاه حکومت واگذار میکند. بدین ترتیب قدرت نیروی اجرائی به مقدار زیاد افزایش یافته ودرموارد حساس، بهنگام ضرورت میتواند هرکارکه بخواهد انجام دهد وبدینسان پارلمان بیش از پیش تماس وارتباط خود را با فعالیت‌های‌مهم‌دولتی از دست می‌دهد.

اکنون مهمترین‌کار پارلمان انگلستان آنست کـه بانتقاد از تصمیمات

دولت وطرح سؤالات و اقدام بتحقیقات بپردازد و بالاخره هم سیاست کلی حکومت را تأیید کنند.

«هارولد . ج . لاسکی» متفکر واستاد معروف انگلیسی میگوید «حکومت ما یکنوع دیکتاتوری نیروی اجرائی میباشد که ترس ازشورش وعصیان پارلمان آنرا تا اندازه‌ئی تعدیل میکند.»

سقوط ناگهانی حکومت حزب کارگر انگلستان دراوت ۱۹۳۱ بشکل عجیبی روی داد که نشان میدهد پارلمان انگلستان تاچه اندازه دراین مورد بیکاره و بی اثر میباشد. معمولا درانگلستان وقتی حکومت سقوط میکند که در مجلس عامه شکست بخورد. درسال ۱۹۳۱ هیچ مسئله وموضوعی دربرابر مجلس قرار نگرفت. هیچکس نمیدانست چه حوادثی جریان داردوروی میدهد حتی بعضی ازخوداعضای کابینه هم اطلاعی نداشتند.

«رمزی مکدونالد» که نخست وزیر بریتانیا بود مخفیانه مذاکراتی با رهبران احزاب دیگرانجام دادوهمه باهم بدیدن شاه رفتند وناگهان کابینهٔ قدیمی ازمیان رفت وکابینهٔ تازه‌ئی بجای آن بوجود آمد که خبرش درروزنامه‌ها منتشر شد! بعضی از اعضای کابینهٔ سابق اولین بار باخواندن روزنامه‌ها ازاین وقایع خبر یافتند.

تمام این چیزها درانگلستان تازگی داشت وروشی غیردموکراتیك بود. این حقیقت که پارلمان عاقبت این تغییرات را تصویب کرد تفاوتی درغیردموکراتیك بودن آنها بوجود نمی‌آورد. این روش دیکتاتوری بود.

بدینسان حکومت حزب کارگر شبانه جای خودرا به حکومت تازه‌ئی که باصطلاح «حکومت ملی» نامیده میشدسپرد که درآن عناصر محافظه‌کاراکثریت داشتند و چند نفر وزیر ازاحزاب لیبرال وکارگر هم بودندتا رنگ ملی بآن بخشند و«رمزی مکدونالد» هر چند ازحزب کارگراخراج گشت همچنان نخست وزیر باقی ماند.

معمولا چنین حکومت‌های «ملی» در مواقعی بوجود می‌آیند که ترس از تغییرات بزرگ سوسیالیستی در پیش باشد و موقعیت طبقات ثروتمند را

متزلزل سازد یا بارهای سنگینی برای ایشان بوجود آورد . در ماه اوت ۱۹۳۱ چنین وضعی در انگلستان پیش آمد زیرا بحرانی روی داد که کمی بعد هم موجب گشت « پوند » انگلیسی پیوستگی خود را با طلا از دست بدهد . عکس‌العمل این وضع هم آن بود که نیروهای سرمایه‌داری موقعیت خود را بر ضد سوسیالیسم تحکیم کردند . « حکومت ملی » با تبلیغات خود توده‌های طبقات خرده بورژوای متوسط را ترساند که اگر کارگران روی کار بیایند تمام ثروت و دارائی طبقات متوسط را از میان خواهند برد،وبا این نیرنگ توانست هنگام تجدید انتخابات آراء این طبقات‌را به هواداری خود جلب کند و با اکثریت هنگفتی بحکومت باز گردد . «مکدونالد » و هوادارانش می‌گفتند که اگر «حکومت ملی» نباشد مسلماً کمونیسم پیروز خواهد شد .

بدینسان می‌بینیم که در انگلستان هم دموکراسی با شکل زمان‌های سابق از میان رفته است وپارلمان روبانحطاط می‌باشد . درمواقعیکه باید با مسائل مهمی که هیجانهای مردم را برمی‌انگیزد مواجه‌گشت دموکراسی روبه انحطاطمیرود وشکستمیخورد. این‌هیجانها ممکن‌است براثر تصادمات‌وتضادهای مذهبی وملی ونژادی‌پیش‌آید (مانند تصادم‌آریائیهای‌آلمانی درمقابل‌یهودیان) یابالاترازهمه براثر تصادمات وتضادهای اقتصادی باشد (مانند تصادمات میان «داراها و«نادارها») .

لابد بیادداری که دیدیم درسال۱۹۱٤وقتی چنین تضادهای مذهبی وملی درایرلندمیان ناحیهٔ «اولستر» وسایر نواحی پیش‌آمد حزب محافظه‌کاربریتانیا عملاازپذیرفتن تصمیم‌پارلمان سرپیچی کردوحتی بتشویق جنگ‌داخلی‌پرداخت. بدینقرارتاوقتی‌که جریانهای بظاهردموکراتیک‌میتوانند برای‌منظورهای‌طبقات «دارا»مفید واقع‌شوند این طبقات‌آنها رابرای حفظ‌منافع خودشان‌بکارمیبرند. اما موقعیکه همین جریانهای دموکراتیک در راه ایشان قرار گیرد ومنافع و امتیازات خاص ایشان راتهدیدکند ازدموکراسی روی گردان میشوندوروشهای دیکتاتوری رابکار می‌بندند .

احتمال بسیار دارد که پارلمان بریتانیا در آینده اکثریتی بدست آورد که هوادار تغییرات اجتماعی باشد. اگر چنین اکثریتی بخواهد باروش‌های پارلمانی به منافع مستقر طبقات «دارا» حمله کند بسیار ممکن است کـه صاحبان منافع حتی با خود پارلمان به مبارزه برخیزند وهمانطورکه در سال ۱۹۱۴ در مورد «اولستر» پیش‌آمد شورش و عصیان نسبت به تصمیم پارلمان را تشویق کنند.

پس‌می‌بینیم که طبقهٔ« دارا » ومتمتع تاوقتی هوادارپارلمان‌ودموکراسی می‌باشدکه‌بتوانداوضاع‌موجودرا حفظ کند.چنین‌وضعی را نمیتوان«دموکراسی» شمرد . بلکه در واقع بهره‌کشی از فکر دموکراسی برای منظورهای غیر دموکراتیك میباشد. حقیقت اینست‌که‌دموکراسی تاکنون امکان بوجودآمدن پیدا نکرده است زیرا اصولا میان سیستم سرمایه داری و دمـوکراسی تضاد نمایانی وجود دارد . اگر دموکراسی معنی ومفهوم واقعی داشته‌باشدمفهومش برابریست و این برابری نباید فقط در مورد رأی دادن باشد بلکه بایـد با برابری اقتصادی و اجتماعی نیز همراه باشد . در صورتی که کاپیتالیسم و سرمایه‌داری درست مفهوم مخالف آنرا دارد و اساسش بر آنست که چند نفری قدرت اقتصادی را بدست می‌آورند و آنرا برای استفاده و سود شخصی خود بکار می‌برند . این‌ها قوانینی وضع می‌کنند کـه وضع ممتاز ایشان را حفظ و تقویت‌کنند . هرکس‌که ازین قوانین سرکشی و سر پیچی کند «ناقض قانون ونظم» وآشوب طلب معرفی می‌شودکه جامعه باید اورا بکیفرش‌برساند. بدین قرار در سیستم سرمایه‌داری ، برابری وجود ندارد و آزادی هم که فقط در حدود قوانین کاپیتالیستی باشد مفهومش آزادی حفظ و حراست کاپیتالیسم می‌باشد.

تضاد و تصادم میان کاپیتالیسم و دموکراسی ذاتی و مداومست.. اما این تضاد اغلب با تبلیغات گمراه کننده و شکل‌های ظاهری دموکراسی از قبیل پارلمان‌ها ، و لقمه‌هائی که طبقات دارا پیش طبقات دیگر می‌اندازند تاآنها را راضی نگاهدارند ، پنهان می‌ماند. ولی زمانی فرا می‌رسد که دیگر

لقمه‌ئی برای افکندن باقی نمیماند ودرآنموقع تضاد وتصادم میان‌دوگروه‌کاملا نمایان میگرد واوج میگیرد زیرا اکنون مبارزه برسرموضوع واقعی و اساسی یعنی قدرت اقتصادی دولت میباشد .

موقعی که چنین مرحله‌ئی‌فرا میرسد تمام هواداران‌کاپیتالیسم که‌تاکنون بااحزاب مختلف بازی میکردند بایکدیگر متفق ومتحد میشوند تا باخطری‌که منافع مستقرایشان راتهدید میکند بمقابله پردازند . در چنین موقعی‌لیبرال‌ها وگروه‌هائی ازین نوع ، ازمیان می‌روند و شکل ظاهراً دموکراسی هم کنار گذارده میشود .

اکنون در اروپا و در آمریکا همین مرحله فرا رسیده است و فاشیسم که باشکال گوناگون در کشورهای مختلف مسلط است مظهر همین مرحله می‌باشد . در چنین وضعی کارگران چون آنقدر قدرت ندارندکه بتوانند با این نیروهای تازه و تقویت شدهٔ کاپیتالیسم روبرو شوند وضع دفاعی بخود میگیرند .

معهذا جالب توجه‌آنستکه سیستم‌کاپیتالیستی متزلزل میباشد و نمیتواند خود را با دنیای تازه سازش دهد . ومسلم بنظرمیرسدکه‌اگرکاپیتالیسم بتواند زنده بماند ناچارباید تغییرپذیرد وشکلی خشن‌تر بخودگیرد . درنتیجه مرحلهٔ دیگری ازتصادمات‌وتضادها فرا خواهد رسید. زیرادرهرنوع رژیم‌کاپیتالیستی، صنایع تازه وزندگی تازه خود بخود درواقع میدان‌نبردیست‌که درآن ارتشها دائماً برضد یکدیگردرحال جنگ وپیکارهستند .

بعضی اشخاص تصور می‌کنند که تمام این آشفتگی‌ها و تصادمات و تضادها و فقر و بی‌نوائی می‌توانند ازمیان‌برود بشرط آنکه چند تن اشخاص حساس و نیکوکار و با شرف و خیر خواه در حکومت‌های مختلف زمام امور را بدست بگیرند . اینها تصور می‌کنندکه این همه تیره روزی کنونی نتیجهٔ جنون و رذالت و پستی سیاستمداران و رجال دولتی است که اساس همهٔ مصیبت‌ها را تشکیل میدهد . این اشخاص خیال میکنندکه اگرعناصر درستکار وخیراندیش گرد هم جمع‌آیند میتوانند عناصر شرور وبدکاررا نیزبه‌نیکوکاری

بکشانند وخواهند توانست اشتباهات راه ورفتارشان را بایشان متذکرشوند.

این فکر نادرست و گمراه کننده است زیرا هرگز گناه از افراد نیست بلکه درسیستم‌هاست . تا وقتی‌که سیستم ورژیمی ادامه داردافرادناچار موافق آن رفتار می‌کنند .

دسته‌ها و گروه‌هائی که مقامهای مسلط یا ممتاز را دراشغال خوددارند ، چه گروه‌های خارجی که برملت دیگری‌مسلط هستند وچه گروه‌های اقتصادی‌در داخل یك‌ملت، خودشانرا بااین تصورمزورانه راضی ودلخوش میسازندکه‌مقام وموقعیت ممتازشان نتیجهٔ شایستگی وپاداش لیاقتشان میباشد. هرکس که‌وضع و موقعیت آنها را تهدیدکند درنظرشان رذل وپست وشورشی و ماجراجوست که میخواهد نظم راواژگون ومختل سازد وباید ازمیان برود .

هرگزنمیتوان گروه مسلط وحاکمی رامعتقد وقانع‌ساخت که‌امتیازاتشان غیر عادلانه میباشد وبایدازآن دست بکشند وصرفنظر کنند . گاهی اوقات‌ممکن است که بعضی افراد ـ آنهم بسیاربندرت ـ به چنین تغییری‌تن‌در دهنداماگروه‌ها هرگزچنین تغییراتی را نمی‌پذیرند. ازین روتضادها وتصادمات وانقلاب‌ها ، بشکلی اجتناب نا پذیر فرا می‌رسند و رنج و تیره روزی فراوان را با خود همراه می‌آورند .

۱۹۴

نظری نهائی بسراسر جهان

۷ اوت ۱۹۳۳

تا وقتیکه قلم و کاغذ و مرکب هست ، نوشتن نامه ها هم پایان نخواهد داشت . نوشتن دربارهٔ حوادث جهان نیز پایانی ندارد زیرا جهان ما دائماً در حرکت است و مردان و زنان و کودکان که درآن هستند بشکلی ناگسستنی در زندگی خود می‌خندند ، میگریند ، محبت و کینه میورزند . و با یکدیگر می‌جنگند . این داستانیست که همچنان ادامه دارد و خواهد داشت و به پایان نمیرسد .

در این زمان که در آن زندگی میکنیم چنین بنظر میرسد که جریان زندگی خیلی تندتر وسرعت تغییرات خیلی بیشتر شده است وتغییرات فراوان از پی هم فرا میرسند . حتی هم‌اکنون که من این سطور را مینویسم تغییرات صورت می‌پذیرد و چه‌بسا آنچه‌امروز مینویسم فردا کهنه و دوردست و نامناسب خواهد بود .

رود عظیم زندگی هرگز متوقف نمیشود بلکه همواره جریان دارد و گاهی اوقات هم مثل زمان ما طغیان میکند و با نیروئی عظیم و شیطانی‌بدون اعتنا به‌تمایلات وآرزوهای ما بیرحمانه به‌پیش می‌غلطد و ما را مورد استهزاء قرار میدهد و همچون خاشاکی بر روی امواج آبهای خروشانش بالا و پائین میبرد در حالی‌که همچنان به‌پیش میتازد بدون‌آنکه‌کسی بداندآیا به‌پرتگاهی عظیم خواهد رسیدکه درآنجا در موقع فروریختن به‌هزاران قطره خواهد شد یاآنکه بدریای پهناور و گسترده وآرام و مرموزی‌خواهد رفت که در عین بی تغییری دائماً در درون خود تغییراتی خواهد داشت .

تاکنون خیلی بیش ازآنچه ابتدا در نظر داشتم نوشته‌ام . قلمم همچنان پیش میرفته است . اما بالاخره سیاحت طولانی ما بپایان رسید و آخرین مرحلهٔ ممتدآنرا هم تمام‌کردیم . ما به «امروز» رسیده‌ایم و در آستانهٔ فردا ایستاده ایم .

بد نیست‌که اکنون دمی بیاسائیم و نگاهی بجهان اطراف خود بیفکنیم و به‌بینیم در این روز هفتم ماه اوت سال یکهزار و نهصد و سی و سه مسیحی وضع جهان چگونه است ؟

در هند گاندی جی دو باره بازداشت و زندانی شده و باز در زندان «پروادا» بسرمیبرد. مبارزهٔ نافرمانی عمومی هرچندآرامتر گشته ، ادامه‌دارد و از نو رفقای ما به‌زندانها فرستاده میشوند . دراین‌میان«جاتیندرا ، موهن، سن‌گوپتا » رفیقی‌عزیز و دلیر ، که یکربع قرن‌پیش نخستین بار در دانشگاه کمبریج با اوآشنا شدم ، در اسارت و زندان حکومت بریتانیا در گذشت .

زندگی‌عاقبت بمرگ‌می‌انجامد اما‌کارهای بزرگی‌که زندگی را برای مردم هند با ارزش میسازد همچنان ادامه می‌یابد . هزاران نفر از پسران و دختران هند،که اغلب با استعداد ترین و شایسته‌ترین فرزندان وطن میباشند در زندانها و اردوگاه‌های اسیران بسر میبرند ، و جوانی و نیروشان را در راه مبارزه با سیستم کنونی که هند را اسیر میسازد صرف میکنند . چه بسا ممکن بودکه تمام این عمر و نیرو برای ساختمان وطنمان صرف شود .

در این جهان چه بسیار کارها که باید انجام پذیرد اما پیش از هر ساختمان مقداری خرابی باید انجام‌گیرد تا زمین برای ساختمان تازه پاك و آماده شود . هرگز نمیتوان ساختمانی زیبا و تازه‌را بر روی دیوارهای سست و لرزان کلبه‌ئی‌گلی بر افراشت .

وضع دشوار کنونی هند را از آنجا میتوان قضاوت کرد که در بعضی نواحی هند حتی در بنگال اشخاص باید طرز پوشیدن لباسشان را نیز با دستور ها و فرمان های دولتی سازش دهند وگرنه بزندان می‌روند . در «چیتاگونگ» حتی پسر بچه‌های کوچك و (احتمالا دختران کوچك نیز) که

دوازده سال ببالا داشته باشند باید همیشه و هر جا میروند شناسنامه همراه داشته باشند.[۱]

تصور نمیکنم که چنین دستور فوق‌العاده‌یی در هیچ‌جای دیگر حتی درآلمان نازی یا در مناطقی‌که تحت اشغال نیروهای نظامی دشمن هستند نیز وجود داشته باشد. در واقع تمامی ملت هند اکنون تحت حکومت بریتانیا مانند سربازانی که در مرخصی هستند میباشند که باید دائماً برگ «مرخصی» خودراهمراه داشته باشند. در مرزشمال غربی هموطنان ما با بمبهای هواپیما-های انگلیسی بمباران میشوند.

هموطنان ما در کشورهای دیگر شرمزده و منفور هستند و بندرت در جائی آنها را می‌پذیرند یا از ایشان استقبال میکنند. این وضع تعجب آور نیست زیرا در موقعیکه در خانه خودشان محترم نیستند چگونه ممکن است در جاهای دیگر محترم باشند.

هموطنان ما را از آفریقای جنوبی بیرون میرانند که در آنجا متولد و بزرگ شده‌اند. بعضی نواحی‌آن مخصوصاً در« ناتال » باکاروزحمت‌ایشان ساخته شده است. تعصبات و تبعیضات نژادی و تصادم اقتصادی دست بدست هم داده و این هندیان آفریقای جنوبی را پست و حقیر و بیخانمان و بی‌پناه ساخته است. آن‌ها یا باید بنواحی دیگر و از جمله به « گویان بریتانیا » بروند یا به‌هند بازگردند وگرسنگی بکشند. در هرحال حکومت اتحادیهٔ آفریقای جنوبی در فکر آنست که آنها را بیرون براند و به سرنوشت‌آیندهٔ ایشان‌نمی‌اندیشد.

در آفریقای شرقی. هندیان نقش عمده‌ئی در ساختمان ناحیهٔ « کنیا »

---

۱ ـ درهند مردم معمولا شناسنامه ندارند شناسنامه وهمراه‌داشتن‌اجباری آن فقط برای جنایتکاران ومحکومان و کسانیست که دائماً باید تحت نظارت و مراقبت پلیس‌باشند وباین جهت است که‌درمتن‌کتاب همراه داشتن‌دائمی شناسنامه بصورت موضوعی فوق‌العاده بیان شده است.

و نواحی اطراف آن داشته‌اند اما اکنون در آنجا از ایشان استقبال نمیشود و این موضوع به خاطر مخالفت آفریقائیان نیست بلکه مشتی باصطلاح کشاورزان اروپائی که در این نواحی مستقرشده‌اند با آنها مخالفت میکنند. بهترین نواحی و اراضی مرتفع برای این کشاورزان اروپائی ذخیره شده است . نه آفریقائی‌ها و نه هندی‌ها میتوانند در این نواحی اراضی و املاکی داشته باشند .

وضع افریقائیان بومی آنجا خیلی بدتر است ، اصولا تمام این اراضی به آنها تعلق داشت ومنبع درآمد و زندگی ایشان بود . اما حکومت بریتانیا نواحی بسیار پهناوری را ضبط کرد و این اراضی را برایگان به اروپائیانی که‌حاضر بودند درآنها مستقر شوند میداد. این اروپائیان تازه یا باصطلاح کشاورزان اکنون درآنجا صاحبان اراضی وسیع و پهنـاوری شده‌اند . اینها مالیات بر درآمد یا هیچ نوع مالیات دیگری نمیپردازند . تقریباً تمام بـار مالیاتها بردوش آفریقائیان بیچاره و ستمکش قرار دارد .

تعیین مالیات برای افریقائیان آسان نبود زیرا آن بیچارگان چیزی ندارندکه مالیات برآن تعلق بگیرد ازین‌رومالیاتهاو عوارض برای ضروریات اساسی زندگی مانند آرد . پارچه وغیره تعیین میگشت و باین ترتیب تعدادی مالیاتهای غیر مستقیم از آفریقائی بیچاره بزور گرفته میشد . اما تحمیل فوق‌العادهٔ دیگر، مالیات بر کلبه‌ها و مالیات سرانه میباشد که هر فرد ذکور که شانزده سال داشته باشد باید برای خود و تمام وابستگانش از جمله برای زنان نیز بپردازد .

اصولا در همه‌جا اساس مالیاتها بر اینست‌که مردم باید در مقابل ملك یا درآمدی که دارند مالیاتی بپردازند و چون آفریقائی تیره روز چیزی ندارد که بخاطر آن مالیاتی بپردازد برای بدنش مالیات‌وضع‌کرده‌اند؛ اما وقتی که این بیچاره پولی ندارد آیا چگونه متواند مالیات مقرر را که دوازده شلینگ درهر سال برای هر فرد تعیین شده است بپردازد ؟ در وضع این مالیات حیله‌ئی بکار رفته است زیرا باین ترتیب آفریقائی بدبخت

و بی پول مجبور میگشت برای بدست‌آوردن پول و پرداخت مالیات درمزارع کشاورزی اروپائیان کارکند . ظـاهر این وضع کار کردن برای تهیهٔ پول و در مقابل دریافت مزد بود اما عملا باین وسیله کارگر ارزان برای کاردر مزارع اروپائیان تدارك میشد .

آفریقائیان تیره روزگاهی اوقات ناچار بودند مسافات فوق‌العاده‌ئی حدود ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ کیلو متررا از داخل کشور طی‌کنند و به‌نواحی‌نزدیك ساحل دریا که مزارع اروپائیان درآنجاست بیایند . دراین نواحی دور دست راه‌آهن وجود ندارد و راه آهن‌ها بمقدار کـم و فقط در نواحی کنار دریا میباشند . آفریقائی ستمکش ناچار است این راه دراز را پای پیاده طی کند وبمزارع اروپائیان بیاید تا پولی بدست آورد و« مالیات‌سرانه» را بپردازد.

درد و رنج این بیچارگان سیاهروز و این افریقائیان استثمار شده خیلی بیش از آنست‌که بتوانم برایت‌بگویم . آن‌ها حتی نمیتوانندصداشان را بگوش جهان خارج برسانند . داستان رنج آن‌ها دراز است و آنها درمیان سکوتی مرگبار ، جان میکنند . بهترین زمینهاشان ازایشان گرفته شده‌است و ناچارندبصورت دهقانان اجازه‌کار برروی زمینهای‌خودشان‌برای اروپائیان کار کنند . این مالکان اروپائی اربابان نیمه فئودالی هستند که هر نوع فعالیت را که خوششان نمی‌آید برای آفریقائیان ممنوع ساخته‌اند .

آفریقائیان حق تشکیل هیچگونه‌انجمن‌و اجتماعی حتی‌برای اصلاحات عادی ندارند . هرنوع جمع‌آوری پول در میان خودشان برای آنها ممنوع است حتی طبق دستور خاصی رقصیدن ایشان هم ممنوع شده است زیرا گاهی اوقات در رقصهاشان با حرکات و آواز های مخصوصشان اروپائیان را مسخره و انتقاد میکردند ! دهقانان افریقائی بسیار فقیرهستند وحق‌کاشتن چای یا قهوه را ندارند زیرا ممکن‌است محصول آن‌ها با محصولات اروپائیان رقابت کند .

سه‌سال پیش حکومت بریتانیاکه در واقع فقط‌قیم و سرپرست افریقائیها میباشد رسماً وعده دادکه در آینده آنها دیگر از زمین‌هاشان محروم ورانده

نخواهند شد . اما از بدبختی آفریقائی ها سال گذشته در «کنیا» معادن طلا کشف شد و باین‌جهت وعدهٔ رسمی و علنی بریتانیا فراموش گشت . مالکان وکشاورزان اروپائی بسوی زمینهای طلا خیز تاختند و کشاورزان و دهقانان را بیرون راندند و به استخراج طلا پرداختند . وعدهٔ حکومت بریتانیا به‌این صورت تحقق یافت ! اکنون بریتانیا میگوید که این طلا برای استفادهٔ آفریقائیان استخراج‌میشود و بکار میرود وباین‌جهت‌آنها از اینکه زمینهاشان را از دست میدهند ناراضی نیستند بلکه خیلی‌هم خوشوقتند !

این روش کاپیتالیستی‌استخراج معادن‌طلا و استثمار از ناحیهٔ‌ئی طلاخیز مسلماً باید بسیار خشن و شدید و فوق‌العاده باشد . مردم عملا به یك منطقهٔ وسیع طلا خیز هجوم می‌آورند و در آنجـا هر کس قطعه زمینی را بتصرف خود می‌آورد و بـکار استخراج میپردازد اما دیگر بسته بـه اقبال و شانس خودش است که در آن طلا پیداشود یا نشود این روش‌کاملا روش کاپیتالیستی میباشد . بنظر میرسدکه راه استفاده و استخراج از یك معدن و ناحیهٔ طلاخیز آنست که حکومت کشور آن منطقه را متصرف شود و آنجا را بنفع تمـام دولت وجامعهٔ کشور بشکلی منطقی مورد بهره برداری قرار دهد . این همان روشی است که اتحاد شوروی در تاجیکستان و سایر نواحی عمل‌میکنند.

ضمن این نظر نهائی کـه بجهان می‌افکنیم در بارهٔ «کنیا» مطـالب بیشتری گفتم زیرا در این نامه‌ها آفریقا مورد غفلت قرار گرفته است . بیاد داشته‌باش که آفریقا قاره‌یی پهناورست کـه نژادها و ملل مختلف آفریقائی در آن سکونت دارند که در طی صد سال خارجیان با کمال بیرحمی آن‌ها را استثمار کرده‌اند وهنوز هم این استثمار خشن و بیرحمانه ادامه دارد .

مردم آفریقا بسیار عقب مانده هستند اما مخصوصاً آنها را در این حال عقب‌ماندگی نگاه میدارند و بآن‌ها اجازه وامکان پیشرفت نمیدهند. هر موقع که چنین امکانی برای ایشان فراهم شده است ، موفقیت‌هـای درخشانی داشته‌اند و لیاقت خود را نشان‌داده‌اند همچنانکه اخیراً دریکی ازدانشگاههای ساحل غربی آفریقا این مطلب روشن ومسلم گشت .

در بارهٔ کشورهای آسیای غربی مطالب فراوانی برایت گفته‌ام . در آنجا ودر مصرمبارزه بخاطر آزادی به صورت‌های گوناگون و در مراحل مختلف دنبال میشود . همچنین است وضع آسیای جنوب شرقی و هند دور و اندونزی یعنی سیام ، هندوچین ، جاوه ، سوماترا ، هند، هلندوجزایرفیلیپین درآنجاها جز درسیام که‌کشوری مستقل است در همه‌جا مبارزه دو جنبه دارد یکی جنبهٔ ملی برضد تسلط خارجی برای بدست‌آوردن استقلال ملی ودیگری مبارزهٔ طبقهٔ محروم ورنجبر در راه برقراری برابری اجتماعی یالااقل‌بهبود وضع اقتصادی .

درآسیای دورشرقی ، کشور بزرگ چین در برابر متجاوزان ناتوان مانده است وبخاطر رقابت‌ها واختلافات داخلی بقطعات متعدد تجزیه گشته است . یکی ازاین قسمت‌ها متوجه کمونیسم گشته است و قسمت‌های دیگر بشدت با کمونیسم مخالفت میکنند . دراین ضمن ژاپن تقریباً بصورتی‌آرامش ناپذیر درچین بجلو میرود و تسلط خودرا برنواحی پهناوری از سرزمین چین استوار میسازد . اما چین درتاریخ ممتدش‌هجوم‌های عظیم و خطرات بزرگ‌را از سرگذرانیده و زنده مانده وجای تردید نیست که هجوم ژاپن را نیزازسر خواهد گذراند وزنده خواهد ماند .

ژاپن امپریالیست نیمه فئودال کـه تحت تسلط نظامی میباشد و در عین حال ازنظرصنعتی بسیار ترقی کرده‌است اختلاط شگفت‌انگیزی ازگذشته وحال میباشد وسودای تشکیل امپراطوری جهانی را درسر میپروراند . اما در پشت رؤیاهای جهانگیرانه‌اش ، واقعیت تهدید انگیز اقتصادی و فقری مهیب برای جمعیت فراوان و روزافزونش که ازآمریکا وحتی ازمناطق‌خالی از سکنهٔ استرالیا بیرون رانـده میشوند ، نهفته است . بعلاوه خصومت ایالات متحدهٔ آمریکا که مقتدرترین ملت امروز است راه تحقق رؤیاهـای ژاپن را بشدت مسدود میسازد . اتحاد شوروی نیز مـانع بزرگ دیگری برای توسعهٔ ژاپن در آسیا میباشد . بسیاری از ناظران روشن بین تصور میکنند و میدانند که در منچوری ودر آب‌های عمیق اقیانوس آرام هیولای

جنگی بزرگ نزدیك میشود .

سراسر آسیای شمالی، قسمتی از اتحادشورویست که درسایهٔبرنامه‌های شوروی درآنجا دنیائی تازه و نظمی تازه ساخته میشود . تعجب‌آور است که این سرزمین های عقب مانده که تمدن در راه پیشرفت خود آنهارا متروك گذاشته بود و درآنها هنوز نوعی فئودالیسم قدیمی باقی بود و رواج داشت ناگهان به پیش جسته‌اند و به مرحله‌ئی وارد شده‌اند که از ملل مترقی و پیش افتادهٔ غرب هم جلوتراست .

اتحاد شوروی در اروپا و آسیا اکنون بصورت تهدیدی بزرگ در برابر کاپیتالیسم متزلزل‌دنیای غربی ایستاده است . در حالیکه رکوداقتصادی و بیکاری و انواع بحران ها کاپیتالیسم را فلج ساخته است و نظام قدیمی بخفقان افتاده است اتحادشوروی صورت سرزمین امید و نیرو و شور و شوق‌را پیدا کرده که باحرارتی تب‌آلود بکارساختمانی مشغول است ونظام سوسیالیستی را برقرار میسازد . این جوانی و زندگی که در شوروی وجود دارد و این پیشرفت سریع وفوق‌العادهٔ اتحادشوروی در بسیاری از متفکران سراسرجهان اثرمیگذارد وآنهارا مجذوب خود میسازد .

کشور ایالات متحدهٔ آمریکا که یکی دیگر از مناطق پهناور جهانست مظهر مشخصی از شکست کاپیتالیسم میباشد . درمیان دشواری‌های بزرگ ، بحران‌ها ، اعتصاب‌های کارگری ، بیکاری دامنه‌دار و بیسابقه ، اکنون تلاش عظیمی‌را دنبال میکند تا شاید بتواند سیستم کاپیتالیستی‌را حفظ کند و از سقوط نجات دهد . نتیجهٔ این آزمایش بزرگ در آینده معلوم خواهد شد . این نتیجه هرچه باشد در هرحال امتیازات فراوانی‌که این‌کشور کسب کرده است یعنی سرزمین پهناورش که از لحاظ تمام احتیاجات بشری غنی است و منابع فنی و صنعتی‌اش که ازتمام کشورهای جهان بیشتر است و مردمان ورزیده و پرورش یافته‌اش ، برایش باقی خواهد بود .

ایالات متحدهٔ آمریکا واتحادشوروی درآینده نقش بسیار مهمی درامور جهانی خواهند داشت .

اما قارهٔ بزرگ آمریکای جنوبی با ملل لاتینی‌اش بکلی با آمریکای شمالی تفاوت دارد. بر خلاف آمریکای شمالی در آنجا خرافات و تعصبات و تبعیضات نژادی وجود ندارد و نژادهای مختلف درهم می‌آمیزند. نژادهای اروپای جنوبی یعنی اسپانیائی‌ها، پرتغالی‌ها، ایتالیائی‌ها، با سیاهان و سرخ‌پوستان که ساکنان اصلی و قدیمی قاره‌های آمریکا بوده‌اند مخلوط می‌شوند.

سرخ‌پوستان آمریکائی امروز در کانادا و ایالات متحده تقریباً از میان رفته‌اند اما در آمریکای جنوبی و مخصوصاً درکشور «ونزوئلا» هنوز تعداد زیادی از ایشان باقی هستند. بیشتر آنها دور از شهرهای بزرگ زندگی میکنند.

شاید اگر بگویم که بعضی از این شهرهای آمریکای جنوبی مانند «بوئنوس‌آیرس» و «ریودوژانیرو» نه فقط بزرگ بلکه بسیار زیبا هستند، متعجب شوی. «بوئنوس‌آیرس» پایتخت آرژانتین بیش از دومیلیون و نیم جمعیت دارد. جمعیت «ریودوژانیرو» پایتخت برزیل نیز قریب دومیلیون نفر است.

در آمریکای جنوبی هر چند نژاد تازه‌ئی از اختلاط نژادهای مختلف بوجود می‌آید طبقات حاکمه بیشتر از اشراف سفید پوست هستند. معمولا گروهی که برارتش و پلیس تسلط و نفوذ دارد حکومت میکند و بطوریکه برایت گفته‌ام انقلاب‌های متعدد و فراوانی در دستگاه‌حاکمه صورت میگیرد.

تمام کشورهای آمریکای جنوبی منابع معدنی بسیارغنی وسرشار دارند اما درعین حال همه در قرض‌های خود غوطه میزنند. چهار سال پیش ایالات متحده پرداخت وام به‌آنهارا متوقف ساخت. آنها وضع بسیاربدی پیداکردند وانقلاب‌های متعدد در همه‌جا پیش‌آمد. سه کشور عمدهٔ آمریکای جنوبی یعنی آرژانتین، برزیل و شیلی که بکشورهای «آ. ب. ث» معروف هستند نیز بخاطر دشواری‌های مالی دستخوش انقلاب شدند.

از تابستان ۱۹۳۲ در آمریکای جنوبی دو جنگ کوچك هم پیش

آمده است اما این جنگ‌ها هم مانند هجوم ژاپن برمنچوری رسماً « جنگ » نامیده نمیشوند . از وقتیکه میثاق جامعهٔ ملل بوجود آمده و « پیمان صلح کیلوگ » و پیمان های دیگری که جنگ را تحریم میکند امضا شده معمولا «جنگ» اتفاق نمی‌افتد . هروقت کشوری به کشور دیگر هجوم میبرد ومردم و اتباع آن کشوررا میکشدو نابود میکند این حوادث «تصادم» نامیده میشود و چون در پیمان‌ها و میثاق‌ها « تصادم » ممنوع و تحریم نگشته است همه خوشحال وراضی هستند !

این جنگ‌های کوچك آمریکای جنوبی مانند جنگ منچوری اهمیت جهانی ندارند اما لااقل ثابت میکنند که چگونه دستگاه غامض حفظ صلح جهان از جامعهٔ ملل گرفته تا پیمان‌ها و موافقت‌نامه‌های مختلف دیگر همه ضعیف و بی‌ثمر هستند . دیده میشود که یکی از اعضای جامعهٔ ملل به عضوی دیگر هجوم میبرد و سازمان ملل در کمال ناتوانی هیچ اقدامی نمیکند یا فقط به اقدامات ناچیزی میپردازد که ثمری ببار نمیآورد و نمیتواند منازعات را پایان دهد .

یکی ازین جنگ‌ها یا « تصادم » های آمریکای جنوبی میان دوکشور « بلیوی » و « پاراگوئه » برسر ناحیه‌یی جنگلی میباشد که«چاکو»نام‌دارد. یك فرانسوی بذله‌گو و شوخ گفته است : « جنگ میان بلیوی و پاراگوئه بر سر جنگل چاکو مرا بیاد دو مرد سرطاس و بیمو می‌اندازد که بر سر شانه‌ئی باهم بجنگند . » این جنگ ابلهانه است اما خیلی هم بی‌جهت‌نیست. زیرا در این منطقهٔ جنگلی منابع نفتی وجود دارد . بعلاوه رود «پاراگوئه» که ازاین جنگل میگذرد کشور بلیوی را به اقیانوس اطلس مربوط میسازد و بنابراین اهمیت زیاد دارد . دو کشور حاضر نشدند با یکدیگر سازش کنند وباین جهت هزاران نفر نفوس تاکنون تلف شده‌اند .

« تصادم » دیگر میان دو کشور « کلمبیا » و « پرو » برسر دهکدهٔ کوچکی بنام «لاتیسیا» میباشد که «پرو» آنرا گستاخانه متصرف شده است و تصور میکنم باین جهت در جامعهٔ ملل مورد سرزنش و توبیخ قرار گرفت .

آمریکای لاتین (که شامل تمام آمریکای جنوبی و مرکزی و کشور مکزیك میشود) مذهب مسیحی کاتولیکی دارد و زیر نفوذ پاپ واتیکان میباشد. در مکزیك تصادمات شدیدی میان دولت و کشیشان کاتولیك پیش آمد. حکومت مکزیك هم مانند حکومت اسپانیا میخواست قدرت فراوان کلیسای کاتولیك رم را که در زمینهٔ آموزش و تقریباً در همه چیز وجود دارد کم کند وازمیان ببرد.

زبان اهالی آمریکای لاتین اسپانیائیست جز در برزیل که پرتغالی می‌باشد. بخاطر همین منطقهٔ پهناور که زبان اسپانیائی در آنجا رواج و رسمیت دارد، این زبان یکی از زبان های بزرگ امروز جهان بشمارمیرود. این زبانی زیبا وآهنگین است که ادبیات تازه و زیبائی دارد وبخاطر اهمیت اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین از لحاظ بازرگانی نیز زبان مهمی بشمار میرود.

۱۹۵

سایهٔ جنگ

۸ اوت ۱۹۳۳

در نامهٔ گذشته مان نگاه سریعی به قاره‌های آسیا و آفریقا و آمریکا افکندیم. نگاه به اروپا ، اروپای آشفته و جنگجو که با تمام این احوال هنوز چیزهـای خوب فراوان دارد ، باقی مانده است .

انگلستان که تا کنون مهمترین قدرت جهانی بود ، اولویت قدیمی خودرا از دست دادهٔ است و با کمال سختی میکوشد تا مقام سابقش‌را حفظ کند . قدرت دریائیش که موجب امنیت و تسلطش بردیگران شده بود وبا کمك آن توانست امپراطوری پهناورش را بوجود آورد دیگر مثل سابق نیست . تا مدتی که هنوزخیلی دورنیست ، نیروی دریائی انگلستان‌ازهر کشور مقتدر دیگر بزرگتر و بیشتر بود . امروز انگلستان فقط مدعیست‌که میتواند در مورد لزوم با قدرت دریائی ایالات متحده برابری کند . در صورتیکه ایالات متحده منابعی دارد که می‌تواند باکمال سرعت ازانگلستان‌پیش‌بیفتد.

امروز نیروهای هوائی وجود داردکه حتی از نیروهای دریائی خیلی مهمتراست و ازین لحاظ انگلستان خیلی ضعیفتر است . چند کشور هستند که تعداد هواپیماهای جنگیشان ازبریتانیا بیشتر است .

اولویت بازرگانی انگلستان نیز ازمیان رفته است بدون اینکه امیدی برای احیای‌آن وجود داشته باشد . صادرات عمدهٔ انگلستان که مقام اول

را داشت تدریجاً و بشکلی روز افزون رو به انحطاط نهاده است. اکنون بریتانیا میکوشد که بوسیلهٔ برقراری عوارض سنگین و دیوارهای گمرکی لااقل بازارهای امپراطوری را برای کالاهای خودش حفظ کند. خود این امر مفهومش آنست که دیگر سودای جاه طلبانهٔ تسلط بر بازرگانی خارج از امپراطوری را از دست داده است. اگر انگلستان در این قسمت محدودتر موفق هم بشود هرگز اولویت سابقش را باز نخواهد یافت. آن اولویت برای همیشه از میان رفته است و موفقیت در داخل امپراطوری هم مشکوك و کوتاه مدت بنظر میرسد.

انگلستان پس ازمبارزهٔ شدیدش با آمریکا، هنوزمرکزمالیوبازرگانی جهانست، و لندن‌هنوز مرکز مبادلات وداد وستد جهانی میباشد. اما حتی‌این پیروزی هم ارزش ودرخشندگی سابقش را از دست داده است زیرا بحران اقتصادی و رکود عظیمی که پیش آمده است بازرگانی و دادوستد جهانی را خیلی‌کم کرده است.

انگلستان وکشورهای دیگر باسیاست ناسیونالیسم اقتصادی و برقراری عوارض گمرکی و غیره‌باین بحران و تقلیل بازرگانی جهانی کمك داده‌اند، حتی اگر بازرگانی جهانی توسعه پذیرد و سیستم کاپیتالیستی کنونی‌ادامه‌یابد بدون تردید رهبری امور مالی جهان خواه‌ناخواه از لندن به‌نیویورك منتقل خواهد شد. اما احتمال دارد که پیش ازآنکه چنین واقعهٔی روی دهد اصولا درسیستم‌کاپیتالیستی تغییراتی حاصل شود.

انگلستان برای قابلیت انطباق خود با موقعیت های متغیر شهرت یافته است. تاوقتی که اساس وضع اجتماعی انگلستان تکان نخورد و طبقهٔ ثروتمند حاکمه‌اش بتواند امتیازاتش را محفوظ نگاهدارد این شهرت باقی خواهد ماند. اما باید دید که آیا انگلستان خواهد توانست که در مورد تغییرات اساسی اجتماعی هم قابلیت انطباق خودرا حفظ کند؛ به دشواری میتوان تصورکرد که چنین تغییراتی در انگلستان با آرامش و بیشکلی مسالمت آمیز صورت پذیرد. آنانکه قدرت و امتیازات دارند حاضر نخواهند بودکه بامیل

خود وبآسانی آن‌هارا ازدست بدهند ورهاکنند .

در عین حال که انگلستان دست و پای خودرا از جهان بزرگ جمع میکند و به‌داخل امپراطوریش محدود میشود برای حفظ این امپراطوری پذیرفته است که تغییرات بزرگی در وضع و ساختمان آن صورت گیرد . دومینیون‌های بریتانیا هر چند از جهات گوناگون به سیستم‌مالی انگلستان بستگی دارند اما مقدار زیادی استقلال یافته‌اند . انگلستان بسیاری از امتیازات و منافع خودرا بخاطر راضی نگاهداشتن دومینیونهایش قربانی کرده است . معهذا هنوز هم اختلافات و تصادماتی میان آنها وجود دارد و توسعه می‌پذیرد .

استرالیا دست و پایش با رشته‌های مالی « بانك انگلستان » بسته شده است و ترس از هجوم ژاپن است که اورا به انگلستان نزدیك و پیوسته نگاهمیدارد . صنایع کانادا که در حال رشد و توسعه هستند با بعضی صنایع بریتانیا رقابت میکنند و حاضر نیستند در برابر آنها تسلیم شوند . بعلاوه کانادا با همسایهٔ بزرگش ، ایالات متحده ، ارتباط نزدیك و پیوندهای روزافزون دارد . در آفریقای جنوبی هر چند رقابت‌ها و کینه‌های قدیمی کمتر شده است اما احساسات موافق برای هواداری از امپراطوری زیاد نیست .

ایرلندبرسرپای خود ایستاده است . جنگ بازرگانی ایرلند و بریتانیا هنوز ادامه دارد . وضع عوارض سنگین از طرف بریتانیا بر کالاهاومحصولات ایرلندی که هدفش فشارآوردن برایرلند ووادار ساختن او بتسلیم بود نتایج معکوسی ببار آورد ، زیرا موجب گشت که صنایع و کشاورزی ایرلند بسرعت توسعه پذیرد و ایرلند توانست تقریباً ملتی بی‌نیاز از خارج و متکی بخودش گردد .

در ایرلند کارخانه‌های تازه در همه جا ساخته شده است . و اراضی چمن‌زار و مراتع سابق ، ازنو بصورت مزارع غلات و غیره در می‌آید . خواربادی که بانگلستان صادر می‌شد اکنون در خود کشور مصرف میشود و

سطح زندگی مردم بالا می‌آید بدین‌قرار « دووالرا » رهبر ایرلند در اجرای سیاست ملی خود پیروز شد و ایرلند امروز همچون خاری در چشم سیاست امپراطوری بریتانیاست . ایرلند سیاستی جسورانه داردکه نسبت‌به‌انگلستان بی‌اعتناست و روشش با مقررات کنفرانس امپراطوری که در « اتاوا » تشکیل شد بهیچوجه سازش ندارد .

با این زمینه‌ها انگلستان از پیوند با دو مینیون‌هایش و داد و ستد و بازرگانی با ایشان سود زیادی بدست نمی‌آورد . فقط میتواند هنوز از هند استفاده ببرد زیرا بازار وسیعی برای کالاهای بریتانیا میباشد . اما اوضاع سیاسی هند و مشکلات اقتصادی این کشورهم برای بازرگانی بریتانیا خیلی مساعدنیست. بدیهیست نمیتوان‌با فرستادن مردم‌بزندان‌آن‌ها را بخریدکالاهای انگلیسی وادار ساخت .

آقای « استانلی‌بالدوین» اخیراً درمنچستر گفت :

« روزگاری که ما می‌توانستیم برای هند دستور صادر کنیم وبگوئیم چه موقع و درکجا کالاهایش را خریداری کند سپری شده است. اکنون حسن‌نیت اساس تضمین بازرگانی و دادو ستد میباشد. ما هرگزنمیتوانیم با بستن منسوجاتمان به‌سرنیزه‌ها ، کالاهای خود را بهند بفروشیم . »

صرف نظر از اوضاع داخلی هند ، انگلستان ناچار است با رقابت شدید ژاپن در هند و در جاهای دیگر شرق و در بعضی دومینیونهایش نیز مقابله کند .

بدینقرار انگلستان بسختی می‌کوشد تمام امپراطوریش را بصورت یك واحد اقتصادی در آورد و تا آنجا که میتواند بعضی کشورهای کوچك مانند دانمارك و کشورهای اسکاندیناوی را نیز با این واحد اقتصادی پیوند دهد و باین‌ترتیب موقعیت سابق خودرا محفوظ نگاهدارد . این سیاست براثر اجبار منطق حوادث برانگلستان تحمیل شده استوهیچ راه دیگری هم‌برایش وجود ندارد .

حتی انگلستان برای اینکه بتواند در دوران جنگ احتمالی از خود دفاع کند ناچار است بیشتر بخودش متکی باشد . باین جهت است که اکنون بتوسعهٔ کشاورزی درداخل خاك‌خود پرداخته است .

هیچ‌کس هنوز نمیداند که سیاست ناسیونالیسم اقتصادی کـه انگلستان برای امپراطوری‌خودطرح کرده‌است‌تاچه اندازه موفقیت‌خواهدداشت. اگراین سیاست با شکست مواجه گردد ، امپراطوری خواه ناخواه منقرض میشود و مردم انگلستان ناگزیر خواهند شد سطح زندگی پائین‌تری از آنچـه دارند بپذیرند مگرآنکه تحولاتی برای بر قرار ساختن یك اقتصاد سوسیالیستی در انگلستان صورت پذیرد .

حتی اگر این سیاست اقتصادی موفق گردد خطرات فراوان با خود خواهد داشت زیرا ممکن است موجب آسیب و خسارت بسیاری از کشورهای اروپائی شود که بازرگـانیشان محدود خواهد شد و ورشکست میشوند . ورشکستگی این‌کشورها که بـه انگلستان مدیون میباشند بنوبهٔ خود موجب تزلزل وضع انگلستان خواهد گشت .

همچنین تصادمات اقتصادی ناچارآمریکا و ژاپن را در مقابل انگلستان قرار خواهد داد . ایالات متحدهٔ آمریکا در زمینه‌های گوناگون با انگلستان رقابت خواهدکردو درو‌ضع‌کنونی جهان ایالات‌متحده با منابع غنی‌وپهناورش از لحاظ اقتصادی بسیار پیش خواهد رفت در حالیکه انگلستان رو بانحطاط میباشد. در این‌جریان یا انگلستان باید شکست خودرا کاملا بپذیردوموقعیتی متناسب خویش احرازکند و یـا بخطرات یك جنگ بزرگتر تن در دهـد و بکوششی نهـائی بپردازد تا بتواند موقعیت سابق خود را حفظ کند . برای چنین‌منظوری هم او ضعیف‌تر از آنست که بتواند حریفانش را تهدید کند .

اتحاد شوروی حریف بزرگ دیگری برای انگلستان میباشد . این‌دو کشود در دو قطب مخالف سیاسی قرار دارند و بر روی یکدیگر میغرند ودر سراسر اروپا و آسیا بتحریکات بر ضد یکدیگر میپردازند . ممکن است تـا مدتی این دوقدرت درحال صلح با هم‌بسر برند امابسیار دشوار است که‌بتوانند

باهم سازش ممتد داشته باشند زیرا هریك آرمانی کاملا جداگانه دارند .

انگلستان یکی از قدرتها و دولت‌های راضی امروز است زیرا هر چه را میخواسته بدست آورده است اکنون ترس بریتانیا از آنست که این غنائم را از دست بدهد و این ترس هم کاملا بمورد است . باین‌جهت است که بسختی میکوشد وضع موجود را حفظ کند و بهمین جهت است که روش کنونی را دنبال میکند و « جامعهٔ ملل » را برای همین منظور خود مورد استفاده قرار میدهد . اما جریان حوادث خیلی نیرومندتر از انگلستان یا هرکشور دیگر است .

بدون گفتگو انگلستان امروز کشوری نیرومندست اما باز هم بدون تردید بتدریج ضعیف میشود و بعنوان یك قدرت امپریالیستی رو بانحطاط و انقراض میرود . ما شاهد غروب و زوال امپراطوری عظیم بریتانیا هستیم .

اکنون از انگلستان بروی قارهٔ اروپا برویم . در آنجا فرانسه هست که یك قدرت امپریالیستی دیگر میباشد و امپراطوری پهناوری در افریقا و آسیا دارد. ازلحاظ نظامی فرانسه مقتدر ترین ملت اروپاست. ارتش عظیمی دارد و رهبر گروهی از ملل اروپائی یعنی لهستان ، چکوسلواکی ، بلژیك، رومانی و یوگسلاوی میباشد . معهذا از روح نظامی و جنگجوی آلمان میترسد و مخصوصاً از وقتیکه رژیم هیتلری روی کار آمده است بیشتر نگران میباشد .

در واقع روی کارآمدن هیتلر موجب شد که تغییرات بزرگی درروابط فرانسهٔ کاپیتالیست با روسیهٔ شوروی حاصل شود . وجود دشمن مشترك سبب گشت که این دو کشور نسبت بیکدیگر خیلی بیشتردوستانه رفتارکنند. در آلمان حکومت توأم با وحشت و فشار نازی‌ها ادامه دارد وهرروز

۱ ـ ازوقتیکه تجدید تسلیحات آلمان آغازشده دیگروضع فرانسه‌مثل‌سابق نیست. پس ازامضای‌پیمان مونیخ درسپتامبر۱۹۳۸فرانسه صورت یك‌کشوردرجهٔ دوم‌را پیداکرده است. وگروه اتحادیه‌های اروپای‌مرکزیش نیزدرهم‌شکسته‌است. (یادداشت‌مؤلف)

گزارشهای تازه‌یی از خشونت‌های بیرحمانه و درندگیهای نازی ها میرسد . نمیتوان گفت که این خشونت‌ها تا چه وقت ادامه خواهد داشت تا کنون چندین ماه از روی کار آمدن آن‌ها میگذرد و هیچ نوع تخفیفی در فشارها حاصل نشده است . این فشار و تضییقات را بهیچوجه نمیتوان نشانهٔ ثبات حکومت دانست . احتمال دارد که اگر آلمان باندازهٔ کافی از لحاظ نظامی قوی می‌بود تا کنون جنگی در اروپا براه‌افتاده بود . این جنگ ممکن است در سالهای آینده فرارسد . هیتلر میگوید که او آخرین پناهگاه در مقابل کمونیسم میباشد و این‌حرف تااندازهٔ زیادی‌صحیح است زیرا درآلمان امروز اگرهیتلریسم نباشد مسلماً کمونیسم روی کار خواهد آمد .

ایتالیا زیر حکومت موسولینی عملا روشی بسیار سرد و خود خواهانه در سیاست بین‌المللی اتخاذ کرده و مانند ملل دیگر عبارات پرهیز کارانه در بارهٔ صلح و حسن نیت را هم بکار نمیبرد . ایتالیا با[1] شدت و سرعت خودرا برای جنگ آماده میسازد زیرا عقیده دارد که جنگ بزودی‌فراخواهدرسید. در ضمن میکوشد موقعیت خود راتحکیم کند .

ازآنجا که‌ایتالیا فاشیست است روی‌کارآمدن فاشیسم درآلمان‌رااستقبال میکند و با هیتلری‌ها روابطی دوستانه بر قرار کرده است . معهذا با هدف عمدهٔ سیاست آلمان یعنی اتحاد آلمان و اطریش مخالف‌است . چنین اتحادی آلمان را با ایتالیا هم مرزخواهد ساخت وموسولینی خیلی میل‌ندارد با برادر فاشیست آلمانیش نزدیك باشد .

اروپای مرکزی ، گروهی از کشورهای کوچك میباشد که از بحران و دشواری‌های سال‌های پس از جنگ رنج میبرند و اکنون نیز همه از روی کار آمدن هیتلر ونازی‌ها وحشت زده ونگران هستند . تمام این کشورهای

۱ــ درماه‌مارس ۱۹۳۸ اطریش‌موردهجوم آلمان‌قرارگرفت‌ومسخرگشت. موسولینی تحت فشار حوادث ناچار با این وضع موافقت کرد . اما ایتالیا قلباً بهیچوجه با این تغییرات موافق نیست (یادداشت مؤلف)

اروپای مرکزی ومخصوصاً هرجا مانند اطریش که آلمانی‌ها هم هستند اجزاب نازی رشد می‌یابد. ولی احساسات ضد نازی نیز درحال رشد است ودر نتیجه تصادماتی پیش می‌آید. همچنانکه اکنون اطریش یکی ازاین میدانهای کشمکش وتصادم می‌باشد.

چندی پیش، خیال میکنم، درسال ۱۹۳۲ سه کشور چکوسکواکی، رومانی ویوگوسلاوی، که دراروپای مرکزی ومنطقهٔ رود دانوب هستند ومتمایل بفرانسه میباشند اتحادی با یکدیگر ترتیب دادند. این هرسه کشور ازپیمانهای پس از جنگ سود برده‌اند وباین جهت می‌خواهند وضع کنونی محفوظ بماند وآنچه رابدست‌آورده‌اند حفظ کنند. باین منظور است که با یکدیگر متحد شده اند ودرواقع یك اتحاد جنگی ترتیب داده‌اند که «اتحاد صغیر» نامیده می‌شود. این اتحاد صغیر که شامل سه کشور مزبور می‌شود، قدرت تازه‌ئی در اروپا می‌باشد که عملا هوادار فرانسه و مخالف آلمانست و با سیاست ایتالیا نیز مخالفت دارد.

پیروزی نازی‌ها در آلمان برای اعضای «پیمان صغیر» و برای لهستان اعلان خطری بود زیرانازی‌ها نه فقط میخواستند درپیمان صلح ورسای تجدید نظرشود (که همهٔ آلمانیها خواستارآن بودند) بلکه بالحنی سخن می گفتند که نشان میداد جنگ را نزدیك میسازد. بیانات نازیها وروشهای دیگرشان بقدری تجاوزآمیز بود که حتی کشورهای طرفدار تجدید نظردر پیمان ورسای مانند اطریش ومجارستان نیز بوحشت افتادند.

در نتیجهٔ هیتلریسم وترس ازآن تمام دولتهای اروپای مرکزی و شرقی که تاکنون بشدت بایکدیگر خصومت میورزیدند یعنی اعضای پیمان صغیر، ولهستان واطریش ومجارستان وکشورهای بالکانی، بهم نزدیکترشدند. حتی صحبت از اتحاد اقتصادی میان ایشان نیز بمیان آمد. اینکشورها و مخصوصاً لهستان و چکوسلواکی پس ازروی‌کارآمدن نازیها درآلمان، نسبت بروسیهٔ شوروی نیز روش دوستانه‌تراتخاذ کردند. نتیجهٔ این وضع‌آن بود که همین چند هفته پیش یك‌پیمان عمومی‌عدم‌تجاوزمیان آنها باروسیه امضا شد.

دراسپانیا بطوریکه برایت گفتم اخیراً انقلابی‌صورت گرفت . این‌انقلاب هنوز استقرار نیافته است و چنین بنظر می‌رسدکه تغییرات دیگری را بدنبال داشته باشد .

بدینقرار میبینی که اکنون اروپا چگونه بصورت صفحهٔ شطرنج شگفت انگیزی درآمده است که در آن اختلافات و کینه‌ها و گروه‌های ملت‌های رقیب یکدیگر بر روی هم‌میغرند. دربارهٔ خلع‌سلاح، مذاکرات بی‌پایان‌صورت‌میگیرد ومعهذا درهمه جاتسلیحات ادامه دارد وسلاح‌های تازه ومخوف جنگی ووسایل تازهٔ نابودی ومرگ عمومی، اختراع شده است .

همچنین صحبت‌های بسیار دربارهٔ همکاری بین‌المللی جریان داردو کنفرانسهای فراوانی با این‌عنوان تشکیل شده‌است ومیشود که همه‌نتایج‌ناچیزی داشته است . خود جامعهٔ ملل هم بشکل حقیری با شکست مواجه گشته است و آخرین تلاش برای گردآوردن ملتهادر کنفرانس اقتصادی جهانی نیزبدون‌هیچ گونه‌موفقیتی شروع‌شد و پایان یافت .

پیشنهادی‌مطرح شده‌است که کشورهای مختلف‌اروپا، یا بعبارت صحیح‌تر، تمام اروپا غیرازروسیه، باید بایکدیگرمتحد شوندویکنوع «ایالات‌متحدهٔ‌اروپا» رابوجودآورند . این نهضت بنام‌«پان - اروپ» یا وحدت اروپا معروف شده است و در واقع‌کوششی است برای تشکیل یك‌گروه و دسته بندی ضد شوروی ودرعین حال رفع دشواری‌های بیشماری‌که ازبودن این همه‌کشورها و ملتهای کوچك ناشی میشود . اما کینه‌ها ونفرت‌های ملی در اروپا هنوز نیرومندتـر از آنست که بگذارد هیچیك ازکشورها و ملت‌ها چنین پیشنهادی را موردتوجه قرار دهد .

در واقع هر کشور بیش از پیش از دیگران دور وجدا میشود. بحران اقتصادی جهانی جریان این جدائی را تسریع کرده است زیرا هر کشور را بداخل دیوارهای ناسیونالیسم اقتصادی رانده است . هر یك در پشت سدهای بلند عوارض گمرکی قرارگرفته‌اند ومی‌کوشند تا آنجاکه می‌توانند کالاهای خارجی را بکشور خود راه ندهند . بدیهیست که هیچ کشور نمی‌تواند کاملا

ازکالاهای خارجی نیز بی‌نیاز باشد زیرا هیچکدام نمیتوانند تمام احتیاجاتشان رادرداخل کشورشان تأمین کنند. امااین تمایل درهمه جا وجوددارد که‌هر کس هرچه بیشتر کالا درداخل کشور خود تهیه کند.

بعضی مواد اصلی هست که نمیتواند بعلت خصوصیات اقلیمی و آب وهوا درتمام کشورها تولیدشود. مثلا انگلستان نمیتواند درداخل خاك‌خودپنبه‌وکنف چای‌وقهوه‌وبسیاری چیزهای‌دیگر که‌آب وهوای گرمتری میخواهدبدست‌آورد. مفهوم این مطلب‌آنست که درآینده تجارت وداد وستد بیشترمیان کشورهائی که آب و هوای مختلف دارند توسعه خواهد یافت که می‌توانند محصولات متفاوتی تولیدکنند.

کشورهائی که‌کالاهای یکسان‌تولیدمیکنند بیکدیگر نیازی‌نخواهندداشت. بدینقرار درآینده بازرگانی وداد وستد بیشتر میان کشورهای جنوبی و شمالی خواهد بود تا شرقی وغربی، زیراآب وهوا میان شمال وجنوب تفاوت‌بیشتر دارد. کشوری که‌درمنطقهٔ‌گرمسیراستوائی قراردارد باکشوری که درمنطقهٔ‌معتدل یا منطقهٔ سردسیرقراردارد بمبادله خواهد پرداخت نه‌باکشوردیگری که‌درمنطقهٔ گرمسیراستوائی باشد. همچنین دوکشور منطقهٔ معتدل هم احتیاج کمتری به یکدیگرخواهند داشت.

بدیهیست که ملاحظات دیگری ازقبیل منابع معدنی وزیرزمینی کشورها نیزاهمیت‌دارد. امابطور کلی مبادلات‌شمالی وجنوبی‌درداد‌وستدبین‌المللی‌اهمیت خواهد داشت وداد‌وستدهای دیگربوسیلهٔ سدهای گمرکی و برقراری عوارض تدریجاً متوقف خواهد گشت. امروز این تمایل بشکل اجتناب ناپذیر درهمه جا بنظر میرسد.

این وضع آخرین مرحله انقلاب صنعتی نامیده می‌شود که در آن هر کشور باندازهٔ کافی صنعتی می‌شود. بدیهیست هنوز آسیا و آفریقا از این مرحلهٔ تکامل صنعتی خیلی دور هستند. فعلا افریقا عقب مانده‌تر و فقیرتراز آنست که بتواند هیچ نـوع محصولات صنعتی را مصرف کند. سه منطقهٔ بزرگی که ممکن است کالاهای صنعتی را مصرف کنند عبارتند از چین وهند

و سیبری . بهمین جهت است که کشورهای بزرگ صنعتی حریصانه به این سه منطقه می‌نگرند که بازارهای بزرگ آینده هستند . این کشورها چون‌از بازارهای عادیشان محروم گشته‌اند « بسوی آسیا » کشیده می‌شوند تا بتوانند کالاهای اضافی خود را در آنجا بمصرف برسانند و از تزلزل کاپیتالیسم جلوگیری کنند .

اما استثمار و استفاده از آسیا اکنون زیاد آسان نیست . زیرااز یکسو کشورهای آسیائی خودشان صنعتی می‌شوند و از سوی دیگر رقابت بین‌المللی شدید است . انگلستان می‌خواهد هند را بصورت بازار مخصوص کالای خودش حفظ کند اما ژاپن وایالات متحده وآلمان هم بآن‌نظردارند. وضع چین نیز بهمین قراراست . بعلاوه در چین وضع آشفتهٔ حکومت کنونی و فقدان وسایل و راههای خوب ارتباطی کار بازرگانی وداد وستد را دشوار می‌سازد .

روسیهٔ شوروی آماده است که مقادیر زیادی از کالاهای صنعتی را از خارجه واردکند . امابه روسیهٔ شوروی با اعتبارکالا فروخته میشودونمیخواهند که بلافاصله بهای کالا را پرداخت کند . بعلاوه بزودی اتحاد شوروی تقریباً تمام چیزهای مورد احتیاجش را تهیه خواهد کرد و بکلی از خارج بی نیاز خواهد شد .

تمام‌تمایلات گذشته بسوی بوجودآوردن پیوندهاوبستگی‌های بیشترمیان ملت‌ها وبرقرارساختن‌انترناسیونالیسم‌دامنه‌دارتربوده‌است. هرچندکه‌دولتهای ملی جداگانه باقی مانده‌اند ساختمان عظیم وجذاب روابط دادوستدبین‌المللی بالا میرود وتکامل می‌پذیرد . این جریان با دولتهای ملی و ناسیونالیسم تضاد پیدا میکند . قدم طبیعی بعدی آن خواهد بودکه یك سازمان انترناسیونال و سوسیالیستی درسراسرجهان بوجودآید .

کاپیتالیسم دورانش بسر آمده است و اکنون زمان آن فرا رسیده که بنفع سوسیالیسم کناره گیری کند . اما متأسفانه هرگز چنین برکناری ارادی صورت پذیر نیست . وقتی که بحران وانقراض،کاپیتالیسم را تهدید

بسقوط میکند، بداخل صدف خود فرومیرود و میکوشد برخلاف تمایل طبیعی یعنی بر خلاف توسعهٔ پیوندها و بستگی‌های جهانی‌عمل کند . باینجهت است که ناسیونالیسم اقتصادی درهمه جا ودرهر کشور بطورجداگانه توسعه می‌پذیرد . اکنون مسئله اینست که‌آیااین سیاست میتواند موفق شودیانه ؟ واگرهم توفیقی بدست آورد تا چه وقت خواهد بود ؟

سراسردنیااکنون‌بصورت اختلاطی شگفت انگیزدرآمده است‌مجموعه‌ئی از تضادها و حسادت‌ها و رقابت‌ها شده است . تمایلات تازهٔ کاپیتالیستی برای رفع این مشکلات فقط موجب افزایش و شدت تضادها می‌شود . درهر قاره و درهر کشور طبقات محروم میخواهند در چیزهای خوب زندگی که با کمك خود ایشان تولید می‌شود و بوجود می‌آید سهیم باشند . آنها می‌خواهند آنچه جامعه به ایشان مدیونست وپرداخت آن مدتها بتعویق افتاده بایشان داده شود .

این‌درخواستها دربعضی جاها با سروصدای زیاد وباشدت‌وخشونت‌مطرح می‌شود ودرجاهای دیگر با نرمی وملایمت .

اگرخشم وکینه‌وشدت واستثماربیرحمانه‌ئی که روزگاری درازتوده‌های مردم را دستخوش خود داشته است درنظر آوریم خواهیم دید نمیتوانیم ازآنها شکایت داشته باشیم که چرا بشکلی رفتار می‌کنند که خوشایند ما نیست . همواره با این مردم با حقارت رفتارشده و آنهاراپست شمرده‌اند.هیچکس زحمت آنرا بخود نداده است که باین طبقات محروم آداب و رسوم تالارهای پذیرائی را بیاموزد !

قیام طبقات ضعیف و محروم در همه جا ، طبقات متمتع و حاکمه را متوحش می‌سازد وباین جهت است که با یکدیگر متحد می‌شوند تاآنهارااز میان بردارند . بدین ترتیب است که فاشیسم بوجود می‌آید و رشد می‌کند و استعمار و امپریالیسم هر نوع‌مخالفتی را سرکوب می‌سازد . جملات زیبا در بارهٔ دموکراسی و مصالح عمومی وقیمومت و غیره همه کنار گذارده میشود . حکومت طبقات متمتع حاکمه و صاحبان منافع مستقر ، ماهیت خشن واقعی

خود را بصریانی نمایان میسازد وچنانچه بنظرمی‌آید دربعضی جاها به پیروزی هم میرسد .

بدین ترتیب دورانی خشن و نا مطبوع فرا می‌رسد ، دورانی از تسلط آهن و تجاوزات خشن و بیرحمانه ، زیرا در همه جا مبارزه‌ئی برسر مرگ و زندگی، میان نظام قدیمی و نظام تازه درگیر می‌شود . در همه جا ، چه در اروپا، چه درآمریکا وچه درهند،این قمار کلان جریان‌دارد وسرنوشت‌رژیم‌ها در وضعیست که تعادل آن خیلی زیاد نیست هرچند هم این وضع ظاهراً خیلی نمایان نباشد .

اصلاحات کوچك وظاهری مسائل امروزی را حل نمی‌کند زیرااکنون تمامی سیستم امپریالیستی و کاپیتالیستی از بنیان متزلـزل گشته است و حتی نمی‌تواند تعهدات عادی خود یا درخواست‌هائی راکه دربرابرش قرار میگیرد تأمین کند .

تمام این تضادها و تصادمات بیشمار سیاسی و اقتصادی و نژادی افق دنیای امروز را تیره میسازد و سایهٔ جنگ را همراه می‌آورد . گفته میشود که بزرگترین تضاد امروزی جهان که از همه اساسی‌تر می‌باشد تضاد میان امپریالیسم وفاشیسم ازیکسو، باکمونیسم از سوی دیگر میباشد. این دونیروی متضاد در سراسر جهان در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند و میان آنها جای سازشی نیست .

فئودالیسم،کاپیتالیسم، سوسیالیسم،آنارشیسم، کمونیسم واینهمه‌دایسم»های دیگر وجود دارد ودر ماورای تمام آنها «اپورتونیسم» (خود پرستی و فرصت طلبی) پنهان میشود، معهذا هنوزایدآلیسم وعلاقمندی به‌آرمان‌های عالی نیز برای‌کسانی که به آن پایبند هستند وجود دارد . البته نه ایدآلیسم میان تهی تصورات، وتخیل برانگیختن‌آشوب، بلکه ایدآلیسم عالی‌کارکردن درراه‌هدفی بزرگ و انسانی، و آرمانی ارجمند که آرزومند آن هستیم و می‌کوشیم تا تحقق پذیرد .

«جرج برناردشاو» نویسندهٔ عالیقدر درجائی میگوید :

« شادمانی واقعی زندگی در آنست کـه بدانید در راه منظوری بکار میروید که خودتان بعظمت آن اعتقاد داشته باشید ، در آنست کـه پیش از آنکه بصورت چیزی بیهوده و بی ثمر دور افکنده شوید مورد استفاده قرارگیرید ، در آنست که بجای آنکـه همچون قطعه کلوخی تب زده و خود خواه ، مجموعهٔی از رنج و اندوه باشید که دائماً شکایت کنید دنیا نمیخواهد طوری باشد که شما شادمان شوید ، صورت یکی از نیروهای فعال و مثبت طبیعت‌را داشته باشید . »

تعمق در تاریخ بما نشان میدهد که چگونه دنیا تدریجاً بیشتر و بیشتر صورتی واحد و بهم‌پیوسته پیدا کرده است که قسمت‌های مختلف آن بهم پیوند می‌یافته و پیوسته‌تر میشده است . بدون گفتگو دنیا اکنون واحدی بهم پیوسته وجدائی ناپذیر گشته است که هر قسمت آن در قسمت های دیگر اثـر میگذارد و تحت تأثیر قسمت‌های دیگر قـرار میگیرد . اکنون غیرممکن است که تاریخ جداگانهٔی برای ملت های جداگانه نوشت . ما از آن مرحلـهٔ زندگی‌گذشته‌ایم . امروز فقط یك تاریخ واحد جهانی میتوان نوشت که رشته‌های جداگانهٔ تمام ملت‌ها را بهم مربوط سازد و بتواند نیروهای محرکهٔ واقعی آنها راکشف کند ، چنین تاریخی میتواند مفید باشد .

حتی در روزگار قدیم و در دورانی که ملت‌ها با عوامل طبیعی و سدهای دیگر از هم جدا بودند دیدیم که چگونه نیروهای مشترك بین‌المللی که حتی در قاره‌های مختلف اثرمیگذاشت به‌آنها شکل میداد .

همیشه در تاریخ افراد و اشخاص بزرگ بـه حساب آمده‌اند و اهمیت داشته‌اند زیرا در هر بحران مقدرات ، عامل انسانی خواه‌ناخواه اثـر دارد اما بزرگتر و مهم‌تر از هر فرد نیروهای عظیمی است که دست‌اندرکار میباشد و اغلب کورکورانه وگاهی اوقات هم بیرحمانه به‌پیش‌میرود و ما را با خود باینسو وآنسو میکشاند .

بدینسان « امروز » با ماست . نیروهای عظیمی دست‌اندرکارند وصدها

میلیون نفوس بشری را به حرکت می‌آورند و این میلیون‌ها نفوس بصورت زلزله یا یکی از نیروهای واژگون کنندهٔ دیگر طبیعت به پیش میروند . ما هر قدرهم بکوشیم نمیتوانیم پیشرفت آنها را متوقف سازیم ، اما میتوانیم در هر گوشهٔ جهان بسهم خود هرقدر هم که ناچیز باشد در سرعت این حرکت و تعیین جهت آن مؤثر واقع شویم .

ما به تناسب طبایع مختلفمان با این نیروی عظیم و متحرك توده‌های چندین میلیونی مردم روبرو می‌شویم . بعضی‌ها بوحشت می‌افتند . بعضی دیگر از آن‌ها استقبال میکنند ، بعضی بمبارزهٔ با آنها میپردازند ، بعضی دیگر درکمال ناتوانی در مقابل سرنوشت مقدر تسلیم می‌شوند در حالی که بعضی‌هم می کوشند برطوفان چیره شوند و تا آنجا که می‌توانند بر آن مسلط گردند وجهت مشخصی به‌آن بدهند وبخاطر مسرت و شادمانی حاصل ازکمك فعال به پیشرفت عظیم جهانی ، داوطلبانه خود را با مخاطرات بزرگ روبرو می‌سازند .

در این قرن پرآشوب بیستم که یك ثلث آن گذشته است و اینهمه جنگ‌ها و انقلاب‌ها در خود داشته و دارد برای ما آرامشی وجود ندارد. موسولینی ، فاشیست بزرگ‌می‌گوید : « تمامی دنیا در انقلابست . حوادث خود ، نیروئی عظیم دارندکه بصورتی نرمش ناپذیر ما را به‌پیش می‌رانند. » تروتسکی ، کمونیست بزرگ‌هم بما هشدار میدهد که ازین قرن انتظار آرامش و آسایش فراوان نداشته باشیم و می‌گوید : « روشن است که قرن بیستم آشفته‌ترین قرنیست‌که جامعهٔ بشری بخاطردارد . هر یك از معاصران ماکه بیش از هرچیز خواستار آرامش و آسایش هستند می‌بایست قرن‌دیگری را برای تولد خود انتخاب می‌کردند . »

تمام دنیا در تلاش است و سایهٔ جنگ و انقلاب درهمه‌جا بنظر میرسد. وقتی‌که ما نمی‌توانیم از سرنوشت مقدر خود بگریزیم باید دید پس چگونه باید با آن روبرو شد ؟ آیا باید همچون شتر مرغ از حوادث روگردان

شویم[۱] ؟ یا آیا باید بکوشیم در طرح دادن بحوادث نقشی دلیرانه اجرا کنیم و اگر لازم شد با مخاطرات بزرگ روبرو شویم و لذت شرکت در ماجرای بزرگ و نجیبانه را بدست آوریم و احساس کنیم که « با قدم‌های تاریخ همگام هستیم » ؟

همه ما ، یا لااقل کسانی که اندیشه و تفکری دارند همواره چشم بسوی « آینده » دارند و با کمال دقت مراقب‌هستند که چگونه بسوی ما می‌غلطد و بصورت « حال » درمی‌آید . بعضی‌ها با امید و دیگران با ترس به فرارسیدن آینده مینگرند .

آیا جهانی زیباتر و شادمانه‌تر در پیش خواهد بود که زیبائی‌ها و چیزهای خوب زندگی فقط برای گروهی معدود نباشد بلکه توده‌های بشری بتوانند آزادانه از آنها بهره‌مند شوند ؟ یا آیا جهانی سخت‌تر و دشوارتر در پیش خواهیم داشت که حتی بسیاری از نعمت‌های کنونی تمدن بشری نیز بدنبال جنگهای وحشیانهٔ نابود کننده تباه خواهد گشت ؟ این ها دوقطب مختلف تحولات آینده خواهند بود که هر دو ممکن است فرا رسند و بنظر نمی‌رسد که راهی میانهٔ این دو ، وجود داشته باشد .

درحالی که در انتظار آینده ، و مراقب دیگران هستیم ، باید کار کنیم تا دنیا را به آن صورتی که موافق دلخواهمانست در آوریم . تکامل انسان از آن مراحل ابتدائی و بدوی زندگی از راه تسلیم شدن یا زبونی در برابر نیروهای طبیعت نبوده است بلکه این تکامل اغلب از راه مبارزه با نیروهای طبیعی‌ومیل‌وکوشش برای تسلط یافتن برآنها بخاطر پیشرفت بشری، صورت گرفته است .

« امروز » وضع چنین است . ساختن «فردا» در دست تو و نسل تو ، یعنی میلیونها دختر و پسری قرار دارد که در سراسر جهان رشد میکنند و خودرا آماده‌می‌سازندتا سهم‌خود رادر این «فردا» که فرامی‌رسد به‌عهده بگیرند.

۱ ــ شترمرغ سر خودرا درمیان ریگها پنهان میسازد و بدام می‌افتد. در زبان انگلیسی این مرغ بجای «کبک» در زبان فارسی بکار میرود که میگوئیم «مثل کبک سرخودرادر برف پنهان میکنند. »و نمیخواهدواقعیات پرمخاطره‌را ببینند.

۱۹۶

آخرین‌نامه

۹ اوت ۱۹۳۳

دختر عزیزم ، نامه‌ها را تمام‌کردیم و داستان طولانی ما بپایان‌رسید. دیگر احتیاجی بنوشتن نیست . اما میل اینکه آن‌ها را بشکلی زیباتر پایان دهم مرا وامیداردکه نامهٔ دیگری هم بنویسم‌که « آخرین‌نامه » باشد .

حالا وقت تمام‌کردن این نامه‌ها هم بود زیرا پایان دوران دو سالهٔ زندانم نزدیك شده است . تا سی و سه روزدیگر باید آزاد شوم . احتمال هم دارد مرا کمی زودتر مرخص کنند . هنوز دو سال تمام زندانم تکمیل نشده است . اما سه ماه‌ونیم از دوران زندانم مانند تمام زندانیانی که رفتارشان خوب باشد ، تخفیف داده شده است . گویا من طرز رفتاری شایسته داشته‌ام ، در حالیکه هیچ کاری نکردم‌که شایستهٔ چنین ارفاقی شده باشم .

بدینقرار ششمین دوران زندانم بپایان میرسد و باز دوباره بجهان پهناور بیرون خواهم رفت . امابرای چه منظوری ؛ وقتیکه بیشتر رفقایم هنوز درزندان هستند و تمامی‌کشور همچو زندانی وسیع بنظر می‌آید . این‌آزادی ظاهری چه فایده دارد !

چه کوهی از نامه‌هائی‌که نوشته‌ام تشکیل شده است ! چقدر مرکب « سوادشی »[1] برروی‌کاغذ « سوادشی » پراکنده کرده‌ام و از خود میپرسم

۱ــ سوادشی بمعنی ساخت داخل‌کشور میباشد . دردوران مبارزهٔ‌ملی‌هند، کوشش میشدکه‌مردم کالاهای‌انگلیسی را بکارنبرند وهرچه بیشتر محصولات‌خود هند را که « سوادشی » نامیده میشد مصرف‌کنند .

آیا این‌کار ارزش داشت ؛ آیا تمام این کاغذها ومرکب‌ها پیامی دربر خواهد داشت که برایت جالب باشد ؛ البته تومیگوئی آری ، زیـرا احساس میکنی که هرجواب دیگر ممکن است اسباب رنجش خاطر من شود و توآنقدر بمن علاقمند هستی که نمیخواهی چنین کاری کرده باشی . در هرحال چه‌توباین نامه‌ها اهمیتی بدهی و چه ندهی ، نمیتوانی شادمانی و مسرتی را که‌ازنوشتن آن‌ها ، در روزهای متمادی و درمدت دوسال دراز داشته‌ام ازمن بگیری .

وقتی من بزندان‌آمدم زمستان بود . زمستان جای خودرا به‌بهارکوتاه سپردکه‌گرمای تابستان بزودی‌آن‌هارا نابود ساخت . وبعد ، درموقعی‌که‌زمین خشك وسوخته شد ومردم وحیوان‌ها نفسشان به‌تنگنا افتاده بود فصل بارانهای موسمی فرارسید وبارانهای خنك وجانبخش فروبارید . بدنبال‌آن پائیزآمدکه آسمان بشکلی فوق‌العاده زیبا ، آبی و روشن بود و بعدازظهرهای مطبوعی همراه داشت .

دوران سال بپایان رسید و دوباره از نوآغاز گشت ، زمستان و بهار و تابستان و فصل باران‌ها از پی‌هم‌آمدند . اکنون در اینجا نشسته‌ام برای تو و بیاد تو نامه مینویسم و به گذشتن فصل مینگرم و بصدای ضربات باران که بربام زندانم فرومیبارد گوش میدهم :

« ای نغمهٔ شیرین باران
برروی زمین و برروی بامها !
برای دلی افسرده
آه ! ای ترانهٔ باران ! » [1]

« بنیامین دیسرائیلی » سیاستمدار معروف انگلیسی در قرن نوزدهم نوشته است :

« اشخاص عادی که بزندان و تبعید فرستاده میشوند اگر زنده بمانند افسرده خواهند شد اما مردان ادبیات ممکن است این ایام‌را بهترین‌دوران

۱ـ این اشعار درمتن انگلیسی کتاب بزبان فرانسه نقل شده است .

عمرشان بشمارند.» اواین مطالب را دربارهٔ «هوگوگــروتیوس» قانوندان و فیلسوف مشهور هلندی در قرن هفدهم نوشته است که محکوم بزندان ابـد گشت اما توانست پس از دوسال بگریزد . او این دوسال زندان خودرا برای کارهای فلسفی وادبی صرف کرد .

مردان ادبیات که زندانی شده‌اند بسیارند . شاید دونفر معروفترین ایشان یکی « سروانتس » اسپانیائی باشد که کتاب « دون کیشوت » را نوشت ودیگری «جان‌پونیان» انگلیسی نویسندهٔ کتاب «زیارت ترقی» .

من از مردان ادبیات نیستم و نمیتوانم بگویم سالهائی که در زندان گذرانده‌ام شیرین‌ترین دوران عمرم بوده است اما باید بگویم که خواندن و نوشتن برای گذراندن دوران زندان کمك فراوان بمن داده است . من‌مرد ادبیات نیستم و تاریخ نویس هم نیستم . در واقع من چه هستم ؛ پاسخ باین سؤال برایم بسیار دشوار است . مـن بکارهای مختلف پرداخته‌ام . ابتدا در مدرسهٔ عالی به علوم پرداختم و بعد بسراغ حقوق رفتم و بعد تمایلات مختلفی را دنبال کردم و عاقبت شغل بسیار عادی « زندان روی » را پیشه ساختم که درهند بسیار رایج است !

تو نباید آنچه را دراین نامه‌ها نوشتم در بارهٔ هیچ مطلب حجت قاطع بشماری . یکنفر سیاستمدار معمولا میخواهد به هرمطلبی بپردازد ودر هرباره سخن بگوید وهمیشه هم تصورمیکند خیلی بیش از آنچه میکند میداند . باین جهت باید بکارهایش بادقت واحتیاط بسیارنگریست !

این نامه‌های من فقط طرح‌های سطحی هستند که بـارشته‌های نازکی بیکدیگرپیوند یافته‌اند . در این نامه‌ها من به‌سیروسیاحت درتاریخ‌پرداخته‌ام در حالیکه گاهی اوقات از روی قرنها و حوادث مهمی عبور کرده‌ام وبعد ناگهان بر‌سرواقعهٔ معینی که مورد علاقه‌ام بوده است خیمه‌ام را فروکوفته‌ام و مدتی دراز درهمانجا مانده‌ام . بطوریکه خواهی دید خوشامدن و خوش نیامدنم اغلب در این نامه‌ها نمایانست و بعلاوه گاهی روحیات زندانم نیز در آنها منعکس میباشد . بهمین جهت است کـه نمیخواهم تمام مطالب آنـرا

بصورت قاطع بپذیری . باغلب احتمال اشتباهات فراوان در آنها هست .

زندانی که در آن کتابخانه یا کتابهای رجوع عادی در دسترس نیست برای نوشتن مطالبی در بارهٔ تاریخ جای مناسبی نمیباشد . من ناچار بوده‌ام که اغلب بکتابچه‌های یادداشتهایم متکی باشم که از موقعیکه آمدن بـزندان را در دوازده سال پیش شروع کردم تدریجاً جمع‌آوری شده است . همچنین تدریجاً کتابهای بسیار اینجا آمده‌اند و پس ازمدتی رفته‌اند زیرا نمیتوانسته‌ام در اینجا کتابخانه‌ئی جمع آوری کنم . بدون هیچ پروا و شرمساری بـاید اذعان کنم که بعضی افکارومطالب را ازاین کتابها اقتباس کرده‌ام و در آنچه نوشته‌ام خصوصیت فوق‌العاده‌ئی وجود ندارد .

ممکن است بعضی اوقات خواندن ودنبال کردن نامه‌هایم برایت دشوار باشد . از آن قسمت‌ها زود بگذر و خیلی به آن‌ها اهمیت نده . گاهی اوقات وجود بالفم برمن چیره میشده است وناچارمطالبی نوشته‌ام که شاید نمیبایست نوشته باشم .

در این نامه‌ها ، خلاصه‌ئی ازقسمتهای منتخب‌را نقل کرده‌ام. اینها تاریخ نیست فقط نظاره‌ئی به‌مناظری از گذشتهٔ ممتد ماست . اگر به تاریخ علاقمند هستی واگرتاریخ برایت جذبه وکششی داشته باشد خواهی توانست به‌کتابهای بسیار رجوع کنی‌که بتوکمك خواهند داد تاکلاف‌های سردرگم قرون گذشته را ازهم بگشائی . اماخواندن کتابها به‌تنهائی کـافی نیست . اگـر بخواهی گذشته را بدانی وبفهمی باید باعلاقمندی وتفاهم به‌آن بنگری برای درك‌وفهم کسی‌که مدتها پیش زندگی میکرده است باید محیط زندگی او ، اوضاع و احوالی‌راکه در آن زندگی میکرده ، افکار و تصوراتی‌که در ذهن خودداشته، همه را بفهمی .

بی معنی خواهد بود که بخواهیم مردم گذشته را با مقیاسهای امروزی بسنجیم وچنانکه انگار امروز زنده هستند و مثل مافکر میکنند مورد قضاوت قرار دهیم . مثلا امروز هیچکس نیست که از بردگی دفاع کند و آنرا روا بشمارد در حالی که « افلاطون » بزرگ عقیده داشت که غلامی و بردگی

چیزی لازم وضروریست ، در دورانهای اخیر هم هزاران نفر نفوس بشری جان خودرا ازدست دادند تارسم برده‌داری را درایالات متحده حفظ کنند .

مانمیتوانیم «گذشته» را با میزان‌های «حال» بسنجیم . طبعاً هر کس این حرف را می‌پذیرد وقبول دارد اما متأسفانه همه‌کس نمی‌پذیرد که‌قضاوت کردن دربارهٔ امروزه هم با میزانها و معیارهای «گذشته» بهمین اندازه بی‌معنی و نادرست است . مخصوصاً مذاهب این نقش را داشته‌اند که بسیاری از افکار واعتقادات و آداب ورسوم‌را که ممکن‌است درزمان‌خودشان‌ودرجائیکه زادگاهشان بوده ، درست بوده است بصورت منجمدی حفظ کرده‌انددرحالیکه بااوضاع واحوال امروز و مقتضیات زمان حال بهیچوجه سازگاری ندارند .

اگر با چشمی علاقمند به تاریخ‌گذشته بنگری ، استخوانهای خشك‌آن با گوشت و خون پر خواهد شد و گروه‌های عظیم مردان و زنان و کودکان زنده‌یی را در هردوران ودر هرجامی‌بینی که بامامتفاوت هستند ودرعین‌حال بسیار بما شباهت دارند . بسیاری از همین خوبی‌ها و بدیهای بشری هم در آن‌ها هست . تاریخ مثل نمایش سینمانیست اما کسانی که چشمی برای دیدن داشته باشند میتوانند چیزهای بسیاردرآن به‌بینند .

درتالار بزرگ نمایشگاه تاریخ ، تصاویر بیشمار در ذهن مامیگذرند : مصر ـ بابل ـ نینوا ـ تمدن قدیم هند ـ آمدن آریاها به هند و پراکنده شدن ایشان‌در اروپا وآسیا ـ تمدن‌شگفت‌انگیز و عالی‌چین ـ کنوسوس و یونان ـ ایران ـ امپراطوری رم‌ـ بیزانس ـ حرکت پیروزمندانهٔ عربها در دو قاره ـ رنسانس فرهنگ هند و انحطاطش ـ تمدنهای غیر معروف «مایا» و «آزتك» درآمریکا ـ فتوحات پهناور مغولها ـ قرون وسطای اروپا با کلیساهای زیبای گوتیك ـ آمدن اسلام به هند و امپراطوری مغـولان هند ـ رنسانس دانش و هنر در اروپای غربـی ـ کشف آمریکا و راههای دریائـی شرق ـ

۱ـ در متن کتاب بجای سینما اصطلاح جعبه های نمایش که درایران بنام شهرفرنگ‌معروفست بکاررفته است .

آغاز تجاوز غرب در شرق - پیداشدن ماشین‌های بـزرگ و رشد و تکامل کاپیتالیسم - توسعهٔ صنایع و تسلط اروپا و امپریالیسم - معجزات علوم در جهان تازه همه دربرابر دیدگان مامی آیند.

امپراطوری‌های بزرگ رشدیافته‌اند وسقوط کرده‌اند و مدت هزاران سال از یاد انسان رفته‌اند تااینکه باز بقایاشان ازنو بوسیلهٔ کاشفان پرحوصله از زیر خروارها خاك و سنگ که آن‌هارا پنهان میداشته بیرون آمده‌اند. در عین حال بسیاری افکار و بسیاری تخیلات و تصورات از روزگاران قدیم تاکنون زنده باقی مانده‌اند وثابت کرده‌اندکه‌ازامپراطوریها استوارترهستند.

« مری کولریج » چنین میسراید:

« عظمت مصر درهم فروریخت.
وباعماق دوردست اندیشه فرورفت.
یونان هم سقوط کرد وشهر « تروا » نیز
رم نیزتاج درخشانش‌را ازدست داد.
غرور « ونیز » ناچیزشده است.
اما رؤیاهائی که درسر کودکانشان بود
رؤیاهای مواج وبیشکل وبیهوده
که سایه‌ئی همچون سایه‌ها بوده‌اند
وسبك وپوچ بشمارمی‌آمده‌اند بجامانده است.

گذشته، ارمغانهای فراوان برای ما آورده است. در واقع آنچه ما امروزاز فرهنگ و تمدن و علوم و دانش دربارهٔ بعضی حقایق داریم همه ارمغانهای روزگارهای دور یا نزدیکیست که بما رسیده است. این حرف راست است که مابه «گذشته» مدیونیم. اما تمام وظیفه و تعهد ما نسبت به « گذشته » نیست. بلکه وظایفی نیز نسبت به « آینده » داریم و شاید این وظیفه و تعهد بزرگتر از آن باشد که نسبت به‌گذشته داریم. زیرا گذشته، گذشته است وانجام پذیرفته است و ما نمیتوانیم هیچ چیزآنرا تغییر دهیم. اما آینده فرامیرسد و شاید بتوانیم درشکل دادن به‌آن تاحدی مؤثر باشیم.

اگر گذشته بعضی حقایق را بما نمایانده است ، حقایق بسیاری‌هم در ماورای حجاب‌آینده پنهانست که مارا بجستجوی خود میخواند . اما اغلب «گذشته» نسبت به‌آینده حسد میورزد و مارا بسختی درچنگ خود نگاه‌میدارد وناگزیر میشویم باآن بمبارزه برخیزیم تابتوانیم خودرا آزاد سازیم ومتوجه «آینده» شویم وبسوی‌آن پیش برویم .

گفته میشود که تاریخ درسهای فراوان دارد که بما بیاموزد ، در عین حال گفته میشود که تاریخ هرگزعیناً تکرار نمیشود . این هردوحرف درست است . زیرا ماازراه تقلیدکردن بنده‌وار و مطیعانهٔ گذشته‌یا انتظار داشتن که حوادث عیناً تکرار شود یا از راه بیحرکت وآرام‌ماندن نمیتوانیم هیچ چیز از تاریخ بیاموزیم بلکه از راه نگریستن عمیقانه برآن و کوشش برای کشف نیروهای محرک آنست که میتوان مطالب بسیار آموخت . حتی در اینصورت هم آنچه بدست می‌آوریم پاسخ مستقیمی نیست . «کارل مارکس» میگوید : «تاریخ برای پاسخ دادن به سؤالهای گذشته ، راه دیگری ندارد جزمطرح ساختن سؤالهای تازه . »

روزگار قدیم ، دوران اعتقاد ، اعتقادی کورکورانه و بیچون‌وچرا بود ، معابد و مساجد و کلیساهای عظیم و زیبای قرون گذشته جز بانیروی فوق‌العادهٔ چنین اعتقادی که در معماران و سازندگان آن بوده است بوجود نمی‌آمد . همچنین سنگهائی که با حوصله و ایمان یکی برسر دیگری نهاده شده‌اند یا برروی آنها نقش و نگارهای زیبا حکاکی کرده‌اند ، برای ما ازاین اعتقاد سخن میگویند .

بامهای رفیع و پر شکوه معابد قدیم ، مساجد زیبا بامناره‌های بلند ، ساختمان کشیدهٔ کلیساهای گوتیک ، همه با ایمانی وسیع روببالا دارند و همچون نیایشی از سنگ و مرمر بسوی آسمان صعود میکنند ، وحتی هنوزهم درما اثر میگذارند هرچند هم که ممکن است آن اعتقاد قدیمی که این‌ها مظاهرش هستند دیگر درما وجود نداشته باشد .

اما اکنون دوران آن اعتقادها سپری شده است واثرسحرآسای‌سنگ‌ها

نیز باآن‌ازمیان رفته است. هنوزهم ممکن است هزاران معبد ومسجدوکلیسای دیگر ساخته شود اما دیگر آن روحی را که در قرون وسطا وجود داشت، فاقد هستند.

این‌اماکن‌مقدسی که امروزساخته می‌شوندباساختمانهای عادی‌بازرگانی وبانکهاکه مظاهر مقتضیات‌امروزی می‌باشند تفاوت زیادندارندگاهی هم‌خیلی حقیرترهستند.

روزگارما دوران‌دیگریست. دوران‌ازمیان‌رفتن تصورات، دوران‌تردید وعدم یقین وشك وپرس وجواست. ما دیگر بسیاری ازاعتقادات ورسوم قدیمی را نمی‌پذیریم.

چه درآسیا، چه دراروپاوچه‌درامریکا دیگرمابه بسیاری ازچیزهای‌سابق عقیده نداریم بدینقرار است‌که اکنون درجستجوی راههای‌تازه وجنبه‌های‌تازهٔ حقیقت هستیم‌که با محیط زندگی ما بیشتر سازگارباشد. ما دائماً از یکدیگر پرس وجومیکنیم‌وبه بحث‌وگفتگومیپردازیم وبدینسان اینهمه «ایسم‌ها»وفلسفه‌ها تکامل می‌پذیرند.

ما هم مانند زمان «سقراط» دردوران پرس وجو و سؤالهای گوناگون زندگی میکنیم[1] منتهی این سؤالها فقط به حدود شهر«آتن» محدود نمیگردد بلکه وسعت جهانی دارد.

گاهی اوقات بیعدالتی ونا شادمانی وخشونت دنیاما را درفشارمیگذارد وافکارما راتیره میسازدبطوریکه هیچگونه راه خروجی بنظرنمیرسد. ماهم‌مانند «ماتیوآرنولد» شاعر احساس می‌کنیم‌که هیچ روزنهٔ امیدی برای جهان وجود ندارد و تنها کاری که می‌توانیم کرد اینست‌که لااقل نسبت به یکدیگر وفادار باشیم:

۱ــ روش سقراط‌آن بودکه همواره سؤالهائی مطرح میکرد و شاگردان وپیروانش را وادارمیساخت‌که بآنها پاسخ بگویند تا حقایق‌کشف شود. این روش بنام خوداو«روش سقراطی» نامیده میشود.

«زیرا جهانی که بنظرمیرسد
دربرابرما بصورت سرزمین رؤیاها گسترده است .
با اینهمه گوناگونی، اینهمه زیبائی، اینهمه تازگی
براستی، نه شادمانی دارد، نه محبت ونه روشنی
نه یقین ، نه‌آرامش . و نه‌کمکی برای رنج .
و ما درآن همچون در بیابانی ظلمانی هستیم
که دستخوش‌آژیرهای مبهم جنگ و گریزمیباشیم .
چون ارتشهای جاهل دردرون تاریکی با یکدیگرتصادم دارند.»

ومعهذااگرماچنین نظری ملال‌انگیز داشته باشیم‌پیداست‌که درس‌زندگی وتاریخ را بدرستی‌نیاموخته‌ایم . زیرا تاریخ بما می‌آموزدکه برای‌انسان رشد وتکامل و پیشرفت وامکان‌کامیابی‌ها و پیشروی‌های نا محدود وجود دارد.و زندگی غنی ورنگا رنگ است . وهرچند درآن باتلاق‌ها و مردابها و زوایای تیره هست اما دریاهای بزرگ وکوههای بلند و برف‌ها ویخچالها و شب‌های زیبای پر ستاره (مخصوصاً درزندان!) ومحبت خانوادگی ، وموسیقی وکتابها وامپراطوری بی‌پایان افکاروتخیلات رانیزدارد. بطوری‌که هریك ازمامیتواند بخوبی بگوید :

« خداوندا هر چند من بر روی زمین وبسان فرزند زمین
زندگی‌کرده‌ام اما پدرم آسمان پرستاره بوده است .»

تحسین وتماشای زیبائیهای عالم وزندگی‌کردن در دنیائی از اندیشه‌ها و تخیلات آسانست . اما کوشش برای آنکه باین وسیله ازناشادمانی دیگران رو بگردانیم و به آنچه برای‌آنها اتفاق می‌افتد اعتنا نورزیم نشان شایستگی و لیاقت انسانی نیست . اندیشهٔ درست باید به اقدام منتهی شود . دوست ما «رومن رولان» (نویسندهٔ فرانسوی) می‌گوید : «اقدام ، پایان اندیشه است. هر اندیشه‌که بسوی اقدام متوجه نباشد نوعی عقیم بودن و خیانت است. بدین قرار اگر ما خدمتگذاران اندیشه هستیم باید خدمتگذاران اقدام، نیز باشیم .»

مردم اغلب ازاقدام احترازمیکنند زیرا از عواقب آن میترسند زیرا اقدام بمعنی روبرو شدن با مخاطرات احتمالی می‌باشد ، اما خطر همیشه از دور بسیار مهیب بنظر می‌رسد واگر به‌آن نزدیك شویم وازنزدیك به‌آن بنگریم آنقدرها هم مهیب وبد نیست و اغلب مصاحبی مطبوع می‌باشدکه بزندگی طعم ورنگ می‌بخشد .

درحال عادی زندگی چیزی بی مزه ویکنواخت وکسالت انگیز است و اگر همه چیز را درآن بهمان صورت که هست بپذیریم و کوشش برای تغییرش نداشته باشیم شادمانی هم نخواهیم داشت . با اینهمه همین چیزهای عادی و بی ارزش زندگی هم وقتی که مدتی ازآن‌ها محروم بمانیم ارزشی فوق‌العاده پیدا میکند . ۱

بسیاری مردم به قلل مرتفع کوه‌ها می‌روند ، بخاطر شادمانی و مسرت صعود به قله‌ها و نشاطی که ازغلبه بردشواریها وخطرات درایشان بوجودمیآید جان خودرا بمخاطره می‌اندازند و با خطرشکستگی اندامشان روبرومی‌شوند وبعلت خطراتی که همه جادراطرافشان وجود دارد احساسشان تیزتروشادیشان اززندگی که برشته‌ئی نازك بسته میشود عمیق‌تر و بیشترمیشود .

همهٔ ما مختاریم که دردره‌های پست وپائین درمیان هوای ناسالم وتیره وغبارآلود زندگی کنیم ودرعوض‌تااندازه‌یی امنیت جسمی‌داشته‌باشیم بارتفاعات کوهستانی برویم وباخطرات همداستان شویم تا بتوانیم در هوای پاك و مصفا تنفس کنیم وازمسرت تماشای مناظر دوردست سرمست گردیم وبه خورشیدی که سرمیکشد سلام بگوئیم .

دراین نامه مطالب بسیاری که منتخب از شاعران و اشخاص دیگربود نقل کردم و اکنون میخواهم با نقل یك مطلب دیگر آنرا بپایان برسانم.

۱ ـ اشاره‌به محرومیتها نیست که شخص درزندان داردو تمام‌چیزهای‌عادی وبی ارزش بیرون‌هم‌برایش باارزش میشود. خود نهرواین حالات رااحساس کرده است. درکتاب «زندگی‌من» قسمتهای بسیارزیبائی دراینمورد هست .

این مطلب از مجموعهٔ «گیتانجلی» ومنظومه‌ئی یـانیایشی از «رابیندرانات تاگور» میباشد :

آنجاکه اندیشه باك وبیمی ندارد وسرها افراشته است
آنجاکه دانش آزاد است
آنجاکه جهان با دیوارهای‌کوته نظریهای حقیر درهم شکسته نیست
آنجاکه‌کلمات ازاعماق حلق بیرون می‌آید
آنجاکه تلاشهای خستگی ناپذیر دست‌های خود را بسوی‌کمال‌دراز میکنند ،
آنجاکه جویبار روشن خرد درریگزار بیابان ملال انگیز، عادات مرده ،گم نمیشود
آنجا که فکر به راهنمائی تو، بسوی فراخنای بی پایان اندیشه و اقدام میرود

بسوی آن بهشت آزادی ،
خداوندا ،
وطن مرا راهبرباش .

دختربسیارعزیزم ، نامه‌هامانرا تمام‌کردیم واین آخرین نامهٔ منهم به پایان رسید . گفتم آخرین نامه! مسلماً آخرین نامه‌نیست . من بازهم نامه‌های دیگری‌برایت‌خواهم‌نوشت، اما این‌دورهٔ نامه‌هادراینجاها پایان‌می‌یابدو بدینقرار:

«تمام شد .»[1]

---

۱ ـ نهرواین جمله راعیناً بهمین شکل‌که درفارسی بکارمیبریم بکاربرده ست زیرا درزبان اردوی هندی هم بهمین صورت بکارمیرود .

پس از پایان

دریای عربستان

۱۴ نوامبر ۱۹۳۸ [1]

پنجسال و سه ماه پیش آخرین نامهٔ این دوره نامه‌هارا از زندان بخش « دهرادون » برایت نوشتم . در آنموقع‌آن دوران دوسالهٔ زندانم بپایان خود نزدیك میشد . وقتی‌آن نامه بپایان رسید . ستون نامه‌هائی را که در دوران طولانی تنهائی درزندان (هرچندکه توهمیشه دراندیشه‌هایم همراه من بودی) نوشته بودم بکناری‌نهادم وخودرا برای‌آزادی ورفتن به جهان وسیع‌ترخارجی وحرکت واقدام‌آماده ساختم .

آزادی از زندان بزودی فرا رسید . اما پنجماه بعد دوباره به محیط آشنا ومأنوس زندان بازگشتم زیرا یکباردیگر به‌دوسال زندان محکوم شدم . دوباره قلم را برداشتم و داستان دیگری نوشتم‌که این بار خیلی بیشتر جنبهٔ شخصی داشت .[2]

بعد ازپایان آن دوران باز از زندان بیرون آمدم و غم مشترکی‌برای هردوی ماپیش‌آمد [3] غمی‌که از همانوقت بر زندگی من سایه افکنده است . اما دراین دنیای پراز منازعه و اندوه که از همهٔ ما میخواهد تمام نیروی

۱ـ ۱۴ نوامبر روز تولد جواهر لعل نهرو نیز میباشد و در تاریخ بالا ۴۹ سال تمام داشته است .

۲ـ داستانی که در متن به‌آن اشاره میشود کتاب « اتوبیوگرافی » یا سرگذشت خود نهروست که بنام « زندگی من » بفارسی ترجمه شده است .

۳ـ اشاره بمرگ‌همسر نهروست که درسال ۱۹۳۶ بدنبال یك‌بیماری‌ممتد در سویس درگذشت .

خودرا برای مبارزاتی که درآن جریـان دارد اختصاص دهیم غمها و تیره روزی‌های شخصی اهمیت زیاد ندارد . بدینقرار بود که تو ومن هریك راه خودرا دنبال کردیم تو برای دنبال‌کردن تحصیلات رفتی و من هـم بسوی مبارزهٔ پرهیاهو وغوغائی که درهند جریان دارد بازگشتم .

بیش از پنج سال ، بابار سنگین جنگ‌ها و رنجهایشان گذشته است و تضاد میان دنیائی که درآن زندگی میکنیم با دنیائی که در رؤیاهای خـود تصورمیکنیم دائماً افزایش می‌یابد . حتی گاهی خود امیدهم به تنگنامی افتد و مفسدتی کـه مارا دنبال میکند آنرا متزلزل میسازد . معهذا اکنون کـه این سطور را مینویسم دریای عـربستان باتمام قدرت و زیبائیش ، خاموش وآرام ، بسان رؤیائی در برابرم گسترده است و در زیر پرتو سیمگون مهتاب می‌درخشد .

میخواستم در این نامه‌ئی که مدتی پس از پایان کتاب نوشته میشود ، داستان این پنج سال را بنویسم ، زیرا میخواهند مجموع ایـن نامه‌هارا در جامهٔ نوی منتشر سازند و ناشر کتابم خواسته است‌که جریان حوادث را تا امروز برسانم . این کار بسیار دشوار است زیرا در این مدت آنقدرحوادث گوناگون روی داده است که اگر بخواهم در بارهٔ آن ها چیزی بنویسم و فرصتی هم برای این کار داشته باشم ، خود کتاب تازه‌ئی خواهد شد . حتی فقط ذکر نام حوادث اصلی فهرستی طولانی و سنگین را تشکیل میدهـد . باینجهت فقط خلاصهٔ بسیار مختصری از آنچه اتفاق افتاده است برایت نقل میکنم. ضمناً به‌بعضی از نامه‌ها هم یادداشتهائی اضافه کرده‌ام و بعضی‌حوادث واتفاقات را طی آنها آورده‌ام . و اکنون نگاه کوتاه دیگری به این سالها می‌افکنیم .

در آخرین نامه‌هایم توجهت را به تضادهای عظیم و رقابت‌هائی که در دنیای تازه وجود دارد ، و به رشد فاشیسم ونازیسم و سایهٔ جنگ جلب کردم. پنج سال گذشته این رقابتها و تصادمات را تشدید کرده است . هرچندکه تا این زمان از جنگ جهانی اجتناب شده است اما جنگهای بزرگ و مهیبی

درآفریقا ، در اروپا ،و در شرق‌و در آسیا روی داده است .هر سال و بعضی اوقات هرماه داستان‌تازه‌ئی از تجاوز وخشونت‌های هولناک‌راهمراه میآورند .

دنیا بیش از پیش آشفته میشود . روابط بین‌المللی دستخوش هـرج و مرج گشته است .تشکیل جامعهٔ ملل وکوششهای‌دیگر برای بر قراری همکاری بین‌المللی بصورت ناکامیها و شکست‌ها پایان یافته است . خلع سلاح موضوعی مربوط به‌گذشته میباشد و هـر کشور میکوشد باشتابی تب آلود شب و روز تسلیحاتش را به حد اکثر افزایش دهد ترس گلوی جهان‌را میفشارد واروپا در زیر تازیانهٔ نازیسم و فاشیسم‌که متجاوزانه وفاتحانه پیش میروند، بسرعت روبانحطاط نهاده است و راه وحشیگری را پیش گرفته است .

در نامـه‌های سابق عللی راکه در ماورای جنگ جهانی ۱۸ـ ۱۹۱٤ قرار داشت بتفصیل مطالعه کردیم . جنگ فرا رسید، وازآن ، پیمان ورسای و میثاق جامعهٔ ملل بیرون آمد . اما مسائل قدیمی حل ناشده باقی ماند و مسائل تازه‌یی ، مانند ، غرامات‌وامهای جنگی، خلع‌سلاح، امنیت‌دسته‌جمعی، بحرانی اقتصادی ، و بیکاری وسیع ودامنه‌دار جهانی، نیزروی نمود .

در ماورای مسائل صلح، مسائل‌حساس وحیاتی اجتماعی نیز قرار دارد کـه تعادل جهانی را واژگون میسازد. در اتحاد شوروی نیروهای تازهٔ اجتماعی پیروزی خود را بثبوت رساندند و کوشیدند و با وجود دشورایهای عظیم و مخالفت جهانی دنیائی بشکل تازه بسازند . در جاهای دیگر هـم تغییرات‌عمیق اجتماعی ادامه‌یافت اما به‌ثمری نیانجامید و سازمان‌نظام سیاسی واقتصادی موجود ، آن تغییرات را به‌عقب راند .

وفور وفراوانی در جهان فرارسید . تولید بمقدار بسیار زیاد توسعه یافت . رؤیای قرون گذشته برای وفور نعمات تحقق پذیرفت . اما همچـون غلامی که روزگاری دراز با زنجیرهای اسارت خود عادت کرده باشد و از آزادی بترسد ، جامعهٔ بشری ابله هم‌که با کمبود عادت کرده است نمیتواند به‌آسانی طور دیگری بیندیشد . باین جهت ثروت تازه تعمداً دور ریختـه میشود ، نابود میگرددومحدود میشودوعملا بیکاری وفقرورنج‌افزایش‌یافته‌است.

کنفرانسهای متعدد از پی هم تشکیل میشوند و نمایندگان ملتها گرد هم جمع می‌آیندتا این تضادهای حیرت‌انگیز را حل کنند و صلح را محفوظ نگاهدارند . پیمانها و قراردادها و اتحادیه‌های گوناگون ، مانند پیمان واشنگتن ، پیمان لوکارنو ، پیمان کیلوگ ، پیمانهای عدم تجاوز همه وجود داشت اما هرگز به‌مسائل اصلی و اساسی پرداخته نمیشد . نخستین بار که با واقعیات خشن تماس حاصل میگشت تمام این پیمان‌ها و موافقت‌نامه‌ها از میان میرفت وسرنوشت اروپارا به حکمیت شمشیرعریان وامیگذاشت .

پیمان ورسای مرده است . نقشهٔ اروپا دوباره تغییر یافته است و جهان از نوتقسیم میشود . مسئلهٔ وامهای جنگی متروك مانده است و غنی ترین ملل جهان تصمیم گرفته‌اند وامهای خود را نپردازند . بدینقرار تقریباً به اوضاع سالهای ۱۹۱٤ و پیش از آن با تمام مسائل وتضادهائی‌که داشتند باز گشته‌ایم منتها این تضادها و تصادمات بعلت آنچه از آن زمان تاکنون روی‌داده صدها بار شدیدتر و بزرگتر گشته است .

سیستم کاپیتالیسم که دچار انحطاط شده به ناسیونالیسم اقتصادی و برشد و توسعهٔ بیشتر انحصارها منتهی میگردد . این سیستم باندازه‌یی خشن و شدید شده که حتی دموکراسی پارلمانی را هم تحمل نمیکند . فاشیسم و نازیسم با انواع خشونتهای عریانشان خودنمائی دارند و جنگ را پایان و هدف تمام سیاست‌های‌خود قرار داده‌اند. درعین‌حال قدرت تازه‌ئی در نواحی سرزمین شوروی رشد می‌یابد که نظام قدیمی را بطور مداوم تهدید میکند و با کمال شدت و قدرت راه توسعهٔ امپریالیسم و فاشیسم را مسدود میسازد.

ما در عصری انقلابی زندگی میکنیم ، انقلابی‌که با شروع جنگ در سال ۱۹۱٤ آغازگشت و درجهانی‌که همه‌جا با دردهای زایمان تصادمات‌رنج میکشد ، بطوردائم سال بسال توسعه یافته است .

انقلاب فرانسه که ۱۵۰ سال پیش روی داد مبشر دورانی بود که در آن تدریجاً برابری سیاسی برای افراد بوجود می‌آمد و توسعه می‌یافت ، اما اکنون اوضاع تغییر یافته وامروز این برابری هم دیگرکفایت نمیکند .

اکنون باید مرزهای دموکراسی باندازه‌ئی توسعه یابد که برابری اقتصادی را نیز در برگیرد و این خود انقلاب‌بزرگیست که اکنون در زمان‌ماجریان دارد ، انقلابی که باید برابری اقتصادی را تأمین کند و برای دموکراسی معنی‌ومفهوم کامل آنرا بوجود آورد و ما را باپیشرفتهای کنونی علم ودانش و فنون ، هماهنگ وهمگام سازد .

این‌دموکراسی با امپریالیسم ویاباکاپیتالیسم که خودبراساس نابرابری و استثمار ملت یا طبقه‌ئی متکی میباشد سازگاری ندارد . ازین رو کسانی که از این استثمارها سود میبرند با دموکراسی بمخالفت میپردازند و در حالیکه تصادمات توسعه می‌پذیرد حتی فکر برابری سیاسی و دموکراسی پارلمانی هم موردانکار قرار میگیرد . اکنون فاشیسم روی‌کار می‌آید که از جهات گوناگون ما را به‌وضع قرون وسطائی عقب میکشاند . تسلط نژادی را ترویج میکند و بجای حقوق الهی‌برای یك پادشاه مستبد، حقوق الهی‌برای یك پیشوا و رهبر مطلق‌العنان برقرار میسازد .

رشد فاشیسم در طی پنجسال اخیر و حملاتش به اصول دموکراسی و مفاهیم آزادی و تمدن، دفاع از دموکراسی رابصورت مهمترین مسئلهٔ حیاتی امروز در آورده است . تصادم امروز جهان میان کمونیسم و سوسیالیسم در یکسو و فاشیسم در سوی دیگر نمیباشد . بلکه این تصادم و اختلاف میان دموکراسی و فاشیسم است و تمام نیروهای هواداری دموکراسی در یك صف قرار میگیرند و ضد فاشیست میشوند . اسپانیا امروزکاملترین مظهر ونمونهٔ این وضع است .

اما درماورای این دموکراسی خواه ناخواه فکر توسعهٔ دموکراسی نیزوجود دارد و بهمین جهت در همه جا ارتجاع بوحشت می‌افتد و هر چند ظاهراً و زبانی از دموکراسی حمایت میکند عملا نسبت بفاشیسم علاقه میورزد وکمك میدهد .

نقش قدرتهای فاشیستی بخوبی روشن است در بارهٔ هدفها یا سیاست آنها هیچگونه تردید و ابهامی وجود ندارد . اما عامل مهم زمان ما نقش

کشورهای مقتدرباصطلاح دموکرات و مخصوصاً نقش انگلستان میباشد.

حکومت بریتانیا درآسیا وافریقا واروپا نقش کاملاارتجاعی اجرا کرده است وفاشیسم ونازیسم را تشویق میکند. عجب آنست که این کاررا بقیمت بخطر افکندن امنیت امپراطوری خود انجام میدهد. خوداین امر نمایان می‌سازد که بریتانیا تا چه اندازه ازرشد دموکراسی واقعی می‌ترسد وطبقات حاکمهٔ آن‌تا چه حدنسبت به رهبران فاشیسم علاقمند هستند.

اگرفاشیسم رشد یافته است واکنون درراه‌تسلط برجهان گام برمیدارد تااندازهٔ بسیارزیاد بخاطرروش حکومت بریتانیاست. ایالات متحدهٔ آمریکا که علاقهٔ بیشتری‌به حفظ دموکراسی دارد بارهاهمکاری خود را برای جلوگیری ازتوسعهٔ تجاوزآمیزفاشیست‌به دولتهای بزرگ اروپائی پیشنهادکرده است اما این پیشنهادهاازطرف انگلستان رد شده است.

فرانسه هم چنان به «سیتی‌آف‌لندن» (سرمایه‌داری انگلستان) وسیاست خارجی انگلستان بستگی پیدا کرده که جرأت نمی‌کند سیاست مستقل در-پیش گیرد.

ازلحاظ امورکارگری، روش‌انگلستان درکنفرانس بین‌المللی‌کارهمیشه مرتجعانه بوده است. درژوئن ۱۹۳۷ دفتربین‌المللی‌کار که در ژنو،قراردارد ۴۸ ساعت‌کاردرهفته رابرای‌کارگران صنایع بافندگی پذیرفت. این تصمیم با وجود مخالفت بریتانیا بتصویب رسید. دراین‌موردحتی دومینیونهای بریتانیااز همراهی بااین‌کشورگریختند وباایالات متحده همراه گشتند. امانمایندگانی که بنام هند دراین‌کنفرانسها شرکت میکنند ومعمولا ازطرف بریتانیا تعیین میشوند درصف‌آن دولت قرارگرفتند.

اعضای هیئت نمایندگی‌آمریکاکه شامل‌نمایندگان‌کارگران ونمایندگان حکومت‌آمریکابودند علناً متذکرگشتند«تا وقتیکه‌به ژنو نیامده‌بودندنمیدانستند که حکومت بریتانیاتا چه اندازه ارتجاعی است.» و یکی از آنها گفته بود «بریتانیا سرنیزهٔ ارتجاع شده است.»

جامعهٔ ملل با وجود تمام ضعف و ناتوانیش هنوز مظهری از افکار

وتمایلات بین‌المللی می‌باشد ومیثاق‌آن کیفرهائی برای تجاوز پیش‌بینی‌میکند. درمورد هجوم ژاپن به منچوری این جامعه هیچ اقدامی نتوانست انجام دهد جز آنکه کمیسیونی برای تحقیقات تعیین کرده وبعد هم آن تجاوز را محکوم شناخت . درواقع حکومت بریتانیا دراین ماجرا ژاپن راتشویق میکرد و از همان زمان ، جزدرچند مورد کوچك که در جهت صحیح بوده است ، همواره سیاست نادیده گرفتن وضعیف ساختن جامعهٔ ملل رادنبال کرده است .

قیام نازیسم باسیاست علنی و رسمی تجاوزکارانه‌اش تهدید مستقیمی برای جامعهٔ ملل بود اما انگلستان و تا اندازه‌ئی هم فرانسه این تهدید را پذیرفتند و اجازه دادندکه جامعهٔ ملل ضعیف وناتوان گردد . قدرتهای فاشیستی جامعهٔ ملل را ترك گفتند . آلمان دراکتبر ۱۹۳۳ و ژاپن و ایتالیا بعداً از جامعه جدا شدند.

در سپتامبر ۱۹۳٤ اتحاد شوروی به جامعهٔ ملل پیوست وجانی تازه در آن دمید . ترس ازآلمان نازی ، فرانسه را بااتحاد با شورویها ناچار ساخت اما انگلستان بیشتر ترجیح دادکه با آلمان نازی همراه شود تا حتی براساس میثاق جامعهٔ ملل با اتحاد شوروی همکاری کند . هر تجاوز پیروزمندانه ، قدرتهای‌فاشیست‌را بیشترسرمست‌میساخت‌و بیشتر معتقدمی‌شدندکه‌می‌توانندجامعهٔ ملل را نادیده بگیرند زیرا می‌دانستندکه حکومت بریتانیا به اقدامی برضد آنها نخواهد پرداخت .

همین پیوستگی روز افزون حکومت بریتانیا بقدرتهای فاشیستی است که می‌تواند آنچه را درچین ، حبشه ، اسپانیا واروپای مرکزی اتفاق افتاده است بدرستی تشریح وبیان کند . همین مطلب بما می‌فهماند چرا بنای سرافراز جامعهٔ ملل‌که مظهرآن همه امیدها به صلح وپیشرفت جامعهٔ بشری بود امروز ویران شده است.

دیدیم که چگونه ژاپن باکمال موفقیت جامعهٔ ملل وتمامی جهان‌رامورد بی‌اعتنائی قرار داد و به منچوری حمله برد و درآنجا دولت عروسکی ودست نشاندهٔ « منچوکوئو » را بوجودآورد . هرچندکه درآنجا عملا هجوم نظامی

صورت گرفت اعلان جنگ داده نشد بلکه شورشهای ساختگی داخلی بوجود میآمد وبرانگیختهمیشد وهمین شورشها بهانهئی برای مداخلات نظامیوعملیات جنگی میگشت .

همین روش بعداً از طرف ایتالیا و آلمان نازی تکمیل گردید وتبلیغات دامنه دار جعلی و دروغین باوسعتی بیسابقه درخارجه نیز بهآن ضمیمه گشت . اکنون درهیچ جا اعلان جنگ داده نمیشود . این رسم دیگر متعلق بزمانهای گذشته میباشد . هیتلر هنگام نطق خود در «نورنبرگ» درسال۱۹۳۷ گفت : «اگر من بخواهم بهمخالفی حمله کنم ، ماهها وقتم را برای مذاکره وتدارك صرف نخواهم کرد بلکه مثل همیشه عمل خواهم کرد: بطور ناگهانیاز کمین ـ گاه خود در تاریکی بیرون خواهم جست وباسرعت برق خودرا برروی حریف ودشمن خود خواهم افکند.»

در ژانویه ۱۹۳۵ آلمان منطقهٔ « سار » راکه در تصرف موقتی فرانسه بود پس ازمراجعه بهآراء عمومی اشغال کرد . درماه مه آنسال هیتلر مواد مربوط بخلع سلاح آلمان درپیمان ورسای رازیرپا نهادوفرمان خدمات نظامی اجباری برای تمام آلمانیهارا صادرکرد . این نقض علنی و یك جانبهٔ پیمان ورسای فرانسه رامتوحش ساخت . اما انگلستان این اقدام را تدریجاً پذیرفت وحتی یکماه بعد قدم دیگری هم برداشت ومخفیانه یك پیمان دریائی باآلمان امضاکرد. امضای این پیمان ناقض پیمان ورسای بود وبدینقرار خودانگلستان هم پیمان صلح را نادیده میگرفت .

مخصوصاً این امر ازآن جهت حیرت انگیز بود که انگلستان بدوناطلاع متفق قدیمش فرانسه ، ودرست درموقعیکه آلمان کار تجدید تسلیحات خودرا تاوسعتی زیاد آغاز کرده بود و اروپا را تهدید میکرد صورت گرفت. فرانسه ازین پیمان شکنی انگلستان بوحشت افتاد وبسوی موسولینی متوجه گشت تابا اوکنار بیاید تالااقل خطرایتالیا رادرمرزهایش تقلیل دهد.

حبشه ـ این وضع برای موسولینی فرصتی را که ازمدتها پیشانتظار داشت پیش آورد.

او از سالها قبل نقشهٔ هجوم به حبشه را طرح کرده بود اما همواره تردید داشت زیرا از روش بریتانیا و فرانسه مطمئن نبود. میان ایتالیا و فرانسه تا این موقع روابط خوب نبود. در ماه اکتبر ۱۹۳٤، آلکساندر پادشاه یوگسلاوی و « لوئی بارتو » وزیر امور خارجه فرانسه در بندر مارسی کشته شدند و این قتل ظاهراً بدست یکی از عمال ایتالیا صورت گرفت.

اما اکنون که فرانسه متوجه ایتالیا گشت موسولینی مطمئن شد که انگلستان وفرانسه هیچکدام درمقابل هجوم به حبشه، مخالفت مؤثری نشان نخواهندداد باین جهت دراکتبر ۱۹۳۵ این هجوم درموقعیکه جامعهٔ ملل دوران اجلاسیه‌بی داشت آغاز گردید.

حبشه یکی ازدولت‌های عضو جامعهٔ ملل بود وتمامی دنیا از اینکه این کشور مورد حمله و هجوم قرار میگرفت تکان خورد. جامعهٔ ملل ایتالیا را کشوری متجاوز اعلان کرد و پس‌از مدتی تأخیر به بعضی اقدامات اقتصادی برضد ایتالیا پرداخت یعنی تصمیم گرفت که اعضای جامعهٔ ملل نباید هیچگونه تسهیلات اقتصادی برای ایتالیا فراهم کنند. اما عملا مهمترین چیزهائی که برای جنگ لازم بود یعنی نفت، آهن، فولاد وزغال سنگ درفهرست کالاهائی که نباید بایتالیا فرستاده شود قرار نمیگرفت. ایتالیا بر اثر این مجازات اقتصادی مختصری بدردسر افتاد اما عملا مشکلات بزرگی در راهش بوجود نیامد. ایالات متحدهٔ آمریکا پیشنهاد کرد که فروش نفت به ایتالیا تحریم شود تابایـن ترتیب تحت فشارقرار بگیرد. اما انگلستان بااین‌پیشنهاد موافقت نکرد.

«سرساموئل هور» وزیر امور خارجهٔ بریتانیا و آقای « لاوال » وزیر امورخارجهٔ فرانسه موافقت کردندکه قسمت عمده‌ئی ازحبشه به‌ایتالیا واگذار شود اما این تصمیم چنان هیاهوئی برانگیخت که « سرساموئل هور » ناچار باستعفا گشت. دراین ضمن حبشه بادلیری بسیار درمقابل هجوم ایتالیامیجنگید اما در برابر بمباردانهای هوائی مهیب که از ارتفاعات کم بوسیلهٔ هواپیماهای

ایتالیا صورت میگرفت ناتوان بود.

درهجوم بایتالیا . بمب‌های آتش زا و بمب‌های گاز دار ، برضد مردم غیرنظامی عادی وزنان وکودکان وآمبولانس‌های بیماران و بیمارستان‌ها بکار میرفت وکشتاری مهیب ووحشیانه روی میداد.

در ماه مه ۱۹۳۶ ارتش ایتالیا وارد شهر « آدیس آبابا » پایتخت حبشه شد و بعد هم نواحی پهناوری را در این‌کشور اشغال‌کرد . از آنزمان تاکنون دو سال و نیم میگذرد اما مقاومت حبشه هنوز هم در نواحی دیگر ادامه دارد . هرچند انگلستان و فرانسه فتح حبشه را برای ایتالیا برسمیت شناخته‌اند اما هنوز نمیتوان گفت که ایتالیا این‌کشوررا مسخر ساخته و برآن مسلط است.

فاجعهٔ حبشه و خیانتی که از طرف جامعهٔ ملل نسبت به حبشه صورت گرفت به تمام جهانیان نشان داد که این جامعه دستگاهی ناتوانست . اکنون هیتلرهم باخاطری‌آسوده می‌توانست آن رانادیده بگیرد وباقدام بپردازد. باین جهت بود که درماه مارس ۱۹۳۶ واحدهای ارتش نازی ناحیهٔ « رور » را در آلمان که بکلی‌خلع سلاح وغیرنظامی شده بود اشغال‌کردند واین اقدام‌تجاوز ونقض دیگری ازپیمان ورسای بود.

اسپانیا ـ سال ۱۹۳۶ شاهد اقدام دیگری از طرف فاشیست‌ها برای تسلط براروپا نیز بودکه عکس‌العمل‌آن بصورت مبارزه‌ئی حیاتی درراه دفاع ازدموکراسی وآزادی درآمد.

قبلا دیدیم که چگونه نیروهای رقیب برسر بدست آوردن حکومت و اولویت در اسپانیا مبارزه میکردند و چگونه جمهوری جوان اسپانیا بـرضد نیروهای ارتجاعی‌کلیسا وطبقات نیمه فئودال باقدام پرداخت.

عاقبت احزاب مترقی اسپانیا با یکدیگر متحد شدند ودرفوریه ۱۹۳۶ «جبههٔ مردم» راتشکیل دادند . پیش ازاین اقدام در فرانسه نیز یك « جبههٔ مردم» برای مبارزه با فاشیسم که عملا جمهوری فرانسه را تهدید میکرد و به یك قیام عقیم مانده هم پرداخت ، تشکیل شده بود . « جبههٔ مردم

فرانسه » با شور و شوق عمومی مورد استقبال قرار گرفت و در انتخابات هم پیروزی درخشانی بدست آورد ودر نتیجه حکومتی تشکیل شد که چندین قانون مختلف بنفع کارگران تصویب کرد .

« جبههٔ مردم اسپانیا » نیز در انتخابات « کورتس » موفقیت بدست آورد و حکومت را تشکیل داد . این حکومت در صدد برآمد که باصلاحات گوناگونی که مدتها بتعویق افتاده بود بپردازد و قدرت کلیسارا تقلیل دهد . عناصر ارتجاعی از ترس این اصلاحات گرد هم جمع شدند و تصمیم باعتصاب گرفتند و درصدد برآمدند که ازایتالیا وآلمان هم کمك بگیرند .

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۶ ژنرال فرانکو شورش خودرا بـا کمك ارتش مراکش واسپانیاآغاز کرد در حالیکه وعده‌های فراوانی بمراکشی‌ها میداد. فرانکو انتظار داشت که به آسانی وسرعت پیروزشود زیرا ارتش دراختیارش بود و دو دولت نیرومندهم باوکمك میدادند .

جمهوری اسپانیا ناتوان بنظر میرسید اما درلحظات حساس که با خطر زوال وسقوط مواجه گشت ازتوده‌های مردم اسپانیا خواست که از آزادی خود دفاع کنند و به‌توزیع اسلحه درمیان مردم پرداخت . مردم عادی اسپانیاباین دعوت پاسخی شایسته دادند وتقریباً با دست تهی برضد توپها و هواپیماهـای فرانکو می‌جنگیدند و توانستند جلو اورا بگیرند . همچنین نیروهای‌داوطلبی ازخارجه به‌اسپانیاآمدند تا بخاطردفاع ازدموکراسی بجنگند . این داوطلبان « تیپ بین‌المللی » را بوجود آوردند که در موقع بسیارحساس کمکهـای گرانبهائی بجمهوری‌اسپانیا داد . امادرحالیکه افراد داوطلب‌به‌کمك جمهوری می‌آمدند ، ارتش منظم ایتالیا بمقدار زیاد برای کمك به فرانکو فرستاده‌شد و منظماً هواپیماها و خلبانـان و مکانیسین‌ها و اسلحه از ایتالیا و آلمـان برایش میرسید .

در پشت سرفرانکو ستادهای ورزیدهٔ این دوقدرت بزرگ اروپائـی قرارداشت ، در صورتیکه در طرف جمهوری فقط شور و شوق و شهامت و فداکاری می‌جنگید . نیروهای شورشی فرانکو همچنان پیش می‌آمدند تـا

درنوامبر ۱۹۳۶ به «مادرید» پایتخت اسپانیا رسیدند . اما در آنجا تلاش عظیم وفداکاری فوق‌العادهٔ مردم هوادارجمهوری آنهارا متوقف ساخت .

« نوپاساوان » (عبور نخواهند کرد) ـ شعار مبارزان جمهوری بودو با این شعار راه پیشرفت سپاهیان فرانکورا می‌بستند . شهر مادرید هر روز بوسیلهٔ هواپیماها و باگلوله‌های توپخانهٔ سنگین کوبیده میشد . ساختمانهای زیبایش ویران میگشت ، در هر گوشه بمبهای آتشزا حریقی بزرگ بوجود می‌آوردند ، دلیرترین فرزندان مادرید ، هزار هزار برای خاطر شهرشان کشته میشدند و مادرید به صورت قهرمانی شکست ناپذیر و پیروز مقاومت میکرد .

از وقتیکه نیروهای‌شورشی فرانکو بحدود « مادرید » رسیدند ،دوسال میگذرد و هنوز درهمانجا که هستند باقی مانده‌اند و فریاد « نوپاساوان » مادرید را میشنوند و این شهر ویران شده و ماتم زده همچنان سرخودرا آزادانه بلند نگاهمیدارد و مظهر غرور و روح تسخیر ناپذیر مردم اسپانیا شده است .

این جنگ و مبارزه را که در اسپانیا جریان دارد باید با دقت بیشتر بفهمیم و درك كنیم زیرا در واقع بیش از یك مبارزه و تصادم محلی وداخلی میباشد . این مبارزه ، با شورشی برضد پارلمان اسپانیا که موافق اصول دموکراسی انتخاب شده آغاز گشت . در این موقع فریاد برخاست که‌مذهب درخطراست وکمونیسم برقرار میشود اماحقیقت اینست که درمیان نمایندگان « جبههٔ مردم » اسپانیا کمونیست‌ها خیلی‌کم بودند واکثریت با سوسیالیست‌ها و جمهوریخواهان بود ، اما در مورد مذهب هم باید گفت دلیرترین‌مبارزان مدافع جمهوری کاتولیك‌های منطقهٔ « باسك » بودند ، برخلاف آنچه هیتلر در آلمان عمل کرده بود ، جمهوری اسپانیا آزادی مذهب را برای همه کس تضمین میکرد اما جمهوری‌با منافع مستقر کلیسا که مالك اراضی بود وبانفوذ کلیسا درآموزش و پرورش مخالف بود .

شورش فرانکو در واقع شورش بر ضد دموکراسی بود و در موقعی

صورت‌گرفت که ارتجاع کلیسا و مالکان بزرگ ترسیدند که نیروهای دموکراسی هجوم خودرا برضد آنها آغاز کنند و بوضع فئودالی مالکیت اراضی و املاك وسیع پایان دهند . در موقعی که جمهوری اصلاحات‌ارضی را آغاز کرد نیروهای ارتجاعی ، همچنانکه سابقاً هم گفتم دیگرحتی ظاهر دموکراسی و انتخابات عمومی‌را هم محترم نشمردند بلکه اسلحه برداشتند و تصمیم گرفتند اراده‌شان را با زور خشونت و ترور و فشار بر مردم تحمیل کنند .

گروه نظامی و مذهبی‌اسپانیا که به شورش برضد دموکراسی پرداخت در دو کشور فاشیست ایتالیا و آلمان متفقین نیرومندی برای خود پیدا کرد زیرا این‌قدرت‌های فاشیستی میخواستند در اسپانیا نفوذ و تسلط پیدا کنند تا بتوانند بردریای مدیترانه مسلط باشند و درآنجا پایگاهی عظیم برای نیروی دریائی‌خود بوجودآورند . همچنین منابع زیرزمینی و معادن اسپانیانیزآنها را مجذوب میساخت وطمعشان را برمی‌انگیخت .

بدینقرار جنگ اسپانیا یك جنگ داخلی نبود بلکه در واقع جنگ اروپا بود ودنبالهٔ همان بازی‌ها بشمار میرفت که برای ناتوان ساختن‌فرانسه و تضعیف انگلستان و تسلط فاشیسم برسراسر اروپا شروع شده بود . منافع آلمان و ایتالیا با یکدیگر متضاد بود و تصادم پیدا میکرد اما آنها لااقل موقتاً در این زمینه به همکاری بایکدیگر پرداختند .

اگرحکومت فاشیستی در اسپانیا استقرار یابد برای فرانسه وضع ناگواری پیش خواهد آمد . همچنین برای راه دریائی بریتانیا به‌شرق که‌از مدیترانه می‌گذرد و راه دریائی جنوب آفریقا نیز خطرناك خواهد بود در اینصورت «جبل‌الطارق» که اکنون در دست بریتانیاست بی‌فایده خواهد بود و « کانال سوئز » ارزش زیاد نخواهد داشت . بدینقرار انتظار میرفت که انگلستان و فرانسه اگر بخاطر علاقمندی به دموکراسی نباشد ، لااقل برای منافع خودشان تمام کمك‌های مقدور و قانونی را به حکومت اسپانیا برای فرونشاندن شورش فاشیستی بدهند .

اما در اینجا هم یکبار دیگر می‌بینیم که چگونه منافع طبقاتی در روش سیاسی حکومت‌ها اثر میگذارد و حتی منافع ملی راناچیزمیگرداند. حکومت انگلستان در مورد وقایع اسپانیا طرح « عدم دخالت » را که بزرگترین شوخی و مسخرگی زمان ماست بهانه قرار داد. آلمان و ایتالیا هردو درکمیتهٔ « عدم دخالت » عضویت داشتند و معهذا علناً بهشورشیان کمك میدادند وآنهارا بعنوان‌دولت قانونی‌اسپانیا برسمیت میشناختند. ارتش‌هاشان برای کمك فرانکو اعزام می‌شود ونیروهای هوائیشان شهرهای اسپانیا را بمباران میکنند. بدینقرار مفهوم « عدم دخالت » آن بود که کمك فقط باید به شورشیان فاشیست داده شود. حکومت فرانسه به پیشنهادوتحریك بریتانیا مرز پیرنه یعنی مرز میان فرانسه واسپانیارا بست تا باین وسیله جمهوری اسپانیا نتواند هیچگونه کمکی دریافت دارد.

کشتی‌های بریتانیا که خواربار برای جمهوری اسپانیا می‌برندبوسیلهٔ هواپیماها یا نیروی دریائی فرانکو غرق میشوند و آقای « چمبرلن » نخست وزیر بریتانیا عملا ازاین اقدام فرانکو دفاع میکند. حکومت بریتانیا تااین اندازه از توسعهٔ دموکراسی وحشت دارد.

همین چند روز پیش بریتانیا موافقت نامه‌ئی با ایتالیا امضاکرد که در واقع قدم تازه‌ئی برای شناسائی رسمی فرانکو و آزاد گذاردن مداخلات ایتالیا در اسپانیا بود. اگر جمهوری اسپانیا میخواست به انگلستان یا فرانسه متکی باشد و راهنمائی های آنها را پیروی کند مدت‌ها پیش مرده بود.

مردم اسپانیا بر خلاف سیاست بریتانیا وفرانسه در برابر فاشیسم تسلیم نشدند. برای آنها مبارزه با فاشیسم بمعنی مبارزه در راه استقلال‌و برضد مهاجمان خارجی می باشد. این مبارزه خصال قهرمانی‌وحماسی‌دارد‌و بخاطر معجزه‌ئی که از دلیری و سرسختی نشان میدهد حیرت وتحسین تمام مردم جهان را برانگیخته است. مهیب‌ترین صدمات برای مردم اسپانیا بمباران‌های مخوف هوائی است که بوسیلهٔ هواپیماهای ایتالیائی و آلمانی

بهوا داری از فرانکو برضد مردم غیرنظامی شهرها و روستاها صورت میگیرد .

در دوسال گذشته جمهوری اسپانیا ارتش قابل تحسینی برای خود بوجود آورده است و داوطلبان خارجی را هم باز گردانده است . در حالیکه فرانکو تقریباً برسه چهارم اسپانیا مسلط میباشد و ارتباط شهرهای «مادرید» و «والانسیا» را نیز با «کاتالونیا» قطع کرده است ارتش تازهٔ جمهوری راه پیشرفت اورا مسدود میسازد و ارزش وشایستگی‌خود را در نبرد «ابرو» که تقریباً چند ماه پشت سر هم ادامه داشت به ثبوت رساند . مسلم است که فرانکو نخواهد توانست‌این ارتش جمهوری رادرهم‌بشکند مگرآنکه کمک‌های بیشتر از خارج بگیرد .

اکنون بزرگترین مشکل جمهوری اسپانیا کمبود خواروبار مخصوصاً در ماههای زمستان میباشد . زیرا جمهوری نه فقط باید برای ارتش خود و مردمی که در نواحی تحت قلمروش سکونت دارند خواربار تهیه کند بلکه باید برای میلیون‌ها پناهندگان که از نواحی تحت اشغال ارتش فرانکوبه قلمرو جمهوری می‌آیند نیز خواربار فراهم سازد .

چین ــ از فاجعهٔ دردناك اسپانیا، اکنون به‌فاجعهٔ چین می‌پردازیم .

تجاوز ژاپن در منچوری همچنان ادامه داشت و همانطور که برایت گفتم حسن‌نیت انگلستان هم همواره کمکی برای ژاپن بود . بریتانیا پیشنهاد آمریکائیان را برای همکاری و اقدام مشترك برضد تجاوز ژاپن ، رد کرد . باید دید چرا انگلستان باین ترتیب ژاپن را تشویق می‌کرد و قدرت رقیبی برای خود بوجود می‌آورد ؟

ژاپن از اوایل قرن بیستم بصورت قدرتی متجاوز به پیش تاخته است و تقریباً همیشه مورد حمایت بریتانیا بوده است . در ابتدا حمایت بریتانیا از ژاپن برای مقابله با روسیهٔ تزاری بود . پس از جنگ جهانی دو رقیب بزرگ انگلستان ، ایالات متحدهٔ آمریکا و روسیهٔ شوروی میباشند و باین جهت بازهم سیاست قدیمی هواداری از ژاپن ادامه یافت تا اینکه اکنون

ژاپن منافع مهم بریتانیا را تهدید می‌کند. یکی از دلایل برسمیت شناختن اتحاد شوروی از طرف آمریکا در سال ۱۹۳۳ رقابت آمریکا با ژاپن بوده است.

در چین از سال ۱۹۳۳ حکومت‌های گوناگون روی کار بوده‌اند. حکومت ملی چیانگک کایچك وجود داشت که دولت‌های آنرا برسمیت میشناختند. در جنوب چین‌هم حکومت «کانتون» بود که ادعای دنباله‌روی سیاست «کوئومین‌تانگک» را داشت وخود را حکومت ملی‌میشمرد. یك حکومت چین شوروی هم بر نواحی پهناوری در داخل چین مسلط بود. بعلاوه نواحی کوچك و نیمه مستقل دیگری هم در داخل چین بود که حکومت سرداران جنگجوی چین قرار داشت.

در شمال شهر «پیپنگک» ژاپنی‌ها مسلط بودند که بطور مداوم در چین پیش می‌خزیدند چیانگک کایچك بجای مقابله با ژاپنی‌ها تمام نیرویش را هرسال پشت سرهم برای اقدامات دامنه‌دار نظامی بر ضد منطقهٔ شوروی چین وسرکوب ساختن این حکومت می‌فرستاد. بیشتر این نیروی اعزامی با شکست وناکامی مواجه میشدند و حتی اگر هم موقتاً پیروز میگشتندوبعضی نواحی را اشغال میکردند شوروی‌های چین از مقابل آنها عقب مینشستند و در نواحی دورتری در داخل چین مستقر میگشتند. ماجرای راه‌پیمائی عظیم و عقب‌نشینی حیرت‌انگیز «ارتش‌هشتم‌پیاده» که تحت رهبری «چوته» در مسافت ۸۰۰۰ میل (قریب ۱۵۰۰۰ کیلومتر) صورت گرفت یکی ازمهمترین وقایع بود که در تمام سالنامه‌های نظامی جهان جزو حوادث کلاسیك ثبت گردید.

بدینقرار مبارزه باحکومت شوروی‌چین‌همچنان‌سالها ازپی‌هم‌ادامه‌داشت در صورتیکه حکومت شوروی چین، به‌چیانگک کایچك پیشنهاد میکرد‌برای مقابله وجلوگیری‌ازتجاوز ژاپن‌بایکدیگر به‌همکاری‌بپردازند. درسال۱۹۳۷ ژاپن هجوم بزرگک و تازه‌ئی را آغاز کرد و این حمله قسمت‌های مختلف را که با یکدیگر می‌جنگیدند ناگزیر ساخت با هم متحد شوند و جبهه‌ئی

برای مقابله باژاپن تشکیل دهند . همچنین چین روابط نزدیکتری با اتحاد شوروی برقرار ساخت و درنوامبر ۱۹۳۷ پیمان عدم تجاوزی میان دوکشور بامضا رسید.

ژاپن با مقاومت شدیدی مواجه گشت و تصمیم گرفت با کشتار های هولناك و حملات هوائی روشهای وحشیانه باور نکردنی دیگر ، آنرا درهم بشکند . اما در زیر این ضربات مرگبار ملت تازه‌ئی در چین بوجود آمد وسستی و بیحالی قدیمی چینی‌ها از میان رفت . شهرهای بزرگ چین بوسیلهٔ حملات‌هوائی‌ژاپن به‌خاکستر مبدل میگشت وبسیاری مردم نابود وناقص‌الاعضا میشدند اما فشار برژاپن هم زیاد بود . سیستم مالی و اقتصادی ژاپن علائـم ورشکستگی رانشان میداد.

مردم هند طبعاً نسبت به مردم چین اظهار علاقه و همدردی میکردند همچنانکه هوادار جمهوری اسپانیا نیزبودنـد . در هند و آمریکا و جاهای دیگر نهضت‌های وسیع و دامنه داری برای تحریم کالاهای ژاپنی توسعه‌یافت. چینی‌ها روش جنگهای پارتیزانی را برای نابود ساختن ارتشهای ژاپنی پیش گرفتند وموفقیت‌های درخشان بدست می‌آوردند.

ژاپن‌شهرهای شانگهای ونانکینگ رااشغال کرد وموقعی‌که به شهرهای کانتون و هانکئو نزدیك شد ، خود چینی‌ها ، آنجاها را آتش زدند و این شهرهای بزرگ خودرا نابود کردند . ارتش ژاپن ویرانه های این شهرها را اشغال کرد همچنانکه ناپلئون فقط توانست برویرانه های مسکو دست‌یابد. ژاپنی‌ها هرگز نخواهند توانست برچین غلبه کنند و مقاومت چینی‌ها را از مقابل خود بردارند زیرا هرشکست،آن‌ها را سخت تر‌می‌سازد وبیشتربمقاومت وامیدارد.

اطریش ـ اکنون باز به اروپا برویم و سرگذشت اطریش و پایان دردناکش را به‌بینیم . این جمهوری کوچك از لحاظ اقتصادی ورشکسته بود آلمان نازی ازیکسو وایتالیای فاشیست ازسوی دیگر به آن فشار مـی‌آوردند

و آنرا دستخوش تجزیه‌کرده بودند . هرچند شورای شهرداری شهر وین از عناصرمترقی و سوسیالیست تشکیل میشد . خودکشور بیشتر تحت نفوذ فاشیسم مذهبی قرار داشت‌که « دولفوس » هم صدر اعظم‌آن بود .

«دولفوس» بیشتر به‌موسولینی متکی بود و امید داشت‌که او بتواند وی را در مقابل هجوم و تجاوز نازی حمایت‌کند . ایتالیا برخلاف مقررات‌پیمان ورسای برای «دولفوس» اسلحه میفرستاد و موسولینی به او توصیه میکرد که سوسیالیستها را سرکوب سازد . دولفوس تصمیم گرفت‌که کارگران سوسیالیست شهر وین را خلع سلاح کند و باین ترتیب در فوریه ۱۹۳٤ یك نهضت ضد انقلابی آغازگردید . در وین مدت چهار روز جنگ داخلی ادامه داشت . بسیاری از خانه‌های مشهور و عالی کارگران‌آسیب دید و تا اندازه یی ویران گشت . در این مبارزه «دولفوس» پیروز گشت اما این پیروزی بقیمت نابود شدن تنها گروه نیرومندی تمام شد که میتوانست در مقابل هجوم احتمالی خارجی مقاومت‌کند .

در این ضمن توطئه‌ها و دسیسه‌های نازی ها همچنان ادامه داشت . در ماه ژوئن ۱۹۳٤ دولفوس بوسیلهٔ نازی‌های وین بقتل رسید و بدنبال این واقعه هیتلر نیز می‌بایست هجوم خودرا ازآلمان‌آغازکند . در موقعی‌که‌هیتلر میخواست نیروهایش را از مرز عبور دهد موسولینی تهدیدکرد که در صورت چنین اقدامی واحدهای ارتش خودرا برای دفاع از اطریش در مقابل هجوم آلمان خواهد فرستاد . موسولینی نمیتوانست به بیند که‌آلمان بر اطریش چیره شود و مرزهای‌آلمان تا پشت مرزهای ایتالیا برسد . درآن موقع یعنی در سال ۱۹۳۷ هیتلر رسماً اعلان کرد که قصد الحاق اطریش به آلمان یا «آنشلوس» را ندارد .

اما گرفتاری ایتالیا در حبشه موسولینی را ضعیف ساخت و چون اختلافاتش با فرانسه و بریتانیا بالاگرفت ناگزیر شدکه با هیتلر کنار آید . دراینموقع دست هیتلر در اطریش باز شد و فعالیت نازی ها در این کشور افزایش یافت . ازآن پس تحول حوادث سریع بود و موقعی که « شوشینگ »

صدراعظم اطریش تصمیم گرفت که دراطریش به‌آراء عمومی رجوع شودهیتلر با این‌اقدام مخالفت کرد ودرماه مارس ۱۹۳۸ به این کشورهجوم برد. درمقابل هجوم هیتلر مقاومتی صورت نگرفت و « آنشلوس » یا اتحاد آلمان و اطریش اعلان گردید.

بدین ترتیب عمراین کشور قدیمی که مدتها مقر امپراطوری بود بپایان رسید ونام‌اطریش ازنقشهٔ اروپامحو گشت. شوشینگ‌آخرین صدراعظم‌اطریش بدست‌آلمانیها زندانی گردید وچون‌کاملا بانازیها همراه نبود اورا به محاکمه تهدیدکردند وهنوزهم درچنگ نازیها زندانیست.

تسلط‌نازی‌های‌آلمانی براطریش‌موجب گشت که حکومت وحشت‌وترروری دراینجا برقرارگرددکه حتی از نخستین دوران حکومت نازی‌ها درآلمان هم بدتربود. یهودیان اطریش رنج بسیاردیدند وهنوزهم می‌بینند درشهرزیبای‌وین که‌کانون فرهنگ وتمدنی عظیم بود اکنون وحشیگری وخشونت وتروروشدیدی حکومت می‌کند.

چکوسلواکی ـ تمام اروپا تحت تأثیر شدید پیروزی نازی‌ها در اطریش قرارگرفت. اما این تأثیر درچکوسلواکی ازهمه جا بیشتروشدیدتر بود زیرا ازسه طرف درمحاصرهٔ آلمان نازی قرارداشت. بسیاری مردم‌پیش‌بینی میکردند که این کشور هم مورد هجوم واقع شود و بعنوان مقدمهٔ این هجوم ابتدا دسیسه‌ها و توطئه‌های نازی‌ها آغاز گشت. آشفتگی‌ها و آشوب‌هائی در نواحی و بخش‌های مرزی با همان سبك شناخته شدهٔ فاشیستی شروع شد.

مردم ناحیهٔ « سودت » در چکوسلواکی یا « بوهم » سابق ، بزبان آلمانی صحبت میکنند. این زبان دردوران «امپراطوری اطریش ـ هنگری» زبان رسمی ومسلط کشور بود. مردم این ناحیه با دولت « چك » موافقت زیاد نداشتند ومخالفت‌های فراوانی میان ایشان بود. اینها میخواستند تا حدی برای خود استقلال داخلی وخود مختاری داشته باشند. امانمیخواستندبه آلمان ملحق شوند. در میان ایشان آلمانی‌های بسیاری بودند که با رژیم

نازی‌بشدت مخالفت داشتند. ناحیهٔ «بوهم» که قسمت اصلی چکوسلواکی میباشد هرگز قسمتی از آلمان نبوده است .

وقتیکه اطریش ازمیان برداشته‌شدانتظارمیرفت که هیتلر به چکوسلواکی حمله برد. بسیاری مردم ازچنین آینده‌ئی بوحشت افتادند وازترس به حزب محلی نازی پیوستند تا در آینده مصون ومحفوظ بمانند .

ازنظر بین‌المللی‌وضع‌چکوسلواکی‌عجیب‌وشگفت انگیزبود.چکوسلواکی کشوری صنعتی باسازمانی عالی بود که برای خود ارتشی نیرومند ومؤثرداشت با فرانسه واتحاد شوروی متفق بود و انگلستان هم می‌گفت که درصورت‌تصادم واختلافی جانب اورا خواهدگرفت . چکوسلواکی که تنها کشوردموکرات در اروپای مرکزی بود هواداری و علاقهٔ تمام دموکرات‌های جهان و از جمله آمریکا را برای خود داشت . جای تردید نبود که اگرجنگی شروع می‌شد و نیروهای دموکراتیك جهان با هم متفق می گشتند قدرت‌های فاشیستی را ازپا درمی‌آوردند .

مسئلهٔ اقلیت « سودت » در چکوسلواکی مطرح بود و صحبت از آن بود که اختلافاتشان با حکومت چکوسلواکی مرتفع شود . حقیقت اینست که با اقلیت «سودت» در چکوسلواکی خوب رفتار می شد و وضع آنها از تمام اقلیت‌های دیگر در اروپای مرکزی بهتر بود . در واقع در آنجا مسئلهٔاصلی موضوع اقلیت نبود بلکه این بودکه هیتلر می‌خواست برتمام نواحی اروپای جنوب شرقی مسلط شود و میل خود را از راه تهدید و خشونت و فشار تحمیل کند .

حکومت چکوسلواکی با تمام مساعی خودکوشیدکه مسئلهٔ اقلیت را حل کند وتقریباً با تمام تقاضاهائی که برایش مطرح شده بودموافقت‌کرد اما هروقت درخواستی رامی‌پذیرفت درخواست‌دشوارتر دیگری هم بدنبالش‌مطرح می گشت تابجائی که حتی موجودیت دولت بخطرافتاد. کاملا پیدابودکه هیتلر میخواهدبه حیات‌این حکومت‌دموکراتیك دراروپای مرکزی‌که همچون‌خاری درچشمش بود پایان دهد .

سیاست بریتانیا به بهانهٔ کمك بمحل مسالمت آمیز مسئله ، تجاوز هیتلر را تشویق میکرد . « لردرنسیمان » از طرف حکومت بریتانیا به پراگ فرستاده شد تا بعنوان «میانجی» به حل موضوع کمك دهد . اما این میانجیگری عملا بصورت فشار آوردن بردولت چکوسلواکی درآمد تا در برابر درخواستهای نازی‌ها تسلیم شود. بالاخره چکوسلواکی حتی پیشنهادهای خود «لردرنسیمان» را که بسیار سنگین بود پذیرفت . اما اکنون نازی‌ها درخواستهای تازه‌تر و بیشتری را مطرح ساختند و برای تحمیل نظرشان فرمان بسیج عمومی ارتش آلمان را صادر کردند .

باین مناسبت آقای « چمبرلن » نخست وزیر انگلستان شخصاً مداخله کرد و برای دیدار هیتلر ، به «برچسگادن» رفت ودرآنجا با اولتیماتوم هیتلر که درخواست میکرد نواحی وسیعی از چکوسلواکی به آلمان واگذار شود موافقت کرد . در این موقع انگلستان و فرانسه خودشان به چکوسلواکی که دوست و متفقشان بود اولتیماتوم دادند و از او خواستند که بلافاصله شرایط هیتلررا بپذیرد و تهدید کردند که اگر این پیشنهادهارا نپذیرد او را کاملا رها خواهند کرد .

ملت چك از این خیانت دوستانش متحیر و گیج شده بود و حکومت چکوسلواکی با کمال اندوه و بی‌میلی به این اولتیماتوم تسلیم شد . آقای چمبرلن دوباره برای‌دیدن هیتلر رفت واین بار در « گودسبرگ » در ساحل رور « راین » با او ملاقات کرد ودیدکه هیتلربازهم توقعات بیشتری دارد . این بارحتی آقای چمبرلن هم نمیتوانست توقعات‌هیتلررا بپذیرد ودرآخرین هفته سپتامبر ۱۹۳۸ ، شبح مهیب جنگ ، جنگ جهانی ، سایهٔ سنگین خودرا براروپا گسترد . مردم با کمال عجله بسراغ ماسکهای ضد گاز رفتند و در پارکها و باغها به حفر زیرزمین‌های عمیق پرداختند تا درمقابل حملات‌هوائی به‌آنجاها پناه ببرند ومصون بمانند .

باز آقای چمبرلن برای دیدن هیتلر به مونیخ رفت . آقایان دالادیه و موسولینی هم به آنجا رفتند ، روسیه که متفق فرانسه و چکوسلواکی بود

برای این ملاقات دعوت نشد و چکوسلواکی کـه باید در بارهٔ سرنوشتش تصمیم گرفته میشد و در عین حال متفق فرانسه بود طرف مشورت هم قرار نگرفت . درخواست‌های تازه و فوق‌العادهٔ هیتلر کـه تهدید شروع فـوری جنگ و هجوم را نیز بدنبال داشت عملا همه در این کنفرانس پذیرفته شدو روز ۲۹ سپتامبر پیمان مونیخ که شامل قبول این درخواست‌ها بود از طرف چهار کشور مقتدر اروپا امضا شد .

بطور موقت شبح جنگ دور شد و مردم تمام کشورها یکنوع راحتی احساس کردند اما قیمتی که برای این صلح پرداخت شد شرم و سرافکندگی فرانسه وبریتانیا و ضربت‌شدیدی بردموکراسی‌در اروپا ، تجزیهٔ‌چکوسلواکی و پایان عمرجامعهٔ ملل بعنوان وسیله‌ئی برای حفظ صلح بود .

پیمان مونیخ پیروزی بزرگی برای نازیسم‌در اروپای مرکزی وجنوب شرقی بود و صلحی‌که با این قیمت گزاف خریداری شده است در واقع‌پیمان ترک مخاصمهٔ‌موقتی است که در طی آن هر کشور با شتاب تب‌آلودی میکوشد خودرا برای جنگی که فرامیرسد مسلح سازد .

موافقت نامهٔ مونیخ صفحهٔ تازه‌ئی در تـاریخ اروپا و جـهان گشود اروپا بشکلی تازه تقسیم گشت . بریتانیا و فرانسه علناً در صف نازیسم و فاشیسم قرار گرفتند . بریتانیا با شتابزدگی موافقت نامهٔ میان انگلستان و ایتالیارا بتصویب رساند که درآن فتح حبشه برای ایتالیا برسمیت شناخته‌شد و دست ایتالیا در اسپانیا بازگذاشته شده بود . در واقع طرح پیمانی میان چهار دولت انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا ریخته میشد که جبهه‌ئی مشترك برضد روسیهٔ شوروی و نیروهای دموکراتیك در اسپانیا و جاهـای دیگر بوجود می‌آورد .

روسیه ـ جالب است که در تمام دوران این سال‌ها و ماههای پر از توطئه و در میان عهد شکنی های علنی دولت‌های بزرگ ، روسیهٔ شوروی همواره با کمال شرافتمندی بتعهدات بین‌المللی خود عمل میکرد و بطور مداوم مدافع صلح بود و بـا تجاوز مخالفت میورزید و تـا آخرین لحظه

حکوسلواکی‌را تنها نگذاشت و رها نکرد. اما انگلستان وفرانسه،روسیهٔ شوروی را نادیده میگرفتند وبا متجاوزان دوستی میکردند .

فرانسه وانگلستان حتی‌نسبت به چکوسلواکی‌هم خیانت کردند ودرنتیجه این کشور در منطقهٔ نفوذ نازی‌ها قرار گرفت و پیمانش را با شوروی ملغی ساخت . چکوسلواکی تجزیه شد . لهستان و مجارستان نیزهمچون لاشخوران گرسنه فرصت را غنیمت شمردند و استفاده کردند . در داخل چکوسلواکی هم تغییراتی پیش آمد . ناحیهٔ « اسلواکی » درخواست خودمختاری را مطرح ساخت . وقسمت‌های باقیماندهٔ چکوسلواکی اکنون صورت مستعمرهٔ آلمان را پیدا کرده است .

بدین ترتیب سیاست خارجی اتحاد شوروی به عقب‌نشینی بزرگی ناچار گشت . معهذا امروزبصورت کشوری مقتدروتنها نیروی مؤثر ، همچون سدی استواردراروپا وآسیا دربرابر فاشیسم ونیروهای ضد دموکراسی ایستاده است. زیراروسیه هرچنددرماههای اخیرموردبی‌اعتنائی انگلستان وفرانسه‌قرارگرفت، امروزقدرت عظیمی میباشد .

نخستین برنامهٔ پنجسالهٔ شوروی هرچند ازبعضی جهات ومخصوصاً ازنظر مرغوب بودن‌کالاهای تولیدی ضعف وشکستهائی داشت اما رویهمرفته باموفقیت بپایان رسید. مکانیسین‌ها هنوزپرورش‌کافی نداشتند وحمل ونقل نیزوضع‌خوبی نداشت . تمرکزشدید نیروها برای تأسیس صنایع سنگین موجب‌کمبود خواربار وموادموردمصرف‌عامه‌گردید وسطح زندگی راپائین‌آورد. امااین برنامه بنیان پیشرفتهای آینده را استوارساخت زیرا روسیه بسرعت صنعتی شد وکشاورزیش بصورت دسته جمعی درآمد .

دومین برنامهٔ پنجسالهٔ شوروی که از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ اجراگشت توجه را از صنایع سنگین به صنایع سبك معطوف داشت و میخواست کالاهای مصرفی بیشتر تولید شود . در این منظور هم پیشرفت‌های بزرگ حاصل شد . سطح زندگی بالا رفت و همچنان بالاتر هم می‌رود . از لحاظ فرهنگ و

آموزش وبسیاری جهات دیگر پیشرفت‌های سراسر اتحاد شوروی درخشان و نمایان میباشد .

شوروی که میخواهد این پیشرفتهایش راادامه دهد واقتصاد سوسیالیستی خود را استوار سازد بطور مداوم در امور بین‌المللی از سیاست صلح هواداری کرده است و می‌کند . در جـامعهٔ ملل از طرح خلع سلاح محسوس ، امنیت دسته جمعی و اقدامات مشترك بر ضد تجاوز ، هواداری جدی میکرد « روسیه میکوشید خودرا باوضع قدرتهای بزرگ‌سازش دهدوباین جهت‌احزاب کمونیست میکوشیدند با همکاری احزاب مترقی دیگر «جبههٔ مردم» یا «جبههٔ مشترك» تشکیل دهند .

بر خلاف این پیشرفت و توسعهٔ کلی ، اتحاد شوروی در این چند سال بحرانهای داخلی متعددی را گذرانده است . دربارهٔ اختلاف نظر و تصادم میان استالین و تروتسکی سابقاً مطالبی برایت گفتم . مردم گوناگونی که از رژیم موجود راضی نبودند تدریجاً با یکدیگر نزدیك شدند و بطوری که گفته می‌شد بعضی از آنها حتی با دولت‌های فاشیست هم رابطه برقرار کردند حتی بقراری که اظهار شده است « یاگودا » رئیس دستگاه اطلاعات مخفی شوروی که بنام « گ . پ . او » معروفست نیز با این عناصر تماس و ارتباط داشته است .

در دسامبر ۱۹۳٤ «کیروف» که یکی از اعضای ممتازحکومت شوروی بودبقتل رسید ، ازاین موقع حکومت روشی بسیارجدی وسخت نسبت‌بمخالفان خود اتخاذکرد. ازسال ۱۹۳۷ یك سلسله محاکمات درشوروی آغازگردیدکه هیاهوی فراوانی درسراسرجهان بوجودآوردزیرا بسیاری ازشخصیتهای‌معروف وممتازشوروی هم بپای میزمحاکمه‌کشیده شدند .

از جمله کسانی‌که محاکمه ومحکوم گشتند اشخاصی بودندکه‌هواداران تروتسکی و رهبران دست راستی نامیده میشدند مـانند « ریکوف » و « تومسکی » و « بوخارین » و بعضی سران ارتش که رئیس ایشان «مارشال‌ـ توخاچوسکی» بود .

برای من بسیار دشوار است که در بارهٔ این محاکمات یا حوادثی که باین محاکمات منتهی گشت بطوری‌مشخص اظهارنظر کنم زیرا واقعیات بسیارغامض میباشند و روشن نیستند. اما جای گفتگو نیست که این محاکمات بسیاری مردم از جمله بسیاری از دوستان روسیه را آشفته ساخته است و به تصورات غرض‌آلود که در بارهٔ اتحاد شوروی وجود دارد افزوده است.

ناظرانی که اطلاعات دقیق‌تر و بیشتر دارند معتقدند که توطئهٔ بزرگی بر ضد رژیم استالین طرح شده بود و محاکمه‌های جدی ضرورت و اجتناب ناپذیر بود.

همچنین مسلم شده است که در پشت‌سر توطئه گران هواداری توده‌ها وجود نداشته است و افکار عمومی مسلماً با مخالفان استالین مخالف بوده است. درهرحال وسعت تضییقات بقدری بود که محتملا بعضی اشخاص بیگناه را نیز در برگرفته است و خود این امر نشان عدم سلامت شوروی میباشدوبه موقعیت بین‌المللی شوروی آسیب زیاد وارد ساخته است.

احیای اقتصادی ـ بحران اقتصادی و رکود داد و ستد که از سال ۱۹۳۰ شروع شد و مدت چند سال دنیای سرمایه‌داری را فلج ساخته بود عاقبت علائم بهبودی را از خود نشان داد. در بیشتر کشورها بطور نسبی وضع بهتر شد ودر انگلستان این بهبود از جاهای دیگرمحسوس‌تر بود. جدا کردن ارزش پوند از طلا، وضع عوارض گمرکی و استثمار و بهره کشی ازمنابع و بازارهای امپراطوری به بریتانیا کمك مؤثری داد. بازارهای داخلی بر اثروضع عوارض گمرکی در برابر کالاهای خارجی وپرداخت‌کمك و اصلاحات‌کشاورزی وسازمان دادن‌کار تولید بطوری‌که رقابت‌ها کمترشود، بهبود یافت. کوشش میشدکه برنامه‌یی برای تولید و بعد هم توزیع و کلی‌فروشی تنظیم‌گردد. دانمارك و کشورهای اسکاندیناوی هم تحت فشار قرار گرفتندکه کالاهای انگلیسی را بیشتر خریداری‌کنند.

احیای اقتصادی انگلستان هرچند قابل‌ملاحظه بود اما بضرربازرگانی وداد و ستد بین‌المللی تمام میشد و باین جهت این احیای اقتصادی نسبی و

محدود بود زیرا احیای واقعی اقتصادی با احیای بازرگانی بین‌المللی بستگی دارد .

همچنین باید بخاطر آورد که انگلستان قروضش را بآمریکا نپرداخت و قصد پرداخت آنها را هم ندارد . احیای اوضاع اقتصادی تا اندازهٔ زیادی هم با توسعهٔ برنامه‌های تسلیحاتی در کشورهای مختلف بستگی دارد . یك چنین‌احیا و رونق اقتصادی‌ظاهراً مطمئن نیست و ثباتی ندارد . بعلاوه‌بیکاری وسیع توده‌ها نیز همگنان ادامه‌دارد .

امپراطوری بریتانیا ـ هر چند انگلستان توانسته است فعلابحران اقتصادی خود را تا اندازه‌یی ترمیم کند ، امپراطوری بریتانیا بسیار علیل است ونیروهای سیاسی و اقتصادی‌که دست اندر کار تجزیهٔ آن هستند رشد می‌یابند و تقویت میشوند . حکمرانان امپراطوری حتی اعتقادشان را به آن و امیدشان را به ادامهٔ آن از دست داده‌اند . آنها نمیتوانند حتی‌مسائل‌داخلی خود را هم حل کنند .

هندکه خواستار استقلالست از همیشه نیرومندتر شده است . فلسطین کوچك امپراطوری را متزلزل ساخته است . آمریکا که رقیب بزرگ انگلستان در جهان سرمایه‌داریست ، تسلط و اولویت بریتانیا را تهدید میکند و چون حکومت بریتانیا نسبت به‌قدرتهای فاشیستی دوستی نشان میدهدآمریکا ازاودورتر میشود .

روسیهٔ شوروی با موفقیت سوسیالیسم را بنا کرده است کـه با انواع امپریالیسم و استعمار مخالف میباشد .

آلمان وایتالیا بادیدگان حریص به امپراطوری بریتانیا چشم‌دوخته‌اند تسلیم شدن انگلستان در برابر تهدیدهای آنها در کنفرانس مونیخ سبب شده است‌که با انگلستان بصورت کشوری درجهٔ دوم رفتار کنند و با لحنی تکبرآمیز با او سخن بگویند .

انگلستان میتوانست از راه توسعهٔ دموکـراسی و پیوستن به سیستم دفاع دسته‌جمعی موقعیت خود را استوار سازد. اما بجای اتخاذچنین سیاستی،

ازآن روی‌گرداند و بهواداری از هیتلر پرداخت‌و درنتیجه امپریالیسم بریتانیا با ناتوانی گرفتار سرگردانیست ونمیداند درمیان تضادهای گوناگون‌که از کنفرانس مونیخ ناشی شده است چه بکند .

مستعمرات ـ اکنون آلمان مستعمراتی برای خود میخواهد وگفته میشود که آلمان ازکشورهای «نادار» است و باین‌جهت «ناراضی» میباشد. در اینصورت در بارهٔ کشورهای کوچکتر که مستعمراتی ندارد چه باید گفت ، یا دربارهٔ مردم تیره روز کشورهای مستعمره‌که «نادار» های‌واقعی هستند چگونه باید اندیشید ! تمام این‌قبیل استدلالها که برای آلمان مطرح میشود ادامهٔ همان سیستم امپریالیستی و استعماریست . رضامندی یا نارضائی هرکشور با سیاست اقتصادی‌که در آنجا دنبال میشود بستگی دارد و تا وقتی سیستم امپریالیسم و استعمار وجود دارد نارضائی هم‌وجود خواهد داشت‌زیرا همیشه نا برابری بجا نخواهد بود .

روسیهٔ تزاری پیش از انقلاب با وجودآنکه دائماً اراضی خودرا توسعه میداد همیشه‌هم «ناراضی» بود . روسیهٔ شوروی‌امروز قلمروکوچکتری دارد اماکشوری «راضی» است زیرا جاه‌طلبی‌های‌استعماری ندارد وسیاست اقتصادی جداگانه‌ئی را دنبال میکند .

اگرآلمان مستعمره میخواهد ازآنجهت نیست که نمیتواند برای‌صنایع خود از راه دیگری مواد خام بدست آورد . بازارهای جهان بروی اوباز است و میتواند هرچه بخواهد خریداری‌کند . اما آلمان از آنجهت مستعمره میخواهدکه در نظر دارد مردم این مستعمرات را بنفع خود استثمار کند . میخواهد پول‌های داکدومارک‌های باصطلاح منجمد و «یخزده» خود را به آنها بدهد و آنها را مجبورسازد که‌کالاها و اجناس آلمانی برای خودشان بخرند .

دربارهٔ بعضی از حوادث اصلی پنجسال گذشته و عواقبی که از آنها ناشی شد مطالبی برایت نوشتم . نمیدانم در کجا باید توقف کرد زیرا در همه‌جا مایه‌های تغییر و تصادم وجود دارد و نمیتوان مسائل جهان را در

مقیاسهای محلی یا ملی مورد ملاحظه قرار داد یا حل کرد . بایدبرای‌مسائل امروزی راه حل جهانی بدست آورد . در این ضمن وضع روز بروز بدتر میشود و سایهٔ جنگ و خشونت بر آن مستولی میباشد .

اروپا که پیشوای مغرور دنیای تازه بود بدوران توحش باز میگردد. طبقات حاکمهٔ سابق آن بکلی ناتوان هستند و از پیداکردن راهی برای بیرون رفتن از مشکلات و بن‌بست‌هائی که در برابرشان قرار گرفته هیچگونه شایستگی ندارند .

موافقت‌نامهٔ مونیخ تعادل نا پایدار جهان را واژگون ساخت اروپای جنوب شرقی در مقابل قدرت نازی‌ها از پا در می‌آید و توطئه‌های نازی ها در تمام‌کشور افزایش می‌یابد .

کشورهای کوچکتر اروپا که «گروه‌اسلو» نامیده میشوند و شامل دانمارك ، نروژ ، سوئد ، فنلاند ، هلند ، بلژیك و لوکزامبورگ میباشد می‌فهمندکه دوستی انگلستان برای آن‌ها هیچ فایده ندارد ، و باین جهت بیطرفی خود را اعلان کرده‌اند و از قبول هر گونه مسؤلیت دسته‌جمعی دوری میجویند .

ژاپن در شرق دور روز بروز بیشتر متجاوز میشود، در این اواخردر چین بندر «کانتون» را مسخرساخت و در«هونگ‌کنگ» با منافع انگلستان تصادم پیداکرده است .

در فلسطین اوضاع روز بروز بدتر میشود .

روابط میان آمریکا و انگلستان سردتر ازهمیشه میباشد . در حالیکه آقای چمبرلن در صف قدرت‌های فاشیستی قرار میگرفت ، پرزیدنت روزولت هدف‌ها و روش های نازی‌ها را علناً تقبیح میکرد . آمریکاکه از تصادمات اروپا و روش انگلستان و فرانسه نسبت به تجاوز فاشیستی بیزار شده است خود را کنار کشیده و در عین‌حال با وسعت و دامنهٔزیاد به تجدید و تکمیل تسلیحات خود پرداخته است .

وضع اتحاد شوروی نیز چنین است . سیاست اتحاد باکشورهای غربی

و انتقادپیمانهای عدم‌تجاوز موفق نگردید وممکن است ناچار به انزواگردد.
در عین حال آمریکا و روسیهٔ شوروی هردو میدانند که در دنیای آشفتهٔ امروزی انزوا و بیطرفی معنی ندارد و اگر جنگ و تصادمی شروع شود آنها خواه ناخواه باین جنگ کشیده خواهند شد و باین جهت خودرا برای‌آن آماده میسازند.

آمریکا ـ سیاست داخلی پرزیدنت روزولت در آمریکا با مشکلات فراوان مواجه شده است. دادگاه عالی و عناصر ارتجاعی بر سر راهش‌قرار گرفته‌اند. در انتخابات اخیرحریفانش که از حزب جمهوریخواه هستند در کنگرهٔ آمریکا قدرت بیشتری بدست آوردند. معهذامحبوبیت شخصی‌روزولت ونفوذش در مردم آمریکا همچنان ادامه دارد.

روزولت سیاست توسعهٔ روابط دوستانه با حکومت‌های آمریکای‌جنوبی را نیز دنبال کرده است. در مکزیك تصادمی میان حکومت ملی‌آن‌کشوربا منافع نفتی آمریکا و بریتانیا پیش‌آمد. در این کشور انقلاب دامنه داری صورت گرفته است که حقوق مردم را براراضی مستقرساخته است. کلیسا و صاحبان منافع عمده در نفت و دراراضی، بسیاری از حقوق وامتیازات‌خودرا ازدست داده‌اند وباین جهت بااین تغییرات مخالفت میورزند.

ترکیه ـ درمیان دنیائی پر از اختلافات و تصادمات ترکیهٔ امروز کشوری آرام و صلح‌جو بنظر میرسد که هیچگونه دشمن خارجی ندارد. اختلافات ترکیه با یونان و کشورهای بالکان که بیش از یك قرن ادامه داشت حل و فصل شده است. روابط این کشور با اتحاد شوروی و با انگلستان خوبست.

میان ترکیه و فرانسه اختلافی برسر «اسکندرون» (آلکساندرت) پیش آمد. لابد بیاد داری که برایت گفتم «اسکندرون» یکی از قسمتهای پنجگانه بود که حکومت فرانسه از تجزیهٔ منطقهٔ تحت قیمومت خود در سوریه بوجود آورد. در آنجا اکثریت اهالی ترك هستند وفرانسه برای رضای ترکیه قبول کرد که دولتی خودمختار درآنجا بوجود آورد.


اتحاد شوروی
دریای سیاه

بدین‌قرار ترکیه تحت رهبری‌عاقلانهٔ کمال آتاتورك از مسائل نژادی وگرفتاریهای دیگر آزاد شد و نیروی خود را برای پیشرفتهای داخلی وقف کرد. آتاتورك بمردم کشور خود خدمات بسیار کرد و موقعی که در ماه نوامبر ۱۹۳۸ در گذشت این توفیق را داشت که میدید مساعیش به پیروزی منتهی شده است.

بجای او همکار و دوست قدیمش عصمت اینونو رئیس جمهوری ترکیه شده است.

اسلام ــ کمال آتاتورك برای جنبش زنده و پر نیروی اسلام در خاور میانه جهت تازه‌ئی بوجود آورد. این نهضت جامه‌یی تازه ببر کرد و جامهٔ کهن قرون وسطائیش را بدور افکند و باین ترتیب خود را با دنیای امروز هماهنگ ساخت.

سرمشق آتاتورك در تمام کشورهای اسلامی خاور میانه اثر نمایانی داشت و در این کشورها دولتها و ملت‌های تازه‌ئی رشد یافته‌اند که بیشتر بر ناسیونالیسم متکی‌هستند تا بر مذهب. این تأثیر اکنون در کشورهائی مثل هند که در آنجا مسلمانان هم مانند سایر مردم تحت تسلط امپریالیستی هستند زیاد نبوده است.

دنیای پر تصادم ــ اروپا و اطراف اقیانوس آرام مهمترین صحنه‌های تصادمات بزرگ امروزی هستند و در این هر دو منطقه نیروی متجاوز فاشیسم میکوشد دموکراسی و آزادی را از میان بر دارد و بر جهان مسلط گردد. یکنوع فاشیسم بین‌المللی رشد و تکامل یافته است که نه فقط علناً جنگ را، هر چند بصورتی اعلان نشده، دنبال میکند بلکه همواره به توطئه چینی و بر افروختن آشفتگی‌ها در کشورهای مختلف مشغول است تا بتواند امکانی برای مداخلات خود فراهم سازد.

فاشیست‌ها علناً به جنگ طلبی و خشونت خود افتخار دارند و تبلیغات جعلی وسیع و بیسابقه‌گی را در همه جا دنبال میکنند. آن‌ها درزیر شعار مبارزه با کمونیسم، طرحهای امپریالیستی و استعماری خود را پیش می برند.

درصورتیکه کمونیسم بین‌المللی در هیچ جا جنبهٔ تجاوزکارانه ندارد ودرطی سالیان دراز همواره طرفدار صلح جهانی و دفاع از دموکراسی بوده است.

در ایالات متحدهٔ آمریکا توطئه چینی‌های فاشیستی کشف شدومحاکماتی باین مناسبت انجام گرفت .

در فرانسه در دسامبر ۱۹۳۷ یك توطئه برضد جمهوری برملا گردید این توطئه از طرف گروهی که بنام « کاگولار » ها یا « مردان باشلق دار » نامیده میشدند طرح ریزی شده بود . این‌ها از آلمان وایتالیا اسلحه وکمك دریافت میداشتند و به عملیات‌تروریستی و پرتاب نارنجك و بمب دستی وقتل وکشتار می‌پرداختند .

در انگلستان گروه‌های صاحب نفوذ ، سیاست خارجی بریتانیا را در جهت فاشیستی سوق دادند .

فاشیسم بین‌المللی نه فقط افراطـی ترین صورت امپریالیسم میباشد بلکه مانند دوران قرون وسطا ، اختلافات و تصادمات مذهبی و نژادی را نیز ترویج میکند .

در آلمان ، هم آئین کاتولیکی و هم آئین پروتستانی هردوتحت فشار قرارگرفته‌اند . همچنین در آلمان و بعدهم در ایتالیا غرور نژادی‌برانگیخته شده است و یهودیان و حتی اعقاب یهودیان سابق با کمال خونسردی و بـا وحشیگری‌های تکامل یافتهٔ علمی که هرگز در تاریخ سابقه نداشته‌است‌تحت فشار قرارمیگیرند و نابود میشوند .

در اوایل نوامبر ۱۹۳۸ یك جوان یهودی لهستانی که از تضییقات و فشارهای بیرحمانه که بر یهودیها وارد میشود دچار اختلال حواس وجنون شده بود یك دیپلمات آلمانی را در پاریس کشت . این اقدام از طرف یك فرد صورت گرفت اما بدنبال این واقعه بلافاصله در سراسر آلمان و مناطق زیر نفوذش تضییقات شدید و سازمان یافته‌ئی برضد تمام یهودیان بـر قرار گشت تمام معابد یهودی آتش زده شد . دکانهـای یهودیان باوسعت فراوان ویران گشت و غارت شد . در خیابان‌ها و در داخل خانه‌ها ، مردان و زنان

بیشماربشکلی وحشیانه موردحمله وتجاوزقرار گرفتند . رهبران نازی تمام‌این اقدامات‌راتأییدمیکردندوعلاوه بر تمام‌اینها پرداخت‌مبلغی‌معادل ۸۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی بریهودیان‌آلمان تحمیل گشت .

خودکشی‌ها وفرارهای بسیارپیش‌آمد. صفوف انبوهی ازمردم ماتمزده، بی‌پناه، ناتوان، بی خانمان وبا خاطره‌ئی ازرنجهای متراکم قرون متمادی ، بصورت دسته‌های بی‌پایان حرکت می‌کردند. امابکجا؟

امروزجهان پرازمهاجران‌است .یهودیان، آلمانیهای سوسیال‌دموکرات، کسانی که‌ازناحیه سودت گریخته‌اند، دهقانان اسپانیائی که‌ازترورفرانکوفراری شده‌اند، چینی‌ها، حبشی‌ها، درجهان بی پناه وسرگردانند این‌ها ثمرات تلخ نازیسم و فاشیسم میباشند .

دنیاازوحشت وتروربه خفقان افتاده است . سازمان‌های گوناگون‌برای کمك به فراریان و پناهندگان تأسیس شده است ومعهذا سیاستی که حکومتهای باصطلاح دموکراتیك انگلستان و فرانسه دنبال می‌کنند ، دوستی و همکاری با آلمان نازی و ایتالیای فاشیست می‌باشد . و از این راه تروریسم فاشیستی و نابودی تمدن و انحطاط را تشویق میکنندکه صدها هزارنفرنفوس بشری را بصورت مهاجران سرگردان وبی پناه‌که درهیچ‌جا برای خودخانمان وموطنی نمیشناسند درآورده‌است.

اگر این چیزیست‌که قدرت‌های فاشیستی امروز خواهان‌آن هستند و ازآن دفاع می‌کنند هماطورکه‌گاندی جی می‌گوید «مسلماً نمیتوان باآلمان اتحادی داشت. چگونه ممکن‌است میان‌ملتی‌که مدعی‌دفاع ازعدالت وآزادیست باکشوری‌که خود را دشمن این هردومعرفی میکند اتحادی بوجود آید؟شاید انگلستان نیزخود بسوی یك دیکتاتوری مسلحانه و تمام چیزهائیکه ازآن‌ناشی میشود درحرکت است ؟»

وقتی که انگلستان و فرانسه مدافع و عذر خواه قدرت‌های فاشیستی میشوند تعجب آور نخواهد بود اگر کشورهای کوچك اروپای مرکزی و جنوب شرقی یکجا زیر نفوذفاشیست‌ها درآیند . درواقع این کشورهاباکمال

سرعت بصورت دست نشاندگان دولتهای فاشیستی درمی‌آیندکه آلمان نازی‌هم عامل مسلط برتمام آنها می‌باشد . زیراایتالیا براثر باری‌های آلمان ازمیدان اصلی بیرون رانده شده است ودراتحاد فاشیستی صورت شریك جوانتروضعیفتر را پیداکرده است .

آلمان و ایتالیا هر دو درخواست مستعمرات دارند . اما رؤیای واقعی آلمان اینست که بسوی شرق اروپا واوکر این واتحاد شوروی پیشروی‌کند . و انگلستان وفرانسه هم ظاهراً این رؤیا راتشویق میکنند ، باین امید بیهوده که شاید پیشروی هیتلردرآن سوءکمکی برای‌ایشان باشد وبتواندمستملکاتشان را حفظ کنند .

اکنون دوکشور بزرگ در جهان موقعیتی نمایان دارند ، یکی اتحاد شوروی و دیگری ایالات متحدهٔ آمریکا . این دو مقتدرترین ملتهای دنیای امروزی هستند که در قلمرو پهناورشان همه چیز دارند و از خارج بی نیاز میباشند وتقریباً شکست ناپذیرهستند . این هردو بجهات متفاوت، با فاشیسم‌و نازیسم مخالفت میورزند .

در اروپا اتحاد شوروی تنها سد مقاومت در برابر فاشیسم است . اگر شوروی نابود شود دموکراسی بکلی در تمام اروپا حتی درفرانسه و انگلستان نا ود خواهد شد . ایالات متحدهٔ آمریکا، ازاروپا بدوراست، ونه میتواندونه میخواهدکه به‌آسانی دراموراروپا دخالت‌کند . اما اگرآمریکا دراروپا یا در منطقهٔ اقیانوس‌آرام به چنین مداخلاتی بپردازد قدرت فوق‌العاده وعظیمش‌اثر خود را نمایان خواهد ساخت .

همچنین دموکراسی‌های در حال رشد ، در هند ، در شرق و در بعضی دومینیونهای‌بریتانیاکه ازخودحکومت بریتانیاخیلی مترقی‌ترهستندوازآزادی جانبداری میکنند .

امروز دموکراسی و آزادی سخت بمخاطره افتاده است و این خطر خیلی بزرگتر است زیرا کسانی که باصطلاح دوستش هستند (انگلستان و فرانسه) ازپشت سر به اودشنه میزنند . امااسپانیا و چین سرمشقهای عالی و

الهام بخشی از روح مقاومت بخاطر دموکراسی بوجود آورده‌اند و در این هردوکشور ، در میان وحشت جنگ ، ملتی تازه بوجود می‌آید واین‌خوداحیا ورنسانسی دربسیاری از زمینه‌های حیات وفعالیت ملی میباشد .

در ۱۹۳۵هجوم به حبشه صورت گرفت . در ۱۹۳۶به اسپانیاحمله‌شد، در ۱۹۳۷ چین ازنو مورد هجوم واقع گشت . در ۱۹۳۸ آلمان نازی بـه اطریش حمله برد وآنرا از نقشهٔ جهان محو کرد ، و چکوسلواکی تجزیه شد وصورت دولتی دست نشانده را بخودگرفت .

هرسال محصول تازه‌ئی از مصیبت‌ها و ناکامیها باخودآورده است .

آیاسال۱۹۳۹که ما اکنون درآستانه‌اش قرار داریم ، برای ماوبرای جهان چه بهمراه خواهد آورد ؟ [1]

پایان

۱ـ متأسفانه سال ۱۹۳۹ جنگ دوم جهانی را همراه آورد که نهرو آنرا درکمال روشنی درهمین نامه‌ها پیش‌بینی کرده بود .

پوزش مترجم

در مقدمهٔ کتاب وعده داده بودم کـه فهرستی از اسامی و کلمات مندرج در کتاب را با نوشتهٔ لاتینی در آخر بیاورم . متأسفم که دست تنها بودن و کمی فرصت چنین امکانی نمیدهد . مخصوصاً که چنین فهرستی ، فهرست اعلام هم که برای هر کتاب ازین قبیل لازم و مفید است نمیبود .

امید است در چاپهای آینده کـتاب نواقص آن چه ازین لحاظ و چه از لحاظ اغلاط و اشتباهات چاپی وغیرچاپی مرتفع گردد .

ضمناً فرصت را مغتنم میشمارم که بخوانندگان گـرامی خواندن کتاب سرگذشت جواهرلعل‌نهرو بقلم خودش را که‌بنام « زندگی من » بفارسی ترجمه کرده‌ام واز لحاظ زمانی پس از این کتاب نوشته شده است توصیه کنم .

م ــ ت

عکس یادگاری از مؤلف و مترجم

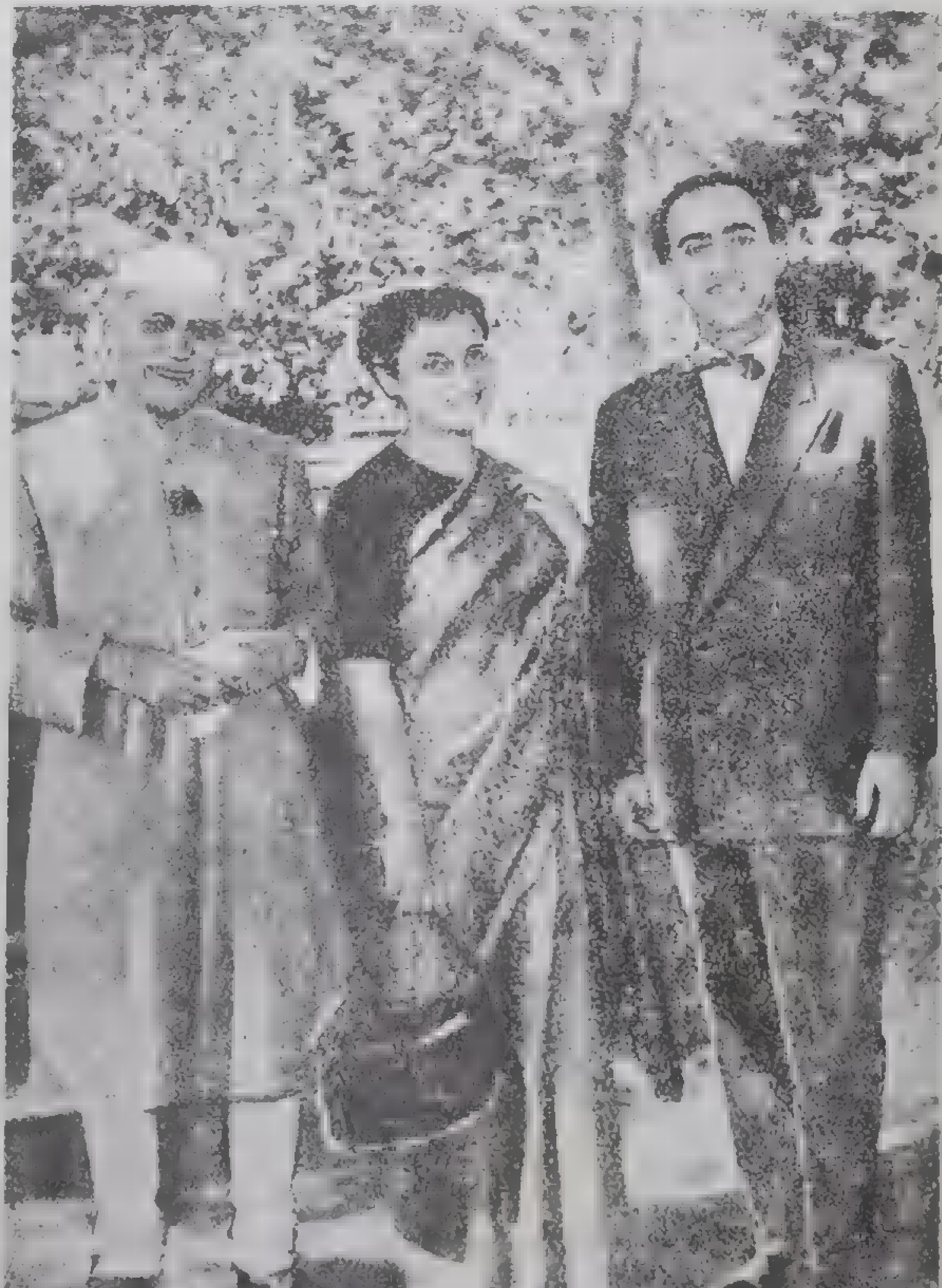
عکس صفحهٔ مقابل هنگام مسافرت تاریخی جواهر لعل نهرو به ایران درشهریور ۱۳۳۸ هجری شمسی ، (سپتامبر ۱۹۵۹ میلادی) در قلهك تهران برداشته شده است

اشخاص عکس از چپ براست :

جواهر لعل نهرو - نویسنده و مؤلف این کتاب.

ایندیرا - دختر نهرو که این کتاب خطاب به او نوشته شده است .

محمود تفضلی - مترجم کتاب‌های نهرو بزبان فارسی.



فهرست نامه‌های این بخش

پایان

JAWAHARLAL NEHRU

Glimpses of World History

Translated from English into Persian

by :

Mahmoud Tafazzoli

(In three Parts)

PART III

Published by

مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

Amir-Kabir

Printed by Offset Press Inc.,

Tehran 1967

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

کتابهای دیگر از همین مترجم:

زندگانی بتهوون

چند داستان از ژیگموند موریتس

زندگی و اشعار پتوفی

دوستی، دوستی

سفری به مسکو

مجموعه‌ئی در باره مهاتما گاندی

هند ۱۹۵۹

. . . . و چند کتاب دیگر

از آثار نهرو :

زندگی من

نامه‌های پدری بدخترش

هند امروز و فردا

گفت و شنود با آقای نهرو

(بوسیله تیبورمند)

نگاهی بتاریخ جهان (در سه بخش)

بهای هر بخش کتاب ۲۵۰ ریال